

Cal. 46

Cal. 46. 0735

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا فُتْرَ إِلَّا بِاللَّهِ

أَرْفَاعَاتِ صَلَواتِ الْعُلَمَاءِ الرَّافِعِينَ إِلَهُنَا أَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ مِنْ أَلَمِ الْعُلُوِّ وَالْجَمْدِ الْكَلْبِيِّ كَمَا يَنْبَغِي أَسْتَعِذُّ

وَلَمْ يَصْطَفِ
إِلَّا بِاللَّهِ

وَأَهْتَمُّ بِمَا رَمَزَ بَارِكَا رَبِّ تَعَالَى مُحَمَّدٌ عَبْدُ الصَّمدِ زَيْدُ جَنَابِ مُحَمَّدٍ طُغْيا خَالِصًا مُسْتَعِذُّ

مُطِيعٌ وَتَعَالَى كُلُّكَ دُنَا
رَبِّكَ أَحْمَدُ وَأَكْبَرُ فَحَلِّهِ وَمُصَوِّرُ



الحمد لله على السرا والفرار والشكر لله على اعطاء النصارى والا لامة الصلوة والسلام على صاحب الشريعة الغراء الذي
كان في جمع الانبياء هديا مله كالبيضاء وعلى اصحابه كالنجوم والاله كالسدر بين الكواكب في السموات
الها بعد فيقول العبد الضعيف الراجي الى رحمة ربه القوي السيد صدر الدين احمد بن سيد كريم الدين محمد العلوي
الموسوي الخفني القادر على البوارى البردوانى عفا الله عنه كه چون دين زمان انساوتوان بعضه ازال
اين زمان را وديم كه از طريق مستقيم اهل سنت و جماعت عدول نمود و اهل بذرهب باطله نواصب پيدا ساخت
اعترافات ريگه و هريان سرائى ميوه و در حق حضرت مفضل و سيد الشهداى كه بلا ميكنند و خود را بنظر اهل
سنت ميگويند و حقيقت شني نميتند و زنده بابل سنت كجا جاز است كه حضرت مفضل را ناقابل خلافت
و حضرت حسين را باغي پندارند معاذ الله من ذلك و سينه ايشان از محبت نبى اميه اينقدر مملو است كه انكه
فسق نيز پديد و علم فضل اميه ابيليت مينمايند و ميگويند از ايد ابيليت غير حضرت مفضل و حسن مجتبي و ديگر كسى
امام نبود و ديگران را امام گفتن ناجائز است چرا كه خلافت با ايشان نرسيده و ايشان اهل علم نبودند و كرامت
هم گفته شود ايشان مجروح صاحبزادگان بودند و فزون تر اينست كه نواصب نيز ايشان را اهل علم مى دانستند
جائى اهل سنت كه متقدم ايان اهل سنت از ايشان اخذ علم نموده اند چنانچه تفصيل در مقام خود مذكور خواهد
شد بعضى را سبب خمسين هريان سرائى طلب جاه است تا در نظر جهال بزرگ نمايند و مردم ايشان را حق
انگويند و از عجب سبب كه اينقدر نهي فحشه كه نزد علما باعث مصلحت ميشود چاره حق را بر خلافت آن بيان نمودند

انما جباله و حلقه خود است و در دنیا موجب رسوائی و بیعت خسران عاقبت است پس
 نتیجه این عقیده منجوس و تقریر شود خسران دنیایا و الاخره است خیر که دنیا و الاخره را در یک دست
 ایشان است کسانیکه از احوال خیر مثال ابلهست و اوقف نمیشند اگر بر قول باطل این نواصب بنی ناعتماد نمایند
 و چیزی بگویند فی الجمله معذور اند مگر از راهیست که بعضی کسان انجمن نیز هستند که باحوال ابلهست و انا تراند
 و محبت نیز میدارند مگر از راه تعصب یا حب جاه بر خلاف عقیده خود و تقریر می کنند لاجرم حسبه خدا این کتاب
 تألیف نمودم درین کتاب بعد از ذکر ائمه اثنا عشر ذکر دیگر علویان که اهل علم و صلاح تقوی اندوده شد و
 احوال علم فضل و دیگر سوانح عمری ایشان بیشتر ذکر نموده شد تا با تفصیل معلوم شود که ایشان را در حدیث
 چه قدر اعتبار است و از که روایت دارند و از انانان چه قدر مردمان روایت نموده و بعد از روایت حدیث
 دیگر علماء این طائفه عالی چگونگی و از که اخذ علم نموده اند و مردم را چگونه تربیت نموده اند و در راه دین چه قدر
 کوشش بجای آورده اند و چگونه زندگی کرده اند و این جماعت قابل قضا هستند یا نه و باید دانست که علم و تقوی
 ابلهست مخصوص درین دوازده تن ندانی اگر چه ایشان بزرگ فضل و تربیت مخصوص اند و دیگر بسیار کسان ازین
 جماعت چه در طبقات اولین چه در متاخرین علماء و ائمه گذشته اند بر اسی نموده قطره از زخاری و اندک از
 بسیاری چند کسان را درین کتاب ذکر نمودم تا معلوم شود که چه قدر علماء و صلحا درین قوم گذشته اند و در ضمن تحریر
 احوال شان جواب بعضی اعتراضات نواصب بنی نمایند حاصل خواهد شد و چون احوال علویان غیر از ائمه
 اثنا عشر در هیچ کتابی مشهور و با نظر نمی آید خصوصا کتابیکه مخصوص در احوال علمای علوی باشد از نظر ارقام
 حروف و نگارشیته و نیز تواریخیکه درین دیار شایع است در اکثری آنها فقط بر ذکر کمالات و خوارق عادات اکتفا
 نموده احوال علم این جماعت و دیگر سوانح عمری بعضی کتب تحریر و آورده لاجرم اکثر کسان نادانند بوده از علم و
 فضل این جماعت گرامی انکار میکنند لهذا خواهم که کتابی شش احوال علم فضل این طائفه علیه جمع نموده خود
 تا دیگران در حق زن گرد که منبر صلی الله علیه و سلم برای تسکین ایشان در امر دین امر فرموده حیث قال
 انی تارک فیکم ثقلین احدهما العلم من الاخر کتاب الله و عترتی می تسکون بهما لن تضلوا بعدی بدمان نباشند
 و بموجب فرمان قرآنی فاقبلوا کثیرا من الحسن ان بعض الثقلین ایمان کسان اجتناب نمایند چون خواهش این خطیب
 در مقابل فراموشی بچندان جای گیر شد از قلت بفاعت خود رسید مدتی در مسج این امر موقوف نمود و شاید
 بعضی از من منصرف نموده اند و این شد بمحکم علماء شوم و در حق من گویند که

کاشه نگ بکب را کوشش کرد	نگ خورشید رافضی را موشش کرد
سخن گفتن و بکرجان سخن ست	نه هر کس سزای سخن گفتن سعه
نه انجیر شد نام هر سید	نه شل و جمیع دست هر چه
گر انجیر خور مرغ بودی فراخ	نماند که یک انجیر بر پنج شلخ

باین نشانی این خواستار ساینده نمیتوانستم تا آنکه برادرم و محنت جگرم سید سرخ الدین احمد سلاسه تعالی
 بزرین اندیشه واقع شده گفت که چون این کتاب تالیف است به تصنیف خون معکوب چه باشد و شما نباشید مگر تامل
 با وصف دستی نقل اعتراض نمودن کاها اهلان است با کمال تالیف این کتاب نهایت و اگر مر نمود و پیوسته است عای
 سید و من این کار را برادر و زود ای انداختم تا آنکه جلیسان من مولوی حبیب الدین احمد مدرس اول و مولوی
 خادم حسین مدرس دوم و سید ظل الرحیم امین مدرس جلالیه بوبار نوید خواهش برادرم شده متفق
 شدند و دیگر بعضی اجاب نیز استند جامع و تالیف این چنین کتاب نمودند و چون از هر جانب استعدا
 را مرا فرید دیدم و خاطر این اغره بر من عزیز بود و خاطر از اندیشه فراغ ساخته متوکل علی الله درین امر عظیم شروع

چو بازار تنگ گرم تر گشت	و لم زاندریشه بے از دم تر گشت
توکل کردم و جستم بزار	ز بازار می توکل است یاس

و از مشا هر کتب تفاسیر و احادیث و سیر و تواریخ و اسما و الرجال و تصوف و ادب و عقاید نقل مضامین
 نمودم و چون کچول گدایان از هر دے نفه اندوختم و چون مرقع صوفیان از جایی پاره بردوختم و برشته
 سناسبت بر یکدیگر کشیدم

شیخ زهر گوشه یا نستم	زهر خرنس خوشه یا نستم
----------------------	-----------------------

و تناس از ناظرین آنکه هر نوی که در غلاف شان خوشگوار آید ذائقه و چاشنی بر دارند و آنچه تلخ نماید بنشیند از تن
 و شروع این تالیف در سلخ شعبان سنه اثنین و ثلثا ثبه بعد الا لف و اتمام آن یوم الاثنین ثلث و عشرين
 من فی الحجه ثلث و ثلثا ثه و ا لف من الهجرة اتفاق افتاد و الحمد لله علی ذلک و کتب با یکدیگر وقت تالیف
 این کتاب پیش نظر بود و چند یاد کردیم تا ناظرین معلوم نمایند که ما خدایان کیست که درین فایده هست که به
 معلوم نمودن مآخذ اگر بدانند که قابل مطالعه هست بر غایت تامل بطالع مشغول نشوند و الا خسر
 مفت هیچ اوقات نمایند بگر

در انصاف شایسته دارم یک	کعبه درین داستان اندک
گر افغان زمین دابر کار دور	در سایه برگستر اندر نور
و گریه سازد و در دوح موج	سرش را بگردون رساند باج

از کتب تفاسیر عالم التزیل لایام محی السنه النبوی و کشف زخم شری و در منشو جلال الدین سیوطی و کلیل
 فی استنباط التزیل للسیوطی و اتقان فی علوم القرآن للسیوطی و جامع البیان فی تفسیر القرآن للسید معین الدین و
 روح البیان للشیخ آتمیل حقی و غرائب القرآن للحسن بن محمد النیشاپوری مشهور تفسیر نیشاپوری و تفسیر ابن عباس
 و تفسیر کبیر فی تفسیر الدین رازی و تفسیر محی الدین محمد ابن عربی و تفسیر طاحسین کاشفی و تفسیر فتح العزیز از شاه عبدالعزیز
 دهلوی و تفسیر ابو سعود و از کتب احادیث صحیح بخاری و شرح آن فتح الباری لابن حجر عسقلانی و از کتب
 لایقسطلانی و تفسیر القاری للشیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق الدهلوی و صحیح مسلم و شرح آن نوادی و خصائص نسائی
 و شرح شفای قاضی عیاض للملا علی تجاری و حساب معتمد بنی و بهشت اللغات فی شرح مشکات
 للشیخ عبدالحق الدهلوی و شرح سفر السعادت للشیخ عبدالحق الدهلوی و ما ثبت من السنه فی ایام السنه
 للشیخ عبدالحق الدهلوی و تعقیبات علی الموضوعات للسیوطی و غیر هم و از کتب سماء الرجال تاریخ صغیر بخاری
 و تعقیبات لابن عبد البر المالکی و انس الفایه فی معرفه الصحابه لابن اثیر الجزیری و تهذیب الاسماء للنوادی
 و تقریب تهذیب لابن حجر عسقلانی و اصحاب فی تمیز الصحابه ایضاً للعسقلانی و میزان الاعتماد للذهبی و
 خلاصه التهذیب تهذیب الکمال للحافظ صفی الدین و کشف الاحوال فی نقد الرجال لمحمد غوث المدراسی و از
 کتب سیر و تواریخ الکمال لابن اثیر الجزیری و مروج الذهب للسعودی و ترجمه فتوح اعظم کوفی و ترجمه تاریخ مجنون
 جبر طبری و کتاب المعارف لابن قطیب و وفیات الاعیان لابن خلکان و ترجمه صواعق محرقة فی الرد علی الکفر
 لابن حجر المیشی و تاریخ دول الاسلام للحافظ الذهبی و اخبار الدول للقرمانی و کتاب العرقی تلخیص العرب العجم و المبرک
 لابن خلدون و ترجمه فتوح اعظم لواء قدسی و فتح شام لواء قدسی و کتاب السیره لابن هشام و مواهب لدین
 لایقسطلانی و در وصف الاحباب فی سیر النبوی و الال و الاصحاح للشیخ جمال الدین محدث و در وصفه مصنف
 حاکم و شاهجه و در وصفه الشهداء للحسین لواء اعطاء کاشفی و حلیج النبوة لمعین الدین الهروی و در باب النبوة للشیخ
 عبدالحق الدهلوی و اخبار الاخیر فی اسرار الابرار ایضاً منہ و جذب القلوب الی ديار المحبوب ایضاً منہ و تلخیص
 للسیوطی و از کتب خلاصه الخلفاء للشاه ولی الله محدث الدهلوی و شواهد النبوة لالان عبد الرحمن البکامی

و نجات الانس من حضرت القدس ایضاً للجامع و در فضیلت الیاضحین فی حکایات الصالحین للامام محمد بن عبد الله السیسی
و تکملہ آن و علامتہ الفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر الیقین الیاضح فی تذکرۃ الاولیاء للشیخ فرید الدین عطار النیشابوری
و کتاب الطبقات للشعرانی و کتاب الطبقات خاتمہ الحافظ ابن حجب و کتاب طبقات الخفیه للماعنی قارے و
شیخ المودہ سلیمان الحسینی السبکی القندوزی اعلام الاخبار لکفوی و اعراس و منتخب السیر و شجرات عین الحیات
لعلی بن حسین الواعظ الکاشفی و جواهر الجور فی تاریخ مصر للعینی و منتخب التواریخ لیوسف الانانی و خزینۃ الایضاح
لفتنی غلام سرور لاهوری و تاریخ فرستہ للملا محمد قاسم و ائین اکبری و اکبرنامہ لابی الفضل العلومی و مرآت الخیال لشیخ
مودے و غیرہا و از کتاب تصوف فقیہ الطالبعین للشیخ عبد القادر الجیلانی و کیمیای سعادت للامام محمد الغزالی
و اجماع العلوم الیقینانہ و کشف المحجوب علی الغزالی و العزیزی و غوارات المعارف للشیخ شہاب الدین سرور
و فتوحات مکیہ لابن العربی و از کتب عقائد اہل سنت و جماعت تمیید ابو شکور سالمی و شرح فقہ اکبر لملا علی
قاری و شرح عقائد نسفی للعلامة سعد الدین التفتازانی و اتمام الدرایۃ لقرآۃ التفہیم للسیوطی و عقاید جلالی لملا
جلال الدین الدوانی و تکمیل الایمان للشیخ عبد الحق الدہلوی و تحفہ شہادۃ الشاہ عبد الغزیز الدہلوی و از کتب
ادب الکامل للمہر و قلیوبی و مستطرب و از کتب امامیہ کشف الغم فی معرفۃ الائمہ العیسیٰ ارسلی و ارشاد شیخ مفید و
حقائق المصیبتہ لمحمد خضر موجبی الشبلی چون از ارشاد شیخ مفید و کشف الغم دیگر متقدمین اہل سنت اخذ روایت
نمودہ اند و حقائق کتابے ست کہ مؤلف آن اگرچہ شیعی ست مگر اکثر اخذان کتب اہل سنت و جماعت ست
و مؤلف تعصب مذہبی را راہ ندادہ لاجرم در بعضی مقام مضامینک مخالف مذہب اہل سنت نیست ازین سہ
کتاب نقل نمود شد و چون این کتاب فقط و ذکر احوال اولادہ تفسوی کہ دران بیشتر فرع مصطفوی اند و ہودہ است
لاجرم این کتاب را وایح المصطفیٰ من از ہار الرضی نامیدہ شد یا نہ التوفیق التماس از ناظرین بچنین
انکہ یہ قلت بضاعت این بچراں نظر نمودہ این کتاب را از پایہ اعتبار ساقط سازند بلکہ بدان نظر کنند کہ
ماخذ ان کیست و نقل صحیح شدہ یا نہ انظرالی ما قال لا انظرالی من قال

نشايد بدین فتد گویہ گشت	کہ از دست بمقدری آید بدست
کے اقتداء بامجاز قرآن شکست	اگر خواہدش بے خرد کو د کے

ہر چند کہ این کتاب بدلائل از کتب متقدمین اہل سنت و جماعت ست و خلاف عقیدہ این مذہب چیزی نیست امید
چنان ست کہ کسی نہ کہ با اہل بیت بنوی عقیدہ صفائی دارند بمطالعہ این کتاب خوشوقت خواہند شد مگر کسی نہ

سینه شان بولای نبی امیر ملوک است ناخوش خواهند شد و جاهلان قاطبه نخواهند خواهند کرد پس درین مقام سخن چگونگی تالیف مختصر کنیم :

نشدند از حدیث من - شادان مصطفی را روان زمین آسود غضب او بگو مرا چه زبان وز سحر جمل رشخند کنند اچو متشران نهد در تعظیم مصحف محمد را بانگ قدیم	بخورم غنیمت که آل پونفیان چون زمین شد خدای من خوشنود مالک و دینخ اربو و غضبان جاهلان جمله ناپسند کنند ایکمه باشد سخن شناس حکیم خواندند کاسته ز جدول پریریم
---	---

مقدمه کتاب باید دانست که امام هجدهم معنی استعمال میشود اول خلافت که آنرا امامت کبری گویند چون امامت خلفای راشدین و دوم امامی العلم مانند امام ابوحنیفه و شافعی و احمد حنبل و مالک و محمد بن اسماعیل بخاری و نسائی و غیرهم سوم امام فی الصلوة که او را امام مسجد نیز گویند پس مراد از این اثنا عشر کدام امام است بدانکه فیروز امامیه امامت کبری مراد است نزد اهل سنت و جماعت بعد از حضرت مرتضی و حسین با وصف استحقاق بقا بلایت خلافت امامت فی العلم و التقوی مراد است و در حق زید شید و محمد بن عبد الله که لقب نفیس زکیه است و حسین بن علی صاحب فخ اهل سنت متوقف اند در کتب اهل سنت تصریحی بان دیده نشد مگر از عبارات متقدمین چنان مستفاد میشود که ایشان را نیز خلیفه پنداشته اند گوایم ایشان انتظام نیافته مگر چونکه بیعت ایشان شده و کبرای وقت اهل سنت ایشان را بچو دند ایشان خروج نمودند و دیگر شروط امامت در ایشان موجود بود ایشان هم امام بودند و مخالفان باطنی بودند و بحث این طول و طویل است و آن خارج از وضع این کتاب است باز هم در حق ایده اثنا عشر بعد از حسین زتن که مانند اول ایشان علی بن الحسین و آخر ایشان محمد بن الحسن العسکری است اگر ایشان امام فی العلم بودند پس در کدام فن امام بودند و تعداد ایشان در کدام طبقات است جوابش اینست که چون ایشان در جمیع علوم دینی افضل وقت خود بودند لهذا ایشان را علی العموم امام گویند و ابوحنیفه و اشاعه ایشان را امام فی الفقه گویند چنانچه شاه عبدالعزیز در تحفه اثنا عشریه تصریح بدان نموده باجماع اهل سنت بدان قابل اند که این زتن بعد از صحابه کبار افضل بشر اند در وقت خود چنانچه در مقام خود مذکور خواهد شد و استحقاق خلافت در ایشان

بر وجهی که او را کمال حاصل بود و مکر ایشان دعوی امامت نکردند و جمیع ایشان نیز واقع نشده و قاطب هندی در او ما پیوسته
و بعضی از اصحاب ایشان امام بودند مگر از حضرت منعوب بودند چنانچه ابن صبیح مالکی کتابی درین امر تألیف نموده و از
فصول المهمه معروفه الا انه نام نهاده و آن کتاب را دوازده باب قرار داده برای اثبات امامت و مناقب
از امام دوازده گانه که اول آن مرتضی و آخران محمد بن الحسن عسکری است مقرر داشته است و امام شافعی را بمیل تشیع
متهم ساخته اند و همچنین این خلکان برای امام ابو عبد الرحمن نسائی نیز گفته کان تشیع و سبب این اتهامات کثیر متناوب
ابلیست است و الا ایشان ازین اعتقاد و سبب از و درین زمانه نیز کسی که زبان بمناقض ابلیست می کشاید یا کتابیکه
در آن مناقب ایشان بیشتر باشد مصنف آن را نیز به تشیع متهم می سازند باجماع اقوم حروف از احقادات شیعه و موال
که مخالفند به ابلیست است زیرا اینها می نمایند و در حق خلفای اربعه که یکی از آن بصدری و سدا و موصوف و دو دین و
و دوازده و موصوف و سوسین کلمه حیاء مذکور و چارین علم و شجاعت مشهور است و از اولین مردمان عرب برادر است باز آمدند
و از دوسین کفار عجم اسلام یافتند از سوسین مسلمانان مرده بحال شدند و از چارین مشرکان عرب و خواجج هنر دوان
شدند و دیر است یکی گفت که ما به و از دیگری استیصال کیا سره و از دیگری جمع قرآن و از دیگری نفع خیر میرسد از اعتقاد
نیک دارد و هر یک را مقتدره خود می پندارد و الحمد لله و الله باز باید دانست که چون بکلمه غیر تسک با ابلیست نمودن
واجب است چرا مقتدرایان ابلیست در فقر و علوم دینی از ایشان کم تسک نموده اند و حال آنکه ایشان علم الناس بودند
جواب گفت که به سبب تسلط نبی امیر و نبی العباس از ایشان کم یافتنی تسک نمودن خوانستند چنانچه حسن بهری را
پرسیدند که در حدیث انقدر ارسال خبر میکنی و نام راوی را چنانی بری گفت این نخست که ایچکس تا این زمان از من
نچر پرسیدند و اگر احادیثی که از رجال عظیم انما حضرت مرتضی روایت دارد در جملہ اهل بیت روایات دست مگر از خود نبی الهیه
اطهار این کردن نمیتوانم کنانی انما الله و الله نام مالک زمان نبی امیر از امام جعفر صادق روایت نموده و تا آنکه زمانه نبی العباس
در آن وقت از روی روایت کرد و دیگر کسی را هم با و نمینمود کنانی میزنن الذریه افزای و نهی فقط یک یک صیغه در مناقب
ابلیست روایت نموده اند چرا که نبی امیر نیز سید مذکر کنانی اسد الغایه و نبی امیر و نبی العباس تسکلیل مناقب و تقصیر ابلیست
سیکوشند و آن امر فتنه رفته باعث فحوت شان ایشان گردید کنانی الاستیعاب این روایات معلوم شد که و انمی مناقب
ابلیست هم بسیاری نمودند پس شده باز سیده و حال تسک نیز اینجا معلوم توان کرد که هر چه موجود نیست متناوبه یاد کرد که امام شافعی
و حنفی از هر دو معتقاد و در حق ابلیست میدادند و ایشان در زمانه که در یک شهر سکونت نموده اند مگر کتب تواریخ و تاریخش نظر سدران
نشد که با ایشان اتفاقات اتفاق افتاد و اندام ایشان محبت چگونه گذشت این چو منی که در این بین که چون بدین کلام به صفت نسبت

جلد اول و اتم المصطفی من از پاره مرسته

باب اول

اسیر المؤمنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہ وی امام اول است از ائمه اثنا عشر امام وی در اسلام و جنت علی است و کنیت او ابو الحسن و ابو السبطین ابو الریحانین و ابو تراب است و القاب او بسیار است بجز آن بادی و متمدی و امین مرتضی و شریف و ذی الاذن الواحدیه و میسوب لامتو الدین و حمید و یحییة الیل و صدیق اکبر و فاروق و امیر المومنین و کما فی غیر فرار و سید العرب و اسد اللہ اقبال است و غیر ذلک مدح و الثناء آورده که منیر صلی اللہ علیہ وسلم او را صدیق نام نهاد و در نهائش نسائی آمده که آنجا بفرمود که انا الصدیق اکبر لایقو لها غیره او بعد از الیه کاذب او منقر و سیوطی در تاریخ بخلاف گفته که بجای او اب از سہل بن سعد روایت کرده که رسول صلی اللہ علیہ وسلم او را ابو تراب کنی کرده بود و ازین سبب حضرت مرتضی را چون کسی ابو تراب خواندے شادمان شد احب کنی نزد یک او ابو تراب بود او پس ابو طالب ابن عم و دوا و حضرت رسالت است و برادر او است از ماه موافات و دو بار حضرت رسول در میان اصحاب موافات نمود و بہر دو بار حضرت مرتضی را گفت کہ تو بہادری در دنیا و آخرت ہے

دو برادر چو موسی و ہارون

دو دندہ چو اختر و گردون

شوہر فاطمہ زہرا سیدۃ النساء العالمین است مادر وی فاطمہ زہرا است و او اول کسی است کہ از دو ہا متولد شد چنانچہ در اولیات او باید ولادت او و چون کعبہ بود بعد از عام الفیل نبی سالی روز جمعه سیزدہم ماورجیب شہادت او ہفتیم رمضان شب چہ ہجری من الهجرة وقت الصبح و عمر شریف او آنوقت ۶۳ سال بود و اقوال دیگر نیز گفته اند او را نوزدہ کنیز بودند مناقب آنجا بسیار است چون خدا و رسول ص کی گوید و از دوسے را منی باشد دیگران را چہ حد آن باشد کہ در ان میدان کیست قلم و داند بع مراتب آفتاب چہ محتاج بمقتل است نہ و علیا کے کہ بغیر از خواص و ہر فرق کتب و رسائل ساخته و پرداختہ اند کتب سیر و تاریخ از تذکرہ آثار و مشحون است کسانیکہ از کبار اہل سنت و مناقب او تصانیف کردند

بسیار از این است که نام چند بنویسم امام ابو عبد الرحمن سانی و ابن اثیر و مسعودی و حافظ و ابی
 وقاصی و شهاب الدین و دولت آبادی و صاحب تفسیر بحر موانع و غیر هم آنچه بنویسم بجز تکلیف هیچ تصور نخواهد
 شد لهذا قلم را از اطاعت آن معصوم گدازانید و راه انحصار شافیه تمیز و تفریق را از ذکر خبر و ادیان و نام و بابت التوفیق
 اولیات حضرت رضی الله عنہ است که کسی است که از دو یا سه متولد شده و اول غلبه است از بی هاشم و اول کسی است که اسلام
 بر قول مرجع بعد از نبی و اول کسی است که پنج کشته بر کفار دیکر رسول خدا صلعم و اول کسی است که کافر بکشت و درین
 اول کسی است که نکس بیعت او نموده شده و اول کسی است که بخاریه باغاث نموده و اول کسی است که زندان
 بنا کرد و اول کسی است که گفت سلطونی عماد و نالغش اول کسی است که استخراج مسکه عالم نموده و اول کسی است
 که در میراث غنمی مثل فتوی داد و اول کسی است که قصا کرد و بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنحضرت قصا
 او را اسلام داشت و اول کسی است که پسر و غلیفه شد بعد از پدر و اول کسی است که در خلافت او آن حکیم نموده شد
 و اول کسی است که در کام عرب اصولی فاعده و بی بنا کرد و اول کسی است که طرق حصول الی الله از وی جاری شد که
 سلاسل و لیله الله بودی فتی می شود و اول کسی است که در الامارات مدینه ترک نموده کوفه را در الامارات ساخت و اول
 کسی است که نفس رخ را در راه خدا بفرخت و اول کسی است که بی هاشم ملایمات داد و اول کسی است که چند نفر را در راه
 کند پیش خدا در دنیا است و اول کسی است که بر جوش و دروغ و خوار شد و اول کسی است که با رسول خدا مصافحه و خوار شد
 و در قیامت و اول کسی است که نش او از قبر بقیی بگرانموده شد و اول کسی است که در قیامت بر خیزد ازین است

فصل فی الایات التمری فی شأنه و ما یعمل بهما

سوره البقره و من الناس من یبغی نفسه فاجعل من مات الله و الله و وقت باطن و جماعتی از علای کبار بران فقه
 که حق حضرت رضی الله عنہ و نصیحت نامل شد و چنانچه ابن غیره را سلفا از تعلیمی در تفسیر شاکر و در تفسیر کبر و در وایت
 ابن عباس و حمد و فقه الاحیاء معراج النبوة آمده که آیه کبریه در حق آنجا باشد گشته و در سوره ایهله و آمده اول من
 نفس الله علی منی الله عنه و فی الینابج عن موفی بن احمد بسند عن حکیم بن حمیر عن علی بن الحسین قال اول من شری
 اتبعوا رضات الله علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و جود النعمی و خرمه بعینه و علی و ابی نعیم بسند عن ابن عباس انما
 فی علی و ذکر البقعة و قصه اش آنست که چون سید کائنات برای هجرت مامور شد یعنی حبس نمودن و بجا نگاه مصطفی
 و حضرت مصطفی صلعم راه هجرت پیش گرفت و کفار قریش گرد یکدیگر و خاند شمشیر با کشیده بقبضه حضرت مصطفی صلعم ایستاد
 و چون حضرت بر تفسیر را دیدند که بجا است مصطفی فرار گرفته است چون تفسیر در چنین محله خجالت قدمی ننمود

و نفس خود را فدای سید کائنات نمود حق تعالی در معاد این آیه نازل کرد و نیز بحکم شریفی که اخیل فرمود
تا محافظت او قیام نمایند و ایشان آمده گفتند بخج اسی پسر ابو طالب کیست شل تو که حق تعالی تبه با
کرد بر ملائکه و تفصیل این قصه در کتب مذکور مذکور است و این قصه را چنانچه شعلی در تفسیر خود آورده و چنان
ابن عقیله و در موطا و ابوالسعدات فی فضائل العشرة و انفسی فی الاحیاء با ستاد هم ایزد نموده اند کذا فی الینابیح
در سوره بقره رکوع سی و نهم پاره سوم الذین یقیون اولهم الایة و اسد الغاب لابن اثیر از مجاهد از ابن عباس آمده
که ای کریمه الذین یقیون اولهم باللیل و النهار سر و علانیة فلم یجرم عبدکم لافحون علیهم و لا هم یخفون لعل
فی علی و در روضه الاحباب گفته که اتفاق جمهور است که آیه در شان حضرت مرتضی نازل گشته و سبب آنکه
و سبب از شماع خود چهار درم باز گرفته یکی در روز و یکی در شب و یکی در سر و یکی در علانیة قصد حق نمود چون
صورت صدقه بیرون ازین چهار صورت ندید هر چهار طریق اختیار نمود و تمنا می آنکه یکی هم مقبول شود حق تعالی
قبول نمود و سید کائنات بشارت قبول آن صدقه به و رسانید و سبب نزول آیه مذکور گشته و موافق
بن احمد الحنفی و الشعلی و المالکی و ابو نعیم الحافظ بسند هم عن مجاهد آخره و انما نزلت لعلی رذ کذا فی الینابیح آیه
کریمه و یطمون الطعام علی وجه مسکینا و یتماؤن سیرا در سوره دهر که انزال اتی و انسان نیز گویند و بزرگ است
و نهم است و در روضه الاحباب گفته که بسبب طعام سه روز متواتر بسکین و یتیم و اسیر رایة در حق حضرت
مرتضی نازل شده و در تفسیر فتح العزیز از واحدی و از دیگر تفاسیر آورده که این سوره در حق مرتضی نازل
گشته و قصه آن تفصیل تمام بیان نموده حکیم سنائی میگوید از پی سنائی بیک در غیث سوره هل اتی و در
تشریف و فی الکشاف و تفسیر الکبیر انما نزلت فی علی ابن ابی طالب فی المعالم عن مجاهد و عطاء عن ابن عباس
انما نزلت فی علی بن ابی طالب در سوره مائده انما ولیکم الله و سوره الایة در روضه الاحباب گفته که بن آیه
در حق مرتضی نازل شده و در تفسیر کبیر و نیشاپوری بر روایت ابو ذری را و که در حق مرتضی نازل گشته و در
این آیه شیعه و سنی با هم اختلاف بسیار دارند و تفسیر کبیر و صواعق محرقة تحقیق آن بوده است اگر چه در
معنی آن اختلاف دارند مگر در نزول آن در حق وی رضی الله عنه قول مرجع است انشی -

و هم در سوره مائده الذین یقیون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون در روضه الاحباب گفته که بسبب
تصدق نمودن حضرت مرتضی خاتم را و در حالت صلوة این آیه نازل شده و در تفسیر معالم گفته از ابو علی بن ابی
طالب مرتبه سأل و هو را کع فی المسجد فاعطاه فاتمه و کشاف و تفسیر کبیر و اللیل للسیوطی و نیشاپوری علی بن ابی

للسيد معين الدين بروایت ابن عباس ابو ذر و عبد الله بن مسعود
 در میان بخود خود او کرد و در سوره حج رکوع دوم پاره هفتم که ای کرمه بدان خصمان
 در شان و نمی در قحای و بی نابل شد و یوم بدر و زاله الخفا آورده که قال قیس فیم انزلت بدان خصمان
 قال هم الذين تبارك و يوم بدره و علي و عبيدة و ابو عبيدة بن الحارث و شبيب بن ربعه و عتيبة و الوليد بن
 عتبة و اخرج البخاري عن علي بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال انا اول من بخيخه من يدي الرحمن المخصوصة
 يوم القيمة و تفسير كبير و جامع البيان و تفسير النيشابوري همون روایت مذکور است و در سوره رعد
 رکوع اول جز سیزدهم که ای کرمه انا انت منذر و لكل قوم هاد و انا الخفا آورده که قال علي رسول الله
 و انا النادى و في جامع البيان من بعض السلف الهادي علي بن ابی طالب رضی الله عنه و القيا في ذلك حد
 لكن قيل فيه نكارة و في الكليل سيوطي عن ابن الجبيرة عن علي بن ابی طالب و ذكر ابن جبر عن ابن عباس قال
 لما نزلت هذه الآية وضع عليه الصلوة و السلام يده علي صدره فقال انا المنذر و اوابا يده الي منكب علي فقال
 انت الهادي باعلي بك يهتدي اليه من بعدى و در سوره مجادله خبر گشت و هشتم که ای ايهما الذي
 امنوا اذا ناجيتم للرسول فخذوا من يدي خوفا کم صدقة و زاله الخفا آورده عن علي بن علقمة عن علي رضي الله
 عنه قال لما نزلت يا ايها الذين امنوا الآية قال رسول الله صلى الله عليه و سلم علي رضي الله عنه مريم ان
 قال كم يا رسول الله قال بربنا قال لا يطيقون قال فيكم قال الشيعه فقال لا رسول الله صلى الله عليه و سلم
 انك انزيبه فانزل الله تعالى لا شفتم ان فخذوا من يدي خوفا کم صدقة الآية كان علي رضي
 الله عنه يقول خفت لي عن هذه الآية و جامع البيان عن علي رضي الله عنه هذه ايت لم يعمل بها احد قبلي و لا احد
 بها يعني كان عندي و نيار قصيرته بعشرة و اتم فقلت اذا جئت الي رسول الله صلى الله عليه و سلم تصدقت
 ببرهم ففخت فلم يعمل بها غيري و في العالم عن مجاهد قال سمعت من المناجاة حتى تصدق فلم ناجه الا علي رضي الله
 ثم نزلت الرخصة فكان علي رضي الله عنه يقول اية في كتاب الله لم يعمل بها احد قبلي و لا عمل احد بعدى و هي
 اية المناجاة و في تفسير الكبير بعد ذكر رواية المذكور قل القاضي و الاكثر في الروايات انه عليه السلام انفرجنا تصديق
 قبل مناجاة ثم ورد النسخ و في تفسير الى سود و روح البيان و كشاف مشد در سوره سجده جز بست و يك
 رکوع اول اية كرمه من كان مومنا لمن كان فاسقا لا يتوبون و در و منه الاجاب آورده که ما بين علي رضي
 الله عنه و وليد بن ابی معيط سخته بود پس گفت وليد که تو داخل صبيان زباني من از زبان تو فهميد و سنان

من انسان تو تیر ترست حضرت امیر گفت که خاصش باش که تو فاسق می باشی تعالی تعصبتی قول حضرت رضی نمود
 ابن ابی فرسناد و من کان مومنا الایة فالعالم علی رضی الله عنه و الطاسق الاولی و ولید زمان عثمان رضی الله عنه ثم
 خورده با ماست نماز با دادر کو نه قیام نموده بود فسق او باطل و جوی ظاهر شده فی العالم و جامع البیان و روح البیان
 انسانرت فی علی الاولیدین الی معیط السبب المذکور و فی دشتو السیوطی بطرق متعدد و ثابت گشته که ایضا کرده و در
 حق تر رضی و ولید بن ابی حمزة نازل گشته و بیان طرق با نموده در سوره حاقه رکوع اول جز است و ثم ایه کریمه و تسبیحا
 اذن و اعینه فی تفسیر الکبیر و الکشاف و جامع البیان روح البیان و العبد لکشاف عن البیضی صلی الله علیه و سلم
 ان قال علی رضی الله عنه عند نزول هذه الایة سألت الله ان یجعلها اذکب یا علی قال علی رضی الله عنه فاست
 شیا بعد باکان لی ان انسی و زبونی روح البیان و فی رواية اخذنا من علی بن ابی طالب و قال هی هذه ذکرة
 النقاش و فی انالته الخفا نقلا من العوارف من عبد الله بن الحسن قابل جین ترتت هذه الایة قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم سألت الله تعالی الی اخر الحدیث المذکور در سوره تحریم جز است بهتم ایه کریمه فان الله
 و جبریل و صلح المؤمنین فی تفسیر و منشو السیوطی اخرج ابن ابی حاتم بسند ضعیف عن علی قال قال صلی
 الله علیه و سلم فی قوله و صلح المؤمنین قال هو علی بن ابیطالب اخرج ابن مردویه عن اسماء بنت عیس قال
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول صلی المؤمنین علی ابن ابیطالب اخرج ابن مردویه و ابن عساکر
 عن ابن عباس فی قوله و صلح المؤمنین قال هو علی بن ابیطالب فی روح البیان عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه
 یقول انقر بوبیده قوله صلی الله علیه و سلم ان انت منی بمنزلة بارون من موسی فان الصالحین هم الانبیاء و علیهم السلام
 كما قال الله تعالی و کلا جعلنا صالحین و قال حکایة عن یوسف الصدیق علیه السلام الحق بالصالحین فادان کان
 علی بمنزلة بارون فهو صلی الله علیه و سلم کما صلی الله علیه و سلم فی البیان فی یسلیج عن ابی نعیم و اشعری عن اسماء بنت عیس عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال علی لا یرکبک قرنته جبریل ثم قرأ هذه الایة فقال فانت و المؤمنون من اهل بیتک
 الصالحون در سوره مدیم رکوع ششم پاره شانزدهم کریمه جعل لهم الرحمن و دانی الکشاف روی ان النبی
 صلی الله علیه و سلم قال علی رضی الله عنه یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عمدا و اجعل لی فی صدور المؤمنین
 مودة فانزل الله هذه الایة در سوره احزاب پاره بیست و یکم رکوع بیست و یکم فی البیان فی المؤمنین انقال کان الله
 قویا غیر انی نفسیه در منشو السیوطی اخرج ابن ابی حاتم و ابن عساکر و ابن مردویه عن ابن مسعود کان انقر ان الله
 کفی المؤمنین انقال علی بن ابیطالب معارج النبوة اورد که در روز خندق چون حضرت رضی عمر بن

لکھا اور اعتبار نہ کر کے اس طاعن پر بدانتظامی و سرکش طبعان عرب بوقبول اور حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم دبارہ ہفتی غم و سوگوار
 علی بن ابی طالب ہم انھیں صدق انھیں من اعمال امتی الی یوم القیوم ابو بکر و عمر سر مبارک مرتضیٰ را جو سجدہ و این
 مسعود جو اندر نماز اللہ المؤمنین انھیں طاعن کا کہن اللہ فو یا غزواتی لینا بیچ نفعاً عن ابنا قتب بن بن مسعود قال لایز علی بن ابی طالب
 بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم برنہ ایمان کلام الی لشکر کا ظہار تھا کہ قال لایزیر با علی قلوزن ملک الیوم علی لایز علی لایز علی لایز علی
 و عن خدیجہ بن الیمان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرتبہ علی فی یوم النحر انھیں من اعمال امتی الی یوم القیوم
 و سورہ انعام کی عہد ہمارہ ہست و یکم
 ابوسیدہ الخدیری و جامعہ من انما بعین ہم کما ہر وقتا وہ و غیر حواسے انہم علی وفاطمہ و الحسن و الحسین رضی اللہ عنہما
 عنہم و عن عائشہ ام المؤمنین قالت خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات غداۃ و علیہ مطر علی من شعرا سو و جلس فالتفت فالتفت فالتفت
 فی شہم ہار علی فادخلہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین
 نزولت انما یزید اللہ اللہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین فادخلہ فی شہم جاوین
 اللہ انما من اہل البیت قالتم انشاء اللہ قال زید بن ارقم اہل بیتہ من حرم الصدقہ علیہ بعدہ ال علی وال عقیل
 وال جعفر وال عباس رضی اللہ عنہم و در شان نزول این آیہ اختلاف است و در صواعق عرقہ مبسوطا و
 مفصلاً بیان نمودہ ترجیح قول مذکورہ نمودہ میگید کہ اہل بیت علیہ السلام از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ روایت کردہ
 کہ آیہ و در شان چاکس نازل شد غیر صلی اللہ علیہ وسلم و علی وفاطمہ و حسن و حسین علیہم السلام ہر زمانہ الخفی آوردہ
 کہ حدیث بایت بین نظر تہوا ترست و در سورہ ص آیہ کہ یہی والذی جاء بالصدق و صدق بہ فی تفسیر
 ذررہ نشور للسیوطی الخرج ابن عباس کہ من مجاہد فی قولہ الذی جاء بالصدق قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 سلم و صدق بہ قال علی بن ابی طالب و در سورہ مائدہ رکوع چہا دم ہم پارہ ششم آیہ کہ یہی یا ایہا الرسول بلغ
 ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فلنکفرت ریانہ و اللہ بعدک من الناس ان اللہ لایعبدی القوم
 الکافرین فی تفسیر الکبیری فی الوجہ العاشر فی تفسیر النبی شہوری عن ابی سعید الخدری عن العبادۃ الکلبیہ نزولت الایہ فی نفس علی بن ابی
 طالب رضی اللہ عنہ و لما نزلت ہذہ الایہ اخذہ بیدہ فقال من کنت یحکما فعلی مولاہ اللہم قال من و ملاؤا عادن حاداً فاطمہ عمر
 یعنی اللہ عنہ فقابل ہذا کما بیان ابی طالب صحت مولای و مولی کل مومن و مومنہ و ہو قول ابن عباس للہرب ابن
 عائشہ بن علی و فی تفسیر فتح البیان عن ابی سعید الخدری قال کنت ہذہ الایہ یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب عن ابن مسعود قال
 من قبل علی عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل فکفر

روح البیان عن الحسن تراجم رکعاً سجداً علی بن ابی طالب علیه السلام وادار به تزکیه احرام از خلوت با سماع
خادمان معتبره علیه اش می رسید.

فصل فی الاحادیث الواردة فی فضل و خلافة فی تاریخ اختلاف السیوطی قال الامام
احمد بن حنبل ما ورد لاهل من اصحاب رسول الله صلعم من الفضائل ما ورد علی رضی الله عنه اخرجها الحاکم و اخرج النجاشی
عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلعم خلف علی بن ابی طالب علی غزوة تبوک فقال یا رسول الله خلفتني
فی النساء و الصبیان فقال ما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و اخرها جابر بن
ابن سعد ان رسول الله صلعم قال یوم خیر لا یطعن الراية عند آرجل الفیق الله علی یدیه بحمد الله و رسول الله و بحمد الله و رسول
فأعط الراية علی بن ابیطالب فی رواية قال رجل کذری غیر فانیع الله علی یدیه بالی اترأی بیتک و لا تحرم علی طفلی
قال قال جمیع علی الناس فی الرحبة ثم قال نعم انشد الله کل امرئ مسلم مع رسول الله صلعم یقول یوم غدیر خم قال لما قام فقام فقیلوا
من الناس فشدوا انزل الله صلعم قال من کنتم مولاه فاعلموا علی مولاهم قال من الله و عاصم و عاصم و عاصم و عاصم
بهذا و گفت مصطفی بآله کای خداوند زلال بن و الله دشمنی ده افکنند در جهاد هم بر میان عاصم و عاصم

و آخره ج مسلم عن علی قال و الذی فلق الحیة و برأ النسمة انه لعبد النبی الامی الی الله و لا یکنی
الا من و لا یخشیه الا منافق و اخرج الترمذی عن الی سعید الخدری قال کننا نعرف المناقین یغضهم علیاً و اخرجه
الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و اخرج ابو یعلی و البزار عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله
صلعم من اذی علیاً فعدائی و اخرج الطبرانی بسند صحیح عن ام سلمة عن رسول الله صلعم قال من احب علیاً فقد احبني
و من ابغضه فقد ابغض الله و من ابغض علیاً فقد ابغض الله و من ابغض بعض الله و اخرج احمد و الحاکم و محمد بن اسمعيل
سمعت رسول الله صلعم یقول من سب علیاً فقد سبني و اخرج احمد و الحاکم بسند صحیح عن الی سعید الخدری
ان رسول الله صلعم قال علی انک تقابل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله و فی اسد غزاة لابن غیر
عن اخر قال ابدی الی النبی صلعم فقیل اللهم آتینی باحب خلقک الیک فجا علیاً فاکل سع و عن زید بن صبح عن
علی قال قبل یا رسول الله من یوم بعدک قال ان قوموا یا بکم یجدوا امنیاً زاهدانی الدنیا راغبانی الاخرة و ان
تومروا فمجدوا قویاً امیناً لا یخاف فی الله لو مته لاثم و ان تومروا علیاً و لا اراکم فاعلمین تجدوه یا و ما بعد یا یاخذ
بکم الله المستقیم و عن علی قال قال رسول الله صلعم انت بمنزلة الکعبة توتی و لا تاتی فان اتاک بولاء القوم
فسلموا بالیک یعنی خلافة فاقبل منهم و ان لم یأتوک فلا تأتمم حتی یأتوک و عن الی سعید قال کنا مع رسول الله صلعم

فانقطع شمسنا عند ما على صلحنا فخصي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان منكم رجلا يقاس على اهل القرآن كما قاتلت على نزل
 فاستشفعوا له القوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاصف النعل فجاءوا بنعله فبذلک فلم يرفع برءا ساكنا حتى قد سمع
 مني النبي صلى الله عليه وسلم وعمن ابي سعيد الخدري قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتال الناكثين في المارقين فقالنا
 يا رسول الله امرنا بقتال هؤلاء من فقال مع علي بن ابي طالب مع قتل عمار بن ياسر وعمن نخعت بن سليم
 قال اتينا ابا ايوب الانصاري فقالنا قاتلت بسيفك المشركين مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جئت قتال المسلمين
 قال امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتل الناكثين في المارقين وعمن يقول علي المنة عهد الي رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان اقاتل الناكثين في المارقين وعمن ابن عمر حين حفره الموت ما اجدني نفسي من الدنيا الا اني
 لم اقاتل الفضة الباغية في اسد الغاب والاستيعاب عن ابن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم علي بن ابي
 طالب الفيتة الباغية ومات مسروق حتى تاب الي الله عن خلفه عن القتال مع علي بن ابي طالب هذه الاخبار بطرق
 صحاح وفي الاستيعاب عن عبد الله بن عمرو العاصي انه كان يقول مالي وخصي مالي وقتال المسلمين والله
 هو دوت اني مت قبل هذا بشهرين ثم يقول والله ما ضربت فيا بسيف ولا طعنت برمح ولا رمت بسهم بودت
 الي لم احضر منها شيئا واستعقر الله عز وجل من ذلك وتوب اليه الا انه ذكر انه كانت بين الراية يومئذ فندم
 ندامته شديدة على قتال مع هؤلاء وحمل يستعقر الله من ذلك وتوب اليه واعتذر من شهوده صفين في قسم انه لم يرم
 فيما كبر مع سهم وانه انما شهد بالعزلة ابية وفي اسد الغاب في ذكر العمار بن ياسر عن ابيرزة البصري عمار تقتلك الفضة الباغية
 وروى عمار بن خزيمة بن ثابت قال شهد خزيمة بن ثابت البس في هوا ليل سيفا وشهد صفين في قتال قال
 لما قاتل حتى يقتل عمار فانظر من يقتل فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تقتل الفضة الباغية فلما قتل
 عمار قال خزيمة طرقت لي الضلالة ثم تقدم فقاتل حتى قتل ولما قتل عمار اجتري ان اريد اتيه فتيقن ان كل من قاتلني
 قتلت فقاتل عمر بن العاصي والله ان يقيصمان الا في المناداة الله ودوت اني ست تبيع في اليوم بعشرين سنة
 وفي الزيناب من فارق عليا فارقته ومن فارقته فارق الله ابلي واود ومن قاتل عليا على الخلافة فاقطعوا كفا
 من كان الذي يلي على امام الهرة قال الفخرية منصور من نصره فخذل من خذله للحاكم وفي جامع الصغير السيوطي قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من باع ما يقتلك الفضة الباغية تدعوهم الى الجنيه ويدعونك الى النار رواه البخاري
 في السنة الاساسية والبرقاني وفي الاستيعاب في اثر الاخبار عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تقتل عمار الفيتة
 الباغية وهو من اخبارة بالغيب علم النبوة صلى الله عليه وسلم وهو من اصح الاحاديث وقال النوادي في تهذمه ثبت

فی الجحیم بدانحضرت نکاحات انصافیه تمییزیه چیست تو علمیم یا نه مع الفیقه العاقله بنده الخدیث و فی اسد الغابله
 و فی الزمانه انما انچه انیکو ابو بعلی احمد و غیر هم و هذا الملقط الی علی عن قیس بن حازم قال مرث عایشه بالبنی
 حازم فقال له الخلیف فنجت علیه الکلاب فقال ماذا قالوا ما لبسنا عامر فقلت روئی روئی سمعت رسول
 صلی الله علیه وسلم یقول کیف با حشد لکن اذا تجت علیه الکلاب الجواب فی الکمال لابن اثیر مشدود و در وقت
 الاجاب آورده که چون ام المومنین عایشه استدعای مراقت با من سفر بصره و از ام المومنین ام سلمه نموده ام
 سلمه گفت ای عایشه گو ای سیدی که از حضرت رسالت شنیده که علی خلیفه علی کنی حیواتی و ماتی من عصابه
 فقد عصانی گفت عایشه ای بعد از من ام سلمه گفت کاسی عایشه یا ادا حضرت نغینده که فرموده است مگذرو
 از شب با و روزها که سگان جواب بر یکی از اذن من صلیح و نبل کنند و ان زن که او را این واقعه پیش آید و میان
 اهل بنی و فساد باشد از شنیدن ابن و واقعه از غایت اضطراب انامی پر اب که در دست و ششم بقیه انرا
 سبب ان زن من معلوم نموده تبسم فرموده و جانب تو نگاهی کرده و گفت گمان می برم که ان زن تو باشی ای
 حیرا عایشه تصدیق این حدیث نموده از غریبت خود متعاقب شد بعد از ان حسب الامر عبد الله بن الزبیر بطوریکه
 در ان کتاب مسطور است متوجه بصره شد و شکوه اهل النبوة مذکور است که از حضرت روزی باز حلق طهارت
 گفت که ام از شما یک خداوند چیکه که پیشانی وی پر تهم باشد بیرون آید تا انجا که سگان جواب بروی با تگ کنند
 بسیار سه بردست راست وی کشته شوند و بسیاری بردست چپ وی و وی هم نزدیک بان رسد اما
 نجات یابد و انرا انجمله انست که اشارت بهین قصه فرموده است صلی الله علیه وسلم که بیرون آیند قوی بلاک
 شد و سگان فلاح نیابند پیشوای ایشان زنی باشد پیشوای ایشان در بهشت باشد و انرا انجمله انست که حضرت
 رسالت خود کاشکی زود باشد که میان تو و عایشه چیزی واقع شود و ان اشارت بحکم انجمله ام المومنین علی زنی العذخر
 یا رسول الله بنی خاصه واقع شود و انهمان محاب رسول صلعم فرمود که ای گفت که پس من بخت تین ایما بشم و ان قولم فرمود
 نه چنین است و لیکن چون ان واقع شود بروی مسلط شود ویراها من و سه باز کرد ان لاجرم چون
 ایلمومنین علی رضی الله عنه و یوم الجمل طر بافت و یا با احترام تمام بیدر نیما حجت فرمود و فی الکمال لابن اثیر
 و اخرج الذیبه للسعودی و الصهارت المسکو و قال علی المنزیر یوم الجمل ما ذکر یوم بقیه رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فی بنی یافعه و هو ما کتب حمزه فطیحک لے رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلعت انت موقلت انت
 یا رسول الله یا رب علی زهوه فقال لک لیس بزهوا تجربه از بقیه فقلت بقی و الله لاجبره فقال لک لک و الله

سینه قاطعاً دانت نه ظالم فقال المیرزا شمس الدین که ترا ما فرجت (فرج حسن الحی الفتنه) و در زندقه الاجاب
 که حضرت قاضی زبیر گفت ابا با دوری که حضرت مصطفی صلعم باو گفت ای زبیر علی او دست میداردی و جواب
 گفتی یا رسول الله چگونه دوست ندادم او را و علی انکه زبیر قال انست انسر و زبیر بود و زبیر باید که این دوستی
 را بر طرف کرده با وی بجنگ بیرون آئی و او اب فتنه و تخمیش و ستم و تشویش بر روی وی بکشای زبیر
 گفت ای ولیکن فراموش کرده بودم بیاد من او روی و بار دیگر بطریق مذکور سوگند داد و نیز که بخاطر داری که
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فلان محله از محلات نبی با شتم با تو فرمود که من نبوت می نهم که شیوه ستم
 را پیشه خود ساخته بسبب حکومت و امارت خود در مقام عداوت با علی و در ای زبیر ساعته سر و پیش انداخت
 بعد از آن گفت یا علی حدیثی از عهد قدیم بیاد من داد که اگر پیش ازین ساعته انرا امتنع کنی بودم سرگزینان
 محو که حاضر نیستیم و سوگند میداد که در دم که بخار به دیگر با تو نایم و انس رضی الله عنه را فرمود که بطلی و نیز حدیث مسلم
 مسعوده خود را بر ساند و ان است که انکما مقاتلان علیا و انکما ظالمان و در ترجمه صواعق احدیه که بصحت
 رسیده از عام و سبقتی از ام سلمه رضی الله تعالی عنها که عنما که رسول صلی الله علیه و سلم ذکر خیر و ج امهات المؤمنین
 کرد انکما عایشه رضی الله تعالی عنها قسمی نمود بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انظری با حیران
 لا کم نلت انت بنت ای حیر انظر کن که ان زن تو باشی باز بجانب علی رضی الله عنه ملتفت شده گفت ان
 ولیست فی امر باشی یا فارقی بها اگر دیر خیزد و اے امر عایشه گردی با او رفیق کن و ایضا را و یمن کن و یمن
 از اے الاسود روایت کرده اند که گفت حاضر بودم (یعنی در بوم الجبل که زبیر راون آمده علی رضی الله عنه
 به جست نگاه علی رضی الله عنه گفت ای زبیر که سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه و سلم نشنیده
 که گفت تقاد دانت نه ظالم اے زبیر یا علی تقاد خواهد افتاد و در آنوقت تو ظالم خواهی بود و بیرون آئی
 سخن شنید باز گردید و در روایت ابوعلی و سبقتی انکه زبیر گفت بی شنیدم و بے فراموش کرده بودم و نیز از ابو
 نعیم از ابن عباس بنام فرعون روایت کرده اند که انحضرت بازواج مطهرات خطاب فرموده گفت که ام یک از
 شما که صاحب تل امر باشد خروج کند و در موضع جواب سگان انموضع بروی بانگ زنند و در حواله او بپسار
 از مردم گشته گردند و در باب مار صحن و خار به نهد و ان نیز احادیث آمده حاسی در شواهد النبوة آورده که انکما
 علی رضی الله عنه مقداری زبیر از یمن پیش رسول صلی الله علیه و سلم فرستاده بود و انجناب عصبه آن دانت
 بود که ناگاه شخصی چشم با مفاکے فرو برده رخسار را بر آمده باریش کشید بر موسی آمد و گفت ای محمد هزار

خدای تعالیٰ پیغمبر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که فرمان خدای تعالیٰ که بر او امری خاص شود خالص الیه
 رضی الله عنه حاضر بود و اجازت قتل وی خواست نیاخت پس شخصی رومی بگردانید و برقت رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که انا صلی الله علیه و سلم بمی پیدا شوند که قرآن خوانند اما از کلمه های ایشان درنگند و اهل اسلام و
 بقول ازند و عابدان مضام را بگذرانند بیرون من الاسلام که یارق السهم من الریت یعنی از دین اسلام بیرون
 ایند همچون بیرون آمدن تیر از شکاری و فوج از اصل وی بودند و لاجرم ایشان را مار قین گویند و فی الکمال
 لابن اثیر و مرج الذیب المسکوک و شواهد النبوة للجاسی عن جنید بن عبد الله الازدی و در روضه الاحباب
 عن عبیده سلیمان و العیارات للروضه عبیده سلیمانی گوید که من در رکاب نصرت اقتساب علی بودم که نزدیکی
 نهر و ان رسید و در آن حین شخصی خراورد که خواج از اب گذشته اند و آنحضرت نماز میگذاشت و چون از نماز فارغ
 گشت فرمود اینچنین غیره و واقع است قوم از اب بگذشته اند و مشاعر ایشان درین طرف ایست باز جمعی از لشکر
 که پیش رفته بودند بعضی رسانیدند که مخالفان از اب غور نمودند آنحضرت فرمود که والله ایشان از اب نخواهند
 گذشته من هرگز دروغ نگفتم و یا من دروغ نگفتم اند محله ما سے قتل ایشان در بجانب نهر است و از شما
 از ده کس نکشتند و ایشان هم زیاده اند و کس تا ند چون دیدند مخالفان را با بی نظرت بافتند چنانچه حضرت فرمود
 فرموده بود و در شواهد آمده که جنید بن عبد الله یگوید که در جبل و صفین من با علی بودم و مرا شک نبود که حق
 بجانب او است لیکن در نهر و شکک بخاطر من افتاد چون این تکرار شد اند با خود گفتیم که الحمد لله که میزبان
 درست من افتاد و آنکه از رسول صلی الله علیه و سلم خبری شنیده است با کذاب است ولی اگر مخالفان از
 برگزیده باشند اول کسیکه با دوسه مقاتله کنند من با شتم چون دیدم که مخالفان را بی نظرت اند و انستم که حق
 بجانب هست و حضرت مرتضی دست پر پشت من رسانیده گفت ای فلان اکنون حقیقت کار بر تو
 معلوم شد گفتیم ارے ای امیر المومنین گفت بر تکیل ثابت باش و روضه الاحباب آورده که حضرت
 پیوسته که امیر المومنین علی پیش از شروع بقتال بر زبان همایون گذارید که درین معرکه کشتگان مردم ما از
 احاد بر تیر عشرت نرسد از مخالفان ده تن جان سلامت بیرون بفرزاد چنان شد که از مخالفان تن
 زنده ماندند و از لشکر حضرت امیر تن کشته شدند و فی الکمال و مرج الذیب مثله در روضه الاحباب مذکور است
 که حضرت مرتضی بیش از حرب نهر و ان فرمود که قومی از دین گریز چنانچه تیر از کان اگر چه قرآن خوانند اما
 قرآن از حلق انجاعت درنگند و در اول ایشان را احکام فرقه نماند و ان خدای تعالیٰ که دانه را بکشت

و دوم از آنکه گریه نمود و لباس وجود داد که رسول تحت با من قرار داده و مرا اخبار نموده که تو با ایشان
 محاربه خواهی کرد و اینطریق از بادی ضلالت بنبی هدایت باز نیامیدم چون تیر فتنه که پیشست باز نگرد و دوست
 آنکه در میان با نجافت موی باشد که یکدست منکب او گوشت باره بود مانند پستان زنمان که بر سینه آن همها
 باشد مانند سبست گریه عیب که گوید که چون حضرت رضی حدیث ذوالشیه را بیان فرمود من سه نوبت
 آنحضرت را سوگند دادم که تو این سخن را از رسول صلعم شنیده ای حضرت امیر در هر سه نوبت سوگند یاد کرد که شنیدم
 و در مروج الذهب و الکامل و در فضیله الاحباب آورده و عبارت روضه است که چون خواب در مکانیکه شاه قلا
 اشاره بدان کرده بود بقتل رسید فرمود که ذوالشیه را در میان کشته گان طلب کنند و جمعی هر چند در مقام
 تجسس او برآمدند یافتند و معروض نمودند که شخصی که کور در میان قتیلمان نیست فرمود بخدا سوگند که ذوالشیه
 در میان ایشان است باریک تجسس لشکر کشید تا او را از تحت جبل قیل بیرون آوردند و الیه المومنین علی رضی الله عنه جدا
 و جدا ان ملعون سجده شکوکار او در درجه صواعق آورده که ذوالشیه که حضرت سید المصلی علیه و سلم از آن خبر داده بود در میان
 کشته گان پیدا آمد و فرزادای در سفر سعادت آورده علی رضی الله عنه جدا از بدنش ذوالشیه را سجده تمام و در آنکه انفا
 انجیح احمد بن طارق بن زیاد قال فخرجنا مع علی بن النخوع فقتلتم ثم قال انظر و ان قال بنی المصطفی علیه و سلم قال انی خرجت فوج
 یتکلمون بالحق لا یخرجون فخرج من الحق کما یخرج السم من الرمیه سیاه من سم حبله اسود فخرج الیه بنی بیه
 شورات سودا لکان یوقد قتلتم شر الناس فان لم یکن یوقد قتلتم خبر الناس فیکتلت ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا
 المذبذب فخرنا سجد و خر علی معنا ساجدا و فی سلاسله لابن اثیر عن عمار بن یاسر یحدث طویل سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال یعلی علیه من اجبک صدق فیک و دیل لمن البغضک و کذب علیک فاما الذین
 اجوک و صدقوا فیک فم حیرانک فی دارک و رفقاؤک فی قعرک و اما الذین البغضوک و کذبوا علیک ففی غلبه
 ان یوتقهم موقوف الکذا بین یوم القیمه و در صواعق از طبری از ام سلمه نقل نموده که چون ایه طهارت نازل شد
 حضرت مصطفی علیه و سلم و فاطمه و حسن و حسین آنجا آمد و عباس برین چهار کس انداخت و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی
 و خاسته از بیت غنم الرحمن و طهرتم تطهیرا نازک لمن عابهم و سلم لمن سالمهم و وعد لمن عاهدهم المحدث
 فی علی بن ابی طالب است که حضرت رضی الله عنه در روز شهادت باقی علی بن ابی طالب بودی چشمه چنانچه خود بارها فرموده
 که با لعاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فی منی هذا ما دفن رسول الله و قاذوا و بعد وفات سید کائنات
 قدر سه اب از چشم مبارک او برخاسته چشمش در بود حضرت مرتضی از زبان آنرا پاک کرد و ابواب علم از برکت آن

برای بخشنود و چون در وقت ولادت حضرت قمر بنی رسول صلی الله علیه و سلم اول لعاب دهن مبارک نمود و در بان
 او ضاوه حق تعالی پر کرت ان علم و تجاعت و قوت با دانندانی داشت و حافظ او انقدر درست بود که هر چه شنید
 فراموش نگردید چنانچه در تفسیر او و تعبیر او از و اعمه گذشت حکیم سنائی در این او خوش گفته

مهر انگشت بر دبان آورد	قطره آب بر زبان آورد	انگشت خویش را ترک کرد	او انگلی در دبان حیدر کرد
داود مدوی و علم حفظ سخن	انگشتنش ازین قافین	بود از بهر سود و سر بالیش	انگشت مصطفی وایش
سر انگشت بر شگاف آمد	نطق حیدر چو کوه قاف آمد	بر وقع آن هزار و پنجاه	کرده اسلام را همه یک تیغ
بود تیغی ز زبان گوهر پاش	که بدو کرد علم عالم فاش	او یگری زده انفقار بران بود	اکافت جهان شیر غان بود

فی اسد الغابۃ لابن اثیر و تدریب النوادی روی علی بن النبی صلی الله علیه و سلم علیه السلام الحسن و محمد بن الحنفیه و عمرو
 ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر و عبد الله بن جعفر و زید بن ارقم و جابر بن عبد الله و جابر بن
 سمره و صهیب حدیث بن الاسبید و سفینه و عمر بن حرث و البراء بن عازب و جریر بن عبد الله و عمار بن شیبه
 و عبد الرحمن بن ابزعه و طارق بن شهاب و طارق بن شیم و عبد الرحمن بن اشیم و عبد الله بن ثعلبه ابو
 موسی الاشعره و ابو سعید الخدری و ابو النعمان و ابو رافع و ابو هریره و ابو لیلی و ابو الطفیل و ابو جحیفه و ابو مرثد
 صحابیون الانبیا و محمد و عمر و عثمان و علی و ابی بکر و ابی سید و ابی سعید بن السید و مسعود بن الحکم الزاتی و قیس بن
 ایوبه حازم و عبیده السامانی و علقم بن قیس ابو الاسود الدیلمی و زید بن جمیش و ثمر بن بنی هاشم و اشعس
 و شقیق و خلق من الصحابه و التابعین عن علی رضی الله تعالی عنه قال یسئ رسول الله صلی الله علیه و
 سلم اے الیمن فقلت یا رسول الله یسئ اے الیمن و یساؤون عن القضاء و لا علم ینیه قال او ان
 ففوت حضرت بیده علی حدیثی ثم قال لهم ثبت لسانه و اهد قلبه فلو الذی خلق المحبت و برأ النسبت ما
 شکلت فی قضا و ین شین کما فی اسد الغابۃ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان اهر نیه العلم و علی باها فمن اراد العلم فلیت الیما قال السیوطی هذا حدیث حسن علی الصواب قد بنیت
 حاله فی التعقیبات علی الموضوعات لا موضوع کما قال النوادی و ابن الجوزی و لا یصح کما قال الحاکم
 و فی اسد الغابۃ عن سعید بن المسیب باکان من الناس یقول سلونی غیر علی ابن ابی طالب و عن
 عبد الملک بن سلیمان قال قلت لعطاء کان فی اصحاب محمد اعلم من علی قال لا و الله لا اعلم و قال
 ابن عباس لقد اعطی علی تسعة اعشار العلم و اکرم الله قدره شارکهم فی العشره العاشره فی الینابج اخرها

ابن المنار له وموفق الخزازي وموفق بن احمد باسانيد هم عن ابن مسعود قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم
 فنصلى من علم على فقال قسمت الحكمة عشرة اجزاء فاعطى على تسعة اجزاء والناس جزء واحد وهو اعلم بالمش
 الباقي واخرج موفق بن احمد بسنده عن سلمان بن احمد عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اعلم امتي
 على وني الينا بئج كانت الصحابة يرجعون اليه في احكام الكتاب وياخذون عنه الفتاوى كما قال ع
 بن الخطاب رضي الله عنه في عدة مواطن لولا على لملك عمر وعمر بن عباس بن بغير ان عليا كان له
 من ضرب فاطم في العلم وكان له البسطة في العشرة والقدم في الاسلام والفهر الرسول الله صلى الله عليه وسلم
 والفقه في السنة والجمعة في الحرب والجد بالمال عن ابن عباس قال اذا ثبت له ان شي عن علي لم
 تعدل الي غيره واخرج السيوطي في تاريخ الخلفاء عن ابن سعد عن ابن عباس قال اذا حدثنا ثقة عن علي
 الفتيا ولا نعدو با وعمر بن سعيد بن المسيب قال كان عمر بن الخطاب تجوز بالمد من مفضلة ليس لها احسن
 وعن علي قال والله ما نزلت اية الا وقد علمت فيما نزلت واين نزلت وعلي من نزلت ان بابي وب
 بة قلبا عقدا لا ادبنا طفا وعمر بن الخطاب قال قال علي سئل عن كتاب الله فانه ليس من اية الا وقد
 بليل نزلت ام بهرام في سهل ام في جبل وعن محمد بن سيرين قال سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول
 ذلك الكتاب كان فيه العلم وفيه علم طويل وفي الينا بئج ذكر علي رضي الله عنه عند عائشة فقالت
 هو اعلم بالسنن بقية من الصحابة وفي الاستيعاب عن جبر ما قالت قالت عائشة من افتاكم يوم
 عاشورا قاتوا علي بن ابي طالب قالت اما ان اعلم الناس بالسنة وعمر بن سعيد بن وهب قال قال
 عبد الله بن ابي المدينية بالفرايض علي بن ابي طالب عن غير قال ليس احد منهم اقوى قولاني الفرائض من
 علي وكان شيخه صاحب الفرائض عن ابيه العبد قال ثبت عمر بن الخطاب فائدة من ابن عمر فقال اية
 عليا فاسئله وذكر الحديث وفيه قال عمر ما احب لك الا ما قال علي وعن سرج بن هانئ سالت عائشة ثم ثوبان
 عن النبي صلى الله عليه وسلم فقالت ايت عليا فاسئله عن عبد الله بن ابي الطفيل قال شهدت عليا يخطب فيقول سلوني فوالله
 لا تسألوني عن شي الا انجزكم وفيه النيا كان معوكيتب فيما نزل ليسال رجل بن ابي طالب فذكر ذلك فلما بلغه فمدا
 ذوب الفقه واعلم بوب ابن ابي طالب قال رعبه انوه لا يسمع هذا منك بل الشام فقال له وعني عنك وسل بن عباس
 عن خلفاء الراشدين فقال ثلثة الاول كان قهقري ثم قال علي كان والله مدلي طما ودار الزر الخفا وروى
 وروى جبار علوم ههنا الحسب كجبار وقرآن ما يحضره من محمد صلى الله عليه وسلم وسلم ورتيب وادوه بوفنا ليسكن

فقیر مسیحی و شیخ ان تشد اخرج ابو عمر عن محمد بن کعب القرظی قال کان من جمع القرآن علی عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہوجی عثمان بن علی وغیرہا و جمعی اترتا بعض قرآن را از علی روایت کرده اند و روایت ان جمع تا حال باقی است قال ابو حمزہ فی شرح السنہ و الطراء المعروفون اسندوا قرآنہم الی الصحابہ فاستماعہم و تفرغوا الی علی وغیرہ و ہولاء و تفرغوا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم نماز ہر و عبادت و شجاعت و سخاوت و معروف و مشہور است کہ چنانکہ از انہا ہی روزگار بغیر حضرت مصطفیٰ از وی مسابقت نمیتوانست نمود حضرت مصطفیٰ نوای خود و در موطن کثیر آباد عطا فرمود و در احد و حنین ثبات قدمی نمود و جمعی کثیر از مشرکان را بکفر فرستاد و فتح یتیم بردست او بوقوع پیوست و قد ثبت فی الصحیح انہ اعطاه الرایت فی یوم خیبر و اخر ان الفتح کیون علی یدہ و کعبہ و رسولہ و یکما اللہ و رسولہ الی اخر الحدیث و نصف فی فتح بدر گویا از دست حضرت مرتضی واقع شد و سیرت ابن ہشام سطور است کہ در بدر و خیبار مشرک بقتل آمدند بخجلہ ان سبی و سہ کنرا خاصہ حضرت مرتضی بلا شکر ت احمدی بقتل او رود و کس این شکر ت دیگر بقتل او رد قال الکوفی کان علی بنی اللہ عنہ سبع الجواب بیہی الخطاب و کان حجة من حجرت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقرہ فی العلوم و شجاعتہ فی الحرب کان مطیعاً و متقاداً و مقرأً علی اللہ علیہ وسلم و فی تہذیب النوادی اما علیہ کان من العلوم بالحدیث العالی روى عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خمساً من حدیث وستہ و ثمانین حدیثاً اتفق البخاری و مسلم منها علی عشرین و انفراد البخاری بتسعة و مسلم بخمسة عشر و سوال کبار الصحابة لہ رجوعہم الی فتاویہ و اقوالہ فی المواطن الکثیرة و المسائل المعضلات مشہور و اما زہدہ نومون الامور المشہورة التي اشترک فی معرفتها الخاص و العام و فی الصواعق و استیعاب انزالہ التماس قال معاویہ لخصراء برحمة اللہ علیہ او الصدای رضی اللہ عنہ یا مزارعتہ الی علیاً قتل اعفنی یا امیر المؤمنین قال انصفنہ قال لا بد من نصفہ فکان واللہ بعید المدی شدید القوی یقول فصلاً و یکم عدلاً لا یتغیر العلم من جوابہ و تنطق بالحکمتہ من فوجہ سیفہ و خش من الدنیا و زہر تہاد فی نسخہ زینتہا یا نثر باللیل و حشہ و کان غریز الجبرۃ بلول الفکرۃ یجیبین العلم باحضر اللہ العالی ما شئ و کان فینما کلامہ یحییہا انسا لہا و دنیا اذا استینا و یا تینا اذا وعوانہ و نحن و اللہ مع تقریب ایانا و قرعہ منا لانکا و کلکہ بمعیتہ لہ یعلم الال الدین و یقرب المساکین بالبطیع القوی فی باطلہ و لا یتاس الضعیف من عدلہ و اشدہ بقدر ایتہ فی بعض موافقہ قدر انھی اللیل سدولہ و غایت بخیر و تقاضا علی کحیۃ یملک تملک السلیم و یکبار الخیرین و یقول با دنیا غری السی تعرضت ام اسے تشوقت بہیات ہیما ت قد بانیک شلباناً لہ رجبتہ فہا فخرک قیہ و خضرک خفیرہ من قلعة الزاد و بعد السفر و حشہ الطریق فیکے سما و یدہ قال رحم اللہ ایا حسن کان و اللہ لک

قال فكيف شرنك عليه باضر قال خزن من فنج واحد باني حجر يا مينة معاوية مزار را که یکی از صحابه بود گفت که
 علی را وصفت کن شرن گفت که مرا معاف دار معاویه گفت هر آینه ترا وصفت باید کرد و گفت اگر باضر بود باید گفت
 پس بود و الله عالی به ستمت تو نمند قول او فصل بود و حکم او عدل علم از اطراف وی سفر میشد و بگفت لسان
 و س ناطق میگشت متوحش و متنفر بود از دنیا و نازگی و زینت آن و انس میگرفت و در شب و وحشت تنهایی
 آن و آشک بسیار از چشمش و در نجات بود و روز فکر کننده بلباس تنگ و طعام منقراعت و انقفا میکرد و بود و در میان
 مانند یکی از ماهرگاه پیغمبران اجماع میکرد و بهرگاه درخواست انتظار کشی میکرد و کم انتظار مایکشد و ما و الله
 با وجود قریب که بوسه میداشتیم نزدیک بان بود که از بهیبت بوی تکلم کنیم اهل دین را تو غییم مینمود و عساکین
 نزدیک میشد و قول باطل مرد قوی را اطاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او مایوس نمیکشت و من گوئی
 میدهم که هر آینه دیدم او را و بعض مقام که فرومشته بود شب و امان خود را و پنهان شده بود ستاره های
 او و علی رضی الله عنه ریش خود گرفته اضطراب میکرد مانند اضطراب مارگزیده و گریه میکرد و گریه اندوگین و
 میگفت ای دنیا فرب و دیگر یا بسوی من پیش اندی با من مشتاقی مهبیات مهبیات ترا سه طلاق و دوم
 و طلاق باین که هیچ رجعت ندارد و عمر تو کوتاه است و خطره تو بسیار است اه از قلت زاد و دوری سفر و وحشته
 طریقت پس بگریست معاویه و گفت رحمت کن خدا بر او الحسن بود همچنان پس گفت معاویه مزار را که پس
 چگونه هست خزن تو برد گفت خزن مادر یک که یک پسر دارد و او را در کنار مادرش فنج کنند و فی اناسی عاب
 سئل الحسن بن الحسن البصری عن علی ابن ابیطالب فقال کان علی و الله سها صایبا من مرضی الله
 عز وجل علی عده و بائنه الامه و ذانفلهما و ذانفلهما و ذانفلهما من رسول الله صلی الله علیه و سلم لم
 یکن بالنور من امر الله و لا بالملو من فی دین الله و لا بالسروق لمال الله اعطی القرآن خیر من فناء من یفانی
 من رفقه ذلک علی ابن ابی طالب بالکعبه و عن عبد الله بن ابی البزلی قال رايت علیا خرج و علیه قمیص
 از برای اقدام کم قمیص بلخ اے النفر و اذا ارسل صارا اے نصف الساعد و عن ابن جریر عن ابنه قال رايت
 علی ابن ابی طالب یخرج من سبی الکوفه و علیه قطریان من زبأ واحدة فزیبا بالآخری و انزله الی نصف اساق
 و هو یخوف بالاسواق و مودرة بامرهم تقوی الله و صدق الحدیث و حسن الذرع و الوفا و البکلی و الخزان و عن
 عطاء قال رايت علی بن ابی طالب یخرج من سبی الکوفه و علیه قطریان من زبأ واحدة فزیبا بالآخری و انزله الی نصف اساق
 اطراف و ما جود و اخلاقه و ما له من سف و فضائله لا یحیط بها

فصل فی خلافت ابی بصیر خلافت او بر طول و طویل است کتب غیر و تواریخ از ان مملو شده است
 این اثیر در الکامل و مسعودی و در مروج الذهب و انعم کوفی و در فتوح و سید جمال الدین محدث و در کتاب فقه الاحبار
 و خاندن شاه و در روضه البصفا و در بی در کتاب مل و محمد بن جریر طبری و تاریخ خود و غیره مورخین کتب باری
 طویل و در فخر روضه ساخته و پیوسته اند و مشروحا و مبسوطا احوال خبر بال و باستقلال حال خلافت با کمال
 او تجربه در آورده اند هر کرا حاجت بر اطلاع ان باشد بسوی کتب مذکوره رجوع نماید این مختصر تحمل ان شدن
 نمیتواند و نیز از تحریر ایشان سزاوارتر است لاجرم عنان قلم از تفصیل ان مغرور ساخته اجمالا چند سطر بر
 روی کاغذ می رسم

همه کرده شب بینه خورام درین یک ورق کاغذ ارم تمام

گفت ابن سعد که بیعت خلافت علی رضی الله عنه وقت صبح روز دوم بود از قتل عثمان در مدینه و جمیع اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که در مدینه بودند بیعت نمودند و گفته شده است که طلحه و زبیر بیعت علی رضی الله
 عنه را کاره نمودند بعد از آنکه بیعت نمودند از مدینه بیرون رفته بکعبه آمدند چون عایشه رضی الله تعالی عنها در کعبه
 بود او را بر داشته بجانب بصره نوج نمودند و طلب خون عثمان را کردند چون این خبر بسمع علی رضی الله عنه
 رسید عثمان غمگین بجانب عراق عزیمت نمود و در بصره بطلحه و زبیر و اتباع ایشان طاقی شد
 و در جمادی الاخر سنه سست و ثلثین میان فریقین محاربه واقع شد سیزده هزار کس که یکی از آنکه طلحه و زبیر
 بودند در ان واقع که مشهور است بواقعه الجمل کشته شدند و علی رضی الله عنه پانجاه روز در بصره اقامت فرمود و نگاه
 بنویس که کوفه شد باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خرج نمود و علی رضی الله عنه بجانب کوفه
 نمود در ماه صفر سنه سبع و ثلثین در صفین طاقی دست داد و در ان موضع ایام قتال ستادی شد خلق کثیر
 اندک نگاه اهل شام با ستصواب و کینه عمر بن العاصی رفع مصاحف کردند و ستر چنین شد که عمر بن العاصی
 از طرف معاویه و ابوموسی اشعری از طرف علی رضی الله عنه حکم یافتند و در سال آینده فریقین در موضع ازین مجتمع
 شده در حال است نظر کنند و باین مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه بجانب شام و عمر بن العاصی بجانب کوفه
 مراجعت نمود و بعد از ان جمعی کثیر از اصحاب حضرت مرتضی که بخوار مشهور اند بروی خروش کردند و گفتند که حکم
 الله اند و در جرود که قرین است از قربات کوفه شکر گشته نمودند و حضرت مرتضی ابن عباس را نزد انجا دعوت
 فرستاد و مباحثه و محامله با انجا دعوت نموده ایشان را ملزم ساخت و بعد از ان تمام جمعی کثیر از ان عقیده

رجوع نمودند قوی با اعتقاد فاسد خود ثابت ماند و نبروان رفتند ایگاه حضرت مرتضی بر سر پنجاعت رفته ایشانرا
بقتل رسانیدند و او اشعیه که رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده بود در میان گشتگان پدید آمد و این واقعه
در سته ثمان و ثلاثین بود و در شعبان همین سال بمحیی و عده مردم و انجمن متجمع شدند و سعد دقاص
و عبد الله عمر و غیره از اصحاب در آنجا حاضر شدند انگار عمر و عاص مکرری نموده با ابو موسی گفت توازن افضل
و بزرگتر است باید که در تکلم و بن امرت قدم نمایی ابو موسی فریب خورد و پیش منی نموده مرتضی را از امارت خلع نمود
و چون نوبت عمر و عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و مردم برین پنج متفرق شدند و حضرت
مرتضی از غایت غضب انگشتان مبارک خود میگزید و میگفت اعصی و بطاع معاویه مردم بمن عصیان نموده
و اطاعت معاویه میکنند و معاویه و تاریخ الخلفاء السیوطی و تهذیب النوادر و اساس الغایه لابن اثیر از
سعد بن المسیب آورده که چون عثمان رفعت مقتول شد آمدند صحابه نزد حضرت مرتضی و گفتند بیعت تو سیکون
که تواحقه بان پس گفت این اختیار اهل بدر است پس هر کسکه ایشان را در ارضی باشند او غلیفه است
پس نه باتی مانده اهل بدر کس مگر که آمد نزد مرتضی پس چون دید مرتضی این امر رفت بسوئی مسجد و
بر منبر شد و ادل کیسکه بیعت او نمود و طلحه بود بعد از آن زبیر بعد از آن دیگران انتی -

فصل فی شهادت و کیفیت شهادت حضرت مرتضی و بدینگونه است که سیوطی در تاریخ الخلفاء
از مستطوک حاکم از سکه نقل نموده که عبد الرحمن ابن بلجم المرادی بر زنی قطامه نام عاشق شد و از آن
سه هزار دینار و قس علی رضی الله عنهما کابین خود مقرر نمود و انشقی قبول اینصی نموده و در تهذیب نوادی و دیگر تواریخ
آورده که در تاریخ هفدهم رمضان وقت سحر که انجناب بر ای نماز بر آمده بود و انشقی شمشیر مسوم بر پیشانی
همایون او زد و بدافش رسید و انجناب بشب یکشنبه متوجه فردوس اعلی شد و زخم انجناب در شب جمعه
هفدهم رمضان وقت صبح سته اربعین بود و حسن و حسین و عبد الله بن جعفر غسل و تکفین او نمودند و در سه
بارچه که در آن پیر میان و عمامه بود و امام حسن علیه السلام بر وی نماز گذارد و دو وقت صبح و قش نمود و گویند که
ترو قش بقیه از حنوط رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و وصیت نمود که او را بایان محنوط سازند و چون از وصیت
خارج شد گفت السلام علیکم رحمة الله و برکاته و بعد از آن تکلم نکرد مگر بلاء الله الا الله تا آنکه وفات یافت
قال الفزوق

ظلم از مهر آسافته دو ساحتهم کهر قطامه بن غیر معجم

ثلثه الاف وجسد وقینہ
 و مرعب علی بالحق المسمم
 فلا فہرہ غلے من علی زان غلی
 ولا فکک دون فکک ابن بلعم
 وبعد از شہادت حضرت مرتضیٰ الشیخ را مشہد نمودند و در توبرہ ساختہ بسوختند و از پنجاب آتش جہنم رسید
 و حدیث الشیخ الاخرین بروی صادق المدحکم سنائی میگوید -
 مردد برز بہر عشق ز نے
 اندر افکند در جہان منہ
 رفت ز می کو فی از پیہ انکار
 انجان خاک را بے مقدار
 انجان اہل جہل معنی
 خیرہ بگزید خون چون علی
 مشکہ کردند مر و رایش از ان
 رفت سوی جہنم اورا جان
 و فی الاستیعاب قالت عائشہ رضی اللہ عنہا قتل علی رضی اللہ عنہ تفضع العرب شاد فلیس لہا حد نیا ما
 و عن ایبہ قیس الازد سے قال اور کت الناس وہم ثلث طبقات اہل الدین یحبون علیاً و اہل الدین
 یحبون معاویۃ و خواج -

فصل فی کونہ لقبہ الصدیق الاکبر و الفاروق

بر آنکہ لقب انجذاب صدیق اکبر است و فاروق است فی خصائص انسانی عن عبادین عبد اللہ قال
 قال علی رضی اللہ عنہ انا عبد اللہ و اخو رسولہ و انا الصدیق الاکبر لا یقول لہا بعدی و فی نسخہ غیر الاکاذب
 صلیت قبل الناس سبع سنین سید جمال الدین محدث در روضۃ الاجاب گفته کہ مراد از قبل ناس کسیانی
 اند کہ داخل سیاق نمیتند چہ در میان اسلام حضرت مرتضیٰ و دیگر سیاق اینقدر زمان نبود و فی المینابج
 نقل عن الحموی نے بسندہ من ابیہ رافع من ابی ذر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلم
 انت اول من امن بے وانت اول من یصافی یوم القیامہ وانت الصدیق الاکبر وانت الفاروق الذی
 یفرق بین الحق و الباطل وانت یعسوب المسلمین و المال یعسوب الکفارہ در روضۃ الاجاب اور وہ کہ را باب
 سیر رحمہ اللہ بروایت ابو ذر غفاری و سلمان الفارسی رضی اللہ عنہما ایراد فرمودہ اند کہ حضرت مصطفیٰ صلی
 اللہ علیہ وسلم دست امیر المؤمنین علی گرفتہ گفت اهل المؤمنین و فاروق الدنہ و یعسوب المؤمنین و اول
 من یصافی یوم القیامہ ہذا الصدیق الاکبر و ہم در روضۃ الاجاب از مسند امام احمد حنبل روایت کردہ کہ
 گفت ابن عباس بقول علی رضی اللہ عنہ انا عبد اللہ و اخو رسولہ و انا صدیق الاکبر لا یقول لہا بعدی لا کاذبا و اخر

بابن مازن کہ گفت کہ برو خدا سے تھا لحد سے علی و عباس و حسین را رو نخواہد کرد پس ابن مازن روز
سیوم صبح گاہ ۱۰ شام مراجعت نموده نزد عمر رفت و جواب نامہ باد او گفت عمر رضی اللہ عنہ کیست
این مرد گفت ابن مازن گفتہ عرضہ فرماست بشام فرستادہ بگویم گفت آری گفت پس ابن جواب
کرد کہ او روی او تمامہ قصہ بیان نمود بعد از تفحص معلوم شد کہ او صادق است

کرامات حضرت علی رضی اللہ عنہ بسیار است

فی تاریخ الخلفاء للعیوطی روایت کرده است عبد الرزاق ارجحہ سی کہ گفت جگر گفت مرا علی بن
ابطالب چہ خواہی کرد و قتیکہ ماوریشوی بر اے لعنت من گفتم آیا این چنین خواہد شد گفت اے
گفتم پس چکنم انوقت گفت لعنت کن مرا و نہ بیزارشوی از من (یعنی بزبان لعنت کن) و ازل بزرگمن
گفت جگر کہ پس امر کرد مرا محمد بن یوسف برادر حجاج کہ امیر من بود کہ لعنت کنم علی مرتضی را پس گفتہ کہ امیر
امر کرد مرا کہ لعنت کنم علی را پس لعنت کیندا و را کہ لعنت کرده است خدای تعالی او را پس نہ دریافت
رضی این سخن مگر مردی در روایت کرده است طبرانی در اوسط و ابونعیم و در دلائل از زنادان کہ علی رضی اللہ
عنہ سخنی گفت پس تکذیب کرد او را مردی کہ پس گفت علی رضی اللہ عنہ کہ تو اگر کاذب باشی گفت
کہ دعا کن پس دعا کرد بروی پس برخواست از جای خود تا آنکہ رفت بصحارت او و نایا شد و
شواہد النبوة آورده کہ بروایت صحیح ثابت شدہ است کہ علی رضی اللہ عنہ چون پاسے مبارک بر رکاب
بی پناہ قنات تلاوت میکرد و چون پاسے دیگر بر رکاب میرسید و بر دایتے بر بالائی ستور است
بے نشست ختم تمام میگوید و حرف کہ ابن بن قہیل قضیہ بسط زمان است کہ نسبت بہ بعض اولیاء اللہ
واقع میشود چنانچہ در نفحات الالاس در ذکر شیخ موسی سدرانی ابن را از شیخ الشیوخ شہاب الدین
سردر کہ بالتفصیل بیان نموده روزی در کوئہ بعد نماز صبح شخصی را فرمود کہ بفلان موضع رود و آنجا مسجد است
در پہلوی مسجد خانہ است انجمن و مردی با ہم نزاع و از ندان ہر دو را ترم حاکم کن چون ان ہر دو را
اور بند گفت امشب نزاع شما دراز شد جوان گفت اے امیر المؤمنین ابن زن را نکاح کردم چون پیش
وے رفتم مرا و وے نفرتی انداز و دور سے جسم با من آغاز جنگ و نزاع کرد تا از میان کہ فرمان خود رسید
امیر کہم اللہ و جبر و بسوے حاضران مجلس کرد و گفت کہ بسیار سخنان ہست کہ انکس کہ بان غلط

میشود و نخواهد که دیگران بشنوند همه بر قند و آبجو ای وزن بماند روی بان زن کرده و گفت ایچنان را ایشان کسی گفت
 نه فرمود که من ترا بگویم اما باید که منکر نشوی تو فلان بنت فلان هست فلان عی داشته باو سے حج شدی
 و از ان البستن گشته و این جز با در خود گفته و از پدر نمان داشته چون وقت وضع حل رسید شب بود
 مادر تو ترا از خانه بیرون برد چون فرزند آمد در خر قه عیدی و در بیرون دیوارها که محل تقصای حاجت مردمان
 بود و انداخته سگهای آمد و دیوار بود میگردد سگهای بسوی ان سگ انداخته و بر زن کودک خورد و بشکست مادر تو پاره
 و از ان خود بدرید و بر سر دے بست پس ویرا بگذاشتید و بر قید و دیگر احوال وی ندانستید از ان گفت
 حال چنین است ای امیر المومنین بعد از انان گفت پس فلان قبیلان کودک را بر پروردند تا بزرگ شد و بکوفه آمد
 و تر از ان کرد این جوان همان کودک نست پس انجا از ان گفت سر خود بر پهن کن اثر شکستگی بران ظاهر بود گفت
 پس سر خود را بگیر و برو خدای تعالی انچه برو سے ترام بود از ان محفوظ داشت بار سے اهل کوفه از طنیانے اب فرات
 پیش و سے رضی الله عنه شکایت کردند حضرت مرتضیٰ جبه حضرت مصطفیٰ پرورش و برود سے در بر و عامه
 و بر سر دے عصا سے و سے در دست گرفته اسب سواره بکنار فرات رسید و اولاد وی نیز همراه او بودند
 انجناب از دست نماز مخففت گذارد و ببالا پل برآمد و حسنین با وی بودند پس با عصا بکباب اب اشارت کرد
 یک گرا که شد رسید که اینقدر پس است گفتند که نه باز بصاحبان اب و دوبار اشارت کرد اب دو
 گز دیگر گم شدند چون تکه گز کم شد مردمان از ان برداشتند که بنیقدر پس است ای امیر المومنین شهنش را از احوال
 و سبب از ان و از ان که ترا بفلان موضع بر فلان درخت ترا مصلوب خواهند کرد مچنانکه فرموده بود بعینه واقع شد
 کینین بر سر دے رضی الله عنه چون جان مستغنی برای قتل حکم داد گفت که حضرت مرتضیٰ مرا خبر داده بود که قاتل
 من تو را خواهی کشت و از ان جان کردن و سے بنزد بچنین چون جان تو مرا لای حضرت مرتضیٰ را گرفت
 و حکم بقتل سے نکرده گفت که حضرت مرتضیٰ مرا خبر داده بود که مظلوم کشته شوم و در سفر بصره قبل از درو شک
 کوفه گفت که دو دانه هزار و یک مرد سے اینچون شمرند بعینه بود بے کم و بیش در وقت توجبه بعضین اصحاب
 و سے محتاج اب شدند و در قرب ان اب بنود از انجا تا اب و در فرنگ بود بعد از انان چون قدر سے بر رفت و دیگر
 ظاهر شد حضرت مرتضیٰ نزدیک ویرجائی اشارت کرد که آنرا بکاوید چون قدر سے خاک برداشتند سگهای
 بزرگ پیدا آمد که هیچ اتی بران کار نمیکرد و کسه را طاقت برداشتن کن شد حضرت مرتضیٰ ان سگها و در
 انداخته آنرا بپا کیت صافی و شیرین و خشک ظاهر شد لشکر سیراب شدند و آنقدر که خواستند برداشتند

با حضرت رضی اللہ عنہ را بلای چشمہ نہاد و پیغمبر خود تا خاک برد و آنگند را بہ این دیر از دیر فردا آمد و رسید
کہ تو پیغمبر منی فرمود کہ بے گفت تو فرشتہ مقربے گفت کہ نے پس گفت کہ توجہ کسے فرمود من و می
پیغمبرم سلم محمد بن عبد اللہ خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم را بہ گفت دست بہار کہ مسلمان شوم او بر دست
حضرت امیر سلام اود و گواہی ابو حدایت خدا و رسالت مصطفی و وصایت مرتضیٰ ہذا بعد از ان از وی
پرسید کہ سبب سلام اودون تو چہ بود گفت ای امیر المؤمنین بناے این دیر از براے کنندہ این سنگ است
پیش از من بسیارے درین دیر بودہ اند زیرا کہ در کتب خود دیدہ ایم و از علماے خود شنیدہ ایم کہ دینی حق
چشمہ است کہ ظاہر نکند از لکیر پیچیدہ و می اود پس چون من این را دیدم باز روے خود رسیدم حضرت مرتضیٰ
از شنیدن این قصہ بسیار گریست و گفت الحمد للہ الذی لم یکن عنہ منسیا و کنت نے کتیبہ مذکور را
بعد از ان را بہ ملازمت حضرت مرتضیٰ اختیار نمود تا بصفین شہید گشت و حضرت مرتضیٰ در حق
وے بگفت کہ وے مولاے منست در شواہد آوردہ کہ خداے تعالیٰ دو بار براے اور دشمن کرد
یکے در محمد رسول صلعم و یکے بعد از وفات وے ام سلمہ و اسمانیت عیسیٰ و جابر بن عبد اللہ انصاری و ابوبکر
خدرے را بر روایت کردہ اند کہ وحی بر ان حضرت آمدہ بود و انس و انوقت تکبیر بر ان مرتضیٰ را کردہ بود و سر
نداشت تا کہ آفتاب غروب کرد مرتضیٰ رضہ نماز عصر را نشسته گذارد با اشارہ چون رسول صلعم این حال
معلوم نمود بر مرتضیٰ فرمود کہ دعا کن تا خداے تعالیٰ آفتاب را برابر گرداند تا تو نماز دیگر بروقت بگذاری مرتضیٰ
دعا کرد و آفتاب بانوضع کہ نماز دیگری باشد باز گشت و مرتضیٰ نماز خود را در وقت بگذارد و اسرار نبوت عیسیٰ
گوید کہ از آفتاب در وقت غروب اوازے می آمد همچون ادا زہرہ و در جاے دیگر شواہد گفت کہ آفتاب بر وی
مرتضیٰ دعاے حضرت مصطفیٰ صلعم باز گشت و مولف ان کتاب در قصیدہ نعتیہ میگوید -

چون فوت شد عمر از علی از بہر حق از کمالی	گشت از دعایش نیلے از حرب شمس خاوران
<p>و حافظ ابن حجر شیبی در صواعق اوردہ کہ رسول صلعم دعا کرد کہ اللهم انہ کان فی طاعتک و طاعت رسولک فارود علیہ الشمس فطلعت بعد ما غربت علی دے و قاضی و شفا گوید کہ حدیث روشنس صحیح است و شیخ الاسلام ابوزرۃ گوید حدیثی حسن است و غیر اواز علما متماہجت اودودہ رد کردہ اند قول جمعی را کہ گفتند این حدیث موضوع است و دراز الہ الخفا اوردہ کہ میوطی و در جز کشفت اللبس نے حدیث روشنس آفتہ کہ حدیث روشنس سجۃ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است و صحیح کردہ است این را علی اوے و غیر اواز خراط کردہ است ابن جوزی</p>	

مدین حدیث تا انکہ اور وہ بہت اندر در کتاب الموضوعات و غتہ است شاگرد محمود و مشتقی جزو فریق السیر
 عن حدیث رضا شمس بدلا کلین حدیث را لکھاوی و شرح مشکل الاثنا عشر اسماء بنت عیسیٰ و دو طریق روایت
 نموده و گفته است کہ این ہر دو طریق ثابت است و روایات ان چنانچہ اتات اند و نقل نموده است و ہر کدامی مایلین
 در شفا و حافظ ابن سید الناس فی بشری السبب حافظ علاء الدین غلطانی در کتاب زہر الہاسم تصحیح کرده است
 از ابو الفتح از وسع و تحسین کردہ است ابو زرعمہ عراقی و سیوطی فی الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشہورہ و طبرانی
 در کبیر و گفته است حافظ احمد بن صالح منہار و در ہیئت انکس را کہ اہل علم باشند کہ مخالفت کنند اندر حدیثی
 حمیس چہ کہ این از اہل علم است نبوت است و تحقیق کہ انکار نموده اند حفاظ بر این جزوے بسبب ایراد او
 این حدیث را در موضوعات انتہی و بر اسے ابن حدیث علماء بحث و تکرار بسیار پیش آورده اند و از انکہ
 و صواعق و تحفہ اثنا عشر تفصیل ان بودہ است من از اطاعت اندیشیدم بآنست مولف حدیث
 روشمس صحیح نیست چہ کہ بر اسے ابن وقوع عظیم فقط و چہا کہ کس را وی بودند چہ میخند و در وسے با است
 کہ یہود نصار سے نیز در کتاب ہای خود می نوشتند کہ در فلان تاریخ ابن واقع شد اگرچہ ایشان بخود گویند مگر
 از واقعہ انکار کردن توانند و الداعلم بحقیقۃ الحال و بار دوم در شواہد آورده کہ در وقت توجہ بعضین قریب
 بابل چون خواست کہ از فرات بگذرد نماز عصر را محاب و سے فوت شد بدعا سے حضرت مرتضیٰ با زعود نمود
 تا مسلمانان نماز گذاردند چون سلام بانہا و ندا و از سے ہولناک میکرد این قصہ نیز مانند قصہ اول است
 در تحفہ اثنا عشر بہ انان انکار نموده و الداعلم در شواہد آورده کہ روزے از روز ہائے صفین مذا فرمود کہ
 یا ہا مسلما یعنی ابو مسلم کجا است محمد حیدر رضی اللہ عنہ گفت کہ و سے در آخر صفوت است فرمود کہ اسے
 فرزند مرا دمن از ابو مسلم خوانے نیست مقصود من از صاحب پیش است کہ از جانب شرق پاریا است
 سیاہ پدید آید چند ان ہمارے کہند کہ خدا سے تعالے بواسطہ و سے حق و مرکز قرار دہد خوش وقت
 انما کہ با و سے موافقت کنند در اعلا و دین و گونہ سارے ظالمان جد و جہد نمایند و رؤفہ نیز این حکایت
 آورده ابوالخیر بختیان شد کہ ابو مسلم مروزی از جانب خراسان بارابا ت سیاہ برآمد و دینار از پیش
 شامت بنے امیر پاک ساخت و ان مقام خون حسین عم و زید شہیدان ظالمان بوجہ احسن گرفت (خ)
 اہل کوفہ تہا ید محمد بن ابی بکر در سفر رفتند و فرمان حضرت مرتضیٰ سے را اطاعت نکردند و در حق ایشان
 دعا کہ کرد کہ بار خدا یا کیست را برین طایفہ مسلک گردان کہ ہرگز بر ایشان رحم نکند یا گنہت غلامی از حقیقت

برایشان گماز همان شب حجاج متولد شد و با اهل کوفه رسید از وی آنچه رسید گزافی انشوا هر سیوطی
در تاریخ المخلفا و جانے در شواهد آورده و عبارت للجحی است که روزی گفت که دو کس حضرت
رسالت را صلے اللہ علیہ وسلم بخواب دیدم گفتیم ما رسول اللہ چه نعمتها و خصوصتها که اذا است
تو بمن رسید فرمود که برایشان دعا کن گفتیم خداوند ما بهتر از ایشان عوض ده و بدتر از من برایشان گماز
و زهرمان ابام شیبہ شد انتے پنجین کرامات و خوارق عادت بسیار از وی سر زده شده برین
قدر قلیل اختصار نمودیم

فاطمہ الزہراء بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

سیدۃ النساء العالمین مادر وی خدیجہ بنت خویلد است و شوهر وی علی مرتضی و وی
اصغر نبات واجب اولاد حضرت سید کائنات است و مادر حسین سید اشباب اہل الجنۃ است
حکاج وی حضرت مرتضی حسب زعمان وحی بوده در وقت الاحباب ادرده کہ انس منی اللہ عنہ
روایت می کند کہ نزد حضرت رسالت نشسته بودم کہ انار وحی بران سرورم ظاهر شد بعد
از انجلاے ان فرمود کہ جبریل من گفت کہ ان اللہ تعالیٰ یا مرک ان تزوج فاطمہ من علی این عقد
در سند امام ضیل نیز ایراد نموده و قیل از ورود وی ابو بکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما و رسا
تشریش خطبہ فاطمہ نموده بودند آن سرور گفته بود کہ در باب فاطمہ انتظار وی میکشم و بعد
از حکاج و حق وی و شوهر وی دعا ہائے جن نموده بخل ان این دعا نموده کہ جمع اللہ بیکما
و اسعدہم کد و بارک علیکما و انسج منکما کثیرا طیباً و شج تزویج او طول طویل است و قد لا یجاء
و مناجح النبوة و دیگر ترتب بالتفصیل مسطور است افضل زمان و اہل بہشت است بقول صحیح
و احادیث افضلیت متعارض آمدہ از امام الک پر سید ند کہ عایشہ افضل است یا فاطمہ گفت فاطمہ بفضیلتی
است و لا افضل علی بصیقة النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدی و فی اتام الدراہلسیوطی روی الطبرانی عن علی رضی اللہ
عہ عنہ ان کان یوم یقیامت قیل یا اہل الجنة غصوا ابصارکم حتی تفر فاطمہ من محمد و فی ہذا الاحادیث و لا تہ علی تفصیل
بلے مریم خصوصاً اذ اقلنا بالاصح انہا تم کن نبیہ و قد تقررت فی الامتہ افضل من غیر ما و فی ہذا احادیث عن جابر
بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہتدوا بالشمس فاذا غاب الشمس فاسندوا

بالقره و اذا غاب القمر فاهندوا بالنهره و اذا غاب النهره فاهندوا بالقره قدان فقال الحسن نادوا القمر على وادى فاطمه
 وافرقدان الحسن والحسين وشيخ عبد الحق ودهلوی در نگین الایمان از کتاب خصایص السیوطی نقل نموده که از امام
 عظیم الدین عارفی منقول است که گفت فاطمه و برادر و سه ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفا سه اربعه
 و فی الینایع انجیح احمد و الحاکم عن الموسوی بن مخزومه مرفوعاً فاطمه بضعة منة یغنیها ما یغنیها و یسبطنها ما یسبطنها
 و ان الانساب یقطع یوم القیامة غیر فی سبب و صهری و انجیح البرز و ابو یعلی و الطبرانی و الحاکم عن
 ابن مسعود مرفوعاً ان فاطمه احصت نفسها و فی الصواعق فرجها فمرها الله فزیتم علی النار و انجیح احمد و الشیخان
 و ابو داود و الترمذی عن الموسوی بن مخزومه مرفوعاً ان فاطمه بضعة منة یغنیها ما یغنیها و یسبطنها ما یسبطنها
 و الحاکم عن ابن النضر مرفوعاً ان فاطمه بضعة منة یغنیها ما یغنیها و یسبطنها ما یسبطنها و انجیح الشیخان و فی طه
 مرفوعاً یا فاطمه لا ترضعین لئن تکونی سیده نساء اهل الجنة و انجیح الترمذی و الحاکم عن اساتین زید مرفوعاً ان
 اهل فاطمه در در و ضة الاحباب از امام حسین بن علی المرتضی روایت نموده که گفت دیدم مادر خود فاطمه را که در شب
 جعه در محراب بسی خانه خود نماز میگزشت و تا زمانیکه صبح طالع شد شنیدم که مؤمنین و مومنات را بسیار
 دعا میخیزد و در نفس خود راجع دعا میگوید گفت ای مادر من بران چگونه است که بر اے نفس خود هیچ دعا نکردی
 گفت یا بنی الحارثم الدار کثیبت ادام محمد و القاب او مبارکه و ظاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه بود و در کشف
 آورده که صد لقیته الکبری لقب او است انتی و ولادت او در سال سی و پنجم بعد از واقعه فیل پنج
 سال پیش از نبوت و نکاح او با علی مرتضی در سال دوم از هجرت در ماه رمضان بعد از مراجعت زید و
 زفات در ذی الحجه و الوقت فاطمه پیمده ساله بود و وفات وی در سیوم رمضان شب شنبه سته
 احدی عشره و عمر او وقت بخت و هشت سال بود بعد از پیغمبر صلی الله علیه سلم شش ماه در غایت حزن آن
 زندگی کرده در نیت یکس از شادمان و خندان ندید و روز وفات خود تقسیم شده بود و دفن او حسب
 وصیت او در مشب نموده و یکس از نامحرمان در تدفین او شریک بودند روز دیگر ابو بکر و عمر و سایر اشراف
 صحابه حضرت مرتضی را عتاب نمودند که چرا ما را خبر نکردی تا شرف ناز بروی و در لقمه انتخاب معذرت نمود که
 حسب وصیت او چنین کردم کذا فی بروضة الاحباب جذب القلوب الیه و یا الرجوب بذا لک و تواریخ ولادت
 و تزویج و وفات او اختلاف است آنچه مختار را تم انحراف افتاد ثبت نمود و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم واقعات بسیار گذشته مثل معامله فک و سقط شدن حمل و و تهدیه نمودن عمر خطاب ی با شکر

کہ خانہ حضرت زہراؑ اجتماع نمودہ بودند و تالو و شیون نمودن حضرت زہراؑ پیش انصار طوع و اردو ذکرش ناکردن
اوسے تر نست و وصیت نمودن حضرت زہراؑ کہ یکس بر جنازہ او حاضر نشود دلیل صریح است بر آنکہ حضرت زہراؑ
ارزودہ و ملول از دنیا رفت اکنون تاویل ہرچہ خواہند بکنند الغرض باز مشاجرات صحابہ عنان قلم تصرف نمودیم
و احادیث و تفصیلات و سہ رضی اللہ عنہما و اقوال علماء و تفضیل و بر سائے زبان بسیار است ما بر او اختصار
و قیام بندے نہ تحقیقات ابن امر و فتادے سید علی و تکمیل الایمان شیخ عبدالحق دہلوی بودہ است و در قیام
او اختلاف است بالقطع یکس معلوم نیست ارجح اقوال و رجحنت البقیع نزد قبر امام حسن علیہ السلام بودہ است
و تفصیل و تحقیق ان در جذب القلوب اے دیار الجویب کہ تاریخ مدینہ منورہ از شیخ عبدالحق دہلوی است بودہ
است و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال سلام اللہ علیہما در روضۃ الاحباب آوردہ کہ مرویات وی در کتب متبرہ مشہور
بمجموعہ حدیث است از آنکہ یک حدیث متفق علیہ است و تتمہ در سار کتب مرویست انہی و حضرت
زہراؑ بعد از وفات پدر بزرگوار خود خانہ و رجحنت البقیع گرفتہ از انبیت المحزن مقرر نمودہ اکثر ایام در آنجا پیروی
و مرتبہ بر اسے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انشا نمودہ یک بیت از اول - ان قصیدہ این است

صبت علی مصائب لو انہما	صبت علی الایام صرن لیا لیا
------------------------	----------------------------

و حضرت مرتضیٰ بعد از وفات حضرت زہراؑ ت بسیار بخودہ و این دو بیت انشا کرد -

لکل اجتماع من خلیلین فرقتہ	وکل الذی دون العنصر اقل
و ان افتقادے فاطمہ بعد از محمد	دلیل علی ان لایہ دم خلیل

و ناز جنازہ وی حضرت مرتضیٰ کذاب و بگو عباس کذاب فی روضۃ الاحباب

احسن بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما
--

امیر المؤمنین سید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در یحانہ و آخر الخلفاء قبضہ صلی اللہ علیہ وسلم مادر و بی
فاطمہ سب بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سیدہ نساء العالمین و جدہ و جدیہ اکبر فضل زبان بان شست
اسبغ مناقب و فضائل زاد بیشتر از ان است کہ استقصای مان توان کرد کہ بہت او ابو محمد است و نقب او

مجتبے و سید و تقی و یکی از خلفا سے راشدین است و امام دوم است از ائمہ اثنا عشر شش باد و چند روز خلافت کرد و سیوطی در تاریخ الخلفاء اورده کہ بعد از شہادت حضرت مرتضیٰ حسن رضی اللہ عنہ مباہلت اہل عراق خلیفہ شد بعد از ان خروج کرد بروئے معاویہ پس تسلیم امر نمود حسن معاویہ را بشتر طریکہ خلافت بعد از معاویہ حسن را با شد و مطالبہ نکند کہ سے ساند اہل مدینہ و اہل جہاد و عراق انچہ او در زمان پدرش دانکہ دیون او ادا نماید پس قبول نمود معاویہ پس صلح شد بران قرار داد و ظاہر شد معجزہ نبویہ صلی اللہ علیہ وسلم در معرفت الاحباب گفتہ کہ حسن رضی اللہ عنہ براے خلافت این شرط نمود کہ خلافت بعد از معاویہ پر شود و گزید و چپکس را وے عہدہ کند و گفت حسن رضی اللہ عنہ اگر خواہش خلافت بودے اکنون ترک ان نہ کرے و باید کہ معاویہ در بارہ حسن و برادرش حسین در سر و علانیہ بری نمیزدیشد و کہے را گوید و مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند و شہید علی از او مامون باشند و خراج فارس را بسال بسال بدو رسانند و حضرت مرتضیٰ را سبب نکنند معاویہ بجلد شرط را قبول نمود الا سبب و معن ہواے مومنین اگر گفت کہ در نجاست حسین باشند و ران مجلس سبب نکنند را ہا نا کہ خبر من سبب علیا فقہ سببے با و تر سیدہ چنانکہ حدیث من اذی علیا فقہ اذانے با و تر سیدہ والا چہ مجال کہ در ایدانے حضرت مرتضیٰ باقصی الغایت میگویند از سے حدیث عامہ با سکرۃ تفتک القیۃ الباغیۃ با و تر سیدہ چون مجتہد بود تاویل نمود کہ اورا علی کشت و در اسد الفاجۃ اورده کہ در شہاد اور در نصف رمضان سنہ ثلاث من الهجرة بودہ و توفی بالمدینہ سنہ تسع و اربعین و در وقت الاحباب بنہ حسین شب پنجشنبہ سبت و نہم صفر گفتہ و اقوال دیگر نیز ہست ابن اثیر و سیوطی و دیگر موفین میگویند کہ از سہم ہجری و زو جہ او جہدہ بنت اشعث بن قیس را زہر داد سیوطی میگوید کہ بفرمودہ یزید بن معاویہ زہر داد و جامی در شواہد النبۃ و سید جمال الدین محدث در روضۃ الاحباب میگوید کہ بفرمودہ معاویہ زہر داد و جائے میگوید کہ بہرین مشہور است و ابن عبد البر در استیعاب گفتہ کہ جامعے بران رفتہ اند کہ معاویہ جہدہ را بفریفت تا و زہر داد و انداعلم و مروان انخوا سے این امر نمودہ حسب فرمودہ پدر باشد یا پسرا و ابان امر شیخ تجربی نمودہ و حال از فغان ان بنی امیہ بیرون نیست حکیم سنائی میگوید۔

کہ بر او باد تا ابد بعنفت

ان کہ بودہ کہ یافت این فرصت

وہی بخیر سمعتہ اشہر خلیفۃ النبی زوالہ منہ و عروق و خراسان و غیر ذلک و کان وصی اے انجیل الحسید رحمہ
 و دنیا فی صحیح البخاری یسلم عن البراء قال رايت النبی صلی علیہ وسلم علی عائشہ وہو یقول للہم انی احبہ
 قاجہ و فی صحیح البخاری عن اسماءہ قال کان النبی صلی علیہ وسلم یأخذہ فیقعدہ علی فخذہ و یقعہ الحسن علی فخذہ
 الاخرے ثم یضمہما ینقول للہم انی احبہما فارعمہما و فی البخاری ایضا عن ابی بکر قال سمعت النبی صلی علیہ وسلم علی المنبر
 و الحسن اے حبیبہ یظہر لے الناس مرقہ و ایمرہ یقول ان ابنتی ہذا سیدہ عمل اللہ یصلح بہ بین فبتین
 عظیمتین من المسلمین و فی البخاری عن انس بن النضر عن النبی صلی علیہ وسلم قال لم یکن احد اسمہ بالنبی صلی علیہ وسلم من الحسن
 بن علی و فی البخاری عن ابن عمر قال قال النبی صلی علیہ وسلم ہما کما یتلانی من الدنیا یعنی الحسن و الحسن و فی البخاری عن
 ابن عمر قال قال ابو بکر رقبہ احمد آفی اہل بیتہ و فی المسلم عن زید بن ارقم قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم وانا ما ک
 فیکم الشقیلین و ہما کتاب اللہ فیہ الہدی و النور فیہ و الکتاب اللہ و استمسکوا بہ فمحت علی کتاب اللہ
 و رغب ثم قال اہل بیتہ اذکرکم اللہ فی اہل بیتہ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم
 الحسن و الحسین سیدا شباب اہل الجنۃ رواہ الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و عن اسماء بن زید قال طرقت النبی
 صلی علیہ وسلم ذات لیلۃ فخرج وہو شمل علی شئ قلت ہذا انکشفہ فاذا حسن علی درکنہ فقال ہذا انما و انما بتی للہم انی
 احبہما فاجما و احب من ہما رواہ الترمذی و قال ابن ماجہ حدیث حسن فی تاریخ الخلفاء للسیوطی الخراج الحاکم عن ابن عباس
 قال قال النبی صلی علیہ وسلم و قد حمل الحسن علی رقبۃ فلقبہ رجل فقال نعم المکرک ربک یا غلام فقال رسول اللہ صلی علیہ وسلم نعم المکرک ربک و ہذا خبر مشہور

فصل در کرامت امام حسن

در خواہد انبوتہ اور وہ کہ در بعضہ از مومنین چہ پاسے مبارک او بسبب پیادہ رفتن در دم کردہ بود یکے از
 موالے وہے گفت کاشکے چندان سوار شوی کہ درم پاسے تو فرو نشیند انرا قبول نکرد و گفت چون
 بمنزل برس ترا سیاہی پیش خواہد آمد کہ مقدس روی روغن داشتہ باشد از وی بخور و مکاس کن مولای وی گفت
 پدر و مادر من خداے تو ہاں و پرچ منزلے کسے را ندیدیم کہ ویرا این دو باشد درین منزل از کجا خواہد بود
 کہ خواہد بود چون بمنزل رسیدند سیاہی پیدا نہ فرمود کہ انکہ ان سیاہی کہ میگفتم بر دو از وی روغن بخور
 بگوہ چون ان مولی پیش ان سیاہ آمد در روغن طلبید گفت ای غلام این را از براسے کہ میخاہی گفت
 از برای حسن بن علی گفت ہر پیش وے بہ کہ من مولای دیم چون پیش دے رسید گفت کہ من مولای

تو ام و ثمن بنحکم لکیم لیکن خاتون مراد روزہ گفتہ است دعا کن کہ خدا سے تعالیٰ مرا پس سے تمام ندامت فرمود کہ بتزل خود باز کہہ کہ خدای تعالیٰ ترا پنهان پس سے کہ خواستہ داد چون ان سیاہ بجانہ خود رسید حال را چنان دیکہ فرمودہ بود و آنرا بخلہ اخست کہ روزے با یکے از اولاد نبیر رضی اللہ عنہ و سفری بود و بخلہ تا بیکہ خشک شدہ بود فردا مدبر برای امیر المومنین حسن عم در پاسے یک بخلہ فرش انداختند و برآ فرمود کہ در پاسے بخلہ دیگر زیری گفت کاش برین بخلہ خرماسے تر بودی تا بخوردی امیر المومنین حسن عم فرمود کہ خرماسے تر میخوای زیری گفت آری دست بدعا برداشت و در زیر لب چہرے بگفت کہ کس ندانست فی الحال یک محل سبز شد و برک برادر و بخرماسے تر بار در شد شتر بائے کہ با ایشان بود گفت کہ این سحر است و السلام امیر المومنین حسن عم فرمود کہ این سحر نیست لیکن دعائیست مستجاب کہ از فرزند پیغمبرے واقع شدہ است و چون مردم اورا بسبب صلح با معاویہ ملامت کردند گفت کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم منکشف شد کہ بنے امیہ بر منبر ادرے ایندیکہ بعد از دیگر سے این بروے دشوار اراہ حق تعالیٰ بوی فرو فرستاد کہ انا اعطیناک الکوثر یعنی فی الجنة وانا انزلنا فی لیلتہ القدرو ما وریک لیلتہ القدرا لیلتہ القدرا یعنی من الف شہر مراد از الف شہر مذت ملک بنے امیہ است و سے گوید کہ مدتی کہ ملک ایشان را حساب نمودیم ہزار ماہ بود حسین بن علی الرضی عنہما سبط رسول اللہ صلعم در یحانستہ امیر المومنین در شواہد النبوة آوردہ کہ سے ابو الایمہ است و کنیت آو ابو عبد اللہ و لقب او شہید و سید و ولادت او در مدینہ بودہ روز شنبہ چہارم شعبان سنۃ اربع من الهجرة انتی و این اثیر از ابن سعد روایت نمودہ کہ ولادت او پنجم شعبان بودہ و شہادت او روز جوہر عاشوراء سنۃ احد سے و سنین بکر بلا تاریخ شہادت او صاحب مرآۃ الخیال چہ خوب گفتہ -

سال	تاریخ گفت غم گینے	سردین را برید بے و بنی
	مولانا عبد الرحمن جامی گفت	
چون از میانہ رفت سر سالکان	گو خرقہ پاکبو کنند اہل خانقاہ	
سر سالک سین الف است و عدد ان شصت و یک است سالک رفت یعنی سنۃ شصت و یک شہید شد و دی کیے از مشہور و با بختہ است و یکے از اہل کنا است و امام مطلوب نیز لقب او سبت برین تقدیر اذ وقت شہادت او پنجاہ و شش سال و پنجاہ و شصت		

روان بود بگریه و بگوشت و سبیل و در چنانجا بنیاد الکمال گفته که چون منصور عباسی امام جعفر را بمید
 بقص و گفت بخیل کن که عمر من بشصت سال سیده و درین عمر پدر من باقر پدر علی پدر حسین پدر باقر علی مرتضی دفات یافته
 بشو اهدا و ده که گویند که مدت حمل وی شش ماه بوده است پنج فرزندش به دنیا آمد که دهنه مانده مگر دخی نجبی بن زکریا علیه السلام
 و میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق فاطمه رضی الله عنها با امیر المومنین حسین رضی الله عنه نجاه و
 و بخبر و زده است و فی الاسبقال جعفر بن محمد لم یکن بین کل الحسین بعد ولادت الحسن الا طهره و احد قلت فاذا کان الحسن فی مضان
 ولد الحسین فی شعبان تحت ان یكون ولد له نسعه اشهر و لم تطهر من النفاس الا بعد شهرین و فی اسد الغابه
 لابن اثیر الاستیعاب لابن عبد البر قال قتاده ولد الحسین بعد الحسن بسنته و عشرة اشهر فولد له ست
 بسنین و خمسة اشهر و نصف شهر من الهجرة و فی الاستیعاب عقی عنده رسول الله صلعم کما عقی عن
 اخیه و فی اسد الغابه عن علی بن محمد قال الحسن استب بر رسول الله با بن الصدرا لے الراس و الحسین شبه
 بر رسول الله ما کان افضل من ذلك و ساءه البقی صلی الله علیه و سلم الحسین و لما ولد اذن النبی صلعم فی اذنه
 سید شباب اهل الجنة و خامس اهل الکساء و رشوا هدا و رده که دید اجماعی بود که چون در تاریکی بنشسته
 از بیاض حبهین و بریق رخسار و سبوی راه بردند و دیر از سینه تابا مشا بهت بود بر رسول الله صلعم
 چنانکه امیر المومنین حسن ع از سینه تا فرق در شواهد از ام المحدثه آورده که گفت پیش رسول صلعم آدم
 و گفتم بر رسول الله ع ای دیده ام که پاره از تو بریدند و در کنار من نهادند رسول صلعم فرمود و نکو دیدم فاطمه
 پس بر آمد و در کنار تو باش بعد از آن حسن ع در وجود او در اسد الغابه آورده که ام الفضل همین خواب
 دیده قبل از تولد حسن ع چون بر رسول صلعم گفت همین تغییر نمود و گفت تو مرخصه او خواهی بود انتهی و در اصبح
 آورد که ابن سیرین گفت که حسن حسین شبیه ترین مردمان بودند بر رسول صلعم و عمر بن الخطاب بر بن خطیب
 و حسین رضی الله عنه بر بنیر رفت و گفت فردای از منبر پدر من و بر و بسوس منبر پدر خود پس گفت عمر که پدر
 مرا منیر نمود پس نشانید او را نزد خود پس چون از منبر فرود آمد و رفت بکمان خود گفت او را که ام و خت ترا
 گفت حسین ع بخدا اگر یکس نیاموخت در تحفه اثنا عشره که گفته که وقتیکه ابو بکر بر منبر رفت بود حسین رضی الله عنه
 گفته بود که این منبر پدر نیست نه پدر تو گفت ابو بکر راست گفته این منبر پدر است نه منبر پدر من که فرمود ترا
 یابن سخن پس علی رضی الله عنه برخاست و گفت نیاموختم او را گفت ترا منبر نمیکنم و فی اللهاجیه گفت
 حسین ع که ابدم روزی نزد عبا و تخلیه داشت بمعمره و این عمر پدر و زاده بود پس بر پشت ابن عمر بر شمر

بن پس ملاقات نمود با من روز بے پس گفت عمر مرا که ندیدم که انکس می امیر المؤمنین آمده بودم و تو به معوی
 خلوت نمیداشتی پس گشتم با بن عمر گفت نواحق نادان عمر زسته است موسی بر سر من گر بسبب
 شما بعد از این رنعت نیافتم که بسبب شما و سندان صبح است نزد خطیب و مردیست از ابن حشر
 که ابن عمر زسته بود در سایه کعبه چون دید حسین را که پیش می آید گفت این مرد امر فرزند احب اهل من
 است نزد اهل اسلمان و در اسد الغابا آورده که یکی از اهل عراق ابن عمر از خون پشته سوال کرد پس
 گفت ابن عمر بنید بسو انیکس می پرسد از خون پشته و بکشتند پسر رسول الله صلعم را دشمنیدم
 از رسول صلعم که میگفت حسن و حسین و یحییٰ بن زکریا و دینا و شل این روایت است از ابو هریره و عن یعلی
 بن مره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسین بنی دانا من حسین احب الله من احب حنیاحین
 سبط من الاسباط هذا الحدیث ایضا و در فی تهذیب النواوی و قال الترمذی هذا حدیث حسن و عن انس
 بن مالک قال اتی عبید الله بن زیاد براس الحسین بن علی بن عبد المطلب فی طست فخل بنکمت علیه و قال فی
 حنہ شیئا قال انس کان اشبه بهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و کان یخضو بالابو سمته هذا حدیث متفق
 علیه عن الامام اجماعی و عن ائمة قال و الله لا ازال احب علیا و الحسن و الحسین و فاطمه بعد ان سمعت رسول الله صلعم
 بقول فیم ما قال لقد رايتنه ذات یوم و قد حبست النبی صلی الله علیه وسلم فی بیت ام سلمه فجاو الحسن
 فاجلسه علی فخذہ الیمنی و قبله ثم جاء الحسن فاجلسه علی فخذہ الیسری و قبله ثم جارت فاطمه فاجلسها
 بین یریه ثم دعا بعلی ثم قال انما یرید الله یریب عنکم الحسن اهل البیت و یطهرکم تطهیر اقلت لو ائمة الکرب
 قال الشک فی الله عز وجل قال معمری یقال ان الامام علی لم یر فی الفضائل حدیثا غیر هذا و کذا الترمذی
 لم یرو فیما الا حدیثا و احدا کانا یخافان نبی امینہ و فی الاستیعاب عن ابی هریره قال بعثت
 عینہ بامان و سمعت اذ نای رسول الله صلعم الله علیه وسلم وهو اخذ کفی حسین و قدماه علی قدم
 رسول الله صلعم و هو یقول برق عین یقیمه قال فرقی الغلام حتی وضع قدمه علی صدر رسول الله صلعم
 ثم قال له رسول الله صلعم انی فکاک ثم قبله ثم قال اللهم احبه فاحبه و قال مصعب الزبرجی عن الحسن بن علی
 رضی الله عنهما حبسا و عشرین مجامعا شیئا و فی الاستیعاب کان الحسن فاضلا و ینا کثیر الصیام و الصلوة
 و الحج و فی اسد الغابا و تهذیب النوادی کان الحسن فاضلا کثیر الصوم و الصلوة و الحج و الصدقة
 و افعال الخیر جمیعها و فی اسد الغابا کان الحسن کار بالما فعله اخوه الحسن من تسلیم الامر انی معاویة و قال

الشک الله ان تصدق احد و ثمة معاویه و مکنه احد و ثمة ابیک فقال لا الحسن اسکت انا اعلم بهذا الامر بیک
 و در تحفه اثنا عشر بر آورده که انجناب بعد صلح حسن رضی الله عنه گفت بوجزانی که ان اجابی مما فعلت و
 در سوره رحمن آیه کریمه مرج البحرین یلتیقان منیما برزخ لای یغیان یخرج منهم اللؤلؤ و الیهم فی تفسیر
 السیوطی مرج البحرین یلتیقان علی و قاطر بینهما برزخ لای یغیان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و فی معارج النبوة و ذکر اسماعیل علیه السلام قول تعالی قد یناه بنج عظیم یقول امام جعفر صادق رضی الله تعالی
 مراد از ان حسین ابن علی است و در نه گشته چه قدر انذار در حق تعالی او را فرج عظیم گوید و تفصیل در این کتاب مذکور است
 و آیه کریمه جمله و فصلا لثلثون شهرا در حقائق آورده که نزلی فی الحسن بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما در شواهد
 اسم انساب و اصحاب آورده که حسن بن حسین بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگفت رسول صلح بکبر حسن را پس گفت
 که یا رسول الله چرا میگوئی که بکبر حسن را گفت انکس جبریل حسن را میگوید که بکبر حسین را میگوید الحسن بن علی بن ابی طالب
 علیه و سلم و عن ابیه و امه و خاله و عن ابی هاشم و عن عمر و عن اخوه الحسن و عنوه علی بن ابی طالب و فاطمه و
 سکینه و حفصه الباقی و الشیخ و علمه و شیبان الدوس و کرز الیمینی و اخرون میگویند مولف این او را قی
 در اسم انساب حدیثی از طلحه بن عبید الله از حسین بن علی مرویست و در استیعاب از سنن ابن ابی شنان
 از حسین بن علی حدیثی مرویست ازینجا معلوم شد که طلحه بن عبید الله و سنن ابن ابی شنان از وی روایت
 دارند و فی الخلاصة روی عن جده ثمانیه احادیث و عن ابیه و امه و عمر و عن ابنه علی و ابن ابی طالب و بنته سکینه
 و فاطمه پس از انجناب روایت حدیث امام حسن المجتبی و امام بن العابدین و امام باقر و زید شید و شیخ و علمه
 و شیبان دوس و کرز الیمینی و طلحه بن عبید الله و سنن ابن ابی شنان و فاطمه و سکینه بنوده اند احادیث و در
 مناقب او و دعای سید کائنات در حق ابن و در برابر بسیار آمده قدس و در ذکر برادرش گذشته و قدرتی
 درینجا مذکور شد و قدرتی در ضمن احوال او در افضل مسطور خواهد شد و باقی بسبب طالت متردک
 بنوده شد و در قصه مقتل او اختلاف بسیار است و طول و طویل است اعظم کوفی در تاریخ خود و ابن اثیر در
 الکامل و مسعودی در مروج الذهب و محمد بن جریر طبرستان در تاریخ خود و سید جمال الدین محدث در روضه الاتحاف
 مشهور و جابیان بنوده اند هر جامع تر و روضه الاحباب است انقدر تفصیل در بیج کتاب دیده نشد هر که اهل مطالعه
 ان قصه باشد باید که در ان کتب نظر کند انجا مختصر بیان نموده میشود و الله التوفیق فی الاصابه بالحق ان شاء الله
 بعد اقامت حسین در مدینه تا آنکه بیرون رفت با پدر بزرگوار خود به سوی کوفه حاضر شد در هر سه مجاری

جمل مصنفین منہروان و ماندا با و تا آنکہ شهادت یافت علی بعد از ان بماند بار آورد خود حسن تم تا آنکہ تسلیم امر نمود بمعاویہ پس
 باز امر بار آورد خود بمدینہ و قاضیت نمود در آنجا تا آنکہ مرد معاویہ پس بیرون رفت بسوی مکہ پس ام نام رہای اہل عراق باین مضمون
 کہ بیعت نموده انجا و بعد موت معاویہ پس فرستاد بسوے ایشان پس عمر خود مسلم عقیل را پس گرفت حیت
 ایشان و فرستاد خبر بسوے و بسے پس متوجہ عراق شد پس بود قصہ او انچہ بود گفت عمار ذہب کہ گفتیم امام خود
 را کہ جزوہ مرا از مقتل حسین چنانکہ حاضر بودم در آنجا گفت امام باقر کہ مرد معاویہ و ولید بن عقبہ بن ابی سفیان
 و اسے مدینہ بود پس طلب کرد حسین را تا بیکر بیعت او در شب پس گفت حسین از راه رفت کہ تاخیر کن مرا پس
 تاخیر کرد او را پس بیرون رفت بسوی مکہ و اندر رسولان اہل کوفہ کہ ما متوفییم بیعت بر اسے تو ما بر اسے جمع
 حاضر نشویم با و اسے بیا بسوے ما و نعمان بن بشیر انصار اسے والی کوفہ بود پس فرستاد حسین مسلم عقیل را و گفت
 بیہن چہ نوشتہ اند بمن اگر راست باشم مردم بسوے ایشان پس رفت مسلم و آمد بمدینہ و گرفت از آنجا دو دلیل
 یعنی راہ دان و رفت در خشکے و تشنہ شد نہ از ایشان و یکی از راہ دانان بمر دو قدم آورد و بکوفہ و دارو شد
 بر عوف سجد چون اہل کوفہ بدیدن مسلم خبر یافتند رفتند نزد وے و بیعت نمودند با وے و دوازہ ہزار کس پس
 برخاست مردے کہ محبت نیرداشت بسوے نعمان و گفت کہ تو ضعیف و تحقیق فساد شدہ در شہر گفت
 نعمان در طاعت خدا ضعیف باشم دوست ترست نزد من کہ قوی باشم در مصیبت او و افشاے
 راز نیکم پس نوشت انمودید نیزید پس بچاند نیزید مولاے خود سر چون را و طلب شہرت نمود از و در این امر گفت
 کہ بر اسے کوفہ نزار و ترا زعبید الدین زیاد و یحییٰ کس نیست و نیزید بروے خشنماک بود و مغزول نموده بود او را
 از بصرہ پس نوشت باین زیاد کہ را ضمیمہ از تو و اضافہ نمود کوفہ را و بفرمود او را کہ مسلم را طلب کند اگر دستیاب
 شود بکش او را و ابن زیاد با اعیان بصرہ بکوفہ رسید پس نگذشت بر کسے مگر کہ سلام کرد او را اہل مجلس کہ
 علیک السلام یا ابن رسول اللہ گمان بردہ بودند کہ حسین ۴ رسیدہ است و چون ابن زیاد بقصر مارت کوفہ
 منزل گرفت غلام خود را سہ ہزار درم داد و گفت بردو پیرس از شخصیکہ اہل کوفہ با و بیعت مینمایند پس داخل
 شو بروے و گوئی او را کہ از اہل محض ہستم و بدہ مال او را و بیعت کن با وے پس بود غلام کہ لطف و بقی
 میکرد و یار دم تا آنیکہ نشان دادند و را بترحمیکہ کہ دوست مے داشت بیعت را چون شنید سخن او گفت
 خدا ہدایت کرد ترا و خوشنود بشدم و حال اینست کہ امر ما ہنوز مستحکم شدہ و داخل کرد او را بر مسلم پس
 بیعت نمود و مال نیز داد و بیرون رفت و اندر ابن زیاد و خیر داد او را از مسلم و حال آنکہ مسلم بعد رسیدن

این زیاد از مکانیک بود بمکان دیگر نقل نموده بود و دارو شده در مکان های بن عوده مراد می نوغیده اسد باهل
 کوفه گفت که حال است که هانے نرم نمی آید پس محمد اشعث با روستا سائے کوفه نزد هانے رفت و بهر روز شسته
 بود گفتند اما که امیر باد تو می کنند و از تو شکوه دارد که نیروی بسوی او پس بر دوز و پس ایشاد با ایشان تا آنکه
 اندزد این زیاد و نزدیک او شیخ قاضی بود چون سلام کرد بر دے گفت ای هانے مسلم عقیل کجا است گفت
 نیند انم پس بیرون آمد فلام او که مال سلم داده بود چون دید او را گفت ای امیر بخدا که او را بخوانده بودم لیکن
 اندزد من و انداخت خود را بر من گفت بسیار اندزد من چون هانے را نزد او دوزند نزد او را بعضا و مجوس کرد
 او را و چون این خبر فاش شد و بمقام هانے رسید مجتمع شدند قوم هانے بر دوازده قصر چون شنید این زیاد و او را
 ایشانرا گفت قاضی شیخ را بیرون روستا و ایشان و واقف گردان قوم را که من هانے را حجت استحق مسلم
 مجوس داشته ام و برای او پنج خون نیست چون بن خبر ایشان رسید همه متفرق شدند مسلم عقیل بشمار خود و او را و چون شمار
 مسلم شنیدند مجتمع شدند نزد او و چهل هزار کس از اهل کوفه و سوار شد و خبر فرستاد این زیاد و دوز و ساسی کوفه
 پس مجتمع شدند نزد او و قصر امر گردان زیاد ایشانرا که قوم خود را بگردانند چون سخن گفتند متفرق شدند
 مردم نادقت شام نزد مسلم شمره قلیل ماند چون تاریکی در یافت ایشان هم راه خود گرفتند باقی ماند مسلم
 تنها و نزد او شد و راه بشب اندید و از دزنے و گفت آب ده مرا چون اب اشامید ایستاده ماند آن زن
 گفت اسے بنده خدا چه حالت است ترا که نیرو دے گفت من مسلم عقیل ایام نزد تو جاسے سکونت من خواهم شد
 گفت ارے و دخل کرد او را راجحانه خود بود او را پس رے از مولی محمد اشعث پس رفت نزد محمد و خبر داد او را
 پس نیا سوده بود مسلم که مکان محاصره شد مسلم چون این برید بیرون آمد با تیغ خود و دفعے نمود ایشانرا از
 خود پس امان داد محمد و او دزدان زیاد پس حکم کرد با بالاسے قصر بکشند مسلم را و هانے را و بزدان کشند
 ایشانرا گفت شاعری حق ایشان

فان كنت لاتدين الموت فانت غافري	اے هانی فی السوق و ابن عقیل
یعنی اگر نیندانی که موت چه چیز است پس بنیید و با مار بطرف هانے و مسلم عقیل و این خبر حسین نرسیده تا آنکه از قادیسیه مسل فاصله بود که حنین نزد او طاقی شد گفت باز گرد و خبر کوفه گفت پس اراده باز گشتن نمود و برادران مسلم که همراه او بودند گفتند که باز نیکو داریم تا انتقام خود بگیریم یا کشته شویم و روان شنیدند و این زیاد که لشکر فرستاده بود طاقی شدند بکربلا و هانجا فرو داد و بود یا حسین و چهل و پنج اسب	

سوار و قریب صد کس پیاده و امیر لشکر این بزرگوار و قاص بود و او را بن زباد و آلے رسمی ساخته بود و بر
او عهد نامه نوشته شده که چون از محاربه حسین برگردد و به خود رود پس چون با حسین ملاقات نمود با هم گفت حسین
که اختیار کن از من یکی از سه امر یا آنکه بشهر می از شهر با من سلیمان بروم یا آنکه بدر بن بازگردم یا آنکه دست
خود بردست یزید بزم پس عمر قبول نمود و نوشت این خبر با بن زیاد و گفت قبول نیکم تا آنکه دست خود بردست
من نهاد و انکار نمود حسین این را پس مقابله نمودند با او و کشته شدند و کشته شدند و کشته شدند و کشته شدند و کشته شدند
کیسه که شهادت یافت حسین ۴ بود و سر او نزد ابن زیاد و در نزد سر او با اهل بیت او که یکی از ان علی بن حسین
بود و عمر و اوزیب بنت علی رخ بود و در نزد فرستاد یزید ایشان را بر عیال خود داخل نمود و بعد از آن خمیر
نموده بدر بن فرستاد و تنی کلام الاصابه باید دانست که آنچه بیان نموده شد نهایت مختصر بود و واقعات دیگر بسیار
بود که انرا ذکر کرده مشلا شمع اب نمودن و اسبان را بر نعش انتخاب و داندن و بستن اهل بیت را مانند
اسیران و بر نیزه نمودن سرهای شهید و کوبه کوبه گردانیدن آن سرها را و چوب زدن این زیاد بر لب حسین ۴
و زیاده از آن که محاسب مشهور بود و مجلس حاضر بود و گریه و گشت و گفت و در و در این چوب را از تنایا می حسین بخدا که
شمار نمی توانم کرد که چند بار دیده ام که رسول خدا برین نب و در آن بوسه داده بود و گفت ابن زیاد که همیشه چشم تو
گرمایان باد اگر تو بر خرف نیک شستی گرونت میزد و دم پس زیاده از مجلس برخاست و گفت ای معشر عرب خدا از شما
نشنو نباشد که میسر فاطمه را بکشد و پسرم جان را بخود همیشه زید و اندک که پیکان شما بکشد و بداند از این
دار و دو همچنین در مجلس بر نیزه چون از چوب خبرزان لب حسین میزد و میگفت حسین چه لب و دندان خود
داشتی سمرقین جنبد که محاسب مشهور است انعاظان مجلس بود همین نوع گفتگو پیش آمد ای غیر
من قبایح الاعمال این هر واقعات اعظم کوفی و طبرستان و تاریخ خود و ابن اثیر و الکامل و مسعودی و در و
الذریب و در و انداز هر جامع تر و رفته الاحباب است و فی و اول لا غلام للذریب من بیته الذریب انشان
عظیمان المحسن بن علی سبط رسول الله صلی الله علیه و سلم و عبد الله بن الزبیر بن عتبة رسول الله صلی الله علیه و سلم
سببه اکابر اهل المذنبه السو سیره و قبل کان بنسب الخ و البعضوه لما جرى من قتل الحسين رضى الله عنه فان الحسين کاتبه
فی الکوفه فخرجوه علی القدر و فساد فی سبعین فارسا من المذنبه الی الکوفه فلم یتم له امر و سار قتل الحوائج و کرب
ما طوا یر قلم فیصل نیا و لم ولا یسلم نفس بل قال حتی جاءه سهم فی علقه فسلط و اجتر داره فاما بعده انما
ما را چون ذلک فی یوم علشور اسنمه احدی و ستمین بارض کربلا و نقد و اولاده و حرمله الی

یزید بدشوق ناکرم اہلہ و سارہ و بیٹھم الی المدینہ و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی لما قتل الحسین و بنوا یربعث ابن زیاد
برو سہم اے یزید قہر قبایم و لا تہم ذمہ لما قتلہ المسلمین علی ذلک و الغزوہ و حق لہم ان یرفعوا اہم و در وصفہ الاخبار
آوردہ کہ بشر بن مالک نزد یزید مباحات نمود و این را خبر گرفت

انے قتلے الملک المحجب	المارکابے ففتہ و ذہب
و خیر ہم اذید کروں انسا	و من یصلہ القبلتین فی الصب
فی الارض نجداً و حراً و شرباً	قتلت خیر الناس اما و ابا

و چند بیت دیگر کہ متعلق بر شرف نسب و حسب حسین ۴ بود بخواند یزید و خشم شد و گفت اگر سہم نیست
کہ حسین باین صفات موصوف بود چرا کہتے از من تو بیخ مرزدگر انکہ نزاد برسانم پس ہر مودتا کردش
ز زرد و ابن اثیر در الکامل گفت کہ سنان بن انس شخصی بنشین اد لین در کر بلا گفتہ بود و در
اسد الغابہ و استیعاب آوردہ کہ خوے این ابیات نزد ابن زیاد گفت و اسد اعلم و فی الاصابع
عن ابراہیم الخفانہ کان یقول لو کنت فیم قاتل الحسین ثم دخلت الجنة لا تحیت ان انظر الی وجہ رسول لہ
صلی اللہ علیہ وسلم عن ابن عباس راایت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و فیما یری النائم نصف النہار
افغیر بیدہ قارورۃ فیہا دم فقلت یا بنی دای یارسول اللہ ما ہذا قال ہذا دم الحسین اصحابہ لم ازل التقطہ منذ
الیوم فکان ذلک الیوم الذی قتل فیہ و عن ام سلمہ انہا سمعت الحسن بن علی بن الحسین بن علی فی الصلوات
عن ام سلمہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدم کہ میگردد و سر و ہجیہ مبارکش خاک اودہ است پیدم
کہ سبب این گرہ چیست گفت احوال حسین را کہتہ رداء التردی و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی اخرج ثعلب
فی المالہ عن ابی جناب الکلبی قال آیت کر بلا فقلت لرجل من اشرف العرب اخبرنی بما یخفی انکم تسمون
نوح الجن فقال تلمی احمدا الانجرک ان سمع ذلک قلت فاجبرنی با سمعت انت قال سمعتم لیلون -

سبح الرسول جبینہ	قلہ بریق فی الخدود
ابو اد من علیا قریش	و جدہ خیر الحبہ و د
نساء و الجن اسعدن مع نساء الماشیاء	نبات المصطفیٰ احمد امام الکبریٰ است
و فی الکامل لابن اثیر فیل سبع بعض اہل المدینہ لیلۃ قتل الحسین منا و یا نیا دای -	

برین غلہ از عذاب نار۔

فصل فی علامات الشہادت والاحادیث الواردة فیہا فی البیان نفع لقلاع عن الشکاکة عن ام
الفضل وقلت بوہ علی البنے صلے اللہ علیہ وسلم وضعت الحسین فی حجر ثم خانت منی التعلات فاذا عینا
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم تہرقان الدمع فقلت بارسول اللہ یا بے وای مالک قال اتانی خبر کل
فاجر عن ان اتے متقلل نبی ہذا فقلت ہذا قال ثم وانا نے تربہ حمرا وادہ البیض و فی جمع الفوائد عن عائشہ
رفعتہ ان جبرائیل اخیر لے ان بنی حسینا مقتول فی الرض الطلع وان اتے سفقت بکد فی الاصاب عن
انس بن الحارث قال سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول ان ابنی ہذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال
لہا کر بلا من شہد فکلم فلینفخ فخرج انس بن الحارث اے کر بلا فقتل بہا مع الحسین و فی الصواعق
احمد روایت نوہ کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ فرشتہ نزد من آمد کہ قبل با زمین نزد من نیامدہ بود و گفت
کہ این پیغمبر تو حسین کشتہ خواہد شد و اگر خواہی از خاک ان زمین کہ متقل و بیست بشما بنمایم را وے گوید
بعد از ان خاک کے منجہ بیرون اور و نبوی و بزم از حدیث انس رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ فرشتہ کہ موکل است
بباران از خدا سے تبارک و تعالیٰ اذن خواست کہ زیارت پیغمبر آید و در ان نوبت ام سلمہ بود و آنحضرت م
ام سلمہ را گفت کہ در و ازہ خانہ را محافظت کند کہ کسی نہ چکس نیاید و در بن اثما حسین رم خود را نزد پیغمبر صلے اللہ علیہ
و سلم انداخت وان حضرت دیر انشا ند و بر سر و روی او بوسہ میداد انکادہ انفرشتہ گفت اورادوست
میدار فرمود بلی گفت زدو کہ است تو اورا خواہند کشت و اگر تو خواہی مکان قتل اورا تو بنمایم و بعد از انکہ
مکان را نمودنستہ رمل با خاک منجہ اور و وام سلمہ انرا در جامہ بست ثابت گوید و را نوقت یکفتر ان پین
کر بلا است و ابو حاتم در منج خود و احمد و انند بن نیز روایت کردہ و عبد بن حمید و ابن احمد نیز این حدیث
روایت کردہ اند لیکن در بن دایت مذکور است کہ انفرشتہ جبرائیل بودہ و روایت ثانی مذکور است کہ پیغمبر
صلے اللہ علیہ وسلم ان خاک را بویند و گفت منج کر بلا بوسہ محنت و بلا ازین خاک سے آید و در
روایت ملا ابن احمد و زیادت السنہ چنین آمدہ کہ ام سلمہ گفت بعد از ان کفی از تراب احمر بن داد کہ این
خاک از زمین است کہ در ان کشتہ خواہد شد و ہر گاہ این خاک بخون منقلب شود دید انکہ او کہ کشتہ شدہ
است ہم سلمہ گوید کہ ان خاک را در قاردر کہ دم و نزد خود نگاہ داشت و بانو گویم کہ روزیکہ این خاک
بخون منقلب شود روزی عظیم خواہد بود و در یک روایت انکہ ام سلمہ گفت کہ روز قتل حسین را در یافتیم کہ

که آن خاک همچون متقلب شده بود و ابن سعد از شنیدن وایع نمود که وقتیکه مرتضی بصفین می رفت زمین بلا
 گذشت گریه بسیار کرد بعد از آن گفت که وقتی نزد رسول صلی الله علیه و سلم قدم دیدم که آنحضرت گریه میکند
 گفتم سبب این گریه چیست گفت که جبرئیل بن خبر داد که ولد من حسین در حواله فرات که آنرا کر بلا گویند
 کشته خواهد شد و قدری خاک از آنجا بمن داد چون بوییدم بے اختیار اشک از چشمم جاری شد
 و احمد مختصر از حضرت مرتضی همین روایت کرده و طار وایت کرده که حضرت مرتضی بموضع قبر حسین رفت و گشت
 و گفت لشکر امانال محمد و نیز مرگشته خواهند شد که آسمان و زمین برایشان گریه
 کند و اصحاب خود را نمود که این موضع جاسے خوابیدن شتران ایشان خواهد بود و این مقام هاسے
 رجال ایشان است و این مکان جاسے ریختن خون ایشان است و رشو اورد که امیر المؤمنین علی
 مرتضی بر این عازب را گفته بود که فرزند من حسین را بکشند و تونزه باشی و دیر انصرت نکنی و همچنان شنید
 که گفته بود برادرین سبب اظهار ندامت میکرد و از آنجا انس که در بعض سفر هاسے خود بکر بلا رسید و برآ
 و چپ نگر نیست و گریان گریان از آنجا بگذشت پس گفت و السلامیت محل خوابیدن شتران ایشان و
 موضع مردن ایشان و اینجا قومی را بکشند که بے حساب بهشت در آیند هیچ کس تاویل ان ندانست تا آنکه
 واقع حسین هم واقع شد و در وقت ملا حجاب از موقع انهم کوفته مثل این نقل نموده و زیاده کرده است بدان
 که بعد از آن حضرت مرتضی فرمود چه افتاده است مرا بال ابو سفیان و حسین را اطلبید و گفت اے
 پسر ترا بر بلا حاجت باید کرد و پدرت ازال ابو سفیان چه دیده است و میندی و تو تر خواهم دید و اینها طلا
 و امام محمد بن افضل انهایه روایت نموده اند که جبرئیل و فرشته که قبل ازین نیامده اند و پیوسته خبر دادند که حسین در کر بلا
 کشته خواهد شد و قبضه خاک از مقتل و سے با سر و رو او را بنوعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از
 نصرت از وی روایت کرده که گفت در وقت شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما خون بارید چون وقت
 صبح رسید دیدم که جاده ها و سبزه ها و کوزه ها سے اب پر از خون بود و همچنین درین باب احادیث دیگر غیر
 این حدیث مر ویست و از قبل علامت که در روز شهادت و سے رخ ظاهر شد آن بود که در آسمان سیاه
 عظیم پدید آمد چنانچه بر روز ستارها سیدیدند و هیچ سنگ بر نمائند مگر آنکه در زیر آن سنگ خوسے تازه پدید
 آمد و فی تاریخ اختلفا لسیوطی و صابا لورس النذی فی عسکرهم را و او و نحو و اناقة فی عسکرهم نکا نوایس درین
 فی کما مثل التیران بنحو باقتضای مثل العلم و فی الصواعق ابو الشیخ روایت کرده که فلان ازین در انوار

بجانب عراقی میرفت چون لشکر نزدیک بایران رسید و ایشان در آنوقت نمودند بجز و زمین رفاقت بعضی
 از دشمنان اهل قافله کسب بدو شست تمام آنها را گستره منقلب شد و آن عینی از جده خود نقل کرده که
 بعضی از دشمنان که در سبیل ایشان و مان قافله را گستره شده بود و در آن زمین خبر داد و در آن لشکر شتری
 کشتند و گوشت غیر یافته بود و بعد از آنکه خنجر تلخ بود مثل علم که گویا هست در غایت تلخی و آسمان آن
 روز سرخ شده بود و آفتاب منکشف گشته بود و چنانچه در روز ستاره با امید بدزد مردم من آن کرد و در قیامت
 قائم شده و در شام پنج گنجی بزم داشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود و عثمان ابن ابی سبیه و ابی
 کرد که آسمان بعد از قتل حسین هفت روز گریه کرد و گریه او سرخی او بوده بمرتب که از شدت سرخی آسمان
 بوی او را با عمارت در زمین شبیه بلجاف با عاصف شده بود و اشوب و کواکب از آسمان چندان نازل
 میشد که بر یکدیگر می افتادند و این جزو از ابن سیرین روایت کرده که گفت دینا سه روز تا یک بود بعد
 از آن سرخی در آسمان ظاهر شد ابن سیرین میگوید که خبر بجا چنین رسیده است که سرخی آسمان قبل ازین
 نبود تا وقتیکه حسین ۴ روزه بود و بعد از آن ظاهر شد و ابن سعد گفته که ابن سیرین قبل از قتل او نبود و
 این جزو گوید حکمت درین است که اثر غضب از سرخی و وجه ظاهر میشود و چون خداست تعالی
 منزله است از جمیع اثر غضب خود بر قاتلان حسین ۴ در سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار آنکه آنرا
 ابن ام جنان عظیم و گناه بزرگ است ابو نعیم و ثعلبی و ابو سعید گفته که از آسمان خون بارید و وقت صبح
 دیدیم که ظروف و چاه ها پر از خون است و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی لما قتل الحسین مکث الدینا سبعة ایام
 الشمس علی الخیطان کالملاحف العصفرة و الکواکب یغرب بعضها بعضاً و کان قتل یوم عاشوراء و
 کسفت الشمس ذلک الیوم و احمرت افاق السماء ستة أشهر بعد قتلهم لازلالت الحمره تری فیما بعد
 و لم تکن تری فیما قبله و قيل ان لم یقلب حجر بیت المقدس یومئذ الا دبر تحت دم عبید و صار الورس
 الذی فی عسکرهم را و انخر و اناقت فی عسکرهم فکانوا یرون فی لجمائش البزان و طنجو فاصارت مثل
 العلم و نکم رجل فی الحسین بکلته فرماه السدیکو کسین من السماء فطس لهره و فی الصواعق از هر سه مر و بیت
 که گفت از قاتلان حسین بجا بانی نماند مگر آنکه در دنیا خداست تعالی ایشانرا عقاب کرد و قبل عقاب آخرت
 با قتل یابری یا به سیاهی روزه باز و مال ملک و مانند زمانه و ابوالشیخ روایت کرده که جنج با یکدیگر می گفتند
 که یکس بر قتل حسین ۴ اعانت نکرد مگر آنکه خداست تعالی او را بجای مبتلا ساخت قبل از موت اتفاقاً

پیری گفت که من امانت کردم بهج بلائی بتمثال شدم و بن امانت برخاست که اصلاح چراغ کند و حال
 انش در وی افتاد و چون فریاد کرد که آتش انش سودی نداشت نگاه خود را در اب فرات انداخت و مع ذلک
 از ان بلا خلاصی نیافت تا وقتیکه مرد و سبط ابن الجوزی از سدس نقل نموده که شصت مرد و یار در کربلا ضیافت
 کردند و جمعی که در آن خانه بودند میگفتند که یکس در خون حسین شریک نشد مگر آنکه باقی و جمعی بر دشمنان
 از کار این نمی نمودند که مذیب انجماعت نمود و گفت که من از آنجا بودم نگاه و خرب را بر خاست که اصلاح چراغ
 کند نه آن حال انش در جسد افتاد و سوخت سدی تیره اند علییه گوید که والد که جسد را دیدم مثل قم شده
 بود و منصور بن عمار روایت کرده که بعضی از معاذیان قتل حسین مبرض تشنگی گرفتار شدند بر تپه که اگر یک
 مرد و یار آب میخوردند میر می شدند و بعضی ذکر ایشان در از شد بطریقی که در وقت سواری مثل ریسائی برگزین
 خود می بست و سبط ابن الجوزی از او قصه روایت کرده که مردی پیر و قتل حسین م حاضر شده
 بود و پی آنکه معاودت بر قتل و س کند یاد غل و در آن داشته باشد بجز و همین حضور در آن ایام نابینا
 شد نگاه مردم از سبب ان پرسیدند گفت غیر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم که دست با می مبارک
 خود بالا برده بود و دشمنی را داشت و نزدیک آنحضرت نفی افتاده بود و در کس از قاتلان حسین م
 مذبح ساخته نژاد آنحضرت افتاد بود چون نظرش بر من افتاد مرا سب و امن کرد و بواسطه آنکه سیاهی شکر
 قاتلان حسین م شده بودم میله از خون حسین م در چشم من کشید چون روز شد ائمه بر خاستم و ایضا نژاد
 کرده که شخصی از قتل حسین م مبارک و برادر پیش کو بنزین خود او بخت بود و بعد از چند روز و سیاه
 شد اقر با س و س گفت که تو در بیان عیب تازه رو س و نیکو منظر بود ترا چه دفع شد گفت
 از آن روز که سر حسین را برداشتم هیچ شب بر من نگذشت مگر آنکه دو کس آمده مرا میگیرند و مرنگون و میان
 انش افروخته اندازند باز بیرون می ایمن با این حالت که س بینید بعد از ان آن شخص باقی و جمعی
 بر دو ایضا روایت کرده که مردی پیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دید که طشتی پر از خون نژاد
 نهاده بود مردم را بر آنحضرت عرض میکردند و ایشان را بان خون آلوده می ساخت تا وقتیکه نوبت
 من رسید گفتم یا رسول الله من قتل حسین م حاضر بودم گفت بی ان دشتی و از او دست میداشتم
 نگاه با گشت خود اشارت بمن کرد چون بیدار شدم نابینا شدم بودم و احمد روایت کرده که شخصی
 گفته بود که خدا س تعالی ساسق بن لاسق حسین را بکشت نگاه خدا س تعالی از آسمان دو

اندرخت بر چشم وے زد تا اورا نابینا ساخت و در بعض کتب دیده شده که شخصی رسول مصلیٰ السلام علیہ وسلم را بخواب درید که حسین ۴ بار در انوشسته با تفصیل حال ان ظالمان بیان میکند و یک یک از فرزندان خود را اینیاید که بچہ طور مقتول کشته و انسرور میگودید که افریویم با سیف و احر قویم بالنار و صواعق آورده که حاکم بطرق متعدد روایت کرده که پیغمبر مصلیٰ السلام علیہ وسلم گفت که جبرئیل علیہ السلام گفت که حق تعالیٰ مے فرماید که من بوض خون یحیی بن زکریا علیہ السلام هفتاد هزار کس را کشته و بوض خون حسین بن علی هفتاد هزار کس را خواهم کشت و این جوی که حکم بوضع این حدیث نموده در موضوعات شمرده درین حکم مصیبت و قتل این عدد بسبب فضل حسین ۴ مستلزم نیست که بقدر عدد قاتلان وی باشد زیرا که گفته قتل وے نجر شد به تعصبات و تقاطعاتی که در فابین عدد دیگر در روضه الاحباب گفته که حق تعالیٰ گفت که بوض خون حسین و دویار هفتاد هزار کس را خواهم کشت -

اما کرامات و خوارق اات انجذاب بسیارست بملا ان نیست حافظان جبرئیلی و صواعق آورده که سر در شمع اب از حسین رضی السلام عنه و محباب او کردند در ان ایام تحفه از لشکر اعدا و بر گفت بهین که خود را چنان مے داند که گویا جگر گوشه آسمان است و قطره اب از آسمان مے بار و که بخشد تا به تشنگی نخواهند و حسین ۴ گفت اللهم استعظنا بآبار خدیجا ورا تشنه بمیران بعد از ان انشخص هر چند اب میخورد از اب سیر نمیشد تا و فیکه مرد و ایضا مر ویست که حسین ۴ ابے طلبید که بیاشاند آنگاه مرد مے حاصل شد میان او و خوردن اب به تبریک انداخت و بر چپک وے زد حسین ۴ در حق افر و نیز و عاکرو که بار خدیجا و ابر فرض نشکست که رقرار سازد از اب هرگز سیر نشود آنگاه حرارت و رشکم او پیدا مد و برودت در پشت او و بر تنه که برت و باد بنین از پیش روی او نهاده همیشه تبرید میکرد و در عقب او تواتر آبش بخورد و فریاد عطش میزد و سویق و اب شیرین این مقدار نزد او مے آوردند که اگر بیخ کس میخوردند کافی بود انشخص تمام انمارا بخورد و فریاد العطش میزد تا و فیکه شکش منشق شد و در روضه الاحباب آورده که حسین ۴ در شب تا سوعا با اربانند گفت چنانچه هر دو لشکر بشنیدند که خدا یا ایا الهبیت و ذریه رسول تو ایم و اما از ظالمان بستان این اشعت اواز داد و گفت که ترا چه خویش است پیغمبر که هر ساعت لالت میزند حسین ۴ اذر وے غیرت بر اشفت و از سر نیاز با حضرت بے نیاز مناجات کرد که خدیجا کبر اشعت قطع نسب من میکند و مرا فرزند پیغمبر تو مینداند فارغیت مے ایوم فلا عا جلا مے بار خدیجا بنما تو مرا روز

اولت و خوار گشتن و آشتانی دعای وی مستجاب شد و علی الفور باطن ان ناپاک تقاضای حاجت ظاهر
 شد از کرب فرود آمد بجاست انسانی مشغول شد که تروی سیاه بام حضرت العیسی برالت اوز و بان
 سبب مکشوف العورت در میان نجاست میگردید و التمش جنان ورم نشد که کسی شج و دبه دادن
 نجاست جان از تن او جدا شد و دیگر عجزه مرئی پیش آمده او از داد که اے حسین این اب فرات
 را منے بنی که چگونہ میز نذ بخدا سوگند که از قطره بچشے تا از تشنگی بکشد شوی حضرت حسین ۴۱
 سخن شنید اب و روید بگردانید و گفت اللهم انی عطشنا بار خدا با او را تشنه بمیران فی الحال پیش بے
 سببے در رسید و او برخاسته در پیے پیش میدوید تا تشنگی بر او غالب شد و العطش العطش
 میگفت و هر چند اب بلب او میرسید نمیتوانست که بنوشد تا از تشنگی بر دوئی الکال لابن اثیر
 شد العطش الحسین فدنا من الفرات لیشر بفرمان بن زید بسم فوقع فی ذی فجل تلقی الدم بیده و
 به اے السماء ثم حمد الله و اثنی علیه ثم قال اللهم انی اشکوا الیک ما یضیع با بن بنت نبیک اللهم حصم عدو
 و اقلکم بدو و الاق منهم احد و اقل الذی به راه رجل من بنی ابان بن وادم فکث ذلک الرجل لیسیر اثم
 صلب الله علیه الظلم و جعل لایروسه فکان یسروح عنه و یرد و له و الما و فیه السکر و عاس فیما العین بقول
 استقونی فیعطی القلته او العس فیشر به فاذا شر به فطعمت نهته ثم بقول استقونی قتلته الظلم فالیث الایسر
 حتی ان قدرت بطنه القدر و بطن البیعر و نادى عبد الله بن ابی الحسین الازدی و عاده فی بکله با بن
 اما نظر اے الما و لا ذوق من قطرة حتى نموت عطش فقال الحسین اللهم اقمه عطش و لا تغفر له ابر قال کمر
 فی هبذ فیکان یشر الماء القلته ثم یقی ثم یجو فیشر حتى تیفرغ ثم یقی ثم یشر فایروسه فمال کمر
 حتى مات و خرج ابن حوزة فقال انیکم الحسین فلم یجبه احد فقاموا فقالوا نعم فما حاجک قال یا حسین
 ابشر بالنار قال لکذب بل اقدم علی رب جیم و شفیع سلطان من انت قال ابن حوزة فوقع الحسین یدیه
 فقال اللهم حمی اے النار فغضب ابن حوزة فاقم فرسه فی نهیمها فتعلقت قدمه بالکباب و حالت
 به الفرس فسقط عنها فانقطع تحت ذه و ساقه و قدمه و بقی جنبه الاخر مسلطا بالکباب بغرب بکل حجر فحم
 حتی مات در رفته الاحباب او رده که چون بفرمان حسین م خندق در گرد خیمه کنده به نرم و مان ساخته
 و در وقت غار باناش دران زدن تا اهل حرم از تعرض بیگانه امین باشند و بحالت مالک بن حوده
 بحالت سوار بے اسپد پیش رانده گفت اے حسین پیش اناتش ان سوار این اتش مسود کرد

امام مظلوم گفت دروغ گفتی اے دشمن خدا گمان داری که من بد فرج روم و تودو بهشت پس روی
 بقبله دعا و روزه گفت اللهم اجره اے الناس فی الحال حکم انکند دعوة المظلوم سحاب دعائے او سحاب شد
 پاسے اسپش بسو رانچی فرو رفت او بکایب اسفل میل کرده شمال شد و غنائش از دست رہا شد و پایی
 او دور کباب بمانده اسپ بر سو میدوید تا بکنار هفتاد شش رسیده و دانش انگند و خود جابے دیگر
 گرخت در وقت الاحباب او روزه که جابر بن یزید فاطمین عم بعد از قتل برداشته بر سر نهاد و بخون شد
 تا انکه او را اسب اسل میفیدے داشتند و محمد بن قید برد و اسود بن حنظله شمشیر او را گرفته مجروح شد و خود
 در تمام اعننا سے و سے افتاده سقط گشت و ملک بن یسار جوشن او گرفته از عقل بیگانه شد و یاده
 گوے گشت مردم باوے سخنرب میگردند سنگ بابر وے میزدند عاقبت کسے به باز سے سنگ بردی
 انداخت که بران سبب مغزش بر ایشان گشت و بر دوفی الکامل لابن اثیر مالک بن النیسر مزب الحسین
 علی راسه باسیف قطع البرق و اوجی را استلار البرق و ما قاتل له الحسین لا اکلت بهاد لانت
 و حشرک المد مع الظالمین و النقی البرق و لیس الفلستوة و اخذ الکندی البرق فلما قدم علی اهل بغداد البرق
 فیصل الدم عنه فقاتل له امراته اسلب ابن رسول المد قتل متبی اخرجه فی قال ظلم نزل ذلک الرطل
 فقیرا بشر حتمات و لما قتل الحسین سلب قمیص الحسین اسحاق بن حیوة الکفری قبرص بعد در شوال البهوت
 و دیگر توایج آورد که چون حسین نزد این زیاده رسید انلعون سر مبارک را بر زانو سے خود نهاد و قطره خون
 از بویگیه بنا و جبے و از ار اسوراخ نموده بگوشته ران او رسید و از دیگر طرف بیرون آمد و تحت
 رسید و تحت اسوراخ نموده بر زمین افتاده غایب شد بوضع سوراخ ران او جراتی پیدا کرد
 اصلا علاج پذیر نشد و بوسے بدرین ادبیکه بیکس رطافت محل ان بود سے لیدر اجوست
 بموضع جراحت مشک و زعفران مالیده چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر در شب تاریک باین عکاس
 او را شناخته بقتل آورد و در شوال البهوت آورده که چون حسب فرمود این زیاده را امام حسین هارا
 بر نیزه کرده در کوچه با سے کوفه میگردد ایندزدین در غرقه خانه خود بودند و سوره کف میخواند چون برابر
 من رسید از سر وے شنیدم که میخواند ام حسب ان اصحاب الکف و الرقیم کا نوبن ایا نیا عباد
 است بوسے بر اندام من برخاست نذا کردم که و الله این سرتست یا این رسول الله و امر عجیب
 تراست صاحب رفته الاحباب میگوید که اکثر سے ارباب سیر این حدیث را از زیاده رقم رواست

کرده اند و در نوشته الاجاب آورده که چون سهراب در کوشک ابن زباد رسا نیند غریزی وید که که مبارک حسین بیچیند چون گوش فراداشت ابن ایت تلاوت میکرد لاجسین السد غافلما جعل الظالمون چون سهراب بجران رسید بجه حراتی که سپودنی بود بدیدن لشکر آمد وید که لب مبارک حسین بیچیند نزدیک رفیق گنیز فراداشت ابن ایت بشیند سبعلم الدین ظلمو اای متقلب ثقلیون و قدری زر در بار بای حسین عبانند چون خواستند که با هم تقسیم نمایند آنها خرف شده بود و یک طرف ان نوشته بود که لاجسین السد غافلما جعل الظالمون و دیگر طرف نوشته بود سبعلم الدین ظلمو اای متقلب ثقلیون -

من اجتناره و اخلاقه در نوشته الاجاب امام علی الدین نسفی نقلنوده که در تفسیر تزیل آورده که روزی حسین و علی اثرن عرب را خیانت نموده بود همه بر خوان نشسته بودند که خادش کاسه اش گرم در مجلس آورده از غایت درشت پایش بجاشیر بساط بلغزید و کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و اش بر سر و روی مبارکش فروریخت حسین ۴۴ از روی تادیب در روی نگریت خادم تبر سید ناگاه از زبانش بمبارک حسین الغیظ حسین ۴۴ فرمود و فرخو دم خادم گفت و العافین عن الناس حسین ۴۴ جوابی او عفو کردم خادم گفت و السد یحب حسین ۴۴ گفت از مال خودت ازاد کردم و مؤنت و حیثت تو بر ذمه کرم خود لازم گردانیدم حضار مجلس شجب شده گفتند السد اعلم حبیب محفل رسالت علامه شهاب الدین قلیوبی حکایت کرده است که زوجه عدی بن حاتم ام خالد نام داشت زنی بود جمیله بزیربن معاویه او را بدید و بر روی عاشق شد و مرض عشق چنان داشت که زنی فراموش شد مردمان عبادت او می نمودند و مرض او شناخته نمیشد -

علت عاشق زعلت با جدا است	عشق اسطرلاب اسرار خدا است
بعد از تقیش بمشوره عمر و عامس مادرش انوسه پرسیده حال را معلوم نموده معاویه را اطلاع داد و معاویه عمر و گفت که چه جلد است بر اے حصول ابن ام گفت بذل اموال و خلعت تا حدی از مریه بر شق باید از رخورد و والد و شید اکنند	فاصله فلس را که خوش رسوا کنند
من معاویه بر طبق فرموده عمر و عمل نمود تا حدی بد مشق رسید بعد از ان پاز معاویه از عمر و پرسید که ان چه جلد است گفت چون فرود بیاید بر تو پیرس اندو که که یا زن داری چون بگوید که اری طبا بخ س او یزن ذی کینج کو چون معاویه بچنان کرد و عدی بن معاویه رفت عمر و عاصم را بگوید که برود و عدی	

ایستاده است عدسے پرسید کہ این چه معاملہ بود کہ خلیفہ یاسین خن بر او گفت اسے عدسے ادا دارا دو اور
 کہ دختر خود با مال فراوان نبود و تو میدانی کہ دختران طوک بر ضریر و ابلغ داخل نیستند و گفت عدسے کہ
 پس چه باید کردم گفت عمر و کہ چون فردا نزد او بروے و اگر از تو باز پرسد بگوے کہ اسے امیر المؤمنین
 زن ندارم پس روز دیگر باز معاویہ پرسید کہ اسے عدسے زن داری گفت نہ گفت معاویہ کہ بگوے
 اگر زن داشتہ باشم او بطلاق باین مطلقہ است عدسے گفت اسے پس گفت معاویہ بکتاپ خود
 کہ بنویسد این سخن عدسے را پس نوشتند انساب بعد از انان چون عدسے شفعی شد معاویہ ابو ہریرہ را
 با مال کثیر نزد ام خالد فرستاد تا پیغام نکاح بیزید نماید چون ابو ہریرہ در مدینہ رسید نخست عبداللہ بن عمر خطاب
 برین ماجرا واقف شدہ با ابو ہریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم برسان بعد از ان عبداللہ بن زبیر بن عوف
 شدہ با ابو ہریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم برسان بعد از ان حمین بن علی مرتضی علیہ السلام نیز پیغام نکاح
 نمود بنو ہریرہ فرستاد و چون ابو ہریرہ نزد ام خالد رفت قصہ طلاق داد و شوہرا و عدسے بیان نمود
 ہر چہ از پیغام بدو بیانید گفت ام خالد کہ احوال این چہا کہ بیان ناگفت کہ زبیر دنیا دار و بلادین ابن
 عمر و ابن زبیر دین و دنیا ہر دو دارند و حسین دین دار و دنیا ندارد و گفت کہ تزویج کن مرا بیک ازین چہا
 باہر کہ خواہی گفت این اختیار تست گفت ام خالد کہ اگر تو نے اندی ترا بر اسے مشورت طلب میداشتیم
 چہا جاسے آنکہ خود اسے طریق صواب بمن بناسے پس گفت ابو ہریرہ والدہ کہ تقدیم و ترجیح نمیدہم ہر چہ
 کہ رسول خدا و ابو ہریرہ باشد و ان حمین عم است پس تزویج کرد او را با حسین عم و مال بنو ہریرہ
 داد و نزد معاویہ مراجعت نمود و از قصہ ام خالد خبر داد و گفت معاویہ صرف مال بر اسے بفرمود و نمود پس
 ابو ہریرہ کہ این اموال از پدر خود میراث بنا فتے مال از ان خدا و رسول او بدو پس از او بر آسے پس
 او صرف نمودے بعد از ان عدسے نیز از وجدان دختر معاویہ یا یوس شدہ بہر نیہ باز آمد و نزد حمین عم
 نشست و اسے سر و انزل برد و برابر پس گفت حمین عم مگر ام خالد را با و نمودے گفت ارئی پس
 حمین عم ام خالد را بچاند و گفت ایازا مس نمودہ ام گفت نہ پس گفت حمین عم کہ تو مطلقہ اکنون نکاح
 کن عدسے را و بدان اسے عدسے کہ مرا درین غرض نبود و نکردم این مگر فقط حاجت ہم بود و مطلقہ او ازین
 امین قصہ را اورده ہا اند کہ اختلاف کہ در ان گفتہ کہ رسول ابو موسی اشعر بود و ابو ہریرہ
 و ابو موسی خود اسرا و نکاح داشت با ام خالد وقت پیغام مذکور قبضہ خود نیز نمودہ ام

گفت بے ابو موسیٰ تو پاس طبع از میان بر کن و شیرین شو که ازین چهار کلام اختیار کنم پس علی بن
احول هر یک بطوریکه کوشش در بیان نموده گفت دیگر پنج نیکویم اکنون تو اختیار و داری ام خالد
گفت من با بعضی رسول دیگر میا بر این میگویم و بر او دیگر بزرگتر میگویم با حسین م نکاح نمود بعد از آن چون
عدی از معاویه استدعای و دختر نمود گفت این امر بے مرضی بنزد شدن نمی تواند چون نزد بنی شد
نمود گفت که تو با ام خالد که بر اتب انخواهم حمله بود و فاکر دے با خواهر من کی وفا کنی تو لایق دامادی هستی
و بعد از آن چون حسین طارن عکد بعدی باز داد نایره غضب بنزد مشتعل شد و گفت اگر حسین دست
با هم بوض این کار بکشم و او را عداوت حسین م در دل خود حای داد و عداوت بنزد بر حسین م فقط
حمت خرد بود بلکه وجو مات دیگر نیز بود و بخدا ان کیے ابن بود دیگر گرفتن نار بر رد واحد نیز بود و خانی
تفصیل در فصلی علی و بیان نمود و خواهد شد میگوید مولف که قصه عدی نهایت ضعیف و از عقل
بغایت بعید است چرا که مراد ازین عدی که ام کس است عدی بن حاتم طای است با دیگر
اگر عدی بن حاتم طائی باشد غالباً قصه غلط است چرا که عدی بن حاتم طائی سکون و قبیل طای
داشت از تواریخیکه اینک پیش نظر است معلوم نمیشود که سکون در مدینه داشته دیگر آنکه او را کبار اصحاب
رسول صلی الله علیه و سلم است و از ارباب کیا است و فراست بود از خصوصان حضرت مرتضوی بوده و در هر
جمل مصنفین نروان با حضرت مرتضی بوده و یکی از اراکین انجباب بوده چه جای اندازد که با نسون مرد خاص و رفیق شود
و بغیر از کتاب مذکورین که محض غیر معتدست در صحیح تواریخ که اینک پیش نظر است و دیده نمیشود اگر دیگر کدامی سکون
حکم باشد که سکون در مدینه داشت احوال و معلوم نمیشود و الله اعلم بحقیقه الحال فی القلیولی که حسین بن علی علیهما السلام
تشنه کمری بر کسی نشسته میگفت که بر سید از من از ما نشسته عرش پس گفت حسین م یا نهاموی مای
ریش تو جفت است یا فرو پس او خاموش و متحیر ماند پسر گفت آن شخص که خبر ده مرا ی پسر و دختر رسول خدا
از آن پس گفت حسین م که اوجفت است بقوله تعالی و من کل شی خلتناز و حسین در روضه الاحباب آمده
که شهر بانور اکبر کے بود شیرین نام من و جمال در غایت کمال داشت روزی حسین م با شهر بانو گفت که
شیرین چه جمال نیکو دارد شهر بانو گمان برد که شاید انجباب را بد و سیله بوده است گفت که شیرین با تو بخشنده
حسین م دانست که او چه گمان کرده است گفت من دورا الله از او نمودم و فیه ایضا که چون معاویه
خواست که خلف ناعلی خود بنزد او عکد گردانید با حسین م گفت که من اگر دیگر پادشاه ایست این

ابن امر میفرمود که من میگویم حسین م گفت ایسته باشن اسے معاویہ کہ مردم بہتند کہ من را
ابن کا نہ ہم تقیس خویش و ہم بہادور ہم پدیر بر پیر تور جمانے و اندر معاویہ گفت مگر این سخن خود را بخجای
حسین م گفت اگر خود را خواہم دور نیست معاویہ گفت ایچہ گفتے کہ عا در پدیر تو بہتر از مادر و پدر نیز است
درین شک نیست اما بخدا سو گند کہ دقتا مست لوارم سلطنت و قوا عد خلافت نیز بد از تو بہتر است حسین م
گفت طرف حانتے است کہ عمار و فاسق و فاجر است از من یہ باشد معاویہ گفت ایسته باش اسے
حسین اگر تو زود نیز نہ مگر گوی بغیر نیکوی و مایہ تلونگوی حسین م گفت من ایچہ در باب او میدانستم گفتیم و نیز
ایچہ از من بداند بگوید اسے آخر بقصہ در وقتہ الصفا آوردہ کہ بعد از وفات معاویہ ولید بن عتبہ چون
حسین م را بر اسے بیعت بزیاد گفت و ایچہ اب انرا موقوف بردقت دیگر گذارشتہ بیرون رفت روز
دیگر مردان بن الحکم با حسین م ملاقات نمودہ گفت یا ابا عبد اللہ صلاح حال تو در انست کہ باز بیعت
کنے حاضر رہے تو ز سر و از وی احسان و انعام بشمار تو رسد حسین م فرمود وایک بامردان مردان
و بیایعت کسے دعوت مینمائی کہ ظلم و فسق و فساد اورا میدانے و از تو چہ توقع توان داشت کہ پیش انانکہ
تو متولد شوے رسول صلی اللہ علیہ وسلم تو را لعنت کردہ است و بیعت معاویہ و نیز بدستخماے خشت
ایزہ گفت نامردان گفت باز بیعت کنی و از تو باز ندارم حسین م فرمود کہ دور شو از نزد من اسے پلید کہ مالزلہ
طہارت و در شان ما بن ایستہ نازل شدہ کہ انما یرید اللہ لیزہب عنکم الرجس اہل البیت و بطہرکم تطہیرا
مردان بیج جواب نداد بعد از ان حسین م فرمودے پس ز فافرا خدا اسے تعالے تو را ویزید را سوا خذہ
خوابد نو کہ چرا میان حسین و حق او جائل شدید و فیہ ایضا بعد از کشتہ شدن حجر بن عدسے چند کس بہ
اہل عراق بدینہ بخدمت حسین م بسر میبردند و اسے مدینہ صورت حال را بمعادیہ نوشت کہ من از فتنہ ایشان
اندیشنام معاویہ در جواب نوشت کہ بیج حال متعرض حسین م مشوکہ او با بیعت نمودہ و غالب ظن انکہ
در نقض عہد نخواہد کوشید و مکتوبے بحسین م نوشتہ باین مضمون کہ از تو خبر ما بن رسانیدہ اند کہ لایق مجال
و طور تو نیست و ہر کہ دست بیعت کیسے داد من را و چنان است کہ بان وفا کند متوقع و مامول از تو نہیں
است کہ مادام کہ مکر و ہے از یچانہ تو ز سر و از تو امرے کہ موجب تفرس باشد صادر نگرود و وظیفہ
انکہ بقولان جمع سفہاک طالب فتنہ اند عل نماے و اسلام حسین م در جواب نوشت کہ من بیج نوعی غیسی
و دغا لفت تو ندارم بایکہ خاطر جمع داری و در تحفہ شاعر عشریہ آورده کہ زیاد بن ابیہ کہ از قبل معاویہ اسے

عراق بود در پی پناہی سعید بن مسیح که از مخصوصان حضرت فرمودی بگوده افتاد سعید بمیدین گریخت و بخدمت
سید اشعدر رسید پناہ گیر شد زیاد خانہ او و نقد و جنس او ضبط نمود بعد از ان حکم داد کہ خانہ او بشکند و بسوزند چون
این ماجرا بگوش حضرت امام حسین رسید مکتوبے در سفارش سعید باین عبارت نزو زیاد قلمی فرمود بن حسین
بن علی اے زیاد ما بعد نقد عدت الی اجل من المسلمین لہ ما لہم و علیہ ما علیہم نہدست دارہ و اخذت مالہ و عیالہ
فاذہناک کتابے ہذا فان دارہ وار و الیہ مالہ و عیالہ فانی فدا جرئتہ شخصی فیہ یعنی از حسین ابن علی بسوز زیاد و ما بعد
بس قصد کردی تو بسو مردی از مسلمانان کہ اور اثابت ست جہی کہ ثابت ست ہمہ مسلمانان را و بر ذرا ست
انچہ بر ذمہ است پس ویران کردے خانہ او و گرفتے مال و عیال او پس چون رسید ترا این خط من پس
و گذار خانہ او را و بازہ بسوی او مال و عیال او پس برستی کہ من پناہ دادہ ام او را پس سفارش من قبول
کن در حق او ان شی در جواب نوشت من زیاد ابن سفیان اے حسین بن فاطمہ ما بعد نقد اتانی کتابک
تبدانہ با سمک قبل اسی و انت طالب للحاجتہ وانا سلطان انت سوتہ و کتابک لانی فی فاسق لا بودی لا فاسق شملہ
و شد من ذلک اذ اناک و قد اوتیتہ اما انت منک علی سوء الراعی و منی ذلک و ایم السد لایستغنی سابق و
لو کان من جلدک و لحمک فان احب لحم انی ان اکل اللحم انت فیہ فاسکۃ تحریرتہ اے من ہوا و سے بد شک
فان عفوت عنہ لم کن شفعک فیہ و ان قتلنا اقلکۃ الا بحبہ اباک یعنی از زیاد ابن ابے سفیان بسوی حسین
ابن فاطمہ ما بعد رسید نامہ تو بن کہ ابتدا کردے در وے نہام خویش از نام من و حال انکہ تو طلب داری
مطلب را و من حاکم و تورعیتے و نوشتن تو مرد مقدس فاسقی کہ امان نہ بد او را مگر فاسقی همچنان و بدتر ازین
منک بپیش تو وجاہے دادی اور ایستادہ از تو تر بدتر زشت خود را منی شدہ باین کار قسم بخداست کسی
نخواہد رسید برو سے پیش از من اگر چه باشد در میان گوشت و پوست تو پس بدستی کہ خوشترین گوشتے
مرا انکہ بخورم از اہرایتہ گوشتے است کہ تو در میان انی پس بسپار او را با گناہ او بسوے کیسکہ و تفرغ زیاد و
دار و بروے از تو پس اگر غفور دم از وے نخواہم بود شفاعت تو قبول کرد و در حق وے جاگر بکشم اورا
نمشتہ باشم اورا گم بسبب محبت او بدتر از چن مکتوب نامرغوب ان نا پاک بان پاک رسید بغایت
براشت و انکو جنس نزد معاویہ فرستاد و نوشت کہ من زیاد را چنان نوشتہ ام و خواہم
چنین دانم معاویہ ابن نامہ را دیدہ براشت و بدست خود و اے زیاد نوشت من معاویہ ابن ابی سفیان
ے زیاد ما بعد فان حسین بن علی بحث ابی یکتا یک ایہ جواب کتابک ایک نفعی ابن مسیح مکتوب

بین از حسین را می من ابلی سفیان و دای من سیمه اما از یک من ابلی سفیان حکم دهم و اما از می من سیمه حکم کیون
 رای شلسا و من فلک کتابک الی حسین شتم باه و تعرض له بالفسق و عمری ابت اولی بالفسق من حسین
 و الا بولک از کنه تنسب اے عبد اولی بالفسق من ابیه و انکان الحسین بعد باسره استقامتک فلان
 ذلک لم یفک و اما شفیعه فماتتغ نیه فقد و فته عن نفسک انی چو اوئے برنگ فاذا انک کتابے
 ہذا فخل بافی یدک بسعید بن سیرج و ابن لہ دارہ و لا تعرض لہ و ارد و علیہ مالہ و عیالہ فقد کتبت اے الحسین ان
 بخبر صاحبہ بزرگ خان شتا و اقام عندہ و ان شتا و رج اے بلذہ فلیس لک علیہ سلطان بید و سان اما کتاب
 اے الحسین باسره و ان سیمہ الی ابی بل الی امہ فان الحسین و لیک من لایری بہ الرجوان افا تصفرت ایاہ
 و ہو علی بن ابی طالب ام الی امہ و کلمتہ وہی فاطمہ بنت الرسول تتکلم ان کنت تعقل و السلام منی
 از معاویہ بن ابی سفیان بسوے زیاد و اما بعد پس تحقیق رسید نامہ حسین بن علی نزد من بانامہ تو کہ فرستادی
 بسوے او و جواب خطا د کہ بسوی تو بود و در مقدمہ این شرح پس دانستم کہ تو کشاکش داری و در میان
 دو عقل یک عقل از طرف ابی سفیان عقل دیگر از طرف سیمہ اما عقلیکہ داری از طرف ابی سفیان پس دباری بہمت است
 اما عقلیکہ از سیمہ داری پس بچنان است کہ می باشد عقل نحسین کسانی از انجملہ است خطا تو بسوے حسین شتم میکنی و در
 و تعرض میکنی بروے بنام فتی قسیم بجان من تو اولی تری بالفسق از حسین و بر سر پد تو فیکہ نسبت دای بسوی عطا
 است بنام فسق از پدر او اگر حسین ابتدا کردہ باشد بنام خود بلند شمرده خود را بر تو پس بدستیکہ ازین سبب
 پست نشوی اما قبول سفارش او در مقدمہ کہ سفارش کرد پس این نیکی را دفع کردے از خود و حالہ
 کردے بسوی کیسکہ اولی تراست بانکار نیک از تو پس چون رسید این نامہ من بنزد تو بگذار ہر چه بہت
 در دست تو از ملک سعید بن سیرج و رہا کن خانہ او را و تعرض شو او را و باز دہ مال و عیال او پس
 بدستیکہ من نوشتم حسین را کہ خبر دہد اشناے خود را باین نوشتہ من کہ اگر خواہد اقامت کند نزد او مگر
 تو او را باز اید بسوے شہر خود پس نیست ترا بروے تمر فی نہ بہت نہ بزبان و اما خط نوشتن تو بسوی حسین
 محض نباد و اما نہ نسبت نیلے او را بسوے پدر او بلکه بسوے مادر او پس ہر اینہ حسین دای بر تو یاد
 انکسے است انگندہ نمیشود او را و در بدیا باکم شمر دے پدر او کہ او علی ابن طالب است تا بسوے
 مادر او و اگر کردے او را کہ ان فاطمہ دختر رسول اللہ است پس ابن زیادہ فرزند است اگر ترا عقل باشد
 و السلام و فی الکامل لم یزود دے مال از من نزد معاویہ بدستی صرفت چون گذر جمالان بر مدینہ افتاد

وینتر کم کہ باکیسلا خود اوست تم فیر بران و فی الحقائق چون جبرن حد سے و احاطہ نہ کشتہ شدند
 پس اتفاق ملاقات افتاد و در آن سال از حسین ع با معاویہ پس گفت معاویہ یا اباجبہ اللہ یا نہ رسید ترا آنچه
 کردم با جبر و یاران اواز شبعہ بد تو گفت گفت کہ شتم ایشان را و کفن و دوم ایشان را و نماز کرد و دوم ایشان
 پس بخندید حسین ع گفت خصوصت کنند انعم ترا در قیامت اے معاویہ سو گند بخند اگر من واسے
 یک شتم بر شیعہ تو نہ کفن میدادم و نہ نماز میگذازم بر ایشان و تحقیق رسیده است بمن افتاد تو در پی
 علی مرتضی و ایستادن تو دوران و اعتراض تو بر بنی ہاشم در عیوب و سو گند بخند کہ کشیدی کہان یزد
 و تیر انداختے بے نشان در سیدے بعد اوت بمکان فریب و اطاعت نمودے مردیرا کہ نہ سہقت
 و اسلام دارد و نہ از اتفاق میراست و نہ دیدہ بسوے تو پس بین براسے خود و ولعت تعرض نمودن

سختن عمر و عاص را و بن خطبتہ فی مجلس معاویہ سعد النبر محمد اللہ و فی علیہ صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 راجل یقول من ذالذی بخطیب فقال الحسن بن علی بن خرب اللہ الغالبون و عمرہ رسول اللہ الامیر
 و اہل بیتہ الطیبون و احد الثعلین اللذین حملنا رسول اللہ ثانی کتاب اللہ تبارک و تعالی الذی فیہ تفصیل
 کل شیء لایا تبہ الباطل من بین یدیر و لدین خلفہ و المعلوم علینانی تفسیرہ و لایمطانا و لایلہ متبع حقایقہ
 فاطیحو نا خان طاعتنا مفروضہ اذ اکانت بطاعتہ اللہ و رسولہ مقبوضہ قال اللہ عزوجل طیبو اللہ و طیبو الرسول
 و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوہ الی اللہ و الی الرسول و لورودہ الی الرسول و اولی الامر
 منکم بعلہ الذین سنبطونہ منکم و لولا فضل اللہ علیکم و رحمۃ لای تم تم الشیطان الا قلیلا و احذرکم الاصغار الی
 ہوت الشیطان یکم فان کم عدد و بین شکونوا کا و لیا ی الذین قال لہم لایا تبہ لمن الیوم من الناس وانی
 جاکم فلما تراءت الفقیان مکس علی عقبیہ و قال انی بری منکم فلقون للسیون و مرزا و المراج و زود اللہ
 خطا و الکسام عرضا ثم لایقیل من نفس یا کما نام لکن انت من قبل او کسبت فی یا کما نجر اقل معاویہ
 یا اباجبہ اللہ فقد ابخت من کلام علیہ السلام

با و ہرات لک من خلیل خیل	کم لک بالاشراق و الاصل
من صاحب و طالب و قلیل	والہ ہر لایقن بالنبیل
انما الامر الی الجلیس	وکل جی سالک سبیل
تایل کاتن و تیرہ و تین طبع اسلام کلام فقیر حسین اوصل علی اخیک نمودا کہ بر منک فقال سمحت جدے	

بقول ایما جری دنیا کا نام طلب احد تاضی الاخر کان ساجدانی الجند واما کمره ان اسبق اهل الکبریا
 قول الحسن فاما عاجلانی بنی بود در میان او و در حق حسن م سختی پس گفتند حسین را که برو نزد برادر خود که او از تو
 بزرگتر است پس گفت حسین م که شنیده ام از جد خود میگفت هر جا که در میان دو کس سختی در میان آید و یک
 اول طلب رضا و دیگر میناید اول در بهشت داخل خواهد شد پس من مکروه دارم که سبق کنم بر بزر
 خود پس چون این سخن بحسن رسید اندر حسین تعبیل گفتند و کتب الیه الحسن یوم علی اعطایا لشعره و کتابت الیه
 انت اعلم منی بان خیر المال ما فی العرض و از کتاب انس الجاس نقل نموده که چون فرزدوق شاعر اموان
 حکم که امیر مدینه بود حکم باخراج از بلد نمود بایستد خرج راه بخیرست او حاضر شد انجباب چهار صد شمشیر
 با کمال عذر خواهی بوی انعام فرمود بعضی از حضار مجلس گفت ابن قدر و نهار بر اے یک شاعر فاسق و حاج
 منرا و انیسست حسین م فرمود که بهترین اموال انت که مردم عرض خود را از سوز و مقال محفوظ دارد و بچنانکه جد بزرگوار
 و باره عباس بن مرد و اس شاعر فرمود که زبان او را از من قطع کنی و فی الناقب لابن شهر آشوب در بیان
 حسین م و ولید بن عبت بر اے زمین منازعت بود پس بکشید حسین عامه و ولید را از سر او چوبید و در گردن او
 و انوقت ولید امیر مدینه بود پس گفت مردان ندیدم مثل ابن ر و زجرات مردی بر امیر خود پس گفت و یس
 که نگفته تو این سخن از راه شفقت بلکه حسد بروی تو بر ظلم من و پدر ستمگر زمین از ان حسین است پس
 گفت حسین م که زمین از ان تست اے ولید و برین است و از خطب غرار زنی نقل نموده که در کتاب
 مقتل ال رسول آورده که ادعائے نزد حسین م و گفت اے پسر رسول خدا من دیونم و از ادای آن
 عاجزم یا خود گفتیم که سوال کنم از سخی ترین ادمان و ندیدم از ابلهیت رسول سختی تر کسے را پس گفت حسین
 م شے برادر عرب بر رسم از تو سئو مسئله پس اگر جواب دهی یک مسئله را عطا کنم ثلث دین تو و اگر از
 دو مسئله جواب دهی عطا کنم دو ثلث دین تو و اگر از کل جواب دهی عطا کنم کل دین تو پس گفت اعرابے
 اے پسر رسول خدا تو از من مسئله پسر و حال آنکه تو از اهل علم و شرف هستی پس گفت حسین م که
 هر که شنیدم از جد خود که معروف بقدر معرفت است پس گفت اعرابے بر پرس آنچه خواهی یا جواب دهم یا
 یا موزم از تو پس گفت حسین م کدام اعمال بهتر است گفت اعرابی ایمان با الله پس گفت حسین پس چه
 باعث نجات است از مملکت گفت اعرابے مکنون خدای پس گفت حسین م پس کدام چیز زشت تر است
 گفت علم یا حکم گفت اگر نباشد گفت پس مال یا مروت گفت حسین م اما اگر این هم نباشد گفت پس

فقر با خبر گفت حسین ع اگر نباشد این گفت ایرانی که از آسمان هماغه قلم باید و سوزد و او را که اولان اینست پس
 بخندید حسین ع و انداخت کیسه هزار دینار بسوی او و داد انگشتی که قیمت آن دو صد دریم باشت و گفت
 حسین ع که دینار بدایان خود و انگشتی را صرف خود کن پس گرفت ایرانی و گفت السلام علیکم و علی
 بچهل رسالت و از عمر بن دینار منقول است که اسامه بن زید را که از شاه صحابه است مریض شد و حسین
 ع بعد از او رفت اسامه انهار غم و الم نموده گفت یا این رسول الله شصت هزار درم دریونم و ازادی
 آن عاجزم و میترسم که درین مرض دریون میبرم حسین ع گفت ادای دین و تو قبل از موت تو بر من است پس
 از مجلس برخاست مگر آنکه دین او تمامه داد نمود و نام غزاسی در کیمای سعادت آورد و در رقاق از تفسیر عیسی
 نقل نمود و عن سعد که حسین ع بر جماعتی از ساسان گذشت و حال آنکه ایشان گلیم خود را نه اخته تابانها
 انداخته بودند پس گفتند یا این رسول الله اینجا میا پس رفت نزد ایشان و بخور و بار ایشان بی از آن ابن ابی
 تلوت نمود که آن الله لایحک استکبر یعنی خدا دوست نیندارد و استکبرین را پس گفت شما دعوت نمودین
 اجابت نمودم اکنون شما اجابت نمایند و دعوت مرا گفتند بل یا این رسول الله پس برخاستند با او تا آنکه از
 بنزل و سه پس گفت حسین ع مکنیز خود که بیار آنچه داری و از ابو الحسن مداینی روایت نموده که در ساسانی
 از سالها حسن و حسین و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم غزیت سفر حج نمودند و روزی در آنجا رسیدند
 در احوال و انتقال خود جدا گشته تر شده و گرسنه بجان عجزه رسیدند و در کمال بے تایی آبی طلب نمودند
 عجزه که سفند شیر دار و در و تا ایشان بدو رسیدند و بنشینند و گفتند دیگر از ما کولات چه داری گفت که بجز
 این گو سفند چرغی ندارم و از بچ کیند و پوست کیند تا من طبع کنم و میا سازم چون طعام میباشند صوفند
 نمودند زمانی در خانه عجزه بسر بردند و وقت عصر از خانه او بر آمدند و باو گفتند که ما از قریبیم اگر خداوند سالما
 ما را باو طمان خود که مدینه است برساند و تو اگر اینجا بای پادشاه جیل خواهی یافت چون شوهر او بخازند
 گو سفند را ندیده این ماجرا شنیده زن را عتاب کرد که ما بجز همین یک گو سفند نداریم از ما هم با شما صوفند
 سلف نمود و بعد از آن پس از مدتی بسبب فتنه مشیت ناقه و جلی که داشت زن و شوهر بفرم بسیار
 آن بدیند و رفتند و در لوه چارک مدینه میگردند که گذرش بر در خانه حسن ع افتاد چون چشم آنجناب بر آن
 زن افتاد او را بشناخت و او را طلب داشته پرسید که مرا میشناسی گفت لا والله میشناسم فرمود که نیکاز
 همانان تو هستم زن گفت پدر و مادرم فدا می تو باو پس آنجناب هزار شرف و هزار گو سفند باو عطا فرمود

گفت چنین که من غلام را انداخته بودم و این مال و بستان جای غلام بنفیدم پس گفت زن آن یهودی بخیر
اسلام آورد و من خود بشوهر خود بخشیدم پس گفت یهودی من هم اسلام آورد و این مکان خود بنزد من
و در آن خانه ابو الفرج اصفهانی از ابن کلی نقول است که قیس بن فریح بن طریف اللیثی که معروف بخون
است برادر رضاعی حسین م بود و مادر قیس را خناب را شیر داده بود بعد از آنکه بدو عشق لیلی بنت جناب
کلیه بتلاگردید و اشعار او درین باب شایع شد و از او پدر قیس رسید پس را طلبیده گفت ای پسر من
در نهایت حسن و جمال و صاحب ثروت و مال است مناسب چنان است که او را بجهت تو خطبه کنم قیس
از شنیدن این مقال پرایشان خاطر و بهیچاندا در فکر وصال محبوب خود برآمد و چاره کار خود بدان شخصه
که توسل بحسین م نماید و بعد مدینه آمده احوال خود پیش ان مقتدا سے زمانه عرض نمود و خناب بلا توقف
بجای پدر لیلیه رفت و در مقام خواستش قیس برآمد پدر لیلیه عرض کرد که جان پدر و مادر و خود و خرم خدا سے
مقدم شمریفت تو با دوی از ان میترسم که پدر قیس از ان انکار نماید و ما را تنگ و عار سے بود.

دانی که عرب چه عیب جویند	اگر این چنین کنم مرا چگویند
--------------------------	-----------------------------

اگر اے مبارک بران قرار یابد که پدرش را بجهت خواستگار سے امر فرماید او سے و انسب است انتخاب
منوجه حسانه ذریع که پدر قیس است شد و در مقام خواستش برآمد تا پدر قیس امتثال الامر اطاعت نمود
بنانه پدر لیلیه شانه دخترش را خلیه ساخت اما زهد و عبادت او سابق برین که شد که ابن عبدالرزاق
استیاب و نوادی در تهذیب سے گفته که حسین م بست و پنج حج پیاده گذارده و در اسد الفار مذکور است
که مصعب میگویی که حسین بست و پنج حج پیاده گذارده و تنبیه در مدینه بود قبل فحل اقیچه گذارده باشد
چرا که از عراق پنج نهار و بعد از آنکه از عراق مدینه آمد نوزده سال و چند ماه ز زندگانی کرد چرا که بسنه چهل و یک
از عراق مدینه مراجعت نمود و بادل سنه شصت و یک شهادت یافت و کان الحسین رضی الله عنه فاعلم
کثیر الصوم والصلوة والنج والصدقة و افعال الخیر جیسا و در حقایق از کتاب عقد از ابن عبد جو در مہوف
از سید بن طاووس روایت نموده که از علی بن ابی طالب بن امیر مازقلت اولاد پدر و بر گوارش سوال نمود و گفت
کیک شبانه روزی هزار رکعت نماز گذارد جاسے تعجب است که کثیر الاولاد باشد و کتاب جامع الاخبار
نقل نموده که چون حسین م وضو نمود سه چهره او متغیر شد و در عرشه بر مفاصل او افتادی پس گفتند و را که
که این چه حالت است گفت حق است بر من که چون در پیش جبار پادشاه تازنگ او زد و شود و عرشه

چندی درین مقام نظر نمودم ولیگردان دلا در فضیلت نیستند و بآب التوفیق فی شرح فقہاء الشیخ علی بن ابی حمزہ
قتل غیر الانبیاء و کثیره عند اہل السنۃ و الجماعۃ الا ان کیوں استخوان و غیره منقض باحسین و نحوه من ان اهل الجلال
امر لا یطلع علیہ الا ذو الجلال و انما کان قتلہ نظیر قتل عمار بن یاسر با توفد بعض الجملہ من اہل الحسین کان
باغیا فباطل عند اہل السنۃ و الجماعۃ و عمل بذیانات الخوارج الخوارج عن المجاہدہ ثم قال الفقہ علی
مجاز اللعن علی من قتلہ و امر بہ و اجازہ و وضعی برفیقہ بحث لان مع کونہ بظاہر منافقا لما قدم من بیان
الخلاف من ارا و جواز اللعن الاجمائیے بیان یقال لعنۃ اللہ علی قاتل الحسین و الراضی بظلم کلام فی بقولہ
الا لعنۃ اللہ علی الظالمین و فی شرح عقاید السنۃ للعلامة سعد الدین التفتازانی التفتازانی علی جواز لعن علی
من قبلہ و امر بہ و اجازہ و وضعی و حق ان نری قتل الحسین و استبشارہ بذلک و امانۃ اہل بیت النبی م موات
سناہ و ان کان انما صیلا احاد من لا توقف فی شأنہ بل فی امانۃ اللعنۃ اللہ علیہ و علی انصارہ و اعوانہ
و فی تمیید ابی شکر السالمی قال اہل السنۃ و الجماعۃ بان الحسین م کان الحق فی یرہ و قد قتل ظلما و قال
بان حسینا کان باغیا لان خرج علی امامہ ثم قال خلاصۃ مذکات الخلفاء بعدہ من معاویہ و خلف معاویہ و بنی
یزید و کان خلیفۃ باغیا و معاویہ سلم ان اختلاف معاویہ فی بنیہ علیہ لیس بطلب البیعت و عربی المعاص لکان اختلاف
الاحتجاج الی البیعت ثم شہد بہ و المسلمون لم یثقی علی یزید بل عبد اللہ بن زبیر و محمد الحنفیہ و الحسین بن علی رضی اللہ
عنہم و کثیر من اہل البیعت لم یتفقوا علیہ فلم یکن امام عادلا فصیح ہذا ان حسینا رضی اللہ عنہ لم یکن باغیا و لم
یخرج علی امام الحق و الدلیل علی ما روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یکلی حسین و لد الحسین فقیل لہ
یا میکیک یا رسول اللہ فقال لعنۃ الباغیۃ فابنی صلی اللہ علیہ وسلم ساءم باغیین ول ابن حسین
کان علی الحق ثم اختلفوا فی اللعن علی یزید قال بعضهم یجوز لانه کفر بالہ تعالیٰ حیث اجاز قتل الحسین و یزید
بذلک و قال بعضهم بان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین و انما یامرہم بطلب البیعت و باخذہ و حملہ الیہ و لم یطوہ
من غیر امرہ و ما رضی بذلک و الاصح ان نقول بان یزید برہن بقتل الحسین رضی اللہ عنہ و قتل من غیر امرہ و
رضی بذلک و جواز اللعن علی اہل البیعت فانه یجوز اللعن علیہ و الا فلا و درصواعق الخ و ردہ خلاصۃ ان نیست
کہ علی بعد از اختلاف و کفر یزید و اتفاق بنی امیہ و اختلاف کردہ اند و در آخر بہا و بعضی از اہل حقیر معن او
کردہ اند از جملہ این جریست کہ از امام محمد بن یزید و غیرہ نقل کردہ چنانچہ کہ سبھی بآل الروی اھل البیعت الماتع
من ذم الزبیریین آوردہ کہ سالی از من سوال کرد از حال یزید بن معاویہ گفتیم کہ کفایت او را چیزی کہ باوست است

و قبائح اعمال گفت ایابن بروی جائز است گفتیم علی بن موسی بن جابر کرده اند از آن خطا احمد بن حنبل است که در حق
 بنزیم چیزے گفته کہ زیادہ یمن است بآبر این جوزے از قاضی ابو یعلیٰ نقل نموده کہ او در کتاب متقدم و اصول
 از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده گفت آن پدر خود پر یہ کہ قوسے نسبت میدهند بار اتولا سے پر یہ
 ابن حنبل پر یہ گفت لمے پس ایاتولا سے بنزید میکاند کیسکہ ایمان بخدا داشته باشد و چرا یمن نیکند کیسکہ
 خدا سے تعالے اور او کتاب خود یمن کرده گفتیم کما است در کتاب الله گفت و قوله تعالے فہل یستخیر
 ان تو لیتم ان تفقدوا فی الارض و تقفوا ارا حکم اولئک الذین یمنعوا الصدقات یمنعوا و اعی البصائر ہم پس گفت
 ایادنا و ای اعظم از قتل ہست و بر روایتے کہ اسے پس حکم و در شان کیسکہ خدا سے تعالیٰ اور یمن کرده
 در کتاب نمود بعد از ان آیت مذکورہ بخواند قاضی ابو یعلیٰ کتابے تصنیف کرده در ان کتاب ذکر کیسکہ
 مستحق یمن اند نموده و بنزید انما بنجلہ شمر وہ و این حدیث روایت نموده یمن اخاف اهل المدینۃ ظلمنا اخافہ
 و علیہ لعنۃ اللہ و الملائکۃ و الناس اجمعین و انما سلم و اع خلافتے نیست و اینکہ بنزید شکر بنزید فرستادہ
 اخاف اهل المدینۃ نمود و بجلد علی انفاق کرده اند بر آنکہ کیسکہ قابل حسین است باقر نقل شے نمود و باقر بنزید
 کرده یا بان را نشی شد و یمن را و جائز است بنے آنکہ نام بنزید بنحو صبر بر شش بعد الحق و دلوی و تکیس لایا
 اور وہ کہ بعضے در محنت بنزید یعنی نیز توقع کنند و بعضے براہ غلو و افراد در شان و سے و موالات وی
 رند و گویند کہ و سے بعد از آنکہ با اتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت و سے بر امام حسین واجب شد نمود
 اسد من ہذا بقول من ہذا الاعتقاد کہ با وجود امام حسین او امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر دی کی شد
 حتی از محابہ کونمان او بودند و ادلا محابہ ہمہ منکر و خارج از اطاعت و سے بودند نم حیاتی از مدینہ مطہرہ
 بشام نزد و سے کہ با وجہ آرقتند و او جایزہ ہا سے سنی و مائدہ ہا سے بنے نزد ایشان نہادہ بعد از آنکہ حال
 قباحث مال اور او مدبر بنزید با اندر دخل بیعت و سے کردند و گفتند کہ و سے حد و الحدیث رب الخیر
 و تارک صلوات و زانے و فاسق و ستمکار است و بعضے دیگر گویند کہ و سے امر بقتل آنحضرت نکرد و بنزید
 راضی نبود بعد از قتل و سے و اہل بیت وی مسرور و متشہبہ شدہ و این یمن نیز مرد و دوا و طست چہ
 صلوات اللہ علیہ بصلوات با اہلیت نبوی و استبشار وی بقتل ایشان و اولاد و ابانت و اہل بیت ایشان
 و بعد تو اثر منوی رسیدہ و انکار ان تکلف و مکارہ است و بعضے دیگر گویند کہ قتل امام حسین گناہ کبیرہ
 است چہ قتل نفس موسن با حق گناہ کبیرہ است یا کفر و لعنت مخصوص بکافر است و بیت شعر سے

منعت چرا بجا آمد و بمقتضای امر که میفرمودند تا آنکه از دست او خلاص
 سخن نیز نشانی از غایت بهالت و حماقت است و مشرقت از قنوت بحسب الهییت نبوی و از اطاعت
 نبی امیه چون دیدند که جواب های زبانها و دیگر علمای اهل سنت با حسن و بونه انداختن و دیگر را در
 آنها بر نوز عی که مسر اید اعتراض بر حسین و متوجه شود جواب این بچند وجه است اول آنکه انجنا ب بقصد محاربه
 بکرم بلا نرسیده چون امانی عواقق او را با مامت دعوت نمودند انجنا ب متمس قوم را قبول نموده بطوریکه مذکور
 شد روانه گشت تا انجنا رسیده احوال را معاینه نماید اگر مردم بروی جمع شوند او خلافت را قبول نماید و اگر
 سنت او را حاصل گرد و بجای به اعدا پردازد و در امانت راه انقوم غدر نموده او را بکشند و انجنا ب در همه
 امور تسلیم نمود چنانچه سیوطی و دیگر مؤرخین ایراد نموده اند که عرض علیهم السلام و الرجوع و المعصی
 بیزیر خسته یعنی بره نسیه فابوا الا قتل پس چون انجنا ب بیخ چاره اندید مجبوراً جنگ و افعه نمود و برای فحاشی
 جان و مال و اولاد و ناموس خود ناتوانست کوشش نمود و با اتفاق مذاهب حرب و افعه جائز است
 بل ضرور در روضه الاحباب آورده که وقتیکه حسین تمنا شد پیش صف مخالف باستاد و گفت اے
 قوم تبر سید از خدا یک شب بر دور و زار و فزنده گردانید و بیکدیگر باین خدا اقرار دارید و بر سوال و محصله علم
 که بدین است تصدیق میکنید بر من ستم نکنید و بیداد سے را فراموش دارید و باز نشید که در قیامت جد و بد
 نادین بر شما خصم کنند و شمار از حوض کوثر باندنید انیک بقا و و وقت از برادران و خویشان اهل
 و اولاد من کشید و اکنون قصد ما دارید اگر نزع شما از بر اے مملکت است سر راه مرا بگذرید تا
 بخشدایم یا ترکستان روم و اگر راه ندیدید مرا قهر سے اب و دیه که عیال مرا تشنگی بے حال خراب است
 تا فردا سے قیامت بر شما خصم نکنم و اگر چنین نکنید و از حرکت خود باز نیایید تا حکم صادر ضیا بقضایا و الله انکه
 انجنا ب میدانست که مال این چه باشد و بار بپیش ازین گفته بود باز هم عاده ان نمود و بر اے انمام
 حجت پس چون حسین دانست که قوم از عداوت باز نخواهند آمد در میان دو وصف اده ند اے اهل من
 میانند و ادمیم بن تمطبه که یکی از امرای شام بود پیش اده و گفت اے پسر علی تا که خصوصت کنی
 فرزندمان و برادران و یاران تو ز هر طایف نوشیدند و فوتنا مانده هنوز خیال جنگ دار سے تو بک تن تنها
 با بست هزارلس جنگ نتوانی کرد حسین عم فرمود اے شامی من بجنگ شما نیامده ام بلکه شما بجنگ من
 اده اید من سر راه شما نگرفتم ام بلکه شما سر راه من گرفتید و برادران و فرزندان مرا بقتل رسانیدند

الکون میان ما و شما خبر شنیدید و چون بسیار مگو چون بجنگ آمده بجا تا چو داری و سفاک اهل لابن شمر
 حسین م با لشکر مخفی افغان خطبه بدین خواند که خلاصه اش اینست که ای قوم نسبت کنید و برینید که من کیستم
 بانفس خود مراجعت کنید که ایا احلال است شما قتل من و کشتن من ایا نیست من پسر دختر غیر شما
 و پسر زنی ادا و ابن عم ادا و اوست المؤمنین بالهد و تصدیق کننده بر رسول ادا ایا نیست حمزه سید الشهدا
 پدر من با بخت جعفر طیار در بشت عم من ایا نرسیده است شما را قول پیغمبر گفته بود بر اے من و برادر
 من که شما هر دو سید جوانان اهل بشت هستید و باعث خنک چشم اهل سنت هستید پس اگر تصدیق من
 کنید آنچه گفتم بدان این راست است سوگند بخدا و رسول خدا و من که دانستم که خدا اے قلماسے
 خشم میگوید بسبب دروغ و اگر نکند یب من نکند پس اگر در میان شما کسی هست که اگر بر پسر ازان خبر
 و پدر شما انبیا و اولاد بر پسر سید از جابر بن عبد الله ابو سعید یا سسل بن سعد بازیر بن انعم یا انس را تا خبر
 و هند ایشان شما را شنیده اند از پیغمبر علیه السلام پس اگر شما شک و تردید دارید آنچه گفتم که پسر دختر شماستم
 پس سوگند بخدا که از شرف تا غریب هیچکس نیست که پسر دختر پیغمبر باشد غیر از من اکنون خبر دهید مرا که چه
 چیز از من طلب میکنید یا کسی را کشته ام که قصاص با مادران از من میخواهد یا مال کسی گرفته ام که از
 من طلب دارد یا کسی را زخمی کرده تا بداند ان از من یکمیرد پس بچکس جواب ندادند بعد ازان گفت
 اے شیه بن ربه اے حجار بن ابجر و ان قیس بن الاشعث و اے زید بن الحارث ابان نام کرد و ادا
 شما بمن بر اے فدوم من گفته اند که نه کرده ایم گفت حسین ع که البته کرده اید و قتیله ایضا گفت حسین ع
 مخفی افغان را که اختیار کنید از من یکم از سه کار را بیا آنکه برگردم من بچکس که از اینجا آمده ام یا آنکه دست
 بردست یزید نهم دینے ملازمت و یزید بریدنا بیعت او کنم یا در شهر های مسلمانان مرا بید بهر شهر که میخواهند
 پس با ششم من یکی از اهل ان شهر آنچه برای اهل ان شهر است بر اے من نیز باشد و از عقبین
 سحان مرو بست که جمع خطبه های حسین را شنیدم من همراه او بودم از آنکه تا آنکه شهید شد پس سوگند
 بخدا که گفته بود که دست خود بردست یزید نهم بلکه نه قدر میگفت که بگذارد مرا از مکانیکه اده عام با حجاب از گردم
 یا بگذارد مرا تا سر درین زمین عریض نهم و پیغمبر ام مروان پر چه قرار میگردد پس نکرده مخفی افغان پس ازین رعایت
 صاف ظاهر شد که قمره العین رسول بقصد محاربه بکربلا نرفته و اصلایس محاربه نداشت چون انخلایس
 پیغمبر نوع دست برداشت در دوازدهم قتل ادا و اولاد او شد بنادر چادر و حالت اضطراب از ناتوانیست

مخالف را انکار منع نمود و این بالاتفاق جایز است و اما آنچه گویند که اگر کسی لایق بایم کرم اهل التملکة ازین
 عمل منع میکنند جواب اول اینکه خود را قصد از تملک میکنند و دومی آنکه منعی است که بر غلط فهمیده اند منعی است
 که امام غزالی و دیگران سعادت گفتند بن عباس ر.م میگوید که مال نفقه کنیده در راه خدا می شود جل و هلاک
 نشود و باین معنی است که گناه کند نگاه گوید که توبه بن پذیرند و ابو عبیده میگوید که منعی است
 که گناه کند بعد از آن پنج خبر کند و در چهار و ابودکر مسلمانان خود را بر صفت کافران زند و جنگ کند تا او را بکشند
 اگر چه این خود را در تملک انگند نیست لیکن چون در آن فائده بود که او نیز کسی را یکشده تا دل کفار شکست
 شود که گویند مسلمانان بر تنهین و نیز در بن ثواب بود اگر نایبانی یا عاجزی خود را بر صفت زندقه و ابودکر بن
 بے فائده خود را هلاک کردن است انتی و فی العالم الفقوا فی سبیل الدار ادبه الجهاد کل خبری سبیل الد
 لکن اطلاق تصریف اے الجهاد و لا تقوا بایم کرم اے التملکة اے نفسکم اے التملکة اے لا تقوا و انفسکم
 اے التملکة اے المملک و قبل التملکة کل شیء یصرف عاقبت الی المملکة قبل التملکة ما یکن الا حذر عنه و المملک
 ما لا یکن الا حذر عنه اختلفوا فی تاویل هذه الایة فقال بعضهم بذاتی الجمل و ترک الانفاق بقول و لا تقوا بایم کرم
 اے التملکة تبرک الانفاق فی سبیل الد و قول حذیفه و الحسن و قتاده و عكرمة عطاء و قال ابن عباس
 فی هذه الایة انفق فی سبیل الد و قال اسکندریة انفق فی سبیل الد و لو عقالا و لا تقوا بایم کرم اے التملکة
 و لا تقوا لیس عندی شیء یو قال سعید بن السبب و مقاتل بن حیان لما امر الله تعالی بالانفاق قال بل
 امرنا بالنفقة فی سبیل الد و لو انفسا و ما انما یقینا فخر افانزل الله هذه الایة و قال مجاهد فیما لا یستعمل من
 نفقة فی حق خیفه المیلة و قال زید بن اسلم کان رجال یخرجون فی البعث بغیر نفقة فاما ان یقطع بهم
 و اما ان یكونوا علی الامر هم الله تعالی بالانفاق علی انفسهم فی سبیل الد و من لم یکن عندی شیء یقیم
 فلا یخرج بغیر نفقة و لا قوة یلقی بیده اے التملکة فاعلم ان یملک من الجمع و اعطش او امس و قبل
 نزول الایة فی ترک الجهاد و قال ابو ایوب الانصار سے نزولت فیما باعشر الانصار و ذلك ان الله تعالی
 لما عز و جهن و نصر سوا قلنا فیما بیننا ما قد ترکنا اهلنا و اموالنا حتی فشی الاسلام و نصر الله نبیة فلو جئنا الی ما بیننا
 و اموالنا فافتننا فیما فاصطنع منها فانزل الله تعالی و انفقوا فی سبیل الد و لا تقوا بایم کرم اے التملکة
 فاعلم ان یملکة التقات فی الابل و المال و ترک الجهاد فانزال ابو ایوب یجاد فی سبیل الد و قال مجاهد بن
 و عبیده السلام فی الا تقوا الی التملکة هو القبول من حر الله تعالی قال ابو قتابة هو افضل یصیب الذنب بقول

قد کنت کس فی قوتہ فقیہ من حجتہ السید و یمک فی المعاصی فمنا هم السید تعالیٰ علیہ ذلک نازل السید
 انه لا یجاس من روح السید الا القوم الکائنون و فی الکشاف المعنی النبی عن ترک الانفاق فی سبیل السید لانه
 سبب السلاک او من الاسرار فی الفقهه حتی یفقر نفسه و یضیع عیالہ و عن الاستقلال و الاحظار
 بالنفس او عن ترک الغزو الذی ہو قوتہ للعدو و روی ان رجلا من المهاجرین حل علی صف العمد و هضام
 به الناس اثنی بیده الی اتملکته فقال ابو ایوب الانصار سے نحن اعلم بهذه الایة و انما انزلت لنبینا محبتنا
 رسول السید صلی السید علیہ وسلم فصرناه و شهدها مع الشاہد و اثرناه علی اہلینا و اموالنا و اولادنا و انقلب
 فشا الاسلام و کثر اہلہ و وضعت الحرب اوزارہا رجعتا الی اہلینا و اولادنا و اموالنا فصلیہا و تقیم فیہا
 و کانت اتملکته الاقامتہ فی الابل و المال و ترک الجہاد پس از نفسیہ ابن ایتہ صاف ظاہر شد کہ انجسہ
 متعین از معنی ابن ایتہ فمیدہ اندر غلط است بلکہ مراد ایتہ برخلاف مدعا سے شان ست پس جناب
 سید الشہد ابرخلاف فرمان قرآن عمل نکرد و بلکہ موافق ان عمل نکرد کہ ترک جہاد نہی عنہ است و جہاد عام
 ست خواہ با بغات باشد یا کفار و چون بانفاق عملایے مہجنت ثابت شد کہ انجناب بر حق بود و اعمالی
 او باغی باشند و قتال با باغی ضرور است بلکہ اگر ترک قتال نمودے عاصی شدے یعنی متعصبین این
 زمان اعتراض دیگر میکنند میگوند کہ چون بحدیث صحیح مشہور ثابت شدہ کہ خلافت را شدہ بعد بنی صلی السید علیہ وسلم
 تا سی سال باشد بعد از ان ملک و امارت ست بقول علیہ السلام ان خلافتہ بعد سے ششون سنہ تم نیم بعد از ان
 عضو ضا پس چون زمانہ خلافت نبود حسین مہاجر اطلب ان برخواست بالفرض اگر یا و رسید از جملہ ملوک
 عضو ض شدی دوم انکہ چون خلافت نبود سلطنت بود و سلطنت ارث جاری است پس بزود ارث
 ملک پدر خود بود حسین مہاجر او میراث او منازعت کرد جواب انیست کہ این اعتراض ہم از جہانت و کتب
 منقرض است میراث چنانچہ و خلافت جاری نیست همچنان در سلطنت ہم جاری نیست بہر خبر یکم میراث
 جاری میشود ان ملک است یکسر ہم در ان سہ و ہمہ ہم جائز است اگر در سلطنت حکومت میراث
 جاری شدے سہ و ہمہ نیز جائز بودے و ان باطل است بالاتفاق۔

ملک میراث نیاید کے	تا نزد تنج دو دستی سے	نت
و انچہ گویند کہ در و خلافت متفقہ شدہ بود یعنی ان ہم غلط فہمیدہ اند یعنی ان ان نصیحت کہ اگر کسی قابل خدا	ہم باشد او ہم ملک عضو ض است پس لازم خواہد آمد کہ مدعی انرا از ان دعویٰ علیہا السلام نیز ملک	

عضوض باشند باطل بالاتفاق بلکہ بخلاف انیس که خلافت را شصت و نهم سال باشد بعد از آن
دوره ملک عضوض است گاه خلیفہ باشند گاه ملک لما فی شرح عقائد النبی للفقہان فی الرداۃ الخلافۃ
الکاملۃ التي لا یشوبها شی من الخلفۃ وقیل عن المتابعۃ بکون ثلثین سنۃ و بعد یا قد تکون و قد لا تکون
و اگر گویند کہ چرا امام حسین ۴۰ قامت نفرو و تا ازین بجا بارستہ شدے و باعث قتل البیت نشدے
جواب انست کہ خود حسین ۴۰ معذرت این امر بیان نموده و قیل کہ ابن زبیر ادا شوی و او کہ دم کہ ساکن باش
گفت ان ابی حدیثی ان لما کبش استحل حرمتها فما احب ان اکون انا ذلک الکبش و الله لان قتل منها
بشبر احب الی من ان اقل فیہا دلان اقل عابجا منها بشبر من احب الی من ان اقل عابجا منها
بشبر و ایم الله لو کننت فی حجر مایۃ من هذه الامم لاستخرجونی حتی یقتلوا لی حاجتهم و الله لبعثن کما
اعتدلت یهود و نساء السبت کذا فی الکامل لابن اثیر و یحیی بن چون عثمان رخص وقت حاضره و غیره بن شعبه
شورت و او کہ در کہ ساکن شو گفت نمیتوانم چرا کہ از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام کہ در کہ شخصی مدخول
شود کہ او را عذاب نصف عالم باشد کذا فی روضۃ الاحباب بن سبیل الخبایب قامت در کہ تو انست نمودن

باب دوم

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رخصه و روضۃ الاحباب و در ده که و سه امام
چهارم البیت از ائمه اثنا عشر کفیت ادا ابو محمد و ابو الحسن و ابو بکر و ابو القاسم غیر گفته اند العکاب الخبایب بن العابدین و
سید العابدین و سجاد و ذوالنقبات است و ابن حسام مر قوم ساخته که زر کے و امین نیز از علماء القاب و است
ابن خلکان گوید کہ یقال له علی الاصف در شواهد و در ده که ولادت او در مدینه اتفاق افتاد و ثلث و ثلثین و قبل سنۃ
ست و ثلثین و در روضۃ الاحباب و در ده که ولادت او در مدینه اتفاق افتاد و ثلث و ثلثین و قبل سنۃ
ثلثین و قبل سنۃ سبع و ثلثین و قبل سنۃ ثلث و ثلثین و در مدینه اتفاق افتاد و در روضۃ الاحباب و در ده
و در یوم البیعه و یقال یوم النخس فی النصف من نبادی الاخر و قبل تسع غلون من شعبان و فی روضۃ الاحباب و ان
جنباب بر دایت اول کہ فیما اکثر ارباب اخبار است در زمان شهادت امیر المؤمنین علی رخصه و سه امام بود

و در وقت وفات امام حسن را ده هزاره ساله و در خانه کربلا بست و سه ساله از ان حادثه
 سی و چهار سال دیگر عمر یافته در مدینه منی سنه خمس و تسعین انتقال نموده و برقیع پهلوسه عثم خود را بر
 مدقون گردید و در قبر عباس علم رسول صلی الله علیه و سلم مدفون است مدت عمر پیرش بدین روایت
 پنجاه و هفت سال باشد و اوقات امامت سی و چهار سال بقول امام یاقمی و دیگر مورخان انتقال
 او در سنه اربع و تسعین اتفاق افتاد و به اخذ الذم می در شواهد النبوه همین روایت مأخوذ است ابن
 خلکان گوید توفی سنه مبع و تسعین و قبل ثمنین و تسعین محمد الله مستوفی گوید که با اعتقاد علی
 شیع و دیدن جد الملک او را زهر دوازان سبب انتقال یافت که زانی الروفقه و فی طبقات النعمانی
 لا قتل نبوه کان عمر ثلثه عشر سنه و توفی فیما بالقیع سنه تسع و تسعین و جو ابن ثمان و خمین سنه
 و حملت راسه الی مصر و دنت بالقرب من مجراه الماء الی النطقه بمصر القتیقه ر م این هر دو قول
 محض ضعیف است چرا که کتب نوین بخانجه در وقت تالیف این کتاب پیش نظر است و ان اصلا ذکر پیدان
 سر انحضرت مذکور نیست و علاوه ان در دافعه کربلا سن انجانب بر روایت فصیح و اکثر نیست و سه ساله دیگر
 امام محمد باقر را وقت سه ساله بود پس یزیده سالی صورت زبند و غالباً طمانته و عشرين سبه بود دست
 از سه و کاتب حرفین اخیرین یاد نون ساخط شده باشد و الله اعلم و مادر و سه شهر بانو است و دختر زو
 جردا و ملوک بنم که از اولاد نو شیردان عادل است که زانی الشواهد و سایر الکتاب علی الاتفاق و در وقت
 الاحباب از مرآة النجاشی و فصل الخطاب از برج الابراز مختصری نقل میکنند که در زمان عمر بن الخطاب
 که سیایای فارس در مدینه رسیدند و دختر یزدجرد در ان میان بود و امیر المومنین علی فرمود که یا مانیات
 ملوک ان معامله توان کرد که با دیگران امیر المومنین فاروق اعظم را بر سید که طریق بیع و شراست ایشان
 چگونگی است امیر المومنین علی را جواب داد که قیمت این هر سه دختر مقرر باید کرد تا مردم من ایشانرا معلوم
 نموده هر کس که خواهد اداای ان قیام نماید امیر المومنین عمر بن مویب فرمان داد و امیر المومنین علی ان سکه
 دختر را خرید و یکی را با امام حسین و دیگر سه محمد بن ابی بکر و سیومی بعد از مدینه عمر بن مویب و حسین را از طعن
 او علی بن الحسین و محمد را از ان مستوره قاسم و عبداللہ را از ان عقیقه سالم متولد شدند پس علی بن الحسین
 و قاسم بن عمر و سالم بن عبداللہ پسران خاله یکه یکه میباشند و فی تاریخ ابن خلکان گویند که از روایت و ماوراء
 بن الحسین بر روایت مشهور شهر بانو نام داشت و قبل شهر بانو و قبل شاه زنان و قبل سلاخ و قبل غزاله

و از این حساب مملکت گزنام او خوردی التي سماها امیر المومنین علی اشاده زمان دختر خود فوج عجم لواء علی
 آمده که چون لشکر بانو در میان سلایا حضور عجم رسید در انوقت که اسامه صحابه از بنابر
 و انصار در آن محفل حاضر بودند و شهر بانو با علم و طل شامان زور بر روی امیر المومنین عربایتا و انجذاب
 فرمود که زیور با سه دے از دے باز گیرند و او را در بیج من یزید را زنده شخصی از حاضران مجلس نزد دے
 رفت باز زیور بانو دے باز گیر و شهر بانو شسته برو دے زد که انقضای یزید و قتاد امیر المومنین در غضب شد و
 گفت که تمام ابن ازین دختر باید گرفت امیر المومنین علی که از حضور مجلس بود بر خاست و گفت که من
 از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که اگر جوانی آغوز قوم ذل و غنی قوم افتقد عالمایعب الیچمال
 و شک نیست که این دختر از اغر قوم خود و غنی ایشان است این زمان دلیل و فقیر کشته پس خوب
 فرمان نبوی مورد مراحم است امیر المومنین عمر این تفرین خوش آمد از سر تمام او در گذشت بعد از آن
 گفت این دختر را که در همان اثنا نگاه می بماند دختر خود دید که پوشیده نگاه می بخسین ابن علی را
 و امیر المومنین بخندید و گفت ابن دختر خفت خود و پسند نموده که دیدم که پوشیده نگاه می بخسین میبازد
 از سه خوب پسند نموده که حسین درین منزل نسبت بر کس حسن و طاقت دارد که دیگران ندارند و نسبه
 ما سیرت پاکیزه دارد پس دو حسین علیه السلام نمود و گفت این دختر زبورت و لها س و مع
 کینرگان همراهی او از جانب من هدیه است بسو تو حسین علیه السلام از شرم سر پائین گذاشت امیر المومنین
 علی را بر خاست شکر از امیر المومنین علما را فرمود و اندر دختر انجا نمود و بر دو حسین سپرد و فی تاریخ ابن خلکان
 و بی عتاهم نریز بن ولید الامو سے المعروف بالنقص و کان فقیه بن سلم الباهلی امیر خراسان لما فتح
 و دولة الفرس و قل فریز بن یزید و المدکور بحث با فقیه اے حاج بن یوسف الفقیه و کان یومئذ
 امیر العراقی و خراسان و فقیه نایب بخراسان فاسک الحاج احدى البتین لنفسه دار صل الاخری
 اے الولید بن عبد الملك فاولد امیر الناقص و اسمها شاه فرید و عک المبر و فی کتاب الکامل ان شاله
 یرو دے عن رجل من قریش لم یسم لنا قال کنت اجالس سید بن السیاب قتل لے یومئذ من انوکف
 فقلت امی قاتله بکمانه نقصت فی ضیة فاحملت حتی دخل سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب فلما
 خرج من عنده قلت باعم من هذا فقال یا سبحان الله العظیم لم یحل شل هذا فها من توک هذا سالم بن عبد الله
 بن عمر فقلت فمن امر فقال قلة مال فما تاه انقاسم بن محمد بن ابی بکر الصديق فجلس عنده ثم مضى

قلت یا نعم من هذا قال الحسن بن ابی طالب عجب هذا القاصی محمد بن ابی بکر قلت نفس امه قال فتاة
 فامهت شیاً حتى جاده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام سلم علیه ثم ضمن قلت یا نعم
 من هذا فقال هذا الذی لایسع مسلماً ان یجمله هذا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام قلت
 من امه فقال فتاة قلت یا نعم اتنی نقصت من عینک مین قلت لک امی فتاة انما ے بود لاد اسوة
 قال فجللت فی عینیة جدایین شهر باند و مادرینا نقص است بود و عقیبة بن سلم الباطنی میر خراسان
 هرگاه آخر شد دولت فرس و کشته شد فرورین یزد و در فرستاد و در خورش را بسوسه حجاج بن
 یوسف الشقیق که بود انوقت امیر عراق و خراسان و عقیبة نائب او در خراسان پس نگاهداشت حجاج
 دخترے را برای خود و فرستاد دیگرے ابوسے و یزد بن عبد الملک پس انکید یزد ناقص را و نام ان
 دختر شاه فرید بود و حکایت کرده است مبر و نیست مثل ان از مردے از قریش و نه نام برد او را گفت
 بودم من بنشین سید بن السیب پس گفت سعید روزے بمن کیست احوال تو پس گفتم مادر من جاریه
 است پس گویا ناقص شدم در چشمم او پس مہلت دادم حتی که داخل شد سالم بن عبد اللہ بن
 عمرو الخطاب پس هرگاه بیرون رفت از نزد او گفتم سعید را لے عم کیست این شخص گفت سحان المد
 یا نیدانی مثل نکیر این کس از قوم تست این سالم بن عبد اللہ بن عمر است گفتم پس کیست مادر او پس
 گفت مادر او جاریه است گفت قرشی کہ پس آمد قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق پس نشست یزد و سعید
 بعد از ان رخصت شد گفتم لے عم این کیست گفت ابانید اسے خویشا و ندان خود را مانند ان مقام
 است این قاسم بن محمد بن ابی بکر است گفتم کیست مادر او گفت مادرش جاریه است بعد از ان مہلت
 دادم زمانے ما انکہ آمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پس سلام کرد و بروے بعد از ان
 رخصت شد گفتم لے عم این کیست گفت ابن نمکس است کہ مسلمان را گنجایش نمکند ناد و سکن این
 علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیه السلام گفتم کیست مادر او گفت مادر او جاریه است پس
 گفتم یا عم دیدم کہ ناقص شدم در چشمم تو و عقیبة گفتم بگو کہ مادر من جاریه است یا نیست مرا بایشان
 آتقد گفت پس بزرگ شدم در چشمم او هر انہ و فی کتاب الحارث لاین عقیبة ان ام زین العابدین سند
 سبوح قال لما سالتہ و يقال لما غزاة حلب لما بعد الحسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
 بن زبید فمواخو علی بن الحسین الامامہ روی علی بن محمد بن عثمان بن علی بن ابی طالب امه من مولاه

مدعی جبار بن قریظ بن کعب بن عبد الملک ابن مردان بن غیر و بزرگ مکتب البیزین العابدین تقد کان کرم فی
 الله اسوة حسنة و قد افق رسول الله صلی الله علیه وسلم صفیة بنت حمی بن اخطب و تزوجها و افق زید بن
 حارثه و زوج بنت عنته زینب بنت جحش یعنی حکایت کرده است عطاء بن قتیبه در معارف که مادر زین
 العابدین سیده بود ناشی سلامه و گویند غزاله خلکاح و او را بعد از پدرش حسین بانی سید مولی حسین بن علی بن ابی طالب
 پس بعد از او برادرش علی بن الحسین است و او را یثکره است علی بن محمد از عثمان بن عثمان که نکاح کرد و علی بن الحسین
 خود را با غلام خود و از او کرده جبار بن خود را و نکاح کرد و از زین العابدین بنی شت عبد الملک ابن مردان غیرت و پانصد و ا
 پس نوشت زین العابدین بسوی دی که بود شمارا اقتدا سے نیک بر رسول الله بدرستی که از او کرد رسول
 الله صفیة بنت حمی بن اخطب را و نکاح کرد و از او کرد زید بن حارثه را و نکاح کرد و با و دختر عمه خود زینب
 بنت جحش را میگویی و خلف که ابن قتیبه درین روایت متفق است و در هیچ کتاب دیگر دیده نشد اتنی و در حقایق المصیبتا و دره که
 امام زین العابدین را مادی رضای بود از جاری پدرش و او را بود افکد کر بلا نکاح زید داده بود و انتی میگویی
 مولف که دل گواری میدم بر راسته ابن روایت در شهر بانو انوقت عمر او از پنجاه تجاوز نموده قریب
 رسیده و صاحب اولاد بود و ضرورت نکاح و موقع ان نداشت و الله اعلم بحقیقه الحال و فی روفته المصفا
 عن برج الابرار که امیر المومنین علی حریت با بن جبار خنفر را بکومت بعضی از بلاد مشرق فرستاد و درین
 دو و تفرقه و خبر و را بدست آورده بخدمت آنحضرت آورد و حضرت مقدس امیر المومنین علی شهر بانو را بفرقه
 خود حسین داد و دیگر را که ساقه بکیان بانو بود به محمد بن ابی بکر انسانی داشت تا بخواست از یک خواهر امام
 زین العابدین تنوید شده و از خواهر دیگر قاسم ابن محمد تاهمی اولاد حسین رضاز علی بن الحسین است از فرزندان
 دیگر عقب نموده قال ابن خلکان لیس الحسین عقب الامن و دل زین العابدین بنده او و او احد الایته اثنا عشر
 و در روفته الاحباب مذکور است که باتفاق جمیع موفین نسبت سایر ائمه معصومین و جمیع سادات حسنی
 بعلی بن الحسین که ملقت است زین العابدین ملحق میشود و از دیگر اولاد امام حسین اولاد نموده پس امام
 زین العابدین جامع است در میان نبوت و سلطنت و ولایت و امامت و قال ابن خلکان کلان
 بقال زین العابدین ابن ابی خرقین لقوله صلی الله علیه وسلم مد تعالی من عباده خیرتان فیخرج من العرب
 قریش و من العجم فارس یعنی گفت ابن خلکان و بود که گفته شد بر اسم زین العابدین پس و نیک است
 بقول بنی علیه اسلام که خدا را زبنه گان و نیک است غیرت عوب و قریش است و غیرت بنی عجم فارس است

امام شافعی

قال ابن خلکان مناقبه کثرت من ان تحوکان اهل المذیبه کیرمون الحنفیات الاموال وحتی نشانیهم علی بن الحسین ۴ وقاسم بن محمد و سالم بن عبد الله فافوا الناس فقها ودرما فرغی الناس فی السراى یمنی مناقب او پیش تر از ان است که حصر کرده شود و بود و نماهی مدینه کرا همت میداشتند از گرفتن احم و ولد تا آنکه پیدا شدند میان ایشان علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله پس فافوا فرمودند بر مردمان از بدیه فقه و وسع پس راغب شدند بگرفتن جاریه در صواعق او و در که زبن العابدین بن الحسین رفق خلف صدق اباء و جده او بود و از روی علم و علم و زهد و عبادت در رفته الاحباب او درده که علمای احم و فضلی بنی اوم اتفاق دارند که امام همام علی بن الحسین رفق با حسن ذات و مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری و کثرت طاعت و پرہیزگاری از کاف و سادات عالم و منتسبان حضرت فاطمه الانبیاء امتیاز تمام داشت و بمواریه همت عالی نهجت بر تشیید تو اندیش و شریعت و تمییز شال ملت حنیف و اشاعت جو و دنیای و اضافت لطف و حرمت میگماشت اما از فضل سیادت علامات علم و سعادت از انصاف بهادش ساطع و انوار سروری و امامت انار دین پروری کرامت از حدین شایع سنت سینه مصطفی از حرکات و سکناتش ظاهر و سر مرید و تقوی از فعل و اقوالش هر حسن اخلاق امام حسن احسان فدا و دانش پیدا و لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش بود

سر و گلزار دین امام علی	با طش پر ز فیض لم نیز
ذات او منظر صفات رسول	بر و در معجزه علی و قبول
بود چون حسین عرفانش	شاد جان حسن را حسانش

اما جلوس ان سپهر کرامت بر مندمشید امامت بموجب وصیت ابای بزرگوار مقرر بود و در وقت الاحباب از مستحق و در رفته العضا نقل کرده که ابو علی زیاده بن رستم گفته که در مجلس امام جعفر صادق حاضر بودم که ذکر امیر المومنین علی رضی در میان آمد گفت صادق که یکس را طاقت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم از امت نباشد که علی را اگر چه آنکس علی مروی کند که روی او در میان بهشت و فیض باشد یعنی از ثواب او اید و از عذاب او خائف باشد یکس از فرزندان دابلیت انحضرت با و انقدر مشابست نداشت در لباس و علم و تقوی که علی بن الحسین داشت در صواعق و حرمت و تابان خلیکان در رفته الاحباب و بفره در بسیار از کتب معتبره و بگفتن فرزه قی شاعر و بروی هشام

بن عبد الملک شہرست و مولانا عبد الرحمن جامی تاملی قصیدہ مع ترجمہ قصیدہ منظم صادر ہو اور لا قصیدہ منظم نقل کنم بعد از ان ترجمہ او و قصہ او از نظم مولانا جامی کے کہ در سلسلہ الذهب موجود است نقل کنم تا شرح و بسط ان ظاہر شود اصل قصیدہ از ابن خلیکان نقل افتاد

<p> هذا الذي تعرف البطا وطا هذا ابن خير عباد الله كلم اذ ارادته قرئش قال قاهلها يني لي ذروة الفراتي قصر يكاد يسكه عرفان راحت في كفه خيزران ريح عنت بينه حيا و بينه من مابته نيشق نور الله من نور غرة منشفة من رسول الله تفتت هذا ابن فاطمة ان كنت جابله الله شرفه قدأ و عظمه فليس قولك من هذا بضايرو كلتا يديه غياض ثم نعم سهل الخليفة لا تخشع بواوره حال انقال اقوام اذا قد حوا ما طل لا قط الا في نشده لا يخلف الوعد ما من يقينه عم البر برب البرية بالاحسان من مشرجهم دين و بفضهم ان عد اهل النقي كانوا يتهم </p>	<p> والبیت بعرفه واخل والحرم هذا النقي النقي الطاهر العلم اس الكارم هذا نبی الکرم عن يلهما عرب الاسلام والجم ركن الحليم اذا ما جاري سلم من كفت اروع في عينية ششم فما تكلم الاحسين تبسم كالشس كجاب من اشرفنا الظلم طابت عناصره و الخيم والشم بجده انبياء الله قد ختموا جري بذاك لسنه نوح العظم العرب تعرف من ما كرت والجم تستوكفان ولا يعرفهما عدم يزينة اشنان من الخلق والشم حلوا اشائل تحلو عنده نعم لولا التشهد كانت لا و لهم رجب الفناء و يب عين يعزهم عنها الفناء و الله طاق والشم كبر و قزم بهم بنج و مقصم او قيل من خيل الاله من قبلهم </p>
---	--

لست قطع جواد بعد غایتهم
هم اینوقت اذ انا از ته از دست
لانیقص بالقریب من اکنهم
مقدم بعد ذکر السد ذکر هم
یاب لم ان کل الذم ساقتم
ای الخلاق لیست فی رقابهم
من بعن السد یعن اولیته
پو عبد الملک بنام هشام
مینزد اندر طواف کعبه قدم
استلام حجر ندادش دست
ناگمان نخبه بنه دوسه
در کار بها و حله نور
هر طرف میگذاشت بهر طواف
زد قدم بهر استلام حجر
شاهی کرد از هشام سوال
از جهالت در آن تطل کرده
گفت شناسش ندانم کیست
بوفراس ان سخن ورنادر
گفت من می شناسم نیکو
آنکس است اینکه که و بطی
حرم دحل و بیت در کن حطیم
مرده سعه صفا حجر غزات
هر یک ادب قدر او عارف

جاء

ولا بدایه هم قوم و ان کر مراد
والا نسا اسد الثری والباس مقدم
سپه نذ لک ان اثر و دوان عدم
فی کل بدیه و مضموم به الکلم
حتی کریم و اید بالندسه و یتم
لا ذلیته حسدا اولهم
والدین من میت هذا ناله الالم
در حرم بود باها سیه شام
لیکن از اردو هام اهل حرم
بهر نظاره گوشه نبشت
زین عباد بن حسین علی
بر حرم حرم فکند عبوره
در صف خلق فی فناد شکاف
گشت حاسه ز خلق راه گذر
کیست این با چنین جبال جلال
در شناسایش تجا اهل کرد
مدنه یا یانی با کس است
بود در جمع شامیان حاضر
زد چه پسته لبوی من کن رو
نزد فو نویس و خیم و مناس
نادوان مقام ابراهیم
پسبه و کوفه کر بلا و قرابت
بر طلو مقام ه و واقف

تقوۃ العین سیدانشدهست
 میوه بلخ احمد مختار
 چون کند جان در میان کش
 که بدین سر در ستوده شیم
 ز دره عزت است منزل او
 از چنین غرور دولت نسا هر
 جدا و را بسند تمکین +
 لایح از روی دی فرخ پری
 طلعتش آفتاب روزافروز
 جدا و مصداق هدایت حق
 ز حیا نایدش پسندیده
 خلق از و نیز دیده خوابانند
 نیست بے سبقت تبسم او
 در عرب در عجم بود مشهور
 همه عالم گرفت پر تو خور +
 شد بلند آفتاب براخلاک
 برنگو سیرتان و بدکاران
 فیض ان ابر بر همه عالم
 هست از ان معشر بلندایمن
 حسب ایشان دلیل مدعی فاق
 قرب شان پای جلود جلال
 گر شمارند اهل قوسے رایج
 اندر ان قوم مفتدا باشند

ز هر که شایخ دو حد و هزار است
 لاله راغ حیدر کرار +
 رود از خنجر زبان قریش +
 بنهایت رسید فضل و کرم
 حامل دولت است محل او
 هم عرب هم عجم بودت صر
 قائم الانبیا است نقش و نگین
 فایح از خوسے و شیم وفا
 روشنائی خنرای و ظلمت سوز
 از چنان مصدق شده مشتق
 که کثا بد بر و کس دیده
 که نهایت نگاه نتوانند
 خلق را طاعت تکلم او
 کومانش منظر و مغسور
 گر ضریری ندید از ان چه ضرر
 بوم از ان گرفت بیهو چاک
 دست او ابرو سبیت باران
 گر بریزد و نغی نگر و دم +
 که گذشتند از او ج طبعین +
 بغض ایشان بیل کفر و فاق
 بعد شان مایه عتو و ضلال
 طایبان رضای موعے را
 و اندر ان خیل چشما باشند

گریه پر سبند ز اسبان کفر
 بر زبان کو اکب و انجم
 هم غیوث اندی اذ و بسوا
 ذکر شان سابق است در خواه
 سر بر نامه رار و اج افزای
 ختم بر نظم و نشر را الحقی
 چون هشام ان قصید و غز
 کرد از اغاز تا باخر گوشتش
 بر فروق گرفت حالے دق
 ساخت و چشم شامیان خوازش
 اگر کش چشم راست بن بود
 دست بیداد و ظلم نکشادی
 ز اسان مہمی دہر پر تو
 ز اسان شمس و خشد فاش
 قصہ مدح بوسنہ اس رشید
 از درم بہوان نیکو گفتار
 بو فراس ان درم نکر و قبول
 بود از ان مدح بے نوال و عطا
 ہمہ جا از براے ہر سبجے
 تا فتم سوے این بیج عنان
 علتہ ظاہر و حجبہ السد
 قائل زمین العباد و العباد
 زانکہ ما اہل بیت حسا پنیم

سالی منی خیار اہل الارض
 بیج لفظ نماید الاحم
 ہم یو لکشا شری اذ انبوا
 بر ہم خلق بعد ذکر السد
 نام ایشان است بعد نام خدای
 باشد ازین نام شان رونق
 کہ فروق ہمین نمود انشا
 خوش اندر رگ انقصبت و جوش
 ہجو بر مرغ خوشش نو و عقیق
 حبس فرمود بہران کارش
 راست کہ فارور است دین بود
 جائے ان حبس غلغش دادی
 بر زمین سگ ہمین زند و عو
 بر زمین کورے شود و خفاش
 چون بدان شاہ حق شناس سید
 کرد حالے روان دہ و دہ ہزار
 گفت مقصود من خدا و رسول
 زانکہ عمر شریف راز خطا
 کردہ ام صرف در بیج و بیجی
 بہر کفارت چنان سخنان
 لا لان استفیض ما اعطاه
 مانود یہ عوض لا زتا و
 ہر چہ دادیم باز نہ ستاییم

قطره از باها نگرود باز	اگر بودیم بر شیب و فتنه
نقشه مکتس مادر گسوی ما	افتابیم بر سپهر مسدود
گشت بینا قبول کرد درم	چون قزوق بان و قاذو کر کم
هر چه آمد از و چه رود چه قبول	از برای خداے بود رسول
میکنم من هم از قزوق و ق	بود از ان هر دو قصدش الحقیق
که رسیدش از ان خسته مال	رسمه زان سحاب لطیف و نوال
پندم از دولت ابد طر ف	زان حرفیم اگر رسد بزخنه
چون شنید ان نشید در از شن	صادقے از مشیلخ خرین
بس بود این عمل قزوق را	گفت نیل مرا مخفی حق را
بر نیاید نجات یافت نجات	گر زبانش زو فرزند جنات
مستحق شد ریاض رضوانرا	مستعد شد رضاے رحمن را
کرد حق را بر اے حق ظاهر	ز انکه نزدیک ساکم جایز

و در تصوات آورده که قزوق در ایام حبس نهشام را بچو کرد چون واقف شد باینکه کسی فرستاده او را بیرون کند
 اما حاکم در عهد عبادت و سخاوت او رضا بن محمد در مصوات آورده که امام زین العابدین
 عفو بسیار فرمود از کسانی که باده خصومت دے او بے سبک و زنجارچه مردیست که ششے و سبب
 اکبر و تغافل نموده او را بر دے خود نیاورد از دے او اعاض نمود ان شخص بنا بر از او گشت که ترا
 کردم امام فرمود من نیز از ان اعاض نمودم این اشاره است بقول خداے تعالی خذ العفو و امر بالمعروف
 و اعرض عن الجالین و از سخنان دے است که گفت اگر ندلت و غواری یا بم از کسے شادی و مسرت
 من بیشتر است از انکه شتر سرخ مویا بم در دوفته الصفه آورده که ابو محمد حسن بن علی روایت کرده که ششے
 از اهل بیت نزد علی بن الحسین رفته با دے سفاقت بسیار کرد و او را بجای فسوت گردانید اما علی
 بن الحسین رم باو بیخ نفع سخن گفت و جواب دے قیام نمود و بعد از مراجعت ان شخص بانجے که در دست
 او بود گفت نیز اتم که با من بیاید تا جواب انرد گویم هر قبول کردند امام نعلین در پاسے کردم باو بهر دست
 و میگفت انکاملین الفیضا و الصافیین عن النباس و الدجیب الحسینین پاران ازین سخن دانستند که هیچ

از انجناب ظاهر خواہد گذشت کہ موجب انزال مودی باشد چون بہ وقت افاق اور سیدہ را کرد و اے غلام
 انشخص با خاطر بریشان بیرون آمد چہ قصہ کرد کہ امام چہ انتقام آئندہ امام زین العابدین فرمود ای برادر
 در شان من انچہ گفتے اگر نفس من موجو باشد از ان استخفا میکنم و دوست و درامن تو بہ و انابت
 نیز کم و اگر موجو نیست خداے تعالیٰ ترا بیا مژدہ و از تو عفو کند و در مودے چون ابن سخن شنیدہ می
 ہر دو چشم او بوسہ او و زبان تناسے او کشادہ و گفت بل قلت نیک بایس نیک انا حق بہ
 و بہرہ تو گفتم خبر یکہ در تو موجو نیست و من بدان سزاوارترم آدی گوید کہ این شخص یکی از اولاد حسن علی بود
 اما سخاوت انجناب کہ شہد از ان و نقد ززدق گذشت کہ بر اے قصیدہ کہ در عرج انجناب
 گفتہ بود و دوازہ ہزار درم عطا فرمود و فی اعلام الاخیار للکفوی کان رضی اللہ عنہ کثیر الصدقات و مرقانی
 در اخبار الدول اورده علی بن الحسین تصدق سر او بقول صدقۃ السیر لطفی غضب الرب و قال محمد بن
 اسحاق کانوا ناس من اہل المدینۃ ہمیشون لایرون من این معاشم غلامات علی بن الحسین رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ نقدہا ما کانوا یوتون لیلایا اے منازل ہم معلومان معاشم کانت من علی بن الحسین رضی اللہ
 عنہ یعنی علی بن الحسین رم صدقہ میداد مخفی و میگفت صدقہ مخفی فروئے نشانہ غضب پروردگار را و
 گفت محمد بن اسحاق کہ بود در مردمان از اہل مدینہ کہ زندگی میکردند و نمیدانستند کہ از کجا معاش ایشان
 ہم میرسد پس چون ببرد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ کم کرد و انچہ میافتند شب و در منازل خود پس انستند
 کہ بود معاش ایشان از علی بن الحسین رضی اللہ عنہ -

اما عبادت انجناب جدی بود کہ بچشم از انہای روزگار از مسابقتہ نیست نمود و در محو احق اورده کہ ابن مثنیٰ از عبادہ خود
 کردہ کہ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم شستہ بود و حسین در کنار آنحضرت بود و مرا گفت اے جابر بن
 راسبے خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید سناوی ندا کند بایکہ سید عابدین خیر
 سپر حسین کہ نام او علی است بر خیز و اے اخر الحدیث و منتخب السیر و روضۃ الصفا اورده کہ ذوالنفات
 اورا بچہ انگونید کہ از کثرت عبادت موضع سجودے مانند زانوی شتر درشت بود و در شواہد النبوة و منتخب السیر
 و روضۃ الاحباب اورده کہ سبب آنکہ و بر این العابدین تعجب کردند کہ کیشب در نماز تہجد بود و شیطان
 بصورت آرد ہا تمثیل شد تا ویرا از عبادت مشغول سازد و بوی بیج التفات نکرد آمد و انگشت پائے
 ویرا گرفت نیز التفات نکرد پس چنان کرد کہ دردناک شد ہنوز نماز خود را قطع نکرد پس خداے تعالیٰ

امام شافعیہ

قال ابن خلکان مناقبہ اکثر من ان تحصروکان اہل المدینۃ لیکرمون الخافا مات الاموالاد سے نشانہ ہم علی
بن الحسین ۲ وقاسم بن محمد و سالم بن عبد اللہ و فاقوا الناس فقیہا و صفا و غلب الناس فی السرائر یعنی
مناقب او پیش تر از ان است کہ جعفر کردہ شود و بودند اہل مدینہ کراہت میداشتند از گرفتن ام ولد تا آنکہ
پیدا شد و میان ایشان علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد اللہ پس فائق شدند بر مردمان از علوم
فقہ و دین پس ماغب شدند بگرفتن جاریہ و صواعق آوردہ کہ زین العابدین بن الحسین رخصت صدق
ابا و اجدا خود بود و از روی علم و علم و زہد و عبادت و در روضۃ الاحباب آوردہ کہ علمای اہم و فضلاء بنی
ادم اتفاق دارند کہ امام ہمام علی بن الحسین رخصت ذات و مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری
و کثرت طاعت و پرہیزگاری از کافہ سادات عالم و منتسبان حضرت خاتم الانبیاء امتیاز تمام داشت و
بہواریہ بہت عالی نہمت بر تشیید تواعتد شیعہ شریعت و تہذیب ملت حنیف و اشاعت وجود و سخاوت
و اضافہ لطف و محبت میگذاشت امارت فضل و سیادت علم و سعادت از ناحیہ بایانش سالیق و انوار سروری
و امامت انار دین پروری کرامت انجمن پیش لایع سنت سینہ مصطفویہ از حرکات و سکناتش ظاہر و سرور فیہ و تقویہ و فاعل
و تاملش چہ حسن اخلاق امام حسن احسان فرادانش پیدا و لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش پیدا

سر و گلزار دین امام علی

ذات او منظر صفات رسول

بود همچون حسین عرفانش

با طش پر فیض لم یز سے

برورد و بجز علی و قول

شاد جان حسن را حسانش

اما جلوس ان سپہر کرامت بر منند مشید امامت بموجب وصیت امامی بزرگوار مقرر بود و در روضۃ
الاحباب از مستقصہ و در روضۃ الصفات نقل کردہ کہ ابو علی زیاد بن رستم گفتہ کہ در مجلس امام جعفر
صادق حاضر بودم کہ ذکر امیر المومنین علی رضہ در میان آمد گفت صادق کہ یکس را طاقت علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم از امت نباشد کہ علی را اگر چہ آنکس علی مروی کند کہ روی او در میان بہشت دفن
باشد یعنی از ثواب او امیدوار و از عذاب او خائف باشد و یکس از فرزندان او بہیت انحضرت
با و انقدر مشابہت داشت در لباس و علم و تقوی کہ علی بن الحسین داشت و در صواعق محرقہ قلیچ
خلکان و در روضۃ الاحباب و غیرہ در بسیارے از کتب معتبرہ و کتب فزوق شاعر و بروی ہشام

بن عبد الملک پشاور است و مولانا عبد الرحمن جامی تمامی قصه رابع ترجمه قصیده بنظم ساد و دود اولاً قصیده در کمال
نقل کنم بعد از آن ترجمه او و قصه او از نظم مولانا جامی که در سلسله الذهب موجود است نقل کنم تا شرح و بسط
ان ظاهر شود و اصل قصیده از ابن خلکانی نقل افتاد

هذا الذي تعرف البطحا ووطاة
هذا ابن خير عباد الله كلم
اواراة قریش قال فاهلها
يمني الی ذروة الغراتی قصرت
يكاد يسكه عرفان راحت
نفي كفه خيزران ريح عنق
ينفض حياء و ينفخ من مابته
يشق نور المد عن نور غرة
منشقة من رسول الله بقة
هذا ابن فاطمة ان كنت جابله
الله شرفه قدأ و غلله
فليس قولك من هذا بضايه
كلنا يدية غياث عم نقصا
سهل الخليفة لا تخشع بواوره
حال انقال اقوام اذا قدوا
ما حل لا قط الا في نشده
لا يخلع الوعدا مون يقينه
عم البرية البرية بالاسان نقشت
من مشرجه دين و بنضم
ان عد اهل التقي كانوا يتهم

والبيت بعرفه والحل والحرم
هذا النقي النقي الطاهر العلم
الملك الكارم هذا نبی الكرم
عن نيلما عرب الاسلام والجم
رکن الحطيم اذا ما جالستكم
من كفت اروع في عرينه ششم
فما تكلم الا حسين تبسم
كاشش كحاج عن اثرا فانا ظلم
طابت عناصره والنجم والشم
بجده انبياء الله قد ختموا
جری بذاك رنة نوح العظم
العرب تعرف من ما كرت والجم
تستو كغان ولا يعرفها عدم
يزينه اثنان من الخلق والشم
حلوا اشبايل تحلو عنده نعم
لولا التشهد كانت لاوه لهم
حب الضاء وديب عين يقرزم
عنما انفياء مرد الله طاق والشم
كفره قرزم بنم و بنضم
او قيل من خيال لا راض قبل بهم

لست خج جواد بعد فاتیسم
هم انیوشا اذ انا زمت ازمت
لا تیقص العشر بطن من اکفتم
مقدم بعد ذکر الله ذکر هم
یاب لم ان کل الذم ساقتم
ای الخلاق لیست فی کتابهم
من بعث الله یوسف اولیته
پور عبد الملک بنام هشام
مینر داند طواف کعبه قدم
استلام حجر ندادش دست
ناگهان نخبه بنه دوسه
در کار بها وصله نور
هر طرف میگذاشت بهر طواف
رو قدم بهر استلام حجر
شامی کرد از هشام سوال
از جالت در ان تعطل کرده
گفت شناسش ندانم کیست
بوز اس ان سخن ورنادر
گفت من شناسم فیکو
انکس است انکه که دبطی
حرم دخل و بیت در کن حطیم
مرده سے صفا حجر نبات
هر یک ادب بقدر او عارف

جاء

ولا بداییم قوم دان کر مواه
والا لنداسد القری والباس محمد
سیان ذلک ان اثر و دان عدم
فی کل بدو و عثوم به الکلم
حتی کریم وایر بالندے ویم
لا ولیته هذا اول نعم
والدین من بیت هذاماله الام
در حرم بود باها مایه شام
لیکن انداز دها م اهل حرم
بهر نظاره گوشه نبشت
زین عباد بن حسین علی
بر جریم حرم گفت عبور
در صف خلق فی قناد شکاف
گشت خایه خلق راه گذر
کیست این با چنین جلال و جلال
وز خناسایش تمایل کرد
مدنه پایانی با کس است
بود در حج شامیان حاضر
زوجه پسر لبوی من کن درو
نمزم تو قمیس و خیم و منسا
نادوان مقام ابراهیم
طیبه و کوفه کر بلا و فرات
بر علو مقام ادا و اقصاف

قمره الصبیح سیدانشده است
 میوه باغ احمد مختار
 چون کند جاس در میان پیش
 که بدین سر در ستوده شیم
 ز رده عزت است منزل او
 از چنین غرور دولت ظاهرا
 جدا و را بسند تمکین
 لایح از روی دی فروغ پری
 طلعتش آفتاب روزافروز
 جدا و مصدر هایت حق
 ز حیا ناید شش پسندیده
 خلق ازو نیز دیده خوا بانند
 نیست بے سبقت تبسم او
 در عجب و در عجب بود مشهور
 همه عالم گرفت پر تو خور
 شد بلند آفتاب بر افلاک
 برنگو سیرتان و بدکاران
 خفیض ان ابر بر همه عالم
 هست از ان مشرکند این
 حسب ایشان دلیل مدعی فاق
 قرب شان پاب علو و جلال
 گر شمارند اهل قوسه را
 اندر ان قوم مقتدا باشند

ز هر که شاخ دو حذر بهر دست
 لاله راغ حیدر کرار
 روز از خضر زبان قریش
 بنهایت رسید فضل و کرم
 حال دولت است محل او
 هم عرب بهم عجم بودت امر
 خاتم الانبیا است نقش و نگین
 قایم از غوسه و سیم دفا
 روشنائی فزای و ظلمت سوز
 از چنان مصدری شده مشتق
 که کثا بد بر و س کس دیده
 کز مهابت نگاه نتوانند
 خلق را طاقت حکم او
 کو دانش منقل و مفسر و
 گر ضریری نید از ان چه ضرر
 بومندان گریافت بهره پاک
 دست او ابر موسیت باران
 گر بریزد نغمه نگر و دم
 که گذشتند از وج طبعین
 نبض ایشان بیل کفر و نفاق
 بعدستان مایه متو و ضلال
 طالبان رضا و سوسه را
 و انده ان خیل پیشوا باشند

اگر بر پستند از اسنان بفرس
 بزبان کواکب و انجم
 هم غیوث اندی اذ او بسوا
 ذکرشان سابق است در خواه
 سر بر نامه رار و اج افرا
 ختم بر نظم و نشر را الحقی
 چون هشام ان قصیده غا
 کرد از اغا تا با خرگوش
 بر فرزدق گرفت حال و وق
 ساخت در چشم شامیان خوارش
 اگرش چشم راست بن بود
 دست بیداد و ظلم نکشادی
 ز اسان سهری دهر پر تو
 ز اسان شمس در شد فاش
 قصه مدح بومسراس رشید
 از درم بهر ان نیکو گفتار
 بوخراس ان درم نکرد قبول
 بود از ان مدح بے نوال و عطا
 همه جاز بر اسے هر سیم
 تا فتم موی این مدح عمان
 قلته ظالم و حبه السد
 قال زین العباد العباد
 زانکه ما اهل بیت احسانیم

سایلی من خیار اهل الارض
 بیج نفعی نیاید الا حس
 هم لیوناشا شرمی اذ انبوا
 بر همه خلق بعد ذکر السد
 نام ایشان است بعد نام خدای
 باشد ازین نام شان رونق
 که فرزدق همین نمود انشا
 خوش اندر رگ از غصبت جوش
 همچو بر مرغ خوشش تو اعقق
 جس فرمود بهر ان کارش
 راست کردار و راست دین بود
 جانے ان جس خلقتش دادی
 بر زمین سگ همین زند و عو
 بر زمین کورے شود و خفاش
 چون بدان شاه حق شناس سید
 کرد حال روان ده و دو هزار
 گفت مقصود من خدا و رسول
 زانکه عمر شریف را از خطا
 کرده ام صرف در مدح و مباحی
 بهر کفارت چنان سخنان
 لا لان استیفیض ما اعطاه
 مانودیه عوض لا زتا و
 هر چه دادیم باز نستانیم

ابرجو دیم بر شیب و فرزند	قطره از ما با نگرود بازند
انتخابیم بر سپهر مسند	نقشه عکس ماوگر سوی ما
چون خرقه بان و ظا و کرطه	گشت بینا قبول کرد در دم
از برای خداے بؤ و رسول	هر چه آمد از و چه رود چه قبول
بود از ان هر دو قصدش الحق حق	میکنم من هم از فرز و قوق
رشته زان سحاب طاعت و نوال	که رسیدش از ان خسته مال
زان حربیم اگر رسد نرزنه	پندم از دولت ابد طرغنه
صادقے از مشایخ خرین	چون شنید ان نشید در از نشین
گفت نیل مرا سخی حق را	بس بود این عمل فرز و قوق را
گر خزانیش ز و فرزندات	بر نیاید نجات یافت نجات
مستعد شد رضاے رحمن را	مستحق شد ریاض رضوان را
ز انکه نزدیک ما که جایز	کرد حق را ابراسے حق ظاهر

و در صواعق آورده که فرز و قوق در ایام حبس بنشام راهجو کرد چون واقف شد بانمی کسی فرستاد تا او بیرون کردند
اما حاکم فیه و عبادت و سخاوت او رعنا بن محمد در مواعق آورده که امام زین العابدین
عفو بسیار که فرمود از کسانیکه باده خصومت دے او بے میکردند چنانچه مردیست که شغف و سبب
کرد او تغافل نمود و او را بروے خود نیاورد از وے اعراض نمود آن شخص بنا بر از اوے گفت که ترا سبب
کردم امام فرمود من نیز از ان اعراض نمودم این اشاره است بقول خداے تعالیٰ هذا العفو و امر بالمعروف
و اعراض عن الجالین و از سخنان وے است که گفت اگر مذلت و خواری یا بکم از کسے شادی و مسرت
من بیشتر است از انکه شتر سنج مو یا بکم در روفته الصفا آورده که ابو محمد حسن بن علی روایت کرد که شغف
از اهل بیت نزد علی بن الحسین رخ آمده بادهے سخاوت بسیار کرد و او را بجایب فسوت گردانید اما علی
بن الحسین رم با او بیخ نوع سخن گفت و بجواب وے قیام نمود و بعد از مراجعت آن شخص باینکه که مزید
او بود گفت بنحو اجم که با من بیاید تا جواب انفر و گویم همه قبول کردند امام طلعین در پاسے کرد و پیاده رفت
و میگفت الکاملین فیظ و العانین عن الناس و الدعیب الحسین یاران ازین سخن و استند که هیچ امر

از انجناب ظاهر خواہد گشت کہ موجب انرا مودعی باشد چون بدو تاق اور سیندا کر و کہ اسے ظان
 انشخص باظاہر ایشان بیرون آمد چہ قصہ کرد کہ امام جعفر انتقام آئندہ امام زین العابدین فرمود ای برادر
 در شان من انچه گفتے اگر در نفس من موجود باشد از ان انصفاً میکنم و دوست در دامن تو بردارم
 نیز کم و اگر موجود نیست خداے تعالیٰ ترا بیاورد و از تو عفو کند و مودعی چون ابن عمر شنیذ در بیان
 هر دو چشم او بود و او در باقی تناسے او کث و گفت بل قلت نیک بایس نیک انا حق بر
 در بارہ تو گفتم چہ کہ تو موجود نیست و من بدان سزاوارترم و ای گوید کہ این شخص کی ناز و لذت بینی بود
 اما سخاوت انجناب کہ شمع از ان در قصہ زرق گذشت کہ بر اسے قصیدہ کہ در بیج انجناب
 گفته بود و دوازده ہزار درم عطا فرمود و فی اعلام الاخبار للکفوی کان رضی اللہ عنہ کثیر الصدقات و قوامی
 در اخبار الدول اورده علی بن الحسین تصدق سر و بقول صدقہ السر لطفی غضب الرب و قال محمد بن
 اسحاق کانوا اناس من اہل المدینۃ یعیشون لایرون من این معاشم طلا مات علی بن الحسین رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ فقروا ما کانوا یو تون لیلایاے مناز لہم فعلیہ ان معاشم کانت من علی بن الحسین رضی اللہ
 عنہ یعنی علی بن الحسین رم صدقہ میداد و غنی و میگفت صدقہ خفے فروے نشان غضب پروردگار را و
 گفت محمد بن اسحاق کہ بودند مردمان از اہل مدینہ کہ زندگی میکردند و نمیدانستند کہ از کجا معاش ایشان
 ہم میرسد پس چون بمرد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ کم کردند انچه میافتند شب در منازل خود پیشانستند
 کہ بود معاش ایشان از علی بن الحسین رضی اللہ عنہ -

اما عبادت انجناب بجدی بود کہ یکس از انہای روز گزار و مسابقتہ نیست نمود و موافق آورده کہ ابن ربیع از عابدین روایت
 کردہ کہ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بودم و حسین در کنار ما محضرت بود مرا گفت اسے جابر بن
 زبیر سے خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید منادی ندا کند باید کہ سید عابدین جعفر
 زبیر حسین کہ نام او علی است برخیزد اسے اخرا الحدیث و منتخب السیر و روضۃ الصفا آورده کہ ذوالنہیات
 اور اوجہتہ الگویند کہ از کثرت عبادت موضع جود و سے مانند زانوئی شتر درشت بود و در شواہد النبوت و منتخب السیر
 و روضۃ الاحباب آورده کہ سبب آنکہ دیر ازین العابدین تعجب کردند کہ یکشب در نماز تہجد بود شیطان
 بصورت آرد ہاتھش شد تا ویرا از عبادت مشغول سازد و بوی بیچ التفات نکرد و ادواگشفت پاسے
 ویرا گرفت نیز التفات نکرد و پس چہان کرد کہ در دناک شد ہنوز نماز خود را قطع نکرد و پس خداے تعالیٰ

بروی منکشف گردانید که ان شیطان است پس شام داد و طہانچہ زد و گفت دور باش خوار و ذلیل می ملون
 چون دور شد بر خاک سفت تا دور شود از ساز و دو تمام کند و از سہ شینہ و قابلی را ندید کہ میگفت انت زین
 العابدین سہ بار در شہادۃ النبوة او زود کرد میانہ شب سیلی میگفت ابن الزاہدون فی الدنیا والراغبون
 فی الاخرہ از جانب بقیع ہاتھے او زد و او را کہ او زویرا سہ شینہ زد و ویرا نیندیکہ دہو علی بن الحسین در صراحت
 و شہادہ و غیرہ آمد کہ ہر گاہ وضو ساختہ گوئد سہ زرد شدہ و لرزہ بر اندام و سہ افتادی چون یا
 ازان پرسیدند سہ فرمود کہ میدانید کہ پیش کہ خواہم ایستاد و در شہادہ گفتہ و تہ در خانہ نماز میگذازد
 انش افتاد و سہ در جہدہ بود ہر چند فریاد کردند کہ بابن رسول اللہ النار النار سہ خود از جہدہ بر نہشت
 چون آتش نبشت از سہ پرسیدند کہ چہ چیز تر اغافل گردانید ازین آتش گفت آتش اخرت و
 فی اخبار الدول للقرآن و سقط ابن لہ فی ہر ففرع اہل المدینہ لذلک سہ است جہدہ و
 کان قایما یصلی فی الحراب نمازال عن مکانہ فقیل لہ فی ذلک فقال ما شرت
 لانے کنتہ انما جی ربنا عظیماینے قرمانی در اخبار الدول آوردہ کہ افتاد پسر سہ در چاہ پس جریخ فرغ
 نمودند اہل مدینہ براسہ اذما کہ براوردند او را و بود کہ ایستادہ نماز میگذازد و در حراب پس بجنبہ از مکان خود
 پس گفتہ شد برای او در ان امر گفت فرار نہ کرد چرا کہ ہودم من کہ مناجات میکردم رب عظیم را و فی
 دول الفرمانے و روضۃ الصفا کان یلیل فی الیوم واللیلۃ الف رکعتہ یعنی در ہر شب بارہ روزی ہزار رکعت
 نماز گذاردی و در خلاصہ الحافظ صفی الدین و روضۃ الصفا از سفیان بن عیینہ منقول است حج علی
 بن الحسین فلما احرم اصفر و انتفض و ارتعد ولم یستطع ان یلبہ فقیل ما لک لا یلبہ فقال انشے ان اہل
 البیک فیقول لا بیک فقیل لہا بید من ہذا فلما بی فشی علیہ و سقط من راحۃ فلم یزل معتزلاً ذلک حتی تقبی
 حج یعنی کہ گفت امام زین العابدین قصد حج کرد و چون ہنگام احرام خواست کہ تلبیہ کند رنگ او زد
 گشت لرزہ بر اعضاے او افتاد و بیک گفتن دست نہاد پرسیدند کہ چہ ابیک نیگوئی فرمود از خوف
 انک بیک گویم و جواب ابیک آید این سخن گفتہ بگریہ و رافتا و گفتند از تلبیہ گفتن چارہ نیست چون یکبار
 زبان بیک بکشا و بخود گشتہ میفتاد تا فضلے جمیع ارکان حج و طواف ابن حال از سہ کم نشد و فی
 تاریخ ابن خلکان کان زین العابدین کثیر البراۃ سہ فقیل لہ انک من ابرائیم بابک و سنا تراک
 ناکل سمعائے محمداً فقال اخاف ان سیتی یری اے ما سبقت الیہینما فاکون قد عفتما یعنی بود

زین العابدین کثیر نیکی گفته و با مادر خود حتی که گفتند او را کج تو از نیکی کارترین مردمانی با مادر خود و سیبم
 مادر دیدیم که ترا بخوری با مادر خود و در یک خان گفت میترسم بانیک پیچیده دست من بخیزد که پیشه
 گرفته است لعشتم او پس شوم من کنان زنی کردم و او را فنی طبقات استعزای و کان رضی الله عنه یقول
 اذا نصح العبد لله تعالى في سر او اطلع الله تعالى على مساوی عمله فتشاكل بذنوبه عن معائب الناس
 وکان یقول کان من المصاحف لا تتبع انما یاتی الرجل بورتة عند المیز فقوم الرجل المحتب فیکتب له من
 اول البصره ثم یحیی غیره حتی یم المصحف وکان اذا شئته لا تجاوزه و فخره ولا یخاطب به وکان اذا باذ عن احد
 ان یقتطیع بذ سبب الی رقی منتره و یتلطف به و یقول یا هذا ان کان ما قبله من متعاف غیر الله و ان کان
 باطلا فینفخ الله لک و السلام علیک ورحمة الله وبرکاته وکان الرجل یقف علی سر فی المسجد فابکر
 شیئا الا و یقول فی نفسه و هو ساکت لا یرد علیه ثم فلما ینصرف یقوم الرجل وراه و یلزمه من خلفه و یسک فقول
 لا مدت تسمع منی شیئا مکره فانه وکان ینشد ماشیه احب الیهم اذا شئتم الکریم من الجواب وکان یرم یقول
 فقه الا جته غریبه وکان یقول عباد الله انزلوا لیکن الا شکر الله لا تخافوا ولا تحزنوا وکان یقول
 کیف یكون صاحبکم من اذا شئتم کیسه فاخذتم منه حاجتکم فلم ینشرح لذلک وکان رضی الله عنه یقول صحابه
 احبوا حب الاسلام الله عز وجل فانه باج نباحکم ته صار علینا عار وکان رضی الله عنه یحیی ان لا یصینه
 علی ملوره وانه وکان یستی الاما و یطوره و یخبر قبل ان ینام وکان لا یرک تیام اللیل لا سفر ولا حفر او
 کان یقول ان الله عز المومن الذنب السائب وکان فی شئ علی ابی بکر و عمر و عثمان و یتروم علیهم وکان
 یصلی فی کل یوم و لیاته الف رکعت و کان الی شیح فخر منشی علیه ولسا حج قال لیک فوج منشی
 علی شیم و استمال علیه رجل و طاول فقا فل عنه فقال لا الرجل یا ان منی فقال له علی زین العابدین
 و عنک اذا انخضت و فوج یوأس من السبی فلیقه رجل فسیه و بالغ فی سبه فبادرت الیه العجید و الموالی
 کلهم عنه و قال نعم علی الرجل ثم قبل علیه فقال استر عنک من امرنا اکثر لک حاجه فیکف علیما فانی
 الی عمل فالتی البیضاء الی علیه و امره لعلوا فوق الف و هم فقال الرجل اشهد انک من اولاد الرسول علیه
 الصلوٰة و السلام اما علم ان جناب مراد علماء زمان خود بود و حتی سجان و تقاضی و او را علم
 کیسه و لدر نه برود و عطا فرموده و دوسه انگبایر تا بحین است و در وقت الاحباب او را در که و قیام
 امام حسین ابن علی رضی الله عنه با تنباید با او و در وقت بغیر زین العابدین کس نبود چون بعد از آنما دید خواست

که بمصاف رود از غایت بیاری و بر بخوری که متواتر میکشید و از ضعف بی نهایت و ناتوانی بغایت
 بدن مبارکش میلزید با چنین حالتی روئے بمصاف نهاد پدرش او را مانع آمد و گفت ای پسر من
 بیازگرد و بگریب شتاب مکن که از چهره پدرش مایه خود شنیده ام که نسل من از تو باقی ماند و تو پدر باقی نماندی
 تنواهی شد و نسل تو نایب است منتظر نخواهد شد اکنون من ترا و می خود کرده ام بر بلبلیت میگذارم
 و عورت را و امانتی که از پدر بمن رسیده است بنوی سپارم و آن محافظت قرآن که کلام الهی و مجمع
 حقایق نامتناهی است و دیگر احادیث رسول صلی الله علیه و سلم است و علم دین و آخرت و مصحف فاطمه
 و جعفر ابیض و جاسع و جعفر حمیر و علم قیانه و مذکور و باقی علوم که غیر از اینها نیست کسی را بران اطلاعی
 نیست بدو سپرد و بقوی و طلب رزق موی و وصیت کرد و قی الامام الاخبار لکفوی عن محمد بن سنان
 زین العابدین تقی مامون اکثر الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم عالم کین من اهل البیت
 شله روئے الحدیث عن ابیه و عمه و جابر و ابن عباس و المدور بن مخزومه و ابی هریره و صفیه و عائشه
 و ام سلمه اعمات المومنین مدینه روایت است از محمد بن سعد که بود زین العابدین گفت و
 و مامون و بسیار حدیث گفته از بنی علیه السلام و عالم نبود مدینه و زمان او از ابلهیت مانده
 او روایت حدیث کرد از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخزومه و ابی هریره و صفیه
 و عائشه و ام سلمه اعمات المومنین و در منتخب السیره آورده که از عیسان سادات اهل
 بیت و غلبه تابعین است و ابن السیب و غیره از روئے روایت کرده اند ایات
 و علامات شرف و بزرگواری او از خیر تعداد بیرون است و حق تذبیب التواری علی
 بن الحسین رضی الله تعالی عنهما ذکر فی المختصر فی باب ائمه المرأة هو ابو الحسن و قیل ابو الحسن و قیل
 ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المدنی التابعی المعروف بزین العابدین رضی الله
 عنه سمع اباہ و ابن عباس و السور و ابا رافع و عائشه و ام سلمه و صفیه و اراج النبی صلی الله علیه و سلم
 و مروان بن الحکم و سعید بن السیب و آخرین من التابعین روی عذ ابوسلمه بن عبد الرحمن و یحیی الاقطر
 و الزهری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکم بن حمیر و ابنه ابو جعفر محمد بن علی و غیره و ابو علی جلالتی کل
 شیء قلن فی التاخذ به هو افضل ہاشمی را یہ بالمدينة و قال الزهری لم ادرك بالمدينة افضل منه و قال
 حماد بن زید کان افضل ہاشمی او رکتہ و قال ابو بکر بن ابی شیبہ اصح الاشیاء کلها الزهری عن علی

زین العابدین کثیر نیکی کنندہ باماد خود جسے کہ گفتمہ اور کہ تو از نیکی کا ترین مرد بلے باماد خود و سبتم
 ماکہ ویدمیر تر اگر بخوری باماد خود و ربک خان گفت میترسم بانیکہ پیچے کیہ دوست من پیچہ کیہ پیشہ
 گرفته است کچشم او پس شوم من کہانانی کردم اورا و فی طبقات ۲ اشعارے و کان رضی اللہ عنہ یقول
 اذا نصح العبد لمد تعالیٰ فی سواد اللہ تعالیٰ علی مساوی عملہ فتشاعل بنوہ عن معائب الناس
 وکان یقول کانت المصاحف لاتباع انما یاتی الرجل بورقة عند المہ فیقوم الرجل المحتب فیکتب لہ من
 اول البصر ثم یجی غیرہ حتی یم المصحف وکان اذا مشی لاتجا ویرید فی ذل لا یخطر بیدہ وکان اذا باخ عن احد
 ان یقتضی بذبیب الیہ فی منزله ویلطف بہ ویقول یا ہذا ان کان ما قبلتہ فی حق فیخفر اللہ لہ وان کان
 باطلا فیخفر اللہ لک و السلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ وکان الرجل یقف علی اللہ فی المسجد فابکر
 شیئاً الا ویقول فیہ وہو ساکت لا یرو علیہ رم فلما ینصرف یقوم الرجل وراہ ویلزمہ من خلفہ ویکلمہ یقول
 لا عدت تسمع منی شیئاً کما تہتد وکان ینشد اشعہ حب الیم اذ شتم الکریم من الجواب وکان رم یقول
 فکذا لا جتہ غرتہ وکان یقول عبادہ الاحرار لا یلون الا شکر اللہ لا خوفنا ولا رخصتہ کان یقول
 کیف یكون صاحبکم من اذا شتمکم کیسہ فاخذتم منہ حاجتکم فلم یشتر لذلک وکان رضی اللہ عنہ یقول اصحاب
 احبونا حب الاسلام لہ عزوجل فانه بائع بنا حکم تہ صار علینا عار وکان رضی اللہ عنہ یحب ان لا یحینہ
 علی ملوہ اللہ بکان یستقی المار لیلوہ ویمخرہ قبل ان ینام وکان لا یتبرک تیام اللیل لاسفر او لاحقر او
 کان یقول ان اللہ یحب المؤمن الذنب السائب وکان رضی اللہ عنہ علی ابی بکر و عمر و عثمان و تیرحم علیہم وکان
 یصلی فی کل یوم و لیاتہ الف رکعتہ وکانت الی شیح فخر منشیا علیہ ولسا حج قال لیک توقع منشیا
 علی شیم و استدال علیہ رجل فطاول ففائل لہ الرجل ایاک منی فقال لہ علی زین العابدین
 وعلک اذا غصبتہ وخرج یوما من المسی فلیقیہ رجل فسیبہ و بالغ فی سبہ فبادرت الیہ البعیدہ و الموالی
 فکفم عنہ فقال تعالیٰ علی الرجل ثم قبل علیہ فقال استر عنک من امرنا اکثر لک حاجۃ فینک علیما فاتی
 الیہ فالتی البیضۃ الی علیہ و امر لہ عطاء فوق الف ورم فقال الرجل شددک من اولاد الرسول علیہ
 الصلوۃ و السلام اما علم ان جناب سرمد علما سے زمان خود بود و حق سبحانہ و تعالیٰ اورا علم
 کہے و لہو نہ ہو و عطا فرمودہ و دے انکبار ما بعین است و رد و فتہ الاجابہ اور دکر و قتیکہ
 امام حسین ابن علی رضی اللہ عنہما با و د و وقت بغیر زین العابدین کسے جو و چون پدید آئنا دید خواست

کہ بمضاف رو از خفا چندی جاری و بر خوری که متواتر میکشید و از ضعف بے نهایت و ناتوانی بی نهایت
 بدن مبارکش میلزید با چنین حالے زوے بمضاف نهاد پدرش اورا مانع آمد و گفت ای خدا جان
 بیا زگره و بحرب شتاب بکن که از جگر و پدر ما و خود شنیده ام که نسل من از تو باقی ماند و تو پدر باقی نماند البت
 خواهی شد و نسل تو تا قیامت منقطع نخواهد شد اکنون من ترا و می خود کرده ام بر بیست و بیست و یکم
 و عجرات را و امانت که از جگر و پدر من رسیده است نبوی پیام و ان محافظت قرآن که کلام الهی و مجمع
 حقایق و آیتها می است و دیگر احادیث رسول صلی الله علیه و سلم است و علم دین و آخرین و مصحف فاطمه
 و جعفر ابیض و جامع و جعفر حم و علم قیام و مذکور و باقی علوم که غیر از اینها نیست کسی را بران اطلاع
 نیست بد و سپرد و بتقوی و طلب رزق و صیست کرده و فی اعلام الاخبار و لکن فی عن محمد بن سعد بن
 زین العابدین ثقت ما من اکثر الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم عالم کین من اهل البیت
 مثله و سعه الحیث عن ابیه و عمه و جابر و ابن عباس و السدر بن محتره و ابی هریره و صفیه و عائشه
 و ام سلمه اعمات المؤمنین یعنی روایت است از محمد بن سعد که بود زین العابدین ثقت و
 و ما من و بسیار حدیث گفتند از زین علیہ السلام و عالم نبود یعنی در زمان او از البیت مانند
 او روایت حدیث کرد و از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن محتره و ابی هریره و صفیه
 و عائشه و ام سلمه اعمات المؤمنین و منتخب السیر آورده که از اعیان سادات اهل
 بیت و غلبه تابعین است و ابن السیب و غیره از و روایت کرده اند آیات
 و علامات شرف و بزرگواری او از خیر تعداد بیرون است و سق تمذیب التواریخ علی
 بن الحسین رضی الله تعالی عنهما ذکر فی المختصر فی باب ائمة المرأة هو ابو الحسن و قیل ابو الحسن محمد
 ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الماشی المذنب التامی المعروف بزین العابدین رضی الله
 عنه سمع اباه و ابن عباس و السور و ابا رافع و عائشه و ام سلمه و صفیه و اراج النبوی صلی الله علیه و سلم
 و مروان بن الحکم و سعید بن السیب و آخرین من التابعین روی عنه ابو مسلم بن عبد الرحمن و یحیی الاصفهانی
 و الزهیری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکم بن سعید و ابنه ابو جعفر محمد بن علی و غیرهم ابو علی جلالتی علی
 شکیان یحیی الاصفهانی هو افضل هاشمی را یتة بالمدينة و قال الزهیری لم ادرك بالمدينة افضل منه و قال
 حماد بن زید کان افضل هاشمی او گفته و قال ابو بکر بن ابی شیبة اصح الاسانید کلما الزهیری عن علی

بن الحسین بن ابی سعید علی بن ابی ذر السدس مطلق و قال احمد بن محمد بن صالح ولد الزهری و علی بن الحسین بن
سنة واحدة سنة تسعين و قال يعقوب بن سفيان ولد سنة ثلاث و ثلاثين و روي عن محمد بن
سنة قال كان ثقتا ما ونا كثيرا روي عن شبيب بن عامر قال لا توفي علي
بن الحسين و جد و يثبوت ما به اهل بيت بالمدينة بالسرقون بالمدينة سنة اربع و تسعين و في تقريب
العقود علي بن الحسين بن علي بن ابی طالب زين العابدين ثقة ثبت عابد فقيه فاضل
مشهور قال ابن عيينة عن الزهری ما رايت قرشيا افضل منه يعني علي بن الحسين بن علي بن ابی طالب
زين العابدين بود ثقة ثبت عابد فقيه فاضل مشهور و روایت است از زهری که ندیدم من قرشی
افضل از دو انجی شیخ ملا علی قاری نے شرح الشفا للقاضی عیاض نے حدیث الشمال علی بن الحسین
بن زین العابدين روایت عن ابیه و عایشی رضی اللہ تعالیٰ عنہما و ابی ہریرہ و جمع و عنہ بنوہ محمد و
زید و عمر و الزہری و ابو الزناد و خلق قال الزهری ما رايت قرشيا افضل منه انجی له الاثمة است
قال المسعودی کل عقب الحسين فهو من علی بن الحسين و او روي است شیخ ملا علی قاری و شرح
شفاے قاضی عیاض و حدیث شمال علی بن الحسین بن زین العابدين روایت کرد از زید و عمر
و عایشی رضی اللہ عنہ و ابی ہریرہ و دیگران و از و سے پسران او محمد و زید و عمر و زہرہ و ابی بن زناد و خلق گفت
زہرہ ندیدم من قرشی بهتر از و روایت کرد از زوی صاحبان صحاح ششگانه گفته است
مسعودی جمع اولاد حسین از نسل علی بن الحسین است و فی خلاصۃ التذیب للحافظ صفی الدین
صلی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب الماشی ابو الحسین زین العابدين المدنی
عن جد و مرسله من ابیه و عایشی و صفیہ بنت حی و ابی ہریرہ و ابن عباس و طايفه و عنہ بنوہ محمد
و عمر و عبد اللہ و زید و الزہری و انکم بن عیینة قال الزهری ما رايت قرشيا افضل منه و ما رايت
انثمة من و قال ابن المسیب ما رايت اربع من و قال ابو جعفر من ابیه انه قاسم لہ تعالیٰ
و شواہد البتہ و ادر و کہ دقتیکہ علی بن الحسین را یا دیکر و میگربست و میگفت و سے زین العابدين است و
مستحق آورد و کہ دقتیکہ از ہرے کتابہ سز و از ہول ان ترک اہل و عیال گفته اوارہ شد علی
بن الحسین رضی اللہ عنہ و را گفت نامید شدن تو از رحمت و اسوالمی کتابہ از ان بزرگتر است
زہرہ گفت اللہ اعلم حیث یجعل رسالہ و بخاند خود باز گشت پس مے رضی اللہ عنہ روایت کردہ

از پدر و عم خود و جابر و ابی عباس و سہر بن خرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ و عائشہ و ام سلمہ اہمات المؤمنین و جماعتی و از دوسے پسرانش محمد و زید و عمر و بن الحسیب و ذہیرے و ابوہریرہ و ناوہ و خلاق و دیگر و امام مالک و یحییٰ و
 اخراج حدیث از دی کردہ است و شاہد و لے السہر و از اتہ الخفا و تفسیر قولہ تعالیٰ فما اوتینہم من
 شئ اے قولہ تعالیٰ و لمن صبر و عفر گفتمہ اشارہ است بچند از علمائے اخیر کہ رئیس ایشان امام علی
 بن الحسین الملقب بزین العابدین است رضی اللہ عنہ و عن ابائہ الکرام

و در صواعق آورده کہ طبرانی نے از امام

زین العابدین روایت کردہ کہ چون بعد از واقعہ پدرش حسین رضی اللہ عنہ و یارایان سیر کردہ بجانب شام برزند شخصی
 از اجلات شام و شہر را دے ملاقات کردہ گفت الحمد للہ کہ خدا اے تعالیٰ شمار مقتول و ستا
 گرد ایند و قطع فتنہ شدہ امام زین العابدین مران شخص را گفت یا بنوا نذرہ قتل لا اساکم علیہ اجر الا المودۃ
 فی القربی ان شخص گفت قریبے درین ایام شما یک گفت بے مراد ازین قریبے ما یم دور و وقتہ الاحباب
 آورده کہ چون اہلبیت و شہر و شوق آمدند گذر از ایشان بہ مسجد جامع افتاد و برور مسجد پیرے بود با جمعی
 سفید چون چشمش بر امام زین العابدین افتاد و ان عورت اور ہو و ج بدید گفت شکر مر خدا را کہ اکابر
 شمار اہلک گردانید و مردمان را از فتنہ شما سایش داد و یزید را بر شما مستول ساخت امام زین العابدین
 روے ہوے کرد و گفت ای پیر قرآن خواندہ گفت اے گفت ابن ابیث را از قرآن دیدہ کہ قتل لا
 اساکم علیہ اجر الا المودۃ فی القربی گفت دیدہ ام امام زین العابدین فرمود عن ذہیر القربی
 یعنی ما یم ان خویشاوندان رسول کہ دوستے ما بر مسلمانان لازم است شاہ زادہ بار و دیگر گفت ای
 شیخ ابن ابیث را نیز خواندہ کہ انما یرید اللہ لہد ہب عنکم الرجس اہل البیت و بطہرکم تطہیرا ہیہ گفت اے
 خواندہ ام شاہ زادہ گفت ما یم ان اہل بیت کہ بایت طہارت اختصاص یافتہ یم ہر چون ابن
 سہن بشیند زمانے از شرمندگی سر در پیش انگند و گریہ و غلبہ کرد و گفت اے فرزند رسول خدا
 مغفورم دار کہ ندانستہ بودم کہ شما چہ کاینکہ از گفتمہ خود پشیمان شدم و از ان گفتار بیہودہ توبہ
 کردم پس روے بقبلہ آورده گفت ای از دشمنی انیقوم توبہ کردم و یزید را شدم از دشمنان ایشان
 و تولا دارم بدوستان ایشان پس بر نماست و خود را در پای شتر امام زین العابدین انداخت

و در حال بنعلید و میگفت خدایا اگر تو پس قبول کرده و از من خوشنود گشته باشی بگو و از بھانم برود و عا
 پیر تقضاے ملک قدر و دافعی افتاد و نعره زود و دردم جان برادر خوش از ابلتیت برادر و امام
 زین العابدین بر حال و سے بگرمیت و فے دول الاسلام لذیذ سبے مات الامام زین العابدین سے
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب عالم اہل زمانہ سستہ اربع و تسعین و اما عنایت ایزدی
 و سے بسیار بود چنانچہ چند بار ویر از شہر ظاہر نگاہ داشت فے اعلام الاخبار للکفوے کان زین العابدین
 مع انبیہ بکر یا ناستبقی لصفو سہ لانہم قتلوا کل من اتیت کما یفعل بالکفار قاتل السد فاعل ذلک
 واجترأه و لغنه و اقدم عبید السد بن زیاد بقتله ثم صرف السد عنه و اشار بعض العجزة علی زید بن معاویہ
 بقتله ایضا فجماء السد منه ثم ان زید بن معاویہ صار یکرمه و یعظم و یکلمه و لا یأکل الا و ہ و عنده ثم بعثہ
 الی المدینۃ و کان معظما محترما و تفصیل ابن اجمال انکہ اولاد کر بلا محفوظ اند و رؤفۃ الاحباب وہ
 کہ بعد از شہادت حسین رم شمر ذی الجوشن علیہ اللغۃ دست بشارت اصحاب امام حسین بر کشود و خوا
 کہ امام زین العابدین بقتل رساندان بے دین نمره میزد کہ قتلوه علی فراشہ یعنی بکشید
 ابن پسرا بر زمین فراش کہ یکہ دارد و عبید بن مسلم گنداشت و گفت دست ازین کودک بیمار بازدا
 کہ او خود نزدیک موت است امام زین العابدین اورا دعایے خبر گفت کہ خبریت با جمید خیر او
 یعنی گویند کہ عمر بن سعد مانع شد و گفت کہ منایے کنند تا بنجمہ زمان بیج احدے از سپاہ فاجعت
 در نیاید و متعرض این جسی نشود و دست از غارت باز دارند و آنچه برده باشند باز دہند ابن سخن
 کہ نشیند و غارت برده باز نداد اما دست از غارت یار کشیدند و دوم چون بحفل ابن
 زبیر رسیدند و ان شتے متوجہ امام زین العابدین شدہ رسید کہ این کیست گفتند بن حسین
 است گفت کہ شنیدہ ام کہ خداے تعالیٰ بکشت علی بن الحسین را گفتند ان علی اکبر بود کہ بقتل
 رسیدہ امام زین العابدین فرمود ان لمطالبہ یوم القیامۃ ارے ان برادر بزرگ من بود کہ کشتہ
 شد بخدا کہ کس اورا خواہد بود کہ مطالبہ خواہد کرد خون دیر ابن زیاد و غضب شدہ گفت کہ این
 را برادر کونشک برده گردن زیند و برش نزدیک من آرید موکلان قصدا و گردن زینب بر سفت
 و بر جسد و گفت اے پسریا دهنوز سیر گشتہ از گشتن اہلیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و بس
 نبود ان خون ہائے ناحق کہ ریختے کہ این کودک را بکشتن میفرمائی اگر او را خواہی کشت دبر چنین چون

ناحق اقدام خواہی نمود بہت مرا بہت رسانی امام زین العابدین گفت اسے عمر تو زمانہ فانی خاموشی باش
تا جواب اومدن بہ ہم پس روی باین را بدو گفت تو مارا از رشتن میترسانی و قتل تہدید میکنی و
نہیدانی کہ ماریستن و مردن را از تہدید حق تہدید میدانیم بیخ و راحت ما بر ارادت اوست شناسیم
قتل و قتل از عادات ما است در بافتن شہادت عین سعادت ما است پس ابن زیاد چون ابن
سخن از زین العابدین بشنید زمانے در فکر شدہ ملازمان خود را گفت کہ مرا از گفتگوی این جماعت خلص سازید
و ایشانرا در فلان منزل خود را بیدار کذا فی الروضہ در روضۃ الصفا آوردہ کہ ابن زیاد از زین العابدین پرسید کہ توستے
جو ابداد کہ علی بن الحسین ابن زیاد گفت چو نیست کہ خدای تعالیٰ تو را نکشت امام زین العابدین جواب دے
تو ادا این زیاد گفت چرا ای سخن نمیکنی امام زین العابدین فرمود برادری داشتیم از خود بزرگتر کہ بر دوست شما
بقتل رسیدہ و من فردا سے قیامت خون ادا ساز شما طالب خواہم کہ وہ بیدار شدہ گفت اورا حضرت باریجا
کشتہ ز ما امام زین العابدین فرمود و اللہ تو فی الانفس حین موتہا و لکان لنفس ان تموت الا باذن اللہ
بعید اللہ بن زیاد گفت انت و اللہ شہم الگاہ گفت احتیاط کنیہ کہ این پسرسین باو غ رسیدہ است بانے
از حاضران مجلس مروان بن معاویہ الاحمر سے شرط شخص بجائے آوردہ معروفہ داشت کہ بان شدہ است
ابن زیاد گفت اورا بقتل رسان بعد از ان بطوریکہ مذکور شد از سر خون او در گذشت سہوم در روضۃ
الاجباب آوردہ چون اہلبیت در محفل نیز ہر رسیدند و سے توجہ امام زین العابدین شد یہ رسید کہ ابن
کیست گفتند کہ ہمیں را علی بن الحسین گویند گفت شنیدم کہ علی بن الحسین کشتہ شدہ گفتند اورا سے
پسیر بودند علی اکبر و علی اصغر این ہر دو شہید شدند و این علی اوسط بیمار بود اورا گرفتہ اور ویم نہ پر گفت
اسے پسر کہ تو میدانے کہ چہ تو میخواست کہ بر منا بر با خطبہ بنام او خوانند و سند خلافت تمام
او باشد شکر خدا را کہ بقصود نہ رسید امام زین العابدین گفت اسے بزرگواران میرا پدران بنامادہ
یا پدران تو خلافت از پدران مایہا تر بود کہ نبی و ولی خدا بودند و در سادہ خدا جہاد و اجتہاد میکردند یا از
پدران تو کہ بدرگاہ الہی شکر سے اور دنیا خاطر جمع دار کہ ہم ما تو دور قیامت پر رسیدہ خواہد شد
و سیعلم الذین ظلموا سے منقلب تیغ بون یزید از بن جن در غضب شدہ سہ ہنگے را گفت کہ ابن
کووک را بیرون بردہ سرش بر وار و سہ ہنگے دست امام زین العابدین را گرفتہ خواست کہ بر خیزد و
بیرون بردام کلثوم فریاد بردارد و گفت اسے پسیر زادہ ہند دست ازین کووک بردار کہ و اللہ بحکس

نمازہ است کہ دختران یونینیت محمد رسول اللہ صلی علیہ وسلم مخرم باشند الا ان کو دیکھیں نہ زیادہ برکت

حسینک مقبول و نساک ضائع

انادیک یا جدہ خیر مسل

چون یزید علیہ اللعنة این نوہ ہشتید لرزہ براعضائے او افتاد بغرود تا دوست ازو بازداشتند و یزید
خودش بچو ازو در پہلو سے پسرخو و بنشاند و فی الکمال لابن اثیر کہ چون ابن زیاد اہلبیت را بدشتی نرسا
نہیں بردستہای و گردن امام زین العابدین نہاد و انجناب وراثتہای را دچیز سے گفت چون محفل یزید بزرگ
گفت کہ اگر رسول خدا مرا مقبول دیدے ہر اینہ میکش او این را از من گفت یزید کہ راست گفتے
بس بغرود کہ بندہ سے او بکشاند بعد از ان زین العابدین گفت کہ اگر رسول خدا مرا بدید ہی ہر اینہ
دوست میداشت کہ مرا نزدیک کر دے پس یزید اورا نزدیک نمود و طلبید چہارم در واقعہ حرہ در وفیہ لہ صفا
اور وہ کہ چون مسلم بن عقبہ از قتل و نہب اہل مدینہ فارغ شد امام زین العابدین را طلب کرد
انحضرت حاضر گشتہ مسلم اورا بتعلیم و تحجیل نمود و باو سے در بکفر اش نشست گفت امیر ترا سلام
میدہ سازند میگویہ کہ نیکو کردے کہ از اہل فتنہ اجتناب و احترام نمودے و یقین بدان کہ جزا سے عمل تو نزد
من ضائع نخواہد شد امام زین العابدین فرمود کہ اتے گنت لما نفل بالمدينة کار با و چون انجناب
مزم زنتن کرد مسلم رکاب استرا و اگر فتنہ اسوار شد و فی مرفج الذهب للسعود سے با بیع الناس
انہم عبید بن ربیعہ من ابی ذکک اورہ مسرت علی السیف غیر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
السجاد و علی بن عبد اللہ بن العباس بن عبد المطلب و نظر الناس الی علی بن الحسین السجاد
وقد لاذا القبرہ جویدو غالی با سے مسرت و ہو متعلق علیہ قبرا منہ و من ابایہ فلما راہ و قد اشرف علیہ
ارتعد و قام لہ و اتبعہ اے جنبہ و قال لہ سلنے حوا یکاک فلم یال فی احد الا من قدم الی السیف
فشققہ فیہ ثم انصرف عنہ فقیل علیہ را یناک تحک شقیک فما الذی قلت قال قلت للہم رب
السموات السبع و ما اظللن و الاضیین السبع و ما اظللن رب العرش العظیم رب محمد و الہ الاہل ہر من عبدک
من شرہ و اور ایک نے نحو اساک ان تو تینے خیرہ و کیفینے شرہ و قبل مسرت را یناک تشہ
ہذا الغلام و سلفہ فلما اتی بہ الیک رفعت منزلة فقال ما کان ذکک لرائی منی تقدلی قلبی منہ ربعا
یعنی بیعت نمودہ مرویان برائیکہ ایشان غلامان یزیدند و کسیکہ انکار کرد و ان حکم کرد مسرت بر شمشیر
سواہی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و علی بن عبد اللہ بن عباس بن عبد المطلب و دیدند

نیز شنیدند که پیش از این پسر خود را نشان داده و گفت که یارانی وسط میوه است که با پدر من کرده است و بنویس
است که گرسنه ام از این امام زین العابدین گفت کشته گرفتن سهل است هر یک را آنچه بدقت در نظر تو
مخارج کنم هر که غالب آید مغلوب را بکشد و تو تا شایم کنی زید ازین سخن فروماند و برداشت این سخن با پدر
که برادر خود امام زین العابدین بود و واقع گشت درین محل نقاره شام فرو کو فتنه پسر زید گفت ای
پسر حسین ابن نوبت پدر منست که منبواز ندنو بت پدر تو کجا است امام زین العابدین فرمود زبانه
تامل کن تا جواب تو باز دهم ناگاه اواز نقاره فرو نشست موزن آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین
گفت اسب سوار پدرم را و نگاه باش که نوبت چه و پدر من است که پنج وقت همین نواخت می نوازند تو
نوبت پنج روز و فغان غری از سر دور کن و غره مشو که درین امر اسه فاسی هر کسی پنج روز نوبت او
امانوبت تا قیام قیامت باقیست و در انضرب امامت سکه سعادت بر نام ماخواهند زد و
بر نام برزت و کرامت خطبه فضیلت تمام ماخواهند خواند

تا دور و ز کار بود و دور و یا است | تا نام کانیات بود نام نام است

پسر زید چون این کلمات بشنید خاموش شد و حاضران مجلس از فصاحت زیان شاه اوده زین
وزمان تعجب مانند و در روضه الاحباب اوده که میان امام زین العابدین علیه السلام و زید پسر
بسیار مباحثات واقع شد که تفصیل آن موجب تطویل است القمه سخن بجایست سید که علی بن سیر
گفته که اسی زید در خانه با جبرئیل فرو داده یاد رخا نشا و بیت بطر کم تعلیم ادبی مانا زل شده یاد
حق نشا و نواز شامه ذو القربی در باره با است یاد باره شامه چنین میگفت تا ریشه بر زید افتاد
و سستی بر اعضا و طارے گشت گفت با ابن الحسین ازین سخنان در گذر و از من حاجت بخواد تا
روا کنم امام زین العابدین گفت قائل پدر مرا بمن ده تا انتقام پدر از و بکشم زید سر و اران کوفه را
طلب نموده دران امر گفتگو با کرد که تفصیل آن در روضه الاحباب است عاقبت خود شغل شده رو
زین العابدین کرده گفت حاجت دیگر بخواد گفت حاجت دیگر است که سر پدرم را با سر با
بر دران و خویشان من ده تا ببرم و با تن با ای شان ملحق سازم گفت این حاجت رواست
حاجت دیگر بخواد امام زین العابدین گفت مرا با بل من اجازت فرماست تا بعد نیه رویم و بر سر روضه
بعد زید گوارد خود با شیم و خود را بعبادت و طاعت حق بجا نفع تعالی مشغول سازیم زید گفت ابن مرا دهم

حاصل است از اسناد ششم از دوسه دیگر چیست گفت فردا روز دینیا است مرا اجازت فرمای تا بر
 منبر جبرزگو خطبه مشعل بر دوشناسی باری تعالی صل و علا و مع و نعت رسول صلی الله علیه وسلم با انصار سامع
 یزید گفت این از دوسه که تو نیز برآمدی و خطابت فردا تو بگذاردی چون روز دیگر شد یزید از وعده خطا
 امام زین العابدین شیان گشت و خطیب صحیح شافی را مقرر کرد و خطبه بخواند و منادی کرد که مردمان
 در مسجد جامع حاضر آیند چون مردمان نماز حاضر شدند خطیب بر منبر رفت زبان بستایش ال ابوسنیان
 بکشود و در غمست ال ابوطالبی بسیار نمود و بطلان امامت امام حسین را بیان کرد و حقیقت و ادبیت
 یزید را عیان کرد امام زین العابدین بی حیاقت شد و خود را نگاه توانست داشت و از او که پیشین
 است تقوم مینماید مرد شاسه تو بد خطیب بسته مرا این قوم را که در فتنه مخلوق را اختیار کردی
 بر غضب خالق و دین بدینا دین از دست دادی -

پیر دوسه نفس و هوا میکنی	را دحق انیت خطا میکنی
در حق اختیار نگوی سخن	درست اشرا را او نمیکنی
ال عبا از همه فاضل ترند	دوم چنین قوم چرا میکنی

پس امام زین العابدین دوسه یزید کرد و گفت وعده کرده بودی و سه روز مرا فرمود و فاکن و
 دایم عید دوسه که بر خود بسته از دمنمود و اگر اجازت و دعا بر منیرایم و چنان خطبه که رضا خدا و رسول
 بدان باز بسته باشد بخوانم و کلماتی که مستمعان مست امانی ان گشته مشاب و ما جور شوند و اگر اول
 یزید گفت که بر منبر رفتن حاجت نیست بم اینجا بر ایستاده سخن که خوابی بگوی بعد از ان حسب استدعا
 اهل و مشق و اشرف شام اجازت داد امام زین العابدین بایا سه منبر برآمد و خطبه مشعل بر آمد الی و
 نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و او فرمود برو جی که همام او با هم فحاشی شیرین زبان
 بعد از تعریف ان نرسد و بصا بر شما بر بلغایه زیر بیان با سر توصیف ان راه نیاید بایع الفاظ و کلمات
 چون و دایع مسایل اهل دین برخواهش بلاغت محتوی و حقایق معانی جان فزایش مانند و قایق
 دلائل ارباب یقین بر رعایت براعت و فصاحت شت و منطوقه -

لوانع کلماتش چو مرغان گیسر	طریقتم تخانش چو ماه نور افزا
بین لطافت و خوبی ادا کرده	پاسل یزد و اوصاف خواجده و سرا

بعد از حمد و صلوة و سجدات فرمود که بعد از دعا از تاثیر این نغم و مجموع سینه از شعله تعزات و س گرم شدن پس از آنکه دید با اشکبار و دلمه بے قرار و بے آرام گشت فرمود که اے اهل شام هر که مرا خداوند اندو آنکه خداوند اند -

انا بن رسول الله مختار

انا بن المصطفیٰ سید انبیاء

منم پسر صاحب موی و خداوند تاج و دون و منم فرزند راکب البراق و انقل همه پیبران بالاتفاق و منم پسر مسافر سبحان الذی امر سے و پسر مجاور حرم قباب تو سین او او دهن و منم پسر خلیف فادحی الی عبد و ما و حی و منم پسر غنایب گلشن علم شید القوس و منم پسر خواجیه شرب و بطحا منم پسر صدر سینه اعتبار و منم پسر حبیب الله یعنی محمد رسول الله و منم پسر شمس و انضمار اهل اتی و شریار تحت گاه لافتن و منم پسر صاحب مناصب و منم غائب علی ابن ابی طالب و منم پسر وحی و فی باها و منقل خزانه نارینه العلم و علی باها هر گاه که این شاهزاده زین العابدین گفت انا بن حسین غریو از خلق برادر سے و بعد از آنکه جد و پدر فرمود و منم پسر دختر خیر المسلمین سیده و نساء العابدین منم پسر گوهر برج فاطمه بقت سینه و اختر برج من اذ با تقداد اے منم پسر مادر سادات و شیخ عرصه عصمت قبول عذرا یعنی فاطمه زهرا و منم برادر زاده سبط رسول و قره العین توالی امام متحن یعنی امام حسن و منم پسر شهید مظلوم و غریب مغموم و نور مصطفیٰ و سرور سینه منم تفسر بتداس کرب و بلا یعنی کربلا و تحیل خروش و فغان از اهل نیلای جانت و از اذ گرستین مردمان غریو در شهر و مشق افتاد ازین قلعه یزید تبر سید و از بیم غوغا برنج و بلزید و نون را اشار و کرد و تابانگ نما گوید و سخن را بر امام زین العابدین منقطع کرد و از موزن بنهاست و گفت اے اکبر الله اکبر امام زین العابدین گفت نعم لاشی اکبر منه موزن گفت اشد ان لا اله الا الله امام گفت نعم سید و د بعض روایت گفت شمس به لحنی و دومی موزن گفت اشد ان محمد رسول الله امام زین العابدین گفت نعم محمد رسول الله و عا ماز سر برداشت و نزد موزن افکنده و گیسو باسه شکیب برکنده کرد و گفت اے موزن بحق این محمد بر تو سوگند که بک زمان توقف کن موزن خاموش شد شاهزاده روی یزید کرده فرمود که اے پسر بنادیه این رسول صلی الله علیه و سلم چه تو بود با جد من اگر گوی چه تو بود و روغ میج است و تمام عالم میداند که روغ گفته باشی و اگر گوی که جد من بود پس ترا چه خبر بران داشت که پدرم را که بهترین عشرت رسول صلی الله علیه و سلم بفرمودی تا شهید کرد و مخدرات سر و قات عصمت

وطهارت سا چون اسلحه بلتر بلیده بگردانیدند و مرا چشم ساخته و غنچه درین جدم انداخته باین حجره
میگویی در وی بقبله من ار نه نماز میگذارم پس دست دراز کرد و گریبان جامه برید و گفت ای
مردمان خدا ما راست گویند که بچکس از شما هست که جدا حق نمیرود و حبیب خدا بوده باشد غیر از من فریاد از
مردمان برآمد و گریستن بر اهل شام افتاد و اے اخره و در روضه الاحباب آورده که انجناب رازیة عظیم
و توقیر کرد و با سر بایه شهادت و ابلیت روانه بدین ساخته انجناب سده بایه شهادت اگر قه تبارخ
بستم صفر بکبر بیا رسید سر بایه شهادت را بابدان ایشان بحق ساخته مدفون ساخت مولود میگویی
که از دواته کربلا تا بستم صفر چهل روز است درین عرصه طویل از کربلا کوفه و از انجا بدمشق رفتن و سکونت
نموده باز آمدن صورت زنده و غالباً ستون کلام کاتب باشد و الله اعلم و بعضی از کتب تواریخ مسطور است که
که روزی امام زین العابدین را باز از مدینه میگذشت بدو کان قنایه گو سپند سبسته دیدار قضا
پرسید این گو سپند را چه میکنی گفت دوزخ خواهم کرد گفت چند روز خرمیده گفت سه روز گفت درین سه روز
اوراناب و دانه و گاه سیر داشته گفت اے امام زین العابدین بگریست و گفت اهل شام چرم
را ازین گو سپند هم کمتر داشته اند که او را تا سه روز تشنه و گرسنه و هشتاد و دو اولاد و اقربا
و احباب بکشتند و اگر اهل سیر آورده اند که امام زین العابدین کثیر البکا بود و دایم الطرح چنانچه نقوست
که شش کس گریزگان شده اند که ایشانرا بنقمت نموده اند اول اوم علیه السلام که از فراق جنت سده
سال بگریست که از اب چشمان او گریاه و در قحان رویند دوم یعقوب علیه السلام که از فراق یوسف
علیه السلام چهل سال بگریست که بیضت عیناه من اخزن سیوم یوسف علیه السلام نیز از فراق یوسف
چهل سال بگریست از ان میان هفت سال در زندان بود که زندانیان از گریه او ننگ اندید چارم یحیی بن زکریا علیه السلام
که از خوف دوزخ قائم بگریست و زمانه نیا سویم خیم حضرت فاطمه را که از فراق پدر بعد وفات ان سرور شب و روز گریسته بودند
از گریه بیانیاد و کسی او را خندان ندید الا روز وفات خود خندان شد ششم امام زین العابدین علیه السلام بعد از دواته کربلا
دایم گریسته چنانچه اهل مدینه باو گفتند یا ابن رسول الله چندین گریه چرا میکنی گفت یعقوب را و ازده
پسر بود که از ان میان کم شد و یقیناً موت او معلوم نبود باین همه چقدر گریه واقع است پس کسیکه
بقفا و دو و تن از اقربا و احماد پیش و سے ناحق کشته باشند چقدر گریه مناسب است هـ

و اینست از حدیثی که در کتب معتبره آمده است که امام زین العابدین علیه السلام در روز وفات پدرش حضرت موسی کاظم علیه السلام گریه میکرد و فرمود که ای موسی من را از این دنیا ببرد و مرا در آنجا بگذارد و مرا در آنجا بگذارد و مرا در آنجا بگذارد

ع و در نحو اخق آورده که امام زین

العابد بن علی بن الحسین رحمہ اللہ مودایہا الناس اجبونا حب الاسلام
فوالله ما ربح نبا تکلم حتی صار علینا عار و فی روایتی حتی نقصتونا اسلے الناس یعنی اسے مردمان دوست
دارید ما را مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کیند با ما که خدا و رسول خدا بان امر کرده اند و از حد شریع
گذراند اسلام را پس بخدا سوگند که این دوستی با فراد شایسته رسید که محیب و عار شد بر ما و در روایتی
دیگر آمده دوستی مجددی رسانند که نقص دوم را که دیدیم دوم یعنی نسبت دادید با اهل بیت خیرے چند
که ایشان از ان بر نمی عری بودند و آنرا نقص خود میدانستند۔

اما کرامات و خوارق عادات او بسیار است در شواهد النبوة از بعضی تفارقت آورده که
روزی بر خاند علی بن الحسین رحمہ اللہم خواستم که او از دهم پنشتم تا برون آمد و بر وے سلام
کردم و دو غنم جواب من باز داد پس بپای دیوار سے آمد و گفت اسے فلان ابن دیوار را می بینی
گفتم بلے یا ابن رسول الله گفت روزی تکیه برین دیوار کرده بودم و اندوه گین بودم تا گاه دیدم که
مردے خوب منظر با جامه های نیکو و پیش روی من ایستاده و در من نظر میکند بعد از ان گفت
یا علی بن الحسین چرا ترا اندوه گین می بینم اگر اندوه تو از براسے و دنیا است و دنیا فترقے است حاضر
که بخور و از ان بردفا جر گفتم اندوه من از براسے دنیا نیست و دنیا چنانست که تو میگوئی پس گفت اگر
اندوه تو از براسے آخرت است ان وعدہ ایست صادق و حکم خواهد کرد و در ان پادشاهی حاضر گفتم
اندوه من نه از براسے اینست و در آخرت چنان خواهد بود که تو میگوئی پس گفت اسے علی اندوه تو از

ع
صفت او با کمال
در بیان کلمات
مستطاب
بعضی صفات
و کلمات
در بیان
و کلمات

بر اس صفت گفتم مترسم از مقتدا بن زبیر گفت اے علی بچکس را دیدے کہ خداے تعالیٰ
چیزے خواست کہ بوسے نزد گفتم نے گفت بچکس را دیدے کہ خداے تعالیٰ ترسید و کفایت
کمار وے نکرد گفتم نے بعد از ان غایب شد مرا گفتند یا علی بن الحسین این خضر بود علیہ السلام کہ
بالتور از میگفت این قصداً الحج سقلا فی ہنر و اصابہ و ردہ و از انجملہ است کہ ہمیں دی گفتہ است کہ رویش علی بن الحسین بود
الہ عنہ جو تے از عصافہ گرد وے میگشتند و بانگ سے کردند فرمود کہ اے فلان بیچ میدا نے
کہ این عصافہ میگویند گفتم نے گفت تقدیس پروردگار خود میکنند و قوت امر و نہ خودے طلبند و
از انجملہ است کہ روزے با جتے از اولاد و مواسے و غیر ایشان بعضا بیرون آمدہ بود سفرہ نہادند تا
چاشت خوردند اہو سے آمد و نزدیک ایشان بایستاد و بوسے کرد کہ من بن حسین بن علی بن
ابی طالبم و مادر من فاطمہ بنت رسول اللہ است میا و با ما چاشت بخوران آہو آمد و بایشان خیرے
خورد چہ ان کہ خواست پس بکیس و رفت بعضے از غلامان وے گفتند کہ باز دیر بخوران فرمود کہ دیر اینا
خواہم داد و زہار مرا باندازد گفتند یا ندانیم گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم مادر من فاطمہ بنت
رسول اللہ است بہا و با ما چاشت بخوران آہو باز آمدن بر مایہ بایستاد و بایشان خیرے خوردن
اناز کرد و یکے از انجاعت دست بر پشت وے نہاد وے بر مید علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ
عنہما با وے گفت بر انداختے زہار مرا ہرگز دیگر با تو سخن نخواہم گفت و از انجملہ است کہ روزے نافہ
وے در راہ کاہلی میکرد و نئے رفت دیر انجوا بنید و تازیانہ و عصافہ بوسے نمود و گفت تیر تر برو اگر نہ
ترا بین تازیانہ و عصافہ بر غم ان شتر نیز قتن گرفت و بعد از ان دیگر کاہلی نکرد و از انجملہ است
کہ روزے با صاحب خود در محو نشسته بود ناگاہ اہو سے آمد و برابر وے بایستاد و دست خود بر من
میزود بانگے میکرد و حاضران گفتند یا بن رسول اللہ این اہو بچہ چہ میگویی فرمود میگویی کہ فلان قرشے
دیر و بزچہ مرا گرفتہ است و من از وے بازویر اشیر نہادہ آم در دل بعضے حاضران انکارے و کرد
کے را بفرستاد ان قرشے را آوردند فرمود کہ این اہو از تو شکایت میکند کہ دیر و بزچہ ویر گرفتہ
و از نوقت و بر اشیر نہادہ اکنون از من درخواست میکند کہ از تو درخواست کنم تا بچہ ویر اہو سے یا زہوی تاثیر
و چون شیر دہد تو بازگردانند ان قرشے بچہ دیر حاضر کرد و بر اشیر داد علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ
عنہما از ان قرشے سوال کرد کہ ان اہو بچہ بوسے بخشد بخشید و علی بن الحسین نیز دیر ابادش بخشید

ہو یا بچہ دروان شد و بالکے میگرد گفتند یا ابن رسول اللہ چه میگوید فرمود که شما را دعا میکند و میگوید جزا
 کم اللہ غیراً و از آنجمله آنست که در شبیکه وفات میگرد و فرزند خود محمد باقر را گفت اے پسر مرا سے بن اب
 وضو بیار اور گفت اب دیگر بیار که فرین اب جانور سے مرده است شب تاریک بود چراغ اورد و آید
 کرد و موشے دران اب مرده بود اب دیگر اورد و وضو ساخت و گفت اے فرزند اشب و عدہ من سیدہ
 است و ویرا وصیت کرد و از آنجمله آنست که ویرا ناقه بود که چون بکے میرفت تانہ یا نہ از پیش پالان دے
 می او نیت بیج حاجت بان نے شد کہ در برزند تا الوقت کہ باز بید نہ زیر سید چون دے وفات
 کرد ان نافہ بر سر قبر وے آمد و سینہ بر زمین نهاد و ناله میکرد امام محمد باقر رضی اللہ عنہ آمد و گفت بر خیز
 کہ خدا سے تعالے برکت دہا و ترا بر نخواست گفت ویرا بگذا رید کہ میرد و سہ روز انجا بود بعدہ برد و از آنجمله
 آنست کہ در طوفان دست زنے و مردے بر تیر الاسود چسپیدہ بود ہر چند جہد کردند از انجا باز نہ مردم
 گفتند و ستمائے ایشان را سے باید برید ناگاہ دران میانہ علی بن الحسین رضی اللہ تعالے عنہ انجا
 رسید و انرا دید پیش آمد و دست مبارک بر ایشان مالید و ستمائے ایشان کشادہ شد و بر قند
 و از آنجمله آنست کہ منہال بن نمیر گوید کہ بچہ رفتہ بنو دم بر علی بن الحسین رم در آمد منہال بن پر سید کہ حال خریہ
 بن کمال الاسد چسیت گفت کہ ویرا در کو فرزندہ گذاشتہ ام دست بدعا بر اور دگفت اللهم اذقہ خراش
 اللهم اذقہ خراش یعنی بار خدا با بچشان اورا گرے این واسے خدا سے من بچشان اورا گرمی تنش
 چون بکوفہ باز گشتہ مختار بن ابی عبیدہ خرمج کردہ بود با وے سابقہ دستے داشتہ سوار شدم
 تا با وے ملاقات کنم چون بوے رسیدم سوار میشد با وے ہمراہ شدم بہو منے رسید و بایستاد
 و انتظار کسے برد ناگاہ خریہ صاحب فرزند مختار گفت الحمد للہ کہ خدا سے تعالے مرا بتو مرست
 داد و جلاد را طلب کرد بفرمود تا دست ہاے ویرا برید و پاسے ہاے ویرا برید بعد از ان
 تنش بیارید تنش اور و خرمج را در میان ان کروند و تنش در انجا زد تا وے بہوخت چون انرا
 مشاہدہ کردم گفتم سبحان اللہ مختار از من پر سید کہ چرا سبحان اللہ گفتے قصہ دعائے علی بن الحسین ما
 رم با وے گفتم مرا سو گندہ داد کہ تو خود شنیدے انرا از وے گفتم بی فرو داد و دو رکعت نماز گذارد
 و بعد از ان سابتے درنگ کردہ سہر سجدہ نما و قلو پر سے در سجدہ بود پس برداشت و روان شد
 و من نیز بکوفہ روان شدم تا کہ بر درخانہ من افتاد ویرا مرا دعا کرد کہ فرود ای کہ دعائی مرا گفتم گفت ای

شمال مرا خبر داد که خداے تعالیٰ دعاے علی بن الحسین را رد اجاب فرمود پس میگویی که بیاتما
 چنینے نوریم امروز روز انست که روزہ داریم شکرانه آنرا که خداے تعالیٰ مرا این توفیق داد و در
 روضه الاحباب و شواهد البنوة و بسیارے از توایخ اورده که بعد از قتل امیرالمومنین حسین رضی
 بن الحنفیه رضی اللہ عنہ پیش علی بن الحسین آمد و گفت من عم توام و بن از تو بزرگترم و بامامت مرفراز
 ترم سلاخ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمن ده علی بن الحسین رم گفت اس عم از خداے تعالیٰ
 تیرس و دوعے پنج حق تو نیست مکن دیگر بار محمد بن الحنفیه مبالغه کرد فرمود که اسے عم بیاتما پیش حاکی
 رویم که میان ما حاکم کند گفت ان حاکم کیست فرمود که حجر الاسود هر دو پیش وے آمدند فرمود که اسے عم سخن
 گوی سخن گفت هیچ جواب نیامد بعد از ان امام دست بدعا برداشت و در بعضیے روایت دو کعبت
 نماز گذارد و خداے تعالیٰ را با اسماء عظام بخواند و طلب ان کرد که حجر الاسود را بسخن او پس
 روسے حجر الاسود کرد و گفت بحق انخدا ایکه موثیق بندگان خود را در تو نهاده است که ما را خبر کن که است
 و وصایت بعد از حسین بن علی حق کیست حجر الاسود بنو و یحییہ چنانکه نزدیک بود که از جاسے خود مفقید
 و بزبان بے نصیح گفت که ای محمد مسلم دار که امامت و وصایت بعد از حسین بن علی حق علی بن الحسین است
 و در صواعق محرقة و شواهد البنوة اورده که بعد الملک بن مروان بجای نوشت که از قتل نبی عبدالمطلب
 اقتضاب نامی که ال ابو سفیان در ان مبالغه نمودند مدت ملک ایشان زد و منقطع شد و ان نوشته
 را پنهان بجای فرستاد علی بن الحسین رضی عنہ انگاه شد بعد الملک نوشت که فلان روز
 فلان ساعت بجای مکتوبے چنین نوشتے رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرا خبر
 داد و ان نوشته را بنیلا مے داد و در برابر جسد خود سوار کرد و بوسے فرستاد چون عبد
 السلام از موافق کتابت خود یافت دانست که ان حق است بسیار شادمان شد و ان را حله
 را انقدر و را هم که طافت داشت بار کرده بوسے فرستاد و در صواعق گفته که چون کتاب بعد الملک سید
 دید که تاریخ ان موافق تاریخ کتابتے است که او بجای نوشته و همان وقتے که رسول خود را نزد جلیج
 روانه کرده بود غلام امام نیز بیرون آمده بنا برین بروئے ظاهر شد که زین العابدین علی بن الحسین
 را صاحب کشف است و اینفے برو منکشف شده انگاه ویران خوشحالی دست داد و یکبار مکتوباتش در
 همراه غلام امام کرده جهت و فرستاد و التماس نمود که از دعا خیر او را فراموش نکند رضی اللہ تعالیٰ عنہ

لا طائل من جناب نقوش خاتمہ و منی و عیسا و سے نے اخبار الاول للقرآنے کان اسمہ قیاقصیر و نقوش
خاتمہ و ما توفیۃ الالباس و سے روضۃ الاحباب نفی فاعل الخیر و نے دول القرآنے کان رضی اللہ عنہ یقول
لا ولادہ یا نبی اذا صابکم مصیبتہ من الاینا و نزل کلم فاقۃ و امر قانح طلیتہ و ضارجل شکم و منوہ للصلوۃ لیل
اربع رکعات و کرتین فاذا فرغ من صلوتہ فلیقل یا موضع کل شکوی یا سات کل نجوی یا شانے
کل یوس یا عالم کل خفیۃ یا کاشف مایسا و من کل لمیۃ ادعوک دعا و من اشتدت فاقۃ و صفت قوتہ
و قلت حیلۃ دعا و الغریب الفرق الفقیر الذی لا یجد لکشف ما ہو فیہ الا انت یا رحم الراحمین لا الہ الا انت
سبحانک انے کنت من الظالمین قال رضی اللہ عنہ لا یدعو بہ احد اصابعہ بل لا الا فوجہ اللہ عنہ
و من دعاہ رضی اللہ عنہ المم کما اسات فاست الے فاذا اعدت قعد علی اما ولادہ و جناب
ارباب اخبار و ان اختلاف بسیار کردہ اند بعضی را عقیدہ انکہ انجناب را پانزہ فرزند بود شست
پسر و ہفت دختر و کمال الدین نجمین طلحہ و عبد اللہ بن جناب اعتقاد کردہ اند کہ انہم بن العابدین را سلا و دختر
بنودہ و تربیان گزیدہ مسطور است کہ بروایتی ان امام عاے گمر پانزہ پسر و نہ دختر داشت و از اسات
اولاد کور انجناب ہشت اسم و اکثر کتب اہل خبر است برین موجب کہ مذکور میگردد و محمد الباقر کہ از امام عبد
فاطمہ بنت الحسن قبولہ شدہ بود و زید کہ دو کوفی سعادت شہادت رسید و عمر و عبد اللہ و حسن
و علی کہ بقول گزیدہ افسس لقب داشت و نام مادر بن ہفت المم را انجناب را پنج منجد اورہ
ایست کہ نوشتہ میشود و حدیث و فاطمہ و ام کلثوم و از تربیان گزیدہ چنان مستفاد میگردد کہ نام امام حسن
طایکہ نیز از جلا ساسے نبات امام زین العابدین است سلام اللہ علیہ کذا شہ روضۃ الاحباب
للسید جمال الدین محدث -

محمد بن علی بن الحسین رضی اللہ عنہ

در شواہد النبوہ اورہ کہ وے امام نجم است کینت آداب و جعفر است و لقب و سہ باقر و سہ بزرگ
لمتجرہ فی العلم و ہو توسع فی تاریخ ابن خلکان انما قبل الباقر لانه یبقر فی العلم و توسع و اتق
التوسع و یقر بقول الشاعر -

یا باقر العلم لایل التقی + و غیر من بے علی الاجل

و انجا عدل قرانی اند کہ ابن عمر و طبری گفتہ دہوا جد الایۃ الاثنی عشر فی غفاد الالبابۃ و بہ الصواعی باقر و رفت از بقرا لاری

مگر گفته اند یعنی شکاف زمین و غنیات انرا بیرون آورد و ظاهر ساخت و او را با نظر از ان جهت میگفتند
که انما غنیات کتور معارف و تحقیق احکام و لطایف حکم میفرمود و چنانچه مخفی نیست مگر به کسیکه بصیرت
و شش و سریت و کس فاسد گشته باشد و انان جهت در شان او گفتند که و س باقر
و جامع و شاهر و رافع عالم بود و صفای قلب و ذکا و علم و طهارت نفس و شرافت خلقت و شرف
عمر شریف خود را و طاعت خدا و تعالی صرف می نمود -

و در وفات الاحباب نقیض باقر لقب بزرگ لقبه اے تو سحر فی العلم و بقول کمال ابن بن طلحه
با دی تیز زجله القاب انجلیب است دخی الشواهد و اخبار الاول للقرمانی و وفات الاحباب مادر و س
فاطمه بود نبی الحسن بن علی بن ابی طالب و ابن خلکان گفته ام امام عبدالعزیز بن الحسن
بن علی بن ابی طالب علیه السلام در منتخب السیر آورده که مادرش ام عبدالعزیز بن الحسن بن علی بن ابی
طالب و س باقر با محمد باقر باشد است از دو پادشاه تولد نموده و علوی است از دو علوی و پوچ و
آمده که اے وفات الاحباب در شواهد و وفات الاحباب آورده که ولادت او
روز جمعه سیوم صفر سنه سبع و خمسين من الهجرة در مدینه
اتفاق افتاد پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه بمیه سال و وفات وی در سنه اربع
عشره و فی تاریخ ابن خلکان تو نے نے شهر ریح الاول سنه ثلاث عشره و مایه و قبل فی التمانه عشره

من صفر سنه اربع عشره و قبل سبع عشره و قبل ثمان عشره بالخمسة و نقل اے المدینه و دفن
بالقیع فی القبر الذی فی ابوه و علم امیر الحسن بن علی صلوات الله و سلامه علیه فی القبره الی قیام

قبر العباس رضی الله عنه و دفن دول الاسلام لذلک ہی فی سنه اربع عشره مات الامام ابو جعفر محمد
بن علی بن الحسین العلوی الباقی الفقه و له ثمان و خمسون سنه و وفات الاحباب و شواهد

ابو جعفر و وقت شهادت امام حسین ۳ ساله و در زمان وفات پدر خود امام زین العابدین ۳۱ و شست
ساله بود و در سنه اربع عشره و مایه فوت شد و بدین روایت که اصح اقوال است مدت عمر غریز شوق نجاه

و هفت سال باشد و غیر ابن زبیر گفته اند متین السیر آورده که وفات و س و زدی الحجه سنه اربع عشره و مایه
و مدت عمرش نجاه و نه سال بود و در ترجمه صوابی گفته سن او پنجاه و هشت سال بود و فی وفات الاحباب
زمان امانش نوزده سال و تاریخ نزدیکه مسطور است که روایت علماء شیعه هشام بن عبد الملك

بن مردان ابن امام علیہ السلام از ہر لاد مدفن ہائونش باتفاق علماء ملت گورستان بقیع است
نزویک مرتقد بہشت ابن امام زین العابدین سلام اللہ علیہ الیوم الدین ورتبہ کہ عباس ابن
عب المطلب مدفونست ووفات وند و زمان ابراہیم بن الولید واقع شد کذا فی اخبار الدول
للقرمانی در ردہ سہ قول است پنجاہ ہفت و پنجاہ و ہشت و پنجاہ الاول ہولم ص ۴۴

فی مناقبہ

فی روفۃ الاحباب علو شان ابن امام ستودہ انہام نہ دران مرتبہ است کہ قلم دوزبان شیخ
ان تواند کرد و مکان ابن قدوہ و ایل و واخر زمان نہ بشابہ ایست کہ زبان قلم فیصل ان را
تحریر تواند کرد و وفور فضل و کمالتش در اکثر کتب مکتول سیر سطور است و غارت مجد و جلالش در بطون
صحائف مذکور حقیقت امانش بموجب نص ابامی عایشانش متعین و کثرت کراتش در نشات
محبان خاندانش مبین و سنی تہذیب النوادسے محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام
الہاشمی المدنی ابی جعفر المعروف بابی اقرسے بزرگ لاد بقدر علم اسے شہد معروف اند و علم تہذیب و ادب
عبد اللہ نسبت الحسن بن علی بن ابی طالب و تالیف جلیل امام باقر جمع علیہ السلام و دینی مقام
المدنیہ و ایستہم سمع جابر او انس و سمع جماعت من کبار التابعین کا بن السیب و ابن الغنیمہ و غیرہ
و روئے عنہ ابو اسحاق السبیتی و عطاء بن ابی ریح و عمر بن دینار و الامام و هو اسمن منہ و ازہر
در بیعتہ و خلائق اخرون من التابعین و کبار الایمہ و روئے عنہ الجارکے و سلم قال الزہری لونی
ستہ اربع عشرۃ و ماتہ و قال یحییٰ بن معین ستہ ثمان عشرۃ و قال المذائی ستہ سبع عشرۃ و ہو
ابن ثلاث و ستین ستہ و قال ابو نعیم ابن ثلاث و سبعین و سنی تاریخ النجارکے من ابنہ ہمزاد
توفی و ہو ابن ثمان و حنین ستہ رحمہ اللہ و سنی اخبار الدول للقرمانی لم یغفر عن احد من ولد الحسن
و الحسین من علم الدین و السنن و علم القری و السیوفون الادب ما طهر عن ابی جعفر الباقور و س
عندہ فی معالم الدین بقایا الصحابہ و وجوہ التابعین یعنی نہ ظاہر شدہ است از احدے از اولاد
از علم دین و سنن و علم قرآن و سیر و فنون ادب انچہ ظاہر شدہ است از ابی جعفر باقر روایت
کردہ اند از روئے بقایا کے صحابہ و اعیان تابعین و علمای قاری و شرح شفاکے قاضی عباس

در حدیث شامی گفت محمد بن علی بن ابی جعفر الباقری نے اپنے معلم کے قوسہ قلیہ سے روایت کی کہ ابو جابر ابن کرم طایفہ و عنہ ابن جعفر الصادق و الزہری و ابن جریج و الادریعی و اخرون انجح الامالیہ
استہ فیہ محمد بن علی یمن است ابو جعفر باقر نامیدہ شد بان سبب تبقی و در علم یعنی توسع دین
روایت کردہ است از پدر و مادر خود و جابر و ابن عمر و گرد ہے و از دوسے روایت کردہ اند پس ابو جعفر صادق
و زہری و ابن جریج و از دوسے دیگران و روایت کردہ اند براسے دے صاحبان صحاح شمسگانہ پس
امام باقر و جابر و انس و ابن عمر و ابی سعید خدری و از پدر خود امام زین العابدین و مادر خود ام عبد اللہ
بنت الحسن و علم پدر خود محمد بن الحنفیہ و سعد بن المسیب و غیر ہم روایت دار و از دوسے پسر شریح جعفر صادق
و ابو اسحاق سیبے و عطاء بن ریح و عمر بن دینار و اصح زہری و ابن جریج و ابو زائے و مخول بن
سائد و غیر ہم روایت دارند و ترجمہ صواعق گفتہ کہ باقر رضی اللہ عنہ در مقامات عارفین چند ان
رسوخ داشت کہ السنۃ و صفین از وصف ان گنگ و لال است و در سلوک و معارف سخنان بسیار
دارد و یمن شریف و بر کافی است کہ ابن مدر نے از جابر روایت کردہ کہ ابو جعفر باقر اگر گفت و قفسک
سنیر بود کہ پیغام ترا سلام میرساند خصما مجلس گفتند انے جابر کہ کیفیت از براسے ما واضح کن جابر گفت
نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بودم و حسین در کنار آنحضرت بود مرا گفت اے جابر حسین را پس
خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید منادے ندا کند باید کہ سید عابدین بر خیزد
پس حسین کہ نام او علی است بر خیزد باز فرمود کہ ابن علی را پسے خواہد شد نام او محمد خواہد بود اگر
زمان او را در بابے سلام من با دوسانے در شواہد البتۃ و روفۃ الاحباب ^{و العبارۃ للوفۃ} شفعہ
قداح کہ روایت میکند از جعفر صادق رضی اللہ عنہ و از پدر خویش باقر رضی اللہ عنہ نقل میفرماید کہ
از دوسے پیش جابر بن عبد اللہ انصاری دے در آمدم و او مکفوف البصر بود سلام کردم بہ جواب مبارک
نمودہ پرسید کہ کوئیستے گفت محمد بن علی بن حسین کہ گفت نزدیکی می پیش او رفتم سہ دوست مرا پیو
و چون خواست کہ پاسے مرا بوسد و تر شدم گفت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم میرساند
گفتم علی رسول اللہ السلام و رحمۃ اللہ وبرکاتہ انی صورت چگونہ بود یا جابر و بچہ کیفیت آنحضرت مرا یاد
کردہ گفت روزے در خدمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودم فرمود کہ ہلک بتھے بتھے بلقے رجلا من
ولد یبقال لہ محمد بن علی بن الحسین سبب اللہ النور و الحکمتہ فاقرہ منی السلام یعنی اے جابر شاہد

ہائے امان نزلان کہ ملاقات کئی بایکے از اولاد من کہ اور احمد بن علی بن حسین
 گویند خداے تعالیٰ دیرانور حکمت و ہدایت اور اسلام از من برسلے و بعضے
 از نقلہ اخبار جنین روایت کرده اند کہ جابر بن عبد اللہ گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم بامن گفت او شک بقی حتی تلتی ولد امن الحسین بعث الی محمد
 یصحبہ علم الدین بقرآن اذ الحقہ فاستراہ منی السلام یعنی اسے جابر شاید
 کہ تو بامنے بابا فرزند من کہ از نسل حسین باشد ملاقات کنے کہ اور احمد گویند عیلم
 دین را یکشاید وقتے کہ ملاقات کنے اور آپس برسانے اور از من سلامے دے
 ریختہ الاحباب کہ احمد بن محمد بن یحییٰ روایت کرد کہ جابر بن عبد اللہ
 انصارے در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بود و عمامہ سیاہ بر سرستہ
 و کتاتہ زامیہ کرد کہ یا باقر و مردم مدینہ میگفتند کہ جابر سخن بہودہ میگوید و اسے
 کہ سے نزار و بر زبان میراند جابر میگفت بخدا سوگند کہ این سخن بہودہ نیست
 زیرا کہ از رسول خدا شنیدہ ام کہ بامن میگفت ستر کہ رجلا منی اسمہ اسے
 و شمالیہ شمالی میفرماید بقرآن یعنی در بابے مردیر از من نام من نام اوست
 و مصلحت او مصلحت من است گاند علم را شکافتنے و در شواہد آورده کہ در بعض روایات جنین
 آمدہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم جابر را گفت کہ بقاے تو بعد از ملاقات
 روز اندکے خواہد بود ہم در ان چند روز جابر وفات کرد رضی اللہ عنہ این حدیث
 بسیارست از اہل سیر و تواریخ در کتاب خود آورده اند چنانچہ صاحب
 المروئۃ الصفا و اخبار الدول للقرمانی و منتخب السیر و غیرہ اشقی و فی توفیر
 المستطاع نے محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابو جعفر السافرقی
 قاضی من الرابعۃ مات سنۃ بضع و عشرۃ و فی خلاصۃ التذہیب للما فی نظامی الدین
 محمد بن علی ابو جعفر المحدث الامام الموقوف بالباقر من ابیہ و ابی سید
 و جابر و ابن عمرو طالقہ و عنہ ابنہ جعفر و الزہرے و نحوہ ابن راشد و خلق قال
 ابن سعد ثقۃ کثیر الحدیث و وثاقہ الجلی قال ابو نعیم تو نے سنۃ اربع عشرۃ وایاتہ۔

اور وہ کہ امام باقر از اہل شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما سوال کردند گفت آنے اتولا ہما من ایشا بزمیت
 دیار سے خود فرار کرتے ام انکاء تحفے از حضار مجلس گفت شیعہ زعم کرده اند کہ مدح و تولا شیخین از شما
 بسبیل تقیہ صادر می شود فرمود انما یجأت الاحیاء ولا یجأت الاموات فعلی اللہ بہشام بن عبد الملک
 خداوند کند امروم از زندگان سے ترسند از مردگان خدا سے تبارک و تعالیٰ بہشام بن عبد الملک
 چنین و چنین کن۔ و اد الدار فتنے و فی الصواعق عن السفیان برداتی صحو و ارد شدہ کہ وقتیکہ عرضی اللہ عنہ ثوب پوشیدہ
 شدہ بود علی رم گفت صلی اللہ علیک یا عمرو د عاکر د برو سے بعد از ان از امام باقر رسیدند کہ اباجنین نیست
 کہ صلوة بر غیر بنیامنی عنہ است گفت این چنین شنیدہ ام د برین کلام قابل اعتراض دارد است پس
 توجیہ ان باین طریق است کہ مختل است علی رم قابل بعد م کراہت باشد و بقول رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم کہ فرمود اللهم صل علی ال ابی ادنے عمل کرده باشد
 اما کرامات و خوارق عادات از وی بسیار شدہ در شواہد النبوة و در فتہ الاحباب و در صفہ
 اور وہ کہ ابو بکر کہ مکفوف البصر بود گفتہ کہ روز سے مر باقر رضی اللہ عنہ گفتم کہ شما ذریت رسول اید فرمود
 کہ ارے پرسیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم داشت علم جمیع انبیاء بودہ جواب داد کہ ارے گفتم کہ شما
 نیز میراث گرفتہ اید علم پیغمبر۔ اصل اللہ علیہ وسلم گفت ارے گفتم شما اقد رت ان است کہ مردہ را
 زندہ گردانیدہ کور مادر زاد و ابراہیم را مبرا کنیدہ کور سے دبر ص و خبر کنیدہ مردم را از انچه دغا نامی خود
 میخورند و ذخیرہ سے نمنہ فرمود کہ ارے باذن اللہ تعالیٰ بعد از ان فرمود کہ پیش نشین پیش نشستم
 مبارک برو من فرود اور د گفت یا شائے چشم من بنیاشد چنانکہ کوہ دشت و آسمان من
 را دیدم بعد از ان دست برو سے من فرود اور و حال خود باز گشتم فرمود کہ ازین دو حال کدام را
 میخواہی انرا کہ چشم تو بنیاشد و حساب تو بر خدا باشد و اگر خواهی کہ چشم تو نایبنا باشد و جیسا
 در بہشت و رای گفتم ان میخواہم کہ چند روز نایبنا باشم و جیسا در بہشت و رایم در شواہد اور وہ کہ
 فیض بن مطر گوید کہ ابو جعفر محمد بن علی رضی اللہ عنہما در آدم و نخواستہ کہ دیر از نماز شب در محل سوال
 کنم چون در آدم بے آنکہ سخن گویم فرمود کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل علی الراحۃ مصیبا
 توجبت یعنی بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میگذارد بر راحلہ ہر سو کہ ستوجہ میشد و آنرا بخلہ
 است کہ جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما گفتہ است کہ روز سے پدر من فرمود کہ از مدت عمر من پنج سال مشیبا

نمانده است چون دس وفات یافت حساب کردیم راست، بے زیادت و نقصان و نمانده نیست
که محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه بر ابراهیم بن ابی طالب بگذشت در آنوقت که چپای آن میکردند
فرمود که والله این دانه را ب کرده شود و الله که خاک این را از اینجا نقل کنند و الله که هر آنکه شکم
بناکے ان ظاہر شود چون شبام وفات یافت بفرموده وید بن هشام را خواب کرد و خاک را بر سر او برد
چنانکه شکم این نمانده شد چون برادر و برادر رضی الله عنه بر ابی بگذشت فرمود که و الله این کو ذی خروج کند و بر ابی بگذشت
و سید را بگردانند و باخیزانند و بر سر قصبه کنند و مانع بگردانند که در مدینه قصبه نمود و دیگر چون
سرور آوردند قصبه نیز آوردند و از آنجا است که جعفر بن محمد گفت رحم که پدر من وصیت کرد که چون من
بیرم تو مرا غسل کن زیرا که امام را جز امام نشوید دیگر گفت که برادر تو عبد الله زود باشد که دعوی
امامت کند و مردم را بخود خواند ویرا بگذارد که عمر دس کو ماه خواهد بود چون پدر من وفات کرد و برادر من
عبد الله دعوی امامت کرد و چندان از نسبت چنانکه پدرم گفته بود و از آنجا است که دیگر
گفته است که اجازت خواستم تا بر ابو جعفر رضی الله عنه درایم گفتند تعجیل کن که نزدیک دس
جماعتی اند از اخوان تو چندان بر نیامد که دوازده مرد پیرون آمدند قبا با ستی تنگ و بر و موزه با
سلام کردند و بگذشتند بعد از ان من بر دس در آمدیم و تقیم انجاعت را که از پیش تو بیرون آمدند
نیشناسم ایشان چه کسانی فرمود که این برادران شما اند از قوم جن پر سیدم که ایشان
بر شما ظاہر میشوند فرمود که ارے ہمینا که شلپیش مائے آئید و از حلال و حرام می پرسید ایشان
نیزے آئید و سے پرسند و از آنجا است که دیگرے گفته است که با محمد بن علی رحم میان مکہ و مدینه
میر فتم دس بر بغل سوار بود من بر دراز گوشه ناگاه دیدم که گرگے از بالاے کوہ فرو داد تا نزدیک
محمد بن علی رحم رسید و سے بغل خود نگاه داشت و گرگ دست خود بر پیش زین بغل نهاد و دادیرے
با دس عن گفت دسے گوش میکرد پس با گرگ گفت برو که چنان کردم که میخواسته گرگ رفت
و با من گفت میدانے که گرگ چه میگفت گفتم الله و رسول و ابن رسول اعلم یعنی خدا و رسول او و
پسر رسول او و انا ترند فرمود که دسے میگفت که جفت مرا درین کوہ دروزه سخت شده است عا
کن تا خداے تعالے ویرا خلاصی دهد و سچ تن را از نسل من بر شیعہ تو مسلط نکرد و اند من گفتم که عا
کردم و از آنجا است که یکے از سلف گوید که در مکہ بودم اشتیاق محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه

بر من غالب نشد فاصبر ابراهیم که بهرینیه رفتم در آن شبیکه بهرینیه رسیدم مرابار ان و سرما
 سخت گرفت نیم شب بود که بر سر آب و سر رسیدم و در فکر بودم که همان ساعت در کوه بامیر کوه تا بامداد
 بیرون آید ناگاه اواز سینه آمد که گفت اے جاریه ابراهیم فلان در را بکش که دیگر ایشب
 سر ماو باران رسید است جاریه امروز در را بکش و من در آمدم و از آنجا انست که دیگر گوی
 بر سر اے و رفتم مراد ستور سے خدا و غیر مراد ستور سے داد بسیار اند و گین بجان خود رفت
 و مراد خواب نئے امروز فکر شد و با خود گفتیم بگو بازگردم اگر بجماعت مرجیه بازگردم ایشان چنین میگویند
 و اگر بقدریه بازگردم ایشان چنین میگویند اگر بحوریه چنین و اگر بزیه چنین سخن یکے بے فسادى
 نیست درین فکر بودم ناگاه نماز بامداد گفته ناگاه اواز آمد که کسے در میگو بگویم کیست گفت
 رسول محمد بن علی بن الحسین برون رفتم گفت اجابت کن که ترا بخواند جامه پوشیده و بر نفتم چون
 بروی در آمدم گفت اے فلان نه مرجیه بازگرد نه بقدریه و نه بزیه نه بخار بازگرد و از آنجا
 انست که دیگر گفتم است که از باقر من پرسیدم که ماحق المومنین علی السنی چیست حق مومن
 برخدا و سے خود از من بگردانید سے بار مکرار از آن سوال کردم بار سیوم گفت حق مومن بر
 خدا سے تعاض است که اگر آن نخله را گوید که بایاید چون در آن نخله اشاره کرد نظر کردم دیدم در
 حرکت آمدن بایاید بسو سے اشاره کرد که بجای خود قرار گیر که باین سخن آمدن ترا بخوانم
 و از آنجا انست که دیگر گفتم است که برخدا باقر منی السعدیه رفتم و در بگو رفتم کینه سے بیرون آمد
 که پستان و سے در خانها ستن بود دوست بر سر پستان و سے زدم و گفتم که مولا سے خود
 را بگو سے که فلان بر در است از درون خانه اواز داد که درون ای که مادر مباد ترا درون رفتم
 و گفتم که من بان بر سے خند شیدیه بودم فرمود که راست میگوی اما اگر شما گمان سے برید که این
 دیوار که پیش ابصار ما حجاب میشود چنانکه پیش ابصار شما است پس میان ما و شما چه فرق باشد
 زنهار که دیگر چنین نکنی و از آنجا انست که دیگر گفتم است که حجاب و الیه بر باقر من در آمد فرمود
 که چرا پیش ما میری ای حجاب گفت که بر سمن سفید سے پیدا شده است که خاطر مرا مشغول
 بسیار و باقر من فرمود که از این شما بوی نمود دست مبارک بان فرمود اود دسیاه شد پس فرمود که این بوی سید اود
 دید که سوسے دی سیاه شده است و از آنجا انست که دیگر گفتم است که در شب پنجاه تن بودیم در

رنه ناما گاه شخصه از کوفه در آمد که کار و سوان بوده است که دانه را می فروخته است. و سوان با قرقر
 کرد که هلاکس در کوفه چنین گمان دارد که با تو فرشته است که کافر از مومن و شیعه ترا از عداوت
 تو جدا می سازد و ترابان شناسا ساعه گردند با قرقرم از و سوان پرسید که حرف تو چیست گفت گند من فرو
 فرمود که دروغ می گویی گفت گاه گاه جو نیز می فروشم فرمود که چنین نیست که می گویی بلکه حرف تو راست
 که دانه را می فروشی ان شخص گفت که ترابان که خبر کردند فرمود که فرشته است زمانه که شناسا
 میگرداند به پیش من و حد من و تو نخواهی مرد مگر بفلان علت را و سوان میگوید که چون بگویم باز قسم
 از احوال ان شخص پرسیدم گفته سه روز است که و سوان مرده است بهمان علت مرده بود که با قرقرم
 فرمود دیو از انجا نیست که دیگر گفته است که روزی با قرقرم سوار شد و من نیز با و سوان
 شدیم چون اندک پیچید و شخص پیش آمدند با قرقرم فرمود که اینها دزدان اند اینها را بگیرید و محکم
 بنید غلامان و سوان هر دو شخص را محکم بستند یکی از مستمندان خود را گفت باین کوه براس و بر بالای
 ان غار است با بنیاد را سه هر چه یابید بیاوران تمهید برفت و دو جامه و ان پر از رخت آورد و یک
 جامه و ان دیگر از موضع دیگر بیرون آوردند با قرقرم فرمود که از صاحبان این جامه و انهای که حاضر است
 دیکه غائب چون بدید بهار شتم صاحب ان دو جامه و ان نخستین جامه را شتم کرده بود و او
 اینها را عقاب میگرد با قرقرم فرمود که اینها را عقاب نکنند و ان دو جامه و ان را صاحب انها و او
 فرمود تا دزدان را قطعید کرد دیکه از ایشان گفت الحمد لله که قطعید و تو بمن بروست فرزند رسول
 صلی الله علیه و سلم واقع شد با قرقرم فرمود که دست بریده تو به نسبت سال پیش از تو به بهشت
 رفت و ان شخص بیست سال دیگر نبیست و بعد از سه روز صاحب انجامه و ان دیگر آمد با قرقرم فرمود
 که در جامه و ان تو هزار دینار است از ان تو و هزار دینار از ان دیگر و از جامه و ان چنین گفت
 گفت اگر بدانی که نام صاحب ان چیست راست یا شد فرمود که نام او محمد بن عبد الرحمن و و
 مروی صالح است کثیر الصدقه و کثیر الصلوة است و اکنون بیرون شهر است و انتظار تو ان شخص کفر
 بود گفت است با الله الذی لا اله الا هو و ان محمد اعمده و رسول و سلطان شد و از انجا نیست که
 که ابو بصیر روایت کند که با قرقرم فرمود که من مرده را می شناسم که اگر بکنار دریا برسد همه دوباره
 بحر اموات و غمات و حالات ایشان را به انظار هر که از ان مرده نفس خود گرفته و الله اعلم و از انجا

کہ دیگرے گفتہ کہ باجماعتی بد بلیغ خانہ باقر مراد و مریم و شنیدیم کہ کسے بلغت سر پائے چیزے بخواند
 باواز خوش و دیگرے گیان برویم کہ مگر اہل کتاب چیزے بخواند چون و مریم بچکس بود گفتیم شنیدیم
 کہ کسے بلغت سر پائے چیزے بخواند باواز خوش گفت مناجات فلان بنے را یاد کروم و خوانم
 مرا گریانید و از آنجہ انست کہ دیگرے گفتہ است کہ ابن عکاشہ اسدے بہ باقر مراد و مریم و فرزند
 و سہ جعفر مراد پیش و سہ ایستادہ بود ابن عکاشہ با باقر مراد گفت جعفر بن سن رسیدہ است
 کہ ویرازن ہی چرا ویرازن نیدہ ہے و پیش باقر مراد مرور سہ سہبر نہادہ بود فرمود کہ ویرازن نزدی
 از بر برنخاستہ خواہد آمد و در فلان موضع نزول خواہد کرد چون دیگر بار بروے در آمدیم فرمود کہ شمار انگشت
 بودیم کہ تخاخی اہل مدامدہ است بروید و باین مرہ جاریہ را بخیرہ چون پیش نخاس رقم گفت ہر چہ دہشتم
 رقم کرد و کینک کہ ہر یکے از دیگرے بہتر است گفتیم ہر دو را ہر دو را ہر دو را اور دیکے را
 اختیار کرویم و گفتیم کہ بچند سیف و شے گفت کہ ہفتاد وینار گفتیم کہ چیزے کہ کن گفت کہ چہ کم شکیم پس
 ما گفتیم کہ ہر چہ درین مرہ باشد مے خرمد و نیدانیم کہ درینجا چندست و نزدیک ماس مے مے بود
 ایض الراس واللحیہ گفت کہ مرہ را بکشاید و وزن کیند نخاس گفت بکشاید کہ اگر یک جہ
 از ہفتاد وینار کم باشد نخواہم فروخت و دیگر بار آن پیر مبالغہ کرد کہ وزن کیند مرہ را بکشایدیم
 و وزن کردیم ہفتاد وینار بود بے زیادت و نقصان پس جاریہ را گرفتیم و بہ باقر مراد و مریم و جعفر
 پیش و سہ ایستادہ بود باقر مراد را از آنچہ گذشتہ بود خبر کردیم شکر خدا سہ تعالیٰ گفت پس از ان
 جاریہ پر سید کہ نام تو چیست گفت حمیدہ فرمود کہ حمیدہ سہ الدنیا و محمودہ سہ الاخرہ یعنی در دنیا و
 آخرت ستودہ پس گفت مرا خبر دہ کہ بکے پائیب گفت بکرم فرمود کہ این چون بودہ است
 کہ چہ جاریہ از دست نخاسان سلامت نے حمیدہ گفت ہر گاہ کہ این نخاس پیش من مے آمد و تھمد
 من میگردم پیرے ایض الراس واللحیہ مے آمد و ویرا طبا بخیز و از پیش من دو سیکرد و ایضویت
 تکرار واقع شد پس باقر مراد جعفر را گفت بکرم این کینک را اندوی تمولہ تنویر اہل الارض موسی بن جعفر
 و از آنجہ انست کہ روزے در مدینہ باجماعتے نشستہ بود کہ ناگاہ سہ خود در پیش انگشت ویرازن
 سہر آورد و گفت حال شما چون خواہد بود و تھے کہ مے مے مے شام آید یا جہا بہر مے مے
 روز قتل کند مقاملان شمار و از بے ہلا سہ عظیمیند کہ نتوانید کہ دفع ان کیند و این بدر سال

اینده خواهد بود ازین خبر گنید. و یقین بدانید که آنچه فتم راست است اینها اهل مدینه سخن دے انفات
 انکروند و گفتند این هرگز نخواهد شد مگر نفری اندک و بنو هاشم خاصه زیرا که ایشان میدانستند که هر چه
 دے میگوید حق است چون سال دیگر آمد باقرم و سایر بنو هاشم عیال خود را گرفتند و از مدینه بیرون رفتند
 و نافع بن الاندق آمد و کرد آنچه فرموده بود پس اهل مدینه گفتند بعد ازین هر چه باقرم گوید ازین تجاوز
 نمایم که اینان اهل بیت نبوة اند هرگز هیچ گویند مگر حق و صدق و از انجمله است که دیگرے گفته است
 که با باقرم و سید رسول بودم در آنروز که علی بن الحسین رم وفات کرده بود ناگهان داد و دین سلیمان
 و منصور دو انقه در آمدند داد و پیش باقرم آمد و داد انقی جاے دیگر بنشست باقرم گفت که
 که داد انقه چون پیش ما نیامد داد و غارے گفت فرمود چندان بر نیاید که داد انقه و اے
 امر خلق شود مالک شرق و غرب گردد و در آنروز اید و چندان کنوز جمع کنند که پیش از دے کسے نکرده باشد
 داد و بر خاست و از اباد داد انقه گفت و داد انقه پیش دے آمد و گفت مرا هیچ از آمدن پیش
 تو باز نداشت مگر عظیم و اجلال تو پس پرسید که ان چه سخن بود که داد و گفت فرمود که راست است
 و چنان خواهد شد دیگر پرسید که ملک ما پیش از ملک شما خواهد بود فرمود که ارے دیگر پرسید
 که بعد از من هیچ یک از فرزندان من رسد فرمود ارے دیگر پرسید که مدت ملک ما بیشتر باشد
 یا مدت ملک تنے امید فرمود که مدت ملک شما دراز تر باشد و هر ایند بگنیزد ملک را کو دکان شما
 و بان بازے کنند چنانکه باگوی کنند اینست که آنچه از پدر من بمن رسیده است و چون ملک بدو انقه
 رسید از قول باقرم تعجب مے نمود این قصه در صواعق نیز مذکور است و قرمانے در اخبار و دل و
 جاے در شواهد النبوة آورده و حدیث بعنضم قال کنت من مکة و مدینه فاذا انابشتی یلوح تارة و یخفی
 اخرے تحت قرب تماته فاذا هو غلام سباعی او ثمانی قلم علی فردت علیه السلام فقلت
 من انت قال رجل عربی قلت ابن سے قال قرئے قلت ابن سے قال علوی ثم انشأ
 و جاے گفته است که اول پرسیدم من این قال من البدر فقلت اے این قال اے
 البدر فقلت انا ذک قال التقرے فقلت من انت قال انا رجل عربی فقلت ابن سے
 قال انا رجل قرئے فقلت ابن سے قال انا رجل هاشمی فقلت ابن سے قال انا رجل
 علوی ثم انشأ

نے یوم النین ثلث عشر لیلة بقیة من شهر ریح الاول وفات دے نیز در مدینہ بودہ است
 یوم النین النصف من رجب سنہ ثلث واربعمین و مائت و ہونے روضۃ الاحباب شوال سنہ
 مذکور گفتمہات حیات انجناب شخصت و پنجبال و بقولے ائمہ شخصت و ہشت بودہ مدفن ہانوش
 کہوستان بقیع است نزدیک قبر پر نور اباسے بزرگواران امام عاے مقام و در تلیح کزیدہ مسطور
 کہ بقیعہ علماء شیعہ انجناب را منصور عباس زہر واد و السلام و بایہ دانست کہ در جنبہ بقیع
 قبہست شہواقبہ عباس کن و ان قبہ قبر عباس عم نبی صلی اللہ علیہ وسلم چو فی فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
 سلم و بقولے فاطمہ بنت اسد مادر امیر المومنین علی و حسن ابن علی و امام زین العابدین و امام
 محمد باقر و امام جعفر صادق مدفون اند الصدورہ من قبر اکرمہ و اشرفہ اسلے قدرہ عند اللہ تعالیٰ
 اما منا قبہ فی الشواہد کے از عظماء اہلبیت است و علماء ایشان حتمے ان من کثرۃ علومہ و الفاضلۃ
 علی قلبہ صارت العلوم نقصر الانعام من الاطراف بما تقتضی الیہ یروے عند قد قبل ان کتاب
 الجفر الذی بالغرب توارثہ ابو عبد المؤمن ہو من کلام رم این کتاب جفر شدہ و رشتل است بر علوم
 و اسرار ایشان و ذکر ان در کلام امام علی بن موسی الزہرا رم صرح است انجا کہ گفت چون ہوں میرا دے
 حمد خویش ساخت الجفر و انجا معنہ بدلان علی خلاف ذلک و کان الصادق رم یقول علمنا غامرہ
 مذکور نمکت فی القلوب و فہم فی الاسماع و ان عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابيض و مصحف فاطمہ علیہا
 السلام و ان عندنا الجا معنہ فیما یتبع ما یتحتاج الناس الیہ فسل عن تعبیر الکلام فقال اما الغابر فعلم
 ما یکون و اما الزہور فاعلم بما کان و اما انکت فی القلوب فوالا انعام و اما انقر فی الاسماع فہو حدیث اللہ
 علیہ السلام نسیم کلامہم و انتری انما صمم و اما الجفر الاحمر فو عادیہ سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و لمن یخرج حتی یقوم قائمنا اہل البیت و اما الجفر الابيض فو عادیہ تورتہ موسی و انجیل عیسی و زبور داود
 کتب اللہ الاولی و اما مصحف فاطمہ علیہا السلام فیہ یکون من احادیث و اسما دکل من یملک لے
 یوم القیمۃ و اما الجا معنہ فہو کتاب طولہ سبعون ذراعاً علاوہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق فیہ
 و خط علیہ ابن طالب رضی اللہ عنہ بیدہ فیہ و اللہ جمیع ما یتحتاج الناس الیہ اے یوم القیمۃ حتمے ان
 فیہ ارش اللہ فیہ الجلد و لفتہ الجلد و از بعض ثقات ائمہ کہ گفتمہ است کہ شنیدم از جعفر بن محمد رم
 کہ میگفت سلسلے قبل ان تفقد و نے فاند لایہ تکم احد بوسے بیش حدیثی و در روضۃ الاحباب

آوردہ از امام جعفر بن روایت است کہ سیرمود حدیثی حدیث اجل و حدیث اسبے حدیث جدی حدیث
جدی حدیث ابیہ الحسین و حدیث حدیث امیر المؤمنین علی ابن طالب و حدیث امیر المؤمنین علی حدیث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قول اللہ عزوجل و فی اللہ
از اولاد امام محمد باقر شش کس کہ ماند افضل و اکمل ایشان امام جعفر بود و از آنست ویرا خلیفہ وومی خود
در علوم ظاہر و باطن مکمل بود علم او در جمیع بلا و اتشاریافت و اکابر علمائش یکی بن سیدہ و ابن جریج مالک
و سفیان بن ابی حنیفہ و شعبہ و ابوب سبختانے رحمہ اللہ تعالیٰ تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق
رم نمودند و نے اخبار الاول کان را سانیہ حدیث روی عنی یکی بن سیدہ و ابن جریج و مالک ابن
انس و الثوری و ابن عیینہ و ابی حنیفہ و شعبہ و ابی یوسف سبختانے و غیر ہم دسنے و فتنہ الاحباب
طایفہ از مشاہیر علمائے ملت احمد سے از دے روایت میکنند چون یکی بن سیدہ الفارسی و سفیان
ثوری و سفیان بن عیینہ و شعبہ و یکی بن سیدہ القفطان و غیر ہم از ایدہ اسلام و بر نیابت ذکر و فحاست
قدر و اتفاق دارند پس امام جعفر از پدر خود امام باقر و جدی و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عطاء و فاضل و محمد بن النضر و سید
و عمرہ و غیر ہم روایت سے دارد و از ہر حصے پسرانش موسے کاظم و علی و یکی بن سیدہ انصاری
و یکی بن سیدہ قطان و سفیان بن عیینہ و شعبہ و امام مالک امام ابو حنیفہ و ابن
جریر و ابی یوسف سجستانی و محمد بن اسحاق و غیر ہم روایت میدارند و نے تاریخ ابن خلکان کان من سادات اہل بیت
لقب بالصادق بعد و نے مقالہ و فضلہ اشہر من ان نذکر کہ کلام نے منعمۃ الکیس و الزہد و الغال و کان
تلخیصہ ابو موسے جابر بن جہان الصوفی الطرسوسے قد الف کتابائش مثل علی الف و ترقیہ رسائل
جعفر الصادق ہی خمسۃ رسالہ یعنی شاگرد او ابن جہان الصوفی کتابے تالیف کردہ است فتوی
و مشتمل بر رسائل ان بزرگوار عالیقدر ہم و منطوسے بر بالیہ رسالہ اور ہم کہ از نے رختہ الاحباب
و ایضا فیہ بخارے در تاریخ خویش آوردہ کہ کلام نفیس در علم توحید و تحقیق در علم از و صاگر شدہ و کتاب
کشف المحجوب بطور است کہ امام جعفر صادق عالیقدر و بلند مرتبہ و نیکو سیرت و صانیہ سیرت بودہ
و اور اشارات دقیق و جملہ علوم و مشور است در میان مشایخ بدت کلام و تانت مضہ و دیرا
کتب معروف است در میان ارباب طریقت و اصحاب حقیقت و نے تقریب
العسقلانے جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الباشی ابو محمد محمد المعروف

بالصداق صدوق فقیہ امام من السادۃ مات سنۃ ثمان واربعمین وکفی میزان الذی ہے
 جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الماشی ابو عبد اللہ احد الامتۃ الاعلام برصادق کبیر الشان
 لم یجئ به البخاری قال یحیی بن سید مجالد احب الی منہ فی نفسہ من شیء وقال مصعب بن الزناد
 قال لم یرد مالک عن جعفر حتی ظہر امر بنی العباس من مصعب بن عباس کان مالک
 لا یروی عن جعفر حتی یغیرہ اے احد وقال احمد بن محمد بن سید بن ابی مریم سمعت یحیی یقول کنت
 اسئل یحیی بن سید عن جعفر بن محمد فقال لے تم سائلے عن حدیث جعفر قلت لا یریدہ فقال لے
 ان کان یحفظ عندہ ابیرہ المسند وقال ابن عیینہ ہونقۃ ثم قال خرج حفص بن غیاث اے
 عبادان و ہو موضع رباط فاجتمع الیہ البصریون فقالوا لا تجد شاعن ثلثۃ اشعث ابن عبد الملک و عمر بن
 عبیدہ و جعفر بن محمد فقال اما اشعث فہو لکم انا اترک لکم داما عمر فانتہم علم و اما جعفر فلو کنتم بالکوفہ لاخذکم
 النعال المطرقة وروے عباس عن یحیی قال جعفر ثقۃ مامون قال ابو حاتم ثقۃ لا یسأل عن مثله
 فی تہذیب النوادر جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ عنہ مذکور فی المختصر فی قسم الصدقات
 و فی الشهادات و فی المذہب فی اخر صدقۃ التطویع و فی باب تعیین الاجیر ہوا امام ابو عبد اللہ
 محمد بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم الماشی المدنی الصداق
 امام فروۃ بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم وروے عن ابی القاسم
 بن محمد و نافع و عطاء و محمد بن النکدر و الزہری و غیرہم وروے عن محمد بن اسحاق و یحیی الانصاری
 و مالک و السفیانان و ابن جریج و شعبہ و یحیی القطان و اخرون و الفقہاء علی امامتہ و جلالتہ
 و سیادتہ قال عمر بن ابی المقدام کنت اذا نظرت الے جعفر بن محمد علمت ان من سلالۃ نبین
 قال البخاری فی تاریخہ ولد جعفر سنۃ ثمانین و توفی سنۃ ثمان واربعمین و ما یۃ و فی خلافتہ
 التہذیب للحافظ صفی الدین فی ذکر جعفر بن محمد ہوا امام الصلوٰۃ المدنی احد الاعلام عن ابیہ و جدہ
 ابیہ ام القاسم بن محمد و عودہ و عنہ خلق لا یحسبون شہم ابنہ موسی و شعبہ و السفیانان و مالک
 قال الشافعی و ابن عیینہ و ابو حاتم ثقۃ و تذکرۃ الاولیاء فرید الدین عطار اور وہ است کہ اگر
 صفت او تنہا گویم بزبان و عبارت من است بیاید کہ در جمیع علوم و اشعارات بے کلک
 بکمال بود و قد وہ جملہ شیخ بود و اعتماد ہمہ بروے بود و مقتداے مطلق بود ہم ایہا ترا شیخ

بود و ہم محمد یا زنا مام و ہم اہل ذوق رہیں شرو بود و ہم اہل عشق را پیشوا ہم عباد را مقدم بود و ہم ہمارا
مکرم ہم صاحب تصنیف حقایق بود و در لطافت تلمیذ و اسرار تزلزل بنظر بود۔

من اجنارہ و کلماتہ و وصیتہ

فے طبقات الشرائع کان رم یقول باربع المائینۃ شریعت ان یا نف من اقیار من مجلسہ لایسہ و خدمتہ لصنیفہ
وقیا مہ علیہ واتبہ واولان لہ مایہ عبد وخدمتہ لمن تعلم منہ وکان رضی اللہ عنہ یقول لایتم العرفۃ الا بشلا
خصال ان تصغرہ اذا صنعتہ وکثرہ ویتجد وذلک لانک اذا صغرۃ فظنم واذ استرۃ اتمتہ واذ اجملتہ ہمتہ وکان
رم یقول اذا اتبعت الدینا علی الانسان اعلمتہ محاسن غیرہ واذ ادبرت عنہ سلبتہ محاسن نفسہ
وکان یقول اذا یلتک من انیک ما کثر بہ فاطلب لہ من عذر وحادیہ سبعین عذر آفاق لم یجد عذر
فقل لعل عذرا لا عذر وقل علیہ الثوری رم فرای علیہ جیہ من تخر فقال لہ انکم من بیت نبوہ تلمسون ہذا فقال
ما ترے اذ دخل یرک فاذا تحتہ مسج من شتر شتر ثم قال یا ثوری ارے ماتحت جبک فوجہ تمہا قیصا لہ
من بیاض البیض کل سفیان ثم قال یا ثورے لاکثر اللہ یقول علینا یفرنا و تفکر و دخل علیہ ابو حنیفہ رم
فقال یا ابو حنیفہ بلغنی انک نقیس لا تفعل فخال اول من قاس المیس وکان رم یقول اذا استعظم من
مسلم کلمۃ فاحملوہا علی حسن یا تجدون حتی لا تجدوا لہا مملات ووا انفسکم وکان رم یقول لا تأکلوا من برجات
ثم شبت و قال لرجل من قبیلۃ من سید نہدہ البقیلہ فقال الرجل لثقال لو کنت سیدہم ما قلت اناد
کان یقول اذا ذنبت فاستغفر فانہا ہی خطایا مطوۃ فے اعناق الرجال قبل ان یلقوا من الملک کل
الملک الاصرار علیہا وکان رضی اللہ عنہ اذا احتاج الے شی قال رباه انا محتاج الے کذا فایستمر دعا و
الا وذلک اشئ عجیبہ موضوعا وکان رم یقول من استبطا رزقہ فلیکثر من الاستغفار وکان رم
یقول من اعجبہ شی من اموالہ وادبعا و فلیقل ماشا و اللہ لا قوۃ الا باللہ وکان لمیس النجیہ یلیقہ
تقصیرہ من الصوت علی جسدہ و الحلیۃ من الخمر علی ظاہرہ و یقول لمیس یحس کفہ و الخمر کفہا کان مد
افضیاء و باکان لکم ابدینا و کان رضی اللہ عنہ یقول ادعی اللہ الے الدینا ان اخذے من خدمتی
و اعصی من خدمک و کان یقول الفقہاء و المناہد الرسل مالک یا قوا ابواب السلاطین و کان یقول لہم
ازرقنہ مواساۃ من فترت علیہ رزقک وکل ما انا فیہ من فضلك رضی اللہ تعالیٰ عنہ
وروفۃ الصفا و روفۃ الاحباب اور وہ کہ سفیان ثوری گوید کہ از ابو عبد اللہ جعفر بن محمد انصاری

انہاس کروم کہ مروی ہے کہ تاجی فطرت ان قیام نہایم شاید کہ بواسطہ ان از عنایت الہی منتفع کروم
گفتہ اسے سفیان دروغ گوئی را مروت نیست لاجسود را راحت ہے و بد خوئے را یزرگے
و سیاست نے و ملوک و سلاطین را انخت نے گفتہ اسے فرزند رسول خدا زیادہ کن فرمود کہ نفس
خود را از محارم حضرت الہی باز دار تا عابد باشی و با نچہ خداوند جل ذکرہ نصیب تو کند راضی باشی یا بے نصیب
فنا تصف باشی و بر حسن مجاورت خلق اقدام نہائے تا فرین برینت اسلام گروسے و با هیچ فایزے
مصاحبت مکرین تا با ترکاب گناہ مبتلا نہا کرے گفتہ زیادہ کن اسے نور دیدہ رسول خدا و ای تنقید
رہنما فرمود اسے سفیان ہر کہ خستے خواہد بے عشرت و ہمتی جو بد بے سلطنت باید کہ بیرون آید از غر
سعیست گفتہ زیادہ از بن بخواہم گفت مصاحبت نمودن یا ہمیشین بد خرج از جادہ سلامت است
و مجاہست نمودن بابے با کائنات سلم نہ تممت و علامت و عدم محافظت سان موجب شامت
و مذامت باشد و در وقتہ الصفا آوردہ کہ روزے امام حق نا طعی جعفر صادق نششہ بود بر زمین
و یسار خویش و فقیر اجاے دادہ و رشتاے ابن حال از تو نگران کی مجلس وے و را اند شخص
را در مقابل نبشاند و عروت تو گمرے فرو روا بران داشت کہ از انجہتہ کلماتے شکایت امیر بنیاد
کرد امام فرمود کہ اسے فلان ابن فیران سرداران و شک کریشان حضرت با و شاہ علی الاطلاق اند
و هیچ پیے نہا شد کہ رعایا در مقام خدمت باشند و در مقابل امر اسے خویش برانوے ادب
نہشتیند و فی اخبار الدول للفرمانی بن کلامہ سفیان الشورے یا سفیان اذ انعم اللہ علیک نیعتہ و
اجبت بقا و فاکثر من الحمد و اشکر علیہا فان اللہ عزوجل قال فی کتابہ انفریز لیئن شکر تم لازیدکم
و اذ استبحات الرزق فاکثر من الاستغفار فان اللہ تعالیٰ یقول استغفروا لکم ان کان غفارا
یرسل السماء علیکم مڈر الا لایہ و اذ خرک امر من السلطان او غیرہ فاکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ
فانہا مفتاح الفرج و کثر من کنوا الحنبۃ یعنی الہی سفیان ہر گاہ انعام کند نہا خداے تعالیٰ نیعتہ و دوست
داری بقاء از ایں بسیار کن ثنا و شکر برا و چرا کہ اللہ تعالیٰ فرمودہ اگر شکر کنید ہر اتیہ زیادہ کنم
مر شمار او ہر گاہ ورنے کند رزق تو پس بسیار کن استغفار چہ کہ اللہ تعالیٰ کفہ طلب امرزش
کہیند از پروردگار خود برسنیکہ او بسیار را مرندہ است میفرستد آسمان بر شما یا زندہ اسے آخرہ
و ہر گاہ ممکن شوے بر اسے امر سے از جانب سلطان یا غیران پس بسیار بگو لا حول ولا قوۃ الا باللہ

چرا کہ این کلید کشادگی است و جوهر نیست از جوهر خجست و کان رضی الله عنه بقول لا تم المحدث
 الا بثلاث تجلید و تصفیہ و سترہ یعنی امر بالمعروف و نہی عنکر و مگر بسبب خبر طبری بان خورشید و شمع و ان با
 و سخته داشتن انوار و اخبار المول للقرآن و دروے از وقوع الذباب علی وجه المتصور مراد
 مسمکما ذب عادتہ منجرہ فضل علیہ ملک اس عنہ جعفر بن محمد الصادق رضی الله تعالی عنہ فقال یا
 اباعبد الله لم خلق الله الذباب فقال لیدل بہ ابجائزہ فسلک المنصور یعنی واقع شد مگس بر روی
 منصور عباسی بار بار و ہر بار کہ میرزا باز اعادہ میکرد تا آنکہ برہم شد منصور پس در آمد بروے دلتو
 امام جعفر صادق رہ پس گفت اے ابو عبد الله چرا پیدا کرد خداے تعالی مگس را پس گفت صادق
 رہ تا آنیکہ دلیل کند بان ظالم از پس خاموش شد منصور و روی از قال لولاه نافذ اذ اکثرت
 رقتہ او کتابا نے حاجتہ واردت ان تیج الله حاجتک فاکتب نے اس الرقعة یقلم غیب بدیدہ
 بسم الله الرحمن الرحيم وعد الله الصابرين المخرج ما لم يكون والرزق من حيث لا يحتسبون جعلنا الله
 وایاکم من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون قال نافذ فکانت افعل ذلك تقضي حوائجی یعنی گفت یا جعفر
 بخلام خود کہ نافذ نام داشت کہ ہر گاہ کہ بنویسی قم بخلی و حاجت خواہی کہ روا کند خدای تعالی حاجت ترا پس
 بنویس در سر رقعة بقلم بے سیاہی -

بسم الله الرحمن الرحيم وعد الله الصابرين المخرج ما لم يكون والرزق من حيث لا يحتسبون جعلنا الله
 من وفتے تاریخ ابن خلکان وکان المنصور را و استخافه اے العراق مع عنده سیر و من المدينه
 فاستغفاه من ذلك فلم يعف فاستاذنه في المقام بعده بابا الصلح امور محله فابے علیہ فقال
 جعفر الصادق علیہ السلام سمعت اباے یحدث عن ابيه عن جده رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
 ان الرجل يعطي اكله و يفيض ابله فليصل رحمه فيزداد من عمره قال تا الله تعهد سمعت ذلك من ابيک
 عن جدک عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم نعم فاعفاه من الشئ من و اقره بالمدنية و اجازہ
 و وصله یعنی بود منصور کہ ارادہ نمود کہ حاضر کند جعفر صادق را بسوے عراق ہمراہ خود وقت رفتن اذ
 مدینہ پس استغفانمود از ان پس عفو نکرد و اورا پس طلب اذن کرد کہ بگذارد و اورا مقام چند روز
 بعد ان تمام صلح کار ہائے خانہ خود نماید پس انکار کرد منصور پس گفت جعفر صادق علیہ السلام کہ شنیدم
 از پدر خود کہ حدیث میکرد از پدر خود از جد خود از رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرستی کہ موباتی کند

قال ان لکامن ملوک الارض یبقی من نمره ثلاث سنین وصل رحمہم جلد السدثین سنہ قال ہذا
 ابو محمد یث الذی اردت ابن البلاد وحبکم فواللہ لاصلن رحمی الیوم قلت المدینہ فوجنا اسے المدینہ
 وکفانا المدینہ وکان من دعا علیہ السلام صین وصل علی النصور اللہم بک استغنی وکب استغنی وکب
 عندک ورسولک التوجہ وادعوا بخیرک من سرہ اللہم سئل اخر ونبہ وذل بے صعوبتہ واثنتہ من انیر اکثر
 ما ارجو ان کنتی من الشکر اکثر ما اخاف فی حکایت کرد قاضی ابو علی حسن بن ابی القاسم غوغی در کتاب
 فوج بعد الشدة ان یونس ارا بے یعقوب گفت حدیث کرد مرا جعفر بن محمد از دین خود بسوے گوش من
 گفت ہر گاہ قتل شد ابراہیم گفت عبداللہ بن حمزہ قید کرد مرا منصور از مدینہ پس نگذاشت کسے از
 فرزندان محمد را تا آنکہ داخل شدیم کہ بوز پس توقف کردیم باہی ترس قتل داشتیم پس بیرون آمد بسوے
 اربع حاجب گفت کجایند ان علویان داخل شوید بر امیر المومنین دو کس پس داخل شدیم
 من و حسن بن زید ہر گاہ شدیم روبروے او گفت مرا تویی کہ میدانی غیب را گفتیم یکجس نمیدانند
 غیب مگر اللہ تعالیٰ جل جلالہ گفت تویی کہ خواہد آمد بسوے تو این خراج گفتیم بسوے تو خواہد آمد یا
 امیر المومنین گفت میدانی برای چہ شمار خواہم گفت بخوانم شمارا اگر نمیدم کم رابع شمارا غارت
 کنم فے شمارا و فرودارم شمارا ۴ نہ دوست دار شمارا بعد ازین از اہل جبارنا اہل عراق پس
 ضم کنم پس گفتیم ای امیر المومنین سلیمان را عطا دادند شکر کرد و ابوب را قبلا ساختہ پس صبر کرد
 و بر یوسف ظلم کردند غوغو نو فسل تو با ایشان مے پیوند پس تبسم کرد و گفت اعادہ کن بر من پس اعادہ
 نمود پس گفت شش تو بے شوضا من قوم تحقیق غوغو کردم از شما و بخشیدم شمارا خراج اکنون حدیث کن
 مرا بخیریشے کہ حدیث کردے تو مرا از پدر تو از پدران تو از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت حدیث کرد
 مرا پدر من از پدران خود از رسول اللہ کہ گفت رسول خدا صلہ رحمی میکند و بار او را میکند غوغو را اکثر
 میکند عمارات را اگر چہ باشند کفار گفت این نصیت گفت حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم گفت رسول اللہ رحم معلق است بعرض نہ میکند بار خدا یا پیوند با کسی کہ
 پیوند دہن گفت این نصیت گفت حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت
 رسول خدا رحم چاہد خدا است گفت اللہ تعالیٰ پیدا کردم من نعم را و شفیق گرداندم بر اسے نامی از اسماء
 خود پس کسی کہ با پیوند دہن با پیوند دہم و کسی کہ قطع کرد او را من قطع میکنم اورا گفت این حدیث نیست

انتم حدیث کردید من از پدر ان خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت رسول خدا بر ستمکاران باو شایسته
 بود از پادشاهان که باقی بود از عمر او سه سال پس او صلوات رحم نمود پس گردید بنا به سجده سی سال و گفت حدیث
 است که ستم از کدام ملک دوست تراست نزد شما پس سگندید که هرگز صلوات رحم نکردم امرور گفت من مدینه
 پس مراجعت کردم ما و کفایت کرد ما را الله تعالی بحسن او و بود بعض دعاے او علیه السلام و قیام
 داخل شد بر مشهور اللهم کب استغفر الله الی اخره و عن بعض اصحاب جعفر قال دخلت علی جعفر و موسی بن
 یحییة هو یوم یوم بنده الوصیة و کان ما حفظت منها قال یا بنی استغفر الله ویت و اقبل و قائل فانک ان
 تنظمنا نقیض سید و موت سید یا بنی ان من فتن با قسم الله استغفر الله من مدینه الی غیره ما
 فقیر او من لم یرض با قسم الله انهم الله نه قضاة و من استغفر الله نفسه استغفر الله غیره و من کان
 مذکب مالک و من کشف خاب غیره انکشف عورات بیت و من سل سیف بنی قریظ و من استغفر الله
 بزیارۃ فیما و من دخل بسفها و تقرو من فانیط العلماء و تقرو من دخل السوء انهم یا بنی قال الحق
 ملک و علیک وایاک و الیمیة فانتا توابع الشیخانی قلوب الرجال یا بنی اذ اطلبیت الجود فعلیک و مثل
 اشهر من ان یزید یعنی روایت است از بعض اصحاب جعفر گفت دخل شدیم بر جعفر و موسی و بر روی او بود و وصیت
 میکرد او را بن وصیت و بود من که یاد داشتیم بعضی از ان گفت لے پس من یاد کن وصیت ما و
 قبول کن سخن ما اگر تو یاد کن از ان زنده کنی سید و میر سید اے پس من انکسکه قناعت کردی پنج
 قسمت کرده است او را خدا نفعی شد و انکسکه کمشت و چشم خود بر دست غیر خود میزدی فقر و هر کسکه راضی
 نیست با آنچه قسمت کرده است الله تعالی بر اے او تمت نهاد بر خدا در قضاے او و هر کسکه حقیر
 و ذلیل کرد نفس خود را تعظیم نمود و غیر او را و کسیکه انچه کرد مالک شد و کسیکه کشف کرد پرده دیگر را
 منکشف شود پرده خانه او و کسیکه تیغ بغاوت کشید از کشته شد بان و کسیکه چاه
 کند بر اے برادر خود از خود برفت بران چاه و کسیکه داخل شد با احمقان یعنی دوستی
 نماید با احمقان و جاهلان حقیر شود و کسیکه دوستی نماید با علما مخزن شود و کسیکه داخل
 بردارد ستم شود اے پس گفتن حق بر اے تو واجب است بر تو و باید که دور باشی از
 غمازے چسب که میکند تقسیم عداوت در دل مردمان اے پس من هرگاه طلب
 کنی جود را پس مضر شود ترا و عطار و ذکر کرة الاولیا آورده که داود طای علیہ الرحمۃ در پیش صادق رمز

برو و او را شناخت صادق گفت چند بود گفت هزار و نیا را و انجانا برو و هزار و نیا را و او بعد از ان
 هزار و نیا را و او را با جاس و دیگر یافت از صادق را باز برگشت من غلط کرده بودم صادق گفت ما همه چه اویم با یکدیگر
 بعد از ان از یک پرسید که او کیست گفت جعفر صادق رضی اللہ عنہ مردان نخل شد و برفت کسی پیش
 صادق آمد و گفت خدا بمن نماے گفت آخر تو شنیدی که موسی را گفتند من ترانے یعنی ہر اینہ بیانیے
 مرا گفت ارے اما بن ملت ملت موسی است کہ یکے فرای می کند کہ ارے قبلے ربے یعنی دید و دل
 من رب مرا دیگوسے نعرہ میزند کہ اعبده رب اولم ارے یعنی عبادت میکنم پروردگار خود را منے نیم اورا صادق
 گفت اورا بہ بندید و در جلد اندازید بہ بستند و در جلد انداختند اب اورا فرو برد باز برانداخت گفت
 با ابن رسول اللہ الغیاث الغیاث صادق گفت لے اب فرو بردش فرو برد و دیگر برد اورا چند کرت
 ہمچنین فرو برد و برے اورا و پناہ بصادق مے اورا تا از ہمہ در ماند چون در جلد غرق شد
 ایسا از خلق منقطع کرد این نوبت کہ ایسا دیر انداخت گفت الہی الغیاث الغیاث صادق گفت
 اورا بیا یرسیا و زندہ ساعتے بگذاشتند تا بقرآن مد پس گفت حق تعالی را ویدے گفت تا دست
 و خلق میزدیم حجاب میسود چون یکے پناہ برو بروم و مضطربم روز نہ در روزن دلم کشاود شد انجا
 فرو گزیدم بدیدم تا مضطرب نبود ان نبود کہ ام من بحیب المضطر اذا عاہ صادق گفت تا صادق را میخواست
 کاذب بودی اکنون ان روز نہ را نگاہ مے دار و گفت ہر کہ گوید خداے بر خیر است یا خیر است او کافر
 بود و گفت ہران معیست کہ اول او ترس بود و از او عذر بندہ را بحق نزدیک گرداند و ہران طاعت
 کہ اول ان امن بود و آخر عجیب ان طاعت بندہ را از خدا باز دار و مطیع با عجیب عاصی است و عاصی
 با عذر مطیع از دوسے پرسیدند کہ درویش صابر فاضلتر یا تو نگرش کہ گفت درویش صابر کہ تو انگر اول
 با کیس بود و درویش را با خداے تعالی و گفت عبادت خبر تو بہ راست نیاید کہ خداے تعالی
 تو بہ را مقدم گردانیدہ بر عبادت کا قال اللہ تعالی الثابون العابدون و گفت و کہ تو بہ در وقت نگر
 خداے تعالی غافل ماند نست از ذکر خداے تعالی و خدا را بحقیقت با و کردن ان بود کہ فراموش
 کند و جنب خداے تعالی جملہ اشیا را از بہت انکہ خدا اورا عوض بود از جملہ اشیا و گفت در سنے
 اب و یقین بر جنت من بشاء خاص گرداند بر جنت خویش ہر کا خواہد واسطہ و علل و اسباب از میان
 برداشتہ است تا بدانکہ عطا محض است و گفت مومن است کہ ایستادہ ست یا نفس خویش و عمارت

است که او ایستاده باشد و نخواست و گفت هر که مجاهده کند نفس بر نفس برسد بکرامات خداوند
 هر که مجاهده کند نفس بر نفس برسد بکرامات خداوند و گفت المام از اوصاف مقبولانست و
 استدلال ساختن که بے المام نبود از علامت زندگانست و گفت مگر خداے تعالیٰ
 در بنده نشان تراست از رفیق مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک و گفت عشق الهی نه
 است و نه محمود و گفت سر معاینه مرا انگاه مسلم شد که رقم دیوانگی بر من کشیده اند
 و گفت اینک منتهی مردیکه است که خشم او خردمند است و گفت از صحبت پنج کس خدرا کس یک
 از دروغ گوی که همیشه باوے در غرور باشی و دوم احمق که هر چند سود تو نخواهد زیان تو بود
 و نذر سیوم غفل که بهترین وقتی از تو برود چهارم بدول که در وقت حاجت ترا ضایع گذارد پنجم
 فاسق که ترا بیک تقدیر فرود شد و بکثر تقدیر کند و گفت حق تعالیٰ را در دنیا بهشت است
 و در آخر بهشت عاقبت است و در آخر بلا عاقبت بهشت است که کار خود بخند
 بگذاری و در آخر آنکه کار خود بنفس خویش باز گذارے و گفت من لم یکن بستر فردا
 و گفت اگر صحبت اعدا امضر بودے اولیاء السیر را امضر بودے از رفیق و اگر صحبت
 اولیاء باغ بودے اعدا را منفعتی بودے زن لوط را وزن نوح را و لیکن پیش از قبضه و پیش
 نبو و در تحفه شاعر مشرق آورده که از رئیس الفقهاء اهل سنت ابو حنیفه کوفی مرثیست
 که گفت قلت لابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول الله اهل نوح الله الاموال
 البس و فقال الصادق من ان یفوض الربوبیة الی الله العباد فقلت بل جبرهم علی ذلک
 فقال بنی بنی لاجبر ولا تفویض ولا کراه و لا تسلط یعنی ایا حواله کرده است خدا کار بسوی بندگان
 پس گفت خدا بزرگتر است از آنکه حواله کند ربوبیت بسوی بندگان پس گفتم یا مجبور کرده است ایشانرا
 بران کار پس گفت خدا عادل تر است از آنکه مجبور کند ایشانرا بران کار پس گفتم این چگونه است گفت
 بین من است زبردستی است و نه حواله اختیار است و نه خواسته است و نه برانگیخته است
 مذرب اهل سنت و جماعت برین قول است فی قلبی و فی حیاة الی حیوان الکبر للقاضی و میر فی ذکر فی قال
 و قلت انما ابو حنیفه علی جعفر الصادق فقلت له هذا رجل من فقهاء العراق فقال لعل الذی یقین الله من اهل
 اهل النعمان بن ثابت و كنت لا اعرف الله فسکت انا فقال ابو حنیفه نعم هو انما ذاک الله

انسہ فقال اتق الله ولا تقس الدين بفك فان اول من قاسه براءه البليس حيث قال انا خير من هذا
 في قياسه وفضل فقال لا تعين البليس راسك من حيثك قال لا ثم قال لا يا هذا خبرني لم حصل الصلوة
 في العيين والمرارة في الاذنين والماء في الالف والعدو تبت في الشفتين فقال لا ادرى فقال جعفر
 ان الله جعل ذلك منا على عباده لان انبيس تحتنا لو لم نطعم الاذنا والمرارة والاوين للموام فلو لم نطعم الاكفنا والمخيز
 لا شئت شاق الريح الطيب والروى فلو لا الماء وفيها لم يشما واشتقتين للطوم فلو لا العدو يربقها لما
 حصل الذوق بها ثم قال لا يا هذا خبرني عن كلمته اولها شرك واخرها ايمان فقال لا ادرى فقال هي
 لا الا الله ثم قال لا يا هذا خبرني عن الامرين اعظم القتل او الزنا فقال ابو حنيفة القتل فقال فلم ان القتل
 في القتل شاربين ولم يقبل في الزنا قتل من اربعة نسك فقال لا جعفر اي الامرين افضل الصوم و
 الصلوة فقال ابو حنيفة الصلوة افضل قال فلم وان الله جب على الكايفين فقال الصوم واسقط عنهما
 الصلوة نسك ثم قال لا يا هذا اتق الله ولا تقل في الدين براك فانما نقضت عدابين بدى الله وقول
 قال الله وقال رسول الله وقول انت واصحابك شفا وراينا ونفعل الله بنا وكم ما يشاء يعني گفت اين
 تيسر و داخل شد من ابو حنيفة بر جعفر صادق ثم پس گفتم اين شخص و يك از فقها عاقل است
 پس گفت شايد انكس است اين كه قياس ميكنند دين را براي خود ايا اين نعمان بن ثابت است
 و بود من كه نيز استم نام او را پس خاموش گشتم پس گفت ابو حنيفة ارے منم نعمان صلاحيت و پندار
 تو را پس گفت تيرس از خدا و قياس ميكن دين را براي خود بد رستي كه اول كيكه قياس كرد براس
 خود و بليس بود كه گفت من بهترم پس خطا كرد و قياس خود و گمراه شد پس گفت او را ايا پند ميكني
 باينكه قياس كني سر خود را از سر خود گفت نه پس گفت او را امر اخرده چرا الله تعالى ساخت ملوحت و ادود و
 چشم و لمبني و دو گوش و اب درين و شيرين و دو لب پس گفت ميند انم پس گفت جعفر بد رستي كه
 الله تعالى نماده است منت بر بندگان خود چرا كه دو چشم از گوشت انرم است اگر نه بودي ملوحت و
 كه اخته شده و دو گوش بر اسه حشرات الارض پس اگر نسي بود تلخ و دران بخور و ندي و دو بيني
 براي شيدن بوسه خوش و بوسه بد پس اگر نبود اسه اب دران نه شيده شده و دو لب براي
 طعام پس اگر نبود شيريني درميان آنها هراينه حاصل نميشد لذت بانها پس گفت خبر ده مرا از كلمه
 كه اول ان شرك است و اخر ان ايمان پس گفت ابو حنيفة ميند انم پس گفت ان لا اله الا الله است

پس گفت صادق خبر ده مرا از دوا امر که امام عظیم است قتل یاز ناپس گفت ابو حنیفه که قتل عظیم است
پس گفت صادق پس چرا الله تعالی قبول کرد و قتل دو شاہد و برائے زنا قبول نمیکند کمتر
از چهار پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت امام جعفر از دوا امر که امام افضل است صوم با صلوٰۃ پس
گفت ابو حنیفه که صلوٰۃ افضل است پس گفت صادق که چرا الله تعالی واجب ساخت برای
قضاے صوم و ساقط کرد قضاے صلوٰۃ پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت صادق برای مرد
تبرس از خداے تعالی و مگرددین برای خود پس بر رستیکه من ایستاده شوم فردا پیش خدا میآیم
و گویم گفته است خداے تعالی و گفته است رسول خدا و گوئی تو و یاران تو بمنین دیدیم و نمیدیم
و بکنده الله تعالی با دشما با نچه که خود را و صاحب کتاب از دیدن سائل التعلیل از مضرت نقل نموده
که امام محمد باقر از ابو حنیفه پرسید که شنیدم تو در سائل دین بقیاس عمل میکنی گفت
ابو حنیفه که یا ابن رسول الله از تو سوال دارم گفت ان کدام است گفت زن مورد
مراحم است یا مرد گفت که مرد بعد از ان گفتنن زیاد و ناپاک است یا بول گفت بول
گفت صوم افضل است یا صلوٰۃ گفت صلوٰۃ گفت اگر من بقیاس عمل نموده بایست
که زنم از او حصه دادم و بعد بول غسل کردم زنم از بقضاے صلوٰۃ فرموده حال
آنکه این چنین نمیکم پس مذہب من بمنبر کتاب و سنت است بعد از ان با ترضی الدین
از دے معذرت کرد و قول مخالفان در حق او ترک نمود میگردد مؤلف که این قصه بسمت
ترسیده و سندان مجہول است و قصه امام جعفر با ابو حنیفه صحیح است یعنی از خفیان
تبعصیب برائے وقع عیب از ابو حنیفه این قصه وضع نموده اند و الله اعلم بحقیقۃ الحال در بعضی اشنا
عشر یہ آورده کردی ابو الحسام حسن بن علی با سنادہ الی ابی الجحیری شعیبی قال دخل ابو حنیفه علی ابی
عبد الله السلام فلما نظر الیہ المصادق قال کانی انظر الیک وانت یحیی سنی بعدی بعد ما ندرست و
مکون منقرضاً کل لمون وغیما کل موم بک سیکل التجر و ان اذ و قضا و تسدیم اے واضح الطریق
انما تجوز فاک من الله العون التوفیق حتی سیکل الربانیون بک الطریق یعنی روایت کرده است ابو الحسام
شیعہ که گفت داخل شد ابو حنیفه پای عبد الله جعفر صادق پس چون نگاه کرد بسوے او امام گفت چنان بنیم
ترا که تو زنده خواهی کرد سنت جدم بعد از آنکه منموشده باشد و خواهی بود گرگاه هر مضطر و فساد پس هر عز و نرسو

تو بخواند رفت حیرت زده گمان چون ایستاده بماند و راه نمائی ایشانرا بطریق واضح چون تیر شود پس ترا
از طرف خدا و دو توفیق با و تا برونده اطلبان بیلیب تو در راه و انقیاد فیہ نطقا عن کتب الامامیہ ان
ابا حنیفہ کان جاسا فی المسجد الحرام و حوله زحام کثیر من کل الافاق قد اتبعوا یساکونہ من کل جانب
یجمعیم و کانت السائلین فی کثیر جہاینا و لما توقف علیہ الامام ابو عبد اللہ نقطن بہ ابو حنیفہ فقام ثم
قال یا ابن رسول اللہ لو شعرت بک اولا ما وقفت لانا انی اللہ جاسا و انت قائم فقال لہ ابو عبد اللہ
ابن ابی حنیفہ واجب الناس فطی فی ذلک آباء فی فیہ بود ابو حنیفہ نشسته در مسجد حرام و گرد او دوا
بسیام بود تمام مردم اطراف جمع بودند کہ سے پرسیدند اور از ہر طرف پس جواب میداد و شانرا
بود نہ سوالات درستیوں او پس بیرون میگردانرا و میباید مردم پس ایستاد بر سر او امام جعفر صادق
پس آگاہ شد بروے ابو حنیفہ پس ایستادہ باز گفت لے پسر رسول خدا اگر خبر سے یافتہم ایستاد
تو بیشتر تو ایستادہ نے ماندے ہمیدہ خدا سے تعالیٰ نشسته و تو ایستادہ باشے پس گفت
امام جعفر ثنیں لے ابو حنیفہ و جواب دوم ہم ایس سہین شغل یافتہ ام پران خود را سے گوید و گفت
ابن ہر دو قصہ غلط و موضوع است چرا کہ با قصہ عبداللہ ابن شہرہ مطابقت ندارد و عبد اللہ را کتب
اسناد الرجال صدوق وثقہ گفتہ اند و راوی این قصہ شیعی محبوب الاحوال است قد بین د کتابا لہ فی سایل التقليد
اور وہ کہ صاحب بحر السعادت در کیفیت وضع مذہب و تہذیب و ترتیب احوال ابو حنیفہ گفتہ کہ
اول کسیکہ قرع باب ارشاد نمود و مہراز گنج اجتہاد برداشت و راہ دین بر روی خلائق کشود و وہ دین
کتب فقہ کرد و بجا و مذہب و درس و فتوے نہادہ و احکام شریعت منتشر گردانید امام ابو حنیفہ کوئی
بود رحمۃ اللہ علیہ و او شاگرد امام ائمۃ المسلمین زبدہ اہل بیت الطہیین الطاہرین سرکردہ مومنان
صادق و موحدان سابق امام بنی ہاشمی جعفر صادق بن محمد بن زین العابدین بن حسین بن علی رضی اللہ عنہم و ابو حنیفہ
بنو علم و ہدایت از انبیا سے عمر شریف و یگانہ دور ارشاد و تعلیم طریقت ممتاز زمانہ بود و ہر اولیا التجا بانحضرت
اور وہ متعددی میشدند و اکثر حالات و بیشتر اوقات بار بار بجلال ہر سیر و دو وقتش از ان غریب تر بود کہ
تہذیب و وضع مذہب پروردند۔

لقب او است ثابت و وثاق کامل و اکمل جہان بودہ	انکہ او بود جعفر صادق فاضل و فاضل زمان بودہ
--	---

عالم علم باطن و ظاہر ہر
بر سر شمعان دین قاہر

و ابو حنیفہ از فضل طائع انجذاب بودہ از و اخذ علم میکرد و امام باو سے نظر سے خاص داشت و ہمیشہ
توتیش علم نظر داشتہ از شریعت علم خود دل عطشان اورا سیراب می ساخت چون علم و فضل ان امام بحق
ناطق در عالم اشتہار گرفت جسے از علمای یہود و نصاری با ہم شوری نمودند کہ دین محمد صلعم روز بروز
قوت میکرد و بکرے و غدر سے ابن دین بہم بزرہم و اختلاف فاحش میان اہل اسلام در انگیزم باشد
کہ دین ایشان بہم براید و اخرا سے این مجمع فتنہ آرا برین انعقاد یافت کہ کتابے ترتیب دادہ چہ خیری
از او بیان زائد و مذایب باطلہ باو لایل چند از قرآن و حدیث در ان دین کردند و ان کتاب و کیسہ نمودہ
و کس از جماعت بسبیل امانت بدست ان امام وقت سپردند و باز نیا مدندانکہ ان امام ہمام وقت
و دواع فرار سید فرزندان را وصیت کرد کہ دست از قرآن و حدیث باز نہارید بعدہ ازین عالم فانی بجوار
رحمت یزدانے انتقال فرمود و در قیام مدفن گشت و از ترکہ غیر از کتابے چند چیزے گذاشت فرزندان
انحضرت کہ نو و قد وہ اہل علم و عالم بودند احتیاطا کتب میگردند و ان کتاب امانت بدست افتاد و ان
چند سخنان غیب و دیدہ کہ گاہے مثل ان از پذیر بزرگوار خود نشیندہ بودند ابو حنیفہ رحمت گفت کہ من التلمذ
و خدمت انحضرت بودم ہرگز کلام ازین کلمات نشنیدم و نیدانم کہین کتاب از کجاست جسے از بتدیان
کہ بخد مت و صحبت امام نور سیدہ ہنوز تحصیل علم و معرفت جناب او نکردہ بودند تصور کردند کہ مکررند خاص
او چنین بودہ است و این سخن در میان مردم انداختند امام موسے کاظم با چندین برادران و ابو حنیفہ
انکار ان کتاب کردند و آخر کار بشماست ان کتاب خالفت بسیار پیدا شد امام موسے کاظم با برادران و وحی
از عجمان غریمت مدینہ کردند و باینکہ از پذیر بزرگوار دیدہ و شنیدہ بودند بعبادت و ریاضت اشتغال
گرفتند و جماعت مذکورہ کتاب سطورہ را در میان آوردہ در ان بحث و جدال قلیل و قال شری کردند
جسے از نادانان جاہل و کور و دلان غافل را دین امر با خودیارساختہ خاک اوبار برفرق روز گان خویش
بہ عقند بشنیدن این اخبار کہ خلاف دین و شریعت بود امام ابو حنیفہ بسیار میرنجید چون دید کہ اکثرے
از جاہلان فریفتہ ان سخنان میشوند و عین دین دامن دل او حکم گرفت و در قرآن و حدیث و تفسیر
بنیاد نساند و تو بعض ان کتاب و بعض کتب تواریخ معتبرہ دیدہ است مگر وقت نایب
ان کتاب نام ان کتاب از خاطر بکلی رفتہ کہ نہ منو جہا سے چون خواہست کہ امام ابو حنیفہ را قاضی کند

وادار بن امر با نمود و گفت که من قابل ابن افریتم اگر درین قول صادق بودم ملائق را قضا بنماید و او اگر کاذب
 کاذب را قاضی بنماید که او وقت منصور و ار را با نمود و بعد از روزی چند حمله نموده زنی را قتل نمود
 نزد ابوحنیفه فرستاد و از زن نزد ابوحنیفه رفته گفت شوهر من مرده است و اهلک فردا کن گذارشته
 و بمن وصیت نموده که اوستی بهتر و شمشیر لاثانی و هزار دینار بکسی دهی که افضل زمانه باشد پس
 از تو مشورت میکنم که ان اموال بکه و هم گفت با امام جعفر صادق بده که افضل زمانه خود است انهمی و اهل
 شد ابوحنیفه بر امام جعفر صادق و گفت یا ابن رسول الله تو از ابو بکر و عمر ترا نموده و پیر از حبه
 گفت معاذ الله گفت ابوحنیفه که اهل کوفه این گمان دارند گفت دروغ میگویند گفت اگر بایشان از
 مقصد خود در حق شیخین خبر نویی شاید ایشان براه راست باز آیند گفت ای ابوحنیفه اگر بگویم
 ایشان هر انچه قبول خواهند کرد است و امام ابوحنیفه همیشه مدح و ثناء امام صادق نمودی و گفته
 بود الانشان لعلک النعمان و در تحفه اثنا عشریه آورده که این قول از وی مشهور است مگر اتم حجت
 گوید که ازین قول چگونه مدح حضرت صادق اید چرا که لفظ اگرستان بضم سین و تشدید نون
 باشد یعنی ان دوست باشد و اگر بکسر سین فتح نون باشد مراد د و سال باشد پس معنی
 این سخن انست که اگر نبودی دوست یا دو سال هر انچه هلاک شدی نشان گیر خیر نصی
 بالا ای ان بوده باشد که دلالت کند بر مدح صادق و این قصه بنظر اتم حجت نیاورد بنیست
 بدانکه در ملاقات نمودن ابوحنیفه با صادق رم روایات متنوعه دارد گشته بقول صاحب بحر السعادت ابوحنیفه
 از طفلی ملازم امام صادق بوده اخذ علم نمود و بقول ابن شهر مرقه ملاقات ابوحنیفه با صادق رم
 اتفاق افتاد که انوقت ابوحنیفه بفتوی و اجتماع داشت خال منی و در تحفه اثنا عشریه آورده که ابوحنیفه تمییز
 امام باقر بود و اجازت فتوی و اجتماع از ان جناب گرفته و از زید شهید نیز اخذ علم نموده و بقول صاحب
 مفهرات و قتی ابوحنیفه را با باقر مد اتفاق ملاقات افتاد که ابوحنیفه انوقت بفتوی و اجتماع مشغول بود
 انکه ابوحنیفه تمییز امام صادق بود و از وی روایت حدیث نموده و اخذ علم کرده درین شک نیست چرا که
 مومنین و علما بشود و سنن هر دو منفق اند برین دمی تواند که بصحبت امام باقر و برادر زید شهید و
 برادر جعفر صادق رسیده از همه اخذ علم نموده باشد مگر از طفلی ملازم صادق رم بودن قول ضعیف
 است شاید بعد از تحصیل علوم تکمیل ان از حضرات مرقومین نموده باشد و الله اعلم بحقیقه الحال

و نیز باید دانست که آنچه صاحب بحر السعادت گفته که بعد از وفات امام جعفر صادق بسبب بیرون آمدن آن کتاب اختلاف درست پدید آمد پس او امام موسی کاظم را برادران خود غیبت مدینه نمود و این قول نیز صحیح معلوم نمیشود چرا که این قول یقیناً منتهی شود که وفات آنجناب در شهر دیگر بوده باشد تا کتب خانه او در آنجا بود و فرزندان او از آنجا مدینه آمدند و حال آنکه خود صاحب بحر السعادت گفته و با اتفاق مؤرخین ثابت است که وفات آنجناب در مدینه و قبر او در بقیع اتفاق افتاد و لاجرم غیبت مدینه از مدینه صورت نگیرد شاید در اصل کتاب عبارت چنان بوده که امام موسی بعد دیدن اختلاف سکونت مدینه اختیار فرمود و از سهو قلم کاتب بجای سکونت لفظ غیبت برآمده علاوه بر این قصه خود غلط فاحش است ثبوت و اعتماد در آن شاید چرا که سپردن کتاب نصاری بدست امام جعفر اصلاً مثبت نرسیده فرزندان امام جعفر بودند و یقیناً یکس واقف بودند اگر واقف بودند بر دم اعلام نمودند و اختلاف پدید نیامد پس صاحب بحر السعادت از کجاء دانست که این حادثه پیش آمده تا این قصه را بیان نمود و الله اعلم الشیء در معارج النبوة آورده که ای کریم و فدایا بنج عظیم در قصه حضرت اسماعیل مراد از بنج عظیم چه باشد گویند پس در آنچه محل که حق تعالی او را بنج عظیم گویند بقول امام جعفر صادق که تفصیل آن در معارج مذکور است مراد از بنج حضرت حسین است علیه السلام است و آنجناب چنانچه مجمع علمائے شریعت بود همچنان مقتدا و اهل طریقت بود هر صوفیه نسبت خود با آنجناب میرسانند میگویند که ابو الحسن خرقانی از بنج ابی زید بسطامی تربیت شده و ابوزید نیز از روح پر فتوح امام جعفر صادق فیضیاب گشته و امام جعفر را دو نسبت است یکی از پدر خود و از پدر خود همچنین تا علی رضی الله عنه و از رسول صلی الله علیه و سلم و دیگرے از بعد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق من سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه ابی بنی صلی الله علیه و سلم که آنرا الرضیات و قوت القلوب و قول الجمیل با جمله در هر فن مدک داشته و همیشه اوقات خود را در استحکام شریعت معروف می ساخت و عمر گرانایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزت و آزادی گذرانید و هرگز منقول نشده که از آنجناب گاهی امر صادر شده که موجب اعتراض از جانب شریعت باشد رحمه الله علیه -

ابن محمد یوسف بن ابی الفرج بن جوزی و ہجویر و سہ من مولفہ اجازۃ کانت قرأتہ فی شعبان من سنہ
ستہ و ثمانین و ستمائتہ ہجری المطلقہ فی بغداد عمرہ بالمدتعالیٰ غرض اینکه این حدیث از جملہ
صحیح و در کتب میر سلطنت منقول است از علماء بزرگوار و اعلم عند اللہ الفقار و رشواہد البنوۃ و رؤفہ
الاجاب از منصف بن عمر روایت کردہ کہ گفت روزی با صادق رحمہ اللہ میر قمر ناگاہ بزرے بگذشتیم
کہ بیش و سہ گادے مردہ افتادہ ان زن با جمعہ از کوہ کان خود میگرفتند صادق رحمہ اللہ از وی پرسید
کہ حال چیست گفت من و فرزندان من باین گادہ و شیر و سہ عاشر میگذاشتیم و سہ ہر دو تن
در کار خود حیران شدہ ام صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ میخواہی کہ خدا سے تعالیٰ از از زندہ گردانہ گفت
باسن سخریہ میکنے باین مصیبت کہ مرا رسیدہ است فرمود کہ سخریہ نیکم بعد از ان دعا کرد گا و سخریہ ز دو
ادار داد و روانے برخاست نذرست صادق رحمہ اللہ بیان مردم در آمد و ان زن مذانتہ کہ و سہ کہ
بود و رشواہد البنوۃ و رؤفہ الاجاب از علی بن حمزہ روایت کردہ کہ گفت من با امام صادق رحمہ اللہ
در پائے نخل خشک فرود آمدیم صادق ال محمد علیہ السلام لب سے جنبانید و من نیند استم کہ او
چہ میگوید ناگاہ روے بان خرابان آورد و گفت مرا طعام کن از انچہ از تو تعالیٰ در تو و و یعت نہادہ
است از روزے بندگان خود من دیدم کہ خرابان بسوے و سہ میل کردہ و از و سہ خوش ہا
ادینجہ بود از خرابے تر مرا گفت بیش اسے و بسم اللہ الرحمن الرحیم گوید بخور من بموجب فرمودہ عمل
نمودم ہرگز خرابانی ازین شیرین تر و خوشتر نخوردہ بودم اعرا بے انجا حاضر ہو و گفت من ہرگز سحرے کہ
امروز دیدم نہیدہ بودم جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ نے نہ فرمود کہ ما و ارثان پیغمبر انیم و ربیان ما سحر
و کاہنے نبیاشد اما و عا میکنم کہ خدا سے تعالیٰ اجابت میکنہ اگر خواہی دعا کنم تاقی تعالیٰ ترا
سبح کرد و دزد سگ سازد اعرا بے از بیلکہ داشت گفت دعا کن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
دعا کرو فی الحال ان اعرا بے سگ شد و روے بخا و خود نہاد و امام صادق رحمہ اللہ فرمود کہ در عقب
دے برو من بر خیم دیدم بخا و خود آمدہ و بیش اہلیہ و الدخودم سے جنبانید چو بے برداشتند و او را
بازند من بار ششم و انچہ دیدم بعض امام علیہ السلام رسانیدم ان سگ نیز باز آمد و پیش امام رضی
اللہ عنہ در خاک میں علیہ و اب از چشم او میرفت امام صادق رضی اللہ عنہ بروے ترقم فرمودہ دعا
کرد تا بصورت خود نمود کرد ناگاہ گفت اسے اعرا بے با نچہ تو گفتہ اپان آوردے جواب داد کہ لاری ہز یا با

بلکہ دو ہزار بار در شواہد النبوة و روضۃ الاحباب از یونس بن لیثیان روایت کرده کہ گفت با جماعتی در ملازمت
صادق رضی اللہ عنہ بودیم پرسیدیم کہ چون خدا می تعالیٰ از پر اہم علیہ السلام را گفت کہ خدا ربعتہ من الطیر
نصرت من الیک انحرغان از یک مجلس بودند یا از اجناس مختلفہ پس فرمود کہ میخوام کہ اشکل ان شمارا بنمایم گفتیم
ارے فرمود اے طاؤس نے الحال طاؤسی حاضر شد پس فرمود کہ اے خواہ خواہ حاضر شد پس
فرمود کہ اے بازبانے حاضر شد پس فرمود کہ ای کبوتر کہوترے حاضر شد پس فرمود تا ہم را بکشتند
وریزہ ریزہ کردند یا یک گیر میخفتند و سر اے ایشا زانگاہ داشتند بعد از ان سہ طاؤس را برداشت
و فرمود کہ اے طاؤس دیدم کہ گوشت و استخوان و پر ہاے دے از یک گیر جدا شد و ہر دے چسبید
و دین دے راست شد و زندہ گشت و بان سہ مرغ دیگر ہمین معاملہ کرد ہمہ زندہ شدند و در شواہد النبوة
و روضۃ الاحباب و مصداق آوردہ کہ منصور خلیفہ برج را فرمود کہ جعفر بن محمد را حاضر گردان چون برج و براہمن
ساخت منصور گفت قلنے اللہ ان لم اقلک یسے بکشد مرا خداے تعالیٰ اگر بکشم ترا چند بجلیہ فتنی
ایگزیرے و یخوابی کہ خون مسلمانان ریزے صادق رضی اللہ عنہ گفت واللہ من حیجہ نکردہ ام و نخواہم ام
اگر تو چیزے رسیدہ است از زبان مرغ گوئی رسیدہ است و اگر عیاذ باللہ اچہ گفتے کردہ باشم برو
علیہ السلام ظلم کردہ عفو کرد و ایوب علیہ السلام سیلا متبلا شد و صبر پیش آورد و سلیمان را اعطا و اوند
شکر گذاری نمود و اینان پنجر اند و نسب تو با ایشان باز میگردد و منصور گفت راست میگویی و ویرا بالا
خواند و بر پہلوئے خود بنشانند پس گفت فلان بن فلان ابن سخن از تو بمن رسانیدہ است پس فرمود
تا ویرا حاضر کردند از دے پرسید کہ تو خود شنیدے این سخن را از دے گفت ارے گفت سو گند
میتوانے خورد گفت بلے پس آغاز سو گند کرد کہ باللہ الذی لا الہ الا هو عالم الغیب و الشہادۃ صادق رضی
اللہ عنہ گفت یا ابرہہ المؤمنین من ویرا سو گند میدہم گفت تو سو گند دہ بان شخص گفت بگوے برست من
مول اللہ و قوتہ و النجات الی ولی دقوتی قد نسل کذا و کذا جعفر قال کن و کذا جعفر ند کے استثناء نمود و آخر سو گند خورد ہم و مجلس فہما
و ہر منصور گفت پامی بر ایشاہ و از مجلس بیرون بریدہ اللہ علیہ با صادق گفت تو مبرا و منتر ہے از انچہ
ورق تو گفته اند و عند خواہی تمام کرد و در وقت رفتن برج کہ خادم خلیفہ بود خطے فاخر و جائزہ نیکو برداشتہ
ہمراہ صادق رہا و سالما و غانما بمنزل تشہر رفت و در برج گوید کہ چون صادق رضی اللہ عنہ منصور دزد آید لب
خود میجنبا نید و ہر چند لب خود میجنبا نید غضب منصور فروے تشہر است تا ویرا نزد یک خود نشاند و از وی

خستند و شد چون از پیش و بیرون آمدند و رسیدم که ابن مرو شمناک تر از هر کس بود بر تو چون
تو را مدی لب می جنبانید و چپ بخواند که دم بدم غضب و خروشست گفت دعای
جد خود حسین بن علی را یعنی السلام علیما یومنا و انما یومنا که یا عدو غدا شدت و یا غوثی منکر کرتی آخر منی بختیک
التی لاتمام و اکتفی بر کنگ الذی لا یرام بیج گوید که ابن دعا را یاد گرفتیم هرگز مرا شدت پیش نیاید مگر که
ابن دعا را خواند و از آن شدت فوج یا قتم و تم بیج گوید که از صادق رم رسیدم که چرا نگذاشتی که آن شخص
سوگند خود را تمام کند و ویرا سوگند داد و فرمود که چون بنده خداست تعالی را بیگانگی و بزرگوار
باد میکند با و علم و رزق و تأخیر عفویت و می کند و ویرا سوگند داد و ما پنج شیند و خدای تعالی
و بزرگو گرفت در صواعق و شواهد آورده که داود بن علی بن عبدالمعز بن عباس رضی الله عنهما یکی
از موالی صادق را رضی الله عنه قتل کرد و اموال ویرا گرفت صادق رضی الله عنه بروی در آمد و در
خود و زمین میکشید و فرمود که مولا را کشته و مال ویرا گرفته و الله که بر تو دعای بدخواهم کرد و داود
بر سبیل استنرا گفت ملا از دعای خود می ترساند صادق رضی الله عنه بخانه بازگشت و همیش
تا بسحر بیدار بود در قیام و قنود چون وقت سحر شد شیند که بر داود دعای بد کرد و ساعته بنهار که ویرا
بکشتند و از آنجمله نسبت که در شواهد و اصحابه نمی آید الصحابه آوردند که چون زید را رضی الله عنه کشتند و بر داود
کردند حکیم ابن عباس کلمه این دو بیت گفت

سلبنا لکم زیداً علی بنی کلمه	ولم ارمده یا علی بنی عیصیل
تقیتم عثمان علیاً سفا به	و عثمان خیر من علی و ایطیب

چون این دو بیت بصادق رضی الله عنه رسید دست بردار داشت و فرمود اللهم ان کان عبدک
کاذباً فسلط علیه کلما من کلابک بار خدایا اگر بنده تو کاذب است پس مسلط گردان بروی سگهای از
سگان خود را بنی امیه ویرا بکوفه فرستادند شیر ویرا در راه بدرید چون ابن خبر بصادق رضی الله عنه رسید
در سجده افتاد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله ما بعد از این شکر خدا را که دفا کرد ما را از آنچه وعده کرده بود
آورده که از جمله مکاشفات صادق رضی الله عنه آنکه ابن عم و عبد الله بنی که شیخی بنی باشم بود
پسر و داشت ملقب بنفس ذکیه و در آخر دولت بنی امیه و صفات ایشان بنو هاشم بخوانستند
که بن محمد و بر او و بیعت کنند صادق رضی الله عنه از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تمت بوسه کردند

که از روی حسد بیعت نمیکنند صادق رضی الله عنه گفت و الله که خلافت زمین خواهد رسید و نه ایشان
بلکه خلافت از صاحب قبا که زر خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بان باز میگردانند باشند
و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قبا که زر پوشیده بود چون این سخن از صادق شنید عیش
این سخن و خاطر او بود تا وقتی که خلافت باور رسید و الله جعفر محمد باقر هم تبرقیل از روی این سخن خبر داده
بود که منصور عباسی مالک شرق و غرب روی زمین خواهد شد و مدت او بطول خواهد انجامید اے
آخره که امر چون خلافت منصور رسید از قول باقر و جعفر تعجب کرد چنانچه در شوهر آورده که روزی منصور
با حاجب خود گفت و تویی که جعفر بن محمد بر من در آید پیش از آنکه من رسد ویرا بکش روزی صادق
رضی الله عنه بر روی در آمد و پیش و نشست منصور حاجب را طلبید آمد و دید که صادق رضی الله
عنه نشسته است چون صادق رضی الله عنه برفت حاجب را طلبید و گفت ترا چه فرموده بودم و چه
سوگند خورده که من ویرا ندیدم مگر پیش تو نشسته نه در وقت در آمدن ویرا دیدم نه در وقت بیرون رفتن
و از آنجمله آنست که یکی از مقرران منصور گوید که روزی پیش و سه در آمد و ویرا متفکرا بافتم گفتیم یا ایوبین
موجب تفکر تو چیست گفت ای فلان جمعی که در از علویان فاسد ساخته و پیش و اے ایشان را گذاشتم
گفتم ان کیست گفت جعفر بن محمد گفتم و سه مرد ایست مشغول بعبادت خدای تعالی و اصلا نظر بر دنیا ندارند
گفت من دانسته ام که تو با ما مت و سه اعتقاد دارے اما ملک عظیم است من سوگند خورده ام که
بشب درینا بزم ما خاطر خود را از و سه فارغ نسازم سیاف را بخواند و گفت چون جعفر بن محمد حاضر شود
هرگاه که من دست خود بر سر خود نهیم باید که ویرا قتل کنی پس بفرمود که تا صادق را رضی الله عنه حاضر
کنند در وقت در آمدن بوی پو شتم دیدم که لب می جویانند اما نه انستم که چه بخواند لیکن تفسیر منصور
را دیدم که بجنبش در آمدن کشته از تلامذ امواج بحر و منصور را دیدم سر دپای برهنه و لرزه بر اندامهای
و سه افتاده استقبال و سه کرد باز و سه ویرا گرفت و ویرا ساده خود نشاند و گفت یا ابن رسول
الله باعث آمدن تو چیست فرمود که چون مرا خواندے آدمم گفت حاجت که دارے بخواه فرمود حاجت
من آنست که مرا بخوانے تا من با اختیار خود هر وقت که خواهم حاضر شوم آنگاه برخاست چون بیرون
رفت منصور جامه خواب طلبید و تا نیم شب بخت سپید و نمازها از و سه فوت شد چون بیدار شد نمازها
را قضا کرد و پیش خواند و گفت ای انوقت که جعفر بن محمد حاضر شد از و نهانی دیدم که یک لب و سه

بر زمین و یک بر بالا سے قصر من زبان فصیح با من گفت کہ خدا سے تعالیٰ فرستادہ است کہ اگر
 بصادق یعنی المدینہ گزرتے رہا نہ تیرا وقتہ وافر و برم حال بر من تنفر شد چنانکہ دیدے من گفت
 کہ این سحر است گفت گو کہ این سحر است کہ این خاصیت اسم اعظم است کہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 کہہ رہے ہو کہ ہرچہ بخواہت چنان یثد و از آنجلا است کہ ابو نعیم گوید کہ بعدینہ در آمد و کینہ کے ہمراہ بود و با
 جمع شد م چون بیرون آمد کہ بجام روم دیدم کہ جماعتی از اصحاب بزیارت صادق رضی اللہ عنہ توجہ
 نمودہ اند با ایشان ہمراہ شد م چون بخانہ صادق رضی اللہ عنہ در آمدیم و چشم و سہ بر من افتاد
 فرمود کہ اے ابو نعیم مگر نہ راستہ کہ در خانہ پیچیدان و فرزندان ایشان پنجبت در سنہ باید آمد گفتیم با
 ابن رسول اللہ اصحاب را دیدم کہ مے آمدند تر رسیدم کہ این دولت از من فوت شود تو بہ کہ دم کہ دیگر
 ہرگز چنین نکند و بیرون آمد و از آنجلا است کہ دیگرے گفتہ است کہ دوستی داشتیم کہ منصور ویرا
 جس کردہ بود صادق را رضی اللہ عنہ در موسم حج در وفات دیدم بعد از نماز عصر از من پرسید کہ حال
 دوست تو کہ در جس منصور بود چہ شد گفتیم بچنان در جس فے است دست بدعا برداشت چون ساعی
 براہ گفت واللہ کہ دوست ترا بگذاشتند را اے گوید کہ چون از حج باز گشتم از دوست خود پرسیدم
 کہ ترا کے گذاشتند گفت روز عرفہ بعد از نماز عصر و از آنجلا است کہ دیگرے گفتہ است کہ در کہ برو
 خریدم و بان جنم کردم کہ انرا از دست نہ ہم تا بعد وفات کفن من باشد چون از وفات بردلف باز
 گشتم از من غائب شد بسیار منموم شد م چون با داد از فردلف بنیہ ایدم در مسجد خیف نشستم ناگاہ
 کسے از پیش صادق رضی اللہ عنہ آمد کہ ترا یہ طلبہ زود پیش وے رفتم و سلام گفتیم و نشستیم و سہ
 بن کرد و فرمود کہ بخواہی کہ ترا بروے و ہم کہ بعد از وفات کفن تو باشد گفتیم اے کہ برو من ضایع
 شدہ است غلام خود را آواز داد غلام دے آمد بروے اور و چون دیدم ہمان برو من بود ہمینہ
 فرمود کہ این را بگیر و خدا سے تعالیٰ سپاس گوے و از آنجلا است کہ شخصے پیش دے دہ ہزار دیدم
 اور دو گفت کہ من بچ میروم ازین براے من سہراے بخر کہ چون از حج باز گردیم باہل عیال خود
 در انجا متوطن شویم چون از حج باز گشت و پیش صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ براے تو سہرائی خریدم و درشت
 کہ ہد اول ان منتہی بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم مے شود و تانے بہ علی و ثالث بحسن و رابع بحسین
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم و انیک صک نوشتہ چون ان شخص از اہل بیتہ گفت رضی اللہ عنہم با من

بسند چون بنزل خود رسید بپا شد وصیت کرد که ان حکم را باو دے در قبر سنه چون وفات
کرد و ان حکم را باو دی در قبر نهادند دیگر روز باو دیدند که حکم بر روسته قبر دے است و بر پشت
نوشته که بنفرین محمد دفن نمود با پنج وعده کرده بود و از انچه است که ششصد از دے و انکس و عا که در خدا
ویرا چند ان چیز دے و هر که بسیار حج گذارد فرمود که خداوند او ویرا چند ان بد که پنجاه حج گذارد و ان شخص پنجاه
حج گذارد و در پنج پنجاه و یکم پنجه رسید و خواست که غسل کند سیل ویرا در بود و در ان برود اما نقش
خاتم امام بن است انت عظمی من الناس گذارنی رفته الاحباب و السلام

موسی بن جعفر رضی الله عنه

در روضه الاحباب و در شواهد الیقین و تاریخ ابن خلکان گفته که دے امام هفتم است از امیرا نشی
عشر در روضه الاحباب گفته که کینست او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و گفته اند که ابو اسماعیل
و ابو علی نیز از جمله کمینتا دے است و در شواهد آورده که لقب او کاظم است در روضه الاحباب آورده
که صالح و صابریه لقب او است و قال ابن خلکان نقل عن تاریخ خطیب البغد او کان موسی یروی العبد
الصالح پس نام دے موسی و کنت او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل و ابو علی و
لقب او کاظم و عبد الصالح و صابریه و صالح و زین المجتهدین است در روضه الصفا آورده که در زین المجتهدین
میگفتند در مدینه و مادر دے اجم و ولد بوده حمیده بر بریه نام و ولادت وی در ابو ابو د میان مکه و مدینه
یوم ان حدیث خلون من صفر سنه ثمان و عشرين و مایه و مات فی حبس هارون الرشید بغداد
یوم الجمعة خمس خلون من رجب سنه ست و ثمانین و مایه گذارنی الشواهد و در روضه الاحباب آورده
که امام موسی در وقت فوت امام جعفر بست ساله بود و بروایت اصح و اکثر در رجب سنه ثلث و
ثمانین و مایه در بغداد از عالم نقل نموده و بدین روایت مدت امامتش سی و پنج سال باشد و زمان
حیاتش پنجاه و پنج سال و در روضه الصفا آورده که بقول صاحب ریح الاربار مدت حیاتش چهل و
پنج سال بود و قال الشیخ طاعنی قاری نقل عن المسعودی مات سنه ست و ثمانین و هو ابن اربع
و خمسين و نسی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلاثاء قبل طلوع الفجر سنه تسع و عشرين و مایه
و قال الخطیب سنه ثمان و عشرين بالمدينة و توفی فی المحسن بقعین من رجب سنه ثلث و ثمانین

و مایه و قبل سنته ست و ثمانین بنجد او و قبل از توئی مسمو ما و قال الخطیب توئی فی المجلس و دفن
 فی مقابر الشؤیز فی خارج القبة و قبره بناک مشهور نیز او علیه شمه عظیمه فی فنادیل الذهب و انفضت
 و انواع الالات و آخرش لا یعد و هو فی الجانب الغربی و در روضه الاحباب او رده که بقول اکثر ارباب
 اخبار کاظم رضی الله عنه البفر موده بارون الرشید سکر بن شامک بایگی بن خالد برکت زهر واد
 و بدان واسطه ان جناب روی بفر دوس اعلیٰ نناد و فیه ایضا نقلاً عن تاریخ گزیده که بوقتیه بعضی
 از علای شیوس رب و یاقوم ان امام ریخته و بدست بے شرمی ریشنه ترغزیش را بگمستند
 مدفن پر نور امام کاظم رضی الله عنه و خطه بغداد مشهور است مطاف طوائف تبو و خلائق نزدیک
 و دور و فی اخبار الدول للقرمانی کانت و من است سنه ثلث و ثمانین دمایه فلما اتی فی المرارید
 بوضع نقشه علی الجسر بنجد او بنادی علیه بناموسی بن جعفر الذی یزعم الشعبه انه البیوت فاما نظر و الیه
 میثاقم و من فی مقابر قریش و له من العمر خمس و خمسون سنه و شیخ عبدالحق دہادی و شیخ شکات
 او رده که امام شائنه گفته که قبر امام موسی کاظم تریاق مجرب است و اجابت و عاراً -
 اما مناقب ان جناب ت العمر پانچ شریعت بود و در ویج روایت نه بطریق صحیح نه بطریق ضعیف مر
 نشد که از انجناب امر که موجب غرض از جناب شریعت باشد صادر شده و در شواهد النبوه
 او رده که عابدترین اهل زمان خود بود و فقیه ترین ایشان و سنی ترین و کریم ترین ایشان و قال بن
 حککان قطاعن حلیب البغداد کان موسی علی عید اصالحا لعباده و اجتماعه و انما لقب بالکاظم
 علمه و تجاوزه عن المعتدین و در روضه الاحباب او رده که نسیم مکارم اخلاق ابن امام عالی شان
 اطراف جهان را و مشام جهانیان را معطر گردانیده بود و اشعه محاسن ادب ان مقتدای
 بلند مکان شام ظلمت اندوز طوائف انسان را بصبح عالم افروز رسانیده و نور زبرد و عبادنش
 افزون از قوت و طاقت بشر و کمال علم و فضیلتش بیرون از احاطه استطاعت علمای دانش
 پرورد و عجائب کراماتش محجز از معجزات رسول و غایب غایب عوارق عاداتش معجز طباء عقول و تقوی طبع
 برای عالم را این مقصوداتش فی بابی و مقصوداتش فی ابوابی اخبار الدول للقرمانی هو الامام الکبیر العبد الماود الحی الساهر
 لیله قاتلاً قطع نهاده صایماً مسی لفرط علمه و تجاوزه عن المعتدین کاظم او هو المعروف عند اهل العراق
 باباب الجوانج لانه انا باب التوسل به فی قضاء حاجه قط و کان له کرامات ظاهره و مناقب باهره

آنترن محمد الشرف و علا ہار سائے ابوح الزیاض علیہ السلام و در صوابی اور دہ کہ موسے کاظم رحمہ وارث علم و فضل و کمالات پر خود گشت و دیر کاظم ازین جہت گفتند کہ علم بسیار داشت و خشم فرو سے بردوار مردم تجاوز و عفو سے نمود و نزد اہل عراق مشہور بود و در باب فضائے جویح نزد خدا سے قضاے عہد اہل زمان خود بود و سخاوت و سے نیز از ہر ایشان زیادت بود و فی تاریخ ابن خلکان روی اند و کل مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مسجد سجدت اول اللیل و سبع و ہو یقول فی خود عظم الذنب عند علی بن الغفیر عن کبار ائمہ اہل التقوی اہل غافر المغفرۃ فیصل یہ و باحتی اجمع و کان بنیاً کر با و لا اخبار و نوادر کثیرہ و نے اخبار الدول للقرمانے و قد اکثر الادباء نے رایحہ فمن ذلک قول ابی الفتح -

فیما کان یصلی سلا سے

انما لیسید الشریف غلام

فانا النحر والزمان غلامی

داؤا کنت لاشریف غلام

و در روضۃ الصفا و رود کہ امام موسے قرآن را بغایت نیکو خواند سے و در قرآن خواندن بگریست و سامان نیز بگریستند سے و در ان زمان تجوید و ترتیل او یکس کلام الہی را قرأت نیکو و در مدنیہ و ازین ابجدین میگفتند و از امام جعفر صادق منقول است کہ اشارہ با و لا خود کردہ گفت اینا فرزندان منند موسے سید ایشان است و ہم امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ در بارہ امام موسے فرمودہ کہ موسے بابے است از ابواب الہی و از و سے بیرون خواہد آمد کسیک غوث دین امت و نور ہر ملت با و بہترین کل مولود و فاضل ترین جمیع موجود بود و مامون از پدر خود روایت کند کہ در شان امام موسے کاظم بابے ان خود گفت کہ این مرد امام مردم است و حجت حق بر خلق و خلیفہ بر کاذب عباد و بن امام جماعتی ام بحسب ظاہر از و سے قمر و غلبہ و بخدا سوگند کہ امام موسے سزاوارتر است از من و از سایر خلق بجائے رسول و من این سخن نہ بختہ ان میگویم کہ ہم ملک و کار خلافت را سہل می انکارم و اسان نے شمارم و اللہ کہ اگر عزیز ترین اولاد من در حکومت با من منازعت و نزو چشم او را از حد قد بیرون کنم کہ ملک عیقم است لیکن اسے مامون ابن موسے وارث جمیع انبیاء است اگر علم صحیح خواہی از و سے باید خواست مامون گوید کہ چون این نختان از پدر خود شنیدم نہال محبت از طبیعت در و فر جان نشاندم و جان شیرین از ہر اسے طلب مر ضات ایشان فشاندم و نے طبقات الشرائع کان رضی اللہ عنہ یقول اذا صحبت رجلاً و کان موافقاً لک ثم غاب عنک فلقوۃ فاضرب علیک

فابح الی نفسک فانظر فان کنتم اعوججت فنب و ان کنتم مستقیماً فاعلم انه ترک الطريق و تحق
عند ذلک ولا تقطع منہ فی البیتین لک ان شاء اللہ تعالیٰ و کان یکنی بالبعد الصالح لکثرة عباد
و اجتماعہ و قیامہ باللیل و کان اذا بلانہ عن اعدائہ یوذیہ بیعت الیہ کل من دنیہ
الاستقلال من موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی ابو الحسن الماسی المحدث کاظم
صدوق عابد من السابغہ مات سنۃ ثلث و ثمانین و قال الشیخ ملا علی الفارسی نے شرح اشفا
للغاضی عیاض موسیٰ بن جعفر بن محمد العلوی کاظم روئے عن امیہ و عمید السدین و نیار و لم یجب
و عنہ ابنہ علی الرضا و اخو علی و محمد و ابوہ ابراہیم و اسماعیل و حسین قال ابو صالح حاکم نقیۃ امام ہاشم
نے جس الرشید اخرج لہ الترغی و ابن ماجہ و فی میزان الذنب موسیٰ بن جعفر بن
محمد بن علی العلوی الملقبہ بالکاظم عن امیہ قال ابن ابی حاتم صدوق امام و قال ابوہ ابو حاتم
نقیۃ امام قلت روئے عنہ نبوہ علی الرضا و ابراہیم و اسماعیل و حسین و اخو علی و محمد و اخو اوردت
لان التعلیل ذکرہ فی کتابہ و قال حدیثہ غیر محفوظ یعنی فی الایمان قال اعل فی علی ابی الصلت
و لہ روئے قلت فاذا کان اعل علی ابی الصلت فاذا بن موسیٰ نے تذکرہ و فی سند شہاب
باب سنا و ظلم اے سل بن ابراہیم عن موسیٰ بن جعفر عن امیہ عن جدہ متصلاً قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء قبل الطعام یغنی الفقیر و بعد منیہ الهم و یصح البصر و جاء عن موسیٰ عن
اباہ مرفوعاً انہم المال النحل الراسخات فی الوصل المطعمات فی الجبل و قد کان موسیٰ من ابوہ و کلاہ
و من عیاد الاقبیاء و لہ مشہد معروف بنجد و مات سنۃ ثلث و ثمانین و مایہ و لیس و خمس و
ستہ و حدیثہ قلیل جداً و فی خلاصۃ التذیب للحافظ صفی الدین موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی بن
بن علی بن ابی طالب الماسی ابو الحسن کاظم المدنی عن امیہ و عنہ ابنہ علی الرضا و اخوہ
و محمد و ابنا جعفر بن محمد طائفۃ قال ابو حاتم نقیۃ صدوق امام من ائمتہ المسلمین قال یحییٰ بن الحسین
العلوی بلغہ عن رجل یوذیہ بیعت الیہ بصرۃ فیما الف و دینار۔

اما سخاوت و حلم و انجذاب

و رخصہ عن دورہ کہ سخاوت او انہا بل زبان او زیادہ بود و فی تلخیص ابن خلکان کان سخیا کریم و کما

بلغة عن الرجل ان يوذیه فیبعث الیه بصره فیما لفت و تبار و کان بهما بصر لثما و تبار و اربعاً و تبار و تبار
ثم بقسمها بالمدينة و در وقتہ الصفا و ذکر کاظم آوروہ کہ اکبر اولاد امام جعفر صادق او بود و باو
سمیہ اراستہ و باخلق پسندیدہ پیراستہ بود و احسان شہور بہ بڑا متنان نہ کور نویتے بسبع
شتر لیت دے ساینڈ نہ کہ فلا نکس پیوستہ بغیبت تو مشغول است نے الحال ہزار و نیار
برسم انعام نزد او فرستاد ابو محمد ابن یحیی علوی روایت میکند کہ شخصے از اولاد عمر بن الخطاب
رم امام موسیٰ بن نجاشی سے و امیر المومنین علی را بہ شناسام دادے بعضے از متنبیان ابن بیت
باو گفتند کہ ما را زخصت فرماے تا ابن شخص را یکشم و انتقام اہل بیت ازوے یکشم چنان
امام بیانغہ تمام و الحاح مار کلام ایشان ازین حرکت منع فرمود و پرسید کہ انہر دیکجا است گفتند
بر سر ضیعت خود رفتہ است امام بیانغہ تمام بجانب ان ضیعت روان شد و چون بدانجا
رسید مرکب در فرسہ او اندازد ابن عمر از دور فریاد برآورد و تشیع آغاز کرد کہ مرکب در گشت
زار مردمان مران امام موسیٰ التفات بہ سخن او نکرد و همچنان میرانند نابد و رسید و از مرکب فرود
آمدہ پیش او نشست و در روے او تبسم گشتہ پرسید کہ تو را درین زراعت چند خرچ
شدہ باشد گفتہ دو بیت و نیار باز امام استفسار نمود کہ چند امید میدارے کہ ازین
مزرعہ بتور سد جواب داد کہ دو بیت و نیار امام بر فورصرہ مشتمل بر سیصد و نیار بیرون آورده
پیش او نہادہ فرمود کہ ازین سیصد و نیار را بہستان و امید از زراعت خود منقطع مگردان و انہر
بر فاسق و سر امام را بوسیدہ داکنا ہان گذشتہ عفو و اغماز طلب نمود و گفت ہچاس در
فضیلت و کرم بر اولاد بنی دو بے سابقت تو اندر حبست و امام موسیٰ کاظم چون بمثل خود با
گشت با مخصوصان خویش کہ قصد انتخفص داشتند صورت حال را بیان کردہ فرمود کہ ابن فضل
کہ ازین صادر گشت بہ بود یا انچہ شما تصور کردہ بودید۔

اما بتلاوہ سہ بار در انجوس نمودند اول انکہ دشواہ النبوة و اخبار الدول للقرانی و در وقتہ الصفا و صواعق محرقہ و تاریخ خلون
فلکان اورده فی ذکر الکاظم ثم کان لیکن المدینہ فاقدر الممدے بہند و جنبہ فراسے نے النوم
علی بن ابی طالب رم و ہو بجول یا خیر فیل عینم ان تولیتکم فی الارض و نقطہ و اعلم قال البرج
فارسل اسے لیلا فراسے ذلک فلیتہ فاذا ہو بقرابذہ الایۃ و کان احسن الناس صوتا و قال علی

موسیٰ بن جعفر ختیبہ برقعانہ و اجلسہ اے جنبہ و قال بابا الحسن انے رایت امیر المؤمنین علی
 بن ابی طالب رضی اللہ عنہ بقرۃ علی کذا فتوئے ابن تہجد علی او علی احمد بن اولاد سے فقال والحد
 لا فعلت ذلک ولا ہونج شائے قال صدقت اعطیتمہ الا ان دینار و ردہ اے المدنیہ قال الرج
 حاکمت امرہ لیسنا فاصبح الاد ہونے الطريق خوف العواقب یعنی عبد سے بن منصور ویرا از مدینہ
 بنجد اور و جس کرد شبے امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در خواب دید کہ فرمود با محمد بن مسلم عتیم الایہ
 یعنی ایاشا پر توقع انست از شما اگر بخود گیرید موبہ و ما را یعنی حاکم خلق شود انکہ فساد کند و زمین
 از روئے تکریم و عظم و قطع رحم نماید بنا بر تخریج و نظام تبع گوید و شب بود کہ مر اطلبید چون پیش و سے رقم
 شنیدم کہ این ایت را بخواند با و از خوش گفت حالے برود موسیٰ بن جعفر را بار رقم و اور دم
 دیر معاقلہ کرد و بنشاند خواب را با و سے گفت پس گفت مع توانے کہ مرا ابن گردانے از انکہ
 بر من و فرزند ان من خروج کنے فرمود کہ والحد ہرگز نہ کردہ ام و از شان من نیست کہ بکنم گفت سیت
 میگوئی پس راجعت کہ دیر اس ہزار و بروایتی وہ ہزار و دینار بدو و ساختے و سے کن تا
 بدینہ رود بیع گوید کہ ہم و شب کار و سے بن ختم و دیر روان کردم پس نہ صبح کرد مگر اور راہ
 از خوف انکہ مبادا ماننے پیدا شود انتہی دوم نے مروج الذهب للمسعودی ذکر عبد المدین مالک
 الخزامی دکان علی دار الرشید و شرطتہ قال آتانی رسول الرشید نے وقت ماجا فی مذبح
 فاسترخے من مومنی و منہنی من تغیر ثیابے فزاعے ذلک فلما مرت اے دار سبقتی الحاد م خوف
 خبرے فاذا ن یے فی الدخول فدخلت فوجدتہ قاعدا علی فراش فسلمت فسکت ساعتہ فلما
 عقلی و قضا عفت الخرج ثم قال لے با عبد المد اتر سے لم طلبک فی ہذا الوقت قلت لا و المد یا
 امیر المؤمنین قال انے رایت الساعۃ فی مناسک کان جبرئیل قد اتانی و معہ حبرۃ فقال ان
 لم تحک عن موسیٰ بن جعفر الساعۃ و الا تحک بہذہ الحبرۃ فاذهب فحل عنہ فقلت یا امیر المؤمنین
 اطلق موسیٰ بن جعفر لا تا قال ثم امض الساعۃ متى تطلق موسیٰ بن جعفر و اعطی ثلاثین الف
 و ہم وصل لہ ان اجبت المقام قبلنا فلک عند سے ماتحب وان اجبت المفضی اے المدنیہ
 فاذا ن فی ذلک الیک قال فمضت اے الحبس لانہ جہ فلما رانے موسیٰ و شب الی قایما
 فونن انے فدا مرت فبہ بکر وہ فقلت لا تحف فدا مرت امیر المؤمنین باطلا تک وان اوقع الیک

تلاشیں اے درجہ پہلو رکاب ان اجنبیہ المقام قبلنا ملک ما محب وان اجنبیہ الاغراض فالام
نے ذلک مطلق الیک و اعطیتہ التلاشیں اے درجہ پہلویت سبیلہ و قلت کہ تقدیرایت بن امر کہ عجبا
قال فانہ انجرک بنیانائیم اذا اتانہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال موسیٰ صلیتہ منطلو ما قتل ذہ الکلا
فانک لا تمیت ذہ الیلہ نے جس قفلت باسے و امی ما اتول فقال قل یا ساح کل صوت و یا
سابق الفوت و یا کاسے الفخام لہا و نشہر با بعد الموت اسالک با سما نک احسن و با سک الاعظم
الاکبر الخیرون المکنون الذی لم یطلع علیہ احد من المخلوقین یا حیا ما ذواتا لایقوس علی اناتہ با ذالمعدود
الذی لا یقطع ابد او لا یحصى عدد او اخرج عنی فکان ماتری یعنی ذکر کرد عبد المہد بن مالک انخرای و بود و ان
رشیہ و صاحب شرط وے گفت امدمرا فرستادہ رشیہ و در وقتیکہ نیامدمرا در وقت گاہی پس
بکشیدمرا از جاسے من وضع کردمرا از تغیر لباس پس رعایت کردمرا در ان پس ہر گاہ شدم بسوے
خانہ سبقت کردمرا خادے پس دانست رشیہ خبر من پس اذن وادمرا در دخول پس داخل شدم
یا فتم اورا نشستہ بر فراشش خود پس سلام کردم پس ساکت ماند ساعت پس بر پرید عقل من و و
گو نہ شد خراج پس تر گفت مرا سے عبد اللہ با میدا ہے کہ ترا برا سے چہ درین وقت طلب کردم گفتتم نہ
نجد یا امیر المومنین گفت دیدم درین ساعت و در خواب کہ حیثی امدمرا و با و حریاست پس گفت
اگر نیکدار سے موسے بن جعفر را درین وقت اکادہ باش کہ ترافج یکدم با بن حریہ پس برو و بگذرا و او پس
اگفتتم یا امیر المومنین ابا بگذرا م موسے بن جعفر را بار بیخے مکرر بار بر سیدم گفت اری بگذرا
در این وقت دیدہ اورا سے ہزار درجہم و بگوا و را اگر خواہی مقام کن نزد ما قبول کردم کہ برا سے تست
نزد ما پنجہ تو دوست داری و اگر خواہی کہ بروے بسوے مدینہ پس اجازت است ترا و ان گفت
عبد اللہ پس فتم بسوے زندان تا نیکہ بیرون فتم اورا پس چون دیدم مرا موسے بر جست بسوے من
ایستادہ و گمان کرد کہ مگر من مامور شدم با و بکروے پس فتم کہ ترس تحقیق کہ امر کردمرا امیر المومنین
با طلاق تو دانکہ بدتر ترا سے ہزار درجہم و میگود ترا امیر المومنین کہ اگر خواہی مقام کتے نزد من قبول کردم
کہ برا سے تست انچہ تو دوست داری و اگر خواہی کہ مراجعت کنے بسوی مدینہ اختیار تراست و دادم
اورا سے ہزار درجہم گذار شتم اورا و فتم اورا کہ تحقیق دیدم در بارہ تو امری عجیب گفت پس من خبر فتم
ترا کہ من در خواب بودم کہ ناگاہ ادمرا بنیر صلی اللہ علیہ وسلم پس گفتہ موسے بخونس شد سے

مظلوم پس بگو این کلمات را بدرستی که نباشند تو استیجاب و زندان پس بگویم پدر و مادرم فدای تو
 باو چه بگویم گفت بگو با سماع کل صوت الی آخر الدعاء الذکور پس بود آنچه دیدی سیوم در صومعت
 آورده که چون بارون الرشید بج آمد بچشم از مردم حمایت دید گوئی امام موسی کاظم ز دوی کردند
 که از هر جانب احوال از جهت دس و او زنجیر کالاسی هزار و بنار طلائع نود و نوبین
 بارون الرشید ویرا گرفت و نزد امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که داسی بهره بود فرستاد و مدت
 یکسال ویرا حبس نمود و نگاه بارون الرشید در باب قتل دس کتابتیه بواسی بهره نوشت او
 از یمنی بآگرد و گفت او ادعای ندارد و بحال خود است و بهارون الرشید اعلام نمود که کسی را
 بفرستد تا امام موسی را تسلیم دس کند و اگر کسی را ندانست او را خواهم گذاشت که هر جا خواهد
 برود بارون الرشید چون کتاب دیدارید سکین شاکر را فرستاد تا امام موسی را تسلیم او
 نماید و سفارش دس کرده بود که باو چکنند بعد از آن هم در محام کرد و بچشم برانند که ستم در طبع کرد
 و بکرده بعد از سه روز وفات یافت و عمرش شصت و پنج سال بود و دفن تاریخ ابن خلکان قالم کرد
 بالمدینه اسی ایام بارون الرشید عمره رمضان سنه تسع و سبعین و مائة و ثمان مائة بغداد
 و جبیه بیای اسی تو سنه تسع و سبعین اقامت کرد موسی و مدینه تا زمان بارون الرشید عمره
 کرده شد و در رمضان سنه یکصد و هفتاد و نه پس برود و راهم راه خود در بغداد حبس کرد و او را
 تا آنکه وفات کرد و زندان درین دور وایت منافات دارد از عبارات صواعق متبادر میشود
 که زندان بهره وفات یافت و از روایت ابن خلکان و غیره موافقین بالاتفاق معلوم میشود که در بغداد
 بغداد وفات یافت پس شاید پنج یا شش میشود که سکین شاکر از زندان بهره گرفته در بغداد بوده
 باشد اگر چه صاحب صواعق تصریح بیان نکرده و نیز اختلاف است و آنکه صاحب صواعق میگوید که
 او را گرفته در بهره فرستاده و یکسال در آنجا محبوس ماند و ابن خلکان میگوید که بهره خود گرفته در بغداد
 اینطور بوده باشد که بهره خود گرفته از مدینه روان شده از انشای راه و بهره فرستاده بعد از یک سال از آنجا باز رفته
 بن شاکر در بغداد طلب کرد و در این صورت لا شافات و اندر علم عبارت ابن خلکان نیز اندک
 غیر موطوع شده شاید از سه قلم کاتب دو یک لفظ و گذاشت شده باشد و گفته میروم
 الذی لم یسعد دس جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بغداد

سومائیس عشرہ سنۃ خلعت من ملک الرشید ستہ ست و تمانین و ما تیر و ہوا بن اربع و تمانین
سنۃ و قد ذکرنا فی رسالتہ بیان اسکا والا یزید الفطیمہ من الشیعہ اسکا ہم واسما واسما شہم و موافق قبول ہم
و تقادیرا ہما ہم و کم عاش کل واحد شہم من امیہ و من اورک اجدادہ علیہم السلام و لکثرتہم لعلہم فی الرشید
من آیات -

امام کہت بغیر نبانہ	عصا الدین ممنوع من البرود ہا
و عین خبط بالبریتہ فہا	سوا علیہ قریبہا و بعید ہا
واسع یقطانا بیت ہما ہما	لہ فی الحشا و مستودعا بکبد ہا

مولف گوید باعث محبوبیت امام کاظم بار سیوم نقطہ ہمین یک سعابت نبو و بلکہ وجوہات دیگر نیز بود و ان
افست کہ در صواعق آورده کہ ہارون الرشید امام کاظم را دید کہ نزدیک کعبہ نشسته باو گفت کہ تو می کہ
در سہ از مردم بحیث بیگیری کاظم رفہ گفت تو امام حبسودے و من امام قلوبہم دیگرانیکہ -

فی تاریخ ابن خلکان و صواعق محرستہ ان ہارون الرشید حج فانی قیرا بنیہ صلی اللہ علیہ وسلم
تریدہ از حوالہ من قریش داننی القبایل و موہوسے بن جعفر فقال السلام علیک یا رسول اللہ یا

ابن النعم فقال موہوسے السلام علیک یا ابی فقیہ وجہ ہارون الرشید و قال ہذا ہو الفخر یا ابی الحسن فقال
یعنی حج کرد ہارون الرشید پس آمد نزد قرینہ صلی اللہ علیہ وسلم و گرد او قوسے از قریش بودند و ہلاک
کردہ بود قبایل را و بود ہمراہ او موہوسے بن جعفر پس گفت ہارون السلام علیک یا رسول اللہ یا ابن النعم
و کاظم رفہ گفت السلام علیک اسے پدر من پس متغیر شد چہرہ ہارون و گفت ابن فخر راست
اسے ابو الحسن و در صواعق آورده کہ ازین سنۃ در ہم شد و باین سبب اورا ہمراہ خود بجہاد
برود و در انجا مجوس ساخت و بیرون نیاد و تا وقتیکہ وفات یافت مولف گوید کہ در قصہ حبس
سیوم امام کاظم مورخین را طر فخطبے ضبط واقع شدہ چہ صاحب صواعق یکبار گفت کہ سبب
سعابت بگویی از انکہ اورا بسوسے بھرہ فرستادہ و انجا تا یکسال مجوس ماند بعد از ان سکہ بن یک
اورا سوسم گردانید و انجا میگود کہ از مدینہ اورا بجہاد برود مجوس کرد و بیرون نیاد و تا وفات یافت
علی بن ابی القیس عبارت ابن خلکان نیز در نہ مقام اندکے غیر مروط است بر ناظر غنی نخواہد بود ابن خلکان
یکبار گفت کہ وزمان مدسے مجوس شدہ بسبب دیدن خوابا یزید المومنین علی ارم اورا ہا کردہ ہم

از ان تازمان ہارون الرشید فرمادینے ہو کہ ہارون و برابر با مجوس کرد و در زندان بردارین سبب معلوم نشود کہ قید و بار اتفاق افتاد و باز خودشان از مسودے نقل میکنند کہ ہارون و برافیدہ کرد و خواب حبشے اور ہا کر پنجانی بالانگشت بعد از ان خودشان نقل میکنند از حطیب کہ امام کاظم فرس بقادمبر و پس بالفرو قید س بار باشد کہ بیا در زمان مہدے دو بار در زمان ہارون الرشید کہ یکبار بیدین خواب اور ہا کر دو بار دیگر ہا کر و در باب حبس سیوم نزد موافق اقرب بعد اب چنان سے ناید کہ انی طور گفتہ شود کہ ہارون ہر اسے گذاردن حج یا عمرہ مکہ آمدہ بود و سبب غمازے برگوی کہ اگر گفت کاظم رضی اللہ عنہ مال فراوان جمع نمودہ کالاسے سے ہزار دینار طلا خریدہ ازین سبب ہارون متوہم شد بعد از ان چون کاظم رضی اللہ عنہ رازدیک کعبہ دید گفت کہ توئی کہ در سراز مردم بیت یسکیری کاظم رضی اللہ عنہ گفت تو امام حبودے و من امام قلوبم ازین سبب ہارون و خشم شد و اورا ہمراہ خود گرفتہ بیدینہ رفت و در انجا چون بمقابل فیتر شریعت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم رسید ہارون گفت السلام علیک یا رسول اللہ یا ابن العم کاظم رضی اللہ عنہ گفت السلام علیک یا ابست چہرہ ہارون متیو شد و گفت ابن فخر است اسے ابو الحسن و خشم او زیادہ شد و حبس او فرمان داد و ہمراہ خود گرفتہ روانہ بغداد شد از انشاے راہ اورا در زندا بصرہ فرستاد و در انجا یکسال مجوس داشتہ بذریعہ سکن شاکم و ربغہ او طلب کردہ بنویس ساخت و در انجا بسبب مسوم شدن امام موسے روے بغداد و س اعلیٰ نہاد و در منیور ت جمع بین الاقادیل ہم میشود و بے ربطے عبارت ہم بر پیغزو اللہ علم بحقیقۃ الحال -

من اخبارہ در صواعق آورده کہ ہارون الرشید کاظم را رضی اللہ عنہ گفت چگونہ شما سگوئید کہ ما نوربت رسول صلی اللہ علیہ وسلم ایم و حال انکہ شما اولاد علی ابن ابی طالب و امام موسے ابن ایت بر خاندن و من ذرتہ داؤد و سلیمان اسے قولہ عیسیٰ چون بنام عیسیٰ علیہ السلام رسید گفت عیسیٰ را علی نبینا و علیہ السلام پدید نہاد و حال انکہ خدا اسے کھائے اور از ذریت ابراہیم خواند و ایضا خدا اسے تبارک تعالیٰ فرمودہ من حاجب فیہ من بعد ما جاؤک من العلم نقل تعالوانع انبار و انباؤکم الایمہ نینے و قییکہ خدا اسے کھائے اور فرمود کہ پیغبر صلوٰۃ اللہ علیہ بالفار سے مبارک کند انحضرت غیر علی و فاطمہ و حسن و حسین را رضی اللہ عنہم مبارک بخواند پس حسن و حسین رضی اللہ تعالیٰ

عنہما پیران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اندر بن حجت کہ گفتیم و ما از اولاد حسینیم رقم و نے اخبار
الدول لاقرمانے سالار رشید یونان فقال یا موسیٰ لم یلقتمنا کم اقرب ابے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
منافقال یا امیر المومنین لو ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطب اسے کر تیک ہل گشت بحبیہ
فقال سبحان اللہ و کنت انتخذک علی العرب و اعلم فقال لکنہ لا یخطب اسے ولا از وجہ لایہ و اللہ
لا و لکنہ فلذک نحن اقرب الیہ منکم ثم قال و ہل کان یخولہ ان یدخل علی حرم و ہن منکشفات
فقال لا قال لکنہ کان لہ ان یدخل علی حرم و یخولہ ذلک فلذک نحن اقرب الیہ منکم یعنی پر سید ہونے
بارون از دے کہ اسے موسیٰ چرا یگویند کہ شما فریب تربہ بسوے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
از ما پس گفت یا امیر المومنین اگر رسول خدا خطبہ نمود بسوے تو و خرت را ایامید او سے و اجابت
میکردے تو ادرا گفت سبحان اللہ اگر چنین میشد فخر میکردم بر عرب و عجم بدان گفت موسیٰ مگر خطبہ
نکند رسول خدا بسوے ما و نہ ہم ما و اچرا کہ او پدر شما پسر بن سبب با قریب تریم بسوے
آواز شما باز گفت کہ ایاجایز بود رسول خدا را کہ در ایہجرم شما دوزنان شما منکشف باشند گفت نہ
گفت موسیٰ لیکن داخل شدن بر حرم ما جایز بود و را بدان حالت پسر بن سبب با قریبیم با دوزن شما و
نے روضۃ الصفا یو ب بن حسین الماسی ر وایت میکند کہ نفع انصار سے کہ مرد سے بد نفس
ہرزہ گوے بود تعرض مردم شکر روزے با عبد الغزیر بن العمر بن عبد العزیز و جمع دیگر بر دوزن
بارون الرشید نشستہ بودند کہ امام موسیٰ بر مرکبے سوار طالع گشت و حاجب رشید تقدیم عزاز
و اجلال پیش آمدہ باستقبال اورفت و سایر مردم نیز شرا بط تعظیم و تجلیل بجایے اور دوزن و حاجب
بے توقفت رخصت ملاقات حاصل نمودہ امام موسیٰ مجلس رشید در اندینفع با عبد الغزیز گفت
کہ من عاجز تر از عباسیان ندیدم کہ باشخصے کہ دشمن ایشان است و بیم ان دارند کہ ملک ایشان را
بزیان آورد انہم تعلق و فروتنی نہانید و ہمین لحظہ کہ امام موسیٰ از نزد رشید بیرون آید من اورا
بخطابے لالیق مخاطب ساختہ خاطرش را ملکین گردانم عبد الغزیز نفع را نصیحت کردہ گفت
تعرض او مشو و ادب را نگاہ دار کہ انبطایقہ از اہل بیت پیغمبر اند گاہ باشد کہ در جواب کسی
کہ بایشان تعرض نماید سخنی گویند کہ تا قیام قیامت ما را ان بر صفحات روزگار باند و چون امام موسیٰ
از پیش بارہن الرشید بیرون آمد بر مرکب سوار شد نفع از جای خود جریبہ انجام مرکب امام را

را بگرفت و از روی غلظت گفت تو کیستی و از کجائی کاظم باو فرمود که اگر مقصود تو آنست که نسب
خود بیان کنم من پسر محمد مصیب السمر بن اسماعیل بنیج السداین ابراهیم خلیل السدام و اگر از شهر من پسر
شهر من آنست که حق سبحانه تعالی بر کافه مسلمانان و بر تو اگر از زمره ایشان بشرطی که سیدانم که
حمیدانے واجب گردانیده که بزمارت و طواف انجاردند تا در آخرت با حراز مشوبات اختصاص یابند
و اگر اظهار امانت غرض است و مفاخرت پیش خلق بجا سوگند که شهرکان و یار ماراضی نشدند که
مسلمانان مدینه و بربرایشان دریافته تا گفتند که اے محمد کفای ما را بیرون فرست و این سخن
امام موسی اشاره بیان بود و در روز بدر که عتبه و شیبه و ولید از صف خود بیرون آمده مبارز
طلبیدند و کس از انصار در مقابل ایشان رفتند بعد از آنکه شهرکان دانستند که ایشان مردم
مدینه اند گفتند آنچه مذکور شد اگر استفسار از شرف و منقبت ماست ما آنکسایه هستیم که خوب
فرمان اهل ایمان و اقیان بر ما صلوات میفرستند و اگر تو مسلمان میگوئی اللهم صل علی محمد و آل محمد
اکنون دست از مرکب من بازدار تا برود لرزه بر آستانه قبیح انصار و افتاده رسوا و فیضیت
بارگشت در روضه الصف و در فکر غریب نیز نقل نمود که امام موسی کاظم هم در وقتیکه از
اعداد اگر خنجر پوشیده و پنهان در اطراف جهان میگشت گذار و بقرعه از قرآءه شام افتاد و در آن
محل کوهی دید بغایت عالی که جمعی اینو از انصار و متوجه قلعه الجبل شده بودند از ایشان
پرسید که این چه جای است و شما کجا میرید گفتند برین کوه میری است و در انجا راهی هست که
هر سال یکبار بیرون می آید و ما را از حلال و حرام شریعت عیسایم آگاه میکند و مشکلی که باشد حل سازد
امام موسی بایشان مراجعت ننموده بریلاسه کوه رفت و چون بدرجی رسیدند پیر سحر
تیردن آمد و بر موضع مرتفع بنشست و همینکه چشم راهب بر موسی بن جعفر افتاد نور و دید که
از فرق های یون تا آسمان مرتفع شده و از نیصورت تعجب شده پرسید که آشنائی با بیگانه
گفت از شناسیستم گفت مگر از است مروجی گفت بله راهب باز پرسید که از علمای ایشان یا
از جهال موسی جواب داد که از جاهلان نیستم راهب گفت اسامی ام تسالنے یعنی من پرسم از
تو یا تو پرسی از من موسی گفت ذاک الیک انضیا ترا است راهب گفت من پرسم
امام فرمود هر چه خواهی پرس را راهب گفت ادشما میگویم که در بهشت درختی هست که از اطوبی گونا

و ما یملکونکم که اصل ان در سبک عیسی است و زعم شما انکه در منزل محمد است و علی کلاً تقدیرین
در بهشت بقدر رغبت نیست که شانه از ان درخت نیست اکنون بگویم که مثال ان در دنیا چیست
امام گفت مثال ان در دنیا آفتاب است که چون بوسه آسمان بعد از بقیع بجا شد که شایسته
از اشعه ان در اینجا نیست راهب گفت راست گفته و در سینه را نیکو سفتی و از هر جانب او را نیکین
برآمد باز پرسید که میان ما و شما اتفاق است که اهل جنت در بهشت طعام و شراب
نیچونند و از مطعومات و شروبات کم نمیشود اگر میدانی بگو که مثال ان در دنیا چیست امام گفت
مثال ان در دنیا کتاب خدا است موزون که هر چند اهل تفسیر و تاویل و بطون ان سخن گویند و در
کتاب ان تفاوتی ان نگفتار و از ندامت نماند هر چند بر حقیقت خود باشد راهب استخوان نموده
گفت ما و شما یکو نمائید اهل بهشت طعام و شراب نیچونند و ایشانرا بول و غایب نباشد مثال
ان در دنیا چیست امام جواب داد که مثال ان در دنیا این است که در شکم ما و از طعام و شراب
که ما و در او را نیست باشد و بول و غایب از دست ما و زگر دور راهب گفت راست بیان کردی
اکنون مرا خبر ده که یکصد بهشت از زرست با سیم امام گفت از هیچکدام بلکه زبان بنده مومن است
کرد و این بگویم که لا اله الا الله محمد رسول الله راهب گفت اکنون مسئله دیگر پرسیم که در
جواب ان فرمودی امام گفت اگر جواب با صواب بگویم بدن ما و رای گفت بلی و برین عهد کردی
از نگاه بر راهب گفت مرا خبر ده از ان دور از که در یکشب از ما و رسول شد ندیکر و بزبحر رحمت است
پوست من و در صحن موت اند و برادر یک و دو سبت سال عمر داشت و دیگر صد سال امام در جواب
گفت ان دور از یک غریب و دیگر غریب و از پیران شهر حیا که بیک شکم متولد شدند و بعد از
پنجاد سال که با هم آبسرد غریب و در سبک میرفت و با و سبک قدری و انچه و انک و عصیر و شیر بود و گفرا و
بر تر از قرصه رسام افتاد که خدا سبک تعالی اهل انرا هلاک کرده و قریه را و بران ساخته بود و غریب
و زرا سبک ان نظر کرد و گفت ان سبک می نهد الله ان موت نماند در اینجا جواب رنت و بار می تعالی روح
او را قهر از بود و وجه او را از چشم مردمان پنهان داشته و نگذاشت او را بر سبک و در جوش
حرام گردانید و ان طعام و شراب همچنان تازه ماند که هیچگونه تغییر است بدان ماه نیافت و در کعبه
او نیز هلاک شده و بعد از وفات غریب چندین سال حق غم ملا با تمام یک از ملا که ان ترید را با و ان خست و بعد از

غزیر ازنده گردانید و فرشته آمده از وی سوال کرد که کم لبشت یعنی چقدر روزنگ نمودی جواب داد
که لبشت بویگاد بعضی یوم بیطی توقع نمودم روزی یا بعضی روزان تردید و جواب بواسطه آن بود که اول
پنداشت که اقاب خروب کرده است بنا بر آن گفت که یک روز متوقع بودم و چون ملاحظه نمودم که بشدت
فوق الارض است فرمود که بعضی از روز رنگ کردم و فرشته گفت که لبشت مابتغاه الله
ابے طعامک و شرابک لم تهتد و انظر الے حمارک یعنی بلکه توقع نمودے حد مطالعہ بین بے
طعام و شراب نمود که بنو سید و بنکر بسوے خرتو و چون غزیر نظر بر استخوانها سید و مرکب خرد
انداخت و دید که عظام آن با هم متصل شد و اعصاب و عروق و لحم بر وے رستن گرفت بعد از آن
تا در مختار پوست و روے پوشانید قال الله تعالی انظر الے انظام کم کیف تشبه با تم کس با اینا فلما بین
له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر انکاه غزیر بر چهار پاسه نمود و شبته بخانه او با برادر و خویش
غزیر بخانه سال دیگر زندگانی کرد و هر دو برادر در یک در و ابست نهانگه و دیگر در و ابست نهانگه
وفات یافتند چون موسی بن جعفر سخن با آنها رسانید را بب گفت هر گز چینی راست کیفیت من
گواهی میدهم که خدا کی است و محمد بنده و رسول است و مختار مجلس نیز به انقت را بب ایمان
اور و در در تحفه اثنا عشر بر و یکصد شتا و دوم آورده و حکم محبت برین تصدیق نموده که لا واصل ابو حنیفه
زار قبر النبی صلی الله علیه و سلم ثم اتی دار الصادق ثانی بنی مظهر خرد و سخن اینده موت و بهود غیر مقام کم
و دتره ثم قال ابن یضیع الغریب حاجتہ بشه بل کم فاجاب تیوارے خلعت الی ا و تیوفی بین الحبار
و شطوط الانهار و مسافط النمار و لایستقبل القبلة و لایستدبرها مخفی فیض نیست شاع قال ابو حنیفه
الله اعلم حیث یجلی سالتہ ترجمان این باشد و قتی که داخل شد ابو حنیفه در مدینه زیارت کرد قبر نبی صلی الله
علیه و سلم باز آمد بخانه صادق رضی الله عنہ است منظر بر آمدن او پیش بر امام پس از آنکه از آنرا سال
بود پس ایستاد و عظیم در و باز آمد و گفت کجا آتفا کند غریبه حاجت نمود و شتر شام پیش آب و او را که در یک
پس بود و پوز و از چشم چسبید و از آنرا در راه و از آنرا در راه و از آنرا در راه و از آنرا در راه و از آنرا در راه
فضای حاجت کند هر جا که خواهد پس گفت ابو حنیفه بتر سید اند چنانکه مقرر کنه ساعات نمود را

اما کرامات و خوارق غاوات او

و شواهد البیوة و در وقت الاحباب هر گز متبرکه و موعود و اخبار الموالی القرائی آورده که این چنین می شوق بکنه

کہ گفت دریلح تسع واربعین و ما تہ از ہجرت برایمہ حج بیرون نامم چون بقاوسید رسیدم جو اسے دیدم خوب رو سے گندم گون بالای جامہای خود پش پند پوشیدہ و شکر برکت زودہ و عظیم در پاکر وہ و از میان مردمان بیرون آمدہ و تنہا نشستہ بانو گفتہ امین جوان از صوفیہ میناید ہاناکہ میخاند کہ درین مام برگردن مسلمانان بار باشد بروم و ویرا سرزنش کنم تا زین باز ایستد چون نزدیک دی رسیدم فرود کریم شقیق اجتنوا کثیر اسن الطن ان بعض الطن انتم پس مرا بگذاشت و برقت بانو گفتہ امین کاب شد نام مراد مانی العزیز مرا بگفت ہر اینہ بندہ ایست حال بوی رسم و ازو سے بکلی خواہم ہر چند تیز برنم بو ز رسیدم چون بنزل دیگر رسیدم دیدم کہ در نماز است ازہ بر اعضا سے دے افتادہ و اشک از چشمای دی روان شدہ گفتہ بروم و ازو سے بکلی خواہم صبر کردم تا فاع شد چون روی بوی نہادم گفت اسے شقیق بخوان این ایت را کہ انے لغفار لمن تاب و امن و عل صاحبک انتم اہد سے پس مرا بگذاشت و برقت گفتہ امین جوان از ابدال است دوبار شد کہ از سر باطن من خبر سے دہر چون بنزل دیگر کہ انرا زبالہ میگفتند رسیدم دیدم کہ بر سر چاہے ایستادہ و در دست دے رکوہ ایستہ میخاہد کہ اب بگیرد ان رکوہ از دست دے در چاہ افتادہ با سمان نگر نیست و گفت

انت ربی اذ طست المسار	و قوتے اذ اروت الطما
-----------------------	----------------------

اللہم سیکدائے غیر باطلہ تھا والد دیدم کہ اب چاہ بالا آمد دست و راز کرد رکوہ را پر اب گرفت و وضو ساخت و چہار رکعت نماز گذارد بعد ازان بجانب تودہ از ریگ سیل کرد و بدست خود ریگ میگرفت و در رکوہ میریخت دے جنبایند دے اشنایند پیش دے رنقم و سلام کردم جواب داد گفتہ امین مرا طعام کن انرا زیادتے انچہ خدا سے تعالے را انعام کردہ است گفت اسے شقیق ہمہ نعمتہا سے خدای تعالے چہ ظاہر و چہ باطن بایر سدن خود را با خدا سے تعالی نیکو گردان بعد ازان رکوہ را بمن داد بیا شایدم سویق و شکر بود والد کہ ہرگز ازان خوشتر و لذیذتر چیز سے نیا شایمیدہ بودم سیر شدم و سیلاب گشتم چنانکہ چند روز مرا باطعام و شرب حاجت نیفتاد بعد ازان ویرا ندیدم تا کہ چون بکر رسیدم دیدم کہ در نیمہ شب در نماز ایستادہ بود و بخشوع تمام و زار سے سو گریہ میکرد ہمہ شب چنین بود چون صبح دیدم نماز گذارد و طواف کرد و بیرون رفت و رپے دے برنقم دیدم کہ بر خلاف نکرہ در راہ بود و ویرا موا سے و خدمت بود و مردمان گرو سے ورا اندزد و ہر سے سلام

سیکته پر پیغمبر بن گشت گفتند موسی بن بزین محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنہم جمیع گفتند
 اینجانب غریب از مثل این سید علی غریب نیست نمی نماند که غیر شست مکروه غار بکسلون تمام شب که فریادی
 که ایندن انقدر مضمون در شواهد و در فتنه الاحباب زیاد است در دیگر کتب مذکور نیست و نام من از آن گیر که
 که بالاست در معاصی مذکور است در دیگر کتب کوره مذکور نیست فقط در فتنه الاحباب که کلام علی بن موسی الرضا
 رضی الله عنه بود نقل کرده که گفت روزی اسحاق بن عمار و آمد فرزند موسی بن جعفر نشست
 دوران وقت شمع از مردم خراسان نیز از آن دخول طلبید و مجلس شریف رسید و با نجاب بخت
 تکلم نمود که کلام خوب مشاهدت و مثل من مسجع نشد و بود امام کاظم رضی الله عنه بهمان زبان او را
 جواب داد اسحاق اینجانب را گفت من هرگز تا ایندم این کلام نشنیده بودم امام فرمود که این کلام
 الهی پیرین و تربت است پس گفت اسحاق تعجب نمود و از این اسحاق گفت محل تعجب است
 فرمود که ترا خبر دهم از آنچه ازین عجب تر باشد بر سرتی که امام میداند منطق الطیر و منطق برزخ
 روح را که این دو عالمی او را خلق کرده است و مخفی نیست بر امام چیزه و قیاد فیما عن مفضل بن
 عمر که چون صاوق رضی الله تعالی عنه وفات یافت و عبد الله بن جعفر بخلاف وصیت پدر دعوی
 امامت کرد و کاظم رضی الله عنه نیز هم بسیار در ساحت سراسر خویش جی سالت عبد الله را طلب
 داشت و فرمود تا آتش و آن نیز هم باز و نذر تا به نیزم سوخته شد و آتش گشت انگار و موسی بر خفا
 با ثواب خویش و میان آتش و آمده نشست و بجانب ما فرمان میده شده آغاز مکالمه نمود
 و بعد از ساعتی از آنجا بیرون آمد و جامه خود را بپوشاند و مجلس جمع کرد و عبد الله را گفت اگر تو گمان
 می بری که امامت بعد از پدر تو رسید و بشین و این آتش چنانکه من شستم تا او سگ گوید که رنگ عبد
 از شنیدن این سخن متغیر گشته بر خاست و از مجلس کاظم رضی الله عنه بیرون رفت و در شواهد النبوة
 که هارون الرشید علی بن یقین را جامه سکه فاخر داد و از آنجا در آمد و از فرسیاد زاریقت علی بن
 یقین بنابر کمال محبت که نسبت بر کاظم رضی الله عنه داشت چیزه از اموال خود را بجاها فرود و همه
 را پیش و سکه فرستاد و هر را قبول کرد و جزو اعدا که رو کرد و گفت که این را انگار و از که ترا بکامی بعد از آن
 بجز در علی بن یقین بر یکدیگر غلامان خود غضب کرد و از پیش ما اندازد امام پیش رشید آمد و گفت
 سید من موسی بن جعفر امام میدارد و بر اے و سکه مال بسیار میفرستد از آنجا در آمد

کیا میرا لوہین ویرا بان اکرام و احترام کروا ست چون رشید نرا شید غضب بروے مستوی
 شد فی الحال گاشته بطلب وے فرستاد چون حاضر شد اندوے پر سیدان و راع را کہ ترا
 پوشانده بودم چہ کروے گفت نزدیک منست یا میرا لوہین فرمود کہ وہا حاضر کن غلامے رطلید
 و گفت بھلان خانہ رود از سر اسے من بکشد از ان فلان کینرک بطلب و در ان خانہ مذکورے است و
 سر ترا بکشاسے و در ان صندوق ظرفے است سر میرا یا غلام زد و انظرف را حاضر کرو رشید
 فرمود تا میرا برابر داشتند ان و راع را وید بویہیاتی خوش مطیب ساخته غضب وے فرو نشست
 و گفت ابن را بجاکوے باز فرست و خوش باش کہ من بعد سخن بچکس را و رحق تو خواہم شنید و
 از انجلا انست کہ شغفے گفتہ است کہ در کرت اول کہ منہے کاظم راضی الدنہ بنجد و طلبید مر فرمود
 کہ بعضے از حاج رانہ از ہر جرم چون بن نظر کرد مرا بسیار منوم و محزون دید گفت ای فلان چہیست کہ ترا
 منوم نے نیم گفتم چون منوم نہاشم کہ پیش این ظالم میرود و معلوم نیست کہ سر انجام چہ خواہد بود فرمود کہ بیچ
 باکے نیست کہ در فلان ماہ و فلان روز باز خواہم آمد تو در اول شب منظر من سے باش و ایم ماہ
 و روزے شرم تا روز کہ موعود بود رسید انتظار میرودم تا نزدیک غروب بچکس را ندیدم شیطان
 و سوسہ در خاطر من انداخت تبر سیدم کہ شکے در دل من را و یا بد اضطرابی عظیم در من افتاد ناگاہ دیدم
 کہ از جانب حاق سیاہی پیدا آمد و کاظم رضی الدنہ در پیش ان سیاہ بر نجلہ سوار او از دا و کاس
 فلان گفتم لیک یا ابن رسول الد فرمود کہ نزدیک بود کہ شکے در دل تو افتد گفتم چنین بود پس گفتم آج میر
 کہ از بن ظالم بسلا متھے خلاص شد فرمود کہ یکبار دیگر مرا خواہند برد کہ خلاص نیایم و از انجلا انست کہ
 دیگرے گفتہ است کہ در مدینہ مجاور بودم و خانہ بکرایہ گرفتہ بودم ملازمت مجلس کاظم رضی الدنہ سے کروم
 روزے باران عظیم سے ادا احرام ملازمت وے بستم چون بروے درآمد و سلام کردم جواب داد
 فرمود کہ اسے فلان نجائے خود باز گرد کہ خانہ تو بر بالاسے متاع تو فرو دآمدہ است باز گشتم دیدم کہ خانہ فرو
 آمدہ است جمعے بکرایہ گرفتہ متاع مرا از زیر خاک بیرون کردند بیچ حیرتے گم شد مگر مطلق چون بامداد
 پیش وے آمد فرمود کہ بیچ چیز انخانہ تو گم شد گفتم مگر مطلق کہ بان وضو میساختم زمانے سب و ہمیش اگلند پہ
 سہر بر او روگفت کہ کان سے برم کہ توہ را جانای فراموش کردہ برو و از کینرک صاحب سے سوال
 کن و بگوی کہ مطلقے را تو برداشتہ بمن باز دہ کہ تو باز خواہد داد چون باز گشتم پیش کینرک صاحب

سراسر آدم گفتیم مطلقان جائے فراموش کرده بودیم تو در آمده و برداشته بمن باز ده که میطلبم
 که وضو سازم نے احوال برفت ادبیا در و دارا بجلالت کردیگرے گفتے که در الوقت که ویرا بعبر کج بودند
 نزدیک بمداين باوئے در کشته نشستم در عقب کاشته بود که در وے زنی بود که باشو هر خود ز قات
 کرده بود در انجا شور و غوغاے بود فرمود که اینچه شوراشت گفتیم که عروسے بے برنچون سامتی براسد
 شنیدیم که فریادے برادر پرسید که اینفر باد چیست گفتند که ان عروس خواسته است تاشته
 اب بردارد دستر اند زمین از دست او در اب افتاده است فریاد کرد دست فرمود که کشته
 را نگاه دارید نگاه داشتند دیگر فرمود که طاح ایشانرا نیز بگوئید کشته ایشان نیز نگاه دارید نگاه داشتند
 بکنار کشتی آمد و زیر لب چیزے بخواند پس فرمود که طاح ایشانرا بگوئید تا فوط بندد باب در آید وان
 دستواند بگریه چون نظر کردیم ان دستواند بر دے زمین نیود و اندک ابی بر بالائے ان طاح در آمد
 بگریه و زاری بجلالت کردیگرے گفتے که یکے از اصحاب صد دینار با من همراه کرد کتیش کاظم زنی
 عنده بر دم و مرا نیز چیزے بود چون بدین رسیدیم اب بر خود نیم و بضاعه خود را بشستم و از ان از انیز
 مشک سو و بر انجا بشستم چون بضاعه انرا در شرمم نمودند و نیا بود دیگر با شرمم همان بود که نیا
 دیگر از بنو بشستم و بان ضمکم کردم و در مرده کردیم بنیانکه در شب بروے آدم گفتیم جان من ندانے تو با آنک
 بضاعه دارم که بان تقریب میجویم بخداے تعالے گفت بیا و ما نیز خود پیش دے بر دم پس گفتیم سوا
 تو فانیس چیزے با من همراه کرده است گفت بیامره و نیار را پیش دے بر دم فرمود که بر زمین
 بر نیم دست خود را بر آگنده ساخت و دینار مرا جدا کرد فرمود که وے زمین را اعتبار کرد است نه عدد
 را و از انجا بجلالت کردیگرے گفتے که علی بن نقیون کس دیگری گفت که بگو فرود فلاںے را با خود همراه
 کن و دور حله بجزید و انیال را و انیمکتوبات را ابو سے بن جعفر بر ساندین بگو فرمود با و کس و احله
 خریدم چون بدین نزدیک رسیدیم چائے فرود آمدیم و چیزے خوردیم ناگاه دیدیم که موسے بن جعفر بفریاد
 سوار ظاهر شد بر خاستیم و بروے سلام کردیم فرمود که بیا یا ایچ باشما است هر چه داشتیم پیش
 بردیم پس مکتوبات را بوے دادیم مکتوبی چند از آستین خود بیرون کرد فرمود این جواب باے
 مکتوبات شما است باز گردید در حفظ خداے تعالے گفتیم که را و کام شده است و نه نزدیک
 است اگر اجازت باشد زیارت رسول مصلی الصلایه وسلم کنیم تو شے نیز بردادیم فرمود که باشما

سبح را و باقی مانده است گفتیم۔ س فرمود که پیش آمد پیش آوردیم از ابدست مبارک خود گرفت فرمود که این
 را و شما تا بگویند بسند است باز گردید و حفظ خداست تعالیٰ بار شتم و ان شاء الله تا بگویند ما را بستد بود و الله علم
 و انرا بجلالت است که در این چون زهر و او زهر فرمود که مرا زهر و او زهر فرمود بدین من زهر خواهد شد پس نصفی
 زد و س نخ خورد بد شد و پس فرود سیاه خواهد شد انگاه خود هم مرد و چنان شد که فرموده بود و س یک
 بن خالد بر که در طب زهر و او فرموده بار و ان الرشید در صواعق آورده که س کین س مک
 بفرموده بار و ان سسم در طعام او کرد و بعضی برانکه سسم در طب کرد و تب کرده بعد از سه روز وفات
 یافت و مدت عمرش شصت و پنج سال بود و فی مخرج الذهب قبض موی مسوگابند و با عقدا بعضی
 شد و سرب در طلق او ریختند بدان سبب وفات یافت شاید هر دو قوع آمده باشند و الله اعلم
 بحقیقه الحال اما نقش خاتم و س طایفه حیدر بوده است گذارنے روضه الاحباب۔

علی بن موسی الرضا رضی الله تعالی عنہ در شواهد النبوة آورده که و س امام هشتم است و فی تاریخ
 ابن خلکان هو احد الائمة الاثنا عشر علی العقدا الائمة و کنیت ادبوا عمن است و لقب اورضا
 است و س اخبار الدول للقرمان صابر و زکے نیز از انقاب او است و در روضه الصفا آورده که
 که مرتفع نیز لقب او است و س روضه الاحباب فایز لقب او است پس نام او علی و کنیت
 ادبوا عمن و لقب او رضا و صابر و زکے و مرتفع و وفا نام رضا و نام و کنیت و لقب موافق امیر
 علی مرتفع است رضا در شواهد آورده از کافظم رضی الله عنه از آنکه فرموده است که او را عطا و دم کنیت
 خود و س الشواهد و الروضة الاحباب نقل عن فضل الخطاب قبیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا روضه

المد عن ان ایاک سماه المامون الرضا و رضیه بولامیه حمده فقال بل السیما سماه الرضا لانه کان رضا

عز وجل فی سماءه و در رضا رسول صلی الله علیه و سلم فی ارضه و فی من بین ابایه الامیین و کف

لانه منی بالانفالون کار صبی بالموافقون و کان ابو موسی الکافظم رضی الله عنه یقول او عولی لدی

و او اخاطبه قال یا ابا الحسن و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادة علی الرضا یوم الجمعة فی بعض

شهر سنه ثلث و خمین و مائتة بالمدينة و قبیل بل ولد سبع شوال و قبل ثمانه و قبل ستلوس

سنه احدی و خمین و مائتة و س روضه الاحباب بروایت اکثر علماء ولادت او در ذی الحجه

سنه ثلث و خمین مائتة بمیدینه اتفاق افتاد و س روضه الصفا ولادت او در سنه ثمان و البین

دما تبه و قبل ماند ولد واحد عشر و یلته خلت من ذی القعدة یوم الجده سنه ثلث و خمین دما تبه و فی شوال
 ولادت اورد در مدینه بود و زینب علیها السلام یازدهم ربیع الآخر سنه ثلث و خمین دما تبه بعد وفات جد المصنف
 بنحس سنین و قبل یزید نیک و در منتخب السیر اورد که ولادت علی رضا در شنبه یازدهم ذی القعدة
 سنه احدی و خمین دما تبه بمدینه بود و وفات اورد در دو شنبه هفتم شوال سنه ثلث و اربعین
 بطوس بوده باین تقدیر عمر او پنجاه و یک سال و ده ماه و بیست و هفت یا شش روز باشد چنانچه خود
 صاحب منتخب بدان تصریح نموده پس دیتاریخ حسن روزه ولادت او چنانچه قول آمد جمیع یا پنجمین یا سه سنه
 اربع روز جمعه است شهر ذی الحجه یا ذی القعدة یا ربیع الآخر یا شوال اربع یا زدهم ذی الحجه است سنه
 ثلث و خمین او واحد و خمین او ثمان و اربعین دما تبه الاول هو المصح اما وفات او در شواهد
 آورده که وفات و سه در ولایت طوس بوده است در قریه سناباد از روستاق نوقان و قریه
 در قبله قبر بارون الرشید است در قبله که سراسر عید بن تحفیه الطای است ذلک فی شهر رمضان
 تسع یقین منه یوم الجمعة سنه ثمان دما تبه و نه روضه الاحباب سنه ثلث دما تبه و قبل سنه
 ثمان دما تبه و نه منتخب السیر یوم الاثنين سابع شوال سنه ثلث دما تبه در طوس بوده و فی تاریخ
 ابن خلکان نوشته فی آخر صفر سنه اثنین دما تبه و قبل بل توفی خاس ذی الحجه و قبل ثالث
 عشر ذی القعدة سنه ثلث دما تبه بمدینه طوس و صلی علیه الامون و وفته ملائق قریه الرشد
 تخار را تم حروف روز جمعه یستم یا بیست و یکم رمضان سنه ثلاث دما تبه بود برین تقدیر بر غیرش
 چهل و نه سال و نه ماه و دیکر و زکم و میش باشد علی اربع الاقوال اگر در روضه الاحباب گفته که عمرش
 چهل و هشت سال و بقول صح قریب پنجاه سال و فی اخبار الدول عمرش و خمسون سنه و والده علم
 در روضه الاحباب گفته که علی رضا وقت وفات امام جعفر پنج ساله و در وقت وفات امام کاظم سی ساله بود
 والده علم و در سبب وفات دی احتمالات است فی تاریخ ابن خلکان کان سبب موته انه اکل غنماً
 فاکثر منه فیل بل کان سموگافا غل منه و مات رحمه الله تعالی ما تبه قعدة وفات او در فصل ولی محمد
 او خواهر آرد انشاء الله تعالی و در شواهد و روضه الاحباب اورد که مادر وی با اتفاق موخین ام ولد
 بوده است و لها اسماء و منها اروسه و بنجه و سمانه و ام البنین و استقر اسمها علی کتم و فی روضه الاحباب
 نقل عن حافظ عبد الغفر که ناشن سکینه توبیه بود و بعضی خبر رحمان مویه گفته اند و نقض شفا است

وقبل غیر ذلک وقتی الشواهد و روضۃ الاحباب گویند کہ وے کینرک جمیدہ بود مادر کاظم رضی اللہ عنہ ثبے حمیدہ
 مصطفیٰ را صلی اللہ علیہ وسلم خواب دید فرمود کہ تجھ را یہ پسرخود موسے بخش کند و با شد کہ از وی فرزند
 بوجود آید کہ بہترین اہل زمین باشد و از ام رضارضی اللہ عنہ روایت کنند کہ گفتہ چون بھما مالہ مسلم
 ہرگز از خود نقل قل در نیافتم و در خواب از شکم خود او از تسبیح و تہلیل میشنیدم ہول و ہیبت بر من علیہ
 میکرد چون بیدار میشدم بچہ او از نے آمد و در زمان ولادت دستا بر زمین نہاد و روے ہاسان
 کرد لب مبارک بے جہنبا نید چنانکہ کسے سخن گوید و مناجات کند و ہشام بن احمد کہ از خواص کاظم رضی اللہ
 عنہ بود روایت کردہ کہ مرا گفت کہ بچہ دانستہ کہ از تاجران مغرب کسے آمدہ است گفتم نہ دانستہ ام
 فرمود کہ آمدہ است باوے سوار شایم و بر قتم تا بان مغربے رسیدیم ہفت کینرک بر اعرض کرد و بچہ
 کدام را قبول نکرد فرمود کہ دیگر عرض کن گفت دیگر نامندہ است مگر کینرک بیار است فرمود چہ شود کہ ویرا
 عرض کنی قبول نکرد پس باز گشت روز دیگر مرا فرستاد و گفت ویرا بگوئی کہ غایت سخن وے
 چیست ہر چہ بگوئی بان بخرم پیش وے رقم گفت از چنین و چنین کم نمیکم گفتم کہ بانچہ گفتے خریدم گفت کہ
 تو فرو ختم را بگوئی کہ ان مرد کہ وی ہرہ بودے کیست گفتم مردیست از بنی ہاشم گفت از کدام قبیل
 بنی ہاشم گفتم بنی ازین نید نام ظاہر اہل اوہ اخفا داشتہ گفت ترا خبرے بگویم چون این کینرک را ازاتھا
 بلا و عرب خریدم نے اہل کتاب را وید گفت این کینرک چیست گفتم کینرکے است کہ از براے خود خریدہ
 ام گفت این کینرک از ان قبیل نیست کہ از ان تو باشد میباید کہ این نزدیک بہترین اہل ارض باشد
 کہ از وے در اندک وقتے فرزندے پیدا آید کہ از شرق تا غرب شل وے نہا شد را و اسے
 گوید کہ چون ویرا ورم اندک روزگارے پیش وے بود کہ رضارضی اللہ عنہ متولد شد میگوید
 موحت کہ توفیق باین دورہ ایت باین رت میشود کہ گویم کہ امام موسے کاظم رضی اللہ عنہ اولان جاریہ
 فرمودہ مادر خود براے خدمت مادر خود حمیدہ خریدہ بود بعد از ان حمیدہ حسب فرمودہ پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم ان جاریہ را یہ پسرخود موسے بخشید بعد از ان امام رضا متولد شد و اللہ اعلم بحقیقۃ احوال
 امامنا قبمہ فی الشواہد و روضۃ الاحباب عن موسے اکاظم رضی اللہ عنہ قال روایت رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم فی المتنام و امیر المؤمنین علی فمہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیہ السلام علیہ السلام
 بنظر نور اللہ غرض من نطق بحکمۃ یھیب ولا یخطف مہل علم ولا یجھل فہل علم و علما یعنی روایت است

از موسیٰ کلم گفت دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواب میبرد و منین علی رضا بادی میبرد گفت من رسول الله
 صلعم علی بر بست نظر کند بطور خدای غرض من میگوید از ملک خداوند تعالی صواب کند خطا نکند و عالم باشد
 بهالت نکند تحقیق پر کرده شده است از حکمت و علم و فی روضه الاسباب که اقارب و اباناب
 از مشرق تا مغرب برو نور علوشان و مومنان ان امام و افلا حسان اتفاق داشته اند و وزیر
 و اقامی دادانے بلکه جمیع افراد انواع انسانی مناقب و مفاخران حمیده ماثربصافت ضارب زکات
 اند و می نگارند کرامتش از هر چه تصور توان کرد زیاده بود و غنی نماند که مراد از جمیع افراد انسان متقده ان
 نبوت باشند و ذکر اکل اراده البعض گرفته باشند و فی اخبار الدول للقرمانے کان رضی الله عنه
 قلیل التوم کثیر الصوم و کان جلو سر فی الصیف علی حصیر فی الشمار علی جلد شاة و بود فی الله
 از یک خواب و بیشتر روزه دارنده و بود در روز گران شست او بر پوریا و در سمر ما بر پوست گوسپند
 و در صوابی او روزه که علی رضا رضی الله عنه اعلم و اکل و اجل قدر بود و ازین جهت بود که مامون خلیفه
 تعظیم و اجلال او بسیار می نمود و او را دوست می داشت و دختر خود را در نکاح او در آورد و در
 مملکت خود سر یک ساخت چنانچه تفصیل من خواهد آمد و مودت کرخه که او ستاد سر سقسط بود
 بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود و منی منان الذبیعی علی بن موسی بن جعفر
 بن محمد الماسی العلوی الرضا عن ابیه عن جدّه قال ابن طاہر یات عن ابیه عجیب قلت اما
 انشان فی نبوت انس الذی الافا اجل تکذب علیه وضع علیه سائر ما کذب علیه الصادق فری عنه ابوالمسلم
 النعمی احمد بن محمد بن ممدی القاضی عن نسخته لابن محمد بن سلیمان الطحالی عن نسخته بقره الدواد بن سلیمان
 القزوی عن نسخته بات سنه ثلث و مائتین قال ابو الحسن الدار قطنی اما ابن مبان نے کہا ہے
 قال علی بن موسی الرضا یرد عن ابیه عجیب سیم و یخلف و فی تقرب العتق لانی
 علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الماسی یلقب بالرضا بکسر الراء و فتح الهمزة
 و اخل من و عن من کبار العاشرة مات سنه ثلث و مائتین و لم یکن الحسین -
 و فی الخلاصة علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الماسی ابو الحسن الرضا
 عن ابیه و عن عبد السلام بن صالح و جماعة عدة نسخ و کان سجد فی باشم و کان المامون یظفر بکلی
 و عدل باخلافة و اخذ العبدات مسوما بطوس و مشہدہ ہما معروف -

دھواحق و اخبار الدول للقرانی تعالیٰ تبارخ نیشاپور آورده کہ امام علی بن موسی الرضا چون نیشاپور
 آمد باز نیشاپور بنکست شد و جمیع خلائق حجت زیارت و سے بیرون آمدند و امام حجت دین و آفتاب
 پروردہ بر سر کشیدہ بود کہ تپکس ویرا نیدیدہ و از جایا کابر علما و محدثین شیخ ابو ذر و رزمی و محمد بن اسلم سی
 و ران شهر بود و ایشان بافتنے بے نہایت از طلبہ علوم و اہل حدیث بلا زمت، انحضرت شناتہ التماس
 نمودند کہ روی مبارک خود با ایشان نماید و حدیث از بابا و ابجد و خود حجت ایشان را روایت کند بعد از رفع
 بسیار امام قبول این منہ نمودہ استری شنبہا کہ بران سوار بود و باز داشت و غلامان را امر فرمود کہ پروردہ
 از روی مبارکش برداشتند و چشم خلائق را بر روی طلمت مبارک خود روشن ساخت و نظر مردم
 چون بدو کیسو وے کہ بدو شمشاد انداختہ بود افتاد و بفرع و زاری و آواز مدہ بعضی گریہ و فریاد مینمودند و بعضی
 خود را در خاک انداختہ بودند و بعضی ہم استریش را بوسہ میدادند و انگاہ علما فراد پروردہ گفتند استے متناشر
 ماس زمانے ساکت با شید چون ساکت شد نیشاپور ابو ذر و محمد بن اسلم کہ ہر دو حافظ حدیث بودند
 باز اعادہ التماس خود نمودند امام گفت خبر داد مرا پیر من موسی کاظم از پیر خود و خبر صادقان و از پیر خود و پیر پند خود
 زمین العابدین علی الحجتین از پیر خود حسین داود از پیر خود و ایشو لو منین علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ
 عنہم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت خبر داد مرا پیر من علیہ السلام کہ گفت از رب العزت جل جلالہ شنیدم
 کہ میگفت لا الہ الا اللہ حسنی فمن قال ما دخل حصن من و من دخل حصن من بن عدا یے یعنی لا الہ الا اللہ کہ
 کلمہ توحید است بنزد حصار ریت از جانب من ہر کس کہ ابن کاہن انصاف لک گفت و در حصار من داخل شد
 و ہر کس کہ در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از ان امر فرمود کہ پروردہ انداختند و روان
 شد مر وے است کہ عدد و جمیع کتلم و دو اوت آوردہ این حدیث را نوشتند قریب بہ بیست
 ہزار میشد و در روایتے آنکہ حدیثے کہ در ان وقت روایت کرد این حدیث بود کہ الا یکان مؤمن بالقیل
 و اقرب باللسان و عمل بالا ارکان و احتمال دارد کہ دو واقعہ باشد میگوبد فقہر شاید ہر دو حدیث بیکو
 گفتہ باشد چیکہ حدیثے نقل نمودند از امام احمد فصل رح منقول است کہ گفت اگر این اسناد بر جوئے
 میخواندم ہر ایتہ از ان مرض خلاص میشد و رسالت حق و فی اخبار الدول للقرانی تعالیٰ
 اتصل بہا حدیث بندہ السند بیض امر و اسامیہ فکبتہ بالذہب و اوصی ان بدفن معنی قبر و قر
 بعد موتہ قفیل ما فعل اللہ کب قال غفر لے تیغفہ لا الہ الا اللہ و تصدیقے بان محمد رسول اللہ تے

و مثل این حدیث که مروی است سلسل بن ابی بلیس و علیہ شریف حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
 نے صفۃ الصلوٰۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم نہایت شیخ ملا علی قاری در شرح شفا کے قاضی میاض آورده
 حال التماس نے ہذا اسناد شریف لاندہ مروی عن اہل البیت و مثلہ الاسناد المروی فی صفۃ الصلوٰۃ
 علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی قال فیہ الایتۃ الاسناد و ذکر علی ذی علتہ اوجی لبری او علی مصاب
 لا فاق دہورتی بر ماسوع لبری یعنی ابن اسناد شریف است کہ مروی است از اہل بیت ایہ
 اسناد و گفتہ اند اگر باو کردہ شود بر مریضے ہر آئینہ شفا یا بدیا اگر بر صیبت زدہ ہر آئینہ افاقہ سمیاد
 و اگر تعویذ نویسد برافت زدہ ہر آئینہ نجات یابد بعد در ہذا الاسناد الشریف العالی پس امام علی رضانیہ
 از پدر خود موسی کاظم روایت دارد و از موسی ابوالصلت المروسی و یعقوب بن محمد بن القاسم
 و ابی احمد عامر بن سلیمان الطائی والدہ او و بن سلیمان القزینی و الحافظ ابو ذرعتہ الرازی و الحافظ
 محمد بن اسلم الطوسی و عبد السلام و حجج کثیر و میگوید فقیر احتمال دارد کہ پسران و برادران انجناب نیز از وی
 روایت دارند و انجناب نیز از اعمام خود و دیگر مشایخ روایت دارد اگرچہ کتب ہائیکہ درین وقت پیش نظر
 است در ان تصریحی بدان نکرده و اللہ اعلم در شواہد النبوت و روضۃ الاحباب از مولف راوندی نقل
 کردہ کہ ابو اسماعیل شند گفت کہ شنیدم و مرار رسید کہ خدای تعالی را بچتے است در میان عرب
 از شند بقدم طلب بیرون آمدم مرا علی الرضا و ولایت کردند پس بلا زتمش رفتہ بزبان شند بروی
 سلام کردم زیر اک عربی نمیدانستم و امام بہمن زبان جواب فرمودہ ہرچہ بلفت شند بروی عرض
 کردم بہمان لفت جواب شنیدم در ان اشاعرض کردم کہ من در سند شماع نمودم کہ حضرت ایو را
 بچتے است در عرب و بطلب او از وطن بیرون آمدہ ام فرمود کہ رسید کہ بمطلوب و منم انکس پرس
 ہرچہ بچو ہی پس من ہرچہ راودہ و دہشتم ازوے سوال کردم و در وقت برخاستن گفت کہ من بلفت عرب
 دانانیتسم بچو ہم کہ دہاکنی تا خدا سے تعالی بدان زبان بلہم کرد اند تا با اعاب بعربے سخن تو انم گفت ہمیں
 دست خود را بر ہر دو لب من مایدان و ان وقت بلفت عربی شکم شد م و نے روضۃ الاحباب من ابی
 الصلت زیلان المروسی کہ گفت علی الرضا رضی اللہ عنہما و ہم سخن کے کرد بلفات ایشان و اللہ اعلم
 فصیح ترین دم بود و اناب ترین ایشان بہر زبانے و بفتے و من رفوزے اور انم کہ کیا ابن رسول اللہ من
 تعجب میگویم از معرفت تو بلفات مختلف پس گفت یا ابوالصلت انما حجتہ اللہ علی خلقہ و نیستہ اند کہ از تو بچند

کے رہے بغلق خود جنت ساز کہ عارف بلغات ایشان نباشد یا تو نرسید و است که امیر المومنین
 علی رضی اللہ عنہ گفت او دنیا فصل الخطاب و ہل فصل الخطاب الا معرفة اللغات و در خواہد
 آوردہ کہ دیگرے گفتہ است کہ غریمیت حج کردم جارہ من براے من و در توب لم
 ترتیب کردہ بود کہ در ان احرام بندم چون وقت احرام رسید مرا در خاطر و غدغہ پیدا
 شد کہ احرام در توب لم جا تراست با نے ترک ان کردم و جا رہ دیگر پوشیدم چون ہمکہ
 رسیدم بسوے رضا رضی اللہ عنہ کتابتے کہ دم و ہمراہ ان چیز بابوے فرستادم و فراموش کردم
 کہ در اینجا ازوے سوال کنم کہ احرام در توب لم جا تر بہت با نے با وجودانکہ در خاطر داشتہم چندان
 بر نیامد کہ فاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و در انراں نوشتہ کہ بیج یا کے نیست اگر محرم جامہ لم پوش
 انتہی و انجناب مدت العمر بر جاہ شریعت ستقیم بود و چیزیکہ وجب اعتراض شریعت باشد برگز
 از انجناب نقول شدہ و سلاسل جمیع طرق اولیاء اللہ بغیر حشمتیہ کہ ایشان سلسلہ خود بذریعہ حسن مہر
 سجہ بامیر المومنین علی رضی اللہ عنہ میرسانند بانجناب منتہی میشود و کرامات انجناب بسیار بہت
 برینے انان مذکور شدہ و ما بقیہ در فصل کرامات مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ۔

اما ولی محمد بن حنیف و زمان مامون عباسی و ما تعلق بہا نے تواریخ الخلفاء للعلامة جلال الدین
 الاسیوطی نے سنتہ احدے و ما بتین خلع المامون اخاہ المومن من العدد و جل ولی العدد
 من بعدہ علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق حملہ علی ذلک افراط فی التشیع تھے قبل از
 ہم ان خلع نفسہ و یفوض الامر الیہ و ہو الذی یلقبہ الرضا و ضرب الدرہم باسمہ و روجہ انتہ و کتب الے
 الاتفاق بذلک و امر تبرک السواد و لیس انخفہ فاشتد ذلک علی نبی العباس جد او و خرجوا علیہ و بالہیکم
 بن المہدی و لقب المبارک بن المامون تقالہ و جرت امور و حروب و سال المامون الی الخو العراق
 فلم یشب علی الرضا ان مات فی سنتہ ثلث یعنی در سند و وحدہ یک خلع کرد مامون
 برادر خود مومن را از دے عہدے و نمود ولی عہد بعد خود علی رضا پسر موسی کاظم پسر جعفر صادق
 را آورد و ابیرین افراط و در تشیع تا انکہ گفتہ اند کہ امادہ داشت کہ خلع نماید خود را و تفویض نماید
 امر بسوے و سے داوست کہ لقب کرد او را رضا و جزو در ہم بنام او و تزویج کرد دختر خود را با دوست
 بسوے اتفاق جان دامن کرد تبرک شعار سیاہ و پوشیدن لباس سبز پس ہر چند گران آمدن

امریزی عباس و خروج کردند بر او و بهیت کردند با برادر هم بن محمد بر او لقب کردند مبارک پس تجزیه قتال کرد
 مامون و جبار شد انور و حروب و سیر کرد مامون بسوی عراق پس بانکه فرستے علی رضا
 وفات کرد در سنه دو صد و سه و شصت و پنج ابن خلکان و کان المملون و جایی علی رضا
 ابنه ام جمیه نے سنه اثنین و مئین و مجملی عمده و ضرب اسمہ علی الدنبار و المرحم و کان
 السبب فی ذلک انہ استخفر اولاد العباس الرجال منهم و النساء و هو ببدینہ مرد و کان عدد ہم
 ثلثتہ و ثلاثین القامین الکبار و الصفا و استدعی علیا الذکور فانزل احسن منزلة و مع رجس
 الاولیاء و اخر هم انہ نظر فی اولاد العباس و اولاد علی بن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ و السلام فامجد و فی
 وقتہ احد افضل و لا احق بالامر من علی رضا فباع لبولایت عمده و امر بازاتہ السواد من اللباس و
 الاعلام و لبس الخفزة و نے انجز الے من بالواق من اولاد العباس فعملوا ان فی ذلک خروج الامر عنہم فعملوا
 المامون الے اخرہ یعنی مامون تزویج کرد دختر خود ام جمیہ را در سنه دو صد و دو و ساخت اولاد علی
 عمد و ز نام اولاد بر دینار و درم و بود سبب ان کہ حاضر کرد اولاد عباس را مردان ایشان و زنان
 ایشان در شهر مرد بود عدد ایشان از خود و کلان یعنی سہ ہزار و دعوت نمود علی رضا را و فرود آورد و بمقامی
 نیکو و جمع کرد بر اسے اولیاء و خبر کرد ایشان را بدستی کہ او نظر کرد در اولاد عباس و در اولاد علی
 ابن علی طالب علیہ الصلوٰۃ و السلام پس نیافت در وقت او هیچکس افضل و احق و امر خلافت از علی رضا پس
 بیت کرد بر اسے اولاد بولایت عمد خود و امر کرد دیگر سواد از لباس اعلام و استعمال سبز و سعایت نمود
 شد این خبر نزد کسانی کہ از اولاد عباس بودند و عراق پس دانستند کہ در ان خروج امر است از ایشان
 پس خلع نمودند مامون را الے اخرہ و نے روفتہ الصفا کہ خلاصہ ان انیت چون از استیلاے
 حسن بن سهل اطراف بمن و حجاز پر آشوب شد و در ہر کجے علویان خروج کردند فضل بن سهل اخبار
 کہ تعلق بمبادوش داشت با مامون نیگفت اما میگفت کہ در ہر شہرے شخصے از اولاد علی دعوی
 خلافت میکند و مردم متابعت ایشان کردہ ہر جہج بدیار عرب راہ یافتہ تدبیر این فتنہ باید کہ ہمیش
 از انکہ کار از دست رود و بعد از تقدیم امر مشاورت ما بہا بران قرار گرفت کہ مامون شخصے را از
 اجلہ سادات کہ بعلم و دانش و زہدہ و روح سدا و فریشتہ باشد و بعد گرداندا علویان بقدم تسلیم
 تا دوعان پیش آمدہ و دیگر تیج فتنہ میکنند و بعد از تامل و تدبیر و اقتیاد بر امام عالمی تقدار علی بن موسی

الرضا قدا که ادا نماند و قاضی بفضیلت و تقدیم او اعتراف داشتند و آثار پادشاه و اجانب در بزرگی و سخاوت او سخن میزدند و در سبزه نایمن مامون خال خود در جوار بن فلحاک و دیگرے از مخصوصان خود را که هر دو بخصاست بیان و طلاقست لسان از نو آورد و ان بودند بطلب امام رضا بیدینه فرستاد و درین سال هم کسان با طراف و اقطار دیار اسلام روان کرده تا اکثر اولاد عباس را از مغیر و کنیز برد آوردند و سی و سه هزار کس از فرزندان عباس بن عبد المطلب نسل را بیت مامون مجتمع گشتند و امام رضا در کف محبت و سلامت و عزت و حرمت بر در سید بعد از ان مامون با و لیاس دولت گفت که هر چند در اولاد عباس بن عبد المطلب و فرزندان علی بن ابی طالب نظر کردم بچکس را سزاوارتر بجلالت از علی بن موسی الرضا رفیع نیافتم و چون مامون در دل خلیف جاسی گیر آمد او را و لے عهد گردانید و در حق خود ام الفضل را به پسر و س محمد داد و فرمود تا حاضران موقت خلافت اعلام و ثواب اسود را بر ایات و لباسها سبز مبدل گردانند و امثله و احکام تمامت دیار اسلام فرستاد و حکم کرد تا مغیر لباس کرده بکاسے رایات سیاه علمای سبز نصب فرمایند و دست مبارکیت در دامن متابعت علی بن موسی الرضا از نذر تار و زخمش در سایه علم حضرت خیر البشر جاسے داشته باشند مجموع قحطان امصار و سکان بلدان و اقطار فرمان مامون را بقدیم رضامیش آمدند مگر حبیب از بنی عباس و بعضی از غلات شیعه ایشان که بر بغداد ستیلا داشتند و چون ان جماعت خبر ولایت عبدالمعتمد شنیدند بر مامون بر شتافتند و با برابرم بیت نمودند و واقعه بادیش اورند که تفصیل ان در روضه انصاف مذکور است مگر فضل از مامون این اخبار را را محقق میداشت و کسے را یارای ان نبود که با مامون بگوید تار و زنی امام رضا با مامون خلوت گیر و ه هر واقعه که از بدایت امارت حسن بن سلالین غایت در بغداد و روے نموده بود بشیخ و بسط در خبر توفیر او رد و مامون گفت که فضل یا من چنین گفت که ابراهیم با نفاق حسن بن سلال در کار امارت دخل کرده امام رضا فرمود که فضل یا تو دروغ گفته و خیانت کرده سخن اینست که من میگویی مامون پسر سید که بچکس غیر تو برین تهنایا و قوت وارد امام جواب داد که یحیی بن سعاد و عبد الغفر بن عمران و خلف معمر بن فحلان و فلان از ثقات و معتقدان تو برین وقایع اطلاع دارند و مامون انجماعت را در سه طلبداشته از ایشان استکشاف احوال نمود و متحقق الکلمه تصدیق امام رضا نمودند و گفتند که ما از خوف فضل تا ابن زمان نگفته بودیم چون کابری

حالات واقعت گشت غنیمت بغداد نمود و فضل از سعادت ایمان آگاه شده تبادیل ایشان مشغول
گشت و امام رضا ششم از جرأت فضل سبع مامون رسانید مامون گفت بهت من بعد ازین تبادر که
انافات معروف خواب بود بعد از ان مامون بخرس آمد و از انجا بعد واقعه فضل بطوس آمد و در انجا
امام رضا از او بنیاد ابرقار حلت فرمود و در شواهد البیوة آورده که چون مامون بروی عرض فلانیت میگفت
و من قبول نکرده و این استدعا و ابادت دو ماه برداشت اخلاص چون مبالغه از حد گذشت
دو عید و تهدید انجا امید قبول کرد و در ان باب فصلی نوشت و در آخر ان ثبت کرد که انجمن و الحیا مغنیه
علی ضد ذلک و مادی یا یفضل کلا بکم ان الحکم الاسلامی یقبل حق دهر خیر انفا صلیبن لکن استتلت الیه
و اثر رضا و الدعیضه و ایاه و در روضه النفا آورده خلاصه ان اینست که چون بیعت رضا فرمایان
نهیج قرار یافت که بعد از مامون او خلیفه خواهد شد و هلال عید روی نمود مامون بر رضا پیغام فرستاد که
بعید گاه رود و نماز عید و خطبه رضا بخواند امام رضا انکار نمود و بعد از امر مامون قبول ننموده گفت
چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم میرفت اگر اجازت شود بهمون طریق روم مامون رخصت داد و
حکم کرد که ارکان دولت و اعیان مملکت بر در سرکار رضا صبح حاضر شوند بر طبق فرموده او جمعی
کثیر حاضر شدند و زنان و کودکان بر پا نهادند و اقامه قرار گرفته انتظار مقدم شریف او میبردند امام رضا
غسل کرده با ماسه مطیب پوشیده و دستار بر سر مبارک بسته علاقه و پیش و دیگر در میان
و دو کتف همایون خود بگذاشت و عصای بنین دست گرفته فرمود تا جمیع مواسله او بدین ساز
عمل نمودند و فرمود تا مواسله پیش پیش می روان شدند و خود پاپه برهنه و ترکت اندوختند
سابق بر کشید و خود را چست کرده اندک برنت دروے سوے آسمان کرده تکیه گفت و موالی
باوے موافقت کردند و باین هیأت بر در سراے خود آمده بایستاد و مراجع ویرا با بصورت دیدند
همه از مر کبب بر زمین آمدند و موزه کفش از پاپه بیرون کرده برهنه پا ایستادند امام تکیه گفت خلق
موافقت نمودند و غلغلہ در شهر مرقا و مامون از انجیل خبر شده متوهم شد و امام را از حقین مصلحا
منع نمود امام رضا باز آمد و نماند و روز اتظام نیافت نه موج الذهب مسود و نه سنته نابین
بعثت المامون بر جواد بن ابی الفحاک و یا سرکاهم الی علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن حسین الرضا
لا تخاف من الیه کما و فیما امر المامون یا حصاء و ولد لعیاس من رجالم و ف بنم صغیر عم و کبر عم فکان

عدد و هفتم ثلاثه قتلین الفاء وصل الی المامون علی بن موسی الرضا و هو بمدينه مرو فانزله المامون احسن ال
 و امر المامون بجمع خواص الاولیا و انجریهم ان نظری ولد العباس و ولد علی بن فاطم بحمدی و قته احد الفضل
 و لا احمق بالامر من علی بن موسی الرضا فباع له بولایته اعمد و ضرب اسم علی الدینا بنو الدراهم و زوج محمد بن
 علی بن موسی الرضا بانیته ام الفضل و امر بازائه السواد من اللباس و الا اعلام و بنی ذلک الی من العراق
 من ولد العباس فاعظموه اذ علموا ان فی ذلک خروج الامم و حج بالناس ابراهیم بن موسی بن جعفر
 انوا الرضا بالمر المامون و اجتمع من بمدينه السلام من ولد العباس علی خلع المامون و مبايعته ابراهیم بن محمد
 المعروف بابن سکه فبویج له یوم تیس غلون من اللحم سنه اثنتین و مائتین و قبل ان ذلک سنه
 ثلاث و مائتین و فی سنه اثنتین و مائتین قتل الفضل بن سهل فی عام غیلته و ذلک بمدينه حریر
 من بلاد خراسان و ذلک دار المامون فی سیره الی العراق و مضی علی بن موسی الرضا بطوس
 معتب اکله و اکثر سنه و قبل ان کان سمو ما و ذلک فی صفر سنه ثلاث و مائتین و صلی علیه المامون
 و هو ابن ثلاث و خمیس سنه و قبل سبع و اربعین سنه و سنه اشهر و کان مولده بالمدینه سنه
 ثلاث و خمیسین و مائیه للهجرة و کان المامون یزوج ابنته ام حبیبه بعلی بن موسی الرضا و کانته احدی
 الاختین تحت محمد بن علی بن موسی و الاخری تحت ابیه اما تغیر مامون از امام علی رضا بن در و فقه الاصفها
 و روفته الاحباب اورد که بعضی گفته اند که سبب تغیر مامون باام رضا ان بود که چون مقرر کرد که بعد از
 وفات او امام رضا خلیفه باشد عباسیان پریشان خاطر و غمناک شدند و گفتند که مامون بی تکی
 بمرد تو همه اولاد عباس و اهل بیت خود را از نعمت حکومت محروم کرد ایند و کار بجای رسید که طایفه از
 هو انوا همان خاندان عباسی سلوک سطر لقی بنی و عناد نموده باعم مامون ابراهیم بن محمد بیعت کردند
 و نام مامون را از خطبه و سکه بنگیندند و مامون اینوا قهر را از فضل بن سهل میداشت چه او در استخلاف
 امام رضا مبالغه و الحاح تمام نموده و همین توجیه بعد از ابی اشاره مامون فضل بن سهل در زمر خس قبل
 آمد و بعد از انهم لغیر موده او امام رضا مسموم گشت و بر سرش از مورخان چنین گویند که امام رضا معقبضای
 قتل الحقی و ان کان مراد نصیحت مامون مبالغه نموده و مداهمه جایز ندانسته چنانچه روزی امام رضا
 بنامه مامون درآمد و دید که وضو میساخت و غلامی ابی بردست و پا سه او میریخت فرمود که ای امیر المؤمنین
 در عبادت خدای خود غلامی بیکس باخود شریک مگردان مامون بجهت انکار امام رضا اعلام را از ان کار باز

وضو را با تمام رسانید و نماز گذارد و هر چند مامون بحسب ظاهر متابعت مطلقه امام نمیداد اما بغیر احوال
 و تقاریر خاصه غیر او را در نشست و برخاست متابعت و ترک آن را بحدی که شش تن از او در وجود آمد و دیگران که
 اگر چه بواسطه تحریک فضل بن سسل مامون علی بن موسی الرضا را در عهد گردانید اما هرگاه که مامون
 ذکر فضل و حسن برادر او کرد مامون از کمال دیانت و نیک اندیشی فصاحت اعمال و قبح افعال ایشان را
 مامون گفت و او را منع کردی که سخن آن دو برادر را مورد ملوک و ملت نشنود ایشان را بشنیده اطلاع پیدا
 کرده بواسطه و بی واسطه بغیر امام مشغول شد و تا بواسطه آن بدگیشان اندیشه بدخاطر مامون راه یافت
 و عاقبت بحسب اتفاق امام رضا و مامون با هم طعامی خوردند و امام رنجور شد مامون نیز اظهار مرض
 کرده عجد الدین را فرمود که دست از ناخن چیدن باز دار تا دراز شود و عجد الدین گوید که چون ناخن پای
 من بلوی پیدا کرد مامون چیزه مانند تر مندی بمن داد و فرمود که این را بهر دو دست خود خیر کن و بال
 من چنان کردم بعد از آن بوقت من در آن مکان امر فرموده برخاست و پیش امام رضا رفت و ازاله
 پر سید امام رضا فرمود امید دارم که بهتر شوم مامون گفت الحمد لله که من امری بهتر شده ام و اکنون
 کس پیش تو نخواهد آمد که بجا بقیام نماید امام گفت هیچکس پیش من نیاید مامون و خشم شد و گفت امر فر
 اب اینار باید اشتهای نگاه مرا طلب داشته گفت مقدار سه انار بیاور من با خود انار آوردم
 گفت که و شما که این انار را بهر دو دست بقیشار بر موجب فرموده عمل نمودم و مامون بدست پیش
 آن انار را با نام داد و تا بخورد و بعد از دو روز وفات یافت در روضه الصفاور روضه الاحباب دشوار نبود
 او روزه که ابو الصلت هر سه گفته که روزه پیش رضا یعنی الصد عنه ایستاده بود مامون گفت برین
 قیامه سو که قبر بارون الرشید را بجا است از چهار جانب آن خاک بیار و بمقحم و خاک او بدم بویید تا بمقت
 گفت زود باشد که اینجا بر اے من حفر کنند و سنگی بگذارند و اگر هر کس بدی که در آنجا سانسست بیازند
 آنرا خواهند کشت بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیار و در دم فرمود که از بر اے من درین موضع حفر
 کنند و بگوی تا بمقت درجه فروزند و در میان قبر شقی کنند و اگر نگذارند بفرمای تا محم کنند و از او ذراع و
 شکر سازند که انرا خدا فرخ گرداند چند آنکه خواهد در وقت حفر از بالا سر من تر سه پدید آید انرا بمقت
 بکلا یک که ترا تعلیم یکم تکلم کن کتاب بخوشد و حدیث پراید و در باب ما میان خود بینے اینا ز که تو میدهم نزد من
 و در باب انداز تا آن ما میان بخورند چنانچه هیچ نمائند پس پستی بزرگ بیرون آید و آن ما میان بخورند و ما چندی

چنانکے چنانکہ نگاہ غائب شود چون غائب شود دست برآب نہ و با پنچہ گفتیم نکر کن تا اب کہم شود ہیچ نماز و پنچہ
گفتم نیکے مگر و حضور مامون بعد از ان فرمود کہ اے ابو الصلت خود ابرامون در خواہم آمد اگر چنانچہ بر ایم
و پنچہ بر سر خود و پوشیدہ باشم با من سخن گوی و اگر چیزے بر سر خود انداختہ باشم با من سخن
نمکوی ابو الصلت گوید کہ چون رضارضی السدعہ بآمد و کرد جامہا پوشیدہ و منتظر نشست تا غلام مامون
بطلب آمد چون برامون درآمد و پیش مامون طعماے سیوہ نہادہ بود و دوزخوشہ انگور و دست
داشت و پیچور چون دید اید از جامے خود بر جست و یا معاقلہ کرد و بر میان دو چشم وے بود و او را
نشانہ و انخوشہ انگور را بوسے داد و گفت یا ابن رسول اللہ ازین انگور خوبر دیدہ رضارضی السدعہ
فرمود کہ انگور نیکو در بشت باشد پس مامون گفت کہ ازین انگور بخور رضارضی السدعہ فرمود مرا معاف
دار مامون مباقلہ کرد و گفت منع چیست مگر ما را تنہم پیدا کرد و انخوشہ را بستہ بعضی از ان بخورد و دیگر
بار بر رضارضی السدعہ داد رضارضی السدعہ دوسے دانہ از ان بخورد و بانداخت و برخاست مامون گفت
ایکجا میرے فرمود بانجا کہ فرستادے چیزے بر سر مبارک خود پوشیدہ بیرون آبد با وی سخن
گفتم ہرگز خود درآمد و بفرمود تا در سر آید بندہ و بر فراش خود نخت و من در میان سکہا ایستادم گلین
تا گاہ دیدم کہ جوآنے درآمد خوب رو و مشک بوسے بسیار شبیبہ بر رضارضی پیش وے دویدم و گفتم
از کجا درآمدے کہ در بستہ بود فرمود کہ آنکس مراد آورد کہ بیک ساعت از مدینہ اور و پر سیدم
کہ تو کیستے فرمود کہ منم حمزہ السدحہ بن علی و پیش پرورد آمد و مرانہ گفت دے چوں رضارضی السد
عہ ویرا دید برخاست و معاقلہ کرد و بستہ خود کشید و میان دو چشم وے پوشیدہ و برادر بستر
خود بیرو وے نیز وے بر دینی پرورد نہاد و بادے سخنان پنهانی گفت کہ من ندانستم بعد از ان بر
دولب رضارضی السدعہ کفے دیدم سفید تر از برف و محمد بن علی رضی اللہ عنہ انرا سے یسید بر بان خود
پس دست در میان جامہ پر دوسینہ او کرد و چیزے مثل عصفور بیرون اور و دوزخ و بر و در رضارضی
السدعہ در گذشت محمد بن علی نہ گفت ای ابو الصلت بزخیرہ از خزائنہ تہیہ کیا گفتم در خزائنہ است و نہ تہیہ فرمود و ہوا
میگویم بکار و در خزائنہ تہیہ یا تنہم بیرون در دم و خود تنہم کہ ویدم دوم فرمودی ابو الصلت با من کسے
دیگر ہست کہ مدد میدہد و برا غسل کرد فرمود کہ در خزائنہ جامہ دانی ہست و روی کفن و خطو بیرون از تنہم
و انجا جامہ دانی دیدم کہ ہرگز ندیدہ بودم بیرون اور دم ویرا انگیفن کرد و نماز گذارد پس گفت تا بوقت بیار

گفتم بروم و بخار بگویم تا تابوت برآید گفت در خزانه در ختم تابوتی دیدم که هرگز ندیده بودم اوروم
 دیدم و تابوت کرد و رکعت نماز آغاز کرد و هنوز تمام نکرده بود که تابوت از جای خود برخاست و سقف خانه
 بشکافت و تابوت از آنجا بالا رفت گفتم یا ابن رسول الله مامون بهم درین ساعت بیاید و ویرا طلب
 دارد ما چه گوئیم فرمود که خاموش باش که تابوت زود باز خواهد گشت پس فرمود کاسه ابو الصلت پیچ
 چنین بر نیست که در مشرق مرده باشد و وصی و س در مغرب باشد و میر و مگر که خدای تعالی
 میان اجساد ایشان و ارواح ایشان جمع کند این سخن تمام نشده بود که باز سقف خانه بشکافت و تابوت
 فرود آمد و ویرا از تابوت بیرون آورد و بر فراش خود بنجا بایند چنانکه گویا دیرا نداشت اند و کفن نکرده
 پس فرمود که بر نیزه در بکشای بکشادم مامون و غلامان بر در بودند در آمدند گریان و اندوهگین گریان
 مید رسیدند و طبا بچه بر سر میزدند مامون میگفت با سیداه بعد از آن تکبیر و سجده مشغول شدند
 بفرمود ما بفرموده است حال نمایند من در آن موضع حاضر شدم هر چه بفرموده رضی الله عنه گفته بود بمنظا هر
 شد چون مامون ان اب و ما بیان بدید گفتم رضایم چنانچه در حیات خود ما را عجایب نموده بود
 محلات خود هم نمیدیکه از مقربان مامون گفت میدانی که ابن اشارت بحیث اشارت بانست
 که ملک شما اے بنی العباس با وجود کثرت شما و طول مدت شما مثل این ماه بانست چون وقت
 اجل با س شما و آید و زمان انقطاع انار شما نزدیک گردد خدای تعالی مرد از ما بر شما مسلط
 گرداند تا شمار افغانی ساز و مامون گفت که راست میگویی دیگر ابو الصلت گوید که چون مامون درین
 رضایم رضی الله عنه فارغ شد گفت انکلام که گفته مرا تعلیم کن گفتم که انرا همان ساعت فراموش
 کردم و راست گفتم فرمود اما بر سر کردند مدت یکسال و حبس با ندم عیش بدن تنگ شد گفتم با ندم
 بحق محمود ال محمد که مرا فرجی روزی کن مهنور عار تمام نکرده بودم که محمد بن علی الرضا را دیدم و را آمد و
 تنگ دل شد اے ابو الصلت گفتم اے الله گفتم بر نیزه دیر و ن رود دست بر بند های که بر من
 بود و همه بکشاد دست مرا گرفت و از آن سر بیرون آورد و عارسان و غلامان مرا میدیدند و من
 که با من سخن گویند پس گفتم بر در رمضان خدای تعالی و دو بعت او که دیگر تو
 با و ترس و او و تنویر اختلاف است در آنکه انجناب بوقت بطعی و فاع
 یافتند مامون و نیز باید دانست که اگر مسموم بود بفرموده مامون مسموم شد یا بسبب عذرات و دیگری

اکثری از شیعه و بعضی از اهل سنت قائل آنکه بنفروده مامون مسوم شده وفات یافت و قول صحیح
نزول اهل سنت موت طبعی است که سبب آن ابن خلکان نوشته که انگور زاید فرو رده مرین شده
مردن و مولف این کتاب مسوم نمودن مامون انجناب را بقاب بعید می نماید چه مامون نهایت
عقیدت و محبت با انجناب داشت و دختر خود ام حبیبه را بوسه داد و ولی ممد خود گردانید پس بچسب
داماد عزیز خود را که او را بجای پسر زنده عهد نمود ساز و بلاموجه معتد بر قتل او را و نمیشود و آنچه گویند
که سبب امر بالمعروف نمودن انجناب مامون از رده شده بر تقدیر صحت آن ادنی منافعت
در آن کافی بود و بر تقدیر صحت مسومیت انجناب شاید دیگر سبب اطلاع مامون این فعل بعمل
آورده باشد و البتہ علم بحقیقت آنحال -

اما چهارم

در صوابی و زید بن موسی کاظم بر مامون که یکی از خلفا سے بنی عباس بود خروج کرد و مامون
برو سے ظفر یافته اور اگر گرفت و نزویا و شمس علی بن موسی الرضا رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرستاد و علی بن
موسے و براتونج و سدر نش بسیار کرد و از انجمله ابن بود که گفت ای اگر تو خون مردم بریزی و راههار
مخوف سازے و آل مردم بگریزے بناحق خود را جواب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چه خواهی
داد و اگر حقان اہل کوفہ ترا مغرور ساختند دیگر آنکه رسول صلی اللہ علیہ وسلم فاطمہ را رضی اللہ تعالیٰ
عنہا گفت ان فاطمہ احضرت فرجهما ثم اعمدہ ذریعتا علی النار یعنی بواسطہ پاکدامنی فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ
عنہا خدا می تبارک تعالیٰ حرام گردانید و رحمت و برابراش و مرغ و دین و باب حسن و حسین رضی اللہ
عنہما است کہ از بطن وی بیرون آمدند و مخصوص با ایشان تناسلست نہ از برای من و تو و بخدا سوگند
کہ ایشان این مرتبه نیاقتند مگر بطاعت خدا سے تعالیٰ و اگر تو خواهی کہ بمعصیت حاصل کنی آنچه ایشان
بطاعت حاصل کردند پس لازم آید کہ تو نزد خدا سے تعالیٰ از ایشان گرا سے تر باشی و فی تاریخ ابن
خلکان و کان قد خرج اخوه زید بن موسی علیہ السلام بالبصرة علی المامون و فک باہلیا فارسل اللہ
الیہ اخاه علیا اللہ کوریرہ عن ذلک فجاءہ و قال لہ و لیک یا زید فعلت بالمسلمین بالبصرة ما فعلت و
ترجمہ انک ابن فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اللہ لا شد الناس علیک رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم یا زید بنی لمن اخذ رسول اللہ یعنی بیضی کلامہ المامون مکی و قال کہذا نہیں ان کیون ابن

در روضۃ الصفا از باب سر وایت یکم که مامون با امام رضا پیغام کرد که تو را با امام جعفر باید رفت امام از زمین
 امام با او امتناع نمود بارے دیگر مامون توفیق نوشت و التماس نمود که اگر کرد امام رضا جواب داد که در کس
 رسول خدا را و جواب دیدم که مرا از نقیصان گردانید درین روز منع فرمود و حال آنکه تو را و بفضل تو را نیز غنی یافت
 مامون نوشت که صدقت یا ابائسن و صدق رسول الله بن نیز خواهم گفت اما بفضل در کار خود دانا
 تر سبب یا نگرفت که در شب پیش امام رضا حاضر گشتم فرمود بگوید نفوذ باسد من شد ما نزل هذه الیام
 و چند نوبت این کلمه را بر زبان بگذازید چون نماز با او بگذرد مرا گفت بر امام رود معلوم کن که چه واقع
 است من بوجوب فرموده عمل نمودم که ناگاه او از گریه گوش من رسید که هر خطه زیاده تریش درین دنیا
 مامون از راهی که میان منزل او و امام مفتوح بود در آمد و گفت با سید یا ابائسن خیر داری که بتی
 فضل بن سهل را در حمام کشته اند و سبب کس را گرفته اند کی از آنها پیبر خال او است و نقل است
 که مردی با امام رضا گفت که تو بهترین مرد است فرمود که خدایت واقع میگویی هر که از من پرستگار باشد
 از من بهتر است و این آیه منسوخ نشده که ان الکریم عند الله انفسکم و دیگرے باوست گفت که پنجگس
 از روے آب شریف تراز تو نیست جواب داد که شربت پران ما بواسط تقوی بودنی تایخ این خاکان
 قال الامون یومنا علی بن موسی الذکور یقول یو بیک فی جده العباس بن عبد المطلب فقال ما یقولون
 فی رجب فرض الله طاعة نبیه علی خلقه و فرض طاعة علی نبیه فافرا بالعبث انت و درهم یعنی روز
 مامون از علی بن موسی الرضا رضی پر سید که ابناے پدر تو در شان جد ما عباس چه میگویند فرمود
 چه گویند در شان کسی که خداے تعالی بر همه خلائق اطاعت رسول خود را و فرض ساخته و انهم بت
 را با طاعت او ابر کرده مامون که این سخن شنید مقدار هزار هزار در هم تخف نزد امام فرستاد امام فریاد
 و بگوید خود و تقییم نموده که فرض الله طاعة نبیه علی خلقه و فرض طاعة علی نبیه انما فیهم طاعة بدو نظر
 راجع شدن میتواند یعنی فرض نمود خداے تعالی طاعت خود را بر پیغمبر یا فرض نمود طاعت
 ان مرد را بر پیغمبر فتد بمرور روضۃ الصفا آورده که مامون بر او را امام را که بجهت خروج محبوس داشت
 مطلق العنان گردانیده بخدمت او روان کرد و گفت یا ابوالحسن بگوئید که جرم او را بکشته خاطر شریف تو
 بخشیدم در روضۃ الاحباب از ابوالصلت هر وے مرویست که گفت از و عجل شنیدم که گفت
 چون ابن و و بیت را بر امام رضا رضی الله عنه خواندم

خروج الامام لاجل حاله خواجه
یمنیر فبنا کل حق و باطل

بقوم علی اسم السد و البرکات
و تجری علی النمار و النعمات

بگرفت گریسته سخت بعد از آن سر بالا کرده گفت باز اعمی نطق روح القدس علی سنانک
بهذه البین ایا میدانی که کیست ابن امام و کی بیرون خواهد آمد گفتیم نمیدانم مگر آنکه شنیده ام که
امامی ظهور خواهد نمود از شما که زمین را زلزلد پس گفت ای و عمل ان امام بعد از من خداست پس
من و باز پس از محمد پس او است علی و بعد از علی و له او است حسن و بعد از حسن ابنه الحجة القا لیم شمر
فنه عیبه الطباع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول السد ذلک الیوم حتی یخرج قیلاً الارض
عدلاً لاکملت جوراً و هم در روضه الاحباب مذکور است که مردی از خراسان امام رضا رضی الله عنه را
گفت که ای بن سول الله دیدم سول خدا را در خواب گویا مرا میگوید که یعنی انتم اذ دفن فی ارضکم بعضی و احکم بعضی و یجی فی
تکم لخمی پس امام رضا هم او گفت منم که مدفون خواهم شد و در زمین شما دفنم بعضو از پیغمبر شما دفنم ان دو بعیت
و لحم پس انکس که قبر نماز یارت کند و حالیکه بداندا آنچه واجب گردانیده خداست تعالی از حق من و
طاعت من پس من و پدران من شفیعیان او خواهم بود و روز قیامت انکس که با شتم ما شفیع او و روز
قیامت نجات یابد از جهنم باشد بر و گناهان بمقدار جن و انس و نقد حدیثی ابی عن جدی عن ابی سلا
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تبش فی صورتی و لا
فی صورة احد من اوصیائی و لا فی صورة احد من شیعتهم و ان الروایة الصادقة خیر من سبعین جزء من
النبوة پوشیده نماز که این روایات بر اصول اهل سنت مطلق قابل اعتماد نیست او که انکه ابو الصلت هر که
شتم است روایت او اعتماد را نشاید دیگر آنکه خروج امام مدد سے اگر چه مقبوله از بعضی پیغمبر شیعہ
و سنه است مگر اهل سنت بحديث امیر المومنین علی بنی الله عنه تمسک شده میگویند که ان امام
از نسل امام حسن مجتبی رضی الله عنه پیدا خواهد شد و غیبت را نیز منکر اند چنانچه بنده از ان دو ذکر ایا
دوازدهم محمد بن حسن عسکری رضی الله عنه خواهد آمد اما روایت خراسانی که حدیثی از امام رضا نقل نموده
که من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تبش بے او فی صورتی انقدر نزد اهل سنت مقبول است بعد
از ان ان الروایة الصادقة خیر من سبعین جزء من النبوة این نیز مقبول است مگر در آن صورت
او صیای و لا فی صورة احد من شیعتهم نزد اهل سنت مردود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رضی

غالباً یقیناً محقق شیخ عباس شہداء علم بحقیقۃ الحال و فی اخبار الدول للقرانی کان رضی اللہ عنہ
اسود اللون لان امرکانت سودا و دخل یوما حاکما فینما هو فی مکان من الحاکم اذ دخل علیه جنہ ی نازل
عن موضعہ و قال صب علی راسی یا اسود فصب علی راسہ فدخل من عذر فصاح یا جنہ ی بکلت بکلت
انت یوم ابن نبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و امام المسلمین فانشئ الجنہ ی یقبل رطلہ یقول
ہلا عھیلے اذ امرکانت فقال انما المشوہ و ما ردت ان اعصیک فیما اتاب علیہ ثم انشاء یقول

لیس لے ذنب ولا ذنب لمن	قال لی یا عبدا و یا اسود
انما الذنب لمن البسے	ظلمتہ و هو الذی لا یحمد

و امام غزالی و کیسیامی سعادت بہمن حکایت رابع تلیق نفرتہ آوردہ وان انیکہ علی بن موسی الرضا
رضی اللہ عنہ را رنگ سیاہ جردہ بود و در خانہ او در نیشاپور گریاہ بود چون او بگریاہ شکہ غالبے
کرد و یک روز خالی کردند و او در گریاہ رفت و حامی غافل ماند و دستاخی در گریاہ آمد و او را یہ پنداشت
کہ ہندوی است از خادمان گریاہ گفت بر خیز آہ بیا و بیا و در گفت بجز گل بیا و بیا و در چنینین
او را کار میفرمود و او میگرد و چون حامی بآمد او از روستا می شنید کہ با و حدیث میکرد و تبرید و بگریخت
چون بیرون آمد گفتند حمانے گر بخت ازیم این واقعہ گفت بگو مگر نیکو جرم ان راست کہ تخم فرزندانہ
کنہز کے سیاہ بناد و فی جذب القلوب الی ذی الجبوب للشیخ عبدالحق الدہلوی بو کتاب فی تاریخ
المدینتہ قبل علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ علمنی قول الیغاف کا ملا اذ ازرت واحدا منکم فقال اذا
صرت الی الباب فقف و اشہد الشہادتین و انت علی غسل و اذا دخلت و رايت القبر فقف و قل اللہ
اکبر ثلاثین مرۃ ثم امش تلیلا و علیک السکینۃ و التوقار و تقارب بن خطاک ثم ففت و کبر اللہ ثلاثین مرۃ
ثم اهل من القبر و کبر اللہ سبعین مرۃ تمام ہایتہ مرۃ ثم قل السلام علیکم باہل بیت الرسالۃ ثم کف
الملایکۃ و مہبط الوحی و خزان العلم و منشی الحکم و معدن الرحمۃ و اصول الکرم و قوادۃ الامم و عظام الابرار
و دعائم الانبیاء و ابواب الایمان فامناہ الرحمن و سلالتہ فاتم النبیین و عترۃ صفوۃ المرسلین و رحمۃ اللہ
و برکاتہ السلام علی ایمنہ الہدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی و ذی الجلی و الہی و رحمۃ اللہ و برکاتہ السلام
علی محال رحمۃ اللہ و مساکن برکتہ اللہ و معاون حکمتہ اللہ و خفطہ ستر اللہ و حملتہ کتاب اللہ و ریتہ
رسول اللہ و رحمۃ اللہ و برکاتہ السلام علی الدعاة الی حکم اللہ و الاء و لا علی مرضاة اللہ و المظفر علی اللہ

وہیہ و انحصار میں فی توحید اللہ و رحمتہ اللہ و برکاتہ اسی مستشفع کا کہ مقدمہ امام علیہ دارادتے و سلیطے و حاجتے اللہ اللہ انی مومن بسرکم و علایکم و انی ابراہی اللہ تعالیٰ من عدوہ و الیٰ من اللہ من اللہ انی صلی اللہ علی محمد و آلہ الطیبین الطاہرین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا فی تاریخ ابن خلکان ان بعض اصحاب ابو نواس قال لما رايت اخرج منك ما تركت خرا و لا طرد و لا سحر الا نلت فيه شيئا و هذا علي بن موسى انقرضاني عنك لم تمل فيه شيئا فقال و اللہ ما ترکت ذکک الا اعطاه ما و لیس قد زعمی ان يقول فی مثلہ ثم انشد بعد سائتہ ہذہ المایات

قیل لے انت احسن الناس طرا	فی فنون من المقال البلیہ
کاک من جید الوضی مدیح	بشر اللہ رنے بری بختنیہ
فعلی ما ترکت مدح ابن موسی	والفصال اتی تبیین فیہ
قلت لا استلیع مع امام	کان جبریل خادما لا بیہ

وفیہ لقول ايضا

مہزون نقبات جوہر	بحری الصنوارۃ ملیہم انہما ذکر و
من لم یکن علو باحین تنسب	فالہ فی قدیم الدہر استخضر ط
اللہ لابرأ خلفا فالتقنم	صفاکم و الصطفاکم ایہا البشر
فانتم الملاء الا علی و عندکم	علم الکتاب و ما جادت بہ السور

اما کراماتہ فی اخبار الدول للقرمانی روى الحاکم باسنادہ عن ابی حبیب قال رايت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام فی سجود میں بدی طبع فیہ قرصی حائے فوقت بین بدیہ قیض یے قبضتہ من التمر و نادینہا فعد و نھا فوجدتھا ثمانی عشرۃ تمرۃ فتاوت الی عیش عدتھا ثم بعد ایام جا علی الرضا من المدینۃ فمضیت الیہ فاذا ہونی الموضع الذی رايت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ جاک و الطبق و التمرین بدیہ فتاوتی قبضتہ عدتھا کقبضتہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقلت زونی فقال یزادک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شیئا کثر ذاک و صواعق ابن عیارت است یفنی حاکم روایت کردہ از محمد بن عیسیٰ از ابی حبیب کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادخواب ویدم ورنفرے کہ در بلکہ

ما خجاج در انجا نزول میگردید نگاه با آنحضرت سلام کردم طبقه دیدم که از نخل مدینہ ساخته بودند پیش
آنحضرت نساہد خرمای صبحانی داری و آنحضرت پشت خرمای از ان بمن داد و من از او میل کردم که
بعد و این خرمای زنده خواهم بود و بیست روز ازین حکایت گذشت ابو الحسن علی الرضا از مدینہ آمد و در
بہان نزل نزل فرمود و مردم مسارعت نمودند بسلام دے آمدند بمن بخدمت دے رفتم دیدم کہ
در بہان موضع کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بخواب وید بود و من پشت دے و از طریق مذکور بہان
نوع از خرمای دار و زرد دے نهاد و چون سلام کردم پشت از ان خرمای بمن داد چون شمار کردم بہان مقدار
بود کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در خواب بمن داد و بود و گفتم زیاده کن امام رضا گفت اگر زیاده
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زیاده کرده بود دے من نیز زیاده میکردم در شواہد النبوة ایقنہ ۱۱ اور دے
باین طریق کہ یکی از ابالی بناج گفتہ است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در خواب دید کہ بناج آید
ست در مسجدیکہ حاجیان فرود دے آیند فرود آمدہ است اسے اخرو در حدائق اور دے حاکم روایت
کر دے کہ با مردے گفت اے بندہ خدا سے تعالے راضی شو بہ انچہ ارادہ خدا سے تعالے ہست
و مستعد پذیرے شو کہ از ان ناچار است و بعد از سہ روز از مرد و فوات یافت و فی اخبار الدول
للقرائے مر علیہ جعفر بن عمر العلوی و مورث الکتبہ فصحک منہ بعض من حفرة فقال رضی اللہ عنہ و
عن قریب بخدم و چشم فلم یفہم شہر الا وقد دے المدینہ فحسنت حالہ یعنی بگذشت برو دے
جعفر بن عمر علوی و بود و شکستہ حال پس خندید بروی بعض از حاضران پس گفت رضا بنی اللہ
عنہ زود بہ ہمیدہ اورا با خدم و چشم پس بگذشت ماسے مگر کہ واسے مدینہ شد پس احوال و خوب شد
جائے در شواہد النبوة و قرائے در اخبار الدول اور دے کہ چون مامون و میا و دے علم خود ساخت
ہر گاہ کہ قصد ملاقات مامون کر دے خادمان و حاجیان استقبال دے کر دے و پردہ را
کہ بر دربار گاہ مامون او نیختہ بود دے بالا داشتند تے او دے در آمدی و اخر الامر بنا بر تعاقب کہ
میان اصحاب نفس و ہوا و ارباب صدق و صفایا باشد ایشانرا نفرتے از رضا رضی اللہ عنہ واقع
شدہ با یکدیگر اتفاق کر دے کہ بمن بعد بقاعدہ و مہو و استقبال دے نکنند و پردہ را بالا نہ اند چون بگریبار رضا رضی اللہ عنہ آمد و
ایشان تشتبہ بودند بی اختیار چستند و استقبال کر دے و پردہ را بالا داشتند چون بی درون فت با یکدیگر گفتند
ایچہ بود کہ ما کر دیم و یکبارہ اتفاق کر دے کہ کرب و دیگر این کنہم چون کرت دیگر آمد بر خاستند و سلام کر دے

اما در برداشتن پرده توقعت نمودند خدا می تعالی بادی برنگیخت که ان پرده را برداشت پیش از آنکه نشان
برسد اشتند چون و س در آمد ان باد ساکن شد چون قصد بیرون آمدن کرد باز ان باد برفت
وان پرده را بالا داشت انجاعت چون انرا دیدند گفتند هر که را خدا سے تعالی عزیز گردانید بچسب خود نمیتواند
و بعد از صبح نمود خود کرد و رفتی انشواهد کی ان کو فیان گفته است که ان کو دفع بفریت خراسان بیرون آمد
و دختر من حله بن داد که این را بفروش و برای من فیروزه و بجز چون بدرسد ملامان رضارضی المدینه
آمدند که یکی از خادمان و س فوت شده است حله که دارے بما بفروش تا کفن وی سازیم گفتیم
بیخ جامه دارم بفرقند و دیگر باز آمد که مولای ما ترا سلام میرساند و میگود که با تو حله هست که دختر تو
تو داده است که بفروشی و فیروزه خرے انیک بها سے انرا آورده ایم حله را با ایشان دادم و بان خود گفتم
که انرا مسلک چند پرسم بنیم که چه جواب میداد چند مسله بجای نوشتم و با او برد رفتم وی تم از ان خطام
مردمان بحال ان نشد که ویرا بنیم چه جاے آنکه پرسم تیار استاده بودم ناگاه خلا سے بیرون آمد
نام من برودن و دختر من داد که انے فلان این جواب سائل تست چون نگاه کردم جواب سائل
من بود و انرا بخلا است که دیگرے گفته است که ریان بن ابی الصلت با من گفت که میخوانم از رضارضی
المدینه دستوری خواهی که بروی درایم و امید میدارم که مرا بنامه پوشانند از جامه های خود و در پی من
چند از آنها که نام وی زده اند عطا فرمایند او س گوید که چون پیش رضارضی المدینه در آمدم منور بچ گفت
بودم که فرمود که ریان بن ابی الصلت میخواهد که در آید و امید میدارد که ویرا جامه پوشانم و از ورای من
که بنام من زده اند چیزی س بوس و هم ویرا در آید ریان در آمد ویرا و جامه و س در هم عطا فرمود و
انرا بخلا است که قطاع الطريق تاجری را در راه کرمان در برت گرفتند و دبان ویرا پر برت کردند زبان
و س ایما رفت چنانکه با سانسے سخن نمیتوانست گفت چون بخراسان رسید شنید که رضارضی المدینه
عنه در نیشاپور است بان خود گفت که و س انرا اهل بیت نبوت است پیش و س روم شاید که این
را علابی تواند کرد شب و خواب دید که پیش رضارضی المدینه آمد و طلب تنگاری فرمود که بستانم کوفی
و سعت و لمع و انرا باب ترکن و دو سه بار در دهن گیر که شفا یابے ان خواب در آمد و از ان خواب
اعتبار س نگرفت چون نیشاپور رسید رضارضی المدینه بیرون رفته بود و بعضی ربا طمانزول
کرده ان تاجر بخدمت و س رفت و قصه خود را باز گفت و ذکر خواب نکند رضارضی المدینه من بود که

دو آتوبان است که در خواب با او گفته ام گفت یا ابن رسول الله بخواب که دیگر بار شنوم فرمود که شهبان
 کوئی و سقرو لمح و باب ترکن و دو ست بار در دهان گیر که شفا یابد ان شخص همچنان کرد و شفا یافت
 و از آنجا که دیگر گفته است که روزی بار ضارعی الصدعنه در حایطه بودم و باو سخن میگفتم ناگاه
 عصفورے آمد و خود را پیش وے بر زمین انداخت و مانگ میکرد و اضطراب نمود و رضارعی الصدعنه
 فرمود که میدانی که بن عصفور چه میگویی گفتم الصد و رسول و ابن رسول اعلم فرمود که در اینجا مارے و رآمد
 و فرمود که فرزند ان مرا بخور پس فرمود که برخیز و اینجا و رای و ان مار را بکش بفاستم و اینجا صاعظم میم
 که مارے بگردانند میگردد و از آنجا که دیگر گفته است که خاتون من حامله بود پیش
 رضارعی الصدعنه و رادم و گفتم دعا کن که خدای تعالی ویرا پسری گرداند فرمود که خاتون تو پدر و فرزند را
 است چون بر گشتم و مضاطر من افتاد که یکے را عجز نام نهاد و یکے را علی مراد و از او که یکی را علی نام کن و یکی
 را ام عمر و چون آن فرزندان بر زمین آمدند یکی پس بود و دیگری و قتر ط دایم عمر نام کردم روزی از ملور
 خود پرسیدم که ام عمر چه نام بوده است مادر من گفت که نام مادر من ام مر بوده است و از آنجا که
 که دیگر گفته است که در خراسان از رضارعی الصدعنه شنیدم که سے فرمود که چون مرا از مدینه
 طلبیدند همه عیال خود را جمع کردم و ایشانرا فرمودم که بر من بگریزند تا بشنوم ای زنان دوازده هزار
 در هم قسمت کردم و گفتم که دیگر هرگز بسوے شما معاودت نخواهم کرد و آنجا که است که عمل بن علی فرمود
 رحمة الله علیه که از شوالے صبح ان عصر بود گوید که چون من ان قصیده را گفتم که مدارس ایات خلعت
 من طافه از پیش رضارعی الصدعنه بروم و در خراسان در انوقت که دے مدد ما مون بود چون از
 بخاندنم استخوان کرد و فرمود که این را پیش من بکس دیگر بخوان مگر آنکه من گویم و غیر من با من سید
 مرا طلب داشت و احوال من پرسید پس گفت که مدارس ایات را بخوان من معلن کردم فرمود که رضا
 رضی الله عنه حاضر گردید گفت یا ابا الحسن و معلن را از قصیده مدارس ایات پرسیدم خواند رضارعی
 الصدعنه فرمود که ای و معلن را بخوان بخواند استخوان خود بخواب هر روزی و بروایت موصوفه الاحباب
 چناه هزار و دویست و صد و سیصد و پنجاه و دوازده و دویست و سیصد و پنجاه و دوازده و دویست و سیصد و پنجاه و دوازده
 خود چیزے بختی تا کنن من باشد مرا پیرن داد که پویشیده بود و منشقه داد بغایت لطیف و فرمود
 که اینها با نگاه دار که بان اما فات نگاه داشته خواهی شد باین قصد مرا صحت بوقایع کردم

در راه بعضی از گردان بیرون آمدند تا ظفر غارت کردند چنانکه با من پیرهن کنه ماند و پس در میان چرخ
 تا سفت نداشتیم که بران پیرهن و منشفه و دوران سخن که رضای رضی الله عنه فرموده بود که این مانگه دار
 که بان نگاه داشته خواهی شد متفکر می بودم ناگهان دیدم که یکی از گردان بر اسب من سوار و جامه
 بارانی من و برآمد و نزدیک من بایستاده و منظر آنکه محاب و سه جمع شوند و این بیت را خواندن
 گرفت که مایس ایات فلت من تلاوة و گریه آغاز کرد با خود گفتم عجب است این که درومی از گردان
 طریق محبت اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم می در زد پس طمع کردم که شاید پیرهن رضای رضی الله عنه
 و منشفه و سه بر دست من آید ویرا گفتم با سید این قصیده را که گفته است گفت ترا این چکار گفتم
 مرادین سری هست که تو با هم گفت گفت صاحب این ازان نشو است که گس نذاذ گفتم کیست آنکس
 گفت و عیال بن علی شش احوال رسول صلی الله علیه و سلم گفتم اے سید و الله که و عیال تمام دین قصیده
 را من گفتم استیعا و بسیار کرد و اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود همه گواهی دادند
 که این و عیال است هر چه از قافله گرفته بود همه را باز پس داد و پنج نگاه داشت و ما را بدرقه شد و از محل
 خطر در گذراند پس من و قافله ببرکت آن پیرهن و منشفه ازان بلا برستم و نگاه داشته شدیم قصیده
 و بعضی روایات از پنجاه بیت زیادت است و در اینجا ذکر قبول اهل بیت کرده است چنین روایت
 است که دوران قصیده چون باین بیت رسید -

و قبر یفقد اولئکس ذکیت	تقضی الرحمن فی العزوات
رضای رضی الله عنه فرمود که ای و عیال بدین موضع متقی دیگر احقاق کنم که قصیده تو بان تمام شود گفت بلی با این رسول الله فرمود که -	
و قبر یطوسن لهما من نصیبه	الحب علی الاحشاء بالزوات
و عیال پرسید که این قبر که خواهد بود با این رسول الله فرمود که قبر من زود بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و عیال اهل بیت شود هر که مر از یارت کند درین عزیت با من باشد در وجه من و زود قیامت امر زیده و چند بیت از قصیده و عیال نیست -	
ذکرت محل الربیع من عفا تنه و قل عی صبری و زوات صنا تنه	فا سکت مع العین بالعبوات رسوم و یار اقهرت و عوات

<p>مدارس آیات خلت من تلاوة لال رسول الله بالخيف بالني وبار على والحسين وجهته وبار غفاها جور كل مساندة وبار بعد الله والفضل منوة منازل كانت للصلوات وللتق منازل وحى الله مع من علم منازل وحى الله ينزل حولها فأين الأولى شطت بهم غربة النوى هم ال ميراث النبى إذا انتوا مطاعينهم الأعراسى كل مشد إذا لم تنال الله فى صلواتنا أيمته عدل يتبع بقا اسم تبارك زوتيله بدى وبصيرة وبار رسول الله يصح باقعا وال رسول الله حلت بآبهم وال رسول الله ليحج حرمهم وال زبادى فى القصور مصونة أقيا ودرش علم النبى وال لقد امتت نفسك فى حياتنا</p>	<p>ومنزلى وحى متفكر العرصات وباببيت والتعريف والبحرات وحمة والسجاد ذى النقبات ولم تعف بالأيام والسنوات سبيل رسول الله ذى الدعوات وللصوم والتطهير السنات سبيل رشاد واضح الطرقات على احمد الروحات والعذوات أفانين فى الاقطار مختلفات وبهم خير سادات وخير حمة لقد شرفوا بالفضل والبركات بذكرهم لم يغفل الاعمال است ويوم من نسمة زلة العشرات وزوجهم بارب فى سنات ودار زبادى است ثمرات وال زبادى زبادى انجلات وال زبادى منوا السربات وال رسول الله فى القلوات عليكم السلام وايمم النفحات وانى لاربوا الامن من عند مات</p>
<p>ورروفة الاحباب ابن جندبيت زبادى است</p>	
<p>خروج الامام لاجل له حاج يغير فينا كل حق وباطل</p>	<p>يقوم على اسم الله والبركات تجربى على النماء والنفات</p>

من منازل جليل الامين جليل
من الله بآية كرامات

مسموما و گفته است و فی تاریخ ابن خلکان توفی یوم الثلثاء بحس فلون من دی الحجه سنه عشرين و اربعین و
قیل فی سنه عشرين و اربعین بنجد و ترو بر اقصی الحس که ولادت او در جمعه هجدهم یا نوزدهم رمضان
سنه خمس و تسعين و ایتده و وفات و سه روز شنبه ششم دی الحجه سنه عشرين و اربعین
و عمر نیش برین تقدیر است و پنج سال و دو ماه و شانزده یا بیجده روز باشد و اتفاق مؤرخین قریب
و سه در بغداد است و در قفا سه هجده او امام کاظم رضی الله عنه در مقابلت قریش بعد از پدر هجده ساله و ده
روز زندگی کرد و شیعیان زمان سازمان امامت او میگویند و ابن خلکان گوید چون دی در گذشت
و اثق بن مقصم عباسی بر وی نماز گذارد و وقتیکه پدرش رضا رضی الله عنه در گذشت جو ادنی المدینه سال
عمر داشت بگر صاحب روضه الاحباب میگوید که بقول اصح هفت ساله بود این قول هرگز صحیح شدن
نمی تواند چرا که وفات امام رضا در ستم رمضان سنه ثلث و اربعین و ولادت امام جو در نوزدهم
رمضان سنه خمس و تسعين و ایتده پس سال در میان باشد و الله اعلم حق سبحانه تعالی او را و غیر
من علم و ادب و عقل کرامت فرموده در توبه البیوه آورده که از کمال علم و ادب و فضلی که داشت
با صغیر من مامون مشغول وی شد و دختر خود ام الفضل را بفرستد بوی داد و همراه وی بمدینه روان
کرد و هر سال هزار هزار درهم بوی میفرستاد و در توبه و صواعق و روضه الاحباب و اخبار الدول
القرمانی آورده که بعد از فوت پدر خود رضا رضی الله عنه در سن یازده سالگی در بعض کوچه های بغداد با جمعی از
کودکان ایستاده بود اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون میرفت گذری بر آنجا افتاد همه کودکان از
سرا راه بگریختند و جو ادنی المدینه بر جا ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید ویرا دید و بیجا
و پیاد در دل با قبول عظیم داده بود بارگی خود نگاه داشت پس سید که ای کودک تو چرا با کودکان دیگر از
سرا راه نرفتی بر فر جواب داد که ای امیر المؤمنین راه تنگ نیست که برفتن خود از راه تو کشاده گردانم
و مرا جریمه نرود که از آن ترس بگریزم و حسن بن من تپوانست که بی جریمه از آن بگریزم ز سالی مامون
را صورت و تکلم و بغایت خوش آمد پس سید که نام تو چیست فرمود که محمد پس سید که فرزند کیست فرمود که فرزند
رضا رضی الله عنه بر پدر و سه ترجم و ترجمی کرد و با نجانب که میرفت روان شد و با خود بازی شکار
داشت چون از ملاقات بیرون رفت بازی بر ترو می انداخت آن بازی غایب شد و غیبت وی
دراز کشید بعد از آن از هو افرو داد و در منقار وی ماهی خود نیم زنده مامون از آن تعجب بسیار کرد و آنرا

بدست خود گرفته باز گشت چون بانوضع رسید که جواد رضی الله عنه باکو دوکان ایستاده بود و کوکان بدست
 پیش از راه بکیوشد و جواد رضی الله عنه بایستاد چون خلیفه نزدیک رسید گفت ای محمد فرمود
 که بلیک یا امیر المومنین گفت اینچیز نیست در دست من فرمود که ان الله تعالی خلق بشیئتین بحر
 قدرت سما صغارا تعصیدا بآیة الملوك و الخلفاء یخیرون بها سلاکة اهل النبوة یعنی خدای تبارک و تعالی
 در بحر قدرت خود و امیران کوچک افریده که باز بای ملوک و خلفا انرا صید میکرده باشند و اهل بیت نبوة
 را بان امتحان بنموده باشند چون مامون این سخن شنید تعجب نمود و بسیار بر و نگرست گفت
 انت ابن الرضا حق و انعام و احسانی که نسبت بوی داشت مضاعفت ساخت در صوابی و اخبار
 المقرمانی و روضه الاحباب از ارشاد شیخ مفید نقل کرده که امام محمد تقی هنوز در مصر سن بود که در علم و کمال
 بر ترقی نمود که در آن زمان باو یکس برابر نمیتوانست کرد و لاجرم مامون شیفته ان گل نوشگفته
 شده خاطر بران قرار داد که دختر خود ام الفضل را به انکاح ان جناب در اردو نرود عباسیان این
 تقصیه بوضوح پیوست نائرة حقد و حسد در بواطن البیان اشتغال یافت و ترسیدند که مبادا
 مامون ولایت خود را بجا و رضو و ملک از بنی عباس انتقال نماید بنابراین نزد مامون رفته مانی انصهر
 خویش بادی نهادند و گفتند وصلت تو با ال ابی طالب موجب زوال مملکت و خلافت رای خلفاء
 صاحب فطنت است و تو میدانی که میان عباسیان و علویان عداوت و دشمنی در چه مرتبه است
 مامون جواب داد که آنچه میان او و اولاد امیر المومنین علی رضا که درت و نزاع واقع شده از جناب
 شما بوده از اندک و اگر انصاف در میان آریزال مرفوضی تکفیل از خلافت از ما سر او اندر نرود تمهید
 بساط عداوت که از خلفا س سابق نسب بدیشان وقوع یافته موجب قطع صلح محکم است و پناه به
 بخدای تعالی ازین کار و ابو جعفر محمد بن علی باو بود و ساسی در علم و فضیلت بر جمیع فضلا عالم فایق
 است لاجرم در خاطر من آمده و قرار داده ام که دختر خود را باوی و رسلک از دواج کشم عباسیان
 که تو غلط کرده او کو و سک است که هنوز از رفق و معرفت چیزی نیاموخته اگر البته او را و اما دخواهی هست
 چندگاه به کربن تا تحصیل نماید انگاه مقتضا س صواب دید خود عمل فرمای مامون گفت من کمال
 امین جهان و ناترم از شما بد رسته که او را اهل بیت است و اگر میخواهید که اینخبر بر شما ظاهر نشود او را
 بحضور شما امتحان نمایم عباسیان را ازین سخن معقول افتاده گفتند مجلس ترتیب کن و یا یکی از فقها را

میا و دیگر که از محمد بن علی مسبل از علم شریعت سوال نمایند اگر بر طبق صواب جواب گوید و دانش او ظاهر شود
 با و صلت نماید و ملازمین کار اجتناب فرمای و سخن برین قرار یافته انجاست نزدیکی بن اکتفا
 که قاضی زمان ذقینه دوران بود و قضا و او را بر معارضه جو ادب و فضیله و تدبیر قبول کرده اند که
 خلاصه خاندان علم و کرم را ملزم سازد از متاع و اموال آنچه خواهد بود و دهند و مامون مجلس عظیم است
 اطمینان یافته را بر مستند پهلوسه خود بنشانند و بر یک از علما و فضلا در موضوع مناسب بصف مجلس
 ارزانی داشت بعد از آن با شایسته مامون و اجازت امام بیع مسکون یکی بن اکتفا از آن
 امام مسکن چند پرسید جواب از جمیع مسائل داد انتر پرسید که چه صیبت حکم محرمی که بقتل صید
 اقدام نموده باشد فقال له ابو جعفر رضی الله عنه قتل فی ظل او نهی حرم عالم کان المحرم ام جایل یا قتل
 عمداً و خطاً احرار کان المحرم ام عبداً صیتر کان او کیر یا بتدبیر یا بالقتل ام سید اسن ذوات الطیر
 کان الصید او من غیر اسن صغار الصید او من کیر یا صغراً علی ما فعل او نا و اما لیل کان قتل الصید
 او نهی را از شنیدن این کلمات فطانت البیام یکی بن اکتفا یکم شده از غایت حیرت ندانست
 که چه جواب گوید خلیفه ازین منتهی به خوشحال شده گفت احسنت یا احسنت یا اباجعفر اگر توفیر سوال
 از یکی کنی اگر چه یک مسکن باشد سی خوب خواهد بود و یک گفت پرسد اگر دهم جواب گویم و اگر ندانم از
 و ستفاده کنم امام محرم گفت ای سید چه میگوئی در حق مردی که نظر کند بشبهه در زنی نامحرم
 و در اول روز بانابین زن در وقت ارتفاع آفتاب بروی حلال شود یا از نظر در ظهر و در همان روز بر یک
 حرام شود پس چون عصر شود حلال شود و چون مغرب آفتاب نماید حرام شود بروی بعد از آن وقت
 عشا حلال شود و در نصف شب حرام شود و وقت طلوع فجر حلال شود و وقت ارتفاع آفتاب حرام شود پس چه حلال شد
 و حرام شد گفت یکی نمیدانم پس گفت ابو جعفر این کیر بود تنهنی را نظر کرو بسوس وی مردی اجنبی در اول
 روز بشبهه و بود حرام بروی چون ارتفاع روز شد خرید کرد و او را از مولای او پس حلال شد
 وقت ظهر از او کرد حرام شد باز وقت عصر کراج کرد حلال شد پس وقت مغرب نماز کرد پس حرام
 شد پس وقت عشا کفاره داد و حلال شد پس وقت نصف شب طلاق رجعه داد حرام شد
 و وقت فجر رجوع کرد حلال شد و وقت طلوع آفتاب طلاق باین داد حرام گردید و خطا نکند و اول بود و یکی
 تیر شد و بابل مجلس ظاهر گشته خلیفه را تقریر و بسیار خوش آمد و اتفاقاً و ش زیاده شد و

و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله التوفیق لی فی الاری یعنی شکرم خدا را برین نعمت و توفیق من در درگاه الهی که بوسیله تو را می
 گریست گفت تمام آن را که من میگویم یعنی تمام شد اکنون آنچه از شما میگویم و آنچه بگوید و بخواهد یعنی در حدیث خطب است
 یعنی خطبه کن ای میرالمومنین فدایت شوم فقال المامون رضیت لک من از وجع ام الفضل بتی گفست امون
 رضی شکر ما که تریخ کنم و خرم خود ام الفضل را با تو و ابو جعفر رضی الله عنه بر زبان فصاحت بیان کرد و این که ای محمد
 انما را بجملة الله الاله الاملا صلا و صلا و صلا صلی الله علیه و آله محمد صلی الله علیه و آله من خسرته اما بعد فقد کان فی فضل الله
 علی الصاهران انما هم الکلیح عن الاحرام فقال سبانه و انما الایامی منکم الصالحین من عملکم و اما کم ان یکونوا
 خیرا منکم الممنون من فضل الله و اسع علیکم ثم ان محمد بن علی بن موسی خطیب ام الفضل بنت عبد الله المامون و قد بذل لها
 من الصداق مائة مائة من فضة و مائة من ذهب و مائة من لؤلؤ و مائة من یاقوت و مائة من زعفران و مائة من صندل و مائة من
 و الصداق المذكور من مامون گفست ای بدستی که من بزرگنی بود و ام ای ابو جعفر و خرم خود ام الفضل را بر صداق مذکور
 فعل قبلت الکلیح انکم گفتند قبلت لک رضیت پس مامون خواص عوام را علی قدر آسبم بخوار و صلات کرست
 و ثوابش فرمود و مامون بعد از طعام عوام را بخوار گفت که فدایت شوم اگر صحت دانی بیان کن فخر را با فضل از
 و خود قبل مجرم صید را با نعم از او مستفید شوم از آن پس گفت ابو جعفر علیه السلام نعم ان الحرم او قبل صیدانی که آن
 الصید من ذوات الطیر و کان من کبار افعلیه فان ایامی الحرم فعلیه الجزاء رضا عفا فاذا قتل فرغانی فکلی
 جلی فکلی من لبن و اذا قتل فی الحرم فعلیه کل منة الفخ و کان من ذوات حمار و من فعلیه بقرة و ان کان نعامه فعلیه
 و ان کان طبعیا فعلیه شاة فان قتل شیا من ذوات الحرم فعلیه الجزاء رضا عفا به یا بائع الکعبة و اذا اصاب الحرم
 یا حبیب علیه السلام فی ذوات الحرم یا حبیب علیه السلام فی ذوات الحرم یا حبیب علیه السلام فی ذوات الحرم یا حبیب علیه السلام فی ذوات الحرم
 و فی العمدة الماشی و هو موضع عنده فی الخطا و الکفارة علی الحرم فی نفسه علی السبب عهده و الصغیر الکفارة علیه
 علی الکبیر اجبه و التام و یسقط بندة عنه عقاب الاخرة و المصیر علی العقاب الاخرة فقال له المامون حسنت
 یا ابو جعفر حسن الله الیک سبب ابو جعفر رضی الله عنه ادام الحیات و مقام محبت رعایت بود و بعد از چند گاه ازین که
 مامون آن غنای جامع ام الفضل حضرت توحید بیابان نه از دانی داشت و امام امام باالیت و خدمت متوجه وطن شد
 استی مغنی نام که گفست اب سوال امام جوابی و تریخ او با ام الفضل در کتابت فضل آن که در نسبت غلام بعضی
 فقط هو الکبیر منبرج ساخته و بعضی فقط سوال امام جوابی و تریخ او با ام الفضل در کتابت فضل آن که در نسبت غلام بعضی
 اختصار فیه اندک موقوف است بر کتابهای ربط کلاه ام کتبهای مذکور که در رهن و رهنه الاجاب ترجمه صوفی محسنه

و اخبار الدول قرانی و طبری و ارشاد شیخ مفید انتخاب نموده و برشته مناسبست بر یکدیگر کشیده و در هر ضریح بیان جلوه
 و او با برناظر شرح و بسط این تصحیح که این معنی ظاهر شود و انتهی کلام او فی تاریخ ابن خلکان و کان پردی مسند
 عن ابائه الی علی بن ابی طالب علیه السلام انه قال لعننی رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الامین فقال لی و هو
 یومئذ یمشی یا علی ما جاب من استخار لادم من استشار یا علی علیک لدیة فان الارض تطوی باللیل بالاطوی
 بالندی یا علی اند با سم السرفان المدبر الی منی فی کجور یا کان یقول من استغوا اغانی الذق قد استغوا غشیانی محبة
 و قال جعفر بن محمد بن حریز بنید و قال لی محمد بن منذر ابن همر زید لی کان خلیف علی محمد بن علی از غشای
 نعم قال علی بن سلیمان طایفه قال حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم ان طایفه علیها السلام منتهت فرجها فم ائمة تنبأ
 ان قالان لک الحسن و الحسین علیهما السلام احکامات اخبار کثیره جاهی در سواد و سپید جمال لدن محدث در روضه الاجاب
 حدیث در جبر صوفیان بن محمد بنی آورده که افضل از مدینه پیر خود مامون کایت شست که جوهر برین شست زدن خواتم
 در جواب کت نوشت که از برای آن که در او هم که حلالی را بری حرم کرد و می باید که بعد ازین شل بن سخنان کی و بن نموی قدم
 انجود الی بغداد و افدا علی الحنفیة و ائمة ام الفضل بن سلام موم فی بها حلت غزاة الی قصر مسم فجلست مع الحرم
 من کلمات القدر سیه قال رضی الله عنه العالی الظلم و المظلمین و الاراضی به ترک الی ظلم کنند و نمایند تا
 او در اضی بان همه ترک کند و ظلم و قتل رضی الله عنه یوم العدل علی الظالم اندن یوم کجور علی المظلم یعنی گفت
 جواد رضی الله عنه که روز انصاف بر ظالم نیست است از روز ظلم بر ظلم و قال رضی الله عنه العلما و عوام کثره و الجمال
 منیم یعنی گفت رضی الله عنه که غشای سبب کثرت جمال است در بیان ایشان قال رضی الله عنه العسیر علی
 مصیبه علی الشامة بهایمی جبر نمودن بر مصیبت مصیبت است بر شامة و قال رضی الله عنه من اقل جبر کان او فی عفو
 الحرام یعنی اگر کم اینقدر فاسق را جبر نماید او فی عفو است تا امید نیست یعنی محروم ساختن او را از ربه مقربین است
 و قال رضی الله عنه انان علیلان ابدان صحیح تحمل طبل مملط یعنی دو کس پیوسته و فیض از صحیح که احتمال مرض دارد
 و مرضی که صاحب شامة فاسده باشد کذا فی روضه الاجاب بنفخه الصفاد و او اله بنفخه انتی انجذاب عمر گرانایه اتقوی
 و عباد گذرانیده با خلق جدید و منافق پسندیده شریعت موصوف بر جاد کانت مستقیم بود و امریکه و جب عراض از
 جانب شریعت باشد از انجمن بقول نشد که ملکات خوارق ما و ان علی اولیاء الله امی باشد از و س مرتز شده
 اما کرامات در رضی الله عنه در شواهد النبوة و روضه الاجاب آورده که چون مامون دختر خود هم افضل
 را بوسه نکاح کرد و همرا که ساخت تا بعد پیر بود چون کجوفه و سبب آن روز نزل فرمود و محمد

در آمد که بعضی ان درخت سدر بود که هنوز باز نیاورده بود کوزه اب طلبید و در پنج انداخت و نوشید
بعد از آن بامروم نماز شام گذارد و چون نماز شام گذارد و وقت بیرون آمدن بپای انداخت
رسید انداخت میوه تازه بار آورده بود میوه شیرین بے دانه مروم آغز به تبر کے میگر فتند و
میخورد و سنے الشواهد للجماعے بسند مجبول کہ یکی از سلف گفتہ است کہ در عراقی بودم شنیدم
کہ در شام کسے دعوی پیغمبرے کردہ است ویرا بندها نہیں نہادہ اند و آورده و ز فلان جاسی مجروش
است بانجا رنقم و در بانان ساچیزے و اوم و پیش وے رنقم ویرا با عقل و فہم تمام یا فہم از وی سیدم
کہ قصہ تو چون بودہ است گفت من مروے بودم از شام بعبادت مشغول دران مسجد کہ میگونیذ
کہ سہ مبارک امیر المؤمنین حسین راضی المدعۃ انجا نصب کردہ بودند کیشب روی و رقبہ شستہ
بودم و بیکر خدا کے تعالے مشغول ناگاہ دیدم کہ شخصے از پیش روی من پیدا آمد و گفت بر خیز بخاتم
مرا اندکے راہ پر خود را در مسجد کو ذ دیدم فرمود کہ میدانے کہ این کجا است گفت ملی مسجد کو فہ است
در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم چون از نماز باخ شہ بیرون آمدن نیز بیرون آمدم و نہ
برفت من نیز برنقم خود را در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم یا فہم بر روضہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم سلام
گفت و در نماز ایستادم و نیز در نماز ایستادم پس بیرون آمدن نیز باوے بیرون آمدم اندکے رفت
خود را در مکہ یا فہم طواف کرد من نیز طواف کردم پس بیرون آمدن نیز بیرون آمدم از من غائب
و من خود را در موضع یا فہم از شام کہ بعبادت مشغول سے بودم از خیال و تعجب نادم و بیخ ندامت
کہ ان کہ بود چون سال آئندہ ہما نوقت رسید باز اشخص پیدا شد مرا ہمراہ برد ہر چہ در سال
گذشتہ کردہ بود بجایے اور و چون وقت ہجارت رسید سو گند بروے و اوم کہ بانجا ایکہ
تلا برانچہ مشاہدہ کردم قدرت دادہ است مرا گوی کہ تو کیستے فرمود کہ من محمد بن علی بن موسی بن
جعفرم چون بامروم شد انقصہ را بانان کہ بن تردد سے داشتند یا فہم خبر بوالے شام رسید
مرا ہمراہ داشتند با بگہ دعوی نبوت میکنے مرا بند بر نہادند و ہمراہ خود بانجا اور و نہ چنین کہی بنیے
بان والے رنقم نوشتم و عرض حال وے کردم بر پشت رنقم نوشت کہ انکس را کہ و یکشہد پیرا
از شام بکو ف و ان کو فہ بدینہ و از بدینہ بکہ و از کہ بشام برد گویید کہ ویرا از حبس خلاصے و دہان بسیار
بر من گران آمد منم و مخزون شدم چون بامروم کردم بجانب جس روان شدیم تا ویرا از حال آگاہ

کنم شکر این دلگاہ بانان ما و اضطراب تمام با تمام پرسیدم که حال چیست گفتند این شخص که دعوے نبوت کرده بود ویراجس کرده بود و دوش غایب شده است نیندا نم که ویرازین فرو برده است یا مرغان اسمانی بروده اند و از آنجا است که چون مامون فوت شد فرمود که فوت مابعد زسی ماه گذشته او خواهد بود چون از فوت مامون سی ماه گذشته ویرا وفات رسید و از آنجا است که شخصی گفته است که بر جواد رضی الله عنه و آدم و نفعتم فلان صلح و عار ساینده است و از جابها س شهابا طلبیده است که کفن و س کند فرمود که وے از ان مستغنی شده است من بیرون آدم و هیچ ندانم که منی ان سخن چه بود ناگاه خبر رسید که وی پیش ازین بسیزده روز یا چهارده روز مرده است و از آنجا است که دیگر گفته است که یا یکی از اصحاب قصد سفر داشت و بر جواد رضی الله عنه و را میکم که دواع کنیم فرمود که امروز بیرون مروید تا فردا صبح کنید چون بیرون ایدیم صاحب من گفت که من بیرون میروم که یا من بیرون رفته است من بایستادم و وے برقت شب و را و او که فرود آمد بود سیل آمد و دران غرق شد و بر داما حلیه انتخاب در اخبار الدول آورده که کان ابیض اللون و معتدل القامة یقی سفید رنگ و میان قد و نفس خاتمه نعم القادر الله تحفه نماید که انتخاب را علما س اهل سنت عالم فتنه و بجمع صفات حمیده موصوف اعتقاد میکنند مگر در کتب اسما الرجال که وقت تالیف این کتاب پیش نظر است اصلا ذکر انتخاب نکرده ازین سبب معلوم شد که انتخاب روایت حدیث از که دارد و از انتخاب کدام کدام کس روایت کرده اند ظاهر که انتخاب از پاره امام خود روایت دارد و از وے پسران و و دیگران روایت داشته باشند چون انتخاب در عنوان شباب انتقال فرمود لاهرم اشاعه علم کانیف از انتخاب نزد نشده و شهرت او در علم حدیث کمتر بوده باشد اگر چه انتخاب اعلم زمانه خود بود بسبب کم عمری عدم اشتها رعی نباشد و الله اعلم بحقیقه الحال -

علی بن محمد بن سید جعفر رضی الله عنهما در شواهد النبوة آورده که وی امام هم است و قال ابن خلکان هو احد الائمة الاثنی عشر عند الامامة و فی شواهد کینت و س ابو الحسن است لهذا ویرا ابو الحسن ثالث گفتندی و لقب و س هاد و و یسکر س مشهور است و س روضه الاحباب انتخاب و را سسم و کینت با علی مرتضی و علی الرضا موافق بود و القاب شریفش نقی و هادی و عسکری

و نامح و متوکل و قحاح و مرتضی و قیہ ایضا نقل عن اعلام الوری کہ اعلم و فقیہ و البین و طیب نیز از جملہ
 القاب او است و سنہ روضۃ الصفا کے نیز لقب او است پس نام و سے علی کنیت او ابو الحسن
 و لقب فنی و ہادی و عسکری و نامح و متوکل و قحاح و قیہ و فقیہ و البین و طیب کی باشد مگر فی عسکری ہر دو مشہور است
 و در طلب السؤل گفتہ کہ اشہر القاب و متوکل است و در تہذیب و بعسکری نسبت کہ در ترجمہ صواعق آورده
 کہ او از مدینہ بنویہ ترمین را سے برزندہ امر متوکل عباسی و راجا ساکن شد و ان شہر بعسکر معروف
 بود و شواہد البیوۃ و روضۃ الاحیاب آورده کہ ماور و سے ام ولد بودہ سمانہ نام و قبیل ام الفضل بنت
 المامون ولادت و سے در مدینہ بود و سیزدہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین و در روضۃ الاحیاب
 او سطر رجب سنہ مذکورہ را تصحیح نموده و وفات وی در زمان مستنصر بود و در سمرن را می از او
 بغداد و روز و شبہ از او آخر ماہ جمادی الآخر سنۃ اربع و خمیس مائتین و قیرونی ہم در سمر
 ولایت کہ در سمرن را سے داشت و فی تاریخ ابن خلکان تو نے یوم الاثنین بحسن یقین من جمادی الآخر
 و قبیل لا ربع یقین منہا و قبیل نے را بعد او قبل فی ثالث رجب سنۃ اربع و خمیس و مائتین و قیرونی
 نے دارہ انچہ اول نوشتہ شد صحیح است یعنی ولادت او سیزدہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین
 و وفات او آخر جمادی الآخر یعنی خمس عشرین من جمادی الآخر سنۃ اربع و خمیس مائتین
 بین تقدیر عمر عزیزش چہل سال و یازدہ ماہ و دوازده روز باشد و بعد اعلم مدت اقامت انجناہ
 و در سمرن را سے بروایت روضۃ الاحیاب وہ سال و بروایت ابن خلکان بست سال و نہ ماہ
 و قہ انجناہ باب باتفاق موخرین در سمرن را سے است چنانچہ بالا گذشت و سنہ الشواہد قبیل ان
 مشہد علی الہادی رضی اللہ عنہ و لیس الصحیح و انما الصحیح ان مشہد قائمہ ثبت موسے بن جعفر بن محمد رضی اللہ
 عنہم بلذہ قم۔

فی مناقبہ اخبارہ در صواعق آورده کہ علی عسکرے از میان اولاد پدر خود وارث علم و سخاوت پدر شد
 و نہ یزان الذہبی نے ترجمہ عبد اللہ بن محمد بن جعفر بن شاذان روی عنہ ابنہ الحسن العسکری رضی
 فلت و علی القیرونی عن ابیہ محمد بن علی الرضا و در روضۃ الصفا آورده کہ و سے از اکابر اہل بیت
 است و در روضۃ الاحیاب گفتہ کہ سیر طہیدہ و شیم پسندیدہ و محاسن الجوار و مکارم افعال
 امام عاے مقدار بسیار است و شرف ذات و مجامد صفات و علوم و مراتب و سمو مناقب

آن قدوه صفار و کبار زیادہ انہما انحصار انوار یا لمن نجبتہ میانش منبر محراب عبادت بود و انار محاسن
 انضامیش حراتب اسباب سعادت بود و فی مروج الذهب للمسعودی حدث ابو عبد اللہ محمد بن حنفیہ النخعی
 قال حدثنا محمد بن زید بن ابی عمیر قال قال المتوکل لابن الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم بالقبول ولد ابیک فی العباس بن عبد المطلب قال
 و بالقبول ولد ابی یامیر المومنین فی رجل اقترض اللہ طاعة بنیہ علی خلقہ و اقترض طاعة علی بنیہ
 فامرہ باقتبافہم و انما اراد ابو الحسن طاعة اللہ علی بنیہ ففیہ منی گفت متوکل بعکری سے رہ کہ چہ میگوید
 اولاد پدر تو در حق جد من عباس بن عبد المطلب گفت اسے امیر المومنین چہ گوانہ گفت اولاد پدر
 من در حق شریفی کہ خدا کی طاعت پیغمبر یا بر ہمہ کس فرض ساختہ و اطاعت اولاد پیغمبر فرض ساختہ
 پس فرمود کہ و در ہزار و ہجتم بعکری سے رہ دہند و ارادہ کردہ امام رہ مگر طاعت خدا یا پیغمبر پس
 تعویض کرد و انتہی گفتہ نماز کہ ہمین سوال و جواب از امام بن عباسی با امام علی رضا بعینہ واقع شد
 چنانچہ در ذکر امام علی رضا گذشت دہنہ مروج الذهب للمسعودی و تاریخ ابن خلکان
 کان قد سے بابی الحسن علی بن محمد اسے المتوکل و قبلہ ان نے منزلہ سلاخا و کتبہا و غیرہا
 من شیعۃ و اوہم وہ انہ لیطالب الا فرقتہ فوج الیہ لیل من الاراک و غیر ہم من ہم علیہ فی منزلہ
 علی غفلتہ من دارہ فوجدہ فی بیت و حدہ معلق علیہ و علیہ درعہ من شعر و لای طافی البیت
 الا الرمل و انحصار علی راسہ لمحقہ من العنوت متوجہا اسے رہ یرغم بابات من القرآن الوعد
 و الوعد فاخذ علی ما وجد علیہ و حل اسے المتوکل نے جوف الیل قتل میں بدیہ و المتوکل شہرب
 دہنہ یدہ کا س ظہارہ غم و اہلب اسے جنبہ و لم یکن نے منزلہ شئی ماقبل فیہ ولا حالہ یعلل علیہ
 بہا فناء و المتوکل الکاس الذی نے یدہ فقال یا امیر المومنین ما خامرہ فی دوسے فاختہ منہ فافاہ
 و قال انشد فی شعر استخبر فقال انہ لقیل الروایۃ لا شاعر فقال لا بد ان منک فاشدہ

<p>باتوا علی قتل الاجبال تحرمہم واستنزلوا بعد غر عنہم قلمہم ناداہم صاخ من بعد ما قبروا این الوجوہ اسے کانت شمتہ</p>	<p>علیہ الجال فاضتمہم القمل فادعوا حفرا با بس مانزوا ابن الاسترہ و الیتیان و اکلل من دونہا تفرب الاستار و اکلل</p>
--	---

فانصحب القبر عنهم حين السهم	ملک الوجہ علیہا الدود یقتل
تطال ما اكلوا وهرانا شربوا	فاصبحوا بعد طول الاكل فداكلوا
وطال ما عمر داود را لتضم	مقارنوا الدور ولا یلین و انتقلوا
وطال ما كنز والابوال و اچنروا	فخلو با علی الاعضاء و ارتحلوا
احت مناز لهم قفر اعطلت	و ساكنو با لى الاجداث قیر علوا

قال فاستفق من حفر علی و ظنوا ان بادره بتدر منه اليه قال والسد لقد كى المتوكل بكاء
 حويلا حتى بليت و موعه لحيته و كى من حفره ثم امر برفع المشرب ثم قال لا يا ابا الحسن عليك و بن
 قال نعم ارجعت الاف و نيار فامر بدفعها اليه و رده ا لى منزل من ساعته مكررا ليخفى سعايت نمودند نزد
 متوكل غليظه كه در منزل امام علی نفی سلاح و كتاب و غيره از شيعة او بسيار است و در دهم
 انداختند و را كه امام رف طالب خلافت است بر ا سة خود پس فرستاد بسوے او تركان را
 بشب انگسانيك بچوم نمودند بروے در منزلش بر غفلت او پس یافته شد در خانه تنها و لاكذرا و
 بود و بروے لبا سة لشيمينه بود و نه بود بسا ط و در خانه مگر بوريا و بر سر او كخانه بود و از پارچه كراپس
 متبجه بود بسوے رب خود ترخم ميكرد بايات قراتے در و عدد و عید پس گرفته شد انچه یافته شد
 بروے و او رند و را بسوے متوكل در غير شب ر و بروے او و متوكل انوقت يشرب خرقا دم
 مینمود و در دست پيال بود پس چون ديده او را غيظ نمود و نبشاند بپلو سة خود و بنود در منزل و
 انچه گفته شده در ان و حالتي چنان بود كه تعطل نمايد بر او پس رسانيد متوكل او را پيال كه در دست
 داشت پس گفت يا اير المومنين هرگز مخورند گوشت و خون من مرا معاف دار پس معاف داشت
 او را و گفت بر ا سة من شوعے بگوے تا اينكه استحسان كنم از ا پس گفت كه من قليل الرواية دشوتم
 يعني شومنيك و شاعري نيستم گفت كه البته بايد گفت خيزے پس نے البدييه گفت اشعار مذكوره
 بالا پس ترسيدند كسانيك حاضر غفل بودند بگرست متوكل گرستنه سخت تا انكه ترش در ثياب
 از آب چشم او و بگرستند حاضران مجلس پس او نمود ببرد اشتن شراب پس گفت اي ابو الحسن يا دين
 دارے گفت ارے چهار هزار دنيار پس بفرمود تا دادند و لا و باز گرفتند و را همون وقت بسوے
 خانه او مخم و مكرم است و قريبت ست باين انچه جاسے و شواهد و سيد جمال الدين در وقت الاحباب

آورده که متوکل بیمار شد و چراغی بیرون آورده که اطباء از علاج ان عاجز آمدند و مشرف بر موت می شد و مادر متوکل نزد کر و کرنگر متوکل تغایا بد مال بسیار از خاصه خود بهادوی رزم فرستاد و ز سق بن خاقان که پسر بران متوکل بود گفت که کس پیش ما دے رزم میا بد فرستاد شاید که و سے چیزے و اندک لاین را نفع رساند کسے پیش و سے فرستادند و هادی رزم فرمود که ظلان چیزه را بنجا نینید که نفع خواهد رسانید باذن الله تعالی چون انچه مجلس متوکل آوردند بنصف از حاضران استنکر کردند و نهندید نفع بن خاقان گفت که تجربه کردن زبان نینداردان چیزه را حاضر کردند بر حرج او نهادند متعجب شد و آنچه دران بود سیر و آمد و خبر شفاے متوکل با درش برزنده هزار و نیار در صد کرد و من خود بران نهاد و بهادوی رضی الله عنه فرستاد و متوکل تمام شفا یافت چون ازین واقعه رفسے چند برآمد کسے شکایت کرد و با متوکل گفت که در خانه هادی مال بسیار و سلاح بیشمار است متوکل سعید حاجب را گفت سے باید که نیم شب نجان و سے و رای و انچه از اموال و سلاح بانی بگردی برابیار سے سعید حاجب گفت هست که نزد بانه با خود همراه بروم و نیم شب پیام و سے بالاتم و بدیر بچسبای فرو دادم تا بیک بود ندانستم که کجا میباید رفت ناگاه از درون نرزاوار هادی رضی الله عنه برآمد که ای سعید بچای خوش تاشمی بیاد ندان چندان بر نیاید که شمع او را ندزد و آدم و پیشانی تو را بیا تو می بین برو کلام شمین بر سر بجا و از حیض زیر پانی توجه فیدان شسته فرمود که خانه پیش بست و رای بجا ز هادی آدم از انچه گفته بود نه سچ نیا تو می بین از ان صره که مادر متوکل بوی ز ستاده بود و همچنان سر بر بود بعد از ان هادی رضی الله عنه فرمود که این مهلا پیش نیست بهین از بالا داشتیم در زیران همیشه بود و در غلات همه را گرفتیم و پیش متوکل بروم چون متوکل ان صره را بهر مادر خود دید که کیفیت ان استفسار کرد و گفتند که انرا در وقت مرض تو مادر تو ندروی کرده بود متوکل فرمود که صره دیگران هم نمی کنند و کیسه و شمشیر را نیز بوسے باز فرستاد سعید حاجب گفت است انما میش وی بروم شمر منده گفتیم یا سید مرین بسیار و شوار بود که بے آذن بسراے تو در آدم ولیکن ما مور بودم فرمود که سیلم الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون اتبی در میان هر دو قصه انچه فرق است برناظرین مخفی نخواهد بود مولانا عبدالرحمن جاسے ابن مادر کرامت و سے شمار نموده و الله اعلم در وقت الاحباب از ابو العباس فضل بن احمد اسرائیل کتاب نقل کرده که گفت فضل که در این وان که پدرم کتاب مستنصر عباسی بود و وز سے با و سے مجلس مستنصر آدم دیدم که متوکل بر سر

وزبان هطامت مستغفر گشاده پس پدرم بایستاد من نیز در عقب او ایستادم مدت مدید و حال آنکه متوکل پدرم با در مجلس خود مجلس امر میکرد اما ودان روز که غضب بر او سیلا یافته بود نگفته که بنشین و من میدیدم که ساعت بساعت رنگ او متغیر میشد و فتح بن خاقان را میگفت این کس است که میگویی در شان او اینی میگویی و فتح در تسکین کوشیده میگفت که این دروغ است که شما گفته اند عاقبت اشتعال نائرة غضب متوکل سمت از و پا گرفت و گفت والد یکشتم این را می بیند زنده بود را و او آنکس است که بدروغ و عوس امامت مینماید و در دولت من طعن میکند بعد از آن چهار کس را طلبید و هر یک را شمشیر داد و گفت هرگاه علی بن محمد بن علی بر من در آید او را یکشده و گفت والد که او را خواهم سوخت بعد از قتل و چون ابو الحسن بان مجلس در آمد لیهاے مبارکش پیچید و آثار کرب و خج و در بشره هایونش مرئی میگردد و متوکل از بر اے امام از سر بر رفته با ستقبال آمده بجهت قبض دست بر آورده و در میان دو حشیش پوس داده تعظیم و تکریم بسیار نموده گفت با سید یا این رسول الله یا خیر خلق الله یا این عی باحولاے یا ابو الحسن و هادی منی الله عنه گفت عیذک یا امیر المؤمنین بالله متوکل از انتخاب پرسید که درین وقت چرا التشریع آورده جواب داده که قاصد تو مرا طلب کرد متوکل گفت دروغ گفته همین ساعت باز گردای سید من انگاه فتح بن خاقان و عید الله بن خاقان را بشایعه دادے رضی الله عنه مامور نمود و بعد از محبت امام رضی الله عنه ان چهار شخص را طلبیده پرسید که شما چرا اینی امر کرده بودم قیام نه نمودید جواب دادند که شدت بیست ابو الحسن ما را از ان کار مانع آمد و در حوالے او بیشتر از صد شمشیر دیدم مان گاه متوکل بتشم شده فتح بن خاقان را گفت هذا صاحبک قل الحمد لله الذی بعین وجهه و آثار عجمه استی بعینه همین کرامت از امام جعفر صادق رضی الله عنه نسبت بمنصور عباسے واقع شده چنانچه گذشت فقط فرق همین است که همراه انتخاب آرد هائی بود که منصور از ان ترسیده در نوبت کشدگان از بیست او ترسیدند و صد کس همراه امام دیدند و الله اعلم بحقیقه الحال -

در آتجار الدول قرانی و شواهد النبوة و مواضع محرقه آورده که در فرسے یکے از ویهاے که در نوا می سر من رای بود رفته بود اعرابے ویرا طلب کرد گفتند که بفلان ده رفته است و در عقب و سه برقت چون پوس رسید از اعرابے پرسید که بچه حاجت آمده گفت من از انانعم که بواسطه جد تو علی

بن ابی طالب تسک نموده اند مراد نبی علیهم السلام است که از ادا سہن عاجزم و غیر از تو بچسب را نمیدانم
 گمان از گردن من بردار و فرمود که ظاهر خوش در ویرا فردا وید چون با ما کرد و اعوا بے را گفت با تو سخن
 خواهم گفت میباید که در آن مخالفت من نکنی اعوا بے گفت نکم ہادی رضی اللہ عنہ بدست مبارک خود خط
 نوشت مضمون آنکہ اعوا بے را مبلغ کذا کہ زیادت اندین و سے بود در ذمہ من دین است فرمود کہ بخند
 بستان و چون من بسر من رای مرا جعت کم پیش من ای و چون در میان جاعے نشسته باشم طلب
 دین خوکن و با من سخن درشت گوئی البتہ میباید دین امر کہ مخالفت نکنی اعوا بے گفت نکم و خط را گرفت
 چون ہا دے رضی اللہ عنہ بستر من رای باز آمد و جمعے کثیر از اصحاب خلیفہ و غیر ہم پیش دی حاضر آمدند
 اعوا بے حاضر شد و خط را بیرون آورد و چنانکہ ہادی رضی اللہ عنہ وصیت کردہ بود مطالبہ نمود و ہادی رضی
 ہا دے نرم نرم سخن میگفت و اغتذ از من و وعدہ ادا سہن ان میگرد و خبر ان بتوکل رسید فرمود کہ سی ہزار ہجرت
 پیش من کرد و چون پیش من آمد و نزد نگاہ داشت تا ان اعوا بے آمد فرمود کہ بکینین ہرا دین خود را ادا کن و آنچه
 زیادت ابد بر عیال خود نفقہ کن و ما را مخدور را رعایتے گفت یا این رسول اللہ کہ کاچی پسید میدستم
 از ثلث آنچه دادے کتر بود و لیکن اللہ علم حیث بحمل سالن اتی و انجذاب تمام عمر خود بر جاہ شد رعیت
 و حفظ سنت مستقیم بود و امر کی موجب اعتراض از جانب شرعیت ہرا و باشد ہرگز منقول نشدہ
 و انجذاب از اکابر علما و اعاظم اولیاد اللہ وقت خود بود و فریقین سننے و شیعوہ اورا افضل زمان خود اعتقاد
 مینماید علما و در عا و تقا و تا و کرا و تا و غطا و تو اضعاف بسیار صفات حمیدہ و کمات پسند ہا من میزند و اللہ اعلم
 اما اگر ما تہذیب بر نئے از ان بالا گذشت و بنہدی میگردے شود در وقتہ الاحباب آورده
 کہ جمعے از اہل اصفہان کہ ابو العباس احمد بن نصر از ایشان است روایت کردہ اند کہ شیعہ از متوکل
 موضع مذکور کہ عبد الرحمن نام داشت شیعہ مذہب بود و در پسید مذکہ سبب چیست کہ تو با ما است
 علی السادی اعتقاد دارے و نسبت بدیگرے از سادات این عقیدہ دارے جواب داد کہ من
 از و چیزے شاہدہ نمودہ ام کہ دلالت بر امامت میگرد گفتند چہ دیدہ گفت مردے فقیر بودم با بصفت
 جرات و طلاقت لسان انصاف داشتم و یکے از شہودان مردم اصفہان مرا و جمعے را جعت
 داد و خواہی بدر گاہ متوکل خلیفہ فرستاد و روزے بردار و مخالفت ایستادہ بودم کہ ناگاہ حکم شد کہ
 علی بن محمد را حاضر سازند پس از بعضیے نزد یکان پرسیدم کہ کیست این شخص کہ خلیفہ با حضار داد

حکم فرمودہ گفتند مرویست علوی کہ رخصتہ اور امام میندا زندہ و بزبان اور دندک ظاہر آ متوکل اور ابقل
 خواہد رسانید من باخود گفتم کہ ازینجا بیچ طرفے سے رو متا چیم کاین شخص چگونہ مرویست ناگاہ جناب
 امامت پناہ بر آپسے سوار پیدا شدہ و خلائق دین و دینار و طریق ایستادہ و دوسے می نگریستند
 و چون چشم من بروی افتاد مجتبیٰ را در دل جا داده و نفس خود دعا کردم کاین شخص عجب بزرگ
 است این دو تعالے شہرت توکل را از و منافع سازد و ہاوسے رضی اللہ عنہ پس از آنکہ نزدیک رسید
 بجانب من نگاہ کردہ و اقبال فرمودہ گفت استجاب اللہ دعا ملک و طول عمر و کثر مالک و ولدک
 و بعد از طہو این سخن از امام لرزہ بر من افتاد چنانچہ بعضے از حضار بر غیر حال من و قوت یافتہ پر سیدند
 کہ تریا شدہ است گفتم چیزی است و چون با عفتان باز گشتہم داہب بے منت ابواب رزق
 بر من کشادہ و کثرت مال من بر تہ رسید کہ آنچہ در خانہ دارم قیمت ہزار ہزار دہم است سیوا سے
 اسباب و املاک کہ در خارج سہرا من است و خدا سے تعالے وہ فرزند و بلند اندانے داشتہ
 و حالاً ہفتاد و چند سال از عمر من گذشتہ است و اما اقوال با امامت بذا اللہ سے علم مانفے قیلے و تجاب
 اللہ تعالے دعا و در شواہد النبوتہ و روضۃ الاحباب اور وہ کہ شہرت پیوستہ کہ در زمان متوکل
 عباس سے واسے مدینہ عبد اللہ بن محمد بر سیل سے بسبب عداوت کے کہ میان اصحاب سعادت ارباب
 شقاقیت پیدا شدہ تھا صدائیدای امام ابو الحسن علی النقی سے شدہ آغاز سعایت کردہ و عریضہ
 مشتمل بر غیبت و تسکایت انصروا ہل ہدایت بر بغداد فرستاد بنا بر ان متوکل یحییٰ بن خزمیہ بن عین
 را بعد فیہ ارسال داشت تا امام علی مقام را بر سر من را سے رساند ابو الحسن رضی اللہ عنہ مصحوب
 یحییٰ بر سر من را سے نفقہ ان جناب را در خان الصفا لیک کہ موضعے ناخوش بود و فرود آورد و صلیح بن
 سعید کہ بسعادت محبت اہلبیت متعبد بود و در خان الصفا لیک را امام علی نقی در آمدہ گفت
 یا این رسول اللہ جبلت قداک این جماعت در ہر امور جفا و عذر و اطفاسے نور تو بخواہند لاجرم
 ترا دین منزل خوش نزد آورده اند امام فرمود کہ اسے ابن سعید تو ہنوز دین مقاسے پس بہت
 مبارک خویش اشارہ کردہ با غمہا سے خرم و جو بہا سے اب روان و قہور فیہا خیرات حسان
 و ولدان کا نعم اللہ و لو المکنون ظاہر گشت صالح گوید کہ از متا ہمہ این حال حیرت بر من غلبہ کرد
 امام فرمود اسے ابن سعید ہر جا کہ ہستم این منزل یا امام است و ما در خان الصفا لیک نیستہم

در صواعق آورده که زنی نزد متوکل عباسی دعوے کرد که من سیدہ ام متوکل گفت کسے میخوایم که تحقیق این منے از دے کنم آنگاه او را دلالت کردند بر امام علی نقی چون دیر اور مجلس خلیفہ حاضر کردند خلیفہ او را بر تخت نشاند سپلوے خود و التماس نمود که از ان زن سوال فرماید امام گفت که خداے تبارک و تعالیٰ حرام ساخته است گوشت اولاد حنین را بر سبیل اگر راست میگوید که ملاقات سبج کند چون ابن منے بران زن عرض کردند که حال بکذب خود اعتراف نمود بعد از آن بچند روز بخلیفہ گفتند که خبر یابین امر باید نمود خلیفہ امر کرد تا سه سبج آورده در محن قهر دے را کردند و کسے بطلب امام علی نقی فرستاد چون امام تشریف آورده در آن قهر داخل شده در وازه قهر را بست و قبل از آمدن امام سبج از نعوه و فریادیکه میرود گوشتش مردم را کساخته بودند چون امام اندر نزدیک دے رفتند و خود را در دے میمالیدند و از ان نعوه و فریاد کسکت شدند و امام با سنن خود ایشان را مسح نمود و بالارفته ساعتی نزد متوکل خلیفہ نشست و صحبت داشت و چون پاسبان آمد بهمان طریق اول بان سبج علی نموده بیرون رفت و متوکل جایزه نیکواریت دے فرستاد و آنگاه بمنے از خضار با متوکل گفتند و چون آنکه این علم تو نسیب باین سبج بفعل او زدیم که تو نیز بفعل او دے متوکل بران امر تبارک نمود گفت مگر بخوار باید مرا تقبل آرید و امر کرد که این را از را بکس نگویند صاحب صواعق میگوید که بمنے از حفاط حدیث انی مقصود را با امام علی رضا نسبت میکنند لیکن مسکود گفته که صاحب این قصه نیزه علی رضا بود که علی عسکرے باشد و علما قول او را صواب دانسته اند چرا که امام علی رضا و ابام خلائق مامون فوت شده و زمان متوکل در یافت و علامه شیخ شهاب الدین قلیوبے این قصه را بمن عسکرے منسوب ساخته مگر راجع علی نقی است و الله اعلم مولف این اوراق میگوید که صدور این کرامت از امام علی رضا باشد یا امام علی نقی باشد عجیب نیست مگر صدور این کلام که الله تعالیٰ گوشت اولاد حنین را بر سبج حرام ساخته مقام پس نجیب است ضعف و کماکتے که درین قول بوده است بر ناظرین پوشیده نیست بر تقدیر تصدیق انی قول شاید مقید بر وقت باشد بشرطی خواهد بود و الا درین وقت اگر صدر بنی فاطمه را پیش سبج اندازند یکے رازنده نگذارند پس تکذیب قول امام لازم آمد پس باید تا و ایل نمایند یا انکار نمایند از آنکه این قول امام است یا مقید یا مشروط نمایند یا بجا خابے از صوبه نیست و الله اعلم۔

در شواهد النبوة آورده که شخصی گفته که مرا فرزندی در راه بود از وی استعدا دعائی کردم که آن فرزند پسر باشد
 فرمود که چون متولد شود و بر آنجا نام کن چون متولد شد پسر بود و بر آنجا نام کردم و آن بچہ آنست و دیگری گفت است
 که مرا فرزندی در راه بود از وی التماس آن کردم که دعا کند تا پسر باشد فرمود که بسیار خوشتر است که پسر
 بهتر باشد چون متولد شد و مترو بود و آن بچہ آنست که شخصی از قاضی کو فیض و س شکایت کرد
 که مرا ایذا س بسیار میرساند فرمود که دو ماه دیگر صبر کن چون از آن دو ماه برآمد قاضی را عزل کردند و
 از آن بچہ آنست که متوکل را خانه بود و دو سه مرغان بسیار که هر کس که با آنجا درآمد از اختلاف آنجا
 با آن ایشان نه سخن کسی توانسته شنید و نه کسی سخن و س هر وقت که بادی رضی الله عنه با آنجا
 در آمد همه مرغان خاموش گشتند و چون بیرون آمد از آنجا او را که در آنست و آن بچہ آنست
 که مشعب از هند پیش متوکل آمد بود و شعبده با س غریب می نمود و روزی متوکل ویرا گفت که اگر
 شعبده پیش ارے که علی بن محمد را قبل سارے ترا هزار و دینار بدهم شعبده گفت تا نه چند تنگ
 سبک برآمده و منهد و مرا به پهلوس و س بنشاند چنان کرد و ما دے رضی الله عنه دست دراز کرد تا آن
 برادران مشعب علی کرد که آن نان از پیش دست و س پیچید س باز نیل کرد مجلسیان بخندیدند و
 در مجلس مسوره بود بران صورت شیرے کشیده ما دے رضی الله عنه اشارت بانصورت کرد که بگر
 این را انصورت شیرے شد و بر حبت مشعب را فرو برد و باز مسوره آمد هر چند متوکل درخواست کرد
 که مشعب را باز گرداند قبول نکرد و فرمود که و الله بعد ازین هرگز ویرا نه بنید و شمنان خدا برابر و ستان
 و س مسلط میگردد پس از مجلس بیرون آمد و آن مشعب را بعد ازین پنجکس ندید و آن بچہ آنست که
 روزی در ولیمه بعضی اولاد خلیفه بود و جمع کثیر تغلیم و توفیق و نشسته بودند و در آن مجلس جوانی بود
 که حق تغلیم و ی بگانی آورد و سخن بسیار میگفت و بخندید ما دے رضی الله عنه رو بوی کرد گفت یا ایها الضحک و یا ایها الضحک و یا ایها الضحک
 ذکر الله فانت بعد تلث من اهل القبور انخوان از آن بی ادے با باز اینها و اما چون طعام خوردند و بیرون
 آمدند روز دیگر بیا شد و در ذی سیم و فات یافت و آن بچہ آنست که روزی دیگر در ولیمه یک از
 اهل سامر بود و شخصی بے ادب در مجلس سخنان بیوده میگفت و حق تغلیم و س رعایت نمیکرد
 فرمود که این شخص ازین طعام نخواهد خورد و از خانه و س خبرے خواهد آمد که زندگانی را بروی تلخ گرداند
 چون طعام حاضر آوردند و آن شخص دست بست دست و خواست که از آن طعام تناول کند غلام وی

گر بیان چاک و فریادکنان از در و در آمد که مادر تو از نهم افتاده است و بر شرف موت است زود
خود را بخارسان باشد که ویران زنده در یابی آن شخص طعام ناخوردہ بر خاست و برقت
اما علیہ انجذاب و اخبار الدول للقرمانی آورده کان اسم و نقش خاتمہ السدری ہو عصمتی من خلقة
و نے روضۃ الاحباب نقش خاتمہ کے المعکف باسد بوده است -

حسن بن علی بن محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہم در شواہد النبوة آورده کہ وے امام یازدہم است دنی تاریخ ابن

خلکان احد الایمۃ الاتنی عشر علیہم السلام و الامامیۃ ہو والد المستطیر صاحب السرداب و بعثت بالعسکری
وابوہ علیہ بعثت ایضا بنوہ النسبۃ والعسکری بنی العین المملتہ و سکون السین المملتہ و فتح الکلاک

بعد بار اوہدہ البستہ الے سرین رای و لا بنا با العتقہ و اسفل الیہا بعسکرہ قبل لما العسکر و انما نسب

الحسن الذکور الیہا لان التوکل انخص ایاہ علیہا الیہا و اقام بہا عشرين سنة و تسعة أشهر فتنسب

ہو و ولده ہذا الیہا در شواہد آورده کہ کینت وے ابو محمد است و لقب وے زکے است و خالص و

سراج و وی نیز چون پدر خود بعسکرے مشہور است و نے روضۃ الاحباب امام یازدہم دیکنت و نام

با امام حسن بن علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہما موافق بود و قبش زکے و عسکرے و خالص و سراج نیز گفته اند

و فی روضۃ الصفا آورده کہ چون پدر خود بعسکرے مشہور است و ویرا حدیث نیز میگویی پس نام او

حسن است و کینت او ابو محمد و لقب وے زکی و خالص و سراج و عسکرے و حدیث اسف

بیتفاق مورخین مادر و ام ولد بوده سہاہ لبوسن و قبل عفان و قبل ہر سہ در روضۃ الاحباب شواہد

آورده کہ ولادت او سنہ احدے و ثمانین و مائتین و قبل سنہ اثنتین و ثمانین و مائتین و فوات

وے در سنہ ستین و مائتین بوده و نے تاریخ ابن خلکان تو مے یوم الجمعۃ قبل الاربعاء و ثانی

لیال خلون من شہر ربیع الاول و قبل جمادی الاول سنہ ستین و مائتین بسرن رای بدو فتنسب

فراہیہ علیہ السلام پس ولادت او بقول اربع سنہ احدے و ثمانین و مائتین و فوات او در سنہ

ہشتم شہر ربیع الاول سنہ ستین و مائتین و عمر او بقول صاحب روضۃ الاحباب سی سال یا

سبت و نہ سال اربع قول اخیر است و را بام دولت متمدد علیہ السد و فوات یافت و وقت و فوات

پدرش سبت و دو سال بود و ذہب کثیر من اصحابنا علیہ السلام مے مسوماً و لکنک ابوہ
و جدہ و جمیع الایمۃ علیہم السلام و السد اعلم بحقیقۃ الحال در صحاح و آورده کہ امام علی نقی چہار پسر داشت

افضل و اعلم و اجل انسان حسن خالص بود و فی القلوب علی النقیض خلفت اینین و اینین احسن و اعلم حسن
العسکر و وصف بزرگ لانه سکنه فی مدینه ترمین رومی و بقال لهما مدینا العسکر دکان فردرث اباہ علما
و معروف و شجاع و فی میزان الذہب سے و کر عبد اللہ بن محمد بن جعفر بن شاذان کے احسن
العسکر سے عن ایہ علی معنہ محمد بن مہران الرازی سے و فی روضۃ الاحباب محافل لیل و نہار بر قوم
محاسن اطوار و مغاخر آثار ان امام عالمی مقدار پرست و لطایف گفتار فضلا سے بزرگوار از کریم افعال
و محاسن اعمال مفید ستودہ صفات بجز است باطن نجستہ اش صبط انوار اشاعت علوم ربانی
بود و ظاہر فرزندہ مادرش مہر انوار کرامت اعجازیات نیمود و انتہی شدت خوف و خشیت حق تعالی
از زمان صغر سن و اوان طفولیت برو سے غالب بودہ و حق تعالی علم و حکمت از صغیر سن روزی او
نمودہ و اکابر علما از و سے متعظ و پند پذیر شدہ اند چنانچہ در صواعق اور وہ کہ در سن طفولیت روزی
گریہ میکرد و بعضی دیگر از اطفال بازی میکردند و درین شناسہلول رسید و گمانش این بود کہ حسن خالص رضی اللہ عنہ گریہ
جست پذیرد و دست باقی افعال است میکند یا و گفت اگر خواہی مثل این بڑی تو خرد کنم تا انرا لعینہ خود سار حسن رضی
اللہ عنہ گفت یا تلبیس العقل للعب خلقا ای کم عقل مارا از جہت باز کردن خلق نکردند سہلول گفت از چہ
جہت مارا افریدہ اند گفت للعلم و العبادۃ از جہت علم و عبادت افریدہ اند سہلول گفت از کجا این
سخن میگویی و دلیل قول تو چیست گفت قال اللہ تعالی انما خلقناکم عبدا و انکم الینا لا
ترجون ایامیندا شتند شما از طرف غفلت کہ شمارا افریدہ ایم باز سے یا از برا سے عبادت افریدہ
و مکافات شمارا متر کردہ ایم سہلول گفت مایند سے وہ حسن رضی اللہ عنہ بتی چند مو عطفہ امینہ خواند
تا و قلیکہ از پا و افتاد و بیوش شد بیخون بہوش ہما بزد آمد سہلول گفت تو در صغیر سن ہنوز گناہ سے از تو صادر نشدہ
باعث این بیوش شے چیست حسن گفت اے سہلول دست از من بدار کہ ماور خود را دیدم کہ آتش
سے افرخت بیزم بزرگ و افرختہ نیشد مگر بیزم کو چیک و من سے رسم کہ از ہنرم کو چیک جنم شام
در قلبو سے و صواعق محرقا و ردہ ان المتوکل جس الحسن فحصل للناس فخطفا تسقوا ثلثۃ ایام
و لم یسقوا فاما المتوکل فخرج الیہ و و النصاری مع الناس فخرجوا و معہم راہ فرخ و لک الراہب یدہ
اے السماء فمطلت ثم فی الیوم الثانی کذلک فتشک بعض العاصیۃ فی دین الاسلام و ان بعضہم
و حصل للناس ہرج عظیم و شق و لک علی المتوکل و امر باحضار الحسن المجوس و قال لہ اور کہ امیر جدک

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یسلکوا فقال مریم بالخروج غدا ویزول الاشکال ان شاء اللہ
فکلم الناس الخلیفۃ فی الاطلاق من السجین فاطلقہ وخرج مع الناس فی الاستسقاء فلما رجع الراجب یدہ
مع النصاری حصل الغیم فی السماء فامر حسن بقبض ید الراجب فقبضت فاذا فیہا عظم ادمی فاخذہ من
یدہ ثم قال لہ ارفع یدک فرفعها فزال الغیم وطلعت الشمس فحبب الناس من ذلک ثم قال الخلیفۃ للحسن
ما هذا ابا محمد فقال لہ ہذا عظم نبی من الانبیاء طفر بہ ہذا الراجب وازہ ما کشف عظیم نبی اے السماء االاه
بالطرق فأتوا ذلک فوجدوہ کما قال فزالۃ الشبہ عن الناس وعاد من کان ارتداع الاسلام
رجع الحسن اے دارہ غزیرا مکرما ووصل الخلیفۃ حتی مات یعنی حبس کرد متوکل حسن را اتفاقاً در سر من
رای قحطاً فنادی بمرء من رزاستقا نمودند وباران بنبارید پس امر کرد متوکل کہ خلیفہ بود کہ
بیرون دند بیرون نصا سے بامروان پس بیرون شدند و بودو بایشان مایہ کہ چون دست بجای
اسمان برداشتے باران فوراً بختے بازو در روز دوم مہین عمل نمود بنبارین شکے در دل بعضی جملہ
دعوام افتادو بعضی از دین فرزند شدند و این امر بخلیفہ دشوار آمد کس بطلب حسن خالص فرستاد
و باحضار فرمان داد و گفت بعد حاضر آمدن او کہ در باب است جد خود و پیش از انکہ ہلاک شوند حسن
گفت صباح بیرون خواہید رفت و انشاء اللہ تعالیٰ انالابن شک از مردم خواہد شد و خلیفہ را
مروان گفت کہ ویرا از حبس رہائی دہ پس ہائی داد و سنۃ الصواعق حسن رضی اللہ عنہ گفت کہ محاب
ویرا از حبس بیرون ارد خلیفہ تمام ایشانرا از حبس آزاد کرد و از جنت استقا بیرون رفت چون
راہب بھمان طریق معمول دست بجانب اسمان برداشت ابر در آسمان پدید آمد و دین انما حق خالص
رضی اللہ عنہ گفت تا دست راہب را بگیرند و پنج دست وار و ازوے ستدہ بیارند چون انرا
بیرون اوروند دیدند کہ استخوان ادمیت انگاہ راہب را گفت دعا کن چون دست برداشت
ابر از آسمان بر طرف شد و اقامت طلوع کردہ مردم را ازین حال تمیمی تمام دست داد خلیفہ انصہ
رضی اللہ عنہ پرسید کہ کیفیت این قضیہ چیست حسن گفت این استخوان بپنیر پیست کہ بدست
این راہب افتادہ و مقررست کہ ہر گاہ کہ استخوان یکے از پیژان در زیر آسمان بداند باران می بارد
چون امتحان این سنۃ کردند چنان شد کہ گفتہ بود و دوسوم مردم زایل گشت و مرتدین بدین
اسلام رجوع نمودند و حسن خالص رضی اللہ عنہ غزیرا مکرر و محترم بخانہ خود رفت و انان جانی مصلحت

و عیالی و خلیفہ و ہمہ وقتے بوی میر سیدنا زمانیکہ وفات یافت و بر روضۃ الاحباب از ابو ہاشم
جعفری روایت کردہ کہ گفت ابو ہاشم کہ یکی از مواعے حسن زکے رضی اللہ عنہ رقعہ بانجانب شستہ
التماس نمود کہ دعائی براسے من تعلیم نماید امام بن دعا قلمے فرمود۔

یا اسمع السامعین و یا اذنا من و یا اسع السامعین و یا ارحم الراحمین و یا ارحم الراحمین
صل علی محمد و آلہ و وسیع لے رزقی و مددے نے عمرے امین بر جنگ و جہلنے ممن تنصیر لدنیک و لا
تبدل نے غیر ابو ہاشم گوید چون این دعا را خواندم با خود گفتم اللهم المستفی نے عبدک و منے زاوہ
پس امام رضی اللہ عنہ بجانب من توجہ فرمودہ گفت انت نبیر البریۃ نے نقدہ زیر کہ تو بخدایان داری
و رسول اور انصاف بینائی داد و لیا سے اور اینشا سے و متابعت میکنے فابشرتم البشر و شواہد
لسند مجہول و در روضۃ الاحباب از حسن بن ظریف نقل میکنند کہ گفت دو مسئلہ در خاطر من
خلجیان مبارک و میخواستم کہ دو مسئلہ باوجود محمد رضی اللہ عنہ نویسم یکے انکہ ہر گاہ وال محمد مذکور نماید
بچہ چیز حکم نمائے و چنگ نہ خواہد بود و طریقہ حکم او درینسان مردم کہ امام است دیگر انکہ بنوہم
از کتاب جہنم تبیین پس در محل کتابت از ذکر نماے ربیع غافل شدم و رقعہ را بدو فرستادم
در جواب نوشت کہ سوال کرد و بودی از قایم بدانکہ ہر گاہ از طور نماید حکم خواہد کرد در میان مردم علم خود
انقضای اولیۃ الایمال البیعة و بودے تو کہ میخواستے سوال از تبیین کنی و فراموش کردی از
نوشتن باید کہ بر توجہ این ایت را کہ قلنا یا نار کو نے بردا و سلاما علیہ ابراہیم نبویں وان رقعہ را برگردان
نمودم بیا و بر تاضایا بدین بوجہ فرمودہ عمل نمودم ان بیمار صحت یافت استے۔

بچہ تین کرامات و خوارق عادات از وی بسیار ظاہر شدہ بعد روضۃ الاحباب و ثواب البیۃ آوردہ
کہ محمد بن علی بن ابراہیم بن موسے بن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہم گفت است کہ معیشت بر ما
بنایت تنگ شد میر من گفت بتانا پیش ایض و یعنی ابو حمزہ کے رضی اللہ عنہ رویم زیرا کہ ویر مجہود
و ساحت و صف میکنند گفتم تو ویرا میشناسی گفت من ویرا نمیشناسم و ہرگز ندیدہ ام پس بقصد
در راہ ایستادم پیر من در راہ گفت پس حاجت منہیم بانکہ مارا پانصد درہم بدہد و بست و درہم را
جاہم سازیم و دو بست و درہم را از و خیریم و صد درہم را در سار ارجات نفقہ کنیم و من یا خود گفتم
باشند کہ مرا صد درہم بدہد و درہم را جاہم سازیم و صد درہم را نفقہ کنیم و صد درہم را در گوش

بخرم و بجانب کوہستان روم چون بدخاند و سیدیم بے انکہ باکسے سخن گویم غلام و سے بیرون
 آمد و گفت علی بن ابراہیم و پسر و سہ محمد و روان ایند چون در آمدیم و سلام گفتیم فرمود کہ اے علی ترا از
 ماچہ باز داشت کرتا، نیوقت پیش مانیامے پدرم گفت اے سیدے شرم میداشتم کہ باخیال
 پیش تو ایکم چون از پیش و سے بیرون آمدیم غلام و سے در عقب ما آمدید من صرۃ داد و گفت درینجا
 پانصد درہم است و دو بست و یکم ازیراے کسوت و دیت و یکم ازیراے ارد و صد درہم از
 براے نفقہ و صرۃ دیگر من داد و گفت این سیصد درہم است صد درہم ازیراے کسوت و صد درہم
 ازیراے نفقہ و صد درہم سہاے و از گوش اما میباد کہ کوہستان نردی بفلان جاے روی بانجا
 کہ اشارت کرد زخم و کہ خدا شد و ہما زوزد و ہزار دینار من رسید و در شواہد البیوتہ اور وہ کہ دیگری
 گفتہ است کہ پدر من بیطار بود و چہار پان زکے رضی اللہ عنہ بیطار سے میگرد مستعین را بفلاہ بود کہ
 برچکس از لفلان ویرا ام نمیتوانست ساخت و زین و لکام نمیتوانست کرد تا سوار سے خود چہ سہ
 یکے از نما اورا گفت کہ چرا نمیگوی کہ حسن بن علی رضی اللہ عنہ حاضر کنند تا و سے این بفلاہ سوار کنی
 و رام گردانیا ابن بفلاہ ویرا یکشد مستعین ویرا طلبی چون بسرا و سے در امان بفلاہ را در صحن سراے
 داشتند پیش و سے رفت و دوست بر کفل و سے مالید و ق از و سے روان شد بعد از ان پیش
 مستعین رفت مستعین ویرا تعظیم و توقیر جاے اور و ویرا نزدیک خود نشانید پس گفت یا ابا محمد این
 استر را لکام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ پدرم گفت کہ اے فلان ان استر را لکام کن مستعین باو
 گفت کہ خود لکام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ طلبان نہاد و بر خاست و زرا لکام کرد و باز آمد و بجاے خود
 نشست باز مستعین گفت کہ ویرا زین کن ابو محمد پدر من اشارت کرد کہ بفلان ان بفلاہ را
 زین کن مستعین گفت خود زین کن و دیگر بار بر خاست و ان بفلاہ را زین کرد و بجاے خود باز نشست
 مستعین گفت چہ باشد کہ سوار شوی سوار شد و صحن سراے ویرا را ہوا برانڈ بے انکہ هیچ
 شر کشتے کند پس فود آمد مستعین پرسید کہ چون یافتے این بفلاہ را فرمود کہ ازین خوبتر بفلاہ ندیدہ
 ام مستعین از ان پیش و سے کشید زکے رضی اللہ عنہ پدرم گفت کہ از انیکم و ہر دو پدر من از ان گرفت
 بے انکہ هیچ سہ کشتے کند ہر دو از ان بجاہ است کہ دیگر گفتہ است کہ پیش زکے رضی اللہ عنہ شکایت
 کردم تا زینا بہرست داشت زمین را بان لکام دید و سکر موزی پانصد دینار بیرون اور دو

وہن داد و آرا بجلالت کہ دیگرے گفتہ است کہ در زندان بودہ از تنگ زندان و گرانے قید بزرگ
رضی اللہ عنہ شکایتیہ نوشتم و بخواستم کہ از تنگدستی خود نیز چیزے بنویسم اما شرم و شستہ و شستہ
در جواب من نوشت کہ امر و نماز پیشین اور خانہ خود خواہی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان بیرون
اور دند و نماز در خانہ خود گذاردم ناگاہ دیدم کہ قاصد دوسے اور براسے من عمدہ دینار اور دو ہمراہ
ان کتابتے و در انجا نوشتم کہ ہر وقت ترا حاجتے باشد از اطلب کن و شرم مدار کہ انچہ طلب
کنی بان خواہی رسید انشاء اللہ تعالیٰ و آرا بجلالت کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش و می نشستہ
بودم جوآنے خوب روی در آمد با خود گفتہ کہ این کیست زکے رضی اللہ عنہ فرمود کہ این پسر ام غانم
است صاحب سنگ پارہ کہ ابامی من ہمہ خاتم خود بران سنگ پارہ نہادہ اندہ مہر بر آمدہ است
پیش من نیز آمدہ است تاسن نیز نہ خود بران نہم پس روی بان جوآن کرد و گفت سنگ پارہ خود
را بدہ سنگ پارہ را بیرون اور دو بوسے داد خاتم خود را بر موضع نہاد کہ سادہ بود نقش نہاشت
مہر بر اور دو گویا کہ حالانچہ غانم ان نقش را و اللہ کہ الحسن بن علی بود بعد از ان چون ان جوآن بیرون آمد
از دوسے پرسیدم کہ تو ہر گز ویرا دیدہ گفت نے واللہ ویرا گاہ بود کہ آرزو سے دیر را وی دہم
درین ساعت جوآنے آمد کہ ویرا ندیدہ بودم گفت بر خیز و راسے در آمد و آرا بجلالت کہ دیگرے
گفتہ است کہ بوسے کتابتے کہ دم و در انجا از صفی مشکوۃ پرسیدم و خاتون من حاملہ بود و بخواستم
کہ ویرا دعا سے خیر کند و زندہ ویرا نام نہد در جواب ان نوشت کہ مشکوۃ قلب محمد ست علیہ السلام
و سلم و انزال خاتون و فرزند ہیچ نوشتہ و در آخر کتاب این بود کہ اعظم اللہ اجرک و خلف علیک
خاتون من فرزندے زاد مردہ و بعد از ان حاملہ شد و پسرے اور دے انجا الدول للقرمانے

عن المہتمم بن عدس قال لما امر متزجل بے محمد الحسن الے اللہ و لکب الیہ ما ہذا انجز الذی بے بنما
انما فلکب بقلمک یا تیمم الفج انشاء اللہ تعالیٰ قتل معترف الیوم الثالث یعنی روایت است
از تیمم بن عدی گفت ہر گاہ امر کرد کہ بردہ شودا بے محمد حسن بسو کو ذہن شہد بسوا و حیست
این خبر کہ رسیدار و عنماک شدیم پس نوشت حسن عسکری رض بعد سہ روز خبر کشادگی بیاید
شما انشاء اللہ تعالیٰ پس کشتہ شد معترف روز سیوم و قبہ ایضا سالہ رجل ان یدعول بائعہ
لفقر مسہ فقال البشرات ابن عمک و خلف ما بآلہ الف و ہم و عن قریب یا تیمم الفوز و انجز عن

قریب و المال معه کان کاذب یعنی استمداع نمود مردی از وی که بر اے وی دمای خیر کند که رسیده
است مرا قمر پس گفت بشارت باه ترا که این عمر تو وفات یافت محمد بن ابراهیم میراث گذاشت و قریب است
که میراث خود و فلاح و خیر که با و مال است بود چنانکه گفته بود.

اما حلیه و غیره اینها کان بن السمر و ابی انس و اما فتنه قائم وی فی ایضا بحان من له مقالیه السموات والا من انتمی رضی الله تعالی
عنه و رتبه و تحفه نماز که انجناب علم و انچه اهل زمان خود بود و در جمیع علوم مقبول و مقبول و شروع و اصول
علوم دین بیکان زمان و یکتای دوران بوده خصوصاً در علم حدیث و تفسیر و فقه بهره دانه و نصیب کامل
داشت تفسیر بوسه منسوب است مگر بسبب کم عمر و مجبوسی او اشاعه علوم کاشف از وی
شدن نتوانست همچنین در زهد و عبادت و تقوی نیز نیکو طبع داشت و بر جاده شریعت و عمل
بکتاب و سنت بغایت مستقیم و راسخ بود و مانند ابای کریم خود در علم و عبادت و تقوی و تواضع و شجاعت
و سایر صفات حمیده و سمات پسندیده موصوف و معروف بود و صد و راکم که موجب اعتراف از جانب
شعربیت باشد از انجناب منقول نشده است جماعت او از انکه بزرگوار و لیا و علمای صالح
میشمارند طال القرامنه بنی اخبار الدول و ابی مناقبه رضی الله عنه فاعلم ایا مده فی الدنیا البذلک للناس
ما ثره و فزایا که بسماء الرجال که وقت تالیف این کتاب پیش نظر است در ان که انجناب استقلال بدیده
نشده و انجناب با اتفاق موافق بغیر از ابی القاسم محمد اولادی نداشت سیم ذکره انشاء الله تعالی
تیسریم بر آنکه قصه باب گفته شد منسوب است که در زمان محمد گفته شود چرا که خط و زمان متوکل
نشده و دوم آنکه در ان زمان امام علی نفی در بیات بود با وصف بودن پدر او و او را در حضرت مفید
داشتن و از وی در موقع معضلات استمداد نمودن امید است البته خط و زمان محمد و رسد
ستین و اتمین واقع شده باید که انقصه را منسوب بسو محمد نمایند متوکل شاید از سو قلم
کاتب بجای محمد متوکل بر آمده و در قصه نعل نیز همین شبهه میشود چرا که در ان وقت پدر او امام علی نفی

بقیه حیات بود و الله اعلم بحقیقه الحال

محمد بن الحسن العسکری رضی الله تعالی عنهما فی تاریخ ابن خلکان هوشانی مشر من الایامه الاثنی عشر
علی اعتقاد الایامه المعروف بالحقه و هو الذی بزعم الشیعنه انه المنظر والقائم والمیرس و هو صاحب
السرداب عندهم و اتقاد یلم فیة کثیره و هم ینظرون ظهوره فی اخر الزمان من السرداب بسمرقانی

وكانت ولادته يوم الجمعة منتصف شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين ولما توفي أبوه وقد سبق ذكره كان
عمره خمس سنين واسم أمه خط و قيل زخس واشيعة بقولون انه دخل السرداب في دار أبيه وانه منظر اليه فلم
يخرج بعد اليها وذلك في سنة خمس وستين ومائتين وعمره يومئذ تسع سنين وذكر ابن الاثير
في تاريخ ميفارقين ان الحجة المذكور ولد تاسع شهر ربيع الاول سنة ثمان وخمسين ومائتين وقيل في
ثمان شعبان سنة ست وخمسين وهو الصحيح وانه لما دخل السرداب كان عمره اربع سنين وقيل خمس
سنين وقيل انه دخل السرداب سنة خمس وسبعين ومائتين وعمره سبع عشرة سنة والله اعلم اى
ذلك كان سلام الله ورحمة عليه وفي شواهد النبوة وى امام دوازدهم است وكنت وسه ابو القاسم
است ولقبه الامامية بالحجة والاعايم والمهدي والمنتظر وصاحب الزمان وهو عندهم خاتم الانبياء عشر
امام وانهم يزعمون انه دخل السرداب الذي لم يزل راي وانه منظر اليه فلم يخرج اليها وذلك في سنة
خمس وستين ومائتين وقيل في سنة ست وستين ومائتين وهو الصحيح فاختص الان على زعمهم
ما روى ام ولد بوده است صيقل نام قبل سوئ قبل جس وقيل غير ذلك وولادت وى در
مرن راي بوده است في الثالث والعشرين من رمضان سنة ثمان وخمسين ومائتين وقيل
في ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين حكيم عبد الوهمزك رضى الله عنه گفته است
كه روزى پيش ابو جهر كه رضى الله عنه در آمد فرمود كه اے عمه مشب در خانه ما باش كه خدايى
ما را خلفه خواهد داد من گفتم اے فرزند كه نخواهد بود كه در جس هیچ اثر حمل نماند فرمود كه اى عمه شل
نر جس شل ام موسى است عليه السلام كه حمل وى خبر وقت ولادت ظاهر نخواهد شد انشب
انجا بودم چون شب بنيمه رسيد بر خاستم و تهجد گذاردم و در جس نيز تهجد گذاردم و بعد از ان با خود گفتم
كه وقت فجر نزديك رسيد و آنچه ابو محمد گفت ظاهر نشد ابو محمد رضى الله عنه از مقام خود اواز داد كه تعجل
مكن اے عمه بانخانه كه نر جس انجا بود باز گشتم را در راه پيش آمد لرزه بروى افتاده و بر اسب خود باز
گرفتم و قل هو الله احد وانا انزلنا و اتينا الكرسى بروى خواندم از شك وى اواز داد كه بر چه من خواندم
فرزند وى نيز بخواند و بعد از ان ديدم كه خانه روشن شد نظر كردم فرزندى بر زمين آمده بود و در سجده
افتاده و بر ابرو گفتم ابو محمد رضى الله عنه انچه خود اواز داد كه اى عمه فرزند مرا پيش من انپيش وى
بر دم ديرا بر كنار خود نشاند و زبان در دهان وى كه فرمود كه سخن گوى اى فرزند من باذن الله تعالى

گفت بسم الله الرحمن الرحيم و تریان من علی الذین استغفون فی الارض و یجلبون لهم و یجلبون لهم
 بعد از آن دیدم که مرغان سبز مارافرو گرفته ابو محمد رضی الله عنه یک را از آن مرغان بخواند و گفت خنده ^{حفظ}
 حتی یا ذن الصدقیه فان الله یبلغ امره از ابو محمد رضی الله عنه پرسیدم که این مرغان کیانند فرمود
 که این جبرئیل بود و دیگر ملائک رحمت اند بعد از آن فرمود که یا عمر ویرا بباد روی بازگردان که تو سجد کن و لا یخرب
 و تعلم ان وعد الله حق و لكن اکثر الناس لا یعلمون ویرا پیش مادر وی بروم و چون متولد شد ناف زده
 بود و فتنه کرده و بزوراع این وی مکتوب بود که جادو بحق و زهی الباطل ان الباطل کان زهوقاً و حقاً و حقاً و حقاً
 که نزول جبرئیل و بزوراع او مکتوب بودن جادو بحق الایینه نفس بعید است و رکعت ان ظاهر و الله علم دار
 دیگر روایت کرده اند که گفته است چون متولد شد بر دوازده واد و انگشت سبابه بجانب سمان
 برداشت پس عطسه زد و گفت الحمد لله رب العالمین و از دیگری از ند که گفته است بر ابو محمد زکریا رضی الله
 در ارم و گفتم یا این رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه و در ارم پس بیرون آمد و کودکی برداش
 گرفته که گویا ماه شب چهارده بود در سن سه سالگی پس فرمود که ایفلان اگر تو میشی خدای تعالی گرامی
 بودی ای قهرمان خود را تو بنمودی نام این نام رسول است صلی الله علیه و سلم و کینت این کینت وی
 هو الذی یملأ الارض قسطاً کما ملئت جوراً و ظالماً و از دیگرے اند که او گفته است روزی بر ابو محمد رضی الله
 عنه در ارم بروست راست وی خانه دیدم پرده بان فرو گذاشته گفتم ای سیدک صاحب این امر بعد
 ازین که خواهد بود فرمود تا آن پرده را برداشتم که کودکی بیرون آمد و در کمال طهارت و پاکیزگی و بر زیناره
 راست وی خالی و گیسوان گذاشته آمد و بر کنار ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد رضی الله عنه فرمود که ای
 صاحب شما بعد از آن از زانوی دس برخاست ابو محمد رضی الله عنه ویرا گفت یا نبی اوحل الی الوقت المعلوم
 بان خانه در ارم من بوی نظرت کردم پس ابو محمد رضی الله عنه انگشت بر خیز و بین که در خانه کیست
 بخانه در ارم چپکس را ندیدم و از این بخلانست که گفته است که تمهرا باد و کس دیگر طلبید و گفت حسن
 بن علی در سمن را س قوت شده است زود بر وید خانه ویرا فرمود که بر که در خانه و
 بنشیند بر ویرا بمن آید بر قیم ویرا دس در ارم سر دس دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی
 که گویا حائے از عمارت ان خارج شده بودند و اینجا پرده دیدیم فرو گذاشته پرده را برداشتم
 سر دس دیدیم در اینجا دیدیم ویرا ای دیدیم در انفسا ان حمیر بر و اب انداخته و مر و بر خوب

ترین صورتی بر بلای حصیر و نماز ایستاده بپایج التفات نکردی که اذان دو نفر که با من بودند نریکے سبقت
 گرفت و خواست کہ پیش وی رود و اب حقوق شد و اضطراب میگردانان زمانیکہ من دست دمی
 گرفتم و خلاص گردانیدم بعد از ان نفر دیگر خواست کہ پیش رود ویراین زمان حال پیش آمد ویراین خلاص
 کردم من حیران بماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدای تعالی و از تو خدای میخواستہم و اللہ کہ من نہ استم
 کہ حال چیست و بکجا می آیم از اینکہ کردم بخداست تعالی باز گشتم ہر چند گفتم من چیج التفات نکرد باز
 گشتم پیش مقدم رفتم و قصہ را باز گفتم گفت این سر را پوشیدہ دارید و الا بفرا میم کہ شمارا گردن زنند
 چون بعضی احوال ویرا دانستہ بدانکہ شیعہ امامیہ را در ادو غیبت اثبات میکنند یکے غیبت
 قمری یعنی کوتاہ تر و ان از زمان ولادت و س تا انقطع سفارت است و دیگر غیبت طوبی یعنی
 دراز تر و ان از زمان انقطع سفارت تا زمانیکہ خداست تعالی ظهور ویرا مقرر ساخته است و دور
 قمری ویرا سفیران اثبات میکنند یکے بعد از دیگرے کہ واسطہ بودہ اند میان و س و سایر خلایق
 کہ حاجات و سوالات ایشان را بوسع میگرداند و جواب ان سے آوردہ اند و ان سفارت بر
 شخصے علی بن محمد نام ختم شدہ است و وفات و س در سنہ ست و عشرین و اثنا تہ بودہ است
 و از و س از اندکہ پیش از وفات خود بخشش روز تو قیعی بیرون آورد کہ محمد بن الحسن العسكري رضی اللہ عنہما
 نوشتہ است کہ نسخہ اش اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علی بن محمد خطیبہ جبر الاخوانک فیک فانک
 میت مابینک و بین ستہ ایام فاجمع احوک و لا توص الے احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد
 وقعت الغیبۃ التامہ فلا ظهور الا بعد اذن اللہ تعالی و ذلک بعد طول الال و قسوة القلب و امتلاء
 الارض و سیاتے من شیعتے من یدعی المشاہدۃ الاقرن و ادعی المشاہدۃ قبل خروج السفیانی و تصحیح
 فہو کذاب مفتر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد و پیچکبست
 سفارت نکرد بعد از ان وقت غیبت طوے درآمد الے ما شاء اللہ تعالی و این طائفہ را در مد غیبت
 قمری از و س حکایات بسیار است فقط باید دانست کہ در بارہ محمد بن حسن عسکری رحمہما بین شیعہ
 و سنے اختلاف بسیار واقع است امامیہ انچہ اعتقاد دارند بالانگزارش یافت در میان المسلمین
 نیز اختلاف است بعضی میگویند کہ حسن عسکری اولاد داشت و محمد بن حسن بوجود نیامد و بعضی میگویند
 کہ حسن عسکری را پسر محمد نام متولد شد ہ مگر در زمان صغر سن و مگذشت و بعضی میگویند کہ چند روز

[illegible]

در سن رشد و بلوغ رسیدہ بسبب تعلیق که خودش میدانست منقوش و در بزرے چندوران اختفا بسر
برده بوقت طبعی از بن عالم در گذشت چنانچه ابن خلکان گفته کہ برداشت و وقت دخول سرداب کربلا
ہفده سال بود و دینے روضۃ الاحباب اگرچہ ہنسنت بدان قابل نیستند کہ محمد بن حسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ
عنه صاحب زمانست اما بظہر شان و بموجب مکان ان مقتدا سے لطوایف انسان اعتراف دارند و اورا
از جملہ کبار اولیاء می شمارند و نے شواہد البتوۃ و روضۃ الاحباب قال الشیخ علاء الدین محمد بن محمد السنائی قدس
سره فی ذکر الابدال و اقطابہم وقد وصل الی المرتبۃ القطبیۃ محمد بن الحسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ عنه و من
اباء الکرام ایتہ اہل بیت العلمارۃ و ہوا ذاتی دخل فی و اثرۃ الابدال و ترقی مستدرجا طبقہ طبقۃ الی ان
صار سید الاولاد و کان القطب علی بن الحسین البغدادی فلما جاد بنفسہ و دین فی شونیزہ صلی علیہ
بن الحسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہما و جلس فلبس و لبی فی المرتبۃ القطبیۃ تسع عشر سنۃ ثم توفاه
اللہ تعالیٰ بروح و ریحان و اقام مقام عثمان بن یعقوب الجونین الخراسانی و وصلہ ہو و جمع اصحاب علیہ و
دفنہ فی مدینۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم لے تولد و قبور ہم لا صفتہ بالارض فیہ شرف و دایمیتہ لا یغیر
فیہ ہم و ہم زیور و نہا کل ستانہی و پڑ ظاہرست کہ در صورت منقوش شدن در صفر سن این ہمہ صورت
نہند و علاوہ ان اگر طفلی صغیر دایب یا سرداب بنہند و مادرش بہنید کہما تحمل ارد کہ تماشا کنند پس
بقیاس چنان معلوم میشود کہ در سن ہفده سالگی منقوش شد بعد از ان پس از طویل و زکیر نفس کہ بدرجہ
رفیعہ قطبیست رسید و زودہ سالگی کردہ بوقت طبعی فانیات شیخ علاء الدین و از محققین علما و کبار اولیاء است
و در حفظ سنت کمال تشدد داشت احوال او در نفحات الانس و غیرہ کتب تواریخ مشر و حار و
است سلام اللہ علی محمد عسکری فی ملک کان و چند کرامات او از شیخہ در شواہد و غیرہ نقل کردہ چون
مولف را عنما و سے نشاندند ترک ان نمود و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔

باب سیوم

محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیہ رضی اللہ عنہ و سے از مشاہیر ولاد امیر المومنین
علی است و از میان نوان خود بعد از حسین اعلم و اجمد و آنچ بود در احوال او اختلاف بسیار
واقع شدہ کیسانہ اور احمد سے موعود اعتقاد میکنند و بعضی میگویند بعد از حسین امامت حق
است

و بعض میگویند مجد از امیر المومنین علی بن ابی طالب امامت حق اوست و امامیه و اهل سنت برین معقول
 ندارند و ایضا کیسانیه میگویند که او نموده و جعل رضوی خفیه است علی بن ابی طالب و در حال او مختلف
 شده اند اکنون ترک انما تاویل نموده آنچه نزد اهل سنت ثبوت رسیده نقل کنم و باین توفیق
 فی تنزیب النوا و ستمحمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه و اسم امر خود من سبب نبی
 حنفیه دبی تحول بنت جعفر بن قیس بن مسلم بن ثعلبه بن یزید بن بن ثعلبه بن الدول بن حنفیه کفیه محمد
 بن ابوالقاسم یقال ابو عبد الله ولد لستین بقیة من خلافة عمر و قال ابن ابی حاتم ثلث
 بقیة و هو من کبار التابعین و دخل علی عمر بن الخطاب و سمع عثمان و اباه یعنی السد عنهم روی عنه نحوه
 الحسن و عبد الله و ابراهیم و حنون و جماعت من التابعین روایا عنه عن ابیه قال ثلث یا رسول
 الله ان ولده مولود بعدک اسمیه باسمک و الکنه کنیتک قال نعم قال احمد بن عبد الله العقيلي الامام
 الحافظ ثلثة یسمون محمدا و خص کنتهم بآب القاسم محمد بن ابی بکر و محمد بن علی و محمد بن طلحة بن عبد الله
 و قال ابراهیم بن عبد الله بن جینة الحافظ لا أعلم احدا اسند عن علی عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم کثر
 و لا صح ما اسند محمد بن حنفیه قال عمر بن علی و ابو نعیم نے روایات عنده مات محمد بن حنفیه سنة
 اربع و عشرين و مائة و قال البخاری قال ابو نعیم مات سنة ثلث و ثمانین و قال یحیی بن بکر سنة
 احدى و ثمانین و قال الدانی سنة ثلث و ثمانین و فی طبقات الفقهاء للشیخ ابی اسحاق
 عن النعمان بن عبد الله سنة ثلث و اربعین و سبعین و فی تاریخ البخاری عن ابی حمزة الباقی
 قال قضینا اسکنا حسین قتل ابن الزبرج ثم جئنا الی المدینة مع محمد بن الحنفیه ثلث ثلثة ایام محرم و فی
 و هذا توفیق قول النعمان فان ابن الزبرج قتل سنة ثلث و سبعین و قبل سنة ثمانین یقال
 لمح هذا ابن الحنفیه و یقال محمد بن علی و یقال محمد بن علی ابن الحنفیه فینسب الی ابیه و امرجیا
 فعلى هذا یستتر طان ندوان علی و یتب ابن الحنفیه بالالف و یمکن اعرابا عراب محمد لانه و نصف
 لمح لا علی و لهذا نظر انتمی و فی تفریب المستقلان محمد بن علی بن ابی طالب
 المات ابو القاسم بن الحنفیه المدنی تفتة عالم من الثانیة مات بعد الثمانین فی خلافة الخلفاء صفی الدین محمد بن علی
 بن ابی طالب المات ابو محمد الامام المعروف بابن الحنفیه امره تحول بنت جعفر الحنفیه نسب ایسا و کانت
 من سبب الیها مہ الذین سببها هم ابو بکر و قبل کانت امره لینه حنفیه و لم تکن من انفسهم عن ابیه عثمان

وغيرها وعنه بنوه ابراهيم وعبد الله والحسن وعمر بن دينار وخلق وبنو تايخ ابن خلكان ابو القاسم
محمد بن علي بن ابي طالب عليه السلام المعروف بابن الخنفية له بنات جعفر بن قيس بن سلمة
بن ثعلبة بن زياد بن ثعلبة بن الدول بن حنيفة بن كميم ويقال بل كانت من بني اليمامة و
صارت الي علي عليه السلام وقيل بل كانت سندية سودا وكان انت له بن حنيفة وممكن من نسله انما كان
خالد بن الوليد بن الرقيق ولم يصالحهم علي انفسهم وذكر البغوي في كتاب شرح السنن في باب فقال
ما نفي الزكوة ان طائفة ارتدوا وانكروا الشرائع وعادوا الي ما كانوا عليه من الجاهلية والتفتت
الصحابية علي قتالهم وقتلهم وراى ابو بكر يسي ذرايعهم وسانم وساعده علي ذلك كثير الصحابة استولوا
علي علي السلام جارية من بني حنيفة فولدت له محمد بن علي الذي يدعى بمحمد بن الخنفية ثم لم يبق
عصر الصحابة حتى اجمعوا علي ان المرتدة لا يسي واما كنية ابيه القاسم فيقال انها رخصة من رسول الله
صلي الله عليه وآله وسلم وانما قال لعلي سيولك بعد ذلك فلام وقد حملته اسمي وكنتي لا تحل لاحد
من امتي بعده ومن سمي محمد وليني ابا القاسم محمد بن ابي بكر الصديق ومحمد بن طلحة بن صبيد الله
ومحمد بن سعد بن ابي وقاص محمد بن عبد الرحمن بن عوف ومحمد بن جعفر بن بطالب محمد بن طيب
بن ابي لمبة ومحمد بن الاشعث بن قيس وكان محمد المذكور كثير العلم والورع وقد ذكر الشيخ ابو اسحاق
الثيرازي في طبقات الفقهاء وكان شديدا القوة وله في ذلك اخبار عجيبة منها ما حكاه المبروف في
كتاب الكامل ان اياه عليا عليه السلام استحال مدعا كانت له فقال لنقص منها كذا وكذا فلقه
فقبض محمد باده يديه علي ذليها وبالآخرى علي نفسها ثم جذبا فقطع من الموضع الذي حده ابو
وكان عبد الله بن الزبير اذا حدث بهذا الحديث غضب واعتراه الفكل وهو الرعدة لانه كان يحده
علي قوته وكان ابن الزبير ايضا شديدا القوة ومن قوته ايضا ما حكاه المبروف في كتابه ان ملك الروم
ايام معاوية وجه اليه ان الملوك قتلوا كانت ترسل الملوك منا ويحيد بعضهم ان يعزب علي بعض
افئون لى في ذلك فاذا ن له فوجه اليه برجلين احدهما طويل سيم والاخر افعال موليعة من الطاهر
اما الطويل فقد اصيبا كفرة وهو قيس بن سعد بن عبادة واما الاخر الايد فقد اجتمعا الي راك في فقال
عمر بنسار جلان كلاهما اليك فقبض محمد بن الحنفية وعبد الله بن الزبير قال موليعة محمد بنسار جلان علي
كل طائل فدخل الرجلان وجه الي قيس بن سعد بن عبادة فلعنه فدخل قيس فلما مثل بين يدي معاوية

ترج سزا دله درے بہا الی الطبع طلبہا قبلت شد و نہ فاطمہ قریب ان تمیلا لاموہ فی ذلک
وقیل لم تبدلت ہذا التبذل لمحبرة المعاویۃ و ہذا وصبت الیہ غیر بانفعال

اروت لکیما یعلم الناس انہا	سراویل قیس والوفود شہود
وان لا یقولوا غاب قیس و ہذہ	سراویل عادی شمنہ نمود
واسے من القوم الیائین سید	وما الناس الا سید و سود
وید جمع الخلق اصلے و نخبے	و جسم بہ اعلو الرجال مرید

ثم وجہ معاویۃ الی محمد بن الحنفیۃ مخضہ فخر بادعی لہ فقال محمولوا ان شافوا قیاسا لم یطعن یرہ حتی انقصر
یقعہ فی وان شاء لیسکن ہوا قائم و اما القاعد فاختار الرومی الجاوس فاقامہ محمد و عجز الرومی عن
اتقاده ثم اختار ان یکون محمد القاعد فخذ بہ محمد فاقعدہ و عجز الرومی عن اقامتہ فانصر فامخولون فی کانت
ایہ یوم الجبل میدہ و یحکی انہ توقف اول یوم فی حملہا لکونہ قتال المسلمین و لم یکن قبل ذلک شہد شایفا
لہ علی علیہ السلام ہل عندک شک فی حبش مقدسہ بوک فحملہا وقیل لکمد کف کان ابوک یفکر لہما لک یو
المضائق و دون انحرک الحسن و احسین فقال لانہما کانا عینیہ و کنت یرہ فکان یقی عینیہ بیدیہ
کلامہ لیس حکیم من لم یباشر بالمعروف من لا یجبد من معاشرۃ بداحتی یجعل السد لہ فرجا و لما دعا ابن
الزبیر الی نفسہ و بالیہ اہل السجاز باخللاقہ و عا عبد الصمد بن عباس و محمد بن الحنفیۃ الی البقیۃ فابیانوا
و قال لا لابنا یحک حتی یجتمع لک البلاد و تفرق الناس فاساجوا رہا و حضرہا و اذا ہما و قال لہما لن تنابعا
اخر کلما بانار الشرح فی ذلک طویل و کانت ولادۃ لستین یقینا من خلاقہ عمر و توفی رحمہ اللہ فی او
المحرم سنۃ احدى و ثمانین للہجرۃ و میل سنۃ ثلاث و ثمانین وقیل سنۃ اثنین او ثلاث و سبعین
بالمدیۃ و صلی علیہ ابان بن عثمان بن عفان و کان والی المدینۃ یومئذ و وفی بالقیح وقیل انہ فرج
الی الطائف بارباس ابن الزبیر فمات ہناک وقیل انہ مات ببلا دایمہ و الفرقة الکلیانیۃ تفتقد امامتہ
وانہ مقیم بکمل رضوی والے ہذا اشار کثیر غرہ بقولہ من حلقہ ایامہ و کان کیانہ الاعتقاد

الا ان الایۃ من قریش	ولادۃ الحق اربعہ سوار
و سبط لا یدوق الموت حتی	لیقود انخیل یقہ ہما اللو
تغیب فلا یوسے فیہم زمانا	برضوے عنہ عمل و مار

هم الاسباط لبس بهم خفا و وسبط غیبتہ کر بلا و	۴ علی و ثلاثه من نبیه فی سبط ایمان و
<p>وكان المختار بن أبي عبيد الله قتيبة بن سعيد قال قال الجوزي في كتاب الصحاح كيسان لقب المختار المذكور وقال غيره كيسان معلى بن علي عليه السلام والكيسان بفتح الهمزة برضوى في سبع من ذل الهمزة و هو ابو الجوزي من اصحابه ولم يوقف لهم على خبرهم احياهم يرزقون ويقولون انه مقيم في الجبل من اسد وغر وعنده عيناان نضانتان تحريان مسلا واما واد انه يرج اهل الدنيا فيملوا باعد لا وكان محمد بن حبيب باجنا والكتف وكان يقيم في السبا وخبارة مشهورة رضي الله واتقلت امامته اهل ولده اهل باسم عبد الله ومنه اهل محمد بن علي والدا السفا والصور ورضوى لفتح الرا وبعدها مناد محبة وبعدها وادعت قال ابن جرير الطبري في تاريخه الكبير في وقائع سنة الربع واربعمائة مائة رستم ورجل قتيبة وقال غيره مائة مائة يوم واحد وهو من الدنيا على سبع مراحل مائة طريق المدينة ومائة طريق البر لمن كان مصعبا اهل كذا هو على السبعين من البحر والله اعلم ومن رضوى محل حجارة المسن اهل ساير الامصار قال ابن خلدون في كتابه المسالك والممالك وذكر ابو القحطان في كتاب النسب ان ابن الحنفية لابن اسمعيل كان موقفا عن مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقدر ان يدخله ولا يخرج من اللثة الاسيرة الاخذة بعظمهم رقية كاسر فكانه كان مسورا انت كلام ابن خلدون وفي طبقات الشعراء كان رضي الله عنه يقول من كرمته عليه لم يكن له دنيا عنده قدر ولما كتب ملك الروم اهل عبد الملك بن مردان تهمة ووقعه ويكلف يحملن اليه مائة الف في البر ومائة الف في البحر اذ يولي اليه الخبر يكتب عبد الملك اهل الحجاج ان يكتب اهل محمد بن الحنفية تهمة ووقعه ثم علمه بما يروى عليك فكتب اليه فارسل ابن الحنفية كتابا اهل الحجاج يقول ان الله عز وجل ثلث مائة وسعين نظرة اهل خلقه وانا ارجوا من الله ان نظرة ينفني بها منك فبعث الحجاج بذلك الكتاب اهل عبد الملك فكتب مثل ذلك اهل ملك الروم فقال ملك الروم ما خرج هذا منك الا كتبته انت به ولا يخرج الا من بيت النبوة رضي الله عنه مخاربه يعني رجل وصفيق ونهران همراهه بربرگوار خود بوده باعد اهل او مقاتله نموده اما رجل دهل توقف نموده باز قال كرمه مريض ورفعه جل اندك اختلافة نموده انه قال ابن خلدون وكان</p>	<p>وكان المختار بن أبي عبيد الله قتيبة بن سعيد قال قال الجوزي في كتاب الصحاح كيسان لقب المختار المذكور وقال غيره كيسان معلى بن علي عليه السلام والكيسان بفتح الهمزة برضوى في سبع من ذل الهمزة و هو ابو الجوزي من اصحابه ولم يوقف لهم على خبرهم احياهم يرزقون ويقولون انه مقيم في الجبل من اسد وغر وعنده عيناان نضانتان تحريان مسلا واما واد انه يرج اهل الدنيا فيملوا باعد لا وكان محمد بن حبيب باجنا والكتف وكان يقيم في السبا وخبارة مشهورة رضي الله واتقلت امامته اهل ولده اهل باسم عبد الله ومنه اهل محمد بن علي والدا السفا والصور ورضوى لفتح الرا وبعدها مناد محبة وبعدها وادعت قال ابن جرير الطبري في تاريخه الكبير في وقائع سنة الربع واربعمائة مائة رستم ورجل قتيبة وقال غيره مائة مائة يوم واحد وهو من الدنيا على سبع مراحل مائة طريق المدينة ومائة طريق البر لمن كان مصعبا اهل كذا هو على السبعين من البحر والله اعلم ومن رضوى محل حجارة المسن اهل ساير الامصار قال ابن خلدون في كتابه المسالك والممالك وذكر ابو القحطان في كتاب النسب ان ابن الحنفية لابن اسمعيل كان موقفا عن مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقدر ان يدخله ولا يخرج من اللثة الاسيرة الاخذة بعظمهم رقية كاسر فكانه كان مسورا انت كلام ابن خلدون وفي طبقات الشعراء كان رضي الله عنه يقول من كرمته عليه لم يكن له دنيا عنده قدر ولما كتب ملك الروم اهل عبد الملك بن مردان تهمة ووقعه ويكلف يحملن اليه مائة الف في البر ومائة الف في البحر اذ يولي اليه الخبر يكتب عبد الملك اهل الحجاج ان يكتب اهل محمد بن الحنفية تهمة ووقعه ثم علمه بما يروى عليك فكتب اليه فارسل ابن الحنفية كتابا اهل الحجاج يقول ان الله عز وجل ثلث مائة وسعين نظرة اهل خلقه وانا ارجوا من الله ان نظرة ينفني بها منك فبعث الحجاج بذلك الكتاب اهل عبد الملك فكتب مثل ذلك اهل ملك الروم فقال ملك الروم ما خرج هذا منك الا كتبته انت به ولا يخرج الا من بيت النبوة رضي الله عنه مخاربه يعني رجل وصفيق ونهران همراهه بربرگوار خود بوده باعد اهل او مقاتله نموده اما رجل دهل توقف نموده باز قال كرمه مريض ورفعه جل اندك اختلافة نموده انه قال ابن خلدون وكان</p>

راتیہ ایہ یوم پہل بیدہ دیکھے اتھو قف اول ایوم نے حملہ لکھو قتال مسلمان و لم یکن قبل ذلک شہد
فقال لا علی علیہ السلام بل عندک شکک نے پیش مقدمہ ابوک حملہ کامروئے تیاج الکمال لابن
الجزیرے در حضرت القوم اسے قول حتی زحم علی شخص قضا ابنہ محمد و کانت الراۃ معہ وقال لا اقل مقدم
حتی لم یکدمتقد ما الا علی سنان رخ فاخذ علی الراۃ سن یدہ وقال یا نبی بن یدی دنی مروج الذهب
للسخودے بمث اسے ولدہ محمد بن الحنفیہ و کان صاحب رایتہ اهل علی القوم فابطا و محمد علیہ کان
بازایہ قوم من الراۃ یتنظر فنادی سہامہم فاناہ علی فعال ہلاکمت فقال لا اجد متقد ما الا علی ہم
اوستان دانے لنتظر فنادی سہامہم و اهل فقال اهل من الاستہ فان الموت علیک جنتہ
فعل محمد کن بن الریح والنشاب توقف فاناہ علی ضربہ بقائم سیفہ وقال اذ یک عرق من
اک و اذہ الراۃ منہ دنی روضۃ الاحباب جناب امیر المومنین لواءے نفیر سیماے خود را بدست
قرۃ العین خوش محمد بن حنیفہ کہ مردم جو بیار حدت و شجاعت و کل منہا رشوکت و مناعت بود داد
و بادے فرمود مقدم سپہنار مدار بوجہ فرمودہ پر بزرگوار لوار گرفت و لخط پیش برد انکاء دیشای
راء اتفاقاتانے و تامل و تاثیر و تعلیل نمود و روایتے انکہ گفت ہذہ والسہ الفتنہ المظلمۃ العباسی
ییس امیر المومنین بانگ برہ سے زد کہ اقدم لام لک آکون قنہ ابیک قایدہ۔

ایقہما الطعین ابیک محمد لایخبرنی الحرب اذ الہم توت

پیس محمد بن حنیفہ لوار بدست گرفتہ حملہ بجانب دشمن برد و بطین نیزہ و خونخوار و مار از روزگار اہل خمار
براورد و چنانکہ دوست و دشمن مراد و تحمین دافرن گفتند و جناب ولایت ماب ہر اسیت نصاب
ویر برہ سے اولنگاہ میگرد و برنامہ تمش آثار جلالت و ولایت میدید و مضمون الشیل الشیل
الاس در محیایے نورش مشاہدہ کردہ بشکفتے امدار آوے گوید ساعتے محمد بن حنیفہ بطین
سنان و نیزہ جان سنان جولان نمود و انگاہ تیغ از غلاف برکشید و در میدان محاربت و مبارزت
داوم دے و دلاورے بداد و بسیارے از مبارزان اصحاب جل را بقرب جراز سر انداز و جسام
خون اشام بہر اسے عدم فرستاد و بعد از ان بمقتضی خویش باز گشت و اما شجاعت انجناب و درین
ہم در روضۃ الاحباب مذکور است کہ گریب نام شخصے کہ از شجاعان مشہور المہاشام بود و چندان توت
داشت کہ نقش درم را با لیدن زایل گردانیدہ سیدہن امدہ چند تن از شجاعان عراق را بشہادت

رسانید و امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ متوجه او شده اولاً او را نصیحت و از سخط و عذاب جبار
 حقیقی تحوین نمود آن شقی گفت که باین شمیرے کہ بدست دارم مانند تو بسیارے را از بانی آورد
 و بر امیر المؤمنین حمله آورد و اسجناب حمله او را رد نموده یک زخم و دوا لفظاً و ابجاً فرستاد و از زخم و دوا لفظاً
 چنان بر سر او زد کہ تا قریبوس زین رسید و از تخمین و آفرین از دوست دشمن برخاست و
 هر دو سپاه متعجب شدند انقص بعد از کشته شدن او امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بجای خود حمله
 نموده با محمد حنیفه فرمود کہ خطہ در معرکہ قرار گیر کہ طالب خون کرب خواهد آمد و آن ولد رشید باشارہ
 والد حمید خویش ثبات قدمی نموده یکی از ابناءے اعمام کرب متوجه محمد بن حنیفه شده چون نزدیک
 باور رسید پرسید کہ سوارے کہ سپر ہم مرا بقتل رسانید کجا رفت شاهزادہ گفت اینکه من بر نیامد
 او ایستادہ ام خصم و غضب رفته بروی حمله کرد و با ہم بر آوختند محمد حنیفه او را از پشت زین بر روی
 زین انداخت کہ بند بند او در ہم شکست و بگجے آمد باو لحن شد چمنین ہشت کس کہ بنے اعمام کرب
 بودند راہ جہنم پیوند تفصیل آن در کتاب مذکورست و فنی روضۃ الاحیاء نقلست کہ حضرت
 مقدس نبوے صلی اللہ علیہ وسلم روزے با امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ گفت کہ حق عز و علا ترا
 از جاریہ بنی حنیفہ فرزندے خواهد داد اسم و کنیت خود را با و بخشیدم و چون محمد ابن حنیفہ متولد شد
 امیر المؤمنین علی بموجب فرمودہ علی نموده بارے سبحانہ تعالی علم و تجماعت را کہ اشرف صفات
 ست بہ محمد بن حنیفہ ارزانی داشت گویند کہ ابو ہاشم کہ سپر محمد حنیفہ بود علم اصول ازوے اخذ کردہ
 و اصل بن علی کہ اس و رئیس معتزلست این علم ازوے آموخت و بعد از ان از طریق مستقیم عمر
 شدہ معتزلی شد و فنی روضۃ الصفا کہ درس ست و تین ہجری کہ ہم مختار در کوفہ نشیت
 پذیرفتہ عبد اللہ بن الزبیر محمد حنیفہ را تکلیف کرد کہ با و بیعت کند و ہر چند عبد اللہ میدانست کہ محمد بن علی
 و عبادت مشغولست و داعیہ حکومت و ریاست ندارد اما غرض آن بود کہ چون مختار بشنود
 کہ امام و مقتدای او با عبد اللہ بیعت کردہ ناچار در مقام متابعت و مایعت آید و محمد حنیفہ امتناع
 نموده ابن زبیر گفت اگر بیعت میکنی دل از جان بر گیر و چون محمد مضطرب گشت از عبد اللہ مہلت بیعت
 طلبید ابن زبیر گفت محالست کہ ترا یک ساعت مہلت دہم محمد حنیفہ گفت سبحان اللہ مصطفی صلی اللہ
 علیہ وسلم صفوان مشرک را چہ راہ زمان داد و تو مرا کیسا عت زمان نمیدہی و بعد از گفتگوے

بسیار مقرر بر آن شد که قاضی بیعت دو ماه موقوف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در کعبه
مخفی بود و ابن زبیر آنحضرت را در خانه که بر سر چاه زمزم ساخته بودند محبوس کرده و پهل کس را
بجز است او متعین گردانید و محمد با یاران و اهل بیت خویش که شریک و سهم او بودند مشورت نمود
و از بران گرفت که دین و اقامه لایله از قمار استداد نمایند لاجرم محمد حنیفه نامه بمختار فرستاده و در آن
آنصورت آگاهی داد مختار بالاعمال آنجناب متفرق و مباحث گشت و باستحضار خلافت فرمانداد و چون
مردم مجتمع گشتند مختار نامه امام را بر ایشان خوانده گفت ابن زبیر مدعی را بمحبسه باز داشته
و اکنون بدین احتیاج دارد و بخدا سوگند که من بنوع مجادلت و مظاهرهت و سعی قیام نایم که
عالمیان از مشاهده آن حیران مانند بهیازان بترتیب و تجزیه لشکر قیام نموده طبیان بن عماره
و شخصه دیگر از اعیان اشراف را چهار هزار درهم داد با پانصد کس مقدمه لشکر گردانید و ابوالمهمد و
بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات ششم در عقب هم روان گردانید و درین
آشنا متابعان ابن زبیر بفرمان وی بر سر چاه زمزم همزم جمع میکردند که اگر محمد از بیعت تخلف نماید
لبوزانند و چون پنجاه و هشت روز از هملت بگذشت و طبیان بن عماره با پانصد کس در حرم حرم
ظاهر گشت و مردم عبدالله بن زبیر بقدر آنکه لشکر مختار همان قدر پیش نیست خواستند که دست
بایشان و از کشتن و چون سرملکان مختار و احد بعد واحد هر یک با فوجی کامل پدید آمدند سپاه
ابن زبیر تحریر شده و او نیز خائف شد و امرای مختار محمد حنیفه را از محبس بیرون آوردند و قصد کردند
که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنیفه ایشانرا از آن اندیشه مانع آمده و فرمود که در حرم قتال جائز نیست
و مالی را که مختار با آنجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زبیر صورت صلحی
از وی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که با وطن خود مراجعت نمایند و چون مختار کشته شد و ابن
برادر خود عروه را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت نخواهی کرد آماده قتال باشم و آنجناب
دبر بر بر سخنان خشونت آمیز گفته شد خود را گفت که پراگنده شوی که من از حرم بیرون نخواهم رفت
تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالله حکم فرماید و ایشان از مفارقت او استعجاب نموده و مختار
این حال عبدالملک بن مروان مسرعان بکه فرستاده محمد را طلب داشت و محمد با جمعی کثیر از یار
و موالی خویش غریمت و مشق نموده و چون بدین رسید شنید که عبدالملک با عمر بن محمد

بن الاشتر اقی غدر کرده اورا کشته است از این صورت خالیست شہدہ در بعضی از حدود شام ساکن گشت و درین اثنا چون عبدالملک مروان شنید کہ مردم بزرگ خیر محمد ضیفہ و فضل وزیران میکشانید از طلب و سے پشیمان گشتہ رقعہ بخدی قش ارسال نمود مضمون آنکہ ہر کہ متعلقہ قلاوہ بیت گمشدہ باید کہ در قلمرو سن نباشد و انجناب بیکہ رفتہ در شعب ابیطالب نزول کرو و این زیر نژاد ابو قحتر فرستاد کہ بر خیز و ازین دیار بیرون بنابرین بے ادبے شیعہ از و سے رخصت طلبید بزرگ با این میر محمد قمال کنند محمد رخصت نداده و در شان اود عا کرد کہ خدا بالہاس قل و خوف و روپو شان و برو سے و اتباع و سے شخصہا بگما کہ بشدت باس و مساوت قاب متصف باشد و بعد از ان از شعب بیرون آمد بطالیت رفت و در زمانیکہ حاج بجا مرہ عبدالمدین زیر استغفال داشت مراجعت نمودہ باردیگر شعب ابے طالب را بنور جمال و حضور خود منور گردانید و حجاج از آمدن ابو قحتر یافتہ قاصد سے فرستادہ پیغام داد کہ مطلوب و متوقع از تو آنکہ از بیعت عبدالملک ایاد امتناع نہائی محمد ضیفہ جو ابداد کہ ہر گاہ اورا بخانی فتنہ نامزد من باو سے بیعت کنم و چون عبدالمدین زیر شہادت یافت محمد ضیفہ مکتوبے بشام فرستاد و از عبدالملک براسے خود و متابعان خود امان طلبید عبدالملک نامہ بکلیج فرستادہ اورا بتعظیم و توقیر انجناب وصیت کرد و محمد بعد از ان متوجہ دمشق گردیدہ با عبدالملک بیعت نمودہ انانجا معاودت نمودہ با سے دیگر بطالیت رفت بقو سے و ان سہ زمین بجا حرمیت رب العالمین پیوست و در صواعق آورده کیون علی رضی اللہ عنہ را زخم رسید فرزندان خود حسن و حسین و غیرہما را طلب نمودہ و مقبوس و طاعت خدا سے تعالی و ترک دنیا و غیرہ اخلاق حمیدہ کہ تفصیل ان در ان کتاب مذکور است وصیت فرمودہ بجانب محمد ضیفہ التہنات نمودہ فرمود کہ وصیتہ کہ برادران ترا کردم حفظ نمودی گفت بلے باز فرمود کہ ترا نیز وصیت میکنم بمثل آنچه برادران ترا وصیت کردم و بانکہ تعظیم و توقیر برادران خود نمائی بواسطہ حقوق عظیمہ کہ بر تو دارند و بانکہ اعتماد نکنتے بر امرے غیر ایشان باز بجانب حسن و حسین رضی اللہ عنہما التفات فرمودہ گفت وصیت میکنم شمار ابو سے زیر کہ او برادر و پسر پدر شماست و میدانید کہ پدر شما اوراد دست میداشت اتمی ازینجا ثابت شد کہ جناب امیر المومنین را بعد از حسین نفسہ عثمانیہ کہ بجال او بود بجال دیگر فرزندان نبود چرا کہ جناب فرغوسے ماوراء سین و محمد ضیفہ فرزندان دیگر نیز داشت نسبت بیکس بڑے نفوذ و دور

حدیث بنزیدہ شد کہ بغیر از حسن و حسین و محمد و آل محمد علیہ السلام روایت ندارد از محمد بن
فقط همین چهار پسر را رواه از انجباب نوشتند اندوالمعلم و در صواعق آورده که محمد بن حنیف
چون خبر جو حنین رضی اللہ عنہ بکباب کوفه شنید چندان گریه کرد و گفت که جنت و جوارح من پیش روی
نهادہ بود از آب چشم پر ساخت این غایب مبالغہ است یعنی شدت گریه نمود و در تحقیق المصیبت بود
که چون حضرت سجاد اشعرا حسین را از مدینه طیبہ اراده سفر نصیم داد و ہما محاب و خدام با و افت
نمودند مگر محمد حنیف و سبیش ان بود کہ در چند سے قبل ازین وقایع از ہما کے زرہے بجہت سید الشہداء
یا در زمان آخر حیات قادر بر گزارش ہدیہ آورده بودند کہ بجہت انحضرت فاضل داشت محمد بن حنیف
فاضل انرا بدست خود جمع نمود و بیک قوت پارہ کرد این حرکت عنیف مدہ بدست طیفش ساینده
کہ پس از ان قادر بر گرفتن قبضہ شمشیر و نیزہ و مانند انہا بدست نمود و علاوہ ان دوران ہنگام مریض شد
بود است در تحقیق و در وقتہ الاحباب آورده کہ در زمان غریبت امام حسین عاز مدینہ محمد بن حنیف بجہت
او مبارزت نموده و اطہار شفق و دل با و ز سے و انچہ لوازم اخوت باشد بجا آورده گفت حل
نصیحہ بنیاطر میکنم و اگر رخصت فرمای ہوش دارم امام حسین عافرم و کہ انکدام است گفت صلحت
انست کہ تو خود را از نیزہ و بلا و کہ یاد نزدیک باشد و ولند از سے و مرد مر را بہ جنت نوش و شربت
نمائی و اگر بباہمت نایند بہنت جد خود محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و سیرت فاعاے راشدین میان
ایشان زندگانے کنے و اگر مرد و طغیان در زندہ گنج خانہ نشینے و با یکس انتظام فرمای و سن از ان
اندیش نام کہ تو بشہرے روی کہ بعض از خلق با تو موافقت نمایند و بر شرفیافت و رزند و میان ہم
طلایف نزاع و جدال واقع شود و تو دوران میان خلیع گردے امیر المومنین حسین گفت کہ نیکو گفتے و
مناہحت بجا و رے اکنون چه صلاح سے بینے کہ بجا روم محمد بن حنیف گفت کہ حالا بکاشتر صف فرمای
اگر اہل حرم با تو بیعت کنند فموا المطلوب والا غریبت من نامی کہ خلق ان دیار الفار و عجب معتقد ہوا
و پدر و برادر تو انداگر کم توان جاتشیت پذیریم و الا بطرف کوہ پایا و شعاب جبال یل کن و ہر ہر
بنزے بسرزدہ خضر فرج باش امیر المومنین حسین گفت اے برادر بخدا سوگندہ اگر دین و دل و دلجای
و مقرے بنیاطم پذیرم بیعت کنم و در تحت امر و نئی او در نیام کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در باب
ادابن دعا کردہ است اللهم لاتبارک بنے نیزہ بعد ازین سخنان ہر دو بگریستند و امام حسین گفت

ای برادر براسه متفردان بصواب تو غریت مکہ یکم و اہلبیت و نجبان و فقیان اہل اسلام یا من موافق
اند اگر ترا دایمہ انست کہ در مدنیہ اقامت نمای و تمیم شوے بجای من فرسے بتواند رسانید مطوع انکہ علی
التعاقب و التوائے انفعالات یزید و مردم او اعلام نمای و مراد عامے خیر اداوری و وصیت نامہ
نوشہ محمد بن ضیفاد و او را دواع کو دوائے بیت نامہ در کتابین المصیبتہ مذکور است انھی چون الودت محمد بن الحنفیہ چنانکہ عین
نوشہ مذکور بالا گذشت کہ دو سال باقی بود از خلافت عمر فرموی خود و وفات امیر المؤمنین عمر در سنۃ نسبت و سہ
و ہجرت اتفاق افتاد برین تقدیر ولادت او سنۃ اثنین و عشرین باشد و در واقعہ چل کہ در سنۃ
ست و اثنین بود عمرش با پنجدہ سال و چند ماہ و در حرب صفین شازدہ سالہ و چند ماہ و در حرب
سمران ہفدہ سال و چند ماہ و وقت وفات پدر بزرگوارش نوزدہ سال بودہ باشد و وقت شہادت
حسین م چہل سالہ بود وقت وفات خود کہ سنۃ احدی و ثمانین من الهجرة بود شصت سالہ
بود و بخلفی نماز کہ چند قصہ در زبان بگلہ نیام محمد ضیفہ درین دیار شایع است مثلاً قصہ بی بی ضیفون
و مالک اکاثر سونہ بہان و ثمرت بیان و قصہ جنگ نامہ یعنی بعد شہادت حسین علیہ السلام الفان محاربہ
نمودن محمد بن ضیفہ و غیرہ در زبان فارسی و بگلہ مشہور است کہ انما اصلے ندارد بیچ معلوم نیست
کہ وجہ این شہرت چہ باشد و چرا این اقرا بنام او نمودند ظاہر گزاین وضع نموده باشند و اعلم
بتحقیقۃ الحاصل

عبدالمعز بن محمد بن الحنفیہ ابوہاسم المدنی قال النوادی روی عن ابیہ و فی اخلاصہ روی عن ابیہ
و عن سالم بن ابی الجعد قال ابن سعد ثقۃ قلیل الحدیث قال جماعة مات سنۃ ثمان و تسعین
قال النسائی ثقۃ و فی التقرب ثقۃ قرۃ الزہرے باخیہ الحسن بن الرابوۃ مات سنۃ تسع و تسعین
باشام و تہ - ثقۃ الاحباب علم ہول از پدر خود اخذ نمود و از وسے و اصل ابن عطا کہ را س رئیس
مقرنہ بود اخذ نمودہ از طریق مستقیم نخوت شد و المداعلم

ابراہیم بن محمد بن الحنفیہ نے تقریب العسقلانے ابراہیم بن محمد بن علی بن ابی طالب
الہاسی ابوہ ابن الحنفیہ صدوق من الخصاصۃ و فی تہذیب النوادی روی عن ابیہ و فی اخلاصہ
ہو صدوق عن حدیث سلا و ابیہ دانش عنہ یاسین العلوی و عمر مولیٰ غفرہ

عمر بن محمد بن علی القنضی رفقہ فی الخلاصہ عن ابیہ و عن العباس بن عثمان المشافعی

الحسن بن محمد بن الحنفیہ سے تہذیب النواہی سے ابو محمد الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب
رضی اللہ عنہم القرشی الماشی المدنی الباقی سے سلم بن الاکوع و جابر بن عبد اللہ الصخیری سے
ابادہ وغیرہ من التابعین روئے عنہ عمر بن دینار و الزہری و اخرون و الفقہاء علی توفیق و دی
الانباری و مسلم تو نے سنت مابہ اربع و تسع و تسعین و نے تقریب المسائل الحسن بن محمد بن علی
بن ابی طالب الماشی ابو محمد المدنی و ابوہ ابن الحنفیہ ثقہ نقیہ اقبال الاول من تکلم فی الارباب
من الثائتات سنت مابہ اربع و قبلہا بسنتہ رحمہ اللہ تعالیٰ و نے الخلاصۃ ہو الفقیہ موثق عن ابیہ
و ابن عباس و سلم بن الاکوع و عن عمر بن دینار و الزہری سے قال مصعب الزہری سے و غیرہ بن
مقسم ہوا اول من تکلم فی الارباب و قال ابن جبران کان یقول من خلع ابابکر عمر فقد خلع السنہ
ابو عبیدات سنت شمس و تسعین

الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الماشی معروف بحسن شہدے از مشاہیر اہلبیت است
در روضۃ الشہداء و ردہ کہ کنیت او ابو محمد است و بغایت جلیل و جلیل بود و زاد اعیان شد کہ
یکے از دختران عمر خود حسین بن علی رضی اللہ عنہ در عقد خود در حسین رضی اللہ عنہ ابن افرطوم
نمود و دختر خود فاطمہ و سکینہ را بر او عزم کرد و گفت اسے پس برادر من ہر کہ ام ازین ہر دو
دختر کنہ خواہی اختیار کن تا بعقد تو در ام حسن شہدے شد و داشت کہ یکے را اختیار کند سر سارک
و پیش از دخت و فاطمہ و شش با سیاہ حسین رضی اللہ عنہ گفت ابن خنی من از برای تو فاطمہ را اختیار کردم کہ بسیار باد و من فاطمہ
را ہر شاہ بہت دارد پس دختر خود فاطمہ را بحسن داد و خدا سے تواسے حسن را از دختر حسین
سے پس و ابو عبد اللہ محض و ابیہم عمر حسن و ثلث و ایشان دختر نمودند بر سادات دیگر کہ بعد مادر
ما حسین است و بعد پدر سے حسن است انتہی انتخاب از کبار تابعین است بعلم و درع مشہور
بود و نے تقریب التہذیب الحسن بن الحسن بن علی مدوق من الراجزات سنت سبع و تسعین
و رافع و حسن سنت انتہی و نے الخلاصۃ للمحقق سے الدین بن ابیہ و عبد اللہ بن
جعفر و عنہ ابناہ الحسن و عبد اللہ و ابیہم و سے صدقہ علی و کان و می ابیہ تو نے سنت سبع و
تسعین قال الانباری سے فی الصحیح اسے نے ایکایز منہ لامات الحسن بن الحسن بن جابر و ابیہ علی بن جابر
ثم نفث نسوا ضایح الابل و جد و ما فقد و افاجا ہر بل میوفا فاعطیوا الحدیث و احد فی کلماتہ بن

در مقابل مصیبت و کشت افیم نے معرفۃ الایمانی اور پہلے سے اردو کا پنجاب ہمراہ علم و فکر و بلا کا فرستہ
 با اعداد و اعداد عالمہ زخمی شد و گرفتار مخالفان گشت و اعدا ایچا استند کہ اور اباشمدا طحی سار
 تا خال او اسما و بن خا رجہ فزاری بر سر وقت اور سیدہ مانع اور و بشکر گاد خود بر و جوان و یکے
 از معارف کو فو بود ابن سعد حسن را با سپر و نازد این زیاد بر و داین زیاد نیز او را بد و خیر شید بعد از ان
 سالما بزیست کرا این روایت در کتب دیگر موزین الحسنات تایید نموده اند و انیک پیش نظر
 است اصلا بنظر آید و المد اعلم بحقیقہ الحال -

عبدلہ بن الحسن بن علی ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم الملقب بکنیت ابو محمد بود
 و نے العارف لاین قتیہ کان عبدالمحسن بن الحسن کنی ابانمر و کان خبر و روی بو مانع علی
 خیفہ فیصل اشمع قال نعم قد سمع عمر بن الخطاب و بن جمل ترجمہ و بین المد نقداست و ثقی و کان
 ابی العباس و کان له کمراد به انس و اخرج یوما سقط جوہر نقاسر ایاہ و اراہ بنار قد نباه و قال له کیف
 ترے ہذا قال

المرجو اشیا اسے و مینی	تصوراً انفعما لبنة نفیلا
یوئل ان یمر عمر نوح	وامر المد یحدث کل لیلہ

نقال لا مثل ہذا و قد رايت یحییٰ نقال و المد ماروت بہا سو و لکنہا ابیات حضرت خان بای
 ایہ المؤمنین ان یخمس ما کان منہ قال قد فعلت ثم ردہ الی المد نہ فی تقریب العثمانی عبدالم
 بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الہما سے المد نے ابو محمد فتنہ جلیل القدر من الخاص
 مات نے اوائل سنہ خمس و اربعین و اثنس و سبعون و نے الخلاء عن ایہ و امر فاطمہ بنت الحسن
 و عنہ یزید بن الہاد و لیث بن ابی سلیم و مالک و الثور و ولقاء بن عیین و ابو حاتم مات سنہ
 خمس و اربعین و ما بعد و روفۃ الشہد او ردہ کہ عبدالمحسن شیخ نبی ہاشم بود و در زمان خود
 محض گفتند یعنی نا افس چہ خلاصہ دو سبط بود مادرش فاطمہ بنت الحسن و پدرش حسن بن الحسن او
 بغایت شہید بود بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و از و پرسیدند کہ شما چہ جہت افضل مردان
 گفت بآنکہ ہر کس را از و است کہ از ما باشند و ما از و نیمہ کم کہ از دیگران ہاشم
 محمد و ابیہم عبدلہ بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم امام الملقب

جس زکیہ کنیت، و ابو القاسم و ابو عبد اللہ سے تیناں اللہ ہے محمد بن عبد اللہ بن حسن
 بن حسن الماشی العلوی الذی فرج علی المنصور بالمہدیۃ فی ستہ خمس و اربعین رماۃ قتل نہیا
 فی المضاف یردے عن ابی الزناد وحدث عنہ اللہ حدیث و غیرہ وثقہ النسائی و قال البخاری
 لا یتابع علی حدیثہ قلت لا احادیث منها اذا سجد فلیضع یدہ علی رقبۃ الحدیث قال البخاری لا یتابع
 علیہ ولا یردے سمع من ابی الزناد ام لا و فی الخلفاء للما فی حدیث الدین محمد بن عبد اللہ بن حسن بن
 علی بن ابی طالب العلوی ابو عبد اللہ المہدی عن نافع و ابی الزناد و عنہ الیاد و ی ۰۰ بہ العبد
 بن نافع الصلیغ وثقہ النسائی قال الزبیری قتل ستہ خمس و اربعین مائتہ و ہوا بن خمس و اربعین اعظم کم
 حدیث واحد فی تقریب المستقلانے محمد بن عبد اللہ بن حسن بن حسن بن علی الماشی المہدی بلقب
 النفس الزکیۃ ثقتہ من السابقۃ قتل ستہ خمس و اربعین و اثنت و خمسون و کان خرج علی المنصور
 و غلب علی المدینہ و قتل باخلاص و قتل و قتل باخلاف السبوط و فی ستہ خمس و اربعین
 کان خروج الاخوان محمد و ابراہیم بنی عبد اللہ بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب قتل سببا المنصور
 قتلہما و جماعت کثیرہ من الالبیت فکانہما الیہ راجعون و اذی المنصور طلقا من العلماء من جمع مہما
 او امر بالخروج قتلا و ضربا و غیر ذلک منهم ابو حنیفہ و عبد الحمید بن جعفر و ابن عجلان و حسن انصاری و ابو الخضر
 مع محمد علی المنصور و الک بن انس و قیل لا ان فی اغتافنا بیتہ المنصور فقال انما باقیم مکرہین
 لیس علی المکرہ بین در و فہ الشدا اور وہ امام صاحب نفس زکیہ کہ اور ابو القاسم مکی فہدیہ
 و اکابر زمان اور امامدے لقب و اوند چہ نام او محمد کہ کشف ابو القاسم و نام پدرش عبد اللہ و
 حدیث مشہور اندہ کہ مدے از فرزندان من باشد نام او نام من و نام پدر او نام پدر من و در
 دیگر ہست کہ کنیت او کنیت من و علمای بنی ہاشم ہر بویے ستار بودے و ذوالی نساب
 از جد خود نقل کردہ است کہ او چہار سال در شکم مادر بود و چون متولد شد در میان دو کتف او
 خالے سیاہ بود برابر بیفہ و او خرج کرد در مدینہ و امام مالک رح فتوی میداد و دماز کہ با دے
 خروج کینہ و بارعی و مدو گارے و ہوا دگر او فر و گزاریہ ابو جعفر و دانقے لشکر سیر او فرستاد و ادب لشکر
 خود با ستہ قبائل بیرون اندہ بخار بہ واقع شد و او را خمار الزیت قتل رسید و چون در حدیث
 واقع شدہ بود کہ از فرزندان من نفس زکیہ با حجار الزیت کشتہ شود و ہر شد او نفس زکیہ قتل شد

اما ابراہیم قیل یا خیر کینست او ابو الحسن بود و قوت او تا حدی نقیض کرده اند که دم شتر مندر گرفته
 و بر جاس بداشتند دیو دے نیز کہ شتر برفته دوم او در دست ابراہیم باندے و او اکبار علما بوده
 و در شب و دو شبہ غره رمضان سنۃ خمس و اربعین و مائتہ مبعثره خرج کرد و بسے انا کا بر ترو
 کرده بودند چون امام نش و بباد بن منصور و بخت رسید کہ امام اعظم ابو حنیفہ کوفے رحمہ العزیز
 در بیعت او بودہ و بخرج باو سے و معاونت و نفرت و سے فتوے میداد و پس نو و حاکم و ایا محمد ہزار
 و ہم نزد سے فرستاد و نامہ نوشت و در انجا یاد کرد کہ اگر نہ حفظ امانات و دواعی مردم کہ نزدیک
 منست مراد اسن میگوید و الا بقول الحق شدہ تقویت تو میگوید و این نامہ بدست و دانقے نقاد
 و بر ابو حنیفہ رحمہ اللہ تشریف داد و ایزا سے کرد کہ سبب وفات وی گشت و آورده اند کہ بخورہ بنزد امام اعظم
 حج آمد و گفت تو فتوے داد سے پس مرا بخرج با ابراہیم و اورفت و کشتہ شد امام فرمود کہ کا شکی
 سن بجایے پس تو بودی القصد و دانقے لشکر بسر دے فرستاد و ابراہیم نیز از بصرہ بیرون آمد و لشکر
 و دانقے حماریہ نمود و بعد از انہام شکر و دانقے تیرے بر پیشانی ابراہیم اندھشید شد و ردیہ
 یا حمیری و او قریب است قریب بکوفہ و این ہر دو برادر ہم را سے بودند و بیعت انہرا می محمد بود
 و سے تاریخ الکامل ابن اثیر انجری نے ذکر شدہ محمد والاخبار قبلہ کان محمد اسم شہید السمرۃ کان النصور
 یسید محمدا کان سیدنا ثجا عا کثیر الصوم والصلوۃ شدید القوۃ کان یخطب علی المنبر فاعترض فی
 حلقہ بانتم تخرج فذہب ثم عاد فتمنح فذہب ثم عاد فتمنح فظن ظلم بموضع ما یبصق فیہ فرسے نجاست فی سقعت
 فاسجدوا لہ فاعترضوا فذہب ثم عاد فتمنح فذہب ثم عاد فتمنح فظن ظلم بموضع ما یبصق فیہ فرسے نجاست فی سقعت
 فرسے فی ما نکما تملک محمد قبض عیسے اموال نبی الحسن کلہا و اموال جعفر فلقی جعفر النصور فقال لہ رو علی
 قطیعتی من اسبے زیاد قال ایائے تکلم سبذوا اللہ لا یمن نفسک قال فلا یجل علی قد بلغت ثلثا
 و ستین سنۃ و ثمانیات ابی وجہ و علی ابن ابی طالب و علی کذا و کذا ان ریکب بشی وان
 ابقیت بیک کہ ان بیت الیست یقوم بیک فرق لا النصور ولم یرو علیہ قطیعتہ فذہب اللہ علی ولده
 و قال لا یجوز لہ ان یمام لا یسلے تغشانا سحابة فان امطرنا طفرنا و ان تجاوزتنا الیم فانظر الی وی
 عند اجمار الزیت قال فواللہ لقد اطلنا سحابة فلم یطرنا و تجاوزتنا الی عیسے و اصحاب یظفروا و قتلوا
 محمد و اریب و مر عند اجمار الزیت و کان قتلہ یوم الاثنين لاربع عشر تملت من رمضان سنۃ

نفس و اربعین و مایه و کان یلقب بالمدد و النفس الزکیه قصه خرم نمودن محمد و ابراهیم طوسه و در هر یک
 از او اطلاع انداز و پدید که و مروج الذبب السکون و تاریخ الکامل لابن اثیر نیز بر سه که بشخ و بسط تا متر
 مسطور یافته مطالعه نماید چون انقصه خارج از وضع انبکتاب است لهذا ترک نموده شد منصور عباسی
 هم کم ازیزید نیست بلکه بالاتر است رحمت الله بر نباش اول در صندب القلوب که تاریخ مدینه منوره
 است للشیخ عبدالحق دهلوی و در دو که نزد مشهد مالک بن سنان که از شهدا که احد است
 معروف نفس زکیه و هو السید الشریف الملقب بالمدد که محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن
 علی المرتضی سلام الله و حقه و بر کات علیهم اجمعین که در زمان ابی جعفر منصور مقتول گشته و ابن شهید
 خارج مدینه منوره است در شهر قبیله و بر وی بنای عالیست و مسجد که کبیر و در قبله مسجد
 شمله است از عین زرقا که از جانب شرق و مغرب از او رجاء است اند و چشمه را در میان ان
 چهاره ساخته و در ده اند که چون نفس زکیه یعنی محمد بن عبد الله بن الحسن المرتضی بن جعفر
 که در بسیار از مردم باو که مبیعت کردند منصور عمر بن موسی را با چهار هزار کس از سر و
 فرستاد عیسی بن موسی بر جبل سلج امد توقف نموده و محمد بن عبد الله گفته فرستاد که نزد امان را ایام
 بیا خلیفه بیعت کن وی گفته و الله مردن و بغت بهتر است از زندگانی که در آن بجوای پس وی
 و اصحاب وی که مقدار سیصد و چند تن باقی مانده بودند همه غسل کامل بر او رده و سلب شدند
 و بر عیسی و اصحاب او حمله آوردند و بار او را از اهرام دادند و در آخر بسبب کثرت اعدا آب نیاورده
 مغلوب شد و بسط ابن جوزی در ریاض الاقامه و در که عیسی بن موسی سر مبارک او را پیش
 منصور فرستاد و بدین را خواهر از نسیب دختر او فاطمه بطریق غیبه و بقیع دفن کردند لیکن خبر صحیح که
 مستفیض و مشهور است و مطر و اتباع او که کرده اند نیست که دفن او همدین موضع است
 و قتل او نزد اجماع الزیت بود که فریب مشهد سنان بن مالک است و حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم در آنجا برای استسقا دعا کرده گویند که ذوالفقار علی المرتضی سلام الله علیه باو
 بود عیسی بن موسی از وی کشیده بعد از قتل نزد منصور فرستاد و او را بر شیده رسید آنص
 گوید که من از او دیدم هرده نفره داشت و فقره در رفت استخوان پشت را گویند و این ذوالفقار
 بحضرت امیر المؤمنین از سرور انبیاء رسیده بود چنانچه در کتب سیر و احادیث مسطور است و در غیر است

که در روز قتل با محمد بن مسلم بن عمار السیسی که از اصحاب او بود گفتند که بکسی بگویم که ما سید را کشته اند و اگر با ما بیاید
فتح جانب است و اگر از ما بگذشت و بر سر دشمن رسید با ما نکون من با جبار الزبیت افتاده است
محمد بن مسلم بن عمار گوید که ما سید را بچنان شد که وی گفته بود ابرو بر سر ما پیدا شد و از ما گذشت بر سر عیسی سیکه
از اهل ایشان نماند و مقتدر را کشتند و خون او بر اجار الزبیت ریختند و آورده اند که بجهت وی سلام الله
علیه عیسی بن موسی امام ثالث ماضی سبب بلین کرد که در معاندت و موافقت وی دم میزدند

ذکر الامام الفریس انتقی رحمه الله تعالی علیه
حسن بن الحسن بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما الملقب بحسن المثلث کینت اد ابو علی است
در روضه الشهد آورده که ابوعلی حسن المثلث از اکابر و زواید بود ابو الحسین علی عابد از اولاد او است
و از اولاد علی عابد حسین بن علی شهید صاحب فخر است احوال او ذکر او می آید فی تقریب المستطافی

الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب مقبول من السادستة مات سنة خمس و اربعین هـ
ابن همان سنة و ستین رحمة الله تعالی و فی الخلاصة روی عن ابيه و امه و فائمه بنت الحسین بن علی
و عنه فضیل بن مزوق مات سنة خمس و اربعین و ایاته -

موسی بن محمد بن الحسن بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما الملقب بالجوین در روضه الشهد آورده که
کنیتش ابو الحسن است و جوانی مبارکش اندک سیاه مایل بود مادرش او را چون لقب داد
در نحو حق از مسودے نقل کرده که زبیر س که از اولاد زبیر بود سعایت او نزد هارون الرشید کرد
و سخن میان ایشان بطول انجامید بعد از آن موسی ویرانسم داد که بگو بیت من حول الله و قوته و العیات
ای سحر و قوتی تقدیر کذا و کذا و قال کذا و کذا بعد از آن موسی گفت الله که خبر داد مرا بدین من از
خدمه داد و از پدر خود داد و پدر خود علی مرتضی رح که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یکس یاد نیکند به
این صیغه بخند و قوت خداست تعالی بری شود و در حول و قوت خود در آید و در آن قسم کاذب باشد
مگر آنکه خدای تعالی در عقوبت وی تعجیل فرماید پیشتر از سه روز و الله که من دروغ نیکویم و دروغ
باسن گفته اند درین نقل ای امیر المومنین کس را بر من موکل گردان اگر سه روز بگذرد و حادثه پیش
نهر س نیاید خون من بر تو حلال است انگاه بار دن الرشید کس را بر دے گاشت و بنوعی
روزی نگذشت بود که زبیر بر مرض خراش گرفتار شد و اعضا او درم کرد و شل شد که بر باز باورده باشد

و در اندک وقتی فوت شد چون او را در قبر نهادند قبر او فرو رفت و از کعبه مغربا الشق از آن بیرون آمد
 انگار جنبه زوار خس و خاشاک بود و در قهر نه افشند باز در مرتبه ثانی فرو رفت چون خبر سبارون رسید
 رسید تعجب زیاده کرد و جزا رویار ملا جنت موسی فرستاد و از مرگین سوگند پرسید موسی بن عبد
 حدیثی از جد خود علی رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که فرمود ما من احد کما یف بین
 محمد الله فیما الاکبری من عقوبت ما من احد خلف بین کاذبه ناخ الله فیما حوله و قوته الا بجل الله عقوبته
 فی ثلاث یعنی نیست یکس که سوگند یاد کند و در آن سوگند تمجید و تعظیم خدای تعالی نماید مگر آنکه خدای تعالی
 شرم دارد که ویرا عقوبت فرماید یکس نیست که سوگند دروغ بخورد و نزع کند و در آن سوگند منزل
 و قوته خدا را تعالی را مگر آنکه بزودی خدا تعالی عقاب فرماید قبل از آنکه سه روز بگذرد و میگوید مولف که
 مثل این قصه است اندک تغییر ذکر کر است امام محمد صادق رضی الله عنه در حضور منصور عباسی گذشت و فی
 میزان الزبیه موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن العلوی عن ابیه و عنه عبد العزيز المدائنی و هو من
 اقربان و مردان بن محمد الطاهر و ابراهیم بن عبد الله المدائنی و جماعة ثراه یحیی بن معین و اشقیق بعد
 قتل محمد و ابراهیم مدینه ثم طغریه المنصور فخر به ثم غنا عنه قال المخطوب روی عن بریشیما کثیرا قال ابن معین
 نقله و قال النجاشی فی نظر و له حدیث فی تحکیم الدبر

حسین بن علی عابد بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی رضی الله عنه نقب و ششید صاحب فخر است از اول
 حسن مثلث از کابر زمان خود بود اکثر علویان او را لایق خدایت دانستند باده با بیعت نمودند در
 روضه الشهدا و در مدینه و در زمان هادی بنویسند که در وجاهت سادات طوی با و سه بودند بادی کس
 فرستاد تا بهرام را ششید کردند از امام محمد تقی زعم منقول است که بعد از تمییز کربلا بیج و اتمه اهل مدینه را
 ترار و اصرار فرموده ان الله و انا الیه راجعون تفصیل این قصه نیست در روضه الصفا و در کبریا م
 دولت هادی که از خلفای عباسی ست میان عمر بن عبد العزيز بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بنی
 حسین بن علی الحسنی بسبب از اسباب نزاع واقع شد و حسین مردم را پیچید و خود را خاندن خوانست
 باده اظهار کرد و عمر بن کور که از قبل هادی و اهل مدینه بود از پیغمبر خبر یافت و ششید اولاد عباس را جمع
 نموده با حسین از وقت صلح تا وقت استوارب کرد و عاقبت منزه شده اصحاب حسین دست بغارت
 بیت المال بر او روند و همدار و همدار که در موضع بود در میان خود قسمت فرمودند و اهل مدینه و هادی

بوقت خود بسته روز دیگر میان ال ابی طالب و متابعان انبای عباس حربی صعب اتفاق افتاد و
 عباس سیه منفرم گشتند و حسین بعد از طفر یازده روز در مدینه اقامت نموده انگاه بکه رقت و چون
 بحرم کعبه رسید فرمود تا دروازه را باز کند که هر بنده که بخدمت امیر حسین می رسید و از او باشد باین سبب مجموع
 عبید و مالک و نطل را بجمع گشتند و چون این خبر رسید بادی رسید محمد بن سلیمان عباسی
 را با جمعی کثیر از خویشان خود که خبر می رسید داشتند بن حسین مافرو فرمود و محمد بعد از قطع مراحل منازل
 بزمی طوی فرود آمد و انوضع را لشکرگاه ساخت و در روز تروییه میان هر دو فریق تار به روی نموده از
 طلوع آفتاب تا هنگام زوال کشش و کوشش برداشت و در اثنا سه نزع و جدال غباری قوی سالیع
 شد و شیعیان ایستادند و طالب فرار برقرار اختیار کردند چون گرد تسکین یافت شخصی از مردم خراسان
 حسین را در محراب کشته دید سر او را در پیش محمد بن سلیمان آورد و محمدان سرانزد هادی فرستاد آن شخص
 که سر حسین را پیش او آورد گفت این طاعنی است از طغیان که در حلیب بنود هادی گفت از او و
 سر حسین طعنی باید داشت و او را هیچ نداد و نه موی از سرش بریده و نه قطره از خونش بر زمین افتاده
 بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و هو المقتول فی الحج و ذلک علی ستمه
 ایصال من مکه یوم التروییه و کان علی ابیجیش الذی حارب جماعه من بنی هاشم منهم سلیمان بن ابی جعفر
 و محمد بن سلیمان بن علی و موسی بن علی و العباس بن محمد بن علی فی اربعه الاث فارس فضل الحسین
 و اکثر من کان معه و اما مولاته ایام لم یواروا حتی اکلتم السباع و الطیر و کان مو سلیمان بن عبد الله
 بن الحسن بن الحسن بن علی فاسرته هذال یوم و ضربت رقبته بکعبه و قتل مو عبد الله بن اسحاق بن برهم
 بن الحسن بن الحسن بن علی و الله الحسن بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی و ضرب عنقه صبرا و اخذ
 بیده الله بن الحسن بن علی و الحسین بن علی الامان فحبس عند جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک و قتل الله بعد
 ذلک فسخط الله الله علی موسی بن عیسی قتل الحسین بن علی بن الحسن بن الحسن و ترک المصیر بالیه
 لیحکم فیهم بایر و قبض اموال موسی و انظر الذین اتوا بالراس الاستبشاش فی الی المادی و جرم و قال
 ایتهم فی راس رجل من الرک والدیلم انه راس رجل من عمره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الامان
 اقل خبره کم عذی لایحکم شیئا و فی الحسین بن علی صاحب فخ یقول بعض شعرا و ذلک المعص
 من ابیات -

بالرسانۃ فلما شمل من ید ید لم یزید و سئل کجس فی مجلس حیث استی بہ مجلسہ و قال یا امیر المومنین لیس احدکم
عن نقوی المد والبنفردون نقوی المد فقال ہشام اسکت لاما کانت الذی نازکک فکسک
نہ الخلفاء وانت ابن امیہ قال یا امیر المومنین ان کب جوابا ان یجبت اجبتک بر وان اجبت
اسکت عنہ فقال ابن برب قال ان الاممات لا یزیدون بالرجال من الغایات وقد کانت ام سائل
امہ لام سائل علی المد علیہ وسلم فلم یزیدہ فک ان یضہ المد نبیا وجعلہ للورث ابافا خرج من صلبہ نیر البشر
محمد اصطل المد علیہ والدہ وسلم فقول لے ہذا وانا ابن فاطمہ و ابن علی ونام و ہو قول

استردہ الخوف وارز سے بہ	کذاک من یکرمہ حرا انحبلا و بہ
منزق الکفین بشکوا بجوس	تکنتہ اطراف مرو حداد
قد کان نے الموت لہ راحتہ	والموت حستم نے رقاب العباد
ان یحدث المدلہ دولتہ	تیرک آثار العبد کالار ماد

نقض علیہا اے الکوفہ وخرج عنہا ومعہ القراء والا شرافت فحاربہ یوسف بن عمر النقی فلما قامت
الحرب انزاع اصحاب زید وبقی نے جامعہ لیسرۃ فقام ام شد قتال و ہو یقول ہتملا

راذل الحیاة وغالمات	وکلارام ملعما و بیسا
فان کان لا بد من واحد	فیبرے الی الموت سیمیر جمیل

و حال المسابین الفریقین فراح زید یمننا بالبحراج وقد اصا برسم نے جہتہ فطلبوا من منہ القصاص
فانے ہجام من بعض القرے فاستکتموہ امرہ فاستخرج النفل فکانت مکن ساعۃ قد تنوہ نے
ساقیتہ ما و جعلوا علی قبرہ الراب الحشیش واجرہ الما و علی ذلک وحضر الحجام ووارثہ فموت الموضع
فلما أصبح مضی الے یوسف متنصفا فدلا علی موضع قبرہ فاستخرج قبرہ یوسف وبعث براسہ الی ہشام
فکتب الیہ ہشام ان یسابعہ عایا فصلیہ یوسف کذلک ففی ذلک یقول بعض شعرا و بنی امیہ نجالب
ال ابی طالب و شیعتم من ابیات -

صلبنا لکم زید علی جریۃ خلعة	ولم ار جہد بائعہ یجفی الیاب
-----------------------------	-----------------------------

و بنی تحت خشیه نمود و انهم کتب هشام الی یوسف با حراقه و ذره فی الریاح فی روفه هفا
در سنه احدث و عشرین و مائتة زید بن علی رضی الله عنه را به بیعت خویش دعوت کرده مخافت
هشام اظهار کرد و در بعضی از روایات چنین گفته اند که سبب مخالفت زید بن علی بود که او و دو بن علی
بن عبد الله بن عباس و محمد بن عمر بن علی المرتضی بیدار خالد بن عبد الله القسری رفتند و ایشانرا
جو اکثر کرامت و صلوات و پسند داد و چون خالد از امارت عراق مغزول شد یوسف بن عمر بجای او
نشست و به هشام نوشت که خالد از زید ضباعی خریدیده هزار درهم و زر تسلیم نموده ضیاع را نیز باو گذر
است و هشام زید را با داد و محمد هشام طلبیده ازین صورت استفسار نمود و زید و رفیقانش سوگند
یا کردند که بغیر از جایزه که از خالد گرفته اند هیچ صورت دیگر واقع نشده و هشام ایشانرا درین سوگند تصدیق
نمود و اما گفت یعزاق پیش یوسف باید رفت و بحضور یوسف و خالد درین قضیه سخن باید گفت و ایشان
بکرامت بجانب عراق رفتی چیزی سه روز یا ثبات نشد و چون رخصت انصراف یافت بقا و سیه رسید
مراسلات کو فیما بین زید رسید که یکوفه مساوت نماید تا زید با هم خلافت در قبضه کفایت او و سند و زید هم
کوفه شده هر چند یاران نصیحت کردند میفید نیفاد و در وایتی آنکه چون یوسف بن عمر خالد بن عبد الله
بن عباس و پیشترش زید را گرفته مطالبه نمود و زید بن خالد دعوی کرد که پیش زید بن علی دو او دو بن علی
بن عبد الله بن عباس و غیره از قرش و دینچه چند دارم هشام بنیض دانسته ایشانرا طلبیده و از نصیحت
استکشاف نموده انجماعت منکر شدند هشام ایشانرا گفت پیش یوسف باید رفت تا بتحقق قضیه
پرداز و انطایفه گفتند که یوسف بر ما ظلم خواهد کرد هشام به یوسف و قیام داد که فلان و فلانرا پیش
تو فرستادم باید که ایشانرا بایزید بن خالد موافقه کنی اگر اقرار کنند مقرران از من فرست و اگر انکار
نمایند از زید محبت و بنیه خواه و بر تقدیر یک زید از قاست بنیه عایزاید ایشانرا سوگند ده و چون قسم
یاو کنند دست از ایشان باز دار و انجماعت بالفور به عراق پیش یوسف رفتند و یوسف زید
بن خالد را از زندان بیرون آورده با ایشان موافقه کرد و زید در مجلس گفت که میان من و انطایفه
پیچ معامل نیست و نباید مدخله و شکنجه و تعذیب این نوع بخنان انهم و یوسف در خشم رفته گفت
بر من و امیر هشام استنرا میکنی و فرمود یا زید را بر زندان برده چندان عفویت کردند که هلاک شد
دو باره اشراک عرب نیکو و حسان کرده و مانع زید بن علی را بر همه ترجیح و تفصیل نمود و

زید و داود و محمد بن عمر بن علی المرتضی در کوفه متوقف شده باقی اصحاب بمدینه رفتند و کوفیان بآغاز
نقته کردند و زید بن علی بانکه سید السنت که بابا و جد او و چه نوع معامله در میان آمد بقول اهل عذر و
مگر فیه کشته تبسید با طعوت قیام نمود و کوفیان بخدمت او آمد و شد آغاز کردند و گفتند خلا
بارت و استحقاق تو میرسد توقف اجمال نباید و او که ماهم در مقام اطاعتیم و زید بدعوت شمول
شده بقول اکثر مورخین چهل هزار کس باو بیعت کردند و این قبیله سبع یوسف که دایه کوفه بود
رسیده پیغام داد که تو لایق شهر میباید رفت و زید در توقف متمسک بجهان چند شده یوسف
در باب رفتن او اصرار نمود و زید بقادسیه رفته طایفه از معارف کوفه از عقبش رفتند و باو ملحق شدند
گفتند که ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختن هوس داریم و از اندک مردم شام که درین
ولایت اند هیچ باک نداریم

کسیکه بهر توجان با ختن هوس دارد	چونم ز تخمه و اندیشه از عس دارد
---------------------------------	---------------------------------

اکنون ملتمس آنکه بدین قوی و اعلیٰ شمع مراجعت نمائی تا از ایشان انتقام کشیم و هر چند زیاده بگفت
که من بترسم که بعد خویش دفن نکنند و مرا با عدا سپارید ایشان پلای خود را با یگان بخلط موکه ساختند و
داود بن علی بن عبد الله بن عباس باریه گفت که یا ابن عم ما کفایت اهل کوفه مغرور مشو و بر عهد ایشان عمل
نمائی که این جماعت از اولاد و مردم اند که بعلی مرتضی یو قایمها کردند و بعد از بیعت رد از دوش
حسن و یحیی بر روی حسین کشیدند و کوفیان گفتند که داود بر تو حسد میبرد و گمان دارد که اهل بیت
او به خلافت حق و ادله اند و امثال این کلمات بسیار گفتند تا زید همراه ایشان بکوفه بازگشت و
داود بمدینه رفت و چون زید بشهر درآمد مسلم بن کثیر باو گفت که تو را بخدا سوگند سیدم که چند کس
با تو بیعت کرده اند گفت چهل هزار کس گفت با چه تو چند هزار کس بیعت کرده بودی گفت هشتاد هزار
کس مسلم گفت که چند کس از ایشان عهد با یان بودند زید گفت که سیصد کس مسلم استفسار نمود
که چه تو فاضلتر بودی یا بنی فرمود که او افضل بود از من مسلم گفت انفرن بهتر بود یا ابن فرن
انفرن مسلم گفت بعد از آنکه مردم انفرن با جد تو دفن کردند تو ازینا چه طمع داری اکنون مرا
فرما تا این دیار بیرون روم با اسب تو را به منیم زید او را رخصت داد و او بیامه رفت
و درین اثنا عبد الله بن حسن شش نیز مکتوبی نصیحت امیر زید فرستاد چون اراده از بیعت شد

او متعلق شده بود و هیچ قایدی بران مترتب نگشت و زید در کوفه بدعت مردم مشغول میبود و هر چند
گاه بیان تبیلد میرفت تا اطلال محرم سنه ثانی و عشرين و دایه روے نمود و درین سال زید مردم
خود را گفت که با استعداد خروج اشتغال نمایند و بمنده خویش وفا کنید و درین اثنا سلیمان بن ابراهیم
بابلی از کوفه پیش یوسف بن عمر که در ولایت بزیه رفته بود رفته و از حال زید و اتفاق اباے
کوفه آگاهی داد و یوسف دست بر دفع او مقصود داشته بود که با جمعی از مشربگان را فرمود تا دوش
در جستجوے دے مشغول بودند و در خلال این احوال طایفه از عارفت کوفه که بازید بیعت کرده بودند
پیش انجناب رفته گفتند حکم الله در شان ابو بکر و عمر میگوید فرمود که من در باره اند و کس بخیر
نیکوئی پیوسته نیکویم و بعضی از قوم با پیش ازین گفتند که ما سزاوارتر بودیم بخلافت از ایشان
و اند و خلیفه چون مقصد سے این امر شنید کتاب خدا و سنت رسول او صلے الله علیه و آله و سلم
عمل نموده بر هیچکس ظلم نکرد و شدت گفتند که بنی امیه میگویند که ما کتاب خدا و سنت رسول الله
نیکویم و بر این تقدیر ایشان نیز بر شما ظلم نکرده باشد زید گفت بنی امیه نیست با بکر و عمر ندارند چه
ایستقامت هم بر او هم بر شما و هم بر نفس خود ظلم میکنند و ما شما را بقرآن حمید و سنت رسول ذی عرش حمید
و دعوت یتناهم که سنن او را احیا نموده بدقت را بر اندازیم اگر اجابت نمایند از اهل سعادت باشند
و الا غلست علیکم بکسل و انجماعت بیعت زید را شکسته گفتند که امام ما جعفر صادق است نه تو
زید با ایشان خطاب کرد که با قوم بخت منمونه بنابرین سخن رسم راضی بر شد و اطلاق یافت و زید
با اصحاب مقرر نمود که در شب اول صفر سنه ثانی و عشرين و دایه روے نمود و درین اثنا سلیمان بن ابراهیم
بن عمر گشته حکم بن الصلت را که شتمه شهر بود فرمود که مردم را بسجده عظم او رده حفاظت نماید تا بایزید
ملحق نشوند و بگوید فرموده علم نموده دیگران زید را طلب ننمودند و زید و شیب مذکور از سر
معوین بن اسحاق بن زید بن حارثه الانصاری بایستی بیرون آمده آتشها انداختند و شمع خویش
زبان کشودند که با منصور است و بسیار سے از یقینان در مسجد نجوس بودند و چون روز شد تقوی
پانصد کس و بروایتی دویست و هشتاد کس حاضر بودند زید از نینے لول گشته گفت سبحان الله
من دیدم چندین هزار کس شمر دم با منمونه کجا رفتند گفتند یا این رسول الله یوسف ایشانرا
بسجده برده طریق امر و شمر را سجد و کرده است فرمود لا حول و لا قوة الا بالله پیدا است که

از ان جمع کثیر مقدار مردم در سجده باشند و یوسف و نظائر کو بر سر تل ایستاده فوج فوج سپاه را از عقب یکدیگر
میفرستاد تا بازیه قتل کنند و هر دو لشکر با هم و بخت زمانه مقتدر از ارگردند و صاحب را بخت یوسف بر
زید مله برده خواست که تمشیر بر او زند اما نصر بن خزیمه پیشدستی کرده بیک ضربت او را از پاس
در آورد و زید بدشت صیادان ابره انجا لشکر تمام سلاح دید و حمل بر ایشان برده جمعی را بقتل رسانید
و دیگران منہم شدند و از دشت صیادان بکناسه رفتند و بهما بنوہ در ان موضع یافتند و مبارک
خود برهنه کرده بیک حمل سنگ تفرقه در میان انجماعت انداخت و یوسف همچنان بر سر تل ایستاده بود
و یکیک سرنگان را بحرب زید میفرستاد و زید ایشان را از زمینیت کرده نفره میزد که اسے مردم کو کوفه و عده
کنید که وقت مدواست و بعضی از ان یو فالیان آواز را شنیدند از جاسے خود حرکت نکردند
و یوسف وعده کرد که هر که سر می نزد من آورد هزار درهم بوسے بخشم و شامیان بقتل حریفان تر گشته
اصحاب زید را کشته و اسیر کرده پیش یوسف میبردند و یاران زید کمتر شده بنصر بن خزیمه گفت که مردم کو کوفه
با من همان معامله پیش آوردند که با جدم علی بن ابی طالب پیش برده بودند نظر گرفت جلالت فداک یا
ابن رسول اللہ من باری تاجان دارم تمشیر نیزه نمائون جمعی را کوفه تا بد مسجد جامع رسیم و یاران خود را
بنصرت خویش خوانیم چه پیشاید که از اصحاب بیعت که در ان موضع اند بجا و نت مایرون آیند و زید نفس
نفیس حمله کرد و بد مسجد آمد و جمعی از شامیان را که در ان محل ایستاده بودند زنده آواز داد و کای اہل
کوفه از دل بغر و از روشنی جو نگری و از پیرای بطریق صواب گرانید جمعی از ان گرده قصد کردند کہ در
مسجد را شکستہ بیرون آیند زمره ان مخالفان بر بام مسجد دیدہ لبیک و تیر ایشان را مانع آمدند و بر در
مسجدی هم بصوبت و شدت انجا میدار و سواران زید نصر بن خزیمه و معاویہ بن اسحاق بن حارثہ
وزید بن عبد الرحمن باشخصت و هفت تن دیگر گشته شدند و سراپای ایشان از بدن جدا کرد و پیش
یوسف بردند و سائر اصحاب او خسته و مجروح گشته و زید پای ثبات افشرد و همچنان جنگ میکرد
اتر الا مخالفان تیر باران کرده از ان سهام سے به پیشانیهای و نوش رسد و از اسب
بیفتاد و او را زین سوکر برداشته بخانه یکے از شیعه بردند چرا سے آوردند کہ تیر از پیشانی سہار کش
بیرون کشیدہ معالجه نماید و کیلان قضا کار خود کرده بودند علاج مفید نیفتاد و در نہر آبے قبری کند و سہ
ہایونش را دفن کردند و یوسف ہر چند جہد کرد کہ از دفن او نشان یابد میسر نشد تا عاقبت یکے ہاییکے

اور ایک ششمن تمسید کرد و انعام از خوف جان بوضع دفن اور نشان داد و یوسف جثه اش را از گور بیرون
 آورد و سر او را ز بدن جدا نموده پیش هشام فرستاد و حدش را در کذا سه بر وار کرد و زانستی موافق نمیکند
 و بعضی تواریخ دیده درین وقت نام الکتاب بخاطر نیامد که زید شمیم دقتی باید رخ و مشورت نموده که
 خروج کنم یا نه انجناب فرمود که تیرسم که گشته شوے انستی در هوا حق محرقه آورده که خلاصه ان اینست که
 زید بن علی بن حسین رضی الله تعالی عنهم امامی حلیل بود از طبقه سیوم از تابعین از ائمه الطبیست دعوی
 امامت کرد و پنجاه کس از اهل کوفه باو بیعت نمودند و هوخواهان او را هر چند نصیحت نمودند مفید نیفتاد
 و شیعہ بسبب دوستی او با ابو بکر و عمر غیاثه بالا گذشت گفتند که امام با جعفر صادق است نه تو و اما از
 ابو بکر و عمر ترا نکنتی ترا نصرت ندیمیم زید گفت اذیوا فاقتم الرافضه و از ان روز ایشان را رافضی خوانند و بعد از ان
 جمعه دیگر که باو بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت تقاعد نمودند و باو بغیر از دو میت و میت کس
 بچکس مانند یوسف بن عمر بالشکرے در مقابل او آمد بعد از ان بطوریکه مذکور شد انجناب شهادت
 یافت و در زمین نهد و ان ویرا دفن کردند و اب بران قبر جاری ساختند که علامت قبر زایل شود انگاه
 یوسف ازین جمعه خبر یافته ارقب را بر آورده شش فرزد هشام فرستاد و جسدش را در سنه احدی او
 اثنین و عشرين و مائت بر دوازده و پنچمین مدت مدید او بخیمت بود تا زمانیکه هشام بن عبد الملک برود و زید
 بن زید بن عبد الملک بجای او نشسته جثه اش دفن کرد و بعضی گفته که و زید بعال خود نوشت
 که اعمد اے علی اهل العراق فخرتم انفس فی الیم نسفا قصد کن و بر و بجانب کوسا لاهل کوفه و مسوزان انرا
 ویرا بگنده ساز و اورد و بر پراگنده ساختنی انگاه آن عامل مهین علی کرد و نقل است که در زمانے که زید را
 رضی الله عنه او بخیمت بودند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیده بودند که بران ساق نخله
 که ویرا او بخیمت اندکینه زده بود و یامردم میگفت کذا یفعلون بولکمی یعنی انچنین میکنند بفرزند من جمعی از
 روات روایت کرده اند که زید را برهنه ساخته او بخیمت بودند و در همان روز عنکبوت بر صورت وی پرده نمیداد
 تا نظر مردم به ان نیفتد و در ترجمه تاریخ طبرستان آمده که موسی بن حبیب چنین گوید که زنی از اخیان احدی
 کرد که ان شب بخواب دیدم پس ششمن زید بن علی به روز که گروھے از آسمان فرود آمدند بالها سا
 نیکو و بگرداگرد زید ایستادند و دستها بر روئے نیز زدند و میگفتند و یکے زن از ایشان جامه پیر
 پوشیده بود و گفت اے زید ترا بکشتند و ترا بردار کردند لاجرم شفاعت جدت صلی الله علیه و سلم

نیا بند و این زن که گفت شفاعت جدت نیا بند از یکے پرسیدم کہ ان زن کیست کہ عامر بنہر پوشیدہ
 است گفت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بنت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و فیہ ایضا چون خبر کشتن زید بن
 علی بن جعفر بن محمد صادق رضی اللہ عنہما رسید بگریست و گفت قال اللہ تعالیٰ رجال صدقوا ما عاہدوا اللہ
 علیہ فممن من قضیٰ نجہ و منهم من یستظر و باید ہوا بعد از آن مردمان گرد ہست اندک و فاکندہ ہا پنجہ با خدای عزوجل
 پیمان کشتہ بنیہ صاحب موافق قصہ سقوتن نعش زید را تضعیف نمودہ و حال انکا بن اثیر جزیرے
 و تیاج مکمل و مسعودی در مروج الذهب آوردہ و البھارت للہمزرے فلما بلغ ابو لید قتل یحییٰ کتب
 اسے یوسف بن عمر بن محمد بن اہل العراق فانزلہ من جندہ فیضی نہاد و اجماع بالناظم السلف الیم نسفا
 عامر یوسف بہ فاحرق ثم رثہ و حملہ فی سفینۃ ثم ذراہ فی الفرات انتہی و نے الکامل للجزیری ثانی لفظ است
 جعفر بن محمد الصادق قبل جرح زید فاخبرہ بیعتہ زید فقال یا یعہو نوو اللہ ان فصلنا و سیدہ با پوشیدہ
 مانند کہ قصہ زید شہید رضی اللہ عنہ پنجہ در کمال ابن اثیر نوشتہ گویا ترجمان در روضۃ الصفا آوردہ
 چنانچہ بالا گذشت بخوف تطویل لا طایل ترک عبارت الکامل نمودہ شد و نے کشف الغم فی معرفۃ
 الایام عیسیٰ بجلیک کان زید بن علی بن الحسین عین اخوتہ بعد ابے جعفر علیہ السلام و افضلہم دکان عابد آوردہ
 فقیہا شخیما تجارعا فظہر بالسیف یا مر بالمعروف و نہی عن المنکر و یطلب شہادت الحسین ۳ و عن ابے
 الحارث و یادیون المذنب قال قدمت المدینہ فجلست کما سالت عن زید بن علی قبل ے ذاک حلیف القرآن
 و روی ہشام قال سالت خالد بن صفوان عن زید بن علی و کان یحدثنا عنہ نقلت این لقیۃ فقال
 بالرضا فقلت ائی رجل کان فقال کان ما علمت پیکی من خشیتہ اللہ حتی یحکط و مودع بخاطره و عقدہ
 کثیر من الشیعۃ فیہ الاماتہ و کان سبب اعتقاد ہم ذلک فیہ خروجہ بالسیف یرحمہ اللہ الرضا من
 آل محمد فظنہ زید بذلک نفسہ و لم یکن یرید ہا بہ معرفۃ باستحقاق انیمہ الامامہ من قبلہ و وصیتہ عند
 وفاتہ اسے ابے عبد اللہ و فیہ ایضا و لا تزل زید بلغ ذلک اسے ابے عبد اللہ الصادق کل مبلغ و
 حزن لہ حزنا عظیما حتی بان علیہ و فرق من مالتی عیال من اصیب موحد اصحابہ الف و دینار و روی
 ذلک ابو الفوارس علی قال سلم لے ابو عبد اللہ علیہ السلام الف و دینار و امر نے ان اقسامانی عیال من مصیب
 مع زید فاصاب عیال عبد اللہ بن الزبیر اخی فیضیل الزمان منہا مبعثہ و نایز و کان مقبلہ یوم الاثنين
 لیلۃین قبلتا من صفر سنۃ فخرین دایمہ و کان سنہ یعم قتل اثین و در عین سنہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم مروی بود عالم و عاقل و
 باور و تقویٰ و شجاعت و شہادت و صفات حمیدہ موصوف و ہمت پسندیدہ معروف بحدیث جاثی
 و براد طاعت نمودہ بخلافت قبول نمودہ بالاخر درجہ رفیعہ شہادت کہ میراث ابائی کرام او بودہ رسید
 اورش ربطہ بنت ابی ہاشم عبد اللہ بن محمد بن خنیفہ شہادت و سنۃ خمس و عشرين او سنۃ ست
 و عشرين و دایۃ الاول ارجع فی مرجع الذہب للسخو و ظہری ایام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان من بلاد خراسان منکرا للظلم و اعظم الناس من الجور فسیر الیہ
 نصر بن سيار و سلم بن احرار المازنی قتل یحییٰ فی المعرکہ بقرتہ یقال لہا ارعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مزار ابی ہذہ الغایتہ و یحییٰ و قاتل کثیرہ و قتل فی المعرکہ بسیم اصابتہ صدغہ فولی اصحابہ عنہ یوسدوا جرتہ
 را سہ حمل اے الولید و صلب جسدہ بالجوزجان فلم یزل مسلوبا اے ان خرج ابو مسلم صاحب الدعوة
 الدولۃ الصہبانیہ قتل ابو مسلم سلم بن احرار فانیل جثتہ بجی فصلی علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحۃ علی یحییٰ بن زید سبطہ ایام فی سائر اعالما فی حال شہم علی انفسہم من سلطان نبی ابیہ لم
 یولد فی تلک السنۃ بخراسان مولود الا وسمی یحییٰ و بنید و لا دخل اہل خراسان البیخ و احرار علیہ
 و کان ظہور یحییٰ فی اخر سنۃ خمس و عشرين و قتل اول سنۃ ست و عشرين و دایۃ و قد اتینا علی
 اخبارہ و ما کان من حرو بہ فی کتاب الاوسط و فی غیرہ ما سلف من کتبنا فاغنے ذلک عن اعادۃ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر بن النشل بشعر الخنثا۔

نہیں النفوس و ہول النفوس	من یوم الکربیتہ ادفن لہا
--------------------------	--------------------------

و نے الکمال لابن اثیر الخیر نے و قاتل سنۃ خمس و عشرين و دایۃ و فی ہذہ السنۃ قتل
 یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ انہ سار بعد قتل امیر الی خراسان
 کا سابق و کردہ فاسخہ علیج فاقام بہا عند الحریش بن عمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید فکتب
 یوسف بن عمر اے نصر سیر یحییٰ بن زید و بنزل عند الحریش و قال لہ خذہ اشد الاخذ فاخذہ نصر الحریش
 فطالبہ یحییٰ فقال لا علم لہ بہ فامرہ فجلد ستاۃ سو ط فقال الحریش والدہ لو انہ تحت قدمی ما نعتما عنہ فلما
 اے ذلک قویش بن الحریش قال لا قتل لہ اے انا اولک علی یحییٰ قتل علیہ فاخذہ نصر و کتب الی الولید
 بخبرہ فکتب الولید یا مرہ ان یؤمنہ و یحییٰ سبیلہ و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان الحق بالولید و امرہ

بالفی درهم فسارے شرس فاقام بہا فکلب نعرے عبدالمد بن قیس بن عباد مراد ان یسیرہ عنہا
 فسارحتی انتی الے سیتی وخاف ان یقاتلہ یوسف بن عمر فداو الے یشاپور و بہا عرب زردہ و کان
 سہ کی سیمون جلا فراسے کی تجا را فاختہ ہو و اصحابہ و دوا بہم و قالوا علینا انما ننہم فکلب عمر بن زرقا الے
 نصر بنہ فکلب نصر بامرہ بجا رتہ فقاتلہ عمرو ہونی عشرۃ الاف و یحییٰ بن سبعین بجا انہم بھی و قتل عمر و اصحابہ
 و دوا بہ کثیرۃ و سارحتی مرہرۃ ظلم یمن لمن بہا و سارخنداد سیر نصر بن سیار سالم بن اعوز نے طلب کیے
 فطعمہ بالجوز جان فقاتلہ قالا شدیدہ افری کی یسہم فاصاب جبہ بہ ماہ من عشرۃ یقال الے فیہ فقتل اصحابہ
 یحییٰ عن انہم و اخذوا راس یحییٰ و سلبوہ فی حصہ و صلب بالجوز جان ظلم نزل معلو باحتی ظہر ابو سالم بن عمر سا
 و استولے علی خراسان فانزلہ و صلی علیہ و دفنہ و امر بالیناقتہ علیہ فخراسان و اخذ ابو سالم
 دیوان بنی امیہ و عرف منہ اسما من جعفر قتل کی من کان حیا فقلد و من کان میتا خلفہ نے اہل بسوہ کاوت
 ام کی ربطہ بنت ابی ہاشم عبدالمد بن محمد بن الحنفیہ و در ترجمہ تاریخ طبری اور دہ کی یحییٰ بن زید انکو بگریخت
 باگروہے از شیعہ و ہمدان رفت و انروز کار و بار سے بود از دست یوسف بن عمر کہ نامش بنجرے
 بود و نامہ یوسف بن عمر بنجرے اند کی کی را طلب کن و نزدیک من فرست کہ او بہدین است و بنجرے
 او را طلب کرد بیاقتش دودہ ہزار درم فداوش و او را گفت از اینجا برو و بجاسے دیگر شوہر جا کہ خواہی
 یوسف بن عمر فرمودہ است کہ ترا طلب کنیم پس کی از مدین برفت و از اینجا بقتش شد و نزدیک
 مردے فرود آمد کہ نامش زیاد بن القیسرے بود پس از اینجا برفت و بنجرے شد و از اینجا ہر دوشت
 و نصر بن سیار انروز از اینجا بود در سراسر ابو نصر فرود آمد و فرسے چند اینجا بود نامہ یوسف بن عمر رسید کہ کی
 بخراسان آمد او را طلب کن نصر بن سیار اورامی جست و بنجرے کی رسید یا ان خویش را گفت بنجرے
 و بپراگندہ پیش از گرفتن ہمہ پراگندہ و نصر بن سیار را گفت کہ کی مراے ابو حفص است نصر مردے پراگندہ
 از یاران خویش کہ نامش عصیمہ بن عبدالاسد بود و او را بفرمودہ بر و بخاز ابو حفص و یحییٰ را طلب کن عصیمہ
 برنشست با سوار سے چند بیاد و گرد اگر دسر اسے ابو حفص را بگرفتند و بسیار کس اندران سراسر
 بودند بفرمودہ بایک یک را بیرون سے اور دند و مردے ایشان را سے بگرفتند تا یحییٰ بن زید بنی امیہ
 عنہما را دیدند و بشاقتند لباس پوشیدہ و کلاہے بر سر نہادہ و بالائے بر دوش گرفتہ و عصیمہ
 نامہ یازہ بران پالان زد و گفت اسے خداوند پالان ازین شہر بہرہ ان شویش از انجا بکی نہت سے

ہم آگاہ شد و بیرون رفت در وی بگرگان نهاد چون خواست که بشهر اندر شود مردے اگر گران گفت
 نتوخی ابن زید کے گفت اسے یحیی بن زید گفت کہ مرا چگونہ دانستے گفت اکنون نامہ در رسید بصف
 و نعت تو یحیی باز گشت و پہنچ شد و نزدیک مردے ارشامیان کہ ناش یوسف بن سہل بود و امیر بلخ آنروز
 مردے بود کہ ناش عقیل بن مفصل اللہیہ بود خبر یافت کہ یحیی بشہر است و مردمان را گرداوردہ بیکت خانہ
 ہارچنین گرفتند و مردم را تباہیاز میزدند و طلب سخت میکردند و بزانی بیامد و پدر خود را دید کہ تباہیاز
 ہی زدند عقیل گفت اے امیر پدر مرا کمش کہ تزار ہنہوئے کتم اندر مرا کے کہ یوسف بن سہل است
 عقیل کس فرستاد و یحیی را بیاورد و زندہ بند کرد و او را در بندان کرد و نامہ فرستاد یوسف بن عمرو
 او را آگاہ کرد یوسف نامہ بشام فرستاد و ہشام بخان میر کہ بود چون روز کے چند برین برآمد ہشام
 چون خلافت بولید رسید بفرین سیار نوشت کہ دست از یحیی بن زید بردار و او را بنواز و خلعت
 دہ پس نصر بن سیار یحیی بن زید رضی اللہ عنہما را خلعت بیکو داد و دودہ ہزار درم صلت داد و ش و گفت امیر
 فرمودہ کہ بعراق روے و در انجا بنشینے تا آنگاہ کہ فرمان آید کہ گئے گفت سپاہدارم و از مرد و برقت تانیشا
 رسید بیک فرستگے شہر فرو آمد و آگاہے بعمر بن زرارہ رسید یاران را گفت یحیی از زندان گرنجیہ و
 معلوم نیست کہ کارش بچہ رسید یا نہ تا بحرب او رویم بادہ ہزار مرد و روے بوی نہاد یحیی رضی اللہ
 چون ان بید بر جست و زرہ در پوشید و یاران را گفت مردانہ باشید و خود در پیش با استیاد گفت
 بحرب آمدہ آید و اللہ من نہ بحرب شما آمدہ ام و مرا دہ ہیزہ بار دم و ہج سخن با و نگفتند و ترے
 بیند افتند یاران کے گفتند تو حال خود را با ایشان بگوی تا ترا معذور دانند کہے سو گند با ایشان
 داد و گفت از خداے غوہل تبرید و باز گردید کہ بدستور نصر بن سیار بیرون آمدہ ایم بفرمان ولید
 بن یزید دست از من بازداشت و اگر با و رندارید نامہ نویسد بفر سیار و از و پیر رسید و من بخلا
 با شما باشم تا جواب شما باز آید ایشان این حدیث را شنیدند و بر بارانش حملہ بردند و حرب در پیوست
 ساعتے حرب کردند و ابو الفضل برادرش حملہ برد بعمر بن زرارہ و او را بیک ضربت بکشد و ہر
 بر شکر افتاد و بشہر اندر آمد و یکے روی بایران خویش کرد و گفت ما غم داریم کہ بعراق شویم
 اگر میریم اگر زیم و نختے با یاران باز گشت و این خبر بفر سیار رسید سخت تافتنہ شد و گفت این
 گناہ ولید است و من دانستم کہ یکے چہ کند و من خواستم کہ او را از زندان بیرون نکنم پس نصر بن

سیار هنگی کرد و بر مقدمه مسلم بن الاخوذ المازنی بنی ساسه هزار مرد روان کرد و خود از پس برفت بامست
 هزار مرد و یکی را یافتند بگورگان و به قصد مرد و باو گرد آمده بودند و هر دو با یکدیگر فرار رسیدند و حرب اند
 پیوست و یکی بن زید رضی الله عنهما میگفت انا بن علی و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و رضی الله عنهما و حرب میکرد تا نماز پیشین در رسید و گفت ما نماز میکنیم و شما نیز نماز کنید اگر اهل نمازید مسلم
 بن الاخوذ گفت راست میگویی یا نیکو یا نیکو تا نماز کنیم پس یکی بن زید یا برادران بجا نکلے شدند و دهنو خشتند
 و نماز بگذاشتند پس بیرون آمدند و صف بر کشیدند و یکی حمله برد و یاران و خلق بسیار کشتند و تیر اندازان
 رو به بر و نهادند و او را بسیار جراحت رسید و کشته شدند و پنجاه تن با یکی ماندی روی ایشان
 کرد و گفت اے یاران شما را بکل کردم از بیعت هر که خواهد با من بایستد و هر که خواهد برگردد و وزیر نیار
 مردمان شود که من اینجا شکار سے نیابم ایشان گفتند یا بن رسول الله ما از توبه نشویم تا انکاء کیلے
 از نمازنده ماندی گفت جزاک الله خیر پس حمله کردند و یارانش همه کشته شدند و او تنها ماند و وزیر اندازان
 از هر سوئی همی آمدند تا از اسب اندر افتاد و مسلم بن الاخوذ بیاد و پرسید یکی بایستاد تا ان سگان
 سیر می رضی الله عنه ببریدند و بنهر سیار فرستادند و نفر نیز دوک و لید فرستاد و تن یکی و ابو الفضل
 برادرش را بگورگان بردار کردند و بچیان همی بود تا ابو مسلم صاحب زمان بیرون آمد و ایشان را از
 دار فرود آورد و کفن کرد و خاک سپرد و ولید نامه نوشت که ایشان را از دار فرود گیر و بقط اندر بگروانش
 بزن انما الله و انما الیه راجعون و بروفته الشهدا آورده که از یکی عقب نمانده احوال اولاد سبعین مصطفیٰ
 تا اینجا موقوف داشته با احوال دیگر فرزندان امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی الله عنه و از هم بعد از غنت از ان
 عنان قلم باین صوب منعطف خواهد شد انشاء الله تعالی چرا که دیگر علوبان نسبت بنی فاطمه کمتر اند پس
 مناسب چنان نمود که احوال ایشان اول بیان نموده شود و الله اعلم بالصواب -

فضل ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی الله تعالی عنهما باید دانست که فضل نامی دیگر دارد که
 معلوم نشد چرا که کتب تواریخ آنچه این وقت پیش نظر است در تفصیل اسامی اولاد امیر المومنین نام فضل
 یافته نمیشود و مگر در قصه مقتل امام حسین علیه السلام در ضمن نام های برادران مقتولش یافته میشود
 پس معلوم شد که او نامی دیگر دارد و اینجا تصریح بدان نکرده اند همانا نام او جعید الله باشد چرا که در شرف غنت
 سے ارجحید الله بن علی مرتضیٰ در کربلا شهید شد و مگر در قصه کربلا نام او یافته نمیشود بلکه فضل بن علی

ذکور است پس معلوم میشود که شاید عید المد لقب بفضل باشد برین تقدیر مادرش یحیی بنت مسعود الدارمی
باشد و المد اعلم باجماع اول کسیکه در کربلا از پسران امیر المومنین علی مرتضی شہید شد و بود کذا
روضة الاحباب و رفته اشهدا۔

محمد اصغر ابن امیر المومنین علی مرتضی کنیت او ابو بکر است مادرش یحیی بنت مسعود الدارمی است
بعلم و تقوات و شجاعت موصوف و معروف بود همراه برادر بزرگوار خود حسین علیه السلام بکربلا رفت
و شهید شد در کربلا چون انبیرا و خود اجازت حرب و درخواست انجناب اولاد او را مانع ادا بیکر گفت
لے برادر مدعی است که بخواستم تحفه لایق خدمت تو پیش آورم مگر نیدانستم که چه تحفه لایق تو باشد او روز
سے بنیم کہ ہج تحفه لایق تر از جان نیست بخواہم کہ نثار خدمت سازم پس با اجازت انجناب بخار با دعا
شد و محار بہ عظیم نمود و بسیار سے از مخالفان از پای در آورد و بست و یکم خورده بود عاقبت یمن
نیزہ قدم موصیے یازہ برین بر نختے یا ترخم تیر عبد المد بن عقبہ غنوی از بنمایان رخت بر بست کذا
نے روضۃ الاحباب۔

عمر بن امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہم مادرش ام حبیبہ بنت ربیعہ بودہ مرکب بود عالم و
باور و تقوی اختلاط است و انکہ در کربلا شهید شد یاز صاحب روضۃ الاحباب میگود کہ صحیح
انست کہ در کربلا شهید شد همراه برادر خود و نے اخلاصہ للحافظ صفی الدین عمر بن علی بن ابی طالب اکبر

عن ابیہ و عن بنو محمد و عبد المد و علی و ثقہ بعلی قتل بالعراق مع مصعب سنة سبع و ستین باہم انجاریہ
عبد المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم نے التقرب مقبول بن السکر

مات نے خلافا للنصور و فی اخلاصہ بقبہ و افن عن ابیہ و خالہ ابیہ جعفر الباقر و عنہ المبارک و ابوہ ساقہ

عاد و ثقہ ابن حنان قال ابن سعد نے نے خلافا للنصور رحمہ اللہ تعالی و نے میزان الزہد عبد المد

بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ابو عیسی العلوی المد نے عن ابیہ و عنہ ابو السامہ و ابن ابی ندیک

قال ابن المدینی ہو وسط و قال غیرہ ملاح الحدیث قال سعد بلقب و افن۔

عید المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ عنہم نے التقرب مقبول من انجاست

و نے اخلاصہ روی عن ابیہ و خالہ محمد بن علی بن الحسین و عنہ ابن خالہ حسین بن علی و ابن المہدی

نے اللہ تعالی ہے۔

محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی القریب صدوق بن الصادق
روایت من جدہ و مسلمات بعد السلاطین و فی الخلاصۃ روئے عن ابیہ و عن ابن جریج و التوری و ثقیف
ابن حبان -

عثمان بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما در شام البین بنت خزام بن خالد بن
دارم بود و صفات حمیدہ معروف و موصوف بود و ہمراہ برادر بزرگوار خود بکربلا حاضر شدہ شریعت
خوشگوار شہادت نوش فرمود و در وقت محاربہ خبری گفت کہ ترجمہ اش اینست -

امیر عثمان بجنگ تیغ و نادر کین	خوردہ قبل شام پیش برادر یمن
من نہ برادر دیگر خادم و پیا کریم	نشد دیدہ شما خار جیان تیر ذین
شامی بی دین چراتی کشد حسین	نیست دیش را مگر دیدہ انصافین
صبح سعادت مید و وقت بدی نیست	مست شوم و مبدوم از قبح جوین

بعد از حرب بیکران بزم گران نیز دایلمی شد حیات ان چراغ دومان ببا دجل منطفی شد و ان گنج زوایر
معانی بزیخاک فرات پیغی گشت کذا بنی روضۃ الاحباب

عون ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما در شام البین بنت خزام بود و ادب و ادب
بود خوب صورت و زیبا سیرت صاف نیت و پایزہ طوین حاضر شد برادر بزرگوار خود بکربلا و بعد از شہادت
خالد زامہ در شامی قتالہ رخسہ پیش حسین علیہ السلام آمد انجذاب او را فرمود کہ مجروح شدہ
بچرخہ روزنمای خود را بہ بند گفت اسے برادر بروح جدت کہ مرا از محاربہ مجاز بازدار کہ از تشنگی بہلاکت
نزدیکم دے بیم کہ ساتی کوثر جاسے پر از شراب بہشت دروست دارد و من اشارہ میکند و من زود
میخواہم کہ خود را از تشنگی بہراغم و مبد و رفیق طریق شہادت کہ قافلہ سالار کاروان سعادت است
چکر تشنگہ خود را ببال فرودس رسانم با جازت امام حسین روئے بہر کہ نہاد بعد از محاربہ
غلیظ طبعین نیزہ خالد بن طلحہ از بن عالم در گذشت کذا بنی روضۃ الاحباب -

جعفر ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما در شام البین بنت خزام بن خالد
بن دارم بودہ حاضر شد در کربلا در روضۃ الاحباب آوردہ کہ بعد از شہادت عون ابن علی انظم برادران
سلاسیہ و پیرشان کشتہ با جازت امام حسین عروبی بہر کہ قتال آوردہ داد و مرا لگی و جرات بداد

بعد از محاربت بسیار در اندک زمانے همان شہر بہت کہ برادران غریزش نوشیدہ بودند جرعه چشید و بیک چشم نم زدن در مقعد صدق بدیشان رسید۔

عبد اللہ بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما وی برادر حقیقہ جعفر بن علی مرتضیٰ بود حاضر شد و کہ بلا کذا نے کشف الغمہ بعد از شہادت برادرش جعفر پیش شاہزادہ و دو جهان امد قسداً احسن من قال۔

اے محنت تھم خاد ما نبھا	وصل تو اصل کامرانے ہا
میر دم کوہ ہاے غم بر دل	مے برم از دورت گر اینہا

گفت اے برادر طاقتم از فراق برادران طاق شدہ و غم از میدان ہجران پایمال فراق گشتہ بجا کہ از زالی فرما شاہزادہ اورا دستور سے داد عبد اللہ بروی بصابت گاہ نہاد و صد و ہفتاد تن راز لشکر مخالف در حملہ کذا ت افگندہ بود و آخر الامر بر غم ہانے ابن شریب حضرتے از مرکب در افتاد و توجہ بدرجات جنت نمود کذا فی روضۃ الاحباب۔

عباس بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما دس برادر حقیقہ جعفر و عبد اللہ و عثمان بودہ و بعلام و تقاوت آراستہ و بصفت طلائع نسان پیراستہ و در شجاعت بعد از حسین مایہ اسلام داشت حقیقہ پدر بزرگوار خود بودہ و از مشاہیر فرزندان حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ ۳ بودہ حضرت امام حسین ۳ با او کمال محبت و خلوص داشت در معرکہ غما و قوس بر او سیکر و چنانچہ علم انحضرت در کربلا بدست او بودہ و آخر کتے است از برادران حسین عم کہ پیش او جان فدا نمود قصہ مجاہدہ او در کربلا طوسے وارد و در روضۃ الاحباب بالتفصیل مذکور است بالجملہ چون براے گرفتن اب بکنار فرات رسید طاغیان شام بہانوت پیش آمدند محاربہ غلیظ نمود و ہشتاد تن رازان اشتیاق بکشتن و جمعے را متفرق ساخت و ہر چند ایشانرا نصیحت کرد سودمند فیقا و جمعے کثیر بجار پیش آمدند بیک برایشان غالب آمدہ مشک پر اب نمودہ مے آمد کہ باز اغلا عین پر دے جو ہم اور وند و این اثنا نوفل بن ازرق قدیخ بن خود را بوے رسانیدہ دست راست ویرا بچنگند و انجباب مشک بہت چپ گرفت و برایشان حملہ کرد و این رجز بگفت

واللہ تو مطلقم مینے ہا	رضیت صابر اعمن دینے
------------------------	---------------------

اگر کاست و تخمین منی است راست ز خم تیغ نندیشم از مرگ پیچ اگر آب یا بجم و گریه کنون	ز دین زود یکم چیزے نکاست که بے آب برگشتن من خطا است سر اندر سر آب کردن رواست
--	--

پس دست چپ او نیز بیکندند شک را بزدان گرفت و دشمنان را بر کاب از پهلوی و سیکرد
دین اثاثی بر سر شک رسیده - در آن شهر آب بنیاد و عباس نیز بنیاد و گفت با اخطاء
ادریک افک اسے برادر باب برادر خود را و او از او بگوش حضرت امام مظلوم رسید و انست
که عباس شهید شد ہے از دل ان مظلوم برآمد و گفت الان آنکس نظر سے وقت جیتے یعنی اکنون
پشت من شکست و چارہ من اندک شد ائمہ دانا الیہ را چون پس مین ہشت پسران
امیر المؤمنین علی رضی عنہ کی عبارت از فضل و ابوبکر و عمر و عثمان و عون و جعفر و عبداللہ و عباس
باشند کہ در کربلا برادر بزرگوار خود امام حسین علیہ السلام شربت نوشیدند و شہادت نوشیدند

مطلوبی و بینا الہم
فصل در ذکر علویانیکہ در کتب اسما و الرجال مذکور اند و این فصل عام ست مرتبہ فاطمہ و غیر
بنے فاطمہ را بر خے ازان مذکور شدند و بعضی مذکور میشوند۔

اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین بن علی المرتضی الماشی الجعفری کنیت او ابو
موسے است و مولد او مدینہ نے تقریب المستطانی صدوق بن الناسخ و نے اخطاء اسحاق
روی عن عبد اللہ بن جعفر الخمری عنہ ابراہیم بن المنذر قال ابن معین ما راہ الا صدوقا و نے
شعب النعمان نے معرفۃ الامام کا اسحاق بن جعفر بن اہل الفضل و الصلاح و الورع و الاجتناد و روی
عنہ الناس الحدیث و لا تار و کان ابن کاسب اذا حدث عنہ یقول حدثنی النعمان بن اسحاق
بن جعفر و کان اسحاق رضی اللہ عنہ یقول با ماتہ اخیر موسے و روی عن ابیہ النص بالامام علی
اخیر موسے و در وقتہ الشہد او ردہ کہ او برادریاے امام موسے کاظم بود و در صورت و ہیات
با حضرت رسالت م شاہت تامہ داشتہ و شہادت میکرد و چون سفیان بن عیینہ انا
و نقل حدیث کردے بدین وجہ ادا فرمودے کہ حدیثی عن النعمان بن اسحاق بن جعفر۔

اسماعیل بن جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہما کنیت او ابو محمد نقشب ارج کذا فی روضۃ الشہد

وفی الخلاء اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن النسین بن علی بن ابی طالب الساسی الامام مات وهو
صغیراً لم یصل الی عتباتہ فی الکتاب و فی کشف النور کان اسماعیل اکبر اخوتہ و کان ابوہ علیہ السلام شدید
المحبتہ لہ و البرقہ و الا شفاق علیہ و کان قوم من الشیعۃ یظنون ان القایم بعد ابیہ و الخلیفہ لمن بعدہ و کان
اکبر اخوتہ سنا و دلیل ابیہ الیہ و کراہ لہ فمات فی حیاة ابیہ باعتراف علی بن رقیب الرجال الی ابیہ
بالمذنبۃ حتی و من بالیق و روی ان اباعہ السد علیہ السلام خبا علیہ جزا شدیداً و وزن علیہ خزانہ علیہ
و تقدم سریرتہ بغیر خد او دلار و اوامر موضع سریرہ علی الارض قبل و فتر مارا کثیرہ و کان یکشف
من وجہہ و یظهر الیہ یرید بذاک تحقیق امر و فاته عند النخاین فحاطتہ لمن بعدہ و اذ الہ الشبۃ غمغم فی
حیاتہ و لامات اسماعیل ح المعروف من القول بالامتہ بعد ابیہ من کان یظن ذلک فیتقدہ من اصحاب
ابیہ علیہ السلام و اقام علیہ موتہ شریفاً و متہ لم یکن من خاصۃ ابیہ و لامن الرواہ عنہ و کانوا من الابعاد و الاطراف
فنامات الصادق علیہ السلام انقل ففرق غمغم فی القول بالامتہ ہو علیہ السلام بعد ابیہ و افرق الباقی
فرزین فریق شہم جو امن حیوۃ اسماعیل و قالوا بالامتہ ابنہ محمد بن اسماعیل لظنہم ان الامتہ کانت فی
ابیہ و ان الابن احق بمقام الامتہ من الاخ و فریق یجو علی حیات اسماعیل و ہم الیوم شاذ لا یعرف الیوم
شہم احد یوم الیہ و ہذان الفرقتان یسمیان الاسماعیلیۃ و المعروف شہم الان من یقول یقولون ان الامتہ
فی اسماعیل و من بعدہ فی ولدہ و ولد ولدہ الی اخر الزمان و در وقتہ الشہادۃ و درہ کہ عقب
اسماعیل از دو پسر و کے محمد و علی است و عقب محمد از اسماعیل ثمانی و جعفر شاعر است و بنو البغض
از اولاد جعفر شاعر اند و عقب جعفر مغرب بودہ اند و ابیہ مقرر کستوے شہد و حکومت کرد و از نسل
جعفر بن محمد بن اسماعیل اند و بنو البرز از ورطہ از اولاد مستوجبہ اند و حسن منوچہ از نسل اسماعیل ثانیست
و بنو التام نیز در سوزان نسل و نیداما علی بن اسماعیل اولاد او در دمشق و عراق و عرب بسیار اند و تنفیہ
انچہ صاحب خلاصہ کفہ کہ اسماعیل صغیر مرد راست سنے آید چرا کہ اگر صغیر مرد کے نسل او بدین کثرت
چگونہ جاری بودے و انچہ گفتہ از و سے روایتیہ در کتب موجود نیست شاید مراد از کتب کتب الہست
باشد کہ پیش نظر او بودہ والا اسماعیل از و سے روایت دارند و معلوم نیست کہ در کتب الہست
روایت از وی اندہ یا نہ چرا کہ ظاہر است کہ بر تاسے کتب الہست کتر کسے عبور نمودہ و الہ اعلم
بحقیقۃ الحال -

حسن بن زید بن الحسن بن ابی المونین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی تقریب صفاتی جو ابو محمد المدنی
صدوق بہم وکان فاضلا ولی اہل المدینہ المنصور بن الساجد مات سنۃ ثمان و ستین و ہوا بن حسن
و ثمانین و سنۃ اٹھارہ روی عن ابیہ و عمارتہ و عن ابن ابی ذئب و زید بن الجباب و ثقیف ابن حبان
مات بالمحاجر علی خمسۃ میال من المدینۃ سنۃ ثمان و ستین و ماتت لہ عندہ فرد حدیث قال الذہبی جو
والد السیدۃ فضیہ ۔

حسین بن زید بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہتے
 ابو عبد اللہ ولقب ازوالہ المدنی القریب للعقلانی جو صدوق رہا اخطاؤں سے آزاد تھا تون سنہ
 مات نے حد و التسعین و فی الخلاصۃ الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب العلوی
 ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ و عمو متعمد و عمر و عبد اللہ و عن ابناہ اسماعیل و یحیی و قال ابن عدسہ ارجو انہ
 لا یاس بر مات نے حد و التسعین و ما بتہ و فی میزان الذہب حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
 ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ و اعمامہ اب جعفر الباقر و عمر و عبد اللہ و ام علی و عدہ من ال علی و عنہ ابناہ
 اسماعیل و یحیی و عباد الرواجی و ابو مصعب الزہری و ابراہیم بن المنذر و علی بن المدینی و قال فیہ
 نعوت و قال ابو حاتم عزت و تکر و قال ابن عدسہ و جدت نے حدیش بعض النسکۃ و ابو
 الحباس یقہم قال انبا ابو یعلیٰ ابنا عبد اللہ بن محمد بن سالم بن حسین بن زید بن علی بن علی بن جعفر بن محمد
 عن ابیہ عن جدہ عن الحسین بن علی عن ابیہ عن ابنیہ صلی اللہ علیہ وسلم قال افاطمان اللہ من فضیلتہ
 و یرضی لرضاک و ثنا القاضی ثنا عباد الرواجی ثنا حسین بن زید بن علی بن جعفر بن محمد
 عن ابیہ عن علی مرفوعاً اذا انماست فاستلنے یسب قرب من یر غرس ابراہیم بن المنذر الخزاز عنی ثنا حسین
 بن زید بن شہاب بن عبد ربیع بن علی بن حسین حدیثی عنی کذا قال الصواب انہ اخوہ ابو جعفر عن
 ابیہ عن جدہ عن علی عن ابنیہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لن یبر اللہ مالکاتہ امۃ بنی منی قبلہ یخ ذلک النبی من
 نے امۃ رواہ الحاکم نے مستدرکہ و ما بتہ علی اخطاؤں سے آزاد تھا۔

حسین بن علی بن الحسین المدنی الاصفہانی امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ عنہما فی التقریب للبیہقین
صدوق من السابغات سنۃ ستین تقریبات فی الخلفائے رومی عن ابیہ و وہب بن کیسان و
عن بنو محمد و عبد الصمد و ابراہیم وثقۃ النسائی لکن ابن فرود حدیث و فی کشف النعمۃ کان الحسین

بن علی بن الحسین و رعا فاضلا و روى حديثا كثيرا عن ابيه علي بن الحسین و عنه فاطمة بنت الحسین و اخيه
 ابي جعفر و روى احمد بن عيسى قال حدثنا ابي قال كتب لي الحسين بن علي بن الحسین يروى عنك اقول
 لا يصح يده حتى يستجاب لى الخلق جميعا و روى حرب الطحان قال حدثني سيد صاحب الحسن بن صالح قال لم
 ار احدا انوف من الحسن بن صالح الله تعالى حتى قدمت المدينة فزيت الحسين بن علي بن الحسین عليه
 السلام فلم اجد له شيئا من ذلك الا ما دخل النار ثم خرج منها مشدود فزيت الحسين بن علي بن الحسین قال
 كان ابراهيم بن شهناش الخرمي و ابي علي بن الحسين و كان يحنوا يوم الجمعة فربما من المنبر ثم يفتي في امير المؤمنين
 علي عليه السلام و يستمر قال فحضرت يوما و قد استلوا ذلك المكان فطصقت بالبرق فاعفيت فزيت
 و قد انفرج و خرج منه رجل عليه ثياب رياض فقال لي يا ابا عبد الله لا يخرجك ما يقول هذا قلت بلى و الله
 قال افتح عينيك فانظر ما يصنع الله فاذا هو قد ذكر عليا عليه السلام فزيت من فوق المنبر فزيت الله الله
 جاء في درشواهد ابن قنبر يعني قصه ابراهيم مخزومي را و دركرامات امير المؤمنين علي عليه السلام
 آورده -

زيد بن الحسن المدني بن امير المؤمنين علي المرتضى في التوقيف ثقة جليل من الاربعة مائة سنة عشرين و
 في الخلاصة لقبه الكبركان ثم رافعا و اولاد و له ابن حبان و عليه عمر بن عبد العزيز صدقات رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عن جابر و ابي الحسن عن ابن الحسن و عبد الله بن عمرو بن خراش و في كشف الغطاء زيد بن الحسن كان يلى صدقات رسول الله
 صلى الله عليه وسلم و اسكنه جليل القدر كرم الطبع خلقت النفس كثير البر و له شعراء و قصده الناس من الافاق لطلبه و
 ذكره صاحب السيرة و له اولاد سليمان بن عبد الملك كتب الي عامله بالبصرة ما بعد و اخوات كتابي هذا فاعول زيدا الحسن صدقات
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و ادفعها الي فلان مل من قومه و اعنه علي ما استعانك عليه السلام فلما تخلفت عمر بن عبد العزيز
 زيدا الله تعالى كتب الي عامله ما بعد فان زيدا بن الحسن بن علي بن ابي طالب و اخوات كتابي هذا فاعول زيدا الحسن صدقات
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و اعنه علي ما استعانك عليه السلام شعراء و اصحاب و اشعار و كفته ان بعضه ان كان كشف الغطاء ذكره است
 سلم بن قيس العلوي رحمه الله تعالى في التوقيف ضعيف من الاربعة مائة و في الخلاصة روى
 عن انس و عنه جابر بن حازم و همام بن يحيى ضعيف ابن معين و قال شعبة ذاك الذي يري السلال قبل السلال
 بسليتين و عنه حماد بن عثمان و في ميزان الذهبية و له ابن معين و قال البخاري روى عن انس و نكلم
 فيه شعبة و قال شعبة بن عمار و عبد الله بن اويس ليس عن سلم ذاك الذي يري السلال قبل السلال

المحققین وقال ہارون بن موسیٰ الاوزنا سلم العلوی قال قال لعن الحسن البصری عن ابن النعمان عن
 ہارون بن موسیٰ عن محمد بن حماد بن محمد بن ابی انیس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یحبہ الفرج
 قال ابن عدس سلم نقلہ نحو الختمة وبهذا القدر لا یعتبر صدوق او ضعیف لایسا اذا لم یکن فیما
 یرویہ عنہ قال النسائی بسننہ از ابن معین در حق او دو قول آمد بقول صاحب خلاصہ تضعیف او
 نمود وبقول ذہبی توثیق نمود شاید اول تضعیف نمودہ چون بر غلطی خود متنبہ شد از ان قول رجوع نمود توثیق
 او نمود یا بالعکس اعتبار قول ذہبی شاید کہ دو ابن معین باشند یکے تضعیف و دیگر توثیق نمودہ لہذا علی الحدیث
 عبد اللہ بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم از ابیہ بن کبیر
 با علم و تقویٰ بود و لقب او بابر بود فی الخلاصہ۔ و عن ابن ابی عمیر عن ہارون بن غزیہ و موسیٰ بن عقبہ
 موثق و عن کشف الغمہ کان عبد اللہ بن علی بن الحسین ابو جعفر علیہ السلام علی صدقات رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صدقات امیر المومنین علی علیہ السلام و کان فاضلا فقیہا و ردی عن ابیہ عن
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخبار کثیرة و حدث عنه و حملوا عنه الاثامن ذلک ما ہو مرفوع اسے علامہ
 بن غزیہ عن عبد اللہ بن علی بن الحسین انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان النبی کل النبی الذی ذکرک عنہ
 و لم یصل علی محمد اللہ علیہ السلام و عن عبد اللہ بن سمان قال لقی عبد اللہ بن علی بن حسین فحدثنی عن
 ابیہ عن جدہ عن امیر المومنین ہم انہ کان یقطع بر السارق الیمینی فی اول مرقۃ فان سرق ثانیۃ قطع رطلہ
 الیسری فان سرق ثالثۃ فخلعہ السجن در روضۃ الشہداء اور وہ کہ وجہ تلیق ب او بابر است از روایت
 غلبانیت نورانیت بر خسار مبارک او و بن لقب ملقب کشت و او با محمد باقر برابر اعیانے بود
 و عقب او از پسرش محمد رقط است۔

علی بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما فی التقرب ہو ابو موسیٰ مقبول من کبار العارفین
 مات سنۃ عشر و مائتین و عنہ الخلاصہ۔ و عن ابن ابی عمیر عن ہارون بن غزیہ و موسیٰ بن عقبہ
 مات سنۃ عشر و مائتین و عنہ الخلاصہ۔ و عن ابن ابی عمیر عن ہارون بن غزیہ و موسیٰ بن عقبہ
 و عن عبد اللہ بن علی بن الحسین و عن عبد اللہ بن علی بن الحسین و عن عبد اللہ بن علی بن الحسین
 راایت احد ائمہ نعم و لایسن و ثقہ لکن حدیثہ منکر جدا لہذا الترمذی و لایسن و رواہ عن نصر بن علی
 عنہ عن غزیہ بن علی بن ابی عمیر عن اجدادہ اخیر نے ابن قدامہ اجازۃ ان ابن محمد ان ابن ملوک و ابو بکر العافی

ابو الطیب الطبرسی اما ابو احمد الفخری قدسنا عبد الرحمن بن العقیقہ وناظر بن علی وناظر بن

جعفر بن محمد مدنی انی اخی عن ابی جعفر عن ابی محمد عن ابی علی عن جده علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی

اللہ علیہ وسلم اخذ بید الحسن والحسین فقال من احبہن واسب ہذین وابویہما کان معی فی حجتی یوم القیامۃ

قال الترمذی لا تعرف الا من ہذا الوجه وکشف النور کان علی بن جعفر رضی اللہ عنہ نے روایت

الحديث سدید الطریق شدید الودع کثیر الفضل وازم افادہ موسی بن جعفر علیہ السلام وکذا عنہ شیخ

کثیر اور روفۃ الشہداء اور دو لقب او عریضۃ کینیت او ابو الحسن ست عالم بزرگ بودہ در کود کے

ان پر باز ماندہ و از برادر خود موسی کاظم علم موختہ و نسبت بعلیض است و ان قریب است بچهار

میل از مدینہ و اولاد او بسیار اند و ایشانرا عریضیون خوانند رحمہ اللہ تعالیٰ۔

عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے اخلاصہ و کلمہ

الا صغر عن ابیہ و عنہ اجابہ علی و محمد و ثقتہ ابن حبان و نے کشف الغمہ کان عمر بن علی بن الحسین قاصدا

جلیلادولی صدقات النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و صدقات امیر المومنین علی و کان در عاصخاروی

الحسین بن زید قال رايت علی بن عمر بن علی بن الحسین یشرط علی من اتباع صدقات علی و ان یتلم

نے الحایط کذا و کذا تلمذہ و لا یمنع من دخلہ ان یاکل منه و عن عبید اللہ بن جریر القطن قال سمعت عمر

بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب یقول المفراط فی صینا کالمفراط فی بغضنا اتحق بقرابتنا

من بنینا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و حق جعلہ اللہ لنا من ترکہ ترک علیما از نو تا بال منزل الذی نزلنا اللہ

ولا تقبلوا فینا ما لیس فینا ان یعذبنا اللہ فبذنبنا و ان یرحمتنا فبرحمۃ و فضلہ رحمہ اللہ۔

علی بن عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے تقریب

ابن حجر مقبول من الثمانۃ و نے اخلاصہ و موسی بن ابیہ و عنہ ابن ابی فدیك و ثقتہ ابن حبان و

نے روفۃ الشہداء عقب عمر الاشراف ابیہ و علی اصغر محدث است و او از کم زادہ خود جعفر صادق

روایت کنند۔

عمر بن محمد بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے اخلاصہ و موسی بن

ابیہ و عنہ العباس بن عثمان الشافعی۔

محمد بن علی بن حمزہ بن الحسن العلوی البغدادی رح نے تقریب صدوق من الثانیۃ

عشرة ائمة سنة سنن وثمانية وفي الخلاصة روى عنه ابی حاتم وثقة ثوبه سنة ست وثمانين
 محمد بن عمر بن الحسن بن ابراهيم بن علي المرتضى المدني رضي الله تعالى عنهم في التقريب ثقة
 سن الرابطة وثمانية روى عن ابن عباس وجابر وجعانة وعنه سعد بن ابراهيم وابو الجحاف و
 طائفة وثقة بوزر عمه والنسائي

علي بن محمد ابو القاسم الشريف الزيد بن الحراني ح في ميزان الذهب هو شيخ القراء وتلميذ النعاش
 وثقة ابو عمرو والانه واهله عبد العزيز الكوفي ذكرته في طبقات القراء

عمر بن ابراهيم العلوي الكوفي الزيد بن في ميزان الذهب هو الحنفية الشيعي القزلي امام مسجد ابی
 اسحاق السبيعي ولد سنة اثنين واربعين واربعمائة واربعمائة واربعمائة واربعمائة واربعمائة
 ابان القاسم بن الشواربجني وابا بكر الخليلب وجعانة وسكن الشام في شعبة مدة وبيع في العتقة
 والفضائل روى عنه ابن السمعاني وابن عساكر وابو موسى المديني وكان مشاركا في علوم وهو
 قبيح متفق خير دين علي برعته وكان يفتي الكوفة ويقول انني بئذ ابی حنفية طاهر ومبذوب زينة
 وابو طالب بن المراس الدمشقي عنه انه منج بالقول بخلق القرآن وبالقدر وقال ابن ناصر سمعت ابا
 الراس يقول عمر بن ابراهيم جارد روى المذهب ولا يري الفصل من الجنازة مات سنة تسع وثمانين
 ونسائه ومعلي عليه ثلثون الفاه قد ترا عليه بالرواية رتب بعيش بن صدقة الفراتي

محمد بن جعفر الصادق رضي الله تعالى عنهما في ميزان الذهب محمد بن جعفر بن محمد بن علي بن
 الحسين عن ابيه تكلم فيه حديث منه ابراهيم بن السدر ومحمد بن يحيى العدة في ذي الالف في اول
 دولة المأمون وبيع بكتبة سنة مائتين في حنفية المقصم وهو امير فخرية واعتق بغيره بغيره بها
 قليلا ومات وكان بطلانها عاصيه يومها ولفظ بويامات سنة ثلث ومائتين وقد نفي على
 السبعين وربعه بجره ان ذكره ابن عدي في الكامل وقال البخاري اخوه اسحاق ادنى من قلت
 فمن الباطل الذي الصق محمد بن ابي جعفر الصادق انه قال نكح سليمان الدنيا سبعا
 وستين شهرا وذكر قصة منكرة اخرجه الحاكم في مستدركه فشان الكتاب بها وبامثالها وفي كشف
 الغم كان محمد بن جعفر خيا شجاعا وكان يصوم يوما ويفطر يوما ويرى في الزينة الخبز بالسيوف
 روى عن زوجته حذيفة بن عبد الله بن الحسن انها قالت ما خرج من عندنا يومها قط في ثوب

و بطل حسین کاشف که صاحب رفته اشهد است کینست او ابو عبد الله و نام جدش قاسم بن ابراهیم
 بدانت راقم حروف قول کاشف معج است چه اگر او تحقیق نسب انجامت بدو اخته و تاریخ ابن خلکان
 نیز غالباً از نظر او گذشته و لیکن که هر دو کینست یعنی ابو القاسم و ابو عبد الله او را ثابت باشد و
 همچنین جدش اسماعیل و قاسم هر دو نام داشته باشد و الله اعلم بالجله در میان سادات حسن
 خاندان اوده است مشهور معروف و نفع تاریخ ابن خلکان کان من اکابر و سائما و شیع فی الزمر
 و الغزل و غیر ذلک ذکره ابو منصور الثعالبی فی کتاب الیتمه و ذکر له مقایع و من جملة ما اوردہ له

خلیلے اپنے لاشریا الحاسد	وانے علی ریب الزمان لواجد
امیہتی جمیعاً شملها وہی ستہ	وافقد من احبته وہو واحد

و ذکر الامیر محمد العوف بالیسکے فی تاریخ معروف قال توفی سنۃ خمس و اربعین و ثلثمائتہ ہجری و زادہ
 و زاد غیرہ لیلة الثلاثاء یسین من شعبان و دفن فی مقبرہ خلف المصلی الجدید بمصر و ہرہ و ستون
 و طباطبایہ فی الطائین المملکتین و البائین المحدثین و ہو لقب جدہ ابراہیم و انما قبل لوطا طباطبایہ لارکان
 یلتصق فی جمیع القات طلاء و طلب یو ثانیاً بہ فقال لہ غلامہ امی بدراء فقال لوطا طباطبایہ فیہ تبا تبا فی علیہ
 لقبا و اشتہر بہ و الرسی فی تاریخ الرا و السین المشدودہ قال ابن الصمغانی ہذہ النسبۃ الی بطن من السواد
 العلویۃ و الله اعلم۔

عبد الدین احمد طباطبایہ رحمہ اللہ کینست او ابو محمد است حجازی الاصل است و مصری الدار و النوا
 است و نفع تاریخ ابن خلکان کان طاہراً اگر ما فیاضاً صاحب رباع و ضیاع و نعمۃ ظاہرہ و عبید و حاکم
 کثیر الشعم کان برہیزہ رجل کثیر اللوز من اول النہار الی اخرہ برسم الخلوۃ الیہ یقعد بالاہل مصر من الاساذ
 کافور الاشندی الیہ من دوز و یطلق للرجل المذکور دینارین فی کل شہر و کان یسل الی الکافور
 فی کل یوم جاہلین حلوا و غنیفانہ مندریل مخموم فحمد بعض الاعیان و قال لکافور الخلوۃ حسن فالمدار
 فانہ لا یحسن ان یقابک بہ فارس الیہ کافور یخربنی الشریف فی الخلوۃ علی العادۃ و بعضین من الرغیف
 و کرب الشریف الیہ و علم انہم قد سدہ علی ذلک و قصدوا ابطال طاعنا جمع بہ قال ابیدک الله اما
 ما نقد الرغیف طاعنا و لا ابطال طاعنا و انما ہی صبیۃ حسیۃ تعجز بہرہا و تجز فرسہ علی سبیل التبرک فاذا
 کرہتہ قلناہ فقال کافور لا و الله لا نقطہ و لا یکن توتے سواہ فعدانے ما کان علیہ من ارسال الخلوۃ

والرغیف وكان الشریف المذكور حسن العالمة نے معاملہ حسن الافضال علی من صمیمہ ملاحظہ فرمادے کہ
 الیوم والے سائر صدقہ و قیض حقہ انہم و یطیل الجلبوس عندہم عاتنے جامعہ و کان حسن الذہب و کان
 ولادت سنتہ ست و ثمانین و اثنین و تونے نے الرابع من حب سنتہ ثمان و اربعین و ثمانین
 بمصر و صلی علیہ فی صلی العید و حضر جنازہ من الخلق مالا یحصى عدوہم الا اللہ تعالیٰ و دفن بقراحتہ
 مصر الصغر و قبرہ معروف و مشہور باجا تہ الدعاوی ان رجلا حج و فاته زیارۃ البنی صلی اللہ علیہ
 وسلم فضاقت صدرہ و لذلك فراه نے نورہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فقال لہ اذا فاکتک زیارۃ قرز قبر
 عبد اللہ بن احمد بن طباطبایا و کان صاحب الروایا من اہل مصر و حکى بعض من لہ علیہ احسان انہ وقف
 علی قبرہ و انشد۔

خلفت الہوم علی اناس	و قد کانوا یبشک نے کفات
فراہ نے نورہ و قال قبر سمعت ما قلت و جیل منی و میں الجواب و الکلمات و لیکن مرلی مسجدے و صل کر عین و لوع یسبب لک رحمہ اللہ تعالیٰ۔	
عیسیٰ بن محمد الہکاری قدس سرہ کینت اذ ابو محمد است و لقب بے ضیاء الدین شریف است انہ و لا وزیر بن سبط الرسول حسن المجتہد ست رضی اللہ تعالیٰ عنہما از فقہائے زمان و اعیان دوران بودہ نے تاریخ ابن خلکان کان احد الامراء بالروانۃ الصلا متیہ کبیر القدر و افرامہ متیہ مغول علیہ نے ملار و المشورات و کان نے مبداء امرہ مشیتغل بالفقہ بالدرستہ الزجا بیتہ ہدیتہ حلب ناقص بالایم اسد الدین شیر کوہ عم السلطان صلاح الدین و صارا مارہ یصلیٰ بالفرائض الخمس و لا توجہ الامیر سلطین الے الدیار المصریہ و تونے الوزارۃ بکا کان فی مجمعہ و لا تونے اسد الدین اتفق الفقیہ عیسے الذکور و العلوا بہا و الدین قرا توش فلما تونے صلاح الدین رای لہ ذلک و اعتمد علیہ و لم یکن یخج عن رایہ و کان شیر الاول علیہ یخاطبہ بالالقدر علیہ غیرہ من الکلام و کان واسطہ خیر للناس تقع لہا بہ خلقا کثیرا و لم یزل علی مکانہ و توقیر حرمتہ الے ان تونے یوم الثلاثاء عند طلوع الشمس التاسع من ذی القعدہ سنتہ خمس و ثمانین و تمسایہ بالیخیم بنزلت الخرو بیتہ ثم نفل الے القدس و دفن بجاہر بارہ اللہ تعالیٰ و کان یلبس ثوبی الاجناد و یتیم بجامع الفقہا یصح بن اللہاسین۔	
محمد بن عبد اللہ بن قومرث المنصوت بالمدے الہدی قدس سرہ کینت ہوا ابو عبد اللہ دست	

ولادت اوسته احدى و سبعين | اجماعه در و دوا و در بغداد اوسته تمان و نمان و ارمها به و اغانه
مجلس و خط اوسته احدى و شترين و خمساته و عوفات اوسته احدى و ستين و تيسا تيكه كزاني
و تاريخ ولادت و وفات و مدت عمر و صاحب مراده النجاشي چو خوش گفته است -

سننیش کا اہل و عاشق توامہ

وفاتش گشت معنوق سے

مناقب و محمد انجناب خواجه از حد و حوصله است و هر که در توفیق است و بزرگ ارے او معرفت و اعتقاد
اگر در مره اولیای منجم او را ملایم و رئیس می یابیم و اگر در فرقو علمای مکتوم می یابیم انجناب را مقتدا و امام یابیم
سبحان الله بحمده و عجب ذات بابرکات است که علمای شریعت حلقه بدین اویزند و منیل بر طریقت
قدم مبارکش برودش دارند و از سلاطین نامدار بدین پویان و غویان و اقربا و بزرگوارانش ثنا گوین
مرضیان از وصحت می یابند و بتلایان بلا از عیانت و براه نجات می یابند و اگرچنین است مطیع او و اگر انس است
او و اگر ملائک است از بدایت جوینا بچغلیان از و پر نور علویان نیز از و پامهر هم در میان و دانا بنان را امام
است هم با قدس سبحان هم کلام اکثر هر قسم حاجتمندان از و کامیاب و خروم از مناست و
فیض او گویا نیایاب از احوال و مناقب او علمای کبار و مورخان عالی تبار که این نوع در لیب
وزنیت بخشیده اند خصوصاً آقا سید امام عبدالمسیح بدین فرزند دشمنان است و کتابهای مناقب
او نیز بسیار است چنانچه روض الرابصن فی حکایات الصالحین و خاتمه الفاضلین مناقب الشیخ جید القادر
و سحبت الاسرار و غیره لاجرم عادیان و منقبیل تحصیل حاصل دانسته عنان قلم از ان منقطع گردانیده و تمنا
و تبریک مختصر اند که از بسیار و مانند شسته نوزاد و خوار و قدس از احوال شریفین او درج این کتاب ۱۰۰
باشد تا این کتاب نیز از نام نانی او عزیز باشد و از یکت الغالی فاشد و بالمد التوفیق -

نے انکسالت لیا لانا عبد الرحمن الحجازی سے دسہنہ ثمان و تمانین واربعمائتہ بنی اور سید و بید تمام تحصیل علوم مشغول شد اول بقرات قرآن و بعد از ان بحدیث و علوم ادبیہ پیش بزرگانیکردن زمان متعین بود و بذا بزرگ روزگار سے براقرآن خود و فایق شد و از اہل زمان خود متمیز گشت و دسہنہ اصدی و عشرین و خمسائہ مجلس و غلظہ نمود و بر اکرامات ظاہر و احوال و مقامات عالی بودہ است و نے اخبار الاخبار للشیخ عبد الحق الدہلوی سے دسہنہ ثمان و تمانین کہ سائل عمر اکثرت بشیرہ بود و بعد از قدم سعادت لرزم از اسے داشت و قصد اشیاخ و امیہ و اعلام امت علما سی سخت و اعیان

دین نموده اول قرآن عظیم مبارک را درایت و علمین بحسب ایتقان تجویز فرمود و از اعلام محدثین و اعظم
 مستندین و علمای متفقین استماع حدیث نموده و تحصیل علوم و تکمیل آن فرموده در جمیع علوم اصول و فروع
 و ذریع و خلافاً جمیع اعلام بغداد بلکه کاف علمای بلاد و گذشت حتی فاق اکثر فاعل و صار مرجع الجمع
 بعد از آن حق عز و علا و ابرار خلق ظاهر گردانید و قبول عظیم و عظمت تمام در قلوب خواص و عوام نهاد و بر مرتبه
 عظمت کبریه و ولایت عظمی مخصوص گردانید و جمیع طوایف را از فقها و علما و طلبه و فقر را از اقطار ارض عالم
 توجیه بجناب عرض باب او دو دنیا بکس از محیط قلب او بر ساحل انسان جاری ساخت اما علم حضرت
 نقل است که روزی قاری ایتی از قرآن در مجلس او بخواند و آنحضرت دجی و تفسیر آن بیان فرمود و وجهی
 دیگر و دیگر تائید و تائید آنجا علم حاضران مجلس همراه او بود و بعد از آن در بیان وجوه دیگر شروع نمود و با تمام ائمه
 وجه افاده فرمود و در وجه استدلالی با اتصال رسانید و هر چه در لیل و لیل و فیصله داد که موجب تعجب
 حاضران گردید و نقل است که جناب آنحضرت مرجع علمای عراق بلکه خط رحال طالبان افاق بود و جمیع اقطار عالم
 فتاوی پیش آنحضرت آمد و در بعضی سابق و مطالعه و تفاجیر با با صواب ثبت فرمود و بعضی را از خدای
 عالم و بجا خطا محال خلافت و کلام در آن متصور نبود و کما استقصا در اجاب با بلاد و کما صورت او این بود و چه
 میگویند سادات علماء و مردمی که سوگند خورد به طلاق بر آن که حق تعالی را عبادت کند که در وقت
 اشتغال او بان عبادت هیچ یک از افراد انسانی در هیچ مکانی او را در آن عبادت شریک نباشد که ادم عبادت
 او را نماید که از عمده حشمت این حلف بیرون آید بعد از آنکه علمای عاقین و جواب این سوال تخریر و بجز
 از دریافت آن معترف گشته بودند پیش آنحضرت او روزی که بجز نظر در آن فرمود و کلی الامطان و لطف
 اسبوعاً و صده و کل مینه یعنی خاسی ساخته شود برای انشخص جاس طوان خانه کعبه تا ملوان کند تنها و
 از عهد پیشین که خورده است بگوید زیرا که طوان عبادت است بیکس از ادب میان در آن زمان با دهم و شمس
 و کس طبقات انما بایه لکانظ این رجب قدم بغداد شایع بها الحدیث من ابی غالب الباطانی
 و جعفر التمار و ابن بیان و ابی طالب و ابن الرسی و تفسیر علی القاضی ابی سید الخزومی و ابی الخطاب
 السکونی و ابی قریب و ابی قریب و ابی عقیل و القاضی ابی الحسن و برع فی الذم و الخلاف و الاصول
 و غیر ذلک و قریب الادب علی ابی زکریا و ابی الفخام الرسی التبریزی و صاحب الشیخ حماد الدباس
 الزاهد و درس بدرس شیخ الخزومی و اقام بهالی ان مات و دفن بها قائل ابن الجوزی

ہندہ المدرستہ لطیفہ فہرست علی عبد القادر فکرم علی الناس لبسانہ الوعظ و طہرہ صیت بالزہد گوانج
 سمت و صمت و ضافت المدرستہ بالناس و کان مجلس عند سور بغداد ستند الی الرباط و توجہ
 عندہ فی المجلس خلق کثیر فہرت المدرستہ و وسعت و تعصبت فی ذلک العوام و اقام فی مدرسہ
 مدرس الی ان توفی و ذکرہ ابن السمعانی فقال امام الخنابلہ و شیخہم نے عصرہ فقیہ صالح بن خیر الزکری
 و اکمل الفکر مریح المدق کتب عنہ کثیر او کالی لیکن باب الانج فی المدرستہ الی بنیت لہ و کتب
 است شیخ موفق الدین ابن قدامر کہ داخل شدیم در بغداد سنہ احدی و ثمانین و خمسہ و بیست و یکم
 شیخ عبد القادر اگر انتہا شدہ بودید و ریاست علم و عمل و حال و استقامت و بود کفایت
 میکرد طالب علم را از قصد دیگران از کثرت ایچہ کہ جمیع شدہ بود در علوم و مہر بر شیخوں
 وسعت صدر و سیر چشمے و جمع کردہ بود الدتھالے در او صاف جیلہ و احوال عزیزہ
 را و ندیم بعد او مثل او و فی سبجۃ الاسرار علی الشطنونے الشافعی کہ شیخ
 عبد القادر الجیلانی اخذ فقہ نمود از علی بن عقیل و ابے الخطاب کلوزانی و ابو الحسن
 مسعود و ابو سعید مخزومی رحمہمہا و خلافا و منہ و عا و اصولا و سماع حدیث نمود از جماعت
 ابو غالب با قلانے و ابو سعد محمد و ابو الغنائم رسی و ابو بکر تمار و ابو محمد جعفر و ابو القاسم کرخی
 و ابو عثمان صفہانی و ابو طالب ابن عجم و ابو طاهر و ابو البرکات سقط و ابو العزہاشی و ابو نصر
 محمد و ابو غالب احمد و عبد اللہ یحییٰ پس ان ابو علی بنیاد ابو الحسن میرنے و ابو منصورت از
 و طلحہ عاقوے و غیر ہم و علم ادب خواندہ بر ابے زکریا بہر نیزے و سبجت داشتہ با
 شیخ عارف حماد و باس و اخذ طریقت نمود از و و خرد گرفت از قاضی ابو سعید مخزومی
 و کسانیکہ از انحضرت اخذ علم نمودہ اند امام ابو مرقشے و شیخ ابو بدین مغربے و قاضی ابو یعلیٰ
 و فقیہ ابو الفتح و امام ابو نعیم محمد بن عثمان و امام ابو حفص عمر فارسی و غیر ہم جماعت کثیرہ
 اما طریق انحضرت در ساوک بحسب شدت و لزوم نظیر داشت و یحسب را از مشایخ عصر طاقت ان نبود کہ باہ
 سہامت جوید و شدت ریاضت و قوت مجاہدت و طریق او توفیقین بود و موافقت و تبری از حول و
 وقوت و ذبول و تحت جاری اقدار موافقت قلب و روح و نفس و اتحاد ظاہر و باطن و انسجام و صفات
 نفسانی و غیرہ رویت نفع و ضرر و قرب بعد و ذراغ قلب و روح و نفس و اتحاد ظاہر و باطن و علو سیر و تجاہد شکوک و متابع

بخیار و تشویش بقایا و بقاے تفرقه و اتحاق قول و فعل و معانی اخلاص و تسلیم و حکیم کتاب
 و سنت و زجر خطر و خطر و وار و وصال و ثبوت مع المد فی کل الاحوال و تجسید تو حید و تعید
 نعمت یر با حضور و موقوف بهودیت کہ مستند است از خط کمال ربوبیت و حفظ احکام شریعت
 با مشاہدہ اس بحقیقت نقل است از شیخ ضیاء الدین ابو نصر موسی کہ گفت شنیدم از والد
 خود شیخ سید الدین عبد القادر رضی اللہ عنہ کہ در بعضی سیاحت بدشتہ افتاد
 کہ در انجا آب بنود چند روز انجا بودم و آب نیا ختم تشنگی غلبہ کرد حق سبحانہ و تعالیٰ
 ابر سے گماشت کہ بر من سایہ کرد و فطرات چند از او سے چکید کہ بدان تسکین یافتم پس نور سے
 ساطع شد کہ تمام افق را در گرفت و صورتی عجیب از انمیان ظاہر شد و ندا در داد کہ یا
 عبد القادر ختم یہ در گار تو حلال کردم بر تو هر چه حرام ساختم بر غیر تو بگیر انچه طلبی و بکن هر چه
 خواہی گفتم اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و در شوا سے ملعون این چه سخن است ناگاہ
 ان روشنائے بنا سے یکے بدل شد و ان صورت دو و گشت و گفت یا عبد القادر
 نجات یافتی تو از من بواسطہ علم تو با حکام پروردگار و نفقہ تو باحوال منازل خود و من
 بخش این واقعه ہفتاد تن را از اہل انی طریق از راہ بردم کہ یکے از انسا بجائے خود نایاب
 این چه علم و ہدایت است کہ حق تعالیٰ ترا عطا فرمودہ گفتم لہ الفضل و المنۃ و منہ الہدایۃ
 الہدایۃ و النہایۃ اما و غلط انحضرت فسمی مودکہ در اول حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 و حضرت مرتضیٰ را علیہ رضوان اللہ و خواب دیدم کہ امر سر مودند مرا تبکلم و انداختند
 در دہن من عذاب دہن و بکشاہد بر من ابواب سخن و سر مود در ابتدا سے کار در بقدر و نام
 مامور و منی بشدم و غلبہ میکرد بر من کلام بجد سے کہ بے اختیار میشدم و قدرت سکوت نہ آتتم
 و حاضر میشدم در مجلس من دو سہ افراد ناس کہ از من سخن می شنیدند عاقبت اجتماع و از وہا
 مردم بجائے رسید کہ در مجلس جائے نشست نمازد و صلائی شہر میر قمر و سخن میگفتم انجا بگاہ
 نیز بر مردم تنگ شد کہ سے بہر دہن شہر پرند و غلامی بے شمار از بہلادہ و سوار می آمدند
 و ما در اے مجلس را گرد گرفته می ایستادند تا آنکہ عدد نزدیک ہفتاد ہزار میر رسید نقلست
 کہ در مجلس و غلط انحضرت چار صد نفر دوات و قلم گرفته سے نشستند و انچه از وی می شنیدند

اما یکرند و کلام آنحضرت نوے از سرعت و جبر بود که سامع را رعب و ہیبت و دل می افروزد و آن
جله خوارن کلام او آن بود که در شنیدن آن قریب و بعید یکسان بودند و بحسب قریب و بعد
مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم و تکبیر راجز سکوت و انصات گنجایش
نداشت و زود ام کردن بخبر و خبر مبادرت با مثال صورت نمی بست و وقتیکه آنحضرت
بکر سے برے ادب انواع علوم تکلم می کرد و حاضران همه از مشاهد ہیبت و عظمت ساکت
و صامت می بودند نقیست که مجلس آنحضرت هرگز از جماعت یهود و نصاری و امثال ایشان که
بر دست او بیعت اسلام آوردند و از طول این عصاة از قطع طریق و از باب بیعت
و فساد و مذہب و اعتقاد که تائب میشدند ظالی خودی از یهود و نصاری بیشتر از پانصد و از
طوائف دیگر بیش از صد هزار بر دست او تائب شدند و از سوار سهریت باز آمدند و از
انقسام دیگر خلائی خود چه توان گفت و خضر علیہ السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف
اوسے بود و از مشایخ عصر هر کرا ملاقات میکرد و وصیت می نمود و بلازمست مجلس شریف
او و میفرمود من اراد الفلاح فعلیہ بلازمته ہذا المجلس انتہی کلام اخبار الانبیاء و در اشعۃ الماعات
شرح الشکات للشیخ عبدالحق افلوی در ذکر مناقب امام احمد جنبل آوردہ کہ از اقواسے
حج و اسناسے براہین علوم مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتہاد این امام اجل و اکرم
آن ست کہ شیخ الشیوخ قدوة الاولیاء قطب الاقطاب فرد اجاب خوث اعظم شیخ محی الدین
عبد القادر رضی اللہ عنہ و از صفاء حامل مذہب و تابع اقوال او ست و در ہجۃ الاسرا -
تو شتم است و مناقب و سے کان یضیئے علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و ازینجا
ظاہر می شود کہ آنحضرت را اجتہاد و سے بود کہ موافقت داشت بیکے ازین و و مذہب و
مشہور و مقرانت کہ ایشان جنبل مذہب اند و ذکر ایشان در خلا بلہ واقع و ثابت است انتہی
سلسلہ نسبت ارادت و لبس خرقہ و بدینو جا ست فی التفات الشیخ ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح علیہ السلام
الجلیل فی لبس الخرقۃ من ید الشیخ ابی سعید المبارکہ بن علی الخرمی و ہو لبسہا من ید الشیخ ابی الحسن علی بن
محمد بن یوسف القزینی الکامری و ہو لبسہا من ید الشیخ ابی الفح الطرسوسے و ہو من ید الشیخ
ابی الفضل عبد الواحد بن عبد الغزیز التیمی و ہو من ید الشیخ ابی بکر الشبلہ قدس اللہ تعالی ارواحہم

و صاحب اعلام الاخبار بعد ازین ابن نسبت را بدین وجه بیان میکند آنچه بکران الشیعه و هوس جنید بعد از او
و هوس کسرتی من معروف الکافی من داود الطائی بن حبیب العجمی من الحسن البصری بن علی بن ابی
طالب و صاحب شجاعت و صاحب قول الجبل و صاحب قوه القلوب میگوید که معروف کرنی نسبت
حاصل است یکے آنکه بیان نموده شد دیگر آنکه معروف من الامام علی بن موسی الرضا عن ابیه الامام
موسی الکاظم عن ابیه الامام جعفر الصادق عن ابیه الامام محمد باقر عن ابیه الامام زین العابدین عن
ابیه الامام حسین سبط الرسول صلی الله علیه و سلم عن ابیه المومنین علی المرتضی عن ابیه صلی الله علیه و
سلم و الامام جعفر الصادق ایضا انتساب اے جده اسما القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن
سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن ابی بکر الصدیق عن ابی بکر الصدیق عن ابی بکر الصدیق عن ابی بکر الصدیق
نام نامی انتخاب را زب کتب خود نموده باشند ازین بنقص انتخاب لازم نمی آید بلکه کتاب
شان ناقص و نام نامی او خالی باشد.

نتم هر نظم و نشه را الحق | باشد ازین نام شان وفق

کتاب نغیته الطالبین و فتوح الغیب و دیوان غوثیه نصیف اوست و مافوق طاقه قادی میگوید
تبادری اگر چه است تالیف نموده مگر کلام اوست و سلسله مالیه قادی که منسوب باوست است درین
سلسله بسیار است از کبر ارا و وصول الی الله یافیه مقتصد و نور سیده اند.

آقامری گزند این طایفه را معن قصور | عاشا که بر ارم زبانین گایه
همه شیران جهان بسته این سلسله اند | رویه از جلد چه سان بگسلند سلسله

انتخاب مگر انما را از اول تا آخر است تمامت شریعت و اتباع کتاب سنت مرت نموده و هرگز از عیب
و هوایا زمت اینان نموده بلکه سلاطین و اعیان محتاج فیض او بوده اند و اخبار الاخبار را و ده که سلطان
سجرا از انتخاب التماس نمود که اگر باره درین دیار تشریف آرند ملک سبستان که از انیم روز گویند
در نه بارت خانقاه نماید و ارم انتخاب استدعا که او را قبول نمود و این قطعه نوشته بدو فرستاد.

چون پیر خجری رخ بختم سیاه باد | خیر فقر اگر بود هوس ملک خجرم
ز آنکه که با ختم خیر از ملک خیم شب | صد ملک نیم روز بکجونی خرم

اما اخلاق شریعی و اخلاق اخفرت نسخ بود از آنک علی خلق عظیم و مجوده از آنک علی بدی مستقیم

بان جلالت قدر و علو منزلت و صفا علم و رحمت محل که داشت با خضعا نجا است که روی و با فقر تو وضع
 نمودی و تو قریب بودی و ترجم بر صغیر و ابتدا به اسلام فرمودی و بر مجاست اضیاف و طلبه صبر کردی و از
 سادی و زلات ایشان در گذشته و هر که پیش آنحضرت سوگند خوردی هر چند دروغ گفته قبول
 کردی و علم و کشف خود را به پوشیده و با همان و همتشین چندان خوش خلق و کشاده رو بودی که هیچکس
 نبود و هر که اعصابه و جباریه اغیار اقیام نکردی و هر که زبرد را میر و وزیر زلفی و هیچیک را از مشایخ مصر
 در حسن خلق و وسعت صدر و کرم نفس و عطوفت قلب و حفظ و روضیات عمدت مسامت مشاکت
 نداشته نقلت که یکبار آنحضرت بعد از شربت کج برآمده بود چون بجله که موضعی است قریب بغداد
 رسید فرمود که در اینجا خانه بنید که فقیر و بیکیس تر و کم نام تر از منی نباشد تا اینجا فرود ایم هر چند اکابر و روسای
 انوضع منازل و بیوت عالیه میباشند و التماس شرف نزول نمودند قبول نیفتاد و بعد از انقضای خانه بانه
 که پیری و عجزه و صبیحه و روی بود آنحضرت بعد از طلب اذن از ان پیر شیب انجا نزول فرمود و بایا و فزود
 از نقود و جناس و حیوانات بسیار آمد فرمود بن از حق خود که درین اسباب دارم بر آدم و برای این پیر
 و آدم حاضران نیز بواجبت آنحضرت از حق خود را اندر تمام ان اموال و اسباب را تسلیم ان پیر کردند
 حق تعالی ان پیر را برکت قدوم او عنای و بکثرت از انی داشت که هیچکس در ان موضع نبود و نقلست
 که روزی آنحضرت فقیر را دید که بخاطر شکسته در گوشه نشسته است پرسید که چه حال داری
 و در چه خیال نشسته هستی که بجانب شط رفته بودم و چیزی نداشتم که بیاچ و بهم تا بکشته نشستم و زب
 بگذرم هنوز کلام آن فقیر تمام نشده بود که شخصی مره بخدمت او رسید و دست دینار بود مره را فقیر داد که
 بزم را ببرد و بملاج ده بعضی از مشایخ علم او را و صفات آنحضرت نوشته اند که ان کان الشیخ محمد الدین علی القاد
 رضی الله عنه ظاهر الوضوء و ایم البشر کثیر البها شدید العیاد و زب الخطاب سهل القیاد کریم الاخلاق
 طیب الاعراق عطفاً رؤفاً شوقاً یکرم المجلس و مبسط الزاره ممموا و مارایتیه امین اساناً و لا اظلم لفظاً
 منه و بعضی دیگر نوشته کان سید الشیخ محمد الدین عبد القادر رضی الله عنه سیر الدین شریف الخشیه
 اکثر المیه حجاب الدعوه کریم الاخلاق طیب الاعراق بعد الناس عن الفحش اقرب الناس الی
 الحق شدید الباس اذا تمکنت محارم الله تعالی لا یغضب لنفسه ولا یغیر غیره بلا ید سایلوا یغفر ذنوبه
 کان التوفیق را یده و التائید فاضله و العلم مذبه و القرب مود و الخطاب مشیره و الخطه سفیره و الناس

نذیر والبسطیسمہ الصدوق رایتہ والفتح بقائتہ والحکم بقاءتہ والذکر ونہدہ والفکر سرہ والمکاشفۃ خذاوہ
والمشاہدۃ شفاوہ واداب الشریعۃ ظاہرہ وادب الحقیقۃ سرہ رخی المحدثہ -

اما کرامات خوارق عادات از انجانب از زمان ولادت تا این زمان نہ چند ان سرزد شدہ کہ بحاسب
وہم خیال استقصای ان نہ نمودہ فی النفاذ نقلا عن تاریخ الامام الیائسہ -

واما کرامات یعنی الشیخ عبد القادر خا رجہ عن المحرر وقد اخبر عن من اورکتہ من اعلام الایمۃ ان کرامات توار
او قربت من التواتر و معلوم بالاتفاق انہ لم یطرطروا کرامات بغير من شیوخ الافاق -

و از شیخ عبد الرحمن طفسو بنی نقل نمودہ کہ الشیخ عبد القادر سلطان الوقت وصاحب التصرف فیہ واز
شیخ ابو عمر صریغی نقل نمودہ کہ تضرع علیہ سلام اورا گفت یا ابا عمر عبد القادر سید العارفين وقبلۃ الوافدين

فی ہذا الوقت فعلیک بملازمتہ خدمتہ و تعظیم حرمتہ و از شیخ ابو سعید قبلوی آوردہ کہ گفت الشیخ عبد القادر
یہ برے الاکہ والابرص یجی الموتی باذن اللہ تعالی و در اخبار الاخبار از شیخ علی بن ہبئی آوردہ کہ گفت

نذیرم ہیج یکہ از اہل زمان خود را اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر ہر وقت ہر کہ از خواہد کہ از وی کرامت
مشاہدہ کند میکند و خوارق ظاہر میگردد و گاہی از وسے و گاہی بوی و نقاست

از شیخ ابو مسعود احمد بن ابی بکر ترمذی و شیخ ابو عمرو عثمان صریغی کہ گفتہ کرامات شیخ عبد القادر مثل عقد
منصور بچواہ کہ در سبے یکدیگر در رشتہ کشیدہ شدہ اند ہر کہ از خواہد کہ بشمارد کرامات او ہر روز

ہزارین بشمارد و چہرہ بے یسا از وی و شیخ بزرگ شہاب الدین عمر و سرور دے فرمودہ است کان
الشیخ عبد القادر سلطان الطرق التصرف فی الوجود علی تحقیق و کانت لہ الید البسوطۃ من اللہ تعالی

والفعل الفارق الدائم و از آنحضرت از ہر جنس کرامات نقل کردہ اند از تصرف و نظوا ہر خلق دیوانہ
ایشان و اجراء حکم براس وجان و اطلاع ضایر و اظہار سرایہ اعطاس مواہب غیبیہ و امداد علیایاکی

لارہیبہ و اہم رفیع و تعلیم حوادث و دواہی و تہریر اکوان بچو اثبات الہی و اتصاف بصفات اہل
واجب و تحقق بعت افتاد و انشاء ایراسے اکہ و ابرص و تصحیح مرضی و تشفیہ اعلا و طی زمان و مکان و

نقاذام در زمین و آسمان و میر براب و طہر و ہوا و تہریر اراوات مردم و تعلیم طبایع اشیاء
احضار اشیاء از غیب و اخبار از ماضی و آتی بلا شک و ریب و سایر انواع کرامات و خوارق

عادات بر سبیل اتصال و دوام بن الخاص و العام بر سبیل قصد و اذادہ مطلق بلکہ بر طریق اظہار

و دعوی بر حق و در هر یک ازین امور حکایات و روایات آمده است که قلم از تحریر و زمان از تقریر این قصه
است و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف امام عہد اسلام یعنی بدان فرین و شتون است و آنچه از شیخ
واقطاب وقت او بلکه از بعضی مشایخ متقدمین کہ بزبان وی رضی اللہ عنہ بطریق کشف و اعلام الہی
از وجود شریفش خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفع مکان و اعتراف شان انحضرت و انقیاد و اطاعت
و حکام و اوامر و خصوصاً در قول او قدرند ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و صدق او درین قول و بودن
او و امور من عند اللہ صادر شدہ است بیشتر از آنست کہ تصور توان نمود چنانکہ از ان و زہدۃ الانما کہ تخت
بجہ الاسرار است اورہ ایم رجاء اللقبول و وسیلۃ لا ینفک لک یگوید کہ ما خبر دادن مشایخ بانکہ انتخاب بکمر
قدرند ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و ہمہ اولیای وقت و وضع رقاب نمایند و تسلیم کنند بسیار است در
تغایب الانس و در وصف الراحین شہ حکایات الفاتین للامام الیائے بالتفصیل سطوراً است
حاجت با عاودہ اندر دیگر متاخرین اختلاف نمودہ اند کہ لفظ کل ولی اللہ عام است مراد لہای وقت را
و غیران را پس چہ مراد باشد بعضی غلات گویند کہ مراد اولیای متقدمین و متاخرین میباشد و قیاس
میگویند کہ اولیای وقت مراد است این تمول سالم است و تاویل ضرورت نیست و اشکالی
لازم نمی آید و در صورت شق اول لازم می آید کہ صحابہ و ائمہ اہلبیت و ممدی آخر الزمان و عیسے
علیہ السلام و خضر علیہ السلام در تحت قدم وے در آیند و این بے ادبے است و اللہ اعلم بحقیقۃ
الحال بالجملہ انتخاب افضل البشر در وقت خود بودہ درین پنج شک و اختلاف نیست و با اعتقاد مولف
بعد از صحابہ و تابعین و تبع تابعین و ائمہ اہلبیت و ممدی آخر الزمان و عیسے و خضر علیہما السلام
افضل البشر است اے یوم القیامۃ و شانہ فی الاولیاء و نشان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الانبیاء
و ابن عبد البر کہ از مشاہیر علمائے حدیث است میگوید کہ مردمان آخر الزمان مکن است کہ از صحابہ نیز
افضل باشند بدین دعوی حدیثی ایراد نمودہ گوئیم قول او مقبول نیست و اگر انیقول او بر سواب
باشد بیشک حضرت غوث از سیارے عام صحابی در مرتبہ قرب و ولایت افضل شدن می تواند
اگر چہ صحابہ بے تفضیلت صحابیت مخصوص باشد و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال چون کرامات انجناب بزرمان
جاری است اے یونس ہذا مردمان از ان منیض پایہ بشوئند پس کرامات سابقہ کہ ایم سلف و کتب
ہا سے خود ایراد نمودہ اعلازا باز اعادہ نمودن بے فائدہ دانستہ ترک انکروم انچہ خود از کرامت و شاہدہ

نموده ام بے کم و کاست ایراد میکنم و بالبد التوفیق موقت انجلیکتاب را معالده روی نمود شرح ان
ملوک است مختصر انیکه با تمام غیا ما نوز شده در عتاب سلطانے در ادم اندالت نسبت بمن حکم
قید مدت و دو سال با محنت شاقه بجهور دریای شور و ده هزار روپیہ جبرانہ صادر شد و نسبت
بنایب من بمون حکم الا انکه جبرانہ و سہ پانصد روپیہ صادر شد زنده گے و بال شد و بخود در ماندم و
از زمانے بود کہ استغاثہ ان بعدالت عالیہ ہائے کورٹ کم مے شیند با بجلہ توکل بر خدا نمود استغاثہ
بدانجا بروم و زانجا بپہل ہزار روپیہ دوران اصرار من گردید نہ روی رہائی و نہ پاسے گریز توسل بچرت
غوث رضی اللہ عنہ بروم تا انکہ شبے بخواب دیدم کہ مکانے وسیع است و دوران تختے نہادہ و بران
تحت فرش مکلف زربفت انداختہ و کیہ زرد و زنی نہادہ بالای تخت شینے خوش رود خوش خوبتر
و کیہ زوہ من بنیر تحت زرد پایہ ان نشسته خیر نم کہ این شخص با جلالست کیست ناگاہ معلوم شد کہ
حضرت محبوب سبحانے و قطب ربانی و غوث صمدانی سید عبدالقادر جیلانے اندیس انجیاب از کمال
خوش خلقے و خندہ روی بمن لکھا ہے کہ دو پرسیدام و زکدام روز است گفتم روز پنجشنبہ گفت فضیلت
این روز یہ باشد گفتم این یوم امت است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت این امت
بر سایر ائم باز پرسید کہ فضیلت روز جمعہ یہ باشد گفتم روز جمعہ یوم اللہ است پس فضیلت او بر سایر ایام
مانند فضیلت خدای تعالیٰ بر مخلوقات باز پرسید فضیلت روز دوشنبہ یہ باشد گفتم دوشنبہ
یوم البنی است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر سایر اناس
ازین جواب بسیار شادمان شد و بسمی نمودہ گفت تو مگر غیبی اپو سہ مطاعی لکھی گفتم ارے
بعد از ان فرمود کہ چون دوشنبہ یوم البنی است پس از روز ہرہ است و این سخن را سہ بار تکرار فرمود
چون از خواب در ادم فرستے و سروری بن روی آورد مگر بہ تعبیر ان پے نبردم کہ چہ معنی باشد بعد از
تفکر بسیار اندک امید داشت ہم کہ شاید خدای تعالیٰ بر روز دوشنبہ بمن فضل کند
و غرض در میان زندان بہین بیج و تاب بودم کہ معالہ نزد حکام ہائی کورٹ پیش شد
بعد از رد و کہ بسیار رای مستر کہنپ بران قرار گرفت کہ برای تجویز ثانی مقدمہ و الیس برو و و راے
مستر کلور بران قرار گرفت کہ حکم عدالت ماتحت بحال و برقرار باشد چون دو حاکم با ہم مختلف شدند
و عامل با جلاس کامل تفویض نمودہ شد چون خبر بمن رسید نہایت ملول شدم و از ان خواب کہ

که اندک امید و ابرو بم باطل بپوش شد چه حکام اجلاس کامل اگر بیکه ازین دورای موافقت نمایند حکام
تکام است اگر بالفرض رای تجویز ثانی نمی شود روی های ندارم در کمال بیدارگی بسر بردم چون شب داند
بجواب رفتم بعد نصف شب بخواب رفتم که در اجلاس کامل حکم عدالت ماتحت بحال گردیده و ملازم
فرستادن بعبور دریا کے شوارز محبس بردوان برآورده و محبس علی پور برده اند و از انجا قید بان بجزیره فرستند
و چهار تنی طیارست بعد دو سه روز روانه خبر بره می شوم و ان محبس بغایت مستحکم است و دیوارها سوار
اینقدر بلند است که اگر مردم در ان نظر کنند دستار از سر بقیقت و دیوار از سنگ خاره است و دروازه بغایت
مستحکم و آینه است و مقدر و بشتر نیست که از انجا بدراید من حیران و متفکر ایستاده با خود میگویم که از
بندگان خدا کسے باشد که ازین زندان مارا بدرود خدا یا اگر چه بکسے اینقدرت نداده که مرا از دست
این ظالمان بے ایمان نجات دهد مگر تو قادری که مرا نجات بخشے از تو این عجیب و غریب نماند
درین فکر بودم که دو کس سپاهی از بیرون متوجه دروازه زندان شدند و از کمال غضب دست و حلقه
زندان زده زور کردند تا ان دروازه اینج برکنده شد از ابر و افکندند و یکراست بسوی من اندر دوید
دست من از دو جانب گرفتند و مرا کشان کشان بیرون میبردند من حیرانم که یا ایستادن کیستند آخر رسیدیم
که شما چه کسایند و مرا کجاست برید گفتند ما سپاهیان سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ هستیم برادران
تو با ستغاثه بجزرت غوث رفته بودی و حکم های نسبت تو صادر شده و ما را متعین فرمودند که از دست
انگیزیان تو را رهای و هم نیک گفتند و مرا بدر بردند و گفتند برو هر جا که خواهی اکنون بچکس را بر تو دوستی نباشد
و گفتیم اکنون شما میر و دیوانه انگیزے پاسبان که اینجائی مینید مرا می گیرید ایشان مرا رجز نموده گفتند چه ایستاد
برو هر جا که خواهی که کسی را بجز نظر کردن در تو قدرتے نباشد این بگفتند و برقتند و من سائے در انجا متفکر
ایستادم که شاید کسے مرا باز بگیرد بعد از ان دیدم که پاسبان و حکام نے توانند که پیش من آیند ایستاده است
خرامان خرامان بدر رفتم و بجای خود رسیده فقر را داد و هوش نمودم و از خواب برستم روز سیوم ان بود که
از اجلاس کامل حکم شد که حکم عدالت اسفل منسوخ و مستر و گردید فقیر بامان ب نو رهای یافت و ان روز
دو شنبه بود الحمد للہ علی ذلک و تاریخ صد و دین حکم تاریخ ۱۳۰۱ سال ۱۲۰۲ بمکرمه ۱۲۰۳ شنبه ۱۲۰۳
عالیه بانی کورٹ کلکتہ صادر شده دوم آنکه و تھے میون بودم و از تعافاست و اینان تنگ بودم و
توسل بانجباب نموده بودم که شے بخواب دیدم که حضرت غوث پاک اشرفین اورده اند و گویا غایت نازم

کہ ازین دیار سفر کنند من پیش انجناب راقم بگریه نمودم و گفتم کہ پشت پناه من جناب شما بود و چون از اینجا
 بروید دیگر حال من چه باشد دست مبارک بر سر من فرود آورد و گفت کہ دل نشاد و اگر سال ہر مقرر
 تو ادا خواہد شد و برادران تو نیز بسبب تو نجات خواهند یافت و دیگر ہم برائے امرے خالیف مباحث
 کہ چہ کروہے تو نہ سہیدار شدہ غلطی نہ ہم کہ بشارت ادای دین یافتہ مگر ازین جگہ کہ دیگر ہم برائے امرے
 خالیف مباحث کہ کروہے تو نہ سہیدار شدہ ہم کہ شاید لباس دیگر برین متوجہ است مگر مال کا ذخیرہ است
 بہر حال بفضل الہی ان دین ہمدان سال سہولت تمام ادا شد و دین اتنا عید الدنیا نام شخصے ساکن
 پیشاور ناگاہ بیکرم جانکا چہ بیستیس ہای کورٹ کلکتہ مسرہ نارمن صاحب راقل نمود و بان سبب
 ہا شتباہ آنکہ شاید او مسرتے دارم و این بسا زش من بوقوع آمدہ حاکم بردوان متکات نام و با جوبہ
 ما خود کرد و الوقت دانستم کہ بغیر خواب من چہ بود مگر الحمد للہ بے تکلف بلا جرحہ ہای یافتہ و دانستم از ان
 تہمت پاک برآمد و حقے دیگر مرا مشکلی پیش آمد کہ برای دفع این بیچارہ نیدانستم از ہر طرف مایوس بودم
 و وسیلہ بحضرت غوث بر دم شے خواب دیدم کہ انجناب بر تختے وسیع نشستہ و نزد او سہ ظرف آب است
 و یکے از ان شربت ایمان و در دیگرے شربت علم و در دیگرے شربت پیرے است کہ یاد من نیست مگر
 انجناب چہ پوستمہ از نظر فیکہ شربت ایمان ست مینوشد یکبار تو شیدہ ظرف بر تخت نہاد من دست
 فراز کردم و انرا گرفتہ و قدرے از ان نوشیدم بعد از ان با انجناب گفتم کہ این بود فضلہ شما کہ نوشیدم انجناب
 بسیار بخادمان شدہ و خندیدند بعد از ان از خواب بیدار شدیم و تعبیر نمودم کہ حق تعالی ما و من برابر و بعد
 از ان بہرکت دیدار ہما چون او انکار شکل سہل ترین صورتے اسان گردید و مدعا بر حسب خواہش گشت
 علاوہ برین بار بار برائے اموات مشکل انجناب مابہر گاہ باری وسیلہ نمودہ ام و حضرت قاضی الحاجات
 حاجتم را روا ساختہ آرزویم سایندہ لہ الحمد والمنة ایک ہم میدوار فضل و کرم فضل و کمال بسیار ہم
 و حضرت غوث را وسیلہ ساختہ ام و متصرف نشستہ ام دیدہ باید از پردہ غیب چہ بظہور اید و وہ قول را
 آورده کہ صد گس از علما و ادکباے عراق با ہم متفق شدہ و ہر یکے سوائے مشکل از ہر قسم مادہ ساختہ
 برائے مناظرہ با حضرت شیخ ذرا اند چون پیش وے رسیدند ہیچ توانستند گفت انجناب ہر یکے را
 جداگانہ فرمود کہ سوال تو اینست و جواب ان این و ہر یکے تعجب و حیرت بر گشتند و تفصیل مبنی قصہ
 در کتاب مذکور است رحمۃ اللہ علیہ مشائخ و علما و شعرا و مناقب انجناب قصاید و غزلیات و رباعیات و

و قطعاً انشا نمودہ اند بعضی از ان ہوت بیان مے ارم -

خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری کے گفتے

مومن حسب سبجائی مقدس قطب رہے	علی سیرت حسن ثانی محمدی الدین جیلانی
قداد و سرور و جانی بیش یا قوت رہے	حدیث فیض حقانی محمدی الدین جیلانی
بجئے پیر کفائی بقدر یوسف ثمانے	ہمت شاہ مردہ محمدی الدین جیلانی
عطا بخش مہمانی خطا بخش مریدانے	شفای بخش مرصفا محمدی الدین جیلانی
مردیش شیخ ملتانی بلکہ عقل خاقانی	چہ خاقان عرش الوانی محمدی الدین جیلانی
بود برادر گمشدہ دانی بہاء الدین برابانی	بقدر دین حقانی محمدی الدین جیلانی

قدسی

برہ دست یقین ثانی لہ برستہ جیلانی	کہ دست او بود اندر حقیقت ستیزانے
ایک دست گیری غوث الاعظم قطب رہا	جیسے عالم زہی محبوب سبحانے
نشان شان چو بی بیان سرگمٹونے	بصورت مثل بنو بیت تقوی ثانی
کہ میگوی ترا در حسن خوبی یوسف ثمانے	کہ او محبوب یعقوب است محبوب سبحانے
نیاز اندر جناب پاک او از قدسی انانے	بود یعقوبیش گرا شد انجا ماہ کنعانے

ولہ الیضا

سرور کون و مکان منظور انوار خدا	منظر انوار یزدان نور چشم مصطفیٰ
سید و الانسب محبوب رب العالمین	قرۃ العین علی عالی ہمہ مشکل کشا
ہادی دوران نشان بادگار الہیت	والے جیلان بیخ خانہ خیر النساء
عالم علم شریعت واقف سر خفہ	سالک راہ حقیقت پیشوا علی تقفا
یوسف مصر صداقت عیسیٰ دین بنی	موسیٰ طوح صداقت ہم مقام اینا
بادشاہ دین و دنیا بیغ فضل و کرم	منع جود و سخاوت برج شاہ و گدا
عالم دنیا منور شد ز نور تہذیب	مرحبا یا غوث الاعظم مرحبا صد رحبا

سید شرف الدین عیسیٰ بن قطب الاقطاب سید محمدی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما

در تخریصه الاصفیا اورده کہ جمیع علوم را در خدمت بابرکت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ کسب نموده
درس حدیث و فقه و غلط میفرمود و کتاب جواهر الامر را در علم صوفیہ کہ شتمل بر حقایق و معارف است
تصنیف حضرت وی است و حضرت غوث صدیقی کتاب فتوح الغیب بجمت وی تصنیف فرموده
است و وفات آنجناب سنہ ثلث و سبعین و خمس مائتہ رحمہ اللہ تعالیٰ

سید احمد رفاعی قدس سرہ کنیت دے ابو العباس حسینے است از اولاد امام موسی
کاظم رضی اللہ عنہ مردے بود فقیہ صالح شافعی المذہب از کبار صوفیہ سلسلہ خانوادہ قاضیہ بوس
منسوب است وفات وی یوم الخمیس الثانی والعشرون جمادی الاولی سنہ ثمان و سبعین و
ثمسائتہ بام عبیدہ و موفی عمر السبعین فی تاریخ ابن خلکان ابو العباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس
احمد المعروف بابن الرفاعی کان جلا صالحا فقیہا شافعی المذہب اصلہ من العرب و سكن فی البطایح
من العراق بقریة یقال لہا ام عبیدہ و انعم الی خلق عظیم من الفقراء و احسن الالاعتقاد فیہ و تبعوہ الطائفة
المعروفة بالرفاعیہ و البطایحیہ من الفقراء و نسبوہ الیہ و الاتباع احوال عجیبہ من اکل الحیات و سے
جنتہ و النزول فی التنازیحی تنفرم بالناس یخفونہا و یقال انہم فی بلادہم یکون الاسود و مثل ہذا و شایعہ
ولہم مواضع جمیع عندہم من الفقراء عالم لا یعد ولا یحیی و یقومون بکفایتہ کل و لم یکن لہ عقب و انما یعقب
الانیہ و اولادہ یوارثون الشیخ و الولا یثب علی ملک الناحیہ الی الان و امورہم مشہورہ مستفیضہ
و لا حاجۃ الی اللطائف فیہا و کان الشیخ احمد مع ما کان علیہ من الاشتغال بعبادۃ شرفہ علی ما قبل -

ادجن لیلی تمام قلبہ بذکر کم و فتوحی بحاب میطر الیہم و الاستی سلام عمر و کیف بات اسیر ہا فلا ہو مقتول ففی القتل راحتہ	انج کسانج الحمام المطوق و تختی بجاء للموسی سند فقی نفسک الاساک و و نہ و ہو موثق ولا ہو ممنون علیہ فیعتق
---	--

و لم یزل علی ملک الحال الی ان توفی و الرفاعی کبار الروافضیہ و فتح الفار و بعد الالف عین مہملتہ ہذہ النسبتہ
الی رجل من العرب یقال لہ رفاعہ کہذا القلتہ من خط بعض اہل بیتہ و ام عبیدہ بفتح العین المہملتہ و الیاء
الموحدة و سکون الیاء المتشابهہ من تحتہا ثمان مائتہ و بی عدۃ قری مجتبعة فی وسط الحماہ وین واسط
و البصرہ و لما مشہورہ بالعراق و اللہ اعلم و فی النسخات للجامی سید احمد بن ابی الحسن الرفاعی قدس سرہ

ذوال مقامات العلویه والاحوال السنیه خرق السد سحانه علی یریا العواید وقلب له الاعیان وانهما العواید
 لیکن اصحاب یقینهم الحید و الرد سے یہ فعل بعضیہم الزمان و یعیب بالعیات و بذاماعرفہ شیخ و لاسلمی و اصحابی بخود
 بالسد من الشیطان و حی از اولاد بزرگوار امام موسی کاظم است یعنی السد تعالیٰ عنہ و نسبت خرف
 و سے برج و وسطہ شبلیہ میرسد ساکن ام عبیدہ یودہ از بطایح ابو الحسن علی کہ خواہر زادہ وی است
 گفتہ است کہ یکر و زبرد خلوت و سے نشستہ بودم و پیش وی اواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش
 و سے کسی نشستہ دیدم کہ ہرگز نشنیدہ بودم ساعی دراز یا ہم سخن گفتند پس ان شخص از روزی
 کہ دیو یا خلوت شیخ بود و چون آمد و چون برق خاطر در ہوا بگذشت پس پیش شیخ و آدم و پیر
 کہ این مرد کہ بودہ گفت تو دیدی گفت من گفتم او کہے است کہ السد تعالیٰ بحر محیط ابوی کا گفت
 میکند و یکے از رجال اربعہ است سر روز است کہ وی مجور شدہ است اما نیداند گفت پاسید سبب
 جہوری وی چہیت گفت و سے در یکی از جزایر بحر محیط مقیم است انجا سے شبان روز متصل بالان
 باریہ بخاطر و سے گذشت کہ کاش این باران در عنانات بود و بعد انان تنفہار کرد و بسبب این
 اسرار من مجور شدہ است پس من گفتم پاسید ویرا ببھوی وی اعانہ کر و سے گفت نہ شرم داشتہ
 گفتم اگر فرمائی من ویرا اعلام کنم گفتم میکنے گفتم ارے گفت سرور گریبان خود در کش در کشیدم و از
 یگوئم رسید کہ یا علی سہ برابر سر بر او دم خود را دیکہ از جزائر بحر محیط دیدم در کار خود حیران شدم
 برخاستم و اندکے بر فتم ان مرد را دیدم برو سے سلام کردم و ان قصد را با وی بگفتم سوگند بر من داد کہ ہر
 ترا یگویم خیانت کن گفتم خیانت کنم گفت خرفہ مرا در گردن کن و مرا بروی دزدین میکش و منادی
 میکن کہ این سزائے اناس است کہ بر خدای تعالیٰ اعتراض کند خرفہ را در گردن وی کردم و خواستم
 کہ دیر اکبشم تا قتی اواز داد کہ اسے علی ویرا بگذار کہ ملائکہ اسماں بروی تیرا سے دامند و گریبان شنیدند
 و خداوند تعالیٰ از وی خوشنود شد چون ان اواز شنیدم بخود شدم چون بخود باز آمدم خود را پیش
 خال خود دیدم والد کہ نہ انستم کہ چون رفتم و چون آدم و چون وقتے کسے از سیدے احمد تھوینی طلبیدے
 و کاغذ بیاوردے کہ بنویسد اگر سیاہی بنودے کاغذ را بگرفتے و بے سیاہی بنوشتے وقتے برائے
 شخصے بے سیاہی بنوشت و مدتے مدید غالب شد و بعد از ان ان کاغذ را باز آورد و بر سہیل استخوان
 و گفت اسے شیخ برائے من دعائے بنویس چون دان کاغذ نکر سیت گفت ای فرزند این کاغذ

نوشته است و بوسے وادروزی دوتن از اصحاب وی بھجرا رفتند و با ہم نشستند و حکایت میکردند
یکے از ان دیگرے را پرسید کہ تراورین مدت از ملازمت سید احمد چہ حاصل شدہ گفت تو بہر تہنایک
بہ خواہی بکن گفت اسے سید بخواہم کہ نامہ از اوسے ملازمت ہمیں ساعت از آسمان فرود آید
ان دیگرے گفت کرم خدای تعالی بسیار است و فضل وی بیست درین حال کہ ایشان دین
مقال بودند ناگاہ ورتے سفید از آسمان فرود افتاد و انرا بر گرفتند و ان بیچ نوشتہ ندیدند پیش سید
آمدند (یعنی سید احمد) و از حال خود بیچ ناگفتہ النورق را بوی دادند چون سید (یعنی سید احمد) و ان وقت
انکہ سیت خدا تعالی را سجدہ کرد و چون سر از سجدہ برداشت گفت الحمد للہ الذی ارانی عتیق اصحابی من النار
نہ الدنیا قبل الآخرۃ گفتند ای سید این ورق سفید است گفت یہ قدرت بسیار ہی نئے نویسند
نور نوشتہ شدہ است گفتند ویرا با کمال اشتغال بعبادات اشعار لطیف بودہ است فنش اشعار
المذکور و بعضے گفتند انکراین ابیات را از اقوال شنیدہ است و بران رفتہ از دنیا دیکہا روضہ ارحمان
مذکور است کہ البصیرت سید عبد القادر جیلانی نے ہم رسیدہ و در خزینۃ الاصفیا آورده کہ در آخر نجدت
حضرت غوث الاعظم حاضر شدہ فایده ہای عظیم برداشت و از غائب محبت والدہ اش را حضرت
غوث الثقلین ہمیشہ خود خواندے و ہر ہمیشہ زادہ خود گفتے و بارہا در بارہ وی فرمودہ شعر۔

کنز ابن الرفاعے کان شے	لیسک لے طریقے و اشتغافے
------------------------	-------------------------

ابو عبد اللہ الصومعی قدس سرہ ملوسے بودہ حسینے جد مادری حضرت سید عبد القادر جیلانی
ست رضی اللہ تعالی عنہ و رفعت اورده کہ وی از بزرگان مشایخ گیلان و روسای زبوا ایشان
بود و عوارا احوال مالی و کرامات ظاہر بود و جماعتے از بزرگان مشایخ عمر را در یافتہ بود و مستجاب الدعوت
بود و متے کہ در غضب شک حق سبحانہ تعالی از براسے وی زود انتقام کشیدہ ہر چہ خواستے خدا تعالی
چنان کردے و بہر چیز کہ پیش از وقوع ان خبر کردے چنانکہ خبر کردہ بودے واقع شکر جماعتے از
اصحاب وی بقصد تجارت بسر قدر رفتہ بودند نزدیک بسر قدر جماعتے سواران بغارت ایشان بران
آمدند جماعت تاہران شیخ ابو عبد اللہ را او را دند و دیدند کہ در میان ایشان ایستادہ است و بگویر
سبعہ قدوس ربنا اللہ و در شویای سواران از میان ماہم سواران متفرق شدند و ہر کس
موانست کہ اسب خود را نگاہ دارد بعضے بکوہ بافتا و ندہ بعضے بوا دیہا و دوتن از ایشان با یکدیگر

جمع توانستند شد از شریانشان برستند بعد از آن شیخ را در میان خود طلبیدند و می یافتند چون گیلیان
 بازگشتند و قصه را باز گفتند اصحاب شیخ گفتند شیخ هرگز از میان ما غایب نشد رحمه الله تعالی
 ابراهیم بن سعد العلوی الحسینی قدس سره کینت وی ابو اسحاق است جامع بود و در میان شریعت
 و طریقت و علم و روح و نفحات مذکور است که وی شریف است حسینی از قدیمان مشایخ است از اهل
 بغداد و از انجای ایشان رفت و انجای متوطن شد و صاحب کرامات ظاهر بود و نیکو براهیم و ابراهیم شیخ الاسلام گفت
 که هزار و دویست و اند شیخ شناسم از بن طایفه و علوی بوده انیکو ابراهیم بن سعد دیگر مرده علوی
 صاحب کرامات تنبیه این قول مقتضی آن میشود که در میان علویان بغیر این دو کس کس و س
 صاحب کرامت نباشد و حال آنکه چنین نیست این قول او اگر بظاهر بگیریم چنان مستفاد میشود که
 از میان مشایخ که با ایشان معرفت میدارم دو کس علوی بوده اند درین پنج اشکال نیست که میتوان
 که مشایخ علوی بغیر این دو کس یاد آشنا بودند و اگر این مراد باشد که از بن طایفه فقط همین دو کس تا
 زمان او و س بوده اند این قول خطای فاحش است فخر بر اینست و هم در نفحات آورده که ابراهیم سعد
 او استاد ابو الخارث اولاسی است ابو الخارث اولاسی در ابتدا س را و ت بنیانه خود نمیکند نه خورده
 بود بے یاران پیش ابراهیم سعد رفت و وی در راه بود پای بے براب نهاد و ابو الخارث را گفت دست
 بیا و دست بوی داد پای وی در آب فروش ابراهیم گفت پاسب تو در خاکین و بخت است باین
 سخن و ایضا مطایبه و عتاب کرد بران کار پس گفت تو نه جوینده این کار س برو و از خلق عزت گیرد
 فراغت دل جوئی و کردار کرد و هم ابو الخارث گوید که ابتدا س دیدن من ابراهیم سعد را آن بود
 که در غیر ایام موسم از اولاس بغیریت که بیرون ادم در راه بسد تن باز خوردهم گفتیم که من هم با شما هم
 دو تن از ایشان جدا شدند من نا ادم و یک تن دان ابراهیم سعد علوی بود شریف بود و همیشه گفت
 تو کجا میری و گفتیم بشام گفت من بکوه لکام میروم بعد از آن جدا شدیم اما همیشه کثامت وی چنان آمد
 و هم گفته که هر روز س با ابراهیم سعد علوی از کوه لکام می ادم شکری در از گوش زسنه را گرفته بود و آن
 زن بکما استغاثه کرد و ابراهیم بان شکر س سخن گفت قبول نکرد و عا کرد و آن شکر س و زن هر دو بنیانه
 بعد از آن زن بر جناست و شکری بر دهن گفتیم دیگر با تو مصاحبت نکنم که تو مستجاب الدعوتی
 میترسم که از من بے ادبی ظاهر شود و بر من دعا کنی گفت ایمن نیستی گفتیم که پس و میست کرد

گفت تا بتوانی بکمر چپه ساز دنیا قناعت کن و تهم دی گفته که روزی در ادلاس نشست بودم
 بهجت بیرون رفتن در حرکت آمد بیرون ادم دیدم که شخصی در میان درختان نماز میگزارد و در بیت
 او فرود گرفت چون نیک نظر کردم بر ابراهیم سعد بود نماز را کوتا ماه کرد و سلام داد و بکنار بجا آمد و لب بچنانند
 ما بیان بسیار صفت کشیده روی بوی نهادند بخاطر من گذشت که صیتا دان کجا اند هر متفرق شدند
 پس گفت اے ابو الحارث تو مرد این کار نه بر تو باد که درین یکما از خلق پنهان باشی و بقیله از
 دنیا بسازستی تا ازل تو برس و غائب شد دیگر ندیدم و اوانتهی قصه ملاقات ابو الحارث با ابراهیم
 در راه غمام و بعد از آن جدا شدن و من بعد از کوه لکام با هم فرو آمدن تطبیق شے یا بر شاید که چون یکم
 بر کوه لکام رفت ابو الحارث بسوے شام رفت بعد از آن ابو الحارث بکوه لکام آمده بصحبت وی
 رسیده مدتی تعلیم یافت من بعد چون از آنجا فرو دمی آمد بدیدن حالات و س از و تبر رسید و جدا
 شد ورنه لذوی و مقه فایگینه و غیره راست نمی آید و السلام اعلم بحقیقه الحال -

حمزه بن عبد السلامی الحنفی قدس سره کینت او ابو القاسم است فی النعمات ساخر
 فی الهادیة علی التوکل سنین یقال لم یضیع جنبه علی الارض سنین فی الحضر و کان لا یکل موعنه
 اسفاره رکوۃ و لا یفرغ فی الذکر حمزه علوی شاگرد بوایخ تینا فی است وی شکم گرسنه در بادی بروی
 گفته شکم سیر از معلوم است وی گفته صوفی را در بادی ان نگاه باید داشت که در حضر که صوفی در سفر
 در حضر است رحمہ اللہ تعالی -

امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی الملقب بعلی الثانی قدس اللہ تعالی سره
 فی النعمات جامع بوده است میان علوم ظاہری و باطنی و بر او علوم اہل باطن منقحات مشہور
 است چون کتاب اسرار النقط و شرح اسماء اللہ و شرح قصص الحکم و شرح قصصہ نزو فارسیہ و ذخیرۃ الملوک
 و غیر آن و س مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد اللہ المزدغانی بود و اکسب طریقت پیش صاحب
 البرین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرد چون شیخ تقی الدین علی از دنیا رفت باز رجوع بشیخ
 شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجہ کرد و گفت فرمان انست که در انصافی بلاد علم
 بگردی س نوبت بن سکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد و سہ را در یافت و چهار صد را
 در یک مجلس در یافت و در سادس ذی الحجۃ سنہ ست و ثمانین دسجائیمہ نزدیک بولایت گرفت

فوت شد و از آنجا بختلانش نقل گرد و در جسد الهی تعالی علامه الانبیا رملکفوی لسان المعنی سید ابوالفتح
النسیج عن البیاض الناصب و المتوسل الی البجعات العلامیة الشیخ العارف الربانی و العالم المصنف
امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی قدس الله تعالی سره کان جامعاً بین العلوم الظاهرية
والباطنیة و لم یضف کثیرة فی علم التصوف مثل کتاب اسرار النقط و ترجمه اسماء الله الحسنى و شرح
قصص الحکم و شرح قصید و تمثیة فارسیه و غیره و من خلفاء الشیخ العارف الربانی خواجہ محقق الحکام
و الشیخ السید الامیر عبد الدین برزش آبادی جد السید الامیر المحترم اقیب الملکة النبیة کان اقیباً فی
دولة السلطان سلیم خان استاذ المبرور و نسخة اربع و ثمانین و تسعمائة و کان السید علی الهمدانی
جمع الادرا و اختارها من اوراد و المشایخ الذین کانوا فی عصره و شرف بجمعهم و باس ایا دیم الشریفیة
و اقیس من النواریم القدسیة و نتیجتها من جوامع کلماتهم الانسیب و سماها الادرا و الفحیة و هی ایوم
اوراد الاخوان الکبریة و الشیخ الخلیل السید علی الهمدانی اخذ الطریقة عن نفی الدین علی دوست و الشیخ
محمود المزدغانی و هما عن علام الدولة السنداء و هو عن نور الدین عبد الرحمن الاسفراینی و هو عن الشیخ جان الدین
احمد جوزقانی عن نفی الدین علی لالا عن الشیخ الکبیر ابی الجناح نجم الدین الکبیر عن الشیخ اسماعیل الفیهر
عن الشیخ ابی الخبیب ضیا الدین عبد القادر السمرقندی عن ابی الفتوح عن الشیخ احمد انوار الی
عن ابی بکر النسیج عن ابی القاسم الکراکائی عن ابی عثمان المغربي عن ابی علی الکاتب عن ابی علی
الرودبار عن السید الطالیف ابی القاسم جنید البغدادی عن سری السقطی عن معروف الکراکائی
عن داود الطالی عن حبیب العجمی عن حسن البصری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم انتهى میگوید
فقیر مولف این کتاب که معروف کرخی را در نسبت حاصل است یکی که بیان شد تعجب است از
کفوی که نسبت قوی را ترک نموده و ان اینکه معروف کرخی عن الامام علی بن موسی الرضا عن ابیہ الامام
موسی الکاظم عن ابیہ الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام محمد الباقر عن ابیہ الامام زین العابدین عن
ابیہ الامام حسین سبط الرسول صلی الله علیه و سلم عن ابیہ امیر المؤمنین علی الرضا عن ابیہ النبی صلی الله علیه
و سلم الامام جعفر الصادق ایضا انتساب الی جدہ الی الامام القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی الله علیه و سلم انشی ثم قال الکفوی سمعت
شیخنا و سیدنا المولی العارف الربانی الشیخ محمد بن یوسف الکراکائی السمرقندی یکلم عن شیخنا

عبدالمطیف الحجامی عن شیخ الخدومی الاعظم حاجی محمد الجوشانی عن شیخ شاذ بید اوزی من شیخ زید
الملقب بالرشید عن شیخ السید الامیر عبد الله الیزیش ابادی من شیخ المرشد الکامل والشیخ المکمل الحجامی
الغلامی من شیخ قدوة العارفين ولیل السالکین منبع الممارف الربانی معدن اللطف السجانی السید
علی الهدانی لائق اوراد الفقیه ونبیها من جمیع کلماتهم القدسیة علی حسب ما کاتم الانسیة ای
منه من امان الملائکة فیروزه ثنائیة شعبه جبارکاه ویلوفون حول العرش و فی ایدیه طلق من نور کاه
من الاماکی و الجواهر نیشرون ثم قال الشیخ محمد السمرقندی و لهذا مشایخنا کما فی القرون فی شعبه جبارکاه
ومن تصانیف ذخیره الملوک و بوکتاب لطیف و انشاء شریف تشتمل علی لوازم قواعد الساطنة الصوریة
و المعنوی و یبنی علی ذکر احکام حکومته و الولاية و تحصیل السعادة الدنوی و الاخری و مرتب علی عشرة
ابواب الی اخره ذکر السیر و سید محمد الی کر خلیفه وی بود در عمل خود خواهد آمد.

سید پربان الدین محقق السمرقندی قدس الله تعالی سره وی جامع بود در میان شریعت و طریقت
و علم و عمل و دانشمندی بزرگ بود فی النفحات الی سید هست حسینیه از ترنماست از مریدان و تربیت
یا تمامگان مولانا سید الدین ولد و سبب اشرف وی در خواطر در خراسان و ترنم سید سران شهر
بود و ما نرور که مولانا سید الدین ولد فوت شد وی در ترنم یا جمیع نشسته بود گفت در یفا که حضرت استاد
و شیخم ازین عالم رحلت فرموده بعد از چند روز بجهت تربیت مولانا جمال الدین بقونیه متوجه شد
و خدمت مولانا مدت نه سال در خدمت و ملازمت وی نیاز مندی و تربیت یافت گفت اندک چون
خدمت شیخ تمام الدین سهروردی بودم آمده بدیدان سید پربان الدین آمد سید بزرگاستر
نشسته بود از جای بخیس شیخ از دین تعلیم کرد و نبشست و سخن واقع نشد مریدان پرسید بزرگ از جواب
سکوت پیدا و شیخ فرمود که پیش اهل حال زبان حال نباید زبان قال پرسیدند که ویرا چگونه یافتی
گفت که در یافتمست حاج پربازور معانی حقایق نمیدی بغایت آشکار و بغایت غایت پنهان و
خدمت شیخ صلاح الدین رحمہ الله از جمله مریدان سید بوده و سید بفرموده که عالم را بشیخ صلاح الدین بخشیدم
و عالم را بولانا و ترا بمرید سید و در الفقه فیمیه است ملازم الله و تحیات علیه علی جمیع باب الله الصالحین -

سید عبد الله الیزیش ابا وی قدس سره علوی بود حسینیه شافعی المذهب شری المقدمات
و اعلام الانبیاء و اچو در مناقب او و در انخفض ان زیست الشیخ الی ارف الربانی والمرشد الکامل

الصمدانی مجمع الفتوح الجاهلۃ منبع عیون المشاهدة نقل کتور الحفظ من صباح روز القایم شرف الموقر
 السيد عبد الله بن زهر الشاذلی کانی فخر زمانه ومقدم اوانه سباً وحساً وکان نقیب السادات الاشراف
 بمملكة خراسان وکان نقیب المملکة السيد المحرم المکون فیصل سباً الیه ووجهه احمر علی ان الشیخ
 الاعراف بالمد عبد اللطیف الجانی المحدث لما قدم هذه الیای طلبه السلطان الغازی سلیمان خان
 فدخل علیه فقال ان السلطان المکون اخذ هذه السائقین وکان مریداً له فنهى انشاء الصلوة
 عن سبب سبب الشیخ الی سلطنة طینیة فقال فبنا اسے هذه البلاءة الوباکیمة لایا
 فخر ومانا السيد محترم فانه نقل الشیخ الاعظم السيد عبد الله بن زهر الشاذلی وهو رجل عظیم القدر شریف
 النسب اخذ السائقین وادیر المظفریة من نواب الساق الخملات عن الامیر السيد علی الهدانی عن الشیخ
 محمود المزدقانی من عبد الزین الایمن من بال الدین احمد الجوزقانی عن بنی الدین علی الایمن عبد الدین
 البومادی من نجم الدین الایمن عن اسماعیل القصیر عن شهاب الدین السمرقندی عن احمد الغزالی عن
 الایمن بن النسیج عن الی القاسم الجرجانی عن الی عثمان الغربی عن الی علی الکاتب عن الی علی الرودبار
 عن جنید البغدادی عن سمری السطی عن معروف الکفری الی اخر النسب کما مر فی فخره کما مر فی سید علی الهدانی
 این نسبت بانطور نوشته شد که اسماعیل قفیری از ابوالنجیب سمرودی ووی از ابوالفتح ووی از احمد
 غزالی ودر نجابجاست ابوالنجیب شهاب الدین نوشته ونام ابوالفتح ترک نموده گنجی نسبت که در ذکر
 علی هدانی گذشت واما عالم وشیخ رشید خرقه از سید عبد الله پوشیده بعد از ان گفت شیخ عبد اللطیف
 که بدان ای سلطان که سید عبد الله صحیح النسب وکثیر المحسب بود و له مقامات عالیة وکرامات سامیة
 مع ذلک بود و نقیب الاشراف و در یار خراسان و بود کسی و از نجیب محرم که یاد کند غیظم و تفهم و را
 نزد سلطان و ارکان السلطنة تا اینکه باند شد امر او دکار او بالا گرفت تا اینکه نزاع نمودند و بالا نشد
 و را عیاد بر شیخ الاسلام مفتی الانام موسی المنظم استاذ العالم ابو السعد و المهادی و بود که اول ملازمت
 میکرد و در روزها و بگذرد و روزه و حاشی او و بود و من که در بعضی از روزها و شب با حاضر میشد و در مجلس
 عالی او پس نشیند و بارها که در آن میگرد و بان خود را بروی و بیشتر طعن میکرد و را و میگفت ای اعیان
 چه میگوید شیخ الاسلام و نهی الانام و در کوة و حج بیت الله الحرام و بود شیخ الاسلام صاحب شرف و
 غیظم طلب کرد اجازت برای حج از سلطان پس از خصصت داد و توفی السید احمدی و تا بن تسامیة

رحمه الله تعالى -

خواجہ ابو احمد بدال چشتی قدس سرہ علوی بود جسے از علمای اتقای طایفہ صوفیہ ذوال مقامات العالیہ
والحالات السنیہ صاحب سماع وجد و حال بود و خزینۃ الاصفیاء نسب او بنیگونیہ ذکر نموده کہ ابو احمد بن
سلطان فرسافر بن ابراہیم بن یحیی بن حسن بن محمد المعالی المشور عبد المعالی بن ناصر الدین بن عبد الله
بن الحسن بن الحسن بن امیر المؤمنین علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہ مخفی نامہ کہ عبد الله محض پسری ناصر الدین نام
نداشت نمائیکہ در بنام چند کس دیگر فرو گذاشت شدہ باشد و صاحب خزینہ در بیان سلسلہ نسب
غلطی نموده مگر اینکه علوی و حشہ است درین شک نیست چرا کہ دیگر متقدمین برین قایل اند فی النہایت
وی پس سلطان فرسافہ است کہ از شرفای حشہ است و امیر نولایت بودہ و پراخواہری بودہ بجا بیت
صالحی شیخ ابو اسحاق شامی بخاندی امدی و طعام وی خوردی روزی ویر گفت کہ برادر ترا فرزندی خواہد
بود کہ دیر نشانی عظیم باشد می باید کہ بحافظت حرم برادر خود کنی تا در ایام حل چیزے کہ در آن حرستے
و شبہ باشد بخوردان ضعیفہ صالحی بموجب فرمودہ شیخ ابو اسحاق بدست خود در میان لیستے و ببازار
فرستادی و بفروختی و با محتاج حرم برادر خود میاوستے تا در زمان خلافت متعصر بالله خلیفہ متولد شد
و همان صالحی او را در خایه فروش از وجه حلال پرورش میداد و گاہ گاہ کہ شیخ ابو اسحاق بخاندی امدی
و دیاوان حبسے کہ خواجہ ابو احمد را بدیدی گفتے کہ ازین کودک بوی ان می آید کہ از دی خاندانی بزرگ
ظاہر کرد و احوال عجیبہ و آثار غریبہ مشاہدہ افتد و متے کہ خواجہ ابو احمد بسن بسبت سالگی رسیدہ
بود ہمراہ پدر خود سلطان فرسافہ بقصد شکار بجانب کوه رفت و در انشای شکار از پدر و اتباع جدا
افتاد و بمیان کوهی رسید دید کہ چهل تن از رجال السد بر سنگ ایستادہ اند و شیخ ابو اسحاق شامی بمیان
ایشان است حال بروی بکشت از اسب فرود آمد و در پای شیخ افتاد اسب و سلاح ہر چہ در دست
بگذاشت و پنہینہ در پوشید و با ایشان روان شد ہر چند پدر و اتباع وی او را طلب کردند نیا
بعد از چند روز خبر آمد کہ دی با شیخ ابو اسحاق در فلان موضع از ان کوه ہا بودہ است پدرش جمعی را بفراستاد
تا و را و در نہر چند نپند و اند و بند نہا و ند و برا از انچہ در ان بود باز نتوانستند و در گویند پدرش را نخواستہ بود
روزے فرصت یافت با نجا و را مدد و در انرا حکم بسبت و قہما را شکستن گرفت پدرش را گاہ کہ دید بام
برادر از غایت غضب سنگ بزرگ برداشت کہ از دوزنہ بالای بام بروی زندان روزنہ فرستاد و

سنگ را گرفت باز سنگ و بهرام مطلق بایستاد و در این صبح نوعی آفتی ترسید چون پیش آنحال مشاهده کرد بر
 دست دی توپ کرد و زوی امثال این کرامات و خوارق عادات نه چندین ظاهر شده است که
 تبفصیل ادا می ان توان کرد ولادت او در سنه ستمین و مائتین و وفات دی در سنه نهم و
 نهمین و ثلثمائیه و عمر شریفش نو و پنج سال بوده و در خزیه روز ولادت را ششم رمضان سنه مذکوره روز
 وفات غره جمادی الثانی سنه مذکوره گفته در خزیه آورده که خلاصه اش اینست دی چون بهفت سالگی سید
 اکثر در مجلس سماع خواجہ ابوسعحاق شامی حاضر شدی و تعلیم علم ظاہری میز از وی یافتم و بعد از آن ده سالگی
 از تحصیل علوم ظاہری فراغت یافت و در این خواجہ شد از خلق خلوت گزید و مجاہدہ بشا قہ پیش گرفت
 چنانچہ بعد بهفت روز طعام خورد و دو صوگر دی روزیادہ از سہ لقمہ بخوردی و بعد از چهل روز بقیض
 حاجت انسانی در بیت الخلاء رفتی پس بہشت سال ریاضت نشاکشید و تا سہ سال پشت بر بستر
 خواب نہ نهاد و تا آخرت خلافت یافت چون کرامت او مشہور شد علمای عہد بر او حسد بردند و در باب نشانیان
 سماع زبان طعن بر خواجہ بکشادند و محضرے درین باب نوشته پیش میرنصر کہ حاکم عادل و خال مطلق خواجہ
 بود بر دند و درخواست بحث نمودند چنانچہ مجلس عالی ترتیب یافت پس از اکابر و علمای عہد در اینجا
 جمع آمدند و خواجہ را ہم طلب کردند و او را دند کردند و چون خواجہ بیاید ویرا تعظیم نکنند مجازان چون وی بیاید
 بے اختیار تعظیم و استقبال بجا آورند و بر بالاسے صف نشانند و بحث سلسلہ سماع آغاز نمودند و خواجہ
 محمد خدا بندہ نام خانمے داشت امی محض بود با و مخاطب شدہ فرمود کہ جواب بدہ او خود را در آن وقت
 چنان یافت کہ محدث نرو فقیہ ترا زوی در آن زمان بچاکس نبود و جواب شانی داد کہ علما خاموش
 شدند و خجل و سرنگون گشتند خواجہ بر ہم کہ نظر انداختہ صاحب کرامت شدہ و اگر مرضی بودے
 شفایافتے و حین سماع چنان نوری روشن از جبین مبارکش طالع شد کہ لو ان نایابا سمان رجب
 و حالیکہ این احوال حضرت شیخ زار و وقت مخصوص و غلبہ حالت بودہ انکہ مدام بود و اندام بحسبہ الحال
 خواجہ سید محمد بن ابی احمد شپتہ قدس اللہ تعالی سرہ ولادت او بقول صاحب خزینہ لیستہ
 عاشر الحرم سنہ احدى و ثمانین و ثلثمائیه و وفات دی بقول مولانا جامی سنہ احدى عشر و اربعائتہ
 روز وفات بقول صاحب سیر الاقطاب چار و ہجتم ربیع الاول و بقول صاحب سفینہ فرہ رجب
 بالجلد عمر شریفش ہشتاد سال کم و بیش و مولود و مدفنش چشت است فی النہات دی بعد از وفات

پدر قایم مقام وی بود و بوجوب فرموده پدر بآنکه بستم و چهار سال پیش بنود تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده بود و در هر دو مع تمام داشت از دنیا و اهل ان بغایت مجتنب بود همواره بر بزرگواران دنیا تعرض نمیکرد و چون اول و آخر بزرگ دنیا خواهر بود خود را از غرور و فریب وی نگاه میداشت و تنگنا نمود و بیگن گین بنزد سوسنات رفته بود و خواهر را در وادار نمود که بمید و کاری وی می باید رفت در سن هفتاد سالگی با درویشی چند متوجه شد چون انجا رسید بنفس سهاک خود با مشرکان و عجمه اصنام جهاد کرد و روزی مشرکان غلبه کردند و لشکر اسلام نپناه به بشیه آوردند و نزدیک بود که شکست برایشان آید خواهر را در چشت مریدیه بودا سیایان نمک کا کونام خواهر او زداد و کاکو در یاب در حال کاکو را دیدند که اضطراب میکرد و بخار بنمود تا لشکر اسلام نصرت یافتند و کافران هزیمت کردند و در همان وقت محمد کاکو در چشت دیده بودند که کلکله سیاه را گذاشته بر در و دیوار سانه می زد و از وی سبب پرسیدم بود و بدین من قصه را گفته بود استاد مردان رحمته الله علیه از قصه بنجان خواند از مردان خواجاست و سالها کلوخ استیجا و آب و وضوی و پیرامینا میداشت روزی که او را بمراسمت بوطن امر کردند بگیا سیت و گفت که من طاقت سفارقت شما کجا دارم خواهر کرم نمود و گفت هر وقت که از از وی دیدار با باش حجابای جسمانی و مسافت های مکانی مرتفع گردد و در مار از با بنجان بدین و همچنان بود و اما استاد میگفت که من از بنجان چشت را می بینم رحمه الله تعالی -

سید یوسف بن محمد بن سماعان چشتی قدس الله تعالی سره وی بقول صاحب خزینه حسن
الحسنه است و سلسله نسب او بدینگونه بیان نموده که یوسف بن محمد بن سماعان بن سید ابراهیم
بن محمد بن حسین بن عبد الله الملقب بعلی اکبر بن الامام حسن العسكري بن علی النقی بن محمد تقی بن علی الرضا
بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی بنی الله تعالی سلمه تعین
صاحب خزینه در بیان این نسب خطای فاحش نموده چرا که عبد الله را پدر حسن عسکری شمرده و حال آنکه
حسن عسکری بفرزند محمد که او را محمدی گویند اولاد دیگر داشت و باتفاق موضحین ثابت است که ائمه
نسل حسن عسکری باقی نمانده مگر محمد که بزعم شیعه منقود و زردا هاست و فاته و از وی نسل نمانده
پس زردا هاست نسل او منقطع است و زردا شیعه منقود است شاید سلسله نسب او بدینگونه باشد
که عبد الله پدر امام موسی کاظم است الی انتر النسبه بالجد علوی بود و عالم و متوج و در اکابر صفویه معدود

است و صاحب سماع و وجد و حال بود و وفات وی ثالث رجب سنه تسع و خمین و اربعه مائتین فی النجف
 وی خواهر زاده خواجه محمد بن ابی احمد است و مرید و تربیت یافته وی خواجه محمد تاشعست و نجبال متاهل
 نشد و بود و همیشه داشت که خدمت وی کرده و خوردن و پوشیدن از دست رشته وی بود
 و سن وی پچاس رسید بود و بسبب خدمت برادر داشت تعالی بطاعت خدا را تعالی میل نزول
 نداشت شبی خواجه محمد پدر بزرگوار خود را بواجده را در خواب دید که گفت در ولایت شاقلان مردی است
 محمد بن سحان نام تحصیل علوم کرده و روزگار بصلاح گذرانیده و خواه خود را بادی عقد کن خواجه ویرا
 طلب داشت و همیشه را بادی عقد کرد و وی هم در چیست متوطن شد خواجه یوسف از ایشان
 متولد شد خواجه محمد بعد از شصت و پنج سالگی متاهل شده بود اما ویرا هیچ پسر بزرگی نرسید و بود خواجه
 یوسف را بمنزل فرزند میداشت و تربیت میکرد و تحصیل علوم و سلوک راه خدا را تعالی دلالت
 نمود و بعد از وفات وی قایم مقام وی شد خواجه یوسف را بعد از پنجاد سالگی میل از خود و انقطاع
 شد خواست که نزدیک بفر خواجه حاجی کنی که بسیار بزرگ بوده و شیخ ابوالحاق شانی زیارت
 ایشان را بسیار میکرد و پلید خانه در زمین بکند باشارت یافت غیبی ان مونس را که حالا چله خانه وی است
 اختیار کرد چون بل و کلدن او در دوزخین بغایت محکم بود چنانکه بیکس از آن توانست کند خواجه کلدن برداشت
 و بدست مبارک خود از پنجاه شنگاه تا نماز پیشین از آنجا تمام رسانید و مدت ده از ده سال در آنجا بسر
 برد چندان سکر و هشت و دوازده و حیرت بر وی تمام شده بود که گاه بودی که چون خادم اب و وضو برد
 وی ریخته و نامان و وضو از خود غایب گشته و یک ساعت کا پیش در ان غیبت ماند و باز حاضر
 شده و وضو را با تمام رسانیدی در آنوقت که شیخ الاسلام ابواسامیل عبدالله الانصاری
 المرونی قدس سره الله تعالی بفرار چیست رسید و بود بادی ملاقات کرده است و بعد از عادت
 بهرات در مجالس و مناقص استخوان وی بیکار و و عمر خواجه یوسف بهشتاد و چهار سال رسیده و در
 وفات خود پسر هفتین خود خواجه تطلب الدین بود و در تحصیل علوم و صیفت کرد و قایم خود گردانید
 رحمه الله تعالی -

سود و دین یوسف حشمت قدس الله تعالی سره و بفرزیه آورده که در عمر هفت سالگی قرآن حفظ کرد
 و در عمر شانزده سالگی تحصیل علم رسید و کتاب منابع العارفین و خلاصه الشریعت تصنیف

کرد حق تعالی او را قبولی عظیم داده بود چنانچه از بیت المقدس تا نواحي چشت و بلخ و بخارا و غیره میسر نمود و وزیر
 خلیفه داشت و در مدائنش را حدی و نهایتی نبود و فراری محل اجابت و عداست و اولاد و غیره
 بوده اند چنانچه خط چشت از اولاد وی معمور است ولادت وی سنه ثلثین و اربعه و وفات وی
 سنه و چهل و سیع و عشرین و قسما به و دقیقه پدرش وفات کرد و مراد انوقت سبت و نه سال بود
 در نفقات گفته که مراد انوقت سبت و شش سال بود و هذا هو الایح برین تقدیر ولادت او سنه
 ثلث و ثلثین و اربعه باشد مدت عمرش بقول ایح نو و چهار سال است و السلام علی النبی
 وی در سن هفت سالگی توان را با و نوحان حفظ کرده بود و تحصیل علوم اشتغال میداشت چون
 و اندر بزرگوار وی خواهر یوسف از دنیا برقت و وزیر بجای خود بنشاند وی بخیال حمیده موصوف بود و
 بافعال پسندیده معروف و مردم انولایت همه در مقام اعتقاد و محبت و انقیاد ارادت وی بودند و
 توفیق شرف صحبت و دولت تربیت شیخ الاسلام احمد از ولایت جام مبراة تشریف آورده بود خواص و عوام شاهده
 کرامات و خوارق عادات که از ایشان ظاهر میشد نمودند و همه مرید و معتقد وی شدند و این قصه در
 اطراف و اکناف انولاست انتشار یافت و از نواحي هرات متوجه فرار متبرک چشت شدند و مراد که خواهر
 بود و دچسته مریدان بسیار جمع کرده است می آید ما شیخ الاسلام مراد ولایت بردن کند اصحاب
 شیخ الاسلام از او پوشیده میداشتند و وی خود از همه بهتر میدانست چون روزی با مراد سفره آوردند
 گفت که سائے هجر کنید که جماعت رسولان در راه اند چون سائے بر آمد خادم و مراد که انجماعت رسیدند
 ایشانرا و در و در و سلام گفتند و جواب شنیدند و طعام خوردند و سفره برداشتند شیخ الاسلام گفت
 که شما میگوید با بگویم که شما بچه کار آمده اید ایشان گفتند حضرت شیخ بفرمایند فرموده که خواهی زاهد بود و
 شمارا فرستاده است که مراد را بگویند که تو بولایت ما بچه کار آمده ای سلامت باز گرد که چنانکه باز باید گردانی
 ترا باز گردانیم رسولان تصدیق کردند پس فرمود اگر مراد از ولایت این دیهاست این ملک مراد است
 نه از ان ادست نه از ان من و اگر مراد از ولایت این مرگ مانند ایشان خود را علایم سخنند
 پس شیخ انشیخ سخنر باشد و اگر مراد از ولایت است که من میدانم و اولیای خدا که
 عو و جل میسند و مراد با ایشان نایم که کار ولایت چیست و چو نیست چون این سخن بگفت ابری

غیلم برآمد و شبانه روزی بارید و هیچ منقطع نشد روز دیگر بارید و شیخ الاسلام گفت که ستوان ساخته
 کینده تا برویم اصحاب گفتند که امکان ندارد که درین دوسه روز بعد از آنکه دیگر بار و هیچ مایه از آب تواند
 گذشت شیخ فرمود که سهل باشد که امروز ما ملاهی کنیم پس روان شدند چون به بحر ابروان از شیخ الاسلام
 نگاه کردند که جمیع انبوه سلاها بسته همراه ایشانند پرسید که ایشان کیانند گفتند مردان و مجبان شما
 اند شنیده اند که جاعته بعد اوت شامی آیند فرمود که اینها را باز گردانید که تیغ و تبر کار سبزه است
 و سلاح این گروه سلاح دیگر است شیخ الاسلام باتنه چند روی برادر نهاد چون کلبا را برسیدند
 اب بسیار بود شیخ الاسلام فرمود که امروز قرار است که ما ملاحه کنیم سخن از معارف انداختند
 چندان فوق بلد را رسید که همراه و ارجحان شدند پس فرمود که همه چشمها را بر هم بینید و بگوئید
 بسم الله الرحمن الرحیم ما را بازگردانید که هر کس که چشم زد و باز کرد و پاسه افرازد کرد و هر کسی که
 خود را بران طرف اب یافت پس پای افرازا ایشان خشک بود چون رسولان آنرا مشاهده کردند
 تعجیل پیش خواجهمود و رفتند و این حال را باز گفتند کس باور نداشت خواجهمود و دیاد و نیز از
 مرید سلاح بسته متوجه شدند و در راه شیخ رسیدند چون نظر شیخ بر روی افتاد از اسپه پیاده
 شد و بوسه برپایه شیخ داد شیخ دست بر پشت وی میزد و میگفت کار ولایت چون می بینی
 ندانسته که بولایت مردان چشم و سلاح نباشد بر و سوار شو که کودکی و نیندانی که چه میکنند چون
 بره در اندر شیخ الاسلام با اصحاب خود در محله فرود آمدند و خواجهمود و بامردان در ناله دیگر روز
 دیگر مریدان خواجهمود و گفتند که ما آمده بودیم تا شیخ احمد را از ولایت بیرون کنیم امروز
 با ما در یک وید بنشست در نیمنه بهر ازین اندیشه باید کرد خواجهمود و گفت مرا صواب چنان
 می نماید که با ما و بر خیم و بجزمت وی روییم و اجازت خواهیم و باز گردیم که کار وی ز بقوت باز
 با است مریدان گفتند که ما هم مشورت کرده ایم صواب آنست که با سوسه بر کار کنیم چون وقت
 قیلوله خلوت شود پیش وی کس نباشد تخته چند در خدمت تو برویم و دعای بنیاد کنیم و
 حالتی برانیم و در آن میان چیزه بر وی زنیم خواجهمود و گفت که این صواب نیست که صاحب
 ولایت و کرامت است اما فائده نداشت چون وقت قیلوله شد اصحاب شیخ متفرق شدند
 خادم خواسته که جار خواب بگیرد و تا شیخ قیلوله کند فرمود که یک ساعت توقف کن که کاری در پیش
 است

انگاه کسی در کوفت خادم چون در بکشا و خواجه مودود را دید که با جمعی انبوه در آمدند و سلام گفتند و آغاز
 سامعی نهادند و فرمودند که شیخ الاسلام سر بر آورده و گفت هی بی سلاکبائی و این سلام که
 بود سر نه از قفلاک نمایان و صاحب کرامات امپو سته و خدمت شیخ الاسلام بودی هم در خط
 حاضر شد و با ملک برایشان زوایشان گفتش دوستار میگذاشتند و میگرفتند همین خواجه مودود و ما عظیم
 نعل ریای نماست و با ستغفار سر بر نه کرد و گفت بر شمار و شن است که این نوبت من باین ضا
 نماشته شیخ الاسلام گفت ما ست یگونی اما چرا با ایشان در آمدن موافقت کردی خواجه مودود گفت
 بکردم عفو فرمایند شیخ الاسلام گفت عفو کردم بر دین قوم - اما زگردان و دود و دشتکار نگاه دادم
 روزی توقف من چنان کرد پس پیش شیخ الاسلام آمد و گفت چنانکه گفته بودی کردم دیگر چه میفرمایند تا
 چنان کنم شیخ الاسلام فرمود که اول مصلا بطاق زور و عالم نمود که زاهد بی علم منور شیطان باشد گفت
 قبول کردم و دیگر چه میفرمایند فرمود که چون از تحصیل فایده شوی اینجا سے خانه ان خود کن که ابا و اجداد تو
 بزرگ بوده اند و صاحب کرامت خواجه مودود گفت چون مرا با جایی خانان میفرمایند هم شمار و چه یک
 و بمن در اجلاس فرمایند شیخ الاسلام گفت که بیشتر از پیشتر آمد و ست وی گرفت و بر کنار چارباش
 خود بنشاند و سه بار گفت که بشرط علم پس سه روز در خدمت شیخ الاسلام بود و خواهر بسیار گرفت
 و نواز شمایان و با برگشت و بعد از آن باندک فرصتی بجهت تحصیل علوم کمال معارف بجانب پنج و نهار
 برود مدت چهار سال بقدر وسع و امکان در آن باب اجتهاد نمود و در آن دیار هر جازوی آیات تفسیر
 و کرامات عظیمه تفصیل آن بطویل فی انجا ظاهر شد بعد از آن بجهت مراجعت کرد و تیرمیت مریدان
 و مستفیدان مشغول شد و از اطراف طالبان روی راوت بصحبت و خدمت وی آوردند انسی صاحب
 خزینه تصدقات خواجه مودود با احمد جامی از ملفوظات مودودی بنوعیک نقل نموده که بسیار سخنان عجایب
 ایست چون نزد اتم حروف قول صاحب نفحات مرجع است لاجرم ترک آن نموده انچه مرجع دانست
 نقل نمود و الله اعلم بحقیقه الحال

احمد بن مودود بن یوسف الحشمتی قدس سره در خزینه آورده که وی در علوم ظاهر و باطنی عالم بود
 ارشاد و هزبت مقدسی وقت بود و بصحبت شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده حضرت شیخ
 ویرانیم ذکر نموده و فرمود و چشت است و فی التفات و سه بسیار بزرگ بوده و بعد از پدر عظیم

دی نشست و مقبول همه طوایف بوده و بر کافه انام شفقت عام و مروتی تمام داشته است گویند
که شیخ حضرت رسالت اصلی السید علییه و الدوسلم و واقعه دید که فرمود ای احمد اگر تو مشتاق اینیستی ما
مشتاق تو ایم چون بامداد شد سیر موافق اختیار کرد و مجبول و اینجا که کسی ویرانشا سد بزارت
حرمین الشریفین زادها السید شریفیاد که بکرمه متوجه شد چون اقامت ارکان و شریایج کرد و بحکم محترم
مدینه و روضه شریفه مصطفوی صلی السید علییه و سلم علی زوار با تحف التماسا توجه نمود و مدت شش ماه بجاوردت
کرد و گویند که مدامت و مواظبت وی بجا و رة حرم خلوا مازا اگران اندو استند که دیر بر بنیامند
از روضه شریفه اوزاد چنانچه همه حاضران شنیدند که ویرامر بخانید که از جمله مشتاقان ما است و بعد از آن
از مدینه بجداد رسید و در خانقاه شیخ شباب الدین سهروردی قدس السید تعالی سره فرود آمدن و ویرا
تعظیم و احترام بسیار کرد و خلیفه بغداد بنابر خواهی که دیده بود ویرا طلب کرد و خطایف اکرام و احترام بجا
اورد و خلیفه الانصاری جایگیر و مواظط و پذیرگفت و همه در محل قبول افتاد و بنوعی در و در بخت تالاف
خلیفه محقر بر داشت چون بیرون آمد بر فقر قسمت کرد و بجز اسان توجه نمود و ولادت وی در سنه
سبع و ثمانیته بوده و وفات وی در سنه سبع و سبعین و ثمانیته رحمه السید تعالی -

سید محمد بن علی الهمدانی قدس سره و کرد و الدیز گواش غم غریب گذشت و رانت مال را با و رانت
حال جمع نموده و ارث حقیقه پدر بزرگوار خود کشته جامع بود در میان شریعت و طریقت نسب عالمی و حسب
و افرو داشت موصوف بود و کمال زهد و علم و وسع و وفات وی در سنه تسع و ثمانیته بجداد پرست
و چهار سال زندگی کرد در تبریزه الامصفا و در آنکه وی خلیفه اعظم مدینه و است و ابر بخت و دو سالگی بعد
وفات پدر عالیقدر و در کشمیر آمد و تا دوازده سال بهدایت خلق و ترویج اسلام معروف ماند و سلطان
قطب الدین و سلطان سکندر بت شکن حلقه اطاعت دی بگوش جوش خود انداختند و سیه ساله
بجبه تلخ خاتون بنت سید حسن بهادر البقعه نکاح وی در دادند و آن عقیقه تا پنج سال تجت انحضرت
مانده بر محبت حق میوست و دختر ملک سبیه - وزیر سلطان که بعد از شریف بر می انحضرت خلعت اسلام
پوشیده بخطاب ملک سیف الدین مخاطب شده بود و بقیه نکاح وی در آمد و حضرت سید رساله
در علم تصوف برای سلطان نوشت و کتاب شرح منطق در مدت یک شب بنام سلطان سکندر تصنیف
فرمود و بدین غایت رواج احکام شرح و کشمیر حرج بشد که ساء و خرا میر یک قلم از آن خط موقوف

و در اول سوای دروازه سلطانی هیچ جای نواختن و سلطان سکندر پاشا طرختیاب خانقا هه
بر سر چشمه بون بنا کرد که آغاز انمارت در سال هفتصد و نود و هشت و تمام در هفتصد و نود و نه بود و
حضرت سید یکده بنوا هر عمل بدشته که هزار داشت تبرکات سلطان سکندر عطا فرمود و در سال هشتصد
سید محمد از کشمیر روانه بیت الله گردید و وقت رخصت سلطان برای ترویج اسلام تاکید فرمود چنانچه
سلطان حسب الحاکم پنجاب بدینجا رست مروت بانیکا بنیر شد که هزار با نجانان اسماء کرد و خانی بنیکا
را داخل اسلام نمود و در آن تواریخ عظمی است که سلطان سکندر بت شکن سه خردار رسته بای زنار
از گردن افکار برادر و در سه بار بدوخت و چون سید محمد مدانی بعد ازی حج کعبه در خطه کشمیر شد بمقام کمولاب
جای که حضرت این کبریا رست حق پیوسته بود و رسید رخت اقامت ازین دار برافشید و بر رست و
در جوار فرار پدر بزرگوار و دفن گردید و رحمه الله تعالی

سید ابوالحسن المغربي الشافعی قدس سره و توفیق است الانس او رده که نام وی علی بن عبدالله است
شریف است حبشه ساکن اسکندریه بود است و جمیع کثیر از فاضل صیحت وی پیوسته اند از کبار اولیا
الله و عظامه بشایخ است تونی سنه اربع و خمین و ستمایه سلسله عالیه شافویه بوی نسب
است ذکر وی در نجات طول است رحمه الله تعالی

سید شریف علامه تبرجانی قدس سره کنیت او ابوالحسن است و علوی بود و صحیح النسب در جمیع
علوم عقل و نقل یکانه روزگار و فرزانه اعصار کتای زمان و بی نظیر دوران و حید عصر و فرید و هر بود
و جامع بود و علم و درع و صاحب نصایف عالیه کثیر بود و درت میر و نحو میر و شرح فارسی بر کافیه و مغوی
و کبر و میر ایسا غوی و میر بر قبلی و غیره و شرح میراجیه و در فرائض و شرح مواقیف و حاشیه کشف
و حاشیه سرالشرع و غیره از تصانیف او است و ولادت وی سنه اربعین و سی و هجده
وفات وی سنه ثمان عشر و ثمانایه اخذ علم از مولانا قطب الدین رازی که صاحب قطبی است
نموده و بصحبت اسی علامه کبار و شایخ نامدار از صوفیه رسید و اخذ طریقت از خواجه علاء الدین
عطا بنموده و وی از خواجه بیاد الدین نقشبند بخاری الی اخر النسب و بصحبت مولانا نظام الدین غلامش
و شایخ زین الدین علی کمال از صوفیه رسید و بیس نواید پروا شده فی النفات و در ذکر خواجسته
علاء الدین عطا بن شریف کتاب میگوید که این فقیر از بعضی عزیزان شنیده است که قدوة العلماء و

حسن چشمتی پور غیاث الدین حسن از سادات حسینی و حسن است در سال پانصد و سی
 و هفت در قصبه سنجران و در رحمتان بنو در پانزده سالگی پدر او را ہی انجمنانی شد و ابراهیم قنذری
 را که از الهی زبوی و کان بود بدو نظر افتاد و برق و اسونگی و در زمین و البتیکس از روز و در جستجوی بنیون
 شد و بارون که دوی است از نیشاپور بصحبت خواجه عثمان چشمتی رسید و بر باضت گری بر پشت
 و خرقه خلافت یافت سپس در مکار و در طلعه برآمد و از شیخ عبدالقادر جیل و بسیار بزرگان
 فیض اندوخت و در سالی که معز الدین سالم دلی برگرفت بدینجا رسید و ابیگالش غزلت گزین
 باجمیر شد و فراوان پیران برافروخت و اندوم گبرائی او گروها کرده بهره برگرفتند و در شنبه ششم ماه
 سال ششصد و سی و سه بملک تقدس خرامش فرمود و دامنه کساران خوابگاه شد امر وزیر
 خود و بزرگ استی سلسله طریقه ادب و پیوجیه است که معین الدین من ثمان بارونی عن حاجی شریف نندی
 عن مودود چشمتی عن ابیه یوسف چشمتی عن خاله محمد بن ابی احمد عن ابیه ابی احمد بادل چشمتی عن ابی
 اسحاق السامی عن محمد بن ابی یوسف عن ابیه البهره عن حذیفه المرعشی عن ابراهیم الاوهم عن
 فیض بن عیاض عن حبیب النجفی عن حسن البهره عن ابیه المومنین علی المرتضی عن ابی هاشم علی
 و سلم کذا فی شجره مشایخ الجشت و در تاریخ فرشته آورده کوی بعد از منظر نظر شدن ابراهیم قنذری
 که بخدیو گله بود درستی در عمر قنذری و بنیای حفظ قران و کسب علوم ظاهری مشغول بوده بعد از تکمیل آن متوجه
 عراق شد و در قصبه بارون بصحبت خواجه عثمان بارونی رسید فیض یاب گشت بعد از آن
 بصحبت شیخ ابو عبد الدین کرمانی سهروردی و شیخ یوسف همدانی و شیخ ابو سعید تبریزی و غیر هم رسید
 و بر باضات شاق کشیده و بیست از کفار بیدایت او دین اسلام قبول نمودند کفار باجمیر از بزرگت
 او بشرف ایمان شرف شدند و جوینم سلال بخدمت عثمان بارونی بسر برد و ذکر او در آن کتاب طول
 است اتمی در اخبار الاخبار آورده کوی سر حلقه مشایخ کبار و اقدم سلسله چشمتی اندیشه است
 و اهل عصر او از خلفا و مردیان و غیر هم تعلیم پذیرفته بیست سال در خدمت خواجه عثمان بارونی
 قدس السمره بود و در سفر و حضر جامه خواب او نگاه داشته آنگاه بخدمت خلافت مشرف
 گردید و در زمان تیمور اساس هند و سمنان باجمیر اند و بعبادت مولی مشغول شد و تیمورا
 نیز در آن زمان و باجمیر بود و در تیمور مسلمانان را از پیوستگان خواجه قدس سره بسبب از اسباب

رنجایندگان مسلمان التجا بخندست او او درخواجه بشفاعت بر او گفته فرستاد تیمور گفته شیخ را قبول نکرد
و گفت این مرد دینخواه راست نشست سخنان نعیم میگردد چون این سخن خواجه رسید فرمود و گفت تیمور
را نزد گر نعمت و دادیم همدان ابامشکر سلطان مغزالدین شام از غزنین رسید و تیمور مقابل لشکر
اسلام بایستاد و بدست مغزالدین سام ایستاد و از آن تاریخ باز درین دیار اسلام شد و پنج
کفر و فساد متاصل گشت و فوات وی سادس رجب سنه ثلث و ثلثین و ستائمه و قبل فی
ذی الحجه و الصبح هو الاول و لاجیر که موضع اقامت او بود مدفون گشت انتی بالکله دیار هندوستان زمین
مقدم او پرست و معبود است در میان کبایر علماء و اولیاء موصوف بود و کمال درع و تقوی و بی
از علماء بصیرت رسید. ابامشکر پیش گرفته و از مقر بان درگاه الهی شدند و کرامات و خوارق و
اسبیاء از وی سرور و تندرستی را بر زهد و تقوی و هدایت خلق معروف ساخته و تاریخ فرشته
آورده که چون تراوید و سالک رسید و به الدین محمد که دختره بانغ داشت بخواب دید که امام مفر
صادق یعنی المدینه نبوی میگویی که ای فرزند اشارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدینگونه است
که دختر خود معین الدین خشیته بهت که او را و اهلان درگاه الهی ست و بمیان خاندان رسالت پناهی
است چون ان خواب بیدار شد بخواجه معین الدین گفت خواجه گفت عمرم باخر رسیده مگر چون
اشاره حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم فرمان امام تمام بخاطعت چاره ندارد پس بقتضای
شرعیست اندک ترا بقدر کل خود را و او را و بعد از تأمل هفت سال دیگر بزیست از و فرزندان شدند
انتی سلاطین هند کمال اعتقاد بوی میداشتند و گروهی و تاریخ فرشته و دیگر کتب طول و طویل
ست ما اختصار را کار کردیم رحمہ اللہ تعالیٰ اما نسب او صاحب خزینہ الاصفیاء بنو جهم بیان کرده که
معین الدین بن عیاش الدین بن کمال الدین بن احمد حسین بن طاهر بن عبدالغزیز بن ابراهیم بن ابیام
علی الرضا علی آخر النسب کما مراراً مکرر بقول صاحب روضۃ الشهدا نسل امام علی رضا از امام محمد
جاری است اینجا مستند میشود که از دیگر فرزندان او عقب نامند پس از نسل ابراهیم بن ابیام
شمرن چه معنی دارد شاید باختلاف روایت از ابراهیم بن نسل بوده باشد و الله اعلم بحقیقۃ الحقا
مگر انکلیب بنی فاطمه است درین شک نیست چرا که باتفاق مورخین او را حسین بنو سیند و نیز میگونی که
پسر خاله سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه بوده ازین سبب صاحب دین اکبر او را جهم بنی فاطمه

عمر داشت و مادرش که دیکمال عفت و عصمت بود و او را می پرورید و در کتاب خیر الحیاس شیخ نصر الدین
او و سه مسطور است که چون آنحضرت فرستاد پنج سالگی رسید به ما نسی داشت و الله اش
او را طلبیده و قبر سه فرما در طبقه نهاده پس را همراه او کرده التماس نمود که بعلی بسیار و ناگاه در غنای
راه پیگیری پذیرد روشن ضمیر و چهار شده احوال ان فضل پر سید تمهیدیه گفت که از خانه ان اهل
صلاح است اما پدرش در گذشته و مادرش ازین درخواست نموده که او را بکشتی برده بعلی بسیارم
پیر گفت اینکار را بمن واگذار تا من او را بعلی برم که برکت انفاشش این پسر خداوند کمال
گردد و همسایه بطبع و رغبت راضی شد الغرض در قصه او ش معلی بود و بوجوه نام پس نزد او برده
با اتفاق همسایه بدو سپرد و گفت این طفل از جمله اولیا خواهد شد نظر شفقت و تربیت از و دریغ
مدار و بعد از آنکه ان پسر رفت ابو حفص از بختیار پرسید که ان پسر که ترا با نجا آورد که بود گفت
منیدانم که ان پسر غنای را خضر آشته بدو است صحبت شامش گردانید ابو حفص گفت ان پسر خضر علیه السلام بود
از ان نجا و در حدیث کلام میامخت و ادب شریعت یاد گرفت و در تهذیب اخلاق نمایری باطنی
گوشیده از علم طریقت بهره تمام یافت انست در زمان سلطان نجم الدین التمش بهیلى آمد پادشاه و
دیگر اراکین و اکابر همه بمقام اعتقاد او درآمدند و از دهم مردم روز بر روز بیشتر میشد و کار بار سختی
او رواج و رونقی تمام یافت چنانچه شیخ الاسلام شیخ نجم الدین صفری را بر و حد پدید آمد و با کماله
بسیار کسان از و هدایت شده فیض یاب گشتند و بار کنندستان از و کرا و پر است و بهر
شبانه روزی دو بار ختم کلام مجید میکرد و دو وسیت و پنجاه رکعت نماز میکرد و سه هزار بار در و بر خوا طلم
صلی الله علیه و سلم میفرستاد و حسب الامر مادر خود و عقیقه را نکاح کرده بود و مقتضای شریعت
با و سه شب بسر بر و که در و دار و فوت شد همدان ایام رئیس احمد نام شخصی خواب دید که این
مصوره فی الصدقة از جانب سید کائنات با و میگویی که سلام الله و علیک و آله و سلم برسان
و بگو که هر شب تحفه که میفرستاد سه شب است که با نسر و زبیده چون این پیغام بار پذیر
زن را طلاق داد و شغل خود راجع نمود و کذا فی تاریخ خورشید و اخبار الملاحیه او رده که دی خلیفه
مینگ خواج معین الدین چشنی است مناکا بر اولیان و اجله اصفا است قوه عظیم داشت
و حیایت ترک و تجرد و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت در یاد مولی

چون کسے زیارت اوامدے زمانے پاتے تا خود باز آمدے انگاہ اندر مشغول شکر اگر ارحام
خود با حال اندر چیزے بگفتندے گفتے مرا معذرت و دروید و باز بجی مشغول شکر اگر کیے از اولاد
او بروے او از ان خبر شکر مگر بعد زمانی نفیست که وی در اول عهد بعون غلبه خواب قدسی بختے و در
آخر عمر ان همه بیداری بدل شد و شیخ محمد نو بخش در سلسلہ الذہب ذکر او چنین کرده است تخمیا الاولاد

کامن من الاولیاء و السالکین الزائنین المجاہدین بالخواجۃ و الغزوة و قلة الطعام و قلة المنام و قلة الکلام
و الذکر بالہ دامن شہ الامریعیات و لدنہ احوال الباطن شان کبریا من الکاشفین ذکر تاریخ فرشتہ
آور و مکر و مفط قرآن نموده و از عمر متاہل شدہ و از فرزندان بود و ذہب و بغایت فانی بود و ہرگز از مرقا
فخیرہ نیکو دانچہ بے بافتہ ما زور مرت میکرد و صاحب کشف و خارق عادت بود و روزگار بصلاح
دقتوی گذرانیدہ و بفتح معین الدین چشتی رسیدہ افند طریقت از وی نمود و بعد از ان بعبادت
شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی و شیخ اوحہ الدین کرمانی و سید جلال الدین تبریزی گنج رمان
گنج بخش و بہاء الدین زکریا ملتانی و قطب الدین علی ہجستانی رسیدہ و با خضر علیہ السلام و حال الغیب
ملاتے شدہ و سلطان دہلی شمس الدین الشمس و شیخ الاسلام دہلی جمال الدین بسطامی و قاضی حمید الدین
ناگوی و شیخ بدیع الدین غزنوی و شیخ فرید الدین شکر گنج و خواجہ محمود مومینہ و زوق الدین منور و غیر ہم
از مریدان و معتقدان اویند و شیخ فرید الدین خلیفہ دیست و وجہ تسمیہ او بیکاک است کہ کاک نان تنگ
گویند و چون و گفتہ بود کہ دیگر قرض نکنی بوقت ضرورت از خزان طاق بسم اللہ کبوی و کاک بکیر بخوان
شد کہ فرمود بود و روزی قوالے این بیت بخواند کشکان خیر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است
سہ روز برین بیت تواجد داشت بہمان وجد بود کہ و سہ در تاریخ فرشتہ و غیرہ طویل است
رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج بخش قدس سرہ کہ او را شیخ جلال الدین تبریزی
میگویند انجناب علوی بودیانہ و در کتب تواریخ کہ ایک پیش نظر است تصریح دیدہ شدہ چون انجناب
الماک فراوان و در نیملک بنگالہ وقف نمودہ و فقیر اباعن جد متولے ان اوقات کہ مسہ پر گنہ بایں
ہزارے یعنی بہست و دو ہزارے متعلقہ ضلع مالہ و دنیا چہور است میباشد و سند ای
شاہے کہ بجد اعلاے من مرحمت شدہ سید نوشتہ و در وفات نیز سید بنویند و سیادت

او مشهور و معروف است لاجرم برانست و اوقات انجناب علوی است انجناب جامع بود در میان شیخ
 و طریقت و در میان علم ظاهری و باطنی و در هر دو نوع و ترک و تجرد و عنایت بے نظیر و در نجاعات
 و استقامت دین اسلام و ترویج شرع و عظیم الشان بود و اوقات شریف خود را بر جاده شریعت مستقیم
 داشت و پیوسته عبادت و برایت خلق مصروف داشته و باوصف دولت و لباس فقر
 زندگی کردی چون نیا مطلقه جد بزرگوار دی حضرت شاه ولایت کرام الله و هم بوده لاجرم نکاح او با انجناب صورت طیب
 زال دنیا را چنان زد و پشت پا تا نیاید در نکاح ادیسا
 و رئیس کبری آمد که وی مرشیخ بود سید تبریزی است پسر گزین و در وقت شیخ شهاب الدین سهروردی افتاد و از سرگن
 پرستاری خلافت رسید و بخواجه قطب الدین شیخ بهاء الدین زکریا دران دوستی داشت شیخ نجم الدین
 صفری که شیخ الاسلام دلی بود یکین او بر خاست و از ناتوان مینی ناپار سازنی را بران داشت
 که شیخ را دامن الوتومت گرداند و از دم کربلی شیخ بهاء الدین زکریا را در دست افتاد پیدائے
 گرفت از انجا به بنگالہ شتافت خوا بنگالہ او بند دیو عمل است منعی نماند که دیو عمل علاء الدین است
 و در تاج فرشته آورده که چون شیخ جلال الدین تبریزی بار دوم از ترسانان بغداد
 آمد و خوا به قطب الدین بختیار کاکی را دیده محبت بسیار بهم رسانیده خبر خواجه معین الدین چشتی
 را با داد و ذکر از ترسانان بهندوستان شریف برده اکنون در بلده دلی است پس بعیت خواجه
 قطب الدین ناملکان آمد و بصحبت بهاء الدین زکریا رسید بعد از ان قطب الدین سمیت
 دلی و شیخ جلال الدین سمیت نوین رفت انتی در تاج ریاض السلاطین که تاج بنگالہ است
 آورده که وقتیکه سلطان علی مبارک الملقب سلطان علاء الدین از قرب حضور ملوک
 فیروز دور شد سمت بنگالہ روان گردید در اثنا سارہ بعالم رویا با حضرت محمد و شاه جلال الدین
 تبریزی قدس سره و غور و بحر و فضا نمود و حضرت محمد دم را خوش ساخت تا حضرت محمد دم
 فرمودند که ما را صوب بنگ دادم ایام را است با هم مکانی است خواهی کرد علی مبارک انگشت قبول
 بریده نهاد و پرسید که در کدام جا حاضر نما ساخته مکان میشود فرمودند که در بلده پندوه جاسیک
 سرخشت بالا هم بیای و یک محل صدر برگ ناز و وزیران خشت با همینه جا بنجا باید ساخت
 چون علاء الدین تبصیلید و ران کتاب مندرج است بر تحت بنگالہ نشست بعیش و عشرت

مشغول شد فرمان حضرت مخدوم رافع موش کرد تا شبے باز حضرت مخدوم را بنجاب وید کہ میفرماید
ای علامہ الدین سلطنت بنگالہ یافتے و حکم ملا فراموش ساختے علامہ الدین روز دیگر تخلص نشان
عشرت ہا نمود چون مطابق فرمودہ حضرت مخدوم ہر اسے العین مشاہدہ کرد ہا بنجا مکانے کہ ایوم
انماران موجود است راست کرد انتہی در اخبار الاخبار اور وہ کہ دے از کس مشایخ است مناقب
او از انچہ در کتب مشایخ چشتی شستہ اند معلوم توان کرد و خواہد افواہ نقل از سلطان المشایخ
میکند کہ شیخ جلال الدین تبریز سے مرید شیخ ابو سعید تبریز سے بود بعد از وفات پیر و خدمت شیخ
شہاب الدین سہرورد سے افتاد خدمت ہای کہ کردہ ہیچ بندہ و مرید یا میر نشود گویند کہ شیخ شہاب الدین
ہر سال بسفر حج رفتے پیر شدہ بود و ضعیف توشت کہ بر اسے او میداشتند چندان بر فرج او
موافق نبودہ است شیخ جلال تبریز سے نوے کردہ بود کہ دیکہ اسنے و دیگی بر سر کردہ می برد و تیشے
در ان کردہ و چنانچہ سرا و سوز و تا چون شیخ طعام طلبیدے طعام گرم پیش بردے و دی بنواہ
قطب الدین و شیخ بہاد الدین مودت داشت و کردار و در کتب مشایخ چشتی بسیار است و
بہر از ان مان خواہد بدلی تشریف اور وہ بود شیخ نجم الدین مغرے شیخ الاسلام دہلی کہ قریب در برابر قبر ہونا
برہان الدین بلخی است ہا و تقاری پیدا کرد و اورا ہمارے شیخ شتم ساخت و چنانہ انگشت
کہ اورا جانب بنگالہ روان کرد و چون در بنگالہ رسید کیر ذر آب نہشتے بود بر غاسق و تجدید
و منور کرد و حاضران را گفت بیا بیٹہ تا بر جنازہ شیخ الاسلام دہلی نماز کنیم کہ او این ساعت نقل
کرد و چنان بود کہ بر زبان اورفتہ بود بعد از ان کہ نماز کرد و سوے حاضران کرد و گفت اگر
شیخ الاسلام دہلی را از شہر بیرون کرد شیخ ما اورا از جہان بیرون کرد میگوید مولف کہ از بنجا
معلوم مے شود کہ انجباب شافعی المذہب بود و در نماز بر جنازہ غالب نگذازدے و ہم در خواہد
افواہ نقل از سلطان المشایخ میکند کہ فرمود شیخ جلال الدین تبریز سے قدس سرہ چون دہلی
آمد بعد از چند گاہ روان شد میگفت کہ چون من درین شہر ادم زمرت بودم این ساعت
نقرہ اتم تا پیشتر نہ خواہد شد و ہم در انجا نقل میکند کہ اندر انچہ شیخ جلال الدین تبریز سے در دہلی
رسیدہ روزے در دہلی خانہ نشستے بود و درے جزات فروشتے کوتہ جزات بر سر کردہ پیش
ان در بگزشت و این جزات فروش از جماعہ قطع طریق بود کہ در نواشتے ہا و ان میباشند چون

نظر ابرو سے مبارک شیخ جلال الدین افتاد ہم در اول یقینہ درود نہ او بگشت چون شیخ در تیرہ بدید
 گفت در دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم انجین بر دان ہم بیبا شند بر نوایمان اور شیخ اور اعلیٰ نام
 کرد چون او مسلمان شد در خانہ رفت و یک لک جلیل خدمتے اور شیخ قبول کرد و فرمود کہ
 این سیم را ہم تو نگاہ در انجا کہ خواہم گفت مہرقت رسانے شدہ انجا ازین سیم ہر کس می بخشد یکے
 را صد درم میفرمود و یکے را پنجاہ درم و یکے را کم و یکے را بیش و ہر کرا از کہ فرمودے پنج جلیل فرمود
 افضل تصدق شیخ پنج جلیل بودے تا چند گاہ بر آمد ان سیم پنج شد یکہ درم ماند یکے میگوید کہ
 در ول من گذشت کہ بر من یکہ درم میش نمازہ است و افضل بخشش شیخ پنج درم است اگر کسے را
 چیزے خواہند فرمود من چہ خواہم کرد ہمدین اندیشہ بودم کہ سایے بیامد و سوال کرد شیخ مرا گفت
 یکہ درم اورا بہ ہم دروے نقل میکند کہ شیخ شہاب الدین سہروردے وقتے از سفر ج باز آمدہ
 بود اہل بغداد بخندمت ادا مند ہر یکے خدمتے اور داند نقد و جنس بسیار درین میان زائے
 بیامد گرہے از چاد کہ نہ خود یکت او یکہ درم پیش اور شیخ شہاب الدین ان یکہ درم بستد و بالائے
 ان تحف و ہدایا نہاد ان گاہ از خانہ از ان ہر کہ بود فرمود کہ شمارا ہر چہے باید از تحف و خدمتے برگیرید
 ہر یکے برینجا ستند نقدے و در نو کالائی بر میگرفتند شیخ جلال الدین تبریزے طیب اللہ
 ثرا حاضر بود اور اشارت کرد کہ تو ہم چیزے برگیر شیخ جلال الدین برخواست ان یکہ درم
 کہ ان زال اور وہ بود برگرفت شیخ شہاب الدین چون ابن بدید گفت اینہ تو بروے چنین کویند
 کہ شیخ جلال الدین تبریزے و شیخ بہاء الدین گرگیا با ہم سیاحت بسیار کردہ اند تا وقتیکہ بشہر
 شیخ فرید الدین عطار در انجا بود رسیدند شیخ بہاء الدین را روش چنان بود کہ چون بمنزل رسید
 بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شہرے برآمد شیخ فرید عطار را دید کہ کثرتہ است
 محو انوار کمالات او شد چون انجا بگاہ باز آمد شیخ بہاء الدین گفت کہ امروز شاہبازے را دیدم
 کہ از خود رقم شیخ بہاء الدین فرمود کہ جمال با کمال بر پاو کردے گفت کہ باوجود او از ہج چیز باو نہاد
 از ان نایخ باز در میان شیخ جلال الدین و شیخ بہاء الدین مفارقت افتاد و در فواید انفا و فضل
 میکند کہ شیخ جلال الدین تبریزے مکتوبے بجانب شیخ بہاء الدین نگہدار محمد علیہ فرستادہ
 است و انجا نوشتہ من احب انما ذالسا ولم یفعل ایدا و نوشتہ است کہ ہر کہ کل برین

صنعت بندگویی صابر عبدالدین اور جامع الکامالات سید محمد لیسو و از راست پیرو سید کریم
فرید الدین قدس سرہ (مراذین شیخ فرید الدین گنج است) در کودکی بیشتر شغول و مشغول
بودے تا آنکہ مردم اور آقائے بچہ دیوانہ میگفتند بارے شیخ جلال الدین در آن منزل سید پر
در بخاور ویشے هست گفتند کہ کودک است دیوانہ شکلا کہ در مسجد جامع افتاده میباشد شیخ
جلال الدین بدین او امر وانا سے بدست او داد و صایم بود و از خلق قسمت کرد یکدانه افتاده
نامزد وقت انتظار ہم بدان دانه روزہ بکشاد از روز فریاد و ترسے بالاتر یافت با خود گفت کہ اگر ان
تمام انار بخورم چه فرید با میبود چون شیخ الاسلام قطب الدین پو ست انجکایت کرد و شیخ فرمود
یا بابا فرید ہر چه بود در آن یکدانه بود براسے تو داشتہ بود و در سیر الاولیا نبویہ کہ در شناسے
انکہ میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین یکا لہ برفت شیخ فرید الدین بنیایت جامعہ پارہ داشت
ہر بار باد میزد و شیخ بدین چہرہ نعل از پارہ سے پوشید شیخ جلال الدین در یافت فرمود کہ
در ویشے در بخا را تعلیم مشغول بود ہفت سال از در تن نداشت فوطہ داشت خاطر جمع دار
تا چہ شد و سلطان الشیخ امیر فرمود کہ شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر
شیخ جلال الدین تبریز سے در نکالہ است نیز از تبرک بہ قدس اللہ تعالی سرہ استے در
خرنوبہ الاصفیا اور وہ کہ وہ سے از غلما سے مشایخ پشت است بصحبت خواجہ معین الدین حسن
سجری و بختیار کا کے رسیدہ فیض صحبت اندوخت بحدیکہ از خلفا سے طریقہ عالیہ چہیت
نامور شد و کشف و کرامت بے نظیر و در ترک و تجرید بے مثال بود و ہفت سال بخدمت
شیخ شہاب الدین سہروردی بودہ کہالات رسید و از شیخ او حد الدین کرمانے منقوست
کہ وقتے در سفر کعبۃ المدجراہ شیخ جلال الدین تبریز سے بودم چون در صحرا سے بنی الامام بیہم
راہی از بس معصوب بود از پیادہ رفتن عاجز ادیم درین میان بخاران گلہ شتران برای فوختن
اور دند و ہر شتر را بست اثر نے قیمت کرد و از اہل قافلہ مردانیکہ مالدار بودند اثر خرید کرد و باقی
دل بر ہلاک نہادہ پایادہ روانہ شد شیخ جلال الدین چون باین چنین بدید و یافت حال
شتران کرد معلوم شد کہ پانصد شتر دیگر نزد قحطیان باقی است پس از مبلغ و یک خائے کہ در آن
معام بہتند طلب کرد یک اثر نے در آن و یک بنیادخت و وہان و یک بخا و پوشید و ہر بارہ

اسم بالطف میخواند و دست در دیک میگرد و بخت شرفی بیرون می آید و در همچنان قیمت با نفع است و
 کرده باطل قافله عطا فرموده تا همه اهل قافله بر اثر سوار شده اند و خود پیاده روان گردید و نقلست که چون
 شیخ جلال الدین تبریز به دلی تشریف آورد سلطان شمس الدین التمش با استقبال او برآمد و در
 ایام شیخ الاسلام دلی شیخ نجم الدین صغری بود و او نیز همراه سلطان بود سلطان چون شیخ
 را بدید از اسب فرود آمد و پایا به پیش و دید چون داخل شهر شد سلطان نجم الدین صغری فرموده که
 حضرت شیخ ابقا می فرود آید که نزدیک تر از مقام من باشد از استماع انجمنی نجم الدین راکر حسد
 بجنید و در پهلوی قصر شاهی خانه بود که ضیاء و رانجا ساکن بودند و دمام مقفل بود و به بیت المین
 داشت پس نجم الدین بخدمت سلطان عرض کرد که اگر اجازت باشد شیخ جلال الدین را در بیت المین
 فرود آید و اگر دلی است از آنکه نخواهد یافت و اگر دلی دروغ است بسزا خود خواهد
 رسید بنور سلطان بچواب پذیرا ختم بود که شیخ جلال الدین بنور باطن ازین حال واقف شده و فرمود
 که کلید بیت المین زود بیاورید چون کلید حاضر شد عوالی خود دادند و گفت که در بیت المین برود و او را
 که اسکناس بکلیت حالا شیخ جلال الدین تبریز در نجاسه آید شماران و پیش گیرید و خود
 و رانجا تشریف برده نزول اجمال کرد چون قدر و منزلت شیخ روز بروز پیش سلطان در مرتبه بود
 نجم الدین همچنان در التمش حسد و بغض میسوخت و در صدد آن بود که از اسب به نسبت شیخ جلال الدین
 بسته او را از نجاده و تبریز اندازد تا آنکه روزی شیخ جلال الدین در بیت المین بعد نماز با مادر
 مبارک پوشیده بر چارپای دراز بود و غلامی ترکش خوب روپای مبارک میمالید و در آنوقت
 شیخ نجم الدین دید از بالای قهر سلطان بدید دوست سلطان بخود کشیده گفت که سلطان چنین
 کس اعتقاد دارد که در بنوقت که شرعاً ممنوع است خواب میکند و غلامی ماه روپایش میمالد پس مقفل
 که بخود هر که خالی از شوق باشد شیخ ازین حال بنور کمال خود آگاه شد چنانچه از روی مبارک
 برانداخت و با او بلند گفت که نجم الدین اگر پیشتر میدید که این غلام را در بغل من بسته نجم الدین
 از وقوع اینحال بسیار متعجب شد لیکن از آنکه شیخ باز نیامد و او را در آن کرد که تنه عظیمی پاکند
 تا شیخ از دلی بدترین احوال برود و خاطر سلطان بکلی از طرف شیخ پریشان گردید پس آنست
 بر اینکخت که در شهر دلی سطر بزرگ بود جمیل و فاحشه که امر او ملوک را بر آن میله تمام بود و گوشتی به

نام داشت نجم الدین اورا نزد خود طلبید و گفت که اگر تو بزرنا و شوق شیخ جلال الدین معترف شوی پیش
 بادشاه آواز کنی که شیخ جلال الدین با من زندا کرده است یا نقد دنیا ز سرخ جو خواهم داد و بخوان
 نصف پیشگی ادا نموده نصف باقی بر دوکان احمد نامی بقال امانت برداشت که بعد انجام کار نزد
 چون کار این بهتان بخوبی استحکام یافت نجم الدین ان فاحشه را نزد سلطان برد و اقرار زنا به نسبت
 شیخ زبانه آن زن سبع سلطان آریا بند سلطان گفت این زن اقرار زنا از زبان خود میکند لایق
 اغفر است و هنوز اثبات جرم زنا به نسبت شیخ نبوده و تو که خود مدعی شده خالها کنی
 دیگر می باید که درین باب حکم کند و تجویز شد که براس تحقیقات حین امر معترفه عالی از شاخ نظام
 جمع گردد و بعد بخص حال به نسبت هر کس که جرم عاید گردد ولایت تغیر است چون شد باین شیخ بهاء الدین
 ذکر بآلتان و شیخ جلال الدین رنجسته بوقع آمده بود (چنانچه بالا گذشت) نجم الدین معترفی شیخ بهاء الدین
 زکریا را از طرف خود درین مقدمه حاکم ساخت و امید داشت که این شیخ بهاء الدین بسبب نبش خاطر
 خود حاکم بخلاف شیخ جلال الدین درین باب نافذ خواهد یافت چون شیخ بهاء الدین از لسان داخل
 در بی شد بعد ادای نگار ظهیر حله شیخ نظام در مسجد جامع اندر شیخ نجم الدین انظر به احاضرا و ردو
 ندادن طلب شیخ جلال الدین فرستاد چون شیخ تشریف آورد بدروازه مسجد پا پوش از پاکشید
 بنمکه مشایخ با استقبال وی شتافتند و شیخ بهاء الدین زکریا کفش شیخ جلال الدین بدست مبارک
 خود برداشته در بغل خود گرفت از وقایع این حال بهر چنان مجلس حیران بماندند شیخ بهاء الدین فرمود
 که مرد واجب است که خاک کفش شیخ جلال الدین را سر بر چشم خود کند که شیخ جلال الدین تا بهشت
 سال در سفر حضرت با شیخ الشیوخ شباب الدین سمرقند و پیر روشن منیر من محبت داشت پس
 ان مطربه را و برد و خود طلب کرد و گفت که جالبی و رقی الباطل الالباطل کان له جو قاحالات نام اعمال
 راست راست بگو و نه جان بر نخوای شد مطربه باو از بلند گفت که حق سجاده تمای حافر و ناظر
 است که این معنی محض بگفته شیخ نجم الدین و طبع یا نقد دنیا که نصفی ازان گرفته هم نصف باقی نزد
 احمد بقال امانت است به نسبت شیخ جلال الدین دروغ و افترا و تمسک با حق لبسته ام چنانچه
 احمد بقال باهم دران مخفی حاضر او ندانم قبول نمود که دو صد و پنجاه و نیا نجم الدین که براس وادون
 مطربه نزد من امانت داشته بود و زدم موجود است در وقت از غایت انفصال شیخ نجم الدین

بخود گشت و سلطان هانوقت او را ز عمده شیخ الاسلامی مفضل نووده بجایش سفینج بهاء الدین نکر با
 مقرر گشت نقلت که فیما بین قاضی کمال الدین جعفری و شیخ جلال الدین غیبی بود روزی شیخ
 در خانه قاضی کمال الدین تشریف برد قاضی و نماز بود از خادمان حال قاضی پرسید گفتند در نماز است
 فرمود که قاضی شما نماز خواندن میداند این گفت و بمنزله خود مراجعت نمود در دیگر قاضی خدمت
 شیخ آمد و از سخن و در روز که شیخ در باب نماز قاضی گفت بود سکایت انما از شما و فرمود که بان نماز قضا
 است که تا کعبه را بچشم نمی بیند کعبه او را نمی گویند و این نماز درجه اول ایشان است چون برتر
 عظیم میرسد بر عرش عظیم نماز کنند اگر شما هم این حال سیر است نماز کردن پیدا نیز و الا قاضی قاضی
 چون این سخن بشنید در دل خود بچید و هیچ نگفت پس بعد از آن شب قاضی بخواب دید که شیخ جلال الدین
 بر عرش سلیقه نماز میکند علی الصبح بخیزد خدمت حاضر آمده عذر با خواست و سبقت الدین پیر خود را
 به بیعت شیخ مشرف ساخت نقلت که چون شیخ جلال الدین از بردن غایت سمت بکمال
 کرد علی نو مسلم که بین عنایت شیخ خواست اسلام بپوشیده و اخل در ایشان شده بود و پس
 انحضرت میدوید و گرد میگردد و شیخ فرمود که ای علی برگرد گفت بیعت خواهم در بیعتانم باندن منظره دارم
 فرمود که برو این مقام احوال تو کردم و ترا قطب بن شهر گردانیدم و من هر وقت پیش روی تو حاضر خواهم ماند
 من تو جانی نخواهم بود پس عیان دفع آمد که علی قطب وقت شد و بهر وقت که خواست صورت شیخ را پیش خود حاضر یافت
 و شیخ چون در بنگال رسید تمام ثوابی اندر بر جی بوی آورد و شیخ در اینجا خانقا سه تعمیر ساخت و
 تعمیر شد و چند باغ و زمین ز خرید نموده لگام عام بر اسب خدام خاص و عام وقت که هزار با مسافر و
 بقوه از خوان نعمت انکه حکم نان بخورند و در اینجا بت خان قدیم بود شیخ بکر است خود آن بت هار شکست
 و در اینجا مسجدی بنیاد نهاد و بت بر ستانها گذاشت گردانید چنانچه فرار بر انوار و به بجای آن
 بت خان و اقصیت وفات و سینه نشین بعین ستایه مدعاه انخیال ورده جلال الدین عمده از مسادات انجمن
 تبریز است و از افاضل شعرا و نجاست پرورش و زین الدین محمد سلطان محمد بن مظفر مقدم سادات ولایت خود بود
 بنوعی خود نظریکست از جلال الدین او دیگر بار وی چون او را و گیسوی سیاه خط منوشت معلم پرسید که این جوان کیست
 گفت پسر سید عقیق تبریز است و جلال الدین نام دارد دین من نبی فضایل کسب کرده و انواع شورا نهایت نمیکند
 میداند اصناف خط را خوب بنویسد محمد بن مظفر گفت بیتی بر برید گویی بنویس خود خط را ملاحظه کنم جلال الدین

فی القوارین قطره بلفت و نوشته پرتش داد سلطان از لطف شعور حسن خدای تو تیر شد و نظر تربیت برد
گماشت و بیایه تقرب سرفرازی داد و بی نده -

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود	لعل و یاقوت شود سنگشان خالی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد	تربیت کردن سمر خاک مینا سئ
درین این صفت هست کنون بایر	تربیت از تو که خورشید جهان آرا می

باید دانست که شیخ جلال الدین تبریزی کجی روان کجی بخش همین جلال الدین ابن عقد است باینه مقام رسید
چرا که تحلیس از موفین نام و الدامجد انجانب تصریح نموده در مقام و احتمال دارد و نیز و اندک در نفس طلعه
باشند و احتمال دارد که شخصی واحد باشند اگر شخصی واحد باشند پس سیادت انجانب نیز از نوشته مرآه نمایان
بوضوح پیوست و نیز معلوم شد که انجانب باوصف اشتغال با مہر ایت خلق و عبادت خالق گاہ گاہ
از مشرب شاعری نیز مذاقی بود و الله علم و آنچه صاحب اخبار الاخیار گفته که قمری و درنگا است غلط است البتہ جلہ فانی
او در مقام نیزه تعلق متصل مطلق مالدہ بوده است مالدہ بقاصد کرده واقع است بسبل یقین مالدہ نیست بمقام راجع
که تخت گاہ مجرب بجای بود و نور اناران باقیست از ریل فردا و بعد از انان پیکر که دریا نیست و سیح و مشهور عبور نمایند از انجا مالدہ
کرده است شارع مستقیم است و این اقرب اسهل طرق است و لہ دیگر نیز هست کہ بمقام دنیا چو راز ریل
فردا آیند از انجا مالدہ را ہی کہ زلفه است پند و در اناسے راه واقع است جای مشهور و معروف است
از دنیا چو زنا پند و هفت کرده است یسیر و زریر سند در انمای راه از پند و دنیا چو راز ریل و جلہ حضرت
مخدوم سید جلال الدین تبریزی واقع است کی کہ دیو بلا نام دارد و دیگر موضع تشریفاتی بالجلد مولف یکتاب
متولی تمامه اوقاف انجانب کہ در بنگلہ است و باشد خوب و اوقات است کہ قبر انجانب بنگلہ نیست ہر جا کہ
استاد هست چلہ خانہ است مگر چلہ خانہ تیر کشیر است کہ ہشتاد و دو موضع چلہ خانہ است دہر جا کہ است فیض
جلالیت ہنود و اہل اسلام اند یا ہر ہمتقد و فیض باب ندقہ تشریفاتی بر زن انجانب و ولایت بنگلہ حاصل نمودن محال
موقوفہ پر گنہ بائیں خزاری طوی اردان از انفران لکھن سہن کی حاکم لکھنوتی بود و زبان سکر کثیف خستہ شد و این اجہ بہ حضرت مخدوم
کمال اتقاد داشت و پیوستہ ملازمت میکرد اگر خدا خواہد کتاب بفاسی ترجمہ نموده خواہد شد و مخفی نماند
لکھنوتے از نام مہین راجہ لکھن سہن اشتہار یافتہ لکھنوتے و اصل لکھن سہن نام داشت یعنی ساختہ
لکھن بعد از ان کثرت استعمال ترکان بلکھنوتے اشتہار یافت و لکھنوتی کہ از انکو زیز گویند و تحت گاہ سلاطین

جدول غلطنامه و اصلاح مصطفی من از بارالمقنی

نیم	غلط	صحیح	نیم	غلط	صحیح	نیم	غلط	صحیح
۱	اشتریت	اشتریت	۱۲	نیم	یتیم	۲۰	متذکر	متذکر
۲	پن شده	پن شده	۱۳	ایضا	ایضا	۲۱	سنگند	سنگند
۳	العمر	العمر	۱۴	عنه	عنه	۲۲	زیا ده	زیا ده
۴	محمد قاسم	محمد قاسم	۱۵	بس	بس	۲۳	در	در
۵	اتفا	اتفا	۱۶	قابل	قابل	۲۴	از سیخج	از سیخج
۶	ارسی	ارسی	۱۷	یرز	یرز	۲۵	لا یجز	لا یجز
۷	پایه	پایه	۱۸	المندق	المندق	۲۶	مندی	مندی
۸	پاسیدن	پاسیدن	۱۹	الایه	الایه	۲۷	مشتش	مشتش
۹	نیت	نیت	۲۰	بالله	بالله	۲۸	م	م
۱۰	مشتیان	مشتیان	۲۱	ایه	ایه	۲۹	المهم	المهم
۱۱	نمودند و حاکم	نمودند و حاکم	۲۲	المیته	المیته	۳۰	دمن ابن	دمن ابن
۱۲	خوف	خوف	۲۳	میغضنی	میغضنی	۳۱	جهاش	جهاش
۱۳	عسکری	عسکری	۲۴	نیمتیمان	نیمتیمان	۳۲	و لهر	و لهر
۱۴	رایض النفرة	رایض النفرة	۲۵	الجنیه	الجنیه	۳۳	لها	لها
۱۵	کیار	کیار	۲۶	باجدکن	باجدکن	۳۴	الی	الی
۱۶	نمک	نمک	۲۷	اذا تمیت	اذا تمیت	۳۵	طفا	طفا
۱۷	لغات	لغات	۲۸	خلیفی	خلیفی	۳۶	سرن	سرن
۱۸	الموسم	الموسم	۲۹	اصحابکم	اصحابکم	۳۷	جسوا	جسوا
۱۹	ربهم ولا خوف	ربهم ولا خوف	۳۰	دو آئی	دو آئی	۳۸	منیره	منیره

معنی	فصل	معنی	فصل	معنی	فصل	معنی	فصل
درین	۱ ۵۳	ثلاثه	۳ ۳۰	فنا	۱۵ ۲۳	فنا	۱۵ ۲۳
بخشد	۱۲ ۵۳	حبیب	۴ ۳۰	رنج ذلک	۲۰ ۳۰	رنج ذلک	۲۰ ۳۰
سخریت	۸ ۵۶	بسط	۱۶ ۳۱	دینه	۲۳ ۳۰	دینه	۲۳ ۳۰
قطع	۱۰ ۵۶	این را	۱۵ ۳۰	دلم و سلم	۳۰ ۳۰	دلم و سلم	۳۰ ۳۰
دشوا بهر ذره	۱۹ ۵۶	ورد	۱۸ ۳۲	من	۱ ۳۵	من	۱ ۳۵
بن ارمش آورده		سلام آورد	۴ ۳۳	قردا	۴ ۳۳	قردا	۴ ۳۳
متعجب	۱۳ ۵۴	ان سرور	۱۲ ۳۴	الصواعق	۱۵ ۳۴	الصواعق	۱۵ ۳۴
تفتیش	۱۸ ۵۴	بضقه	۲۰ ۳۵	امیر	۱۹ ۳۵	امیر	۱۹ ۳۵
یا هم	۴ ۵۹	بضقه	۴ ۳۶	استینا	۱۱ ۳۶	استینا	۱۱ ۳۶
خاص	۱۴ ۵۹	حسن	۴ ۳۸	فیها	۲۲ ۳۸	فیها	۲۲ ۳۸
ابوک	۳ ۶۲	من نفقه	۱۲ ۳۹	سیریت	۵ ۶۴	سیریت	۵ ۶۴
بست	۸ ۶۳	اجما	۱۳ ۴۰	علی	۲۶ ۴۰	علی	۲۶ ۴۰
یخلب	۱۰ ۶۳	محل	۴ ۴۱	که	۴ ۴۱	که	۴ ۴۱
لدر	۱۲ ۶۳	المهم	۲۰ ۴۲	شاه	۸ ۴۲	شاه	۸ ۴۲
افتیان	۱۴ ۶۳	حاله	۴ ۴۴	شد	۲۶ ۴۴	شد	۲۶ ۴۴
فانا	۸ ۶۶	الجنه	۱۱ ۴۸	انگاه	۳ ۴۸	انگاه	۳ ۴۸
در	۱۴ ۶۶	التکلیل	۱ ۴۹	نزد	۱۱ ۴۹	نزد	۱۱ ۴۹
معیت	۲۰ ۶۶	موسی و صاحب	۳ ۵۰	لمجسم	۱۳ ۵۰	لمجسم	۱۳ ۵۰
میقتا	۹ ۶۷	انگاه	۹ ۵۰	الامه	۲۱ ۵۰	الامه	۲۱ ۵۰
پیشانی	۴ ۶۸	فینصرف	۸ ۵۰	الا کاذبا و مفتر	۲۳ ۵۰	الا کاذبا و مفتر	۲۳ ۵۰
کذاب	۳ ۶۹	صبر	۵ ۵۱	او مفتر		او مفتر	

بها	غلط	صحیح	بها	غلط	صحیح	بها	غلط	صحیح
۶ ۶۹	شما نامه	شما و نامه	۱۵ ۱۰۶	را حله	را حله	۲۲ ۱۳۳	انزین	الذین
۲۱ "	منق	منق	۱ ۱۰۵	الاول	الاول	۱۵ ۱۳۳	دودر	دودر
۱۶ ۵۳	بجته	بجته	۹ "	الهم	الهم	۲۰ "	دودر گوش	دودر گوش
۲۲ ۵۶	خلاف	خلاف	۱۵ ۱۰۹	الزبیر	الزبیر	" "	برای شتر	برای دفع مشرات
۱۵ ۵۹	شار	شار	۱۶ "	المدائنی	المدائنی	۵ ۱۳۶	بسیام	بسیار
۲۳ "	الامه	لامه	۲۱ ۱۱۱	الاسام	الاسام	۱۳ "	قدر	قدر
" "	من بولاه	من بولاه وانه	۱۶ ۱۲۱	نوی المین	نوی المین	۵ ۱۳۵	زیتقم	زینم
	تروجما بعدا بیه	تروجما بعدا بیه	۲۱ "	الصدق	الصدق	۲۰ ۱۳۶	حیاش	حیاش
	تیرید مولی بیه	تیرید مولی بیه	۲۲ "	"	"	۲۳ "	الحس	الحس
۲۲ ۵۳	مقضم	مقضم	۵ ۱۲۲	الش	الش	۶ ۱۳۸	اهل غافر	غافر اهل المغفره
۲۳ "	اهل	اهل	۵ ۱۲۳	غزیم	غزیم		المغفره	المغفره
۱۴ ۵۶	آورد	آورد	۱۰ ۱۲۵	تلبسون	تلبسون	۲۰ ۱۵۰	وابن	ابن
۲۰ ۵۹	لابیک	لابیک	۱۹ "	الجنه لسه	الجنه لسه	۴ ۱۵۶	ولا ازوجه	ولا ازوجه
۵ ۹۳	ایزدی د	ایزدی د	۲۲ ۱۲۹	برای نامی	برای نامی	۱۵ ۱۵۸	بر	پیر
۱۶ "	چون بخیل	چون بخیل	۱۲ ۱۳۰	صیت	صیت	۲۳ "	غزیر	غزیر
۹ ۹۵	فرموده	فرموده	۶ ۱۳۲	میزیم	میزیم	۱ ۱۵۹	غزیر	غزیر
۱ ۹۹	ادینه	ادینه	۱۵ ۱۳۳	نقال	نقال	۲۱ "	چایک	جایک
۴ "	شانی	شانی		بن	بن	۲۳ ۱۶۰	نک	نک
۲۰ ۱۰۱	بانیام	بانیام		ذک	ذک	۵ ۱۶۱	شامت	شامت
۸ ۱۰۳	نقارت	نقارت		ذک	ذک	۲ ۱۶۲	بستد	بستد
۱۱ ۱۰۴	نمنازیم	نمنازیم		نقال	نقال	۱۵ "	بولایت	بولایت

معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ
۱۶۵	یقین	یقین	۱۱	۱۶۵	پانچ	پانچ	۹
۱۶۶	غلبہ	غلبہ	۱۹	۱۶۶	مورین	مورین	۱۶
۱۶۷	سابقہ	سابقہ	۲۱	۱۶۷	تقصیہ	تقصیہ	۱۱
۱۶۸	ہائیکہ	ہائیکہ	۱۱	۱۶۸	نظر دیکھ	نظر دیکھ	۱۵
۱۶۹	میکر	میکر	۲۳	۱۶۹	اطعام	اطعام	۱۱
۱۷۰	نہایت	نہایت	۱۹	۱۷۰	فلج	فلج	۷
۱۷۱	زوجہ	زوجہ	۳	۱۷۱	امرۃ	امرۃ	۱۱
۱۷۲	زنان	زنان	۱۱	۱۷۲	بانہ	بانہ	۱
۱۷۳	زہرہ	زہرہ	۲۲	۱۷۳	اندرخت	اندرخت	۳
۱۷۴	غیر	غیر	۲۰	۱۷۴	تست	تست	۱۳
۱۷۵	برخ	برخ	۳	۱۷۵	خیرا	خیرا	۱۲
۱۷۶	ما فیصل	ما فیصل	۷	۱۷۶	اللہ	اللہ	۱۷
۱۷۷	ولا بلکم	ولا بلکم	۱۰	۱۷۷	برند آؤرند	برند آؤرند	۱۰
۱۷۸	امرا	امرا	۱۸	۱۷۸	بندی	بندی	۱۷
۱۷۹	سلوک طریق	سلوک طریق	۱۷	۱۷۹	مال	مال	۹
۱۸۰	بوسید	بوسید	۱۷	۱۸۰	عداوتے	عداوتے	۳
۱۸۱	رفتم و تہمتہ	رفتم و تہمتہ	۲۱	۱۸۱	نسب	نسب	۱۲
۱۸۲	معتد	معتد	۵	۱۸۲	عظیم	عظیم	۵
۱۸۳	باہیا	باہیا	۲۰	۱۸۳	دور	دور	۱۰
۱۸۴	اکنوں	اکنوں	۲۰	۱۸۴	خود را	خود را	۱۲
۱۸۵	دھنکام	دھنکام	۱۳	۱۸۵	بس	بس	۲۱
۱۸۶	سرکشی	سرکشی	۲۰	۱۸۶	بان خانہ	بان خانہ	۹
۱۸۷	بلغا	بلغا	۱۸	۱۸۷	مورین	مورین	۱۶
۱۸۸	نغمنا	نغمنا	۱۹	۱۸۸	تقصیہ	تقصیہ	۱۱
۱۸۹	سبحی	سبحی	۱۳	۱۸۹	نظر دیکھ	نظر دیکھ	۱۵
۱۹۰	خیز	خیز	۱۹	۱۹۰	اطعام	اطعام	۱۱
۱۹۱	انہ	انہ	۲۲	۱۹۱	فلج	فلج	۷
۱۹۲	عینہا	عینہا	۳	۱۹۲	امرۃ	امرۃ	۱۱
۱۹۳	عظم	عظم	۱۳	۱۹۳	بانہ	بانہ	۱
۱۹۴	محقق	محقق	۲۲	۱۹۴	اندرخت	اندرخت	۳
۱۹۵	یکدہ	یکدہ	۱۷	۱۹۵	تست	تست	۱۳
۱۹۶	نخبر	نخبر	۷	۱۹۶	خیرا	خیرا	۱۲
۱۹۷	مقدہ	مقدہ	۱۱	۱۹۷	اللہ	اللہ	۱۷
۱۹۸	جلہ	جلہ	۲۰	۱۹۸	برند آؤرند	برند آؤرند	۱۰
۱۹۹	خبر	خبر	۵	۱۹۹	بندی	بندی	۱۷
۲۰۰	انی	انی	۱۹	۲۰۰	مال	مال	۹
۲۰۱	بستقر	بستقر	۲۱	۲۰۱	عداوتے	عداوتے	۳
۲۰۲	سوزے	سوزے	۱۱	۲۰۲	نسب	نسب	۱۲
۲۰۳	فتمووا	فتمووا	۲۳	۲۰۳	عظیم	عظیم	۵
۲۰۴	علی علیا	علی علیا	۷	۲۰۴	دور	دور	۱۰
۲۰۵	پایہ	پایہ	۲	۲۰۵	خود را	خود را	۱۲
۲۰۶	برائے	برائے	۱	۲۰۶	بس	بس	۲۱

صیغ	غلط	بها	صیغ	غلط	بها	صیغ	غلط	بها
تغذ	تغذ	۲۲ ۲۶۰	آمند	مند	۲۱ ۲۴۶	رضی الله تعالی	رضی الله تعالی	۴ ۲۳۲
صحب	صحب	۱ ۲۶۱	میگوید	میگوید	۵ ۲۴۷	چون	چون	۱۴ "
تغذات	تغذات	۳ "	لقبه	لقبه	۱۷ ۲۴۸	انطب	انطب	۱۲ ۲۳۳
ان دیار	ان دیار	۳ ۲۶۲	ابو اسامه	ابو اسامه	۱۹ "	لقب	لقب	۱۴ "
مرات	مرات	۳ ۲۶۳	شریت	شریت	۵ ۲۴۹	آورد	آورد	۹ ۲۳۴
الهی	الهی	۳ "	فخار	فخار	۱۶ "	واسر	واسر	۱۷ "
راس	راس	۶ "	ارزانی	ارزانی	۹ ۲۵۰	وورا	وورا	۲۲ ۲۳۵
باسرور	باسرور	۱۰ "	فرمود	فرمود	۱۱ "	الراحت	الراحت	۵ ۲۳۶
زیب	زیب	۱۲ "	ان لایین	ان لایین	۲۰ "	راحت	راحت	۹ "
لطیفه	لطیفه	۱ ۲۶۵	سورخ	سورخ	۵ ۲۵۱	انترم	انترم	۱۲ "
شده بود بدو	شده بود بدو	۷ "	نقل	نقل	۲۲ "	ازل	ازل	۱۳ "
شیخ	شیخ	۱۷ "	فرقتین	فرقتین	۱۱ ۲۵۲	اسم	اسم	۱۵ ۲۳۷
ابو مرین	ابو مرین	۱۸ "	سته	سته	۲ ۲۵۳	وان غلام	وان غلام	۱ ۲۳۸
انسلخ	انسلخ	۲۲ "	لقب او	لقب او	۷ "	کردن	کردن	۱۱ "
در هر	در هر	۲ ۲۶۹	نشته	نشته	۵ ۲۵۴	بردار	بردار	۱۳ "
غوث	غوث	۱۵ ۲۶۷	و حتمایه	و حتمایه	۱۴ ۲۵۵	معرفة	معرفة	۱۸ ۲۳۹
مصارف	مصارف	۲۰ ۲۶۸	وضع	وضع	۱۷ ۲۵۶	سته	سته	۱۳ ۲۴۰
اظهاره	اظهاره	۱۹ ۲۶۹	فقدم	فقدم		سن	سن	۱۹ "
بانا	بانا	" "	سنه	سنه	۱۳ ۲۵۹	ایشان	ایشان	۲۱ ۲۴۱
راتبه	راتبه	۱ ۲۷۰	پنین	پنین	۱۰ ۲۶۰	رهنوی	رهنوی	۶ ۲۴۲
بوطن	بوطن	۱۷ "	ستون	ستون	" "	بیار	بیار	۱۷ "

نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح	نہا	غلط	صحیح
۲۶۰	۲۱	نقاز	۲۸۵	۵	فرقت	۲۸۵	۵	نقاز
۲۶۱	۹	نقاب	۲۸۵	۵	مشارق	۲۸۵	۵	نقبات
۲۶۲	۲۲	ایم	۲۸۵	۲۱	نقائے	۲۸۵	۲۱	ایم
۲۶۳	۲	بنجا	۲۸۵	۲۱	مردماند	۲۸۵	۲۱	بنجا
۲۶۴	۱۸	ایشلم	۲۸۵	۱۹	باست	۲۸۵	۱۹	ایشلم
۲۶۵	۱۹	دوریش	۲۸۵	۳	بزیارت	۲۸۵	۳	دوریش
۲۶۶	۱	بودین	۲۸۵	۸	برافت	۲۸۵	۸	بودین
۲۶۷	۱۵	انجباب	۲۸۵	۱	پرفت	۲۸۵	۱	انجباب
۲۶۸	۱۴	دزین	۲۸۵	۳	زبودکان	۲۸۵	۳	دزین
۲۶۹	۱۲	غائب	۲۸۵	۱۳	کوک	۲۸۵	۱۳	غائب
۲۷۰	۱۵	وایرا	۲۸۵	۲	میگوید	۲۸۵	۲	وایرا
۲۷۱	۲۱	الامام	۲۸۵	۵	تیہورا	۲۸۵	۵	الامام
۲۷۲	۲۳	مخض	۲۸۵	۶	دزایج	۲۸۵	۶	مخض
۲۷۳	۲	اتقیای	۲۸۵	۱۵	فرشتہ	۲۸۵	۱۵	اتقیای
۲۷۴	۳	اسنیہ	۲۸۵	۱۱	رجالہب	۲۸۵	۱۱	اسنیہ
۲۷۵	۶	خرینہ	۲۸۵	۱۲	المش	۲۸۵	۱۲	خرینہ
۲۷۶	۱۰	دیشانی	۲۸۵	۱۲	تحن	۲۸۵	۱۲	دیشانی
۲۷۷	۲۱	تاویراوند	۲۸۵	۲۲	شیخ	۲۸۵	۲۲	تاویراوند
۲۷۸	۱	ترسید	۲۸۵	۳	نیز	۲۸۵	۳	ترسید
۲۷۹	۶	مینر	۲۸۵	۱۱	بیت الجن	۲۸۵	۱۱	مینر

صحيح	غلط	نہا	صحيح	غلط	نہا	صحيح	غلط	نہا
اجداد	اجداد	۱۶ ۳۸۱	غل	قول	۱۹ ۳۳۸	مسموہ	مسموہ	۱۲ ۳۲۸
برآورد	برادر	۵ ۳۸۲	پیر	بیر	۲۰ "	دیار	دریاد	۱۳ "
اولاد	اولاد	۱۱ ۳۸۳	درس	دراس	۱ ۳۵۰	دبا وجود	دبا وجود	۱۱ ۳۳۵
منابہت	منابہت	۶ ۳۸۶	نیز	نیز	۲ ۳۵۳	یتبرک	تبرک	۱۳ ۳۳۱
مخدوث	مخدوث	۱۲ ۳۸۷	بہاگیری	بہاگیری	۱۳ "	ایہ انشاء	ایہ انشاء	۱۸ ۳۳۲
گرا سلا	گرا سلا	۲۳ ۳۸۸	العازنین	العازنین	۶ ۳۵۴	اشاعت	اشاعت	۲ ۳۳۶
ہسان	ہسان	۶ ۳۸۹	تاس	تاس	۴ ۳۵۶	سارہ	سارہ	۱۱ ۳۳۷
جا	جا		ابوالعالم	ابوالعالم	۸ ۳۵۷	تردد	تردد	۲ ۳۳۹
مانوز	مانوز	۱۰ ۳۹۰	خود	خود	۱۸ ۳۵۹	درپیش	درپیش	۳ "
زیا نگاہ	زیا نگاہ	۲۰ ۳۹۱	جاگیر	جاگیر	۱۳ ۳۹۰	بیبکہ	بیبکہ	۹ ۳۴۲
شیخ	شیخ	۲ "	شش الدین	شش الدین	۱۲ ۳۹۱	رسالہ	رسالہ	۱۴ ۳۴۳
ستائہ	ستائہ	۳ ۳۹۵	بیرون	بیرون	۲۱ ۳۹۲	شرخی	شرخی	۱۵ "
الفر	الفر	۱۷ ۳۹۷	مہیب	مہیب	۷ ۳۹۷	نیز	نیز	۸ ۳۴۵
والد	والد	۲۳ ۳۹۸	آوردہ	آوردہ	۲۳ "	مشائخ	مشائخ	۲۱ "
لشد	لشد	۳ ۳۹۹	ہمان	ہمان	۷ ۳۷۱	رتبہ	رتبہ	۲۳ "
لکھارت	لکھارت	۱۲ "	بقالیم	بقالیم	۲۳ ۳۷۲	بیر	بیر	" "
الحدود	الحدود	۲۰ "	قادی	قادی	۶ ۳۷۳	سنی	سنی	۱۳ ۳۴۶
منورہ	منورہ	" "	زیارت	زیارت	۱۵ "	ہمت	ہمت	۲۷ "
چیل و	چیل و	۷ ۳۸۸	طا	طا	۴ ۳۸۸	بازید	بازید	۱ ۳۴۷
بقصد	بقصد		پروان	پروان	۱۱ ۳۷۵	عجیبہ	عجیبہ	۲ "
ایم	ایم	۱۹ ۳۸۴	توانان	توانان	۲۰ ۳۸۰			

بنگالہ بودا زیندہ نہ کر دو فاضلہ دارد بالجمہ در اطراف و اکناف پند و اسلام بسبب حضرت سید جلال الدین
تبریزی شیعہ یافتہ و انجذاب را در بعضی مقامات با ہندوان اتفاق جماد نیز افتاد چنانچہ در دیو بلاو
ملو و اورا و غیرہ چون از توجہ انجذاب اسلام در اندیشہ و ع یافت پرگنہ بامیس ہزاری بدست او ادا الحال
را دقت ملاحظہ متونی برانگاہتہ باز در کسوت فقر راہ سفر پیش گرفت و اتفاق مراجعت نیقا و انجذاب
سابل شد و چنانست کہ از انجذاب عقب نماندہ و ادا علم بحقیقہ الحال انکرامات و خوارق عادت
از انجذاب الی بے سبب بسیار جاریست بخلاف شیعہ کہ در اطراف بابائین پند و بکثرت بود حال اہم مستگیر بسبب
ابو انی اندک کلم شدہ است گاہی در احاطہ انجذاب کسی را نگشتہ دیگران کہ اکثر اجتماعان با ستانہ چندانہ
بیر زندگی حاکمہ مینامند حق سبحانہ تعالی و مای الترس را اجابت میفرماید موافق این اوراق وقتی بواقع
مجوس شہ چنانچہ برنتہ احوال جس در ذکر کرامات سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ گذارش
نمودہ ام در آن وقت سہ بار انجذاب بخواب دیدم اول روز یکہ حکم بنام من صادر خواہد شد ہون شب انجذاب
دیدم کہ بنظر غضب من می بیند روز دیگر حکم قیدرت دوہ سال و دو ہزار روپیہ برمانہ صادر شد و دوم روز بعد نماز
تہنیتہ بودم کہ از خواب بیدار شدم کہ یکمسی سیادہ غنہ اندمن رفتہ پای اورا گزافم انجذاب پای خود را و کشیدہ باز کرد
گرفتہ باز کشیدہ باز کرد و در آخر گفتہ ہر چہ بیکین من شمارا نگذارم پای شما دوست من این بار ہر چند کہ خواہد
کہ باز دستم بکشد نہ چنان کہ نہ بودم کہ نتوانستہ از انجذاب نیز امنی شدند و قرار رفتند و پای انجذاب بدست
بود کہ از خواب در آمدیم و سیادہ غنایت از روی شدیم بار سوم خواب دیدم کہ انجذاب بر پشتہ تابیکہ متصل مکان
فقیر است زیر زنتی ایستادہ اند نہایت خوب رو خوش خلق و ذی مروت و کم سخن معلوم میشود و از خود
طلب کرد و چون نزدیک شدیم زیر لب چیزہ گفتند کہ فقیرم گفتہ چارشتاد میشہ و بعد از آن دست مبارک
بر آورد و یکبار دو کشتہ شیکہ بارانگشتہ بن خود و یک چیز بنفرمود چون بیدار شدیم با خود گفتیم این خواب پس مبارک
ست مگر بعیرش چہ باشد ایہ چہ معنی دارد بعد از سہ سال رہای یایم یاد میان ۱۰۰ سہ ماہ باروس
ہفتہ یادوسہ روز رہائی یایم یادوسہ کس رہای یایم آخر ہین شد کہ کس رہای یایم کہ کہن گین
جماعت بودیم از رہای کورت رہا شدیم الحمد للہ مدلی ذلک بخین چند بار در امورات دیگر نیز اتفاق افتاد
کہ شمع ہر یک از ان طوبیہ دارد نوید گیرانست کہ ہر روز و راستانہ با سہ انجذاب چنان فرود می شود
ان چراغ بعد پاسی از شب بسبب روغن خاموش میگردد مگر وقتی کہ اسے حاوۃ بخانہ متولی رو می بیند

نظامی انجمنی قدس سرور نسب علوی بود خباکین خود میگوید۔

ترانہ ہای پیک غلوے نغراو
گر گرد جهان بزرگ دے جو باد
در نفحات الانس اور دہ کہ غلامہ اش امینست کہ میرا از علوم ظاہرے و معطلیات رستم بہرہ
تمام بڑہ است اما از ہمہ دست بچہ داشته بودہ است و روی و حضرت حق سبحانہ تعالیٰ اور دہ و گردن
را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عفت و انزوا گذرانیدہ است و ہر گز چون سایہ نشو از غلیبہ
حرص نہ ہوا ملازمت ارباب دنیا نکردہ بلکہ سلاطین روزگار پرے تیر کہ محبت نامہ نشو بہا
چنگا زدہ کہ بر پنج گنج اشتہار یافتہ است اکثر انما باستدعای سلاطین روزگار
واقع شدہ کہ انبند دارے آنرا کہ نام ایشان بواسطہ غلوے بر صوفیہ روزگار ہانداستدعا

نموده اند و اکثر آنها بحسب صورت افشاهاست از روی حقیقت کشف حقایق و بیان معارف را
 بهمانه است تیارخ اتمام سکند ز نامه که آخرین کتاب های وی است منہ الثمنین و تسعین و خمسایه
 بوده است و عمر و در آنوقت از شخصیت گذشته در مرآة الخیال آورده که بیان فضایل و کمالات
 او که نامور قیامت بزبانها جاسبت درین اوراق گنجای ندارد گویند که شیخ در آخر عمر منروی گردیده
 بود و بامر مرام اختلاط کم میو و خیا نچه در آن باب میگوید -

گل رعنا درون غنچه حسرن	نخوسن گشته اعشکات نشین
------------------------	------------------------

آتابک قزل ارسلان را از روی صحبت شیخ پیداشد خواست که بحضور طلب نماید ارسلان دولت
 گفتند وی منرویست بسلاطین و حکام صحبت ندارد آتابک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد
 شیخ بنور ولایت بر او وی مطلع گردید از عالم غیب شد بر دیده اش جلوه گر ساخت آتابک
 و بدید که تنگه مکلن بجواهر نهاده اند و شیخ مثل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر باکر با
 صرحت و حاجیان و ندیان بر پائے ایستاده چون نظر آتابک بر آن عظمت و شوکت افتاد عوشت
 خواست که از روی تو اضع قدم او را بوسه درین حال شیخ از عالم غیب شهادت ادا آتابک دید
 پیری ضعیف بزپاره مندرے بر در غاری نشسته و صحیفه قلم و دوانی و مصالح و عصای پیش نهاده
 آتابک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ منتبه بر و حواله کرد از آن باز پیوسته بدین
 شیخ میرفت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصد خمر و شیرین بالتماس قزل ارسلان نظم
 کرد و صلا آن چهارده قریب دروغ نذر خادمان شیخ نمود انتهی مگر آنچه در آخر کتاب شیرین خمر و نوشته معلوم
 میشود که فقط قریب چهارده و نیا که جاسه ابادان چندان نبود با و رزانی داشت چنانچه میگوید ده حد و نیا
 خاص من کرده الے توالی نباشد طول و عرضش نیم فرسنگ و این نیز معلوم میشود که شیخ هم بملاقات
 قزل ارسلان رفته بود چنانچه میگوید -

چنان تنم که سوی کعبه حجاج	چنان باز آمدم کاخ حمز معراج
---------------------------	-----------------------------

انتی در جای احوال علم و فضل خود میگوید -

که دیدست بر سبج رنگین گل	ز من عالے اوازہ تر بلبل
پذیرفته از بهر تنفس روشن	جدا گانه در هر تنفس یکفنی

و در جائے دیگر بایک عبادت خود میگوید -

بروز جوانی و نوزاد گے	•	زوم لاف پیری و افتاد گے
کنون کے بغم شادمانی کفر		پیرانہ سرخون جوانی کفر
چاہیوں چیل کشت و خلوت ہزار		بہرزم آمدن دو - باشد ز کار

و در جائے دیگر نیا طبع حضرت رب العزت میگوید -

جواد لب شب انک خواب ادرم		بہ سنج با ست شباب ادرم
چو در نیم شب سر بر ام ز خواب		ترا خوانم در نیم از ویرہ آب
اگر روز و شب ہست و گر باداد		تو بریادی از ہر چہ دارم بیاد

و صاحب معارج النبوة و راقدہ التکلمین گفتہ وی رحمہ اللہ تعالیٰ خود گفتہ -

چو بر ہستے تو من ست راسے		بسی حجت آلیک ختم و کشتاے
--------------------------	--	--------------------------

ازین بیت معلوم میشود کہ کتابے باتبات وحدانیت او تعالیٰ تصنیف نمودہ و تصدیق قول صاحب معارج میشود و اللہ اعلم -

امیر سید قاسم تبریزی قدس سرہ معذوہست و در میان صوفیہ کرام و بصحبت شیخ صدر الدین علی بنیہ و شیخ بہاء الدین نقشبند بخارے رسیدہ و خواجہ عبید اللہ احرار بحبیت وی رسیدہ اند و تحصیل علم و تربیت نمودہ بودند و مولانا ظہیر الدین خاوتے نیز با و محبت میداشت و کرام و نفحات طویل ست کونے سنہ سبع و ثلثین و ثمان مائتہ و قمر و در خربہ و جام ست رحمہ اللہ قاسم سید امیر کمال بن قمر قدس سرہ و زتر نیتہ الاصفیا در وہ کہ وی در علم شہرہ بیت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیای عماد گوے سیفت بر وہ و تاریخ وفات وی از رشحات مغلنمودہ کہ روز پنجشنبہ وقت نماز بامداد ہشتم جہادی الاول سنہ ثلثین و سبعین و سبع مائتہ است مگر در رشحات در ذکر امیر کمال و فرزندان و سے اصلا کدائی تاریخ وفات وی مذکور نیست شاید در مقام دیگر ضمن ذکر دیگرے مذکور باشد و اللہ اعلم و ہنہ النفحات وی خلیفہ خواجہ محمد بابا بی مذکور است (سنینہ باباے ساسے) و خدمت خواجہ بہاء الدین را نسبت صحبت و تعلم ادب سلوک طریقت و ملقین ذکر از ایشان است و فی الرشحات ایشان اکمل و افضل بہر خلفا و ہمجا بخانجہ محمد

نموده اند و اکثر آنها بحسب صورت انسان است از روی حقیقت کشف حقایق و میان معارف را
بهمانه است تاریخ اتمام سکنه نامه که آخرین کتاب ای وی است منہ الثمینی و تسعین و خمسمائده
بوده است و عمر و س در آنوقت از شخصت گذشته در مرآة الخیال آورده که بیان فضایل و کمالات
او که تا دور قیامت بزبانها جاریست درین اوراق گنجای ندارد گویند که شیخ در آخر عمر منور می گردید
و بود با مردم اختلاط کم نمیداد و خیا نچه در آن باب میگوید-

گل رعنا درون غنچه سحرین	همچون گشته اعتکاف نشین
-------------------------	------------------------

آتابک تزل ارسلان از روی صحبت شیخ پیداشده خواست که بحسب طلب نماید ارسلان دولت
گفتند وی منور است بسلاطین و حکام صحبت ندارد آتابک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد
شیخ بنور ولایت برآوده وی مطلع گردید از عالم غیب شمه بر دیده اش جلوه گر ساخت آتابک
و بد که تختی سکلن بجوهر نهاده اند و شیخ نسل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر باکر با س
مهرت و حاجبان و ندیان برپا س ایستاده چون نظر آتابک بران عظمت و شوکت افتاد عوشت
خواست که از روی تواضع قدم اول بوسد درین حال شیخ از عالم غیب شهادت ادا آتابک دید
پیری ضعیف برپا رنمده بر روی نشسته و محض قلم و دواتی و مضامین و عصائی پیش نهاده
آتابک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ منتها بدو حواله کرد و از ان باز پیوسته بدین
شیخ میرفت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصد خمر و شیرین بالتماس تزل ارسلان نظم
کرد و سلان چهارده قریه پذیرد و نذر خادمان شیخ نمود انتمی مگر آنچه در آخر کتاب شیرین خمر و نوشته معلوم
میشود که فقط قریه و نیا که جاس ابادان چندان نبود با دار زانی داشت چنانچه میگوید و حمد و ثناء را
خاص من کرده اے تولا انباش طول و غنمش نیم فرسنگ و این نیز معلوم میشود که شیخ هم ملاقات
تزل ارسلان رفته بود چنانچه میگوید

چنان خمر که سوی کعبه حجاج	چنان با زادم کاحمد ز معراج
---------------------------	----------------------------

انتمی در جای احوال علم و فضل خود میگوید-

که دیدست بر سحر زنگین گله	زمن عالمی اواز ه تر بلبله
پذیرفته از هر رفتی روستی	جدا گانه در هر رفتی یکفنی

و در جاسے دیگر براسے عبادت خود میگوید۔

بروز جوانی و نوزاد گے	•	زودم لانی پیری و افتاد گے
کنون کے بغیر شادمانی کنم		بیراز سرچین جوانی کنم
چاہیون چیل کشت و خلوت ہزار		بہرزم آمدن دو۔ باشد ز کار

و در جاسے دیگر نجی طبع حضرت رب العزت میگوید۔

جواد لب شب انبک خواب ادرم		بہ تسبیح ماست شتاب ادرم
چو در نیم شب سر بر ارم ز خواب		تراخوانم و رزم از دیدہ آب
اگر روز و شب ہست و گر باداد		تو بریادی از ہر چہ دارم بیاو

و صاحب معارج النبۃ اولاد قدوۃ المتکلمین گفتہ دوی رحمہ اللہ تعالیٰ خود گفتہ۔

چو برہستے تو من سست راسے		بسی حجت انگینم و کشتاے
--------------------------	--	------------------------

ازین بیت معلوم میشود کہ کتابے اثبات وحدانیت او تعالیٰ تصنیف نمودہ و تصدیق قول صاحب معارج میشود و اللہ اعلم۔

امیر سید قاسم تبریزی قدس سرہ معدوہست در میان صوفیہ کرام و بصیحت شیخ صدر الدین علی بنی و شیخ بہاء الدین نقشبند بخارے رسیدہ و خواجہ عبید اللہ احرار بصیحت وی رسیدہ اند و تحصیل علم و تہذیب نمودہ بودند و مولانا ظہیر الدین خلوتے نیز باو عجت میداشت ذکر او و نفحات طویل ست کوثر سنہ سبع و ثلثین و ثمانمائے و قیروس و خرب و جام ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید امیر کمال بن قمرہ قدس سرہ در تہذیب الاصفیا درودہ کہ وی در علم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیای عمہ گوے سیقت برود و تاریخ وفات وی از رشحات نقل نمودہ کہ روز پنجشنبہ وقت نماز بامداد ہشتم جمادی الاول سنہ ثمانین و سبعین و سبعمائے استہ

مکرور رشحات و ذکر امیر کمال و فرزدان و سے اصلا کہ ای تاریخ وفات وی مذکور نیست شاید در مقام دیگر دشمن ذکر دیگرے مذکور باشد و اللہ اعلم و ہنہ النفحات وی خلیفہ خواجہ محمد بابای مذکور است (بچنے باباے ساسے) و خدمت خواجہ بہاء الدین را نسبت صحبت و تعلم ادب سلوک طریقت و یقین ذکر از ایشان است و سے الرشحات ایشان اکمل و افضل ہر خلفا و مہاجرین ہند

الہودہ اندو شرف سیادت داشتہ اند و مولود و مدفن ایشان سو غارست و ان قریب بہست انقاری
انجا مایہ رود و فرنگی شہر و ایشان بدیش گری اشتعال مہدا شتہ اند و بزبان بجا را دیش گر کلال اگر گویند
و در مقامات ایشان مذکور است کہ والدہ سرغیا نشان فرمودہ اند کہ تا میر کلال در پوست داشتہ ہر گاہ کہ بوقت شہادت
مرا در دستم علی گریختی چنان معنی مکر شد و انستم کہ سبب وجود این طفل است دیگر در حق احتیاط کردم و بوسے
امیدوار شدم و سنہ اعلام الانخبار الشیخ العارف الربانی والمرشد الکامل الصمدانی السید امیر کلال
قدس سرہ کان بن اغرہ اصحاب خواجہ محمد بابا ساسے و اکمل خلفا یہ و کان مشرفا بشرف السیادت
خذ السلیقین عن خواجہ محمد بن علی الراستین عن محمود بن محمد الفخوضی عن عاتق الہیوگرے عن عبدالحق
ابن خدوانی عن یوسف الہمدانی عن ابی علی الفارمدی عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی الحسن الخرقانی
عن ابی بزیہ البسطامی عن الامام جعفر بن الصادق الی آخر النسبہ و اخذ عن الذکر و ادب الطریقۃ
و النسبۃ سلطان الطریقۃ النقشبندیہ خواجہ بہا الدین نقشبند الجاری میگوید مولف کہ مخفی نہ اند کہ
والادت ابو الحسن خرقانی بعد از وفات بابزیہ بسطاسے بدرتے و مجتہدین ولادت ابو بزیہ بسطامی
بعد از وفات امام جعفر صادق بدرتے واقع شد بظاہر ملاقات اتفاق یافتادہ حضرت صوفیہ میگویند
کہ تربیت ایشان بحسب روحانیت بودہ و ایشان اویسی بودہ اند و الہد اعلم بحقیقۃ الحال -
امیر بہان الدین بن سید امیر کلال قدس سرہ در شجاعت اورودہ کہ وی فرزند شہین
حضرت امیر سید کلال بودہ اند و بارہا امیر فرمودہ اند کہ این فرزند بہان من است و امیر بہان از جملہ اصحاب
خواجہ بہا الدین اند و حضرت امیر تربیت ایشان را احوال بحضرت خواجہ کردہ بودہ اند امیر بہان صاحب
سکر و جذبہ قوی بودہ است و طریق وی انزوا و انقطاع از خلق مے بودہ و ہرگز با کسی انس و ارام
نیکرفتہ و هیچکس را بر الطوار و احوال وی اطلاع نبودہ و در قوت باطن برتر بودہ کہ احوال باطنی بعضی
از اصحاب حضرت خواجہ عاتق میگرد و ویراعلمان مے ساختہ

امیر حمزہ بن امیر سید کلال قدس سرہ فرزند دوم امیر کلال است و امیر و سے با بنام والد خود
سید حمزہ نام کردہ اند و ہرگز و برانہام نے خواندہ اند ہمیشہ پدر میگفتہ اند و از سے کہ اہل
و خوارق عادت بسیار ظاہر میشدہ است کہ بعضی از ان مقامات امیر کلال کہ بزیہ امیر حمزہ تابعت کردہ اند مذکور است
و حضرت امیر حمزہ صیادی میبود و از ان مردودہ معاش حاصل میکردہ خدمت امیر حمزہ بعد از وفات حضرت امیر کلال قائم مقام

ایشان بوده و سالها خلق را بطریق رشاد و رشاد فرموده و وفات دی در غره شوال سنه ثمان ثمانین و ثمانائیه و مولانا حامد الدین شاشی بخاری که زکبار علمای بخارا بوده و مولانا کمال الدین میدانی اومیر خور و اومیر بزرگ و بابا شیخ مبارک بخاری از خلفائے اومیر محمد المصطفیٰ علی -

امیر شاہ بن سید امیر کلال بن سید حمزہ قدس سرہ در شحات اورده کہ دے فرزند سید امیر کلال بوده است و طریق دی و کسب معاش ان بوده کہ از صحرانک سے اورده و میفرودختہ و از ان مرمعاش میگذازیدہ و از دنیا بقدر کفایت فقرت میکرده میفرمودہ کہ ہر گرفتار را جواب گفتن و عقوبت است و ہمیشہ بخدمت بندگان خدا مشغول بوده و بقدر امکان در کفایت نجات مردم سعی و اہتمام داشتہ و از تعدد خاطر ہا و نگاہ داشت و لما و قیقہ فرو نیگذاشتہ و امیر کلال تربیت ویرا حوالہ شیخ یادگار کردہ بودہ اند کہ یکے از خلفائے امیر است -

امیر عمر بن سید امیر کلال بن سید حمزہ قدس سرہ در شحات اورده کہ دی فرزند چہارم خدمت امیر است صاحب کرامات و خوارق عادات بود اکثر اوقات بی غفل احتساب قیام مینمودہ و امر مروت و نہی منکر بکمرہ و بغایت غیور بودہ میفرمود کہ اکابر گفتہ اند چون گا و را وقت سر برین آید برتر من این طایفہ گذارند چون نزد بان وقت سوختن رسد برویا را اینطایفہ نمنند و ہر کرا خواہند کہ برانرا نند با اینطایفہ در اندازند خدمت امیر کلال تربیت ویرا حوالہ شیخ جمال الدین و پتھانے کردہ بودند کہ از خلفائے قدس امیر است و وفات امیر در شہور سنہ ثلث و ثمانائیه بودہ است -

سید احمد سیوی معروف بسید اتا قدس سرہ در شحات اورده کہ دی خلیفہ دوم زنگی اتا است و اہل حال در یکے از مدارس بخارا تحصیل علم مشغول بود کہ ناگاہ ویرا داعیہ سلوک این ماہ و ارادت طریق از خاطر سر برزہ علی الصلاح خانہ بارانباراج وادہ از مدرسہ روی بھجرانما وہ جانب ترکستان رفتہ و بحیثیت زنگی اتا اقدام و چون زنگی تا نگفتہ کہ شما و طلبہ پیر سرگردان ہستید غیلازمن در چہ جہان امروز کے نیست کہ شمار اتر میت کن درین محل سید باخا طر گزاریند کہ من سید و عالم باشم کے تابعی این سیاہ گاہجران میشوم بعد از ان تبصرن زنگی اتا و حلقہ اطاعت او برآمدہ بھجیت دی پیوست چون ویرا خود با و ریاضت شاقہ پیچ کشو دی بندید نزد زوجہ و عہد اتا رفتہ و در غیبت شفاعت نمود غیر اتا قبول نمود و بر طبق وعدہ چون سپارش نمود کہ سید احمد دے فقیر و سید و عالم است بر درحم کیند زنگی اتا بسم نمودہ

که سیادت و علم وی سدره دوی شده روز اول که او دید من او را بنحو نشان داد و من بل گفت که من سید
و عالم باشم کے تابع این سیاه کا و چران باشم اما سیا خط تو از سر جرم او و گزشتن بعد از ان مشول
عواطف ننگی تا گشته آنچه مقصود وی بود بروی من کشف گشته و ابواب مواهب مفتوح شده و بزرگ
فرستے بدرجہ ارشاد و کمال رسیدہ و بسے ناقصان را بدرجہ کمال رسانیدہ و با حضرت غزینی صاحب
وادی مفاد ضما و واقع شده و صاحب کرامت بود تفصیل احوال وی در شجرات مذکور است و الحمد للہ
و اما در زمان ترک بزرگ را گویند

سید نور الدین بن سید مبارک غزنوی قدس سرہ در اخبار الاخیار آورده کہ پدی خلیفہ شیخ
شہاب الدین سہروردی است مقفدا و شیخ الاسلام دہلی بود در زمان سلطان شمس الدین اوی
سیر دہلی میگفتند وفات وی سن۶۰۰ شین و مئشت و سنمائتہ در زمان طفلی منظور نظر شیخ
محمد اجل شیرازے کہ از اولیایے وقت بودہ گشتہ و نعمت و نواید یافتہ صاحب کشف و کرامت بود
گذاشتے کتاب المذکور رحمہ اللہ تمایے

سید جلال الدین بخاری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دے از سادات صحیح النسب بخارا
بود در ہندوستان تھقی کہ از سادات بخارا است سلسلہ ابائے کرام دے بوسے می پویند و تاریخ
ولادت او بقول صحیح سن۶۰۰ خمس و تسعین و سنمائتہ و وفات وی سن۶۰۰ تسعین و ستمائتہ و از
منظر جلالی نقل میکنند کہ چون وی بمدینہ منورہ رفت سادات مدینہ انکار سادات او نمودہ از دے
سند صحیح طلبیدند آخر قلم بران یافت کہ از روضہ سید کانیات استفسار نمایند چون سید جلال الدین
رو بروی قبر شریف رسید گفت السلام علیک یا والدکم از قبر شریف او را ندا کہ علیک السلام یاد کرد
و تفرہ عینے و سراج کل امتی انت منی و عن اہل بیتہ باستماع این صدا اہل مدینہ محترم سیادت
او گشتہ تبظیم و توقیر او پروا خند از انجا بکہ منکر اندہ با دے مناسک سج قیام نمود و بعد از ان پھر
ربع مسکون برداشت بسے خلائیق را ہدایت نمود انتہی در تاریخ فرشتہ آورده کہ سید صحیح النسب است
نسبت او با نام علی النادی چنین میرسد کہ سید جلال الدین بخاری بن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد
بن محمود بن عبد اللہ بن علی اصغر بن جعفر بن امام علی گونید از بخارا ببلقان اندہ بخانتقاہ شمشخ
فرید الدین گنج شکر فرو دادہ از سہاء الدین زکریا خرقہ خلافت یافتہ بمکونت بلیدہ انچہ مامور شد و فردی

در انجاست ائسی دور اخبار الانخیا اور وہ کہ اور سید جلال سخ نیز گویند میرد شیخ الاسلام بہاول پور است
 وی سید جلال کہ ملقب بخدوم جانیان اسعت از بخار ابہر کہ تشریف اور دوران شہریت آقامت
 کرد بسید بر الدین بکر کے کہ انرا کار و اعیان انجا بود وصلت کرد گویند کہ در خواب از جانب حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بشر شدہ تبرج بسید بر الدین و سید بر الدین نیز باین دولت
 بشارت یافت جگر گوشہ خود را بوی عقد تزویج بہت و از انجا بیکہ حسد و نزاع اخوان بجانب
 اچہ تشریف اور وند و سید جلال الدین را اولاد صوری و منوی بہم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی
 او منفتح شد تبر او ہم و راجہ است رحمہ اللہ تعالیٰ مخفی نہاند کہ صاحب خزینہ جلالہ اسے اور کہ جعفر
 بن امام علی نے سہت این امام محمد تقی گفتہ بنو و چرا کہ امام محمد تقی را پسر کے جعفر نام نمودہ انچہ
 ورنہ نایخ فرستہ بود هیچ دانستہ تعلیم و نہ دایچہ او گفتہ کہ در ہندوستان ہر کس کہ از سادات
 انجاء است از نسل وی است خدا و اند کہ این صہر اور انکی معلوم شد باجلہ سید جلال الدین بخاری
 صاحب علم و تقوی و کشف و کرامت بود اہل ہندوستان کمال افتادہ ہوسے و از نہ و اہر کہ
 موجب اعراض از باب شریعت باشد و ان از وی منقول شدہ و اللہ اعلم بحقیقہ الحال۔

سید جلال الدین حسین بن سید اکبر بن سید جلال الدین بخاری قدس سرہ الملقب بخدوم
 جانیان و آئین اکبر سے نام پر و سید بود نہشتہ و در تاریخ فرشتہ سید اکبر کہ گفتہ شد و بزر
 نامہ داشتہ باشد و اللہ اعلم و آئین اکبر سے اور وہ کہ وی مرید پر خود ست و این شیخ کن الدین
 ابو الفتح سرور می خلافت یافت گویند جہان نور سے پیش گرفت امام یافعی و بسید سے را یافت
 و در دہلی شیخ نصیر الدین چراغ دہلی را دید و در خانوادہ پشت خلیفہ او گشت و اخبار الانخیا اور وہ
 کہ سے جامع ست میان علم و ولایت و سیادت او میرد شیخ الاسلام کن الدین ابو الفتح است
 و خلیفہ شیخ ابو الدین نمود با امام عبد اللہ یافعی رحمہ اللہ علیہ در کہ مغر محبت داشتہ و در خانہ جلالہ
 کہ از ملفوظات او است از سے بسیار نقل میکنند در تاریخ محمد بن یوسف کہ وی اول خرفہ انعم خود
 شیخ صدر الدین بخار سے پوشیدہ و کلاہ از دست و جوبہ ترک از شیخ الاسلام سند الحدیث شیخ
 عیفت الدین عبد اللہ الطرس در حرم شریف بنو علیہ السلام و انجستہ پوشیدہ و درت و وسایل
 در صحبت او ملازم بود و کتاب حوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمودہ و اخذ طریقت کرد و تلقین

ذکر یافت و عندوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه قادیه کمال محبت است و در خزانه جلالی میگوید
 که شیخ محی الدین بعد از اقامه جیلانی بیفراید طوبی لمن رانی و لمن رای من رانی و لمن رای من رای من رانی
 و وی قطب است و صادق است درین قول مرا امید داری بسیار است که بوجوب این کلام حق تعالی
 مرحمت کند بعد از ان سلسله را که بیک واسطه شیخ شهاب الدین سهروردی میسر شد غیر از سلسله
 شیخ بهاد الدین زکریا ذکر میکند و میگوید من فلان را دیده ام و دو شیخ شهاب الدین سهروردی را
 و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین بعد از اقامه جیلانی را انتقی الی بنیامین اخبار را اخبار مختصره و تاریخ
 فرشته آورده که سید احمد کبیر که بنیاد نهشین پدر خود بود و از دو و دو فرزند سعادت مند بوجود آمدند که
 عندوم جهانیان سید جلال الدین بخارے دوم صدر الدین را بوقال ست سید احمد کبیر سید جلال الدین
 حسین بخار برادر هفت سالگی نزد شیخ جمال نجندے که از مردان شیخ بهاد الدین زکریا بود برده است
 بوس او شربت ساخت پس شیخ جمال نجندی طبق خرمایا حاضر ساخت و باهل مجلس قسمت نمود سید
 جلال الدین حسین بخاری خرمایا باخته خورد و شیخ جمال نجندی متفطن گشته پرسید که خرمایا چرا با
 خودی گفت زبانی که از دست شما برسد خسته ان نتوان انداخت شیخ گفت توان پرس که خاندان
 خود تا قیامت منور دارے سید جلال الدین حسین بخاری عالمی متبحر بود و در علوم عقلی و نقلی شغقت
 بسیار کشیده بود و مقید بان نبود که هر یک کس بجای دیگر رجوع نماید و میگفت که جمیع فضلا و شیخان
 را باید دید و از هر کدام فیض باید ربود و از پدر خویش شیخ احمد خرقة خلافت یافت و دیگر از شیخ
 رکن الدین ابوالفتح و نقل است که سالها او را خدمت کرده بجانب کرمه مدینه و مصر و شام و بیت المقدس
 دردم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد و از اجله شش حج ابر نمود و در
 مدینه رسول الله سلطان العلماء استاذ المحدثین عقیقت الدین بن سعد الدین علی الشافعی المینی
 را ملاقات کرده مدت دو سال در آن مکان شریعت بخلاصت آنجا بپایان رسانیده و عوارف و غیور پیش
 او گذرانیده عقیقت الدین خرقة از شیخ رشید الدین محمد ابوالقاسم صوفی پوشیده و وی از شیخ
 الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنا سفر به محبت شیخ حمید الدین بن
 محمود الحسینی سمرقندے رسید و از وزیر خرقة فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نسایی
 و دو شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری و گویند سید جلال الدین حسین بخارے در اثنا

سیر و سلوک سیصد و چندان اہل کمال را دریافتہ از ہمہ فیض کلی نصیبت گشت و مخدوم جہانیاں سید
جلال الدین حسین بخارے کسی را بر میدی نہ گزشت و میگفت کہ ایک کار بچاک از انبیا مکرم و از اہل
ہر گاہ کہ بقصد ارادت بخدمت او آمدی سید گفتی من از انہا نیستم کہ بتختہ را میگویم اما بقصد اخوت
میکنم بتختہاے حدیث نبوی بہرادرے میگیم و در اخبار را اختیار آورده کہ او در عہد سلطان محمد بن
بنصب شیخ الاسلام و سند خانقاہی محمدی در سیوستان با صفات مجتہدین گشت
و بعد از چند گاہ ترک ہمد کردہ سفر کعبہ مبارک اختیار کرد و در عہد سلطان فیروز کرات از خراسان
در حضرت دہلی آمد و سلطان فیروز اسم الحقا و اخلاص انچہ باید بجایے اور دانستی ذکر او در اخبار انصاف
و تاریخ فرستہ و خزنۃ الاصفیاء طول و طول است اما اختصار را کار فرمودیم با تہذیب انجباب عالم متفق
و صاحب کشف و کرامت بودہ بسیار کرات از کرات او و تاریخ فرستہ مذکور است و انجباب را
مخدوم جہانیاں جہان کشت میگویند و زنگالہ نیز جاجا میگویند کہ استانہ مخدوم جہانیاں است
در انجباب ہجرت گشت چند دیگر علامت عمارت چہیزے یافتہ نمیشود چنانچہ در مہوضہ بہار کہ سکین مولف
ان کتاب است جانب غربی مکان فقیر محلہ بخاران است و انجباب نیز میگویند استانہ مخدوم است
و در چوگرہ کہ قریب است بفاصلہ میل از بومہا نیز استانہ است معروف با استانہ مخدوم جہا
ولاوت او شبہ برات سنتہ سبع و سبعائتہ و وفات او در عید قربان سنتہ خمس و ثمانین و سبعائتہ
و مدت عمر او ہفتاد و ہشت سال و قبرا و در اوچہ ولایت ملتان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ناصر الدین بن سید مخدوم جہانیاں جلال الدین بخاری قدس سرہ جامع بود ریان شریعت
و طریقت و خوارق و کرامت و ولایت متبعہ عالی داشت چون اولاد کثیر داشت لاجرم سید تمام الدین
مشترکہ کو بندہ اولاد وے از ذکر و اناث یکصد بودند و از انبیاں انا کہ عمر دراز یافتند بہت و یک
پسر و دو دختر بودند و خلق کثیر بکلمہ اروا و اورا بندہ اخذ نسبت از پدر خود نمودہ و خلیفہ وی بودہ وفات
او در سنہ ہشتصد و چہل و ہفت ست رحمہ اللہ تعالیٰ خزنۃ از معارج الولایت۔

سید عثمان ابن محمود البخاری الاسفجی قدس سرہ از اولاد مخدوم جہانیاں است نسب انبیا علیہ السلام
بر او میرسد کہ عثمان بن محمد بن سہاد الدین بن حامد بن محمد بن کن الدین ابو الفتح بن احمد بن ناصر الدین
محمد بن جلال الدین بخارے مخدوم جہانیاں قدس سرہ و نسب از اہل بلا ہور آمد و خلق کثیر مقتدا و شناسا۔

و قبولی عظیم یافت و علمای محمد نیز اطاعت او نمودند و پیش و همسرش کدور متعهد و مردار گشتند و او بای
ادعای سهروردی میباشند و وفات وی بتاریخ بیستم رجب الاول سال شصت و دو و زاده در زمان حکومت
سلطان سکندر بودی و قبر وی اندرون قلعه لاهور درت خانه است رحمه الله تعالی خزینة -

سید محمد رالدین بن سید احمد کبیر بن سید بلال الدین بخاری قدس سره الملقب بوجو قال بخاری
برادر حقیقی محمد دوم جهانیان است و اینک اکبر سهروردی که وی مرید و خلیفه پدر خود است و از برادر
خود محمد دوم جهانیان و شیخ رکن الدین ابوالفتح نیز خلافت یافت سلطان فیروز را و افرادان بزرگ داشته
و در تبار الانجیرا آورده که بعد از برادر خود محمد جهانیان بر سجاده خلافت نشست محمد دوم جهانیان بابا
بزرگان مبارک میراند که حق بجا تعالی ما را بخلق مشغول داشت و شیخ راجو را بخود پیوسته در عالم شغور
بودی و با خلق انبساط و اختلاط نکردی و بیشتر پیرو مردم سلسله را در خدمت بوساطه او است و بعضی بوساطه
ولد او شیخ ناصر الدین نمود نیز میر سید بزرگ بود صاحب معرفت انتی و تاریخ فرشته آورده که او بعلوم ظاهری
و باطنی شهرت تمام داشته و صفات جلالت او غالب بود هر چه بزرگان و دردی چنان شکر انتی آنچه
در تاریخ فرشته آورده از ان معام و مشهور که چون قیصر غضب بودی که گریسته فی الحال برودی همانا که
لقبش ان بر او از ان سبب افتاد که است و خوارق عادات بسیار از وی نقل نموده تاریخ وفات
او دایمین اکبر سهروردی است و ثمانیة گفته و در خزینة شائره هم جادی الاخر سهروردی و عثمین ثمانیة
شب سهروردی گفته الاول بود الا حیح و قبر او در اچ است -

سید برهان الدین بن محمد بن سید بلال محمد دوم جهانیان قدس سره بقول صاحب تاریخ نام پدر
ناصر الدین محمد انتی نام و کنیت قطب عالم و کنیت او ابو محمد و لقب برهان الدین سهروردی اکبر
آورده که در مقصد و خود بزراد وفات و منی هشتصد و پنجاه و هفت و قبر وی در بقعه احمد آباد است مرید
خلیفه پدر بزرگوار خود و از شیخ احمد کتونی نیز خلافت دارد و در زمان سلطان محمد که بدو اسطپور سلطان منتظر
است بفرموده پدر بزرگوار و بزرگی صورت و منی یافت و او را زاده پسر بود -

سید کبیر الدین اسماعیل سهروردی قدس سره وی نیزه و خلیفه حضرت محمد دوم جهانیان است و بعد
وفات انتخاب شد سید محمد رالدین برادر محمد جهانیان و آخر شده کار خود بیکس رسانید و در ولایت
مقام علی و بیک است و خودی اشتها گرفت و اوایل عادت او ان بود که نیم شب بنیز خود محمد دوم

جایان میرفت و نماز تجمیع و تمام کلام الله میکرد و در وقت شداید قیام فرما با گشت شبانه و در منقح مسجد
بیکر و تا آنکه شبی بمی نمود و این با جزا دیده بخدمت سید صدر الدین ظاهر ساخت بکبر الدین با شرافت خاطر
خود این را جزا داده یافته انرا برای درس حاضر شد حضرت سید و از نزد خود طلبید و اغوا و اکرام او نمود شیخ سماء الدین
خلیفه وی است وفات او در سنه هشتصد و سبست و پنج رحمه الله تعالی خزینہ -

سید عبدالشکور و سید عبدالغفور شیخ سید کبیر الدین اسماعیل قدس الله سره هم هر دو بایان
جمال ظاهر و باطن بودند در علوم شریعت و طائیفه عالم و عامل و کامل و کمال بودند و ارادت بخدمت
والد بزرگوار خود داشتند و تربیت صوری و فغوی از پدر گرفته و در روز وفات پدرش هر دو از نزد خود طلب
نترقه خاص خود عطا فرمود و گفتن هر گاه شما اشکلی پیش آید بزرگوار من امداد ظاهر کرده باشد که جواب
خواهد یافت چنانچه بعد وفات او همچنان بعل می بودند و به آب یافتند رحما الله تعالی خزینہ -

سید محمد ابن قطب عالم قدس سره لقب او شاه عالم است ولادت او ببله القاسم و الله شریفین
نومی القعه سنه سبع عشر و ثمانیة و وفات او عشرین سنه ثمانیة و ثمانیة و وفات او
رسول آباد و احوال او در همین اکبری آورده که از پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت بوالا پایه ولایت
برآمد و شکر خوارق عادت سازد و بر گذارد -

سید محمد ابن سید ابوالحسن الحسنی الدلهوی قدس سره لقب سید گیسو و از در همین اکبری آورده
که وی میر و خلیفه شیخ نصیر الدین چیران دلی است و سوره سوره اگهی اندر وقت بفرموده پیران دلی بکین ابد و که
و مریدان فتنه بفرمود و کلامی که در این اوقات او صاحب خزینہ از معارج الولايت نقل نموده که سنه عشرین
و سبعمائة و فاتی و سنه خمس و عشرین و ثمانیة و موی یکصد و پنجبال و قبر و بشهر گلبرگ انتهی
و از شمار الانبیاء و ده که وی جلی است میان سیادت و علم ولایت شانی رفیع و بقی نفع و کلامی
عالی دارد و او در میان شیلخ پشت مشرفه خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقه مخصوص است و در
او بیل حال هم به بی شریعت داشت و بعد از رحلت شیخ بدیار کمر رفت و قبوس عظیم بایست اهل این
دیار بهر بنه قادی و صلح او گشتند و هم در آن دیار از دنیا انتقال فرمود و در سید گیسو و از گونید به شهرت او
باین لقب برانچ شینده شده است است که روزی او با چند و دیگران در میان باکی شیخ نصیر الدین
محمود بود و در وقت برداشتن گیسو سید بسبب درازی که داشت در پایه باکی بند شد

و او بسبب حمایت ادب و استعراق عشق و محبت به بر آوردن گیسو مقید نشد و هم بران فرضی که واقع شد مسافت بیعید قطع کرد بعد از آنکه شیخ را برین معنی اطلاع افتاد و خوشحال شد و بر صدق عقیدت حسن صنعت او افرینها کرد و هم در حال این بیت فرمود که -

هر که مرید سید گمبیه دراز شد

والله فعلان نیست که او عشق باز شد

خدمت یسر الملقحات است منسججاً مع الکلم که بعضی از مریدان او که او نیز محمد نام دارد جمع نموده در آنجا می‌ارزیدند و آنجا محمود بقا از یاران مولانا بر بان الدین غریب بود و او دانشسته رساله میثری مقابله میکرد و من در آن ایام سخت کودک بودم و آنجا را جابر بنی رسیدارم و نشست سخن آنجا رسیده بود که قول عالم شهم است تا سه مرگ نچسته بجائی نرسی مرگ سفید مرگ سنج و مرگ سیاه مرگ سفید گر شنگ مرگ سنج تحمل مرگ سیاه فقر و آنجا از من بطریق امتحان پرسید که بچه سبب مرگ سفید و سنج و سیاه شد گفتم جوع نسبت بعضی از مریدان پس مرگ سفید باشد و تحمل خون خوردن است زیرا که غضب عبارت از غلیان دم است از بهر انتقام و حلم فرو خوردن غضب پس مرگ سنج باشد اما فقر پیغام میرزا علی علیه السلام فقر سواد الوجه فی الدارین البتة فقر میان خلق نثر نده و تحمل و نسک میر باشد بجزورت مرگ سیاه باشد فرمود سفر اگر شست باطن نثار و مبارک باشد و الا سراج و فیا آن بخر و آن دل و جمع هم نیست اگر کی ساعت لطیف دل با خدای خویش حاضر نمودن بهشت است بلکه نهرا بهشت خدا آن ساعت باید کرد هنوز ایگان بدست آمده باشد

بفراغ دل زمانی نظر بنجبروے

بزرگانک خورشیدی همه عمرهای دوی

فرمود چون در مسائل کلامی سخن و فصل صحابه افتد من هیچ مباحثه شروع نکنم بجز با اہل امام یا بر خلفان
اصحاب و قسے اگر بجستہ کرده ام بعد از تاکید سوگند عقیدہ من بدل راست است کہ فضل صحابه ابو بکر ثم
عمر ثم عثمان ثم علی اما بحث لفظی ہر انچه اید گفتہ میشود با خلق بیکانہ انقدر ہم نکرده ام فرمود علما اختلاف
کرده اند کہ مسلمان را موت بہتر یا حیات بعضی حیات گفتند بعضی موت اما بابے من اینست کہ
کہور یا ام حیات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حیات بہتر بود و بعد از وی موت فرمود شخصی علی را از اصحاب علی
بر سید صف لنا اصحاب یک فقال عن تسالون فقالوا اعمارا فقال مؤمن علی ایما مشاشہ قالوا ہ سلمان
عندہ علم الاولین والاخرین قالوا احدی فیہ قال صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عندہ علم الناقین قالوا و انشی علی
قال و ابای تردیدون قالوا نعم قال اذا سالت باعطیت و اذا سکت اتبدیت ہر چہ خواہم بگویم و اگر من خواہم

شوم او یاسن سخن گوید تا خواهد که چیزش خواهم و حقوه القلوب بنویسد و هذا مقام محبوب المراد سخن در مخالفت قیسمان با صوفیان بود و فرمودند خلاص صوفیان ازین طایفه خبر بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان همچو ایشان باشند پس بداند که چه معنی است که گفته اند العلم حجاب الله اکبر فرمود که ما سوئے الله تعالی حجاب اما حجاب ما سه دیگر تفتیح و تفتیح اند و علم حجابی لطیف است نخست از ان نیک و شوار باشد و مراد ازین علم مخموف و حدیث و فقه و تفسیر نیست مراد علم بالهدیست و ان علم ذات باری و صفات باری بیل و برهان بلکه مشاهده و عیان فرمود که این دو چیز خاصه بدعت است سوال اصلی علم یکی صورت قلندر دوم آنکه لا اله الا الله محمد رسول الله گویند و آنرا که او را انجان غریز تر بود و ایشانرا یکشند و بیکال پر کال سازند و زنان و فرزندان ایشانرا سیر سازند و رسوا کنند و منصب سازند و ایامانی باقی باشد زهی ایمان زهے دین و یکی از مصنفات سید محمد گیسو در کتاب سماست صاحب اخبار الانبیاء از ان کتاب قدری نقل نموده معلوم میشود که او تصانیف دیگر نیز دارد و الله اعلم -

سید محمد جو پوری قدس سره در این کبری آورده از فرادان روحانیه فیض برگرفته و بر سر و سر و علم هر دست از شوریدگی دعوی ممد و تبرک کرده و بسیار مردم را گردیدند بسا خلق از او برگذاردند و سر شیره ممد و تبرک او از جو پوری گجرات شد و سلطان محمود کلان بنیایش برخاست و از رنگ حشمتی مانع بنید نیارست بود و گوش ایران نمود و در قرقه و گردشت و هانجا اسود -

سید علی قوام قدس سره در این کبری آورده که زاده دوم اسوانه میر خلیفه شیخ بهاء الدین جو پوری شطاری است و برخی گویند از شیخ قاضی شطاری فیض برگرفت و چند سیه بر اندک او را با بهر خانواده ها درست نیست است در سال نهصد و پنج از کشاکش خشیجان دارست خوا بگاه جو پور -

حاجی سید عید الوهاب بخاری قدس سره در این کبری آورده که وی مرید و شاگرد سید صدر الدین بخاری است انظار و باطن آگاه در این و اخبار را اختیار آورده که وی از اولاد سید جلال الدین بخاری بزرگ است که بعد سید جلال الدین مخدوم جهانباں است او را دو پسر بود سید احمد بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم جهانباں پسر سید محمود است و حاجی عبدالوهاب بخاری از اولاد سید احمد بزرگ بود و موصوفه بجام عمل حال و محبت و در اوایل حال که هنوز در ملتان توطن داشت روزی در ملازمت پیر و مستاد و صنف خود سید صدر الدین بخاری نشست بود و از وی شنید که گفت و و نعمت در عالم بالفعل موجود است که فوق

جمع نعمت است و لیکن مردم قدران و وقعت را نمی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل انعامات غفلت می کنند و وجود مبارک محمد صلی الله علیه و سلم بصفت حیات و در دنیا موجود است و مردم این سعادت را در نمی یابند و دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است و دوی سجدات تعالی بواسطه بدان تکلم و خلق از ان غافلند و بی بجه و شنیدن این کلام از پیش پریر جفاست و قصص زیارت مدینه درخواست و برآه خشک زیارت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شناسفت و این سعادت را در یافته باز بوطن اصلی عود نمود بعد از ان بتقریب بعضی سوانح روزگار اتقال نموده در عهد دولت سلطان سکندر لودهی بدلی اند سلطان سکندر را بوی اعتقاد و عظیم پیدا شد و انچه از شرایط تحویل و تعلیم بود رعایت نمود و را با شاه عبداله نسبت محبت و نیاز و طلب و استر شاد و چندان بود که انچه میگویند که فانی الشیخ میباشند انچنین ذوا هر بود نسبت صحبت و با وی بطریق مناسب حکایت مولانا روم است با شمش تبریز قدس الله سرار هم در دیگر از بدلی قصد زیارت زمین کرد و مکرراً این سعادت غظمی رسید بر شاهره از جناب حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم شارت یافته باز بدین حد و حدود فرمود و وفات شیخ در سنه ثمانین و ثمانین و تسعایه که عدد عبارت شیخ حاجی موفق انست و مقبره ایشان در جوار مقبره شاه عبداله است و حاجی عبدالوهاب را تفسیر سبیت که اکثر قرآن بلکه تمام انرا ارجاع بنعت پیغمبر و ذکر او کرده صلی الله علیه و سلم و بسیار از وقایع عشق و اسرار محبت در انجا و بیج کرده است غالباً وقوع ان در غلبه حال و استغراق وقت بوده است و بدین محبت در بعضی مواضع جانب ظاهر لفظ و عبارت نادر می مانده است رحم الله تعالی -

سید جمال الدین سهروردی قدس سره برادر سید عبدالوهاب نجاری مذکور است و وی متشیخ عظام و سادات ذوی الاکرام نجار است و مرید و خلیفه برادر خود عبدالوهاب است جامع است در ولایت و سیادت و در عبادت و ریاضت مقامات بلند و بدایح ارجح و داشت و شیخ حمزه کشمیری از وی تخطیعت نمود و وی در آخر عهد سلطنت سلاطین کشمیر و انجا آمده عالمی را مستفیض گردانید بعد از ان بدلی آمده در سال نهصد و چهل و هشت وفات یافت رحمه الله تعالی خزانیه

سید ابراهیم بن معین الدین بن سید عبدالقادر الحسنی القادری الابر بجه قدس سره در ایمنی اورده که از ادب ابرج مرید شیخ بهاء الدین قادی شطاری از هر دانش فراوان بهره داشت و در گزیده کاری کم همتا (یعنی بی مثل) جهان نور دیده و در زمان سلطان سکندر لودهی بدلی اید شیخ عبداله دهلوی

و میان لادن و مولانا عبدالقادر صاحبون گردید کار کارگزاران تا مور به بزرگی او را میزد و در قصد و پناه و سبب
 هشت جان بخشی باز پرس و در آنگاه دلی و راقبا را لاخیار آورد که وی بزرگ بود و متبرک و دانشمند کامل و ساری
 مایه عقل و نقل و رسمی و تحقیقی عبور نموده کتب بسیار از هر علم مطالعه کرده و شیخ فرموده و مشکلات از چنان
 حل کرده که هر کار ادنی مناسبه باشد نظر و کتاب او کافی است و اشیاء استاد نیست الحی و در دلی و زبان
 او یکسجرتش او بود چندان کتب و اکثر نجیاد او کتابخانه او برآمده که از حد و ضبط خارج است انصاف نیست
 که هر که حاضر بود از وی استفاد و نموده قابل نشد علیته ابوی انصاف است او هم بعلمت جبل و بی انصاف
 و نایق شناسه اهل روزگار همیشه در او بود مطالعه و تبحر کتب شنول بودی و در رس کم گفته و مردم
 را از افاده محروم داشته و کتابت را یکس کتروای نگار نیکو که رانحلس یافته خداوند که ویرا در نیچا منظور
 بود شیخ عبدالعزیز حسن و سونیان دیگر پیش او از علوم قوم بلند کردند و از شیخ و علماء مردم بزرگ بزرگ
 شناسند و او چنانچه از فنون علوم ماهر تر از نموده بود از برکات صحبت درویشان و ربط بسلسل شیخ و
 خانواد هاسه ایشان او را در اشتغال و ادکار و دعوات و طرق تربیت و ارشاد نیز متبحر کرده بود و نسبت
 او بسلسله علیته قادریه بر همه غالب است و میر شیخ بهاء الدین قادری شطاری است در سال که شیخ
 بهاء الدین در طریق شطاریه تصنیف کرده گویند که برای وی کرده است و گویند که وی بیا سطر شیخ نظام الدین
 در عالم خرقه یافته است و در مجلس سماع حاضر نشد و فرمود او در دلی و را و آخر سلطنت سلطان سکندر بود
 در حدود سنه شصت و تسعمایه و وفات و در حدود دولت اسلام شاه سنه ثلث و تحسین و تسعایه و قبر
 او در مقبره سلطان الشیخ در خانقاهی که پادشاهان روزگار میسر دست علیه الزمت و انخدان -

سید محمد بن سید محمد کرمانی قدس سره در خرنیه ادره که وی از ملا سید احمد اجباب
 حضرت گنج شکر است و در انجبار لاخیار آورد که او از کرمان تجارت در لاهور آمدی چون بازگشته در
 اجودین شده سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی و بکلمان رفتی و در زمان آنکه او بود نام سید
 کرمانی و درین امد و شد و او را با خدمت شیخ فرید الدین ختمی پیدا شد بسیار با او و کرمانی پیشه ترک او و در میان
 پیش عمر خود و از انجا بقصد اوست شیخ نعمت بودین نمود و او را گفت که شیخ اسلام بهاء الدین زکریا هم
 عزیز است سید محمد کرمانی گفت محبت ازینا نمیشود با جوهرین امد و مدید شد و ریاضتها کشید و بعد از شیخ
 فرید الدین بصحبت شیخ نظام الدین امد و داخل پادشاهان علی شد و در شب جمعه سنه اهدی عشر و سیسمایه

رحلت نمود و در پایان چو ترو مدخون شد رحمتہ اللہ علیہ۔

سید محمد بن سید مبارک بن سید محمد الکرمانی الحقیقی قدس سرہ در اخبار الاخبار اور وہ کہ وی جامع کتاب سیر الاولیاء است و انکتابے است جامع احوال مشایخ چشمہ پتہ اور زمان صغیر شریف بیعت شیخ نظام الدین مشرف شدہ و بعضے مجلسا را دیدہ و بعد ازہو در خدمت خلفائے او بود و از شیخ نصیر الدین محمود تربیت یافتہ بارہا در خواب بجمال شیخ مشرف شدہ و تجدید بیعت کردہ پیر و اعظام و اجداد و از نزدیکان شیخ بودہ و اندو اکثر از انچہ در ان کتاب نقل کردہ ہوا سطر ابوا کریم خود کردہ جملہ اللہ علیہ منتی و وفات او بقول صاحب خزینہ سنہ سبعین و سبعمائتہ۔

سید محمد بن جعفر الملکی الحنفی قدس سرہ و سہ جامع ست میان شریعت و طریقت و صاحب علم و نقوی و جد و حال بود در اخبار الاخبار اور وہ کہ و سہ از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است در توحید و تفرید مقام عالی دارد و از افراد اولیاء است و از انچہ از احوال ظاہر و باطن خود نوشتہ ست عقل حیران است اگر اینہا ہمہ بے شبہ تاویل و صرف ظاہر مراد ست پس از کمالان وقت خود است قدس اللہ سرہ او را تصنیف است مسہ بہ بحر المعانی و ردی بسیاری از حقایق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کردہ و سخن راستانہ میگوید و بہ کتاب دیگر کئی حقایق المعانی و دیگر حقایق المعانی نیز وعدہ میکند خداوندانہما نیز تصنیف یافتہ اندایانہ و او را تصانیف دیگر نیز ست رسالہ دارد در بیان روح در سالہ است مسہ بہ پنج نکات و بحر الانساب کہ در انجا بیان نسب اہل بیت رسالت کردہ است و نسبت ابا و اجداد خود را ثبت نمودہ وی کثیر الدعوی ست و از انچہ از احوال خود بیان کردہ است محقق میشود کہ دعوی اوست عمدتاً زامتہ بود در زمان سلطان محمد تغلق نازمان سلطان بہلول در حیات بود سن شریفیش از صد تجاوز بود ابای کریم و از شرفای کما بعد از ان در دہلی آمدہ و در سر ہند اقامت کردہ الحال مقام و (یعنی قراو) در ہان سہرا و در بحر المعانی میگوید کہ مدت شصت سال در علم ظاہر بودم و در کسب کلمات میگویشیم ذکر و کتاب اخبار الاخبار بہلول ست و وفات وی بقول صاحب خزینہ سنہ احدی و سبعین ثمانیہ و ہمہ در اخبار الاخبار اور وہ و سہ ذکر ابدال و اقامہ و انطباق و افراد و سایر رجال السربیان اعداد و اسامی و مراتب و احوال و اقسام ایشان از بنی تفصیل دادہ و تشخیص نمودہ است کہ فوق این تصور نیست و گفتہ کہ ہر ملاقات

سید اشرف بن سلطان ابراہیم سمنانی قدس سرہ کہ اور اسید اشرف بن سلطان
 سیکونید صاحب کتاب مکتوب اشرف جہانگیر سیت و ملفوظات جہانگیر کے ایک از مریدان
 او تالیف نمودہ صاحب علم و ورع و تقویٰ بودہ و یکے از مشاہیر مشائخ ہندوستان است
 و راخبار الانبیا آورده کہ وی از کاملان است و صاحب کرامات و تصرفات و سیاحت با اہل سید علی
 ہمدانی قدس سرہ رفیق بودہ عاقبت بجانب ہندوستان آمدہ در حلقہ کرامات شیخ علاء الرحمن
 درآمد و اورا پیش از ارادت مقامات عالیہ از کشف و کرامت حاصل بود و در حقایق توحید
 سخنان عالی و اود اورا مکتوبات مستمشغل بر تحقیقات غریبہ با قاضی شہاب الدین
 دولت آبادی کہ صاحب تفسیر بحر مواج است معاصر بود و غالباً قاضی از وی تحقیق بحث
 ایمان فرمود کہ در خصوص اشارتے بدان واقع شدہ است کردہ بود و اورین باب مکتوب
 نوشت قبر او در یکے از قسریات جوہور است کہ اورا کچھ پنجہ گویند بسی مقام بغیر
 در میان حوض واقع شدہ نام سید دران دیار و رفیع جن بغایت موثر است و اورا ملفوظات
 است کہ یکے از مریدان او جمع کردہ رحمہ اللہ تعالیٰ و زخیرہ انجہ آورده خلاصہ اش انست کہ وی
 پدرش بادشاہ سمنان بودند و او ترک سلطنت نمودہ فقر اختیار نمود و رحمہ صفت سالکی قرآن مجید
 را باہفت قسرات حفظ نمودہ و در چہارہ سالگی از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت نمودہ و
 بصحبت بسے از اکابر مشائخ رسیدہ مثلاً سید علی ہمدانی و شیخ زکریا الدین علاء الدین سمنانی
 و سید جلال الدین بخاری ملقب بجدوم جہانیاں جہان گشت و شیخ بدیع الدین
 و خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری و غیر ہم مستفید گشت و از خلفای شیخ علاء الدین بنگالی گشت
 شیخ کہ سید بہانہ بنیرہ مستفید شدند بسیار کرامت و خوارق عادت از وی بطور آمدہ و وفات و
 بتاریخ بست و ہفتم محرم سنہ ثمان و ثمانمائتہ بودہ و قبر او در روح آباد و عمر او یکصد و بست سال
 است و اورا تصانیف بسیار است چون بشارتہ المریدین و المائت اشرفی و مکتوبات و کتاب
 خانہ را شدین و غیر ہم رحمہ اللہ تعالیٰ
سید پیر المد قدس سرہ راخبار الانبیا آورده کہ وی بنیرہ سید محمد گیسو دراز است و خلیفہ اوست
 شہر عشق و محبت بروی غالب بود و نقل است کہ وی خور و بود و ز سے سید طاہرہ محمد را از

برای مسج را آورده نهاده بود که سید میانه آمد و چنانچه عادت اطفال باشد طاقیه را بر داشت
بر سر خود نهاد و سید فرمود ترا این خلعت مبارک باشد الحمد لله امانت باین خود رسید بعد از آن هر را
بر پی قول کردی انابت بسید سید المد فرمودی و تربیت و تلقین و ذکر خود نمودی گویند که سید لکن
بازنی ابتلائی محبتی واقع شده بود. فی محبت او دلباس کترو عفت مستور بود آخر آن زن را در
جای عقد خود در آورد و وقت سحر حسب تعارفی که درین دیار است عروس را جلوه میداد و میخیز
آنکه نظر سید را بد بر جمال او افتادگی ذوقی و حالتی او را دست داد آهی بر کشید جهان بخی تسلیم کرد
عروس در محض نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را
بهلوی یکدیگر در قبر کرد و در حتمه المد علیهما

سید شمس الدین طاهر قدس سره در اخبار الانبیا آورده که وی مرید شیخ نور قطب
عالم است سید بزرگ بود در ولایت نیشابور و طعن داشت و کبر اس بود عمر او بعد و نجاه سال
رسیده بود بجناب خواجہ حسین الدین چشتی اعتقاد و محبت داشت بدین درازی عمر و عکاه در
کوچه های اجمیر اب بنی داب من نمیداشت چه جای بول و غایط در شهر بی طهارت نه در آمدی و در
در وازه شهر سکونت کردی و اگر در شهر در آمدی طهارت کامل کردی و چون وضو و گران شدی زانو
بدر رفتی تا سباده انقبض وضو شود در حتمه المد علیه و وفات وی بقول صاحب خزینة سنة الهدی
و ثمانین و ثمانین

را بجه حامد شه مانی پوری قدس سره در اخبار الانبیا
آورده که وی بزرگ بود و صاحب نسبت دوست و حال صحیح و صفای باطن نقل است که در زمان
سلطان شمس الدین التمش دو برابر از سادات گردید بدلی قدم آورده بودند یکی سید شمس الدین
و او دین مین میوات سکونت کرد و بقیه از اولاد او در اینجا مانده اند و دیگر سید شهاب الدین که از اجار
اوست یعنی جد راجی حامد شه چنانچه در خزینة تصریح بدست بزرگان ایشان مغرور مکرم بوده اند
و در زبان مردم آن دیار بر ایشان اسم راجی غالب آمده و او نیز در اوایل حال در لباس پیران
بود و از خضبت شیخ حسام الدین رسیده و ریاضت شاکه کشید صفای باطن و حضور و تقوی
او گردید وی از علم ظاهر بقدر بایستج کفایت کرده بود و لیکن دانشمندان اسیر حلقه ارادت او

بودند گویند که وی اگر خواستی که از سعادت و کشف ضمائر چیزی ظاهر کند حکایت از سر گذشت احوال خود
بیان میکرد در ضمن آن مقصود طالب حصول انجام میدهد و در مانگبد است و وفات بقول صاحب
خدا احدی و تسبیح رحمة الله تعالی

راجی سید نور بن راجی حامد شمس قدس سره در اخبار الانبیا آورده که او نیز مثل
بزرگ و صاحب کرامت بود و لباس سپاگری را عفا و به حال مشغولی باطن ساخته قبر او نیز
در مانگبد است در رحمة الله تعالی

سید محمد اچمی بن سید شاه اسیر بن علی بن سود بن احمد بن صفی الدین بن عبد الوهاب
بن الامام الشریفة و الطریق عبد القادر الجیلانی قدس سره او را میگویند در اخبار الانبیا
آورده که وی صاحب عظمت و کرامت و اہبت و جلالت بود و سطوتی ظاهر و عظمتی باہر داشت
جامع علوم معقول و منقول و شمول نعم ظاهر و باطن و جامع فضائل حسی و حسی از ولایت روم
بخراسان تشریف آورده و از انجالبندان شرف قدوم از زانی داشته ببلدہ اچہ توطن فرمود و یکبار
سیر اکثر سمورہ عالم بر قدم تجرید و نفعت بی تعلقی نموده بار دوم باخیل و شتم بسیار و توابع و لواحق پیشانی
درین دیار شرف یافت و توطن از زانی فرمود و بادشاہ وقت در حلقہ ارادت او در آمدہ غایت متبہ
بندگی و اخلاص را نسبت بہلاران و مرعی داشت و در یابلتان دران اوان قحط و جال افاضل
و علما و اکابر بودند و خدش متقنی غرت ذاتی و علوفطرتی از بہہ تصب اسبق در ر بودہ بر سندان ایتاز و
افقر و جاد داشت و او را عالم شریف میگوید و اکثر مناقب حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ و مضمون
است و ذیوان غزل نیز ترتیب داده قادر بر تخلص میکند و ترجیبات دارد و زبان ذوقی و سحره مخموم
در اچہ است و تاریخ وفات او صاحب خزینہ از شجرۃ الانوار نقل نموده کہ شصت و شصت و تسعین
و دہم صاحب خزینہ میگوید کہ مولانا عبد الرحمن جامی قدس سرہ اشعار بجانب و سیف شاد و رحمة الله تعالی
احوال فرزند آن عالمی بنبار اندک و میگوید

سید عبد الدین سید محمد الجیلانی الہامی قدس سرہ در اخبار الانبیا در ضمن فرمود
بزرگوار وی آورده کہ وی در فضیلت و لطافت طبع و سلامت قریحہ در زمان خود نظیرند داشت گویند
کہ حضرت مولانا عبد الرحمن جامی با شماع خبر فضائل او بجانب و اشعار میفرستادند تاریخ وفات او

بقول صاحب خزینه نمان و سبعین و تسعائیه

سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الایچی قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی
سید عالمیقام بود از ایشان خلقی مانده که نام ایشان میران گویند بغایت مسن و متبرک در
لاهور سکونت دارند انتی و در خزینه نام آنجناب میران سید مبارک گفته بعد از آن میگوید که وی
صاحب زهد و تقوی و عبادت ریاضت و ترک تجرید و جامع سیادت و نجابت و عشق و محبت و
ذوق و شوق بود و خرقه خلافت و اجازت از پدر عاقل قدر خود داشت چون جذب استغراق بفرام
آنجناب غالب آمد در حالت سکر از آنچه برآمد و در لکهای مشکل مجذبه شست بیکه احدی را از نبی آدم
نزد خود نداده و از صحبت خلق بغایت خیز بودی تنها و بویاد خالق مشغول ماندی و چند سال
در انحال گذرانیدی و در انحال اگر نظر او بر کسی افتاد می بود و بویاد و بویاد و بویاد و بویاد
نظر او نبودی و شیخ معروف چینی که از اولاد شیخ فرید الدین شکر گنج است بعد از باضات و مجاهدات
در انحال بنجد است سید رسیده و یک نظر کمیابتر سید که بروی افتاد و درجه کمال رسید و در آخرت
نصبت نمود و بشارت داد که از تو خانواده جدید پیدا خواهد شد چنانچه خانواده نوشاهی از و پیدا گردد
و قبر او در اچست و وفات او در سنه ست و خمین و تسعائیه

سید عبد القادر بن سید محمد الجیلانی الایچی قدس سره ملقب به الدقا و زمانی در اخبار
الاخیار آورده که وی صاحب کرامات ظاهره و احوال بابر و مقامات عالییه و مناقب جلیله و شرف
بود کمالات ظاهره و باطن بر مانی ساطع داشت و نور سی لاسع و حالی با کمال و کمالی فوق اهرم
و انجیال بسیرا زعصاه و کفار بشاهد جمال مایه کمالش بسعادت توفیق میر سید و بینه
ایمان مشرف میشدند وی در ولایت دارت حنفی حضرت غوث الثقلین است و در کمالات تابع نمیشد
و لند او را عبد القادر مخدوم ثانی گویند هر چند که آنحضرت ثانی ندارد و کدام درجه عالی تر از آن باشد
که کسی ملقب باین لقب باشد و عنقریب انجناب بنعم و ترنم نمودی و با سبب همیش مطرب بسا
التفات فرمودی و چون بر سجاد و شیخ و تمام تربیت شست بکلی از آن معتق و معتر گردید و مردم
و طالبان از استیلا منتفی و خود بر کبر و منع میفرمود و در ذری والد امجد او را بر ای امری از راه تربیت
عقاب فرموده بعد از ان شب حضرت غوث الثقلین را رضی الله عنه خواب دید که میفرماید که بعد از

فرزند مست تربیت او من میگویم ترا فرزندان دیگر هستند تو ایشانرا تربیت کن ترا با عبد القادر بکار نیست
ازین واقعه حالت جذبه و نسبت تو به او موهوم و مقرر شد دست از جمیع سواد لذت بخش باز داشت بهت
بر انقطاع کلی برگماشت فراز و حالات لغتی بشکست و جانوران شکاری دور کرد و مخلوق شد و بسک
طریق حق اشتغال فرمود و چون بندگی محذوم (یعنی والد امجدش سید محمد) سخت اقامت ازین سر
فانی بجا نم یافتی بر دین منصب سجادگی و مقام خلافت از میان برادران بسبب کبریا او بجهت او
منتعین بود ولیکن بسبب آنکه ترک ملازمت با دوشاه نموده بود برادران هنوز در سلک ملازمان و
انتظام داشتند ازین برکنار بجا رسیده بر چهره اخلاص با دوشاه نسبت بخدش نشسته بود ایشان
جمیع فرامین و اسامیند موجب و وظایف را پیش او فرستادند و فرمودند که ما را با اینها حاجتی نمائند بهت
بهر که میخواهی ایند بپارند سالها بهرین حال میگذرانند و بهر چه از دست اغیار از شد اندر روز گامیر سپید
صبر میفرمود و نقل است که یکبار با دوشاه عمداً ایشانرا پیش خود طلب داشت و نوشته فرستاد که اگر ایشان
مجلس ما را بحضور فایض النور شرف سازند عین سعادت و محض کرم خواهد بود و با وجود ایشان که
باشد که دعوی شیخت و بزرگی نماید هر چه از تقصیرات و تاخیرات در خدمت رفته باشد عفو فرموده شود
این حد و دشواری آنحضرت در جواب این قطعه نوشت

پیش باین باب ازین باب روی گشتن نیست	هر آنچه بر سر ما میسر و مبارک باد
کسی که خلعت سلطان عشق پوشید دست	بجلمای بهشتی کجا شود دل شاد

و این واقعه مشایبه اشیا است که سلطان سنجر ماضی بجانب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
نوشته بود که اگر عیان توجه باین صوب منقطع گردد و لایب سیستان که ملک نیم در دست تعیین
لنگر خانقاه حضرت ایشان کرده آمد و آنحضرت در جواب نوشت

چون سپهر سنجر به رخ خشم سیاه باد	جز فقر اگر بود هوس ملک سنجر م
ز آنکه که با خشم خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیم روز بیک جوینم خرم

نقل است که ایشان را در ابتدا سه حال باور او اعمال و عبادت ظاهر اشتغال بسیار بود
تا بعدیکه نام روز فرصت محکم بداشتند و در آخر خندان استخراق محبت و مشغولی باطن غلبه کرد که بعد
او اسه فزایش و سن روایب جزم راقبه کار دیگر نمود بعد از ادای قرضها اشراق در بحر اقیانوس

می بودند و بعد از ادای اشراق ناچاشت و همچنین با همین جمیع اوقات صلوات و اندک قبله که میکرد
 بر همان بوریائی که در مسجد افتاده بود واقع شد می وقت با بودی که نفس نفس خود اذان افامست
 میفرمود و امامت میکرد و یکبار در میان عمت طاعون حادث شد مردم اینجا از گریه می کردند در
 موضع و نمویی ایشان رسته بودند شفا می یافتند و یکبار در اچه و ملتان در دستخوان بهلول محبت پیدا
 شد که بجز حادث در مردم ملاک میگشت و اصلاً تکلف نمی نمود غیبت الدین نام شخصی شقی و ستور
 شیشه کائنات را اصلی المد علیله و سلم بخواب دید که مقدار یک سینه پاره بوی عطر فرمود و گفت
 ابن را بفروزندم عبدالقادر بدیده و بشارت ده مراد را که هر جا که این فی را برساند و ده بار قتل هوالله
 احد بخواند حق تعالی فی الحال شفا دهد و این جانب سید نیز بخواب دیدند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 میفرمایند که امانت نزد غیبت الدین سپردم از بگریه و بکار دراز و چندان آثار ازین فی بطور آید
 که از جبهه تقریر بر سر پیوست و این حکایت در دیار ملتان مشهورست و الله شریفه او سید بود
 بنیت شیخ ابوالفتح که از اولاد سید صغیر الدین خواهرزاده شیخ ابوالاسحاق گارزونی است عمر شریفش
 هفتاد و هشت سال است و وفات او شرب دوم ربیع الاول سنه اربع و تسعمایه در قبه و شریف بود
 در مقام اچه مشهورست نیز از دیگر باده و او را دو پسر بود که مذکور شد و تاریخ ولادت او بقول صاحب
 سنه اثنین و ستین و نهائیه و عمر او هفتاد و هشت سال و تاریخ وفات سنه اربعین و تسعمایه
 و صاحب شجره الانوار هم تاریخ وفات همین اخیر را نوشته و الله اعلم

سید عبدالرزاق بن سید عبدالقادر بن سید محمد الجبلانی الاحمدی قدس سره

خلف الابرار و دست و صاحب فضائل و مناقب و مفاخر همه عالمی است و نشانی عظیم وی در وقت
 رحلت حضرت محمد ص در حاضر نبود بسبب بعضی از بواعث بجانب ناگوار شریف برده بود و در آن زمان که
 نشسته بود فرمود که امروز بنگی مخدوم مرا از او داده اند و پیش خود طلبیده تا واقع چه باشد چون
 اندک تاخیری در توجه بدان حدود راه یافت در وقت رحلت نتوانستند رسید بعد از چند روز قدوم
 آوردند و بکلمه وصیت و الله ما جدلباس فرموده از آن خلافت و نعمت میمنت شریف شدند و وفات
 او در جمیع جادوی الاخر سنه اثنین و اربعین و تسعمایه کذا فی اخبار الانصار

سید زین العابدین بن سید عبدالقادر بن سید محمد الجبلانی الاحمدی قدس سره

پسر دوم سید عبدالقادر ثانی است در اخبار الاخبار آورده که در حین حیات مخدوم از عالم فتنه و
 دالده ایشان از مصاحبات و وفاتات بود و از ایشان خلفه ماند مسمی بسید محمد و در خزینه آورده
 که در راه ناگوار از دست قطاع الطریق شهید شد.

سید محمد بن بن العابدین بن سید عبدالقادر ثانی قدس سره که اورا محمد غوث
 نیز گویند و بالیه لقب است اخذ طریقت و علم از جد خود نمود و در اخبار الاخبار آورده که وی بنظر
 عنایت و شمول شفقت و مرحمت بندگی مخدوم بودند در خزینه آورده که وی از اسادات عظام
 و مشایخ ذوی الاکرام بوده و در عبادت و ریاضت و کرامت معروف و بصفت اولیا مومن
 بود و تعلیم علوم ظاهری و باطنی از جد بزرگوار خود و عبدالقادر ثانی یافت بسبب بخش خانگی با این
 محم خود سید حامد از او چه برآمده به مقام شگوه که تقیه مشهور در پنجاب است سکونت و زید و بهجت
 خلق مشغول گشت و بهمانجا تاریخ پنجم شوال سنه تسع و خمین و تسعمایه در عهد سلطنت اسلام شاه
 بن شیر شاه وفات یافت و مزار و سوره شگوه است

شاه اله بخش و برادران ایشان که در لاهور ساکنند فرزندان ایشانند و شاه اله بخش
 بسے باخلاق حمیده و صفات برگزیده موصوف بود و در سنه اربع و تسعمین و تسعمایه در ولایت
 بنگاله بر ریاض رضوان خراسید رحمه الله تعالی کدانی اخبار الاخبار و این تاریخ وفات شیخ اله بخش
 است که نوشته شد.

سید حامد بن عبدالرزاق بن عبدالقادر الثانی قدس سره مشهور
 بجایگزین بخش که اورا مخدوم شیخ حامد نیز گویند اخذ طریقت و علم از جد و پدر بزرگوار خود نمود و نزد
 شیخ شیر علی و شیخ سید داؤد کرمانی و غیر جماد بسے خلافت راهب ایت نمود و در اخبار الاخبار آورده که
 و سے صاحب سجاد و برحق و خلیفه مطلق حضرت غوث انقلابین رضی الله تعالی عنه بود و بزرگ
 و عالیشان و رفیع المکان منظر کبریا و جلال و صاحب تصرف و کرامت و عظمت و انبساط
 جلالت بود چمتے بس عالی داشت و مقامی بس بلند از سماع و نیادی از هر قسم که تصور کنند قسط
 و افراد را حاصل بود لیکن هرگز مالک نصاب است که شرط و وجوب کوه با خد فاشده و سے
 مرید خود و سید شیخ عبدالقادر ثانی است قبول عظیم داشت و در زمان خود کوس بزرگ و شریف

و خلافت ابن سلسله علیه نیز در هر که باو می مخالفت ز کار می از پیش نبرد و غیر از پیشانی حاصل وقت خویش ندید و وفات او با صبح عشر ذی القعدة سنه ثمان و سبعین و تسع مائه و نود و دو در اوچم در خزیمه آورده که خلق کینه بکینه از او داشت او در امد بود و سلاطین زمان نیز معتقد می گشتند تمام عمر بپا و خدا و کار خدا صرف نمود و بهدایت خلق مصروف ماند رحمه الله تعالی

سید موسی بن سید حامد الجیلانی اللاحی قدس سره لقب اوجمال الدین کنیت ابو الحسن است در آنجا از اخبار آورده که سید حامد در حالت جیات خود از خلافت و سجاده نشینی را بولد شریف خود سپرد و اعنی به سید و شیخی شکاهه مصباح الاحمدیه مرآة جمال الحقیقه المحمدیه النبویه

الازهر الاطهر و السر الاقدس الاطهر صاحب الجود و الفاضل کامل الباطن و الظاهر المتعالی بجمیة المصطفی خلق با خلاق المفضی الشیخ الوصی الرضی البی جمال الدین ابو الحسن شیخ موسی سلمه الله تعالی در ابقی و جمیع موازم و توابع این امر شریف را از ارشاد فال باطن و اوضاع ظاهر بوسی تفویض فرمود و از بیت محبت و رضای حضرت مخدوم را که بوسی بود و قابلیت و استحقاقی که در وجودش نفیض معاینه فرمود و از بیت صریح اولیاد دالالت آن که از حضرت علیه قادریه درین باب یافت و بعد از تفویض و تالیفین در اندک مدت رحلت فرمود و وی سلمه الله تعالی در خلق و خلق و ارث حضرت نبوی است صلی الله علیه و سلم و در زمان خود صاحب سجاده راستین سلسله علیه قادریه است او را بزرگوار حضرت

غوث الثقلین رضی الله عنه در ای نسبت طبعی نسبتی دیگر نیست که اهل خصوص را باشد یا با ثقیل رویت آنحضرت و حضرت عالم نباه صلی الله علیه و سلم شریف شده و بجهت خدمت و عبادت ائمه ثانی بطریق کشف قبول ملاقات نموده و بشرف بیعت او مشرف گشته است و در شجاعت سنی و علم و حلم و ارث حضرت مرتضویه رضیه است و در حسن صورت و سیرت نقاد و ایمه انبی عشره و در دار که حدیث کانت فی عینی موسی ملاحت من راه احبه را صدق است و سیرتی که این اندک

علی خلق عظیم را صدوق نور الله العالم بنور جمال مادام بقال اللهم صلی علی محمد آله و عجلین **سید اسماعیل بن عبد العبدین محمد الجیلانی اللاحی قدس سره** در خزیمه آورده که وی عالم عامل بی شیخ کامل و صاحب علم و علم و زهد و ریاضت و از عالم مشایخ و کبرای آنجا محمد بود و از او است بخدمت پدر بزرگوار خود داشت چون آواز که راست و خوارق عادات را

اتعمای عالم افتاد و کبر بادشاه مشتاق ملاقات او شده و او را در لاهور طلب داشت یکبار یک زمین زری
در علافه فیروز پور زندگن را نید و حضرت سید در لاهور بقام کلمی مجازا قامت نمودند و قبول تمام یافتند و غلق
انجا بکلمه اسوت او در آمدند و اگر چه امر او پادشاه بوی سپید داشتند و بختی سپید داشت و دل را از غیر حق جدا
میداشت و وفات او در سنه ثمان و سبصین و تسمایه که سال وفات پدر بزرگوارش بود و بوده و
تقدیر و بقام کلمی مجازا لاهور است و اولاد او نیز بزرگ بودند ذکر ایشان نیز می آید رحمه الله تعالی -

سید بهاء الدین شاه مشهور بهماول شیر قدس سره از اولاد امجاد سید اسماعیل است و امکان ترین
بزرگان او چنانست که وزیر پشت گورستان میانه غروب رویه موضع مرگ کوه عبد الله شاه واقع است
که ذاتی انحرافیه و نسب او بدینگونه بیان میکنند که سید بهاء الدین بن محی الدین بن شمس الدین بن حاجی سید بهاء الدین
بن اسماعیل رحمهم الله تعالی -

سید میر میران بن سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الاچاقی قدس سره در خرنیه آورده که وی مردی بزرگ
صاحب علم و حلم و شرافت و نجابت و عطا و سخاوت بود که راست و خوارق و ولایت مورد شرف داشت
خرقه خلافت و ارادت و اجازت از پدر بزرگوار خود پوشیده از ترزا مقام او چه در لاهور و چه در قوسه اعظم یافت
و سر رشته تعلیم و تلقین جاری کرده خلق خدا را بکلمات ظاهری و باطنی رسانید و در سنه ست و پنجاه و نین
و تسمایه وفات یافته در فوق گورستان میانه مدفون شد رحمه الله تعالی -

سید صوفی علی بن بدر الدین بن اسماعیل الجیلانی الاچاقی قدس سره در خرنیه آورده که وی صاحب
همت و قوت و شجاعت و توکل بود قدیمی راسخ و غنی متحکم داشت معروض کلمات ظاهری و باطنی
و موصوف بود جماعت شریعت طریقت و توحید و صدای طالبان خدا بخدا رسیدند و در لاهور بزرگوار
شریعت گرم داشت وفات وی سنه ثمانین و الف رحمه الله تعالی -

سید عبدالقادر بن سید محمد بن زین العابدین بن عبدالقادر ثانی بن محمد الجیلانی الاچاقی قدس سره
الملقب بعبد القادر الثالث او را سید چون نیز میگویند در خرنیه آورده که وی و سادات عظام و اولیا
نوی الکرام گیلانی بنی نیکر و لاثانی است شیخی بزرگ و متقه و زاهد و عابد و عالم بود چون کرامت و شرف
و شجاعت و سخاوت زاید از حد داشت سید عبدالقادر ثالث مشهور گشت تربیت و تکمیل ظاهری
و باطنی از والد امجد خویش سید محمد غوث بالا پیر صاحب ستمه (که ذکر او بالا گذشت) یافت و بعد

وفات پدر بزرگوار بر اقصای هندوستان تشریف برد و نوایده محبت از اکثر مشایخ عظام و اولیای کرام یافت
من بعد در لاہور آمدہ میروان شہر لاہور بقیام گذر بنگر خان قوطن فرمود و محلہ نو آباد باسم رسول پور آباد کرد
و با بنیاد رستہ آئین و اہل وفات یافت و قبر او در لاہور بقایمکہ عالمابرو ضہ حضرت شاہ تراغ ابن
عبدالوہاب بنیرہ وی مشہورست بودہ است و او را دو پسر عبدالوہاب و محمد نام و دو دختر فاطمہ نام
مشہور بکھان بے بے زوید میران محمد شاہ موج دریا بخاری و سبے دولت زوید سید نظام الدین
بن سید میر میران بن سید مبارک بودہ -

سید عبدالرزاق بن عبدالوہاب بن عبدالقادر ثالث قدس سرہ مشہور است بشاہ چراغ لاہور
و خزینہ آورده کہ وی از کبرای اولیا و عالم مشایخ قادریہ است و جامع بود در بیان علوم ظاہری و باطنی
و شجاعت و سخاوت خرقہ ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود داشت چون اتولد شد جدا مجد و در حیات
بود فرمود کہ در خانہ با چراغی پیدا شدہ است کہ خانہ ما زو منوگر دو پس از ان روز بخطاب چراغ شاہ مخ
گشت. و آنحضرت سیاحت بسیار کردہ و بزیارت حرمین مشرف شدہ و از مشایخ انجا نوایده برگرفتہ شاہ جهان
بادشاہ کہ مقتدا بود و ہر چند خواست کہ دختر خود را با پسر او ازدواج کند بمقبول نیفتاد و وفات او ثانی و آخرین
بن ذی القعدہ سنہ ثمان و ستین و الف و قبر او متصل قبر جد پدر او بود شاہ جهان بر او کرامت عالی خست
رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید مصطفیٰ بن عبدالرزاق قدس سرہ و خزینہ آورده کہ وی در بیان برادران خود کہ ہفت کس
بودند بسیار بزرگ و صاحب کرامت و خوارق بود و وفات او ثالث عشر شعبان سنہ اربع و ثمانین و الف
بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید داؤد بن فتح الدین مبارک الکرمانی قدس سرہ صاحب خزینۃ الکتاب شجرہ الانوار العظمیٰ بودہ کہ
او از اولاد امام موسی کاظم است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و در اخبار الانخبار آورده کہ وی مرید و حلیف سید علی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ است صاحب حال صحیح و کشف میج بود و در صین سلوک ریاضات شاقہ و مجاہدات فوق الحد
کشیہ ابتدا سے حالت ادا و ان کہ در خانہ تحصیل علوم قاید توفیق الہی بجانب دیگر برد و بطریق ریاضت
و مجاہدہ دلالت کرد چندان کار بر نفس تنگ گرفت و بر غلات مراد او رفت کہ از حد تقریر و تحریر قیاج
باشد تا خاطر ظیفرن از جمیع وسادس و تعلقات اسودہ شد و فقر و تشویش از باطنش زنت برست

آنگاه از برای اقامت سنت انابت و بیعت که طریقه مسلوک طریقت است متوجه پنجاب تشریف فرما شد و بهشتی
و شایسته بیستمین سید عالم توجہ آورد و بیعت نموده بخانقہ مشرف شد وفات او سنہ
۸۵۱ و ثمانین و تسعمایہ کہ عبارت مشتاق منان متضمن حصول انست و قبر او در شیرکوہ ولایت پنجاب
است کہ محل سکونت او بود و از او مطاف عامہ خلق اندیاز گشته رحمہ اللہ تعالیٰ ذکر او در اخبار الانبیاء
طویل بود مختصر نمودم۔

سید محمد ہاشم بن سید صفوی علی اچی قدس سرہ و خزینہ آورده کہ دی یکصد و بست سال عمر
داشت و دوازده سال در میر ملک عرب و عجم و شام و عراق گذرانید و صحبت بسیارے از مشایخ عظام
مستفید و ستیفین گشت و بلاہور آمد و قیوے عظیم یافت و خلق کثیر بجلقہ ارادت او در آمدند و وفات
او بر روز جمعہ سابع محرم الحرام وقت الفجر سنہ سبع و ثمانین و الف و دہر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید جعفر بن محمد ہاشم بن صفوی علی قدس سرہ و خزینہ آورده کہ دی جامع ست میان سیادت
و کرامت در وقت خود یگانہ زمانہ بودہ و خرقہ از پدر خود میداشت ولادت او بر روز پنجشنبہ نوزدہم جادی الشان
سنہ احدے وربعین و الف و وفات او بر روز شنبہ نہم جب سنہ سبع و دایہ و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ

سید اسماعیل بن سید ابدال قدس سرہ و خزینہ نسب بدینگونہ بیان نموده کہ سید اسماعیل بن سید
ابدال بن نصر بن محمد بن موسے بن عبد الجبار بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن خوث الثقلین سید
محمی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ و سید اسماعیل اہل کمال و عالم صاحب قال شیخ صاحب
حال بود انتہی در اخبار الانبیاء آورده کہ سلسلہ ایشان منتهی میشود بحضرت شیخ عبد الرزاق بن خوث الثقلین
شیخ محی الدین عبد القادر الحسینی الجیلانی رضی اللہ عنہ و دین دیار سلسلہ سجادگی آنحضرت راضی اللہ عنہ
ایشان بر پا داشتند شیخ محمد حسن و شیخ امان و دیگر در ایشان غایت بندگی و نیاز نسبت بملازمان سید
اسماعیل رعایت میکرد و وفات او سنہ تسعین و تسعمایہ و قبر او در تہرہ است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید قیص بن سید ابی الحیوۃ قدس سرہ نسب او صاحب خزینہ از شجرہ الانوار بدینگونہ نقل نموده
کہ قیص بن ابی الحیات بن تلح الدین محمود بن بہا الدین محمد بن جلال الدین احمد بن داود بن جمال الدین
علی بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن خوث الاعظم محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ و اخبار الانبیاء
آورده کہ ایشان نیز سلسلہ نسب خود را بحضرت سید عبد الرزاق میرسانند از ولایت بنگالہ در لباس

فقر و تجرید و یرین دیار قدم آورده در قصبہ سالور و خضر اباد رخت اقامت نہاد مگر ہمہ موضع فقر و تجرید
 یگذازند سید نصر الدین مردی بود عالم و عامل و صاحب حال و متبع سنت و مستقیم جگر گوشہ خود را و عقد
 نکاح او را و دو بعد از وقوع این تعلق او را توکل و سکونت ہما بخا اختیار وقت افتاد قبولے تمام و
 شہرتے نام نصیب او شد و خلق کثیر از نو اہی اندیاد جلقہ ارادت و عقیدت او را ماند و جمعی در ایشان
 اہل نیز خجہ مش انتساب نمودند و از انجملہ شیخ عبد الرزاق المشہور شیخ بہاول مرید و خلیفہ اوست حاجت
 میان علم شریعت و طریقت از اول فطرت بر نشاء عبادت و تقوی و صلاح برآمد و بر نعمت دانستے
 نشو و نما یافتہ و بعد تحصیل علوم دینی تہذیب اخلاق و تبدیل صفات موفق شدہ و الحق و یرین زمان
 در مرہ و درویشان و سالکان نختین مردم در سلوک این طریق و رسوخ قدم و اتباع سنت حضرت سید المرسلین
 صلی اللہ علیہ وسلم نادر و عزیز الوجود اند و وفات شاہ قمیس در ولایت بنگالہ واقع شد بمقربانکہ
 سلطان محمد انیشا زاد را بخا فرستادہ بود و از انجا ثالث ذی القعدہ سنہ اثنین تسعین و آسمان تہہ ہم
 بسالوہ آورده مدفون ساختند رحمۃ اللہ علیہ۔

سید شاہ محمد فیروز اباومی در اخبار الانیہار آورده کہ او از میان این نسب جالی است و او را
 و یرین دیار قصبہ غیب و حکایت عجیب است کہ مشہور است و محل کیفیت احوال او انست کہ او مردی
 بود و زمان سلطان ابراہیم بن سکندر بودی از جانب دیار دکن بدلی آمدہ و عجمی نسب حضرت غوث
 الثقلین رضی اللہ عنہ نمود بملا خطاین نسبت عالی با حمیرہ خراب او ضلع و اطوار او از عظمت سورت
 و استغنا و ہمت و جہت و اشتغال طریقہ دعوت و او را با ظہار رعایت نہایت لہارت و لطافت
 و اظہار دعوی بلند و نسبت عجمی بخبا حضرت رضی اللہ عنہ اندیاد بے اختیار معقدہ او شدند سلطان
 ابراہیم نیز برای امر جمع نمود فایدہ بران مترتب شد و بعد تلموز سلطنت تلمیر الدین محمد بابر بادشاہ ہم
 در بنیاد عمارت ہائے قلعہ فیروز آباد ساکن بود در عہد سلطنت ہمایون بادشاہ نیز قدرے و غنہ شہت
 و نہایت علو و جہت و شوکت مشیخت او در زمان اسلام شاہ بن شیر شاہ بود و او نہایت معقدہ گوشت
 بعضے امرائے وقت نیز تہجیت بادشاہ بجلقہ اعتقاد او را ماند و بعضے در ایشان نیز توجہ ارادت و
 خلافت نئے او را دند بالہا کار و بار مشیخت و ہزگی او نہایت رواج و رونق بود و یرین انما و سیدہ کنی
 سید شمس الدین محمد دیگرے سید ابو طالب عراقی کہ ہر دو بعضات حمیدہ موصوف بود و نیز سید سلطان

برآمدند و محو ایشانرا بنجانه خود همان برد و کمال غلوس و محبت پیش آمد و پیغام نکاح و خستہ ان خود
 بایشان نمود ایشان انکار نمودند و ہمین اثنا شبے این ہر دو سید را بنجانه او کشتند و خود را میان خلائق
 بے اندازہ افتاد و عیبیت روز کر ہمارا سرتازہ شد زن و مرد جابر چاک خاک بر سر نہودہ نوہ
 نمودند و نعم باقیل۔

باز این چنگام دایچہ حسین ایچہ کرلاست عاشورا نیست ورنہ قضیہ بعینہا ست ابن تیغ باز بر سر شیر خدا کراست باز ایچہ بجز ایچہ فراق ایچہ ابتلاست باز ایچہ فتنہ در سر کون و مکان نجاست باز این بنجاندان ہمہ ستم کہ خواست دین داغ خشک و گرا زبر کہ پوست کلاست ز نمار دل بند برین کار و بار او	باز ای خلک نہر خدا این چه ماجراست باز ایچہ کو فدا ایچہ فرات ست ایچہ وقت ابن زہر باز با حسن محبتہ کہ د ا و باز ایچہ ورو ایچہ عالم ایچہ محنت است باز ایچہ غصہ و بجز انس و جان شست باز این با بلیت نبوت کہ ظلم کرد ابن ریش کشتہ را دگر از سر کرا تازہ کرد اسے واسے بر محبت دینا و کار او
--	--

و این ہر دو را در حرم رسول دفن نمودند و الا ان قبازند و بزرگ مزار و مطاف خلائق است
 کان ذلک نے سنتہ خمس و تسعین و تسع ہجرت بعد وقوع اینوا تو اکثر مردم بلکہ ہر نسبت این قتل بشاہ محمد
 کردند و جمع خلائق ازو سے برگشتند و مقتدان منکر شدند و دوستان دشمن و نزدیکان دور و نجان
 نفور حکام شخص احوال حاضر آمدند و منکر افتاد کہ این از من نشدہ است و برضائے من بلکہ ہر قوف
 من حد و ریافتہ و زہان در خانہ درآمدند و انیکار کردند خبر با سلام شاہ رسید او اشارت بعلماء کرد کہ اسل
 شرعی و دینا بچہ باشد بران عمل نمایند جمیع علمائے لاہور و دہلی و جو پور حکم سلطان وقت اجتماع
 نمودند و محضر ساختند و خود منکر مطلق افتادہ ہو و چون در مجلس حاضرے آوردند میگفت کہ بکنید ہر کہ پند
 من مظلوم و سگیناہ و از تصویر این معصیت معز و مبرا مظلومی و بے عزتے و بچرتے اہلبیت اصرے
 قدیم است و بطریق وراثت بما رسیدہ است ہر چہ بر سرے آید بدان صاحب ہم علمائے وقت و حقوق
 قتل او مختلف او قتادہ و ہر چند تردید و مذہب نبوت شرعے کہ شبہ را در ان مدخل نباشد نہ رسید تا
 مدت مدید بر سر این قضیہ غوغا بود و را مقید و سجون نگاہ میداشتند و از اہانت و خواری ہر چہ

نصیب او بود چیز سے فرنگه اشتند نقیست که شیخ امان پانی پتہ را درین محضر ہر چند تکلیف کردند
و طلبیدند حاضر نشد و میفرمود قدم امان در دوزخ چراترود کہ در ستر کہ اہلبیت پیغمبر را آوردہ خوار و گرجا
و پیش بیتادہ کنند و من در انجلس مغزو کہم نشسته باشم و میفرمود کشته شدن حضرت امان حسین
است و خوار کردن ایشان نیز حیف دیگر از ان نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطریم و میفرمود
جنیان انجمن کار با بسیار میکنند معاذ اللہ کہ انرا ایشان انجمن معصیت سر برزند بالجلد بعد از چند گاہ در زندان
بمردم و بعد از مردن پاسے اورا بسته در بازار کشاکش کردہ در یک گوشہ انداختند آخر در زیر قلعہ دہلی
نزدیک تر کہوشک برزوفن یافت انا لہ و انا الیہ ما جعون نقیست کہ جلیدہ ہمانان میشا و بودند
و طعاقم تناول سیکہ بندیکے از ایشان میل جرات اظہار کرد و سے طرف جرات بستہ بیرون اور دپوش
ہمانان نہاد در جہن اٹمانزے گرہ کنان اند کہ یکے غلام چہ سیما ہی سرتن بر بند و یک جرات مرا
کشیدہ در حرم سراسر حضرت اور وہ چیز سے بان زن دہا بند و باز گردانیدہ میگفتند کہ انما بسبب پیغمبر
جن بودہ است کہ او داشت و اورا مردان و نفا بسیار بودند بعد ازین واقعہ کتر کسے بر محبت و اعتقاد
اور اسخ ماندہ باشند شیخ محمد عاشق کہ در سنبل پور بود و مردے بغایت نیک درویشے صاحب
ذوق و حالت و ہمت و مجاہدہ بود و شیخ حسن سرمست کہ در شہر کانو بود و مردی بود رحمۃ اللہ تعالیٰ
مولانا سید سماء الدین الہامی الدہلوی قدس سرہ نیزہ خدمت جہانیاں سید جلال الدین البخاری
است میرد شیخ کبیر ست و گویند کہ تلیند مولانا سماء الدین کہ از تلامذہ میر سید شریف جرجانی ست چون
از ملتان بسبب بعضیہ و قایلج کہ در ان دیار واقع شدہ برآمدہ تھا و ترپنپور و بیانہ وغیر ان گذرانیدہ
بعد از ان بدہلی آمد و وطن کردن کبیر داشت و از ترغ حاسہ بفرش رفتہ بود حق سبحانہ تعالیٰ ہو بسط
علاج بصارت را بوسے رد کردہ و سے بر لمعات شیخ فخر الدین عاتقی حاشیہ نوشتہ کہ کحل معانی
ان وافی و کافی است و در سال دیگر دارو مسے بمفتاح الاسرار اکثر ان بعینہ منقول از رسائل شیخ
غزینفے است و و سے جامع بوہ میان علوم ربی و حقیقہ و تقوے و ورع از دنیا زیادت بر قدر
باحتیاج اختیار نکردہ وفات او ہمدہم تادی الاول بمنۃ احدے و تسما یتہ و مقبرہ او بالاحوض
شے است و انجا ضووف معفوف از اولاد او حفۃ اندر جہا رحمۃ اللہ تعالیٰ کذا فی اخبار الاخبار -
سید عبدالعزیز مولانا سماء الدین الدہلوی البیابانے قدس سرہ و اخبار الاخبار اور دہ

و سے از باد وقت بوده بغایت تجرید داشت و با ابتدا سے حال تزویج کرده بود چون آنرا مانع حضور وقت
و فراغ عبادت دید با اختیار از و سے مفارقت کرد باد شاه عمدت و سے ۱۱ سیر کرده بود در آن میان چنانچه
از سادات نیز اسیر شده بودند و سے رفت و بباد شاه گفت که سادات را بگذر باد شاه گفته قبول
نکرد و سے گفت حرام باد سکونت در شهر که تو بباد شاه انشهر باشد بعد از آن بمنده وقت و باد شاه
انبار دید و چیز بباد شاه پیشکش کرد قبول نکرد و گفت مرا باین کار سے نیست بجا کم فلان ده فرمان
ده کرد فلان بیابان مرا جادید و تشویش نبد و ظلم نکند هم در بعضی قریات مند و مقام کرد الان قبر او هم
در اینجا است و تاریخ وفات او بقول صاحب خزینہ سنہ ست و ثمانین و تسما تیرہ بوده -

سید کبیر الدین سن النجاری قدس سرہ در خزینہ آورده که و سے از سادات عظام نجار است
و فیض و افرا زخان حضرت محمدوم تہا ثبات یافت و بکلمات رسید و در اخبار الاخیار آورده که و سے
سیاحت بسیار کرده بود بعد از آن در اچہ سکونت کرد گویند کہ و سے صد و ہشتاد سال عمر داشت و بعد
اعلم گویند کہ از و سے خوارق عادات بوجودی ادا عظم و اشہر خوارق او خارج کفار بود از کفر بکواسلام
و بیع کافر بعد از مرض کردن او اسلام را بر و سے طاقت نماند و سے و قبول اسلام بے اختیار شد
جماعہ جامع کفار پیش او می آمدند و مسلمان میشدند و گویند کہ این نسبت در بعضی اولاد او نیز موجود بود و وفات
او در ہشتصد و نو و شش و قبر او در اچہ است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید عبدالحی معروف بسید شاہ محمد میرک قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی سید بزرگ عالمی
نسب و از اولاد میر سید شریف جہان سے است در علوم شریعت و طریقت کامل و اکمل و عالم و عامل بود
و در اخبار الاخیار آورده کہ و سے در جزئیات فنون و نوادر امور بے نظیر است و سید عالمی نسب از اولاد
میر سید شریف جہانی است و در تاریخ وفات وی گفته است انقطع -

نام و العصر شیخ عبدالحی	کہ بوصفش مرا زبان نبود
وقت نزاعش میر سیدم من	گفتم ای چونتو در زمان نبود
سال تاریخ خویش خود فرما	کہ جز او در در زمان نبود
گفت تاریخ من بود نامم	بندہ و حق کہ در میان نبود

یعنی چون عدد و بعد از شیخ عبدالحی اسقاط کنند و حاصل این عدد و پنجاہ و نہ باشد یعنی وفات شدہ

تسع و تحمین و تسماۃ -

سید سلطان بٹراچی قدس سرہ صاحب اخبار الانوار ازہ و اندو نقل میکنند کہ وہی میگفت کہ سید سلطان درویشی اہل دل و فاکسار و صاحب ہمت مرید شیخ علاء الدین ابو ذہبی بود اما تلمیذین و شاگردان از شرب شطاریہ داشت از لباس اکتفا بہ عورت داشت و در اکثر اوقات سر بہ ہنمی بود و گاہے با جماعت فقرای بود و گاہے تنہا و بعالم ہم مقین بود ذکر جہر بسیار میکردستی و در خزینہ تیانخ و فوات وی سنتہ تسع و اربعین و تسماۃ گفتہ رحمۃ اللہ تعالیٰ -

سید علاء الدین قدس سرہ در اخبار الانبار آوردہ کہ وی سید عالی نسب است و تبرک بود و ہذا ذوق و حالت و حلاوت و در فن موسیقہ ہند و تونسہ تمام داشت شعر ہم میفرمودند این غزل از دارا وقت ادست -

ندائیم آنکل خندان چو رنگ و بو دارد	کہ مرغ ہر چمنی گفتگو سے او دارد
بحسب وجو کے نیاید کہے مراد دے	کہے مراد بیاد کہ حبست وجو دارد
نشا با دیرستان ہشتما بر سید	ہنوز ساتے مابادہ ورسبو دارد
حدیث عشق تو تنہا ز من ہمیں گویم	کہ ہر کہ ہست ازین گوئے گفتگو دارد
شعاع دل بکفت دیر سے بدہ تو علا	کہ این شمع گر انما یہ را نکو دارد

سید محسن الدین مکی قدس سرہ در اخبار الانبار آوردہ کہ وی صاحب تفسیر نشانی است و اہل با مجاہدینہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودہ و ہنوز از اولاد وی در کہ منظر ساکن اند و این تفسیر تفسیر است موجز و متق و مفید در سایل دیگر در تصاصد جزئیہ مثل بر تحقیقات غریبہ نیز دارد و شیخ صفی الدین عبد الرحمن کہ نسبت بوے سلسلہ ایشان از سادات صفویہ گویند نیز از اجداد او است از مشائخ حدیث قدوہ للتحقیقین مولانا جلال الدین دوانی است و ایشان از سادات سلامیہ نیز گویند غالباً یکی از اجداد ایشان از روضہ مقدسہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از جواب سلام شنیدہ بود اہستی ذکر او و ذکر سید زینع الدین کہ از اولاد او است مذکور است و ذکر رفیع الدین مذکور شدہ -

سید رفیع الدین صفوی قدس سرہ در اخبار الانبار آوردہ کہ خلاصہ اش اینست کہ وی علمای بود میان تفصیل حسیہ و نسبیہ و ابائے کرام ایشان ہمہ علما و صلحا و تقیہ بودہ اند و سید معین الدین

نکود و سید نفی الدین عبد الرحمن از اجداد اوست و در معقولات شاگرد مولانا جلال الدین دهلوی است
 و در حدیث شاگرد شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن النخاوی الحافظ المصطفیٰ است که از
 محققین ارباب حدیث و قدوة متاخرین ایشانست و بالتشافیه حدیث را از وی شنید و مدت پانصد
 نمود و او دانشمند و محدث بود و بنهایت جود و سخاوت و خلق و لطف داشت و در زمان سلطان سکندر
 بدلی آمد و سلطان سکندر را در حق او اعتقاد عظیم پیدا شد و حسب اشاره سلطان با گره سکونت
 نموده مگر سلسله او منقطع شده و کسی نمانده وفات او سنه اربع و خمسين و تسعماية و قبرا و هم در آنجا
 است که خانه او بود رحمه الله تعالی -

سید عبد الوهاب بن سید عبد الحمید سالوری قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وے
 مردی بزرگ و متبرک و من بود و بتدریس علم اشتغال داشت بعد از ان بمسک و کتاب مذکور
 است حالتی در باطن او پیدا شد که بی اختیار از همه برادر و بطاعت و عبادت مشغول شد و در بحث
 و مطالعه دست باز داشت مات رحمه الله سنه خمس و ستین و تسعماية و قبرا و هم در سالوره است
 سید عبد الاول بن علاء الدین ابی الدیو قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی مرید یحیی اولاد
 سید محمد گیسو در آن است که در کن اند و دانشمند بود و جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و در سب و حقیقه و در اکثر علوم
 تفصیلات دارد و بر صحیح البخاری شریعت نوشته مسی نفیض الباری و رساله فرائض سراجی را نظم
 کرده و بر ان شریعت تعلیق نموده و رساله دیگر دارد و فارسی در تحقیق نفس و معرفت ان و آنچه متعلق است
 بدان بنمایت محققان نوشته است و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادت و
 بر اکثر کتب حاشی و شروح و تعلیقات دارد بنمایت سن و عمر بود و در آخر عمر نسبت انکسار
 و عزیت و شرب بر حال او غالب آمد و از علوم ربمید نهی بخله دهنوی دست داده بود از هم
 کتب بسیار داشت ابای سید از زیاده پور بوده اند که قصیده ایست از مصنفات جو پور بعد از ان بولایت
 و کن رفته و تولد او هم در آنجا شد و همانجا تحصیل علوم نمود و مکرم و مسجل شد و در آخر حال بگجرات آمد و از
 آنجا بحرین شریفین رفت باز با احمد اباد و نمود و در آخر عمر با استدعای خانانان محمد پیر خان شید
 که در شفقت بر خلق خدا و محبت در ویشان و تربیت علما و فضلا بان علویشان و رفعت مکان که وی
 داشت بنیطیر عالم بود متوجه ولایت مہلے شد پیش از آنکه ملاقات و اتع شود مدت دو سال

کامیش در شهر دہلی در صدر حیات بود آخر در سنہ ثمان و ستین و تسمایہ بر حمت حق پیوست قبر او
 در ون جلو دہلی است نزدیک کپوشک در میان گورنویان افتادہ ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔
 سید محمد بن احمد السمرقندی العباسی قدس سرہ وی از اولاد عباس بن امیر المومنین
 علی مرتضیٰ است و کنیت ابو شجاع است نسب او بدینکونہ صاحب اعلام الاخبار آورده کہ محمد بن احمد
 بن حمزہ بن الحسین بن علی بن عبد اللہ بن الحسن بن العباس بن امیر المومنین علی المرتضیٰ السید الامام
 شیخ الاسلام ابو شجاع احوال او کفوے در کتاب مذکور بطول آورده مختصر اینست کہ وی یکی از ائمہ فقہائے
 حنفیہ است و سمرقند را علی بن الحسن السمرقندی و امام القاضی الحسن الماترید سے معاصر بودہ و بود معتبر در
 زمان شان کہ این ہر سہ در فتویٰ مجتمع میشدند و اتفاق ایشان حجتہ قاطعہ بود در نوقت و نیند مذکور
 کیسکہ مخالفت ایشان نمود و ریاست اصحاب حنفیہ بر ایشان منشی شدہ بود در نوقت و بسے از فقہا
 بر فتوای حضرت سید اعتمد نمودہ اند و جامع و مبسوط ہر دو کتاب از تصنیفات او است و بسیر
 و ستہ ابو الفاضل محمد کہ ذکرش سے آید و امام طبرانی بن مرغینا نے صاحب قناد اسے نظیر اصول
 و فروع شاگرد او بند رحمہ اللہ تعالیٰ۔

محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سرہ کنیت ابو الفاضل است احوال
 پدر بزرگوارش عنقریب گذشت و نیز مانند پدر بزرگوار خود حنفی و فقیہ بود و حسب وصیت پدر از کفر فتن
 یح بالونہ اعتنا نمود و اعلام الانبیاء آورده کہ وی اخذ علم از پدر خود نمود و روایت ارتقا فی
 جمال ریاض نمود و دوے از ابو زید و بوے دوے از ابو جعفر است و شنیے دوے از ابی بکر
 محمد بن الفضل و ابو داؤد و دوے پسرش سید اشرف و دیگران اخذ علم نمودند و بعد از حج بسم قندہار
 گشت و بعد رس سمرقند مدرس شد و اشرف علم نمود و بعد از ان بسبب حجاز و بغداد رفت و باز بسم قندہ
 آمدہ و نشر علم منیو تا آنکہ در سنہ احدی و تسعین و اربعمایتہ در ماہ شوال وفات یافت و ہو بن
 اربع و خمیس سنہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید اشرف بن محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سرہ نے اعلام الانبیاء
 کے یکے از ائمہ مشہورین است در فروع و اصول و نیک از متنبین ست در معقول و منقول و بود
 پدر او سید ابو الفاضل و بعد از ابو شجاع از کبار فقہائے حنفیہ کہ ذکر شان بالا گذشت غازی

بالعلم و نشاء فی حجر الفضل و جل علی الکائنات الایمۃ کفیل بہ ابود و رباه و علمہ الادبۃ صباہ ثم تفقہ علیہ و اجتہد
 و اشتغل ثم لایع رتبۃ الفضل و برع فی العلوم و کمل و حفظ مہم طائیدہ سید الامام ابی حجاج محمد بن
 سار اسناد الجمانۃ و مقدمۃ الطایفۃ و سید العصر و وفی الدہر و من تفقہوا علیہ الامام العالم الفقیہ خاصی
 بلا الدروم عبد المجید بن اسماعیل (ثالث و علاء الدین السمرقند) کان فاضلاً متبحراً صاحباً عالماً بالمدینۃ و کلمات
 سند نیاسن الطریقۃ کبر الشان و ذکر فی الفصول العادیۃ فی الفصل الثانی و الثانیین فی التلخیص فتواء
 سید ناصر الدین بن یوسف الحسینی السمرقندی قدس سرہ و سے شہید ست و کینت ابو القاسم
 و معروف ست بابی القطن و اعلام الاخبار آورده کہ وہ امام کبر و عظیم القدر جلیل المجل جلیل العمل است
 و نام و مشہور و ثناء او مذکور است و ربطون اوراق و ظہور افاق و کیا سے وقت خود است و در علم
 و ادب و مجتہدان خود است و در طریق خلافت مذہب و صاحب تصنیفات کثیرہ ست و کتاب المنافع
 و مختصر المیارک و در فقہ و کتاب الملتقط و در فتاوی و مشہور و جامع و خلاص المفقہ و کتاب الاحقاق و مصباح
 السجل و مجملہ و غیر ذلک از تصانیف او ست و ذکر او در کتاب مذکور بطویل ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔
 سید عماد الدین احمد بن یوسف الحسینی الحلی قدس سرہ کینت ابو ابو عباس است و شیخ خفیفہ
 است فی اعلام الاخبار تفقہ علی احمد بن محمد بن محمد الغزنوی ست و کان شیخ الخفیفہ فی عصرہ و خرج من
 حلب لے مصرین و صل تر من بلاد الروم سنۃ اربعین و ستائۃ الے حلب و مات فی ہذہ سنۃ
 و کان ولده سنۃ نیف و ستین و ستائۃ۔

سید ام الدین بن علی بن حجاج الحسینی السقانی قدس سرہ و اعلام الاخبار آورده کہ خلاصہ
 ترجمہ اش انیسٹ کہ بود و سے فقیہ جدے نوے اخذ نمود از بغداد وانی و غیرہ و در فقہ شاگرد امام
 حافظ الدین بخارے و امام فخر الدین یامرغی است و از وی اخذ فقہ نمود و امام قوام الدین محمد کا کے
 و شیخ اکل الدین و امام سید جمال الدین خوارزمی کرمانے و نہایت شیخ ہدایہ و شیخ تمہید کیوے و کافی
 شرح اصول فقہ بزودے و شرح مفصل از مصنفات او است و داخل شد در بغداد و درس
 داد و ہمیشہ ابے خفیفہ بعد از ان متوجہ دمشق شد حاجانہ علما نے سنۃ عشر و ستائۃ و با خاصی
 و انصاف ناصر الدین محمد در حلب ملاقات نمود الے اخرہ ما یطول ذکرہ اتقی بالجلہ شخصے بود و عالم و متقے
 عدیم الش و در زمان خود کمالاً نفعی رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علی عجمی قدس سره کفوی در القاب وی چنین نوشته که العالم الفاضل والنخیر الکمال
واقف الحقایق کاشف الدقایق الموعی سید علی العجمی و در اعلام الاخبار ذکر وی طویل است خلاصه
ترجمه ان اینست که در شهر قم قد بر علماء عصر خود مکنه نمود و بر اقران خود فایق شد و ما بر شد و علوم
و گفته میشود که قرأت نمود بر سید شریف علامه و اخذ علم نمود از وی و از شیخ اکمل الدین و گفته میشود
که قرأت نمود بر عارف زبانی مولانا عبد الرحمن الجانی قبل ازین حاضر شد بدرس موسی بن حیدر مکی
و شنید از وی شرح منقح و شرح مطول قبل ازین مولانا عبد الرحمن جانی بهجت علامه موسی بن حیدر مکی
مشهور است بقاضی زاده رومی رسیده و چون شنید سید علی عجمی رغبت سلاطین عثمانیه را در علم و عدل
ایشان و انتظام ایشان و در دیار بمبئی انقلاب بود در وقت بسوئی روم پس ادر بشهر مسلمون
پس اکرام کرد و او را دایه اسماعیل بیگ بود غایت اکرام بعد از ان رفت در شهر ورنه پس داد و او را
سلطان مراد خان مدرس جد خود سلطان یلدرم بایزید خان بشهر برد ساد زندگی کرد تا زمان سلطان
نور محمد شد نزدیک او با علماء زمان خود و بحث کرد با ایشان و ظاهر شد فضیلت او در بیان
انها و حواشی حاشیه شرح تفسیر و حواشی بر شرح مطامع سید شریف و حواشی بر شرح موقوف
سید شریف از تصانیف او است و خط نیز نیک مینوشت و وفات او سنه سستین و هفتاد و هجده
رحمه الله تعالى -

سید عجمی بن الیه برهما والدین الشرفان قدس سره کفوی در اعلام الاخبار در القاب او
چنین نوشته که الشیخ العارف بالهدی والمتوجه بالکلیه الی المدققة الطالفة الخلوته اسوة الشیوخ
الکسوتیه فی العزلة الحسینیه بحر المعرفة الیقینیة بعد از ان آنچه میگوید خلاصه ترجمه ان اینست که پدرش از
اهل شهر و ان بود متولد شد در شهر کاشی که شهر لیسیت از ولایت شروان و نشو و نمایان در انجا بود و خوب
روئے و خوش خوی صاحب غنچ و دلال و بازی میکرد و بچگان پس وید شب در خواب چیزه که
متغیر شد بان احوال او پس درید بر وی نیم توفیق دلجا گرفت بصحبت شیخ صدر الدین خلوتی که
از اعیان شایخ بود و لازم گرفت خدمت او را و پدرش مکروه داشت انرا و منع کرد پس را از صحبت
او پس تمنع نشد از ان بعد از ان پدرش نیز مقتصد شد و بود سیدی که تربیت میافت از شیخ
مذکور تا آنکه رسید برجه کمال در تبه ارشاد و کرامات و ظاهر شد از وی حالات و در شرح نیز زاده

کہ از اصحاب شیخ مذکور بوجہ بجا از نکاح در اور و پس از وفات شیخ صدر الدین نقازی مابین خسرو داد و واق شد چرا کہ خسرش از مدت قدیم بصحبت شیخ صدر الدین بود و مہندار جومات مردم بسو کسید زیادہ بود پس خدمت سید از شاخ بشہر باکو کہ از ولایت شہر دان بودہ نہضت نمود و توطن اختیار نمود و آنجا نیز اورا بقولے تمام دست داد و مقدار دہ ہزار کس معتقد او شدند و منتشر شد خلفائے او با طراف داد میگفت اللہ خلفا جنت تعلیم اداب طریقت جایز است مگر مرشک کہ بعد از او قایم نام او باید شد زیادہ از یک جائز نیست مولانا شیخ علاء الدین خلوتے و شیخ عمر ایدینی و شیخ حبیب قرمانے و شیخ محمد جمال حلبے از کبار خلفائے شے بودہ اند و وفات او سنہ ثمان و بیستین ثمانیہ در باکو بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شمس الدین محمد بن علی الحسینی بخارے الشہر بامیر سلطان قدس سرہ در اعلام الانبیاء القاء و احوال او چنین نوشتہ کہ قطب العارفین و دعوت السالکین القایم بحقوق اللہ علی الاستقصاء و المراقب بذکر اللہ فی السر و العلان و العلم النافع و العمل الرافع سلطان رجال الزمان عنوان میخفتہ العرفان و ترجیبا حوال او نیست کہ بود و کے عارت بالہد و عالم کتاب و سنہ و زاہد متورع و بود و راہزہ بقولے و حالت ستے و قدم راسخ و تصوف و اقوال طریقت و او و جامع میان دو علم شریعت و حقیقت متولد شد بشہر بخارا و پدرش تربیت او نمود و ظاہر شد کرامات او در حالت طفولیت و بر خاست زاہد متورع متقی ظاہر الذیل و اہم الذکر مصیب الفکار اقباء اللہ تعالیٰ فی حرکات و سکنات و مقبول السیرت و محفوظہ خصلت و ملاقات نمود با کبرائے مشائخ و صحبت داشت با ایشان و فائدہ گرفت از ایشان و رسید بسبب ان بمقامیکہ رسید از وصول و فروع و قال و حال و اورا احوال فائزہ و کرامات ظاہرہ بود و بعد از ان رحلت نمود بسو کوم و سکونت نمود بر سر کہ شہر سیست در ولایت روم و قرأت نمود بر مولانا شمس الدین فخرے و دیدم بخط او کتاب مفتاح الغیب را کہ از مصنفات صدر الدین تونیو نیست کہ قرأت نمود بر مولانا فخرے و نوشتہ بروے اجازت بخط شریعت و کے بعد از ان اہلے بروسا بمشاہدہ کرامات و غلیم دوستش داشتند و بودند کہ استمداد می نمودند نہر حیمت او در مشکلات خود و استغاثہ می نمودند بجاتی او در تنگے خود پس بود سید وقت خود و سر اللہ مابین خلق او و مشہر شد نزد ایشان بامیر سلطان و از بطلہ عیان او

دختر سلطان بابزید بن سلطان قازی مردوخان بود تا اینکه نکاح کرد و او را حاصل شد از او اولاد
 و او را حکایات عجیب و غریب بود دست که بسطورست در مناقب او بعد از ان سلطان ثمانیه چون
 شاهزاده کرامات او نمودند شدند از اصحاب او و دوستان او و عظیم و کرم او و بنمودند و معتقد گشتند
 بعدیکه چون قصد سفر میداشتند بر گشت سجدت بجا میآورد و قلاوه بنمودند از و سه شمشیر را و از غایب
 حکایت او انست که چون امیر تیمور بر برو سارفت و نسا کرد و در انجا ابائے اندیا ربوی استقامت نمودند
 و عرض احوال خود نموده دفع ان از وی التماس نمودند پس فرمود که بروید بکشکرا و انجا شخصی نعلبند
 باین شکل و نشانے خواهد یافت او را سلام من رسانید و بگوید که از تو در حال سوال میکنم پس چون
 ابن پیغام باد رسانید نگفت سعاد طاعتاً انشاء الله تعالی پس روز دیگر امیر تیمور با لشکر خود از انجا
 برقت بطوریکه با از سر شناخت و وفات او بشهر برو سار و سنه ثلث و ثمانین و ثمانی و واقع شده
 مدفون شد و انجا و قبر در انجا مشهور و مطاف فراز اندیا است برکت میگردد و محل حاجت عا و نزول بکثرت است خصوصاً
 ابایی قریبی سال ثمانیه می نید و مطاف بارت میکند و نزدیک قبر و جامع دعوات در سه بوده است رحمة الله تعالی -
 سید احمد بن عبد الله القرمی الحنفی قدس سره صاحب اعلام الاخیار در مناقب احوال او
 چنین گفته که المونس العالم الفاضل و الجوال الفایق الکامل جامع الفروع و الاصول فارس میدان
 المعقول و المنقول شمس الملتی شمس الایمان خرم الواسع شرف الالبائے و مختصر ترجمه احوال او اینست
 که لمند نمودند و مولانا شرف الدین بن کمال قرمی که از تلامذه ابن بزازه است و بدو سید احمد که دیافته
 بود ابن بزازی را و قرات نموده است بروی بشیر قریم و بود در انجا چند سال و نشر علم نمود و در انجا دوس
 گفت بعد از ان رفت بسوی ماوراءالنهر در سنه ست و ثمانی و واقع نمود کل علوم از شرف الدین
 و رسید نزد او بدرج کمال و گرفت فروع انوی و سلسله لمند او بدینگونه است اخذ الفروع عن شرف الدین
 عن البرزازی عن ابیه محمد الکروری عن السید جلال الدین الکلوانی عن صاحب النهایه میرزا محمد علی
 عن حافظ الدین الکبیر الخراسانی عن شمس الایمان الکروری عن صاحب الهدایه پیران الدین
 الرضیانی عن نجم الدین النسفی عن ابی البسر البردوی عن ابی یعقوب السیاری عن ابی اسحاق النوفلی
 عن ابی جعفر المندوانی عن ابی القاسم الصفار عن نصر بن کبی عن محمد بن سماعه عن ابی یوسف
 عن الامام الاعظم ابی حنیفه رحمهم الله تعالی و هذا احدی الطریق بعد از ان اند بملک - دم در عهد دولت

سلطان مراد خان پس داد سلطان مدرسہ مرزینون و بود وی زحمہ الد عالم عامل و فاضل و کامل محدث و مفسر فقہیہ مناظرے نیکو نوی ذی اخلاق و ایم الذکر مصیب الفارنجوی اصولی خلائی جدی و حاشیہ تایید و حاشیہ شرح عقاید نسفی و حاشیہ شرح لب سید عبد اللہ از تصانیف اوست و وفات حضرت سید در اوایل دولت سلطان محمد شہر قسطنطنیہ واقع شدہ ہما بخاندون گشتہ قبر او مراد متبرک است و محل اجابت دعا است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید افضل الدین الحسینی قدس سرہ در اعلام الاخبار اور بود کہ وی مروی بود عالم عامل صالح و عابد و زاهد با دین و قانع و صابر پیرش سید حمید الدین از وی اولاً اخذ علم نمود و احوال پیش مذکور میشود و مدرس بود در مدرسہ مرو ساد زمان سلطان مراد خان رحمہ اللہ تعالیٰ۔

مولانا سید حمید الدین ابن افضل الدین الحسینی قدس سرہ ذکر والد امجد و بالگذاشت در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشتہ کہ الموسی البارع الفاضل و العالم العامل الکامل مجتہد الاطلاق السنیہ و مخز الادب الزکیہ شرف العترۃ الحسینیہ شریف النسب لطیف المحب صاحب الید الطولہ فی العلم و الادب اتممت الیہ ریاستہ التقوی و المدبہ شیخ الاسلام و المسلمین الموسی حمید الدین و احوال او انچہ نوشتہ خلاصہ ترجمہ ان اینست کہ بود رحمہ اللہ عالم عامل فاضل و کامل خوش خوی و پاکیزہ طبع و صابر بر اذیت خلق و جامع علوم دینی اصولاً و فروعاتاً و ما ہر فنون عقلی و اقوال افضل سلیم العقل و ایم الذکر مصیب الفکر چون حاضر میشد در مجلس بودی مشار الیہ و چون واقع شد مشکلی بودی مرجع وی آمد متاوس از اقطار عالم بسوی دی کہ می اندپے در پے و بود از نیکان زمان خود در علم و تقوی کم تر دیدہ چشم ہا مثل او در دین و تقوی اخذ علم نمود از پدر خود سید افضل الدین اولامیان علوم با بعد از ان سبب نمود نزد علمائے عصر خود و بجد و جہد مشغول شد و حاصل نمود فنون را و سید مجتہد است او موسی بکان و اخذ علم نمود از وی پس شد مدرس بمدرسہ سلطان مراد خان غازی و در شہر مرو ساد و غل نمودہ شد از ان در اوایل دولت سلطان محمد خان و رفت نزد سلطان پس شناخت او را و گفت نوئی بسر سید افضل الدین گفت بلی گفت بدہم اورا مدرسہ پدر خود سلطان مراد خان بشہر مرو ساد مقرر شد برای دی پختاہ در ہم ہر روز و طعام از مطبخ کہ گھایت کند اورا بعد از چندے بقضائی قسطنطنیہ امور شدالی ان توفی سنۃ ثمان و تسعمایۃ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید احمد الحسینی النجاری قدس سره در اعلام الاخبار القاب اچنین نوشته که الفوت الکبیر و وارث خیر البشر بحر الشریعہ شش الحقیقہ و برهان الطریقہ الشیخ العارف بالمد والتموج بالکلیتہ الی المذوال و آنچه نوشته مختصر ترجمہ ان اینست که نشو و نما یافت بشہر نجارا در سید بخت مت قطب العارفین خواجہ عبید المد تمقند و اقامت نمود زردا و زاید از شش سال و پود شیخ کہ تعظیم او نمود غایت تعظیم و تعین نمود او را برای امامت نماز و میگذازد و نماز بر او بوضوے مشا چون وفات یافت خواجہ عبید المد بجای او بنیشت تربیت طالبان و ارشاد میدان نمود و مردمان اصحاب مناصب صحبت ویرا لازم گرفتند و بود طریقہ و عمل بالغزنیہ و ترک بدعت و اتباع سنت و مداومت بر ذکر خف و بزلت از خلق و قلت طعام و کلام و اجابے لیائے و هوام ایام و آداب مجلس او این بود کہ نمی نشست با ہیبت و قیام و مردمان گرد و گرد حلقہ رده نمی نشستند با ادب تمام کان علی رسوم الطیر بود و مشرف بر خواطر و نیگذاشت در مجلس او کلام و بنا اصلمات رحمہ اللہ سنہ اثنین و عشرين و تسمانیہ و مدون شد نزد یک مسجد خود و قبر او در انجا مزار و متبرک است رحمہ اللہ تعالیٰ -

مولانا سید ابراہیم عجمی الرومی قدس سره در اعلام الاخبار القاب اچنین نوشته کہ المولی الفضل و العادل الکامل الجامع بین علمی الشریعہ و الحقیقہ سلطان الطریقہ و برهان اہل الشریعہ ذوالنسب الباقی و النسب الطاہرہ و احوال او آنچه نوشته مجمل ان اینست کہ پدر او از سادات عجم بوده بعد از ان انتقال نمود بسو ولایت روم و توطن نمود در قریۃ ازناست اما سید کہ گفته میشود از اقرب بیکہ گفت صاحب شقایق کہ بود پدر او از سادات عجم از اولیا المد و صاحب کرامات سنن نقل نموده میشود و از وی خوارق عادات کثیرہ و امارات ناب اندیشیدہ متعوض ان نشدم و بخله ان اینکه نابینا شدہ بود وی رحمہ اللہ دنا تر و پیش سید ابراہیم سر خود بر ہند نموده بود گفت ای ابراہیم سر بر ہند مساز کہ ترا ضرر میکند ہوا سے بار دس گفت پیش کہ چگونہ دیدے مراد حال آنکہ باین حال ہستی گفت از خدا سے تعالی و درخواستم کہ روی مرا نمایاں ملا پس المد تعالی بعبادت من بمن باز داد اکنون باز گرت د بند شد شہر من چنانکہ بود و سید ابراہیم و بچہ دی خود با عفت و صلاح تربیت می یافت بعد از ان انتقال نمود از انجا برای طلب علم بسوی شہر بسوا ملکہ نمود و نزد شیخ سنان الدین کہ جد حضرت اعلام الاخبار است بعد از ان اشتغال تحصیل علوم نمود تا آنکہ رسید بخدمت مولانا حسن السیاسیونے و تعین نمود او را برای تدریس پس قبول نکرد تدریس را و غیبت

نمود بخندست موی نوا جزا داده و رفت بستوی وی بجالت تدریس او بمدرس ازین حق پس شد مدراس در اینجا بعد
 قصای قسطنطنیه و بود و خدمت او مدت کثیره پس او استاد عا نمود وزیر عهدی باشا قرمانی برای تعلیم
 سپهر خود پس تعلیم نمود مدت بعد از آن معلّم شد برای سلطان قوا تو و بن سلطان بایزید خان در حیات
 سلطان محمد بعد از آن بمدرس مرزلیفون مدرس شد بعد از آن بمدرس قره حصار بعد از آن بمدرس مصطفی
 باشا در شهر قسطنطنیه مدرس شد بعد از آن بمدرس سلطان بایزید خان بمدرسه امامیه مدرس شد و بن
 شد برای او هر روز هشتاد و درهم و امرا فتای انجایوی منوف شد بعد از آن ترک تدریس و اقامت
 و معین نمود سلطان بایزید و در آخر سلطنت خود روزی نه صد و درهم بطریق تعاهد و چون نوبت سلطنت
 سلیم خان رسید برای او سرائی در جوار افراسیاب و البوب انصاری رضی الله عنه خرید نمود و اکنون نامکان
 وقف است بر موی مذکور پس ساکن شد اینجا تا آنکه وفات یافت سنه ثلثین و تسع مائه و عمر او بنود سال
 رسیده بود و انجانب نابل نکرده و از مردم منقطع بود که بسبب علم و عبادت و بود و از اهد متوسع و کس
 او را بر بیلو خوا بیده ندیده نوم میکردن شسته و یکس را بر اے کار خود امر میکرد و متواضع و متواضع بود و ترحم
 بر صغیر و تجلیل کسب نموده و صلوات نموده و مسجد با جماعت میگذاشت و رحمه الله تعالى -

مولانا سید محمدی الدین محمد بن عبدالقادر العلوی الفاطمی الحلیه قدس سره و اعلام الانبیاء ائمه
 و چنین نوشته که الموصی الفاضل المحقق والخبیر الکمال المدقق حلال الشکات الدینیة و رفع الشبهات
 ایتقینہ جامع الفروع والاصول حادّی العقول والنقول صدر الافاضل بحر الفضائل شریعت الاصل
 لطیف الاستیال زبدۃ الی الرسول صفوة الاولاد العتول اقتحار الیسین السید محمدی الدین محمد در کتاب مذکور ذکر
 او بس طول و طویل است مختصر ترجمه ان اینست که بود وی رحمه الله عالم فاضل نظار فارس در بحث
 چون حاضر میشد در محفل بود که مشارالیه و رجوع نمیداد در مشکلات بود که بودی که مشکاف موی
 را در بار یکی سخن و وسعت داشت در تقریر و فصاحت در جمل و خصومت و بود صاحب عقل و وسیع
 دزد و فهم در عقول و قدرت داشت بر تفهم بود او استاد علی الاطلاق و المتفق علیه و الخلف الیه بلا شفا
 و اخذ علم نمود از جماعت علمای زمان خود مانند مولانا صالح الدین حلی و مولانا محمدی الدین حلی و علامه
 شمس الدین احمد و علامه نور الدین قراصوی صابر و در سید نزاد و بدرجه کمال و در بدرجه بر و سادرس
 شد در وزیر او بسبب پیچ و درهم مقرر شد بعد از آن بمهر قاضی شد و داد عدالت و داد و بود و قبول

سیرت و بطریقہ سلف سلوک بنمود و تا بوذر و سلاطین مغزو و محترم بود تا آنکہ وفات یافت در سنہ ثلث و ستین و تسعمایہ و مدفنون شد نزد یک دار الفقرا و حلب و ان موضع مشہور است و الحمد للہ
سید محمد بن سید محی الدین بن سید عبد القادر الجلی العلوی الفاضل قدس سرہ ذکر چہ رنہ گوارش بالکذبت و اعلام الاخبار القاب او چنین نوشتہ کہ صدر الموائے و الاشراف سالک مسالک السالکین و طریقۃ الاسلاف جامع العلوم و المیزان فی المقول و المقصود عارف الانساب و ائمتہ الاحساب الفاضل الحسیب و الکامل النسیب السید محمد علیہ النقیب نے الممالک الثماینہ انتہی بالجہار مدسے بود جامع در میان سیادت نسب و وفہ حبیب و علم و ورع و اخذ علم نمود از پدر بزرگوار خود رحمہ اللہ تعالیٰ
سید ابو الفضل بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم است و علوم ظاہرے و باطنیہ از والد ماجد خود کسب نموده و در بغداد در سنہ تسامیہ و وفات یافت و قبر او در اینجا است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید محی بن سید عبد القادر الجیلانی نے قدس سرہ کنیت او ابو زکریا است و در خزینہ آورده کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم است و کتساب علوم فقہ و حدیث از والد بزرگوار خود نموده فاضل و کامل عالم و مقتدا سے زمانہ گشت ولادت او ششم ربیع الاول سنہ تسعین و تسامیہ و وفات او در شب برات کہ پانزدہم شعبان باشد سنہ تسامیہ و قبر او در بغداد متصل قبر برادرش سید عبد الباقیاب بودہ است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید سیف الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ لقب دی عبد الباقیاب است وی بزرگترین فرزند حضرت غوث الاعظم است و بسیار کرامت و الد باعدا و از وی حدیث در خزینہ آورده کہ وی بر سجادہ حضرت غوث نشسته بہدایت خلق مشغول شد و در مدرسہ معلی و عظمیٰ میفرمود و از وی منقول است کہ میفرمود کہ وقتی در بلاد عجم مسافر بودم و بعد حصول علوم بنجد ایدم و از والد ماجد خود اذن خواستم کہ در حضور ایشان و عطا گویم نصحت دادند بالا سے منبر بر ایدم و انواع علوم و دوا عطا بیان کردم بکنیس را در دل اثر نکرد و اب از دیدہ برینا اہل مجلس انحضرت والدہ خواست کہ رونکہ و عطا فرمایند من فرود ایدم و حضرت ایشان بر منبر بر آمدہ فرمود کہ ہر یک کلمات است کہ از بندہ در وقت تنول بلا بوقوع آید از اسلحہ انیکلہ از اہل مجلس فریاد و فغان برخواست چون مجلس سو قوف شد

از ظهور اینجی رسیدم فرمود که تو هنوز تکلم هستی بخود من تکلم بغير ولادت او در ماه شعبان سنه اثنی عشر و خمسایه و وفات او بخت و پنجم شوال سنه ثلث و ستایه و او را دو پسر بود ابو منصور عبد السلام و ابو الفتح سلیمان نام که در وقت خود عالم و عامل و شیخ کامل بود و جمیع المد تعالی و در تاریخ وفات او اختلاف است در اعراض از بیعت الاسرار نقل نمود که وفات او بخت و پنجم شوال سنه ثلث و تسعین و خمسایه بوده در بغداد بمقبره حلبه مدفون شد و وی از پدر خود و شیخ احمد بن حسین البنادیر غیر ایشان علم فقه آموخت رحمه الله تعالی.

سید ضیاء الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینست او ابو نصر و لقب او موسی است وی از فرزندان حضرت غوث الاعظم است در خزینه آورده که وی تحصیل علوم بخدمت والد خود نمود و عالم عامل و عارف و کامل و فقیه و محدث شد و از بغداد بمشقرفته متوطن شد با نجادفات یافت ولادت او سلخ ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و خمسایه و وفات او بیست و غره جمادی الثانی سنه ثمان عشر و ستایه رحمه الله تعالی.

سید ابراهیم بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینست او ابو اسحاق است وی نیز فرزند حضرت غوث الاعظم است در خزینه آورده که وی قدوه اولیا و اکمل القیاب و کسب علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگ خود نمود و خلق کثیر از فیض صحبت او بکمال حال و قال رسید تفکر و سکوت بر مزاج دی غالب بود و بدو و ربع به مرتبه کمال داشت از فرط حیا و شرم بر در و کار تا سی سال سر بالا نکرد و ولادت او سنه تسع و ثمانین و خمسایه و وفات او ششم شوال سنه ثلث و عشرين و ستایه و قد فرمود والد العبد است رحمه الله تعالی.

سید عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینست او ابو بکر است وی نیز فرزند و لبند حضرت غوث الاعظم است و سلسله رزاق شاه بی بوی منسوب است وی از اعظم اولیاست از اولاد او بیس اکابر دین هستند که مقام تعجب است که احوال شریف او در کتب تواریخ که انیک پیش نظر مولف دیده نشد مگر شهرت او از دیگر فرزندان حضرت غوث زیاده است و وی از مشاهیر فرزندان حضرت غوث است در اخبار الانیسا را آورده که روزی حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه و عطا میفرمود وراثت کلام فرمود که کلام من بر مردان غیب است که حاضر میشوند از پس پرده کوه قاف قدمای ایشان در هواست و دلمای ایشان در آتش از شدت شوق و لهب اشتیاق که

بہرہ و کار خود دارند را وی گوید کہ درین مجلس کہ این سخن میفرمود ولد او سید عبدالرزاق در پایا اخیر دین بر قدم
اوستہ بود و سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس سبوش افتاد و جامہ و دستار او سوختن گرفت و آنحضرت
از کرسی فرود آمد و اطفا سے ان ناکر دفرمود کہ تو نیز امی عبدالرزاق از ایشانے و بعد از قیام مجلس کیفیت
انحال را از شیخ عبدالرزاق پرسید و فرمود چون نظر بالا کردم دیدم کہ در ہوا مردان غیب ایستادہ و کما کتہ ہن
و تمام افاقہ با شوق پرست و در لباس ایشان آتش در گرفتہ است بعضی از ایشان صحیح و بعضی در
تو اجد و بعضی بجائے خود و بعضی بر زمین می افتند در اعراض از سبوتہ الاسہ از نقل میکنند کہ ولادت
او در وی القعدہ سنہ ثمان ہجری و ثمانیہ و وفات او سادس خوال یا فاس رمضان سنہ
ثمانت ہجری و علّی شلیخ قادریہ بر فاس رمضان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید میر بن عید الزراق بن نغوث الاعظم عبدالقادر الجیلانی قدس اللہ سرہ رحمہ دی از اعیان شاہ
قادریہ است و اعراض از سبوتہ الاسہ نقل نمودہ کہ ولادت او ربیع الثانی سنہ اربع و
ستین و ثمانیہ و وفات او سادس عشر شوال سنہ ثمانت و ثمانین و ستائیتہ بودہ و قبر او در باب
حرب است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبدالخالق بن سید عبدالواحد بن سید الملک سبکبیری قدس سرہ و خزینہ ادرہ کہ وے
میر و داماد سید محمد حضور است صاحب خوارق و کرامت بود و وے تالابے مختصر و لا بہر کندیدہ و بسید
سرہ و سوم نمودہ تا حال ہر بیماری را کہ در اینجا غفلت میدہند اکثر شفا میابند و بوقت رفتن قدری غلہ
جرت بریان کردہ ہمراہ میبرد و بعد غسل بقرآن قسّم نمایند و وفات او سنہ سیج و ثمانیہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔
سید شاہ فیروز جیلانی قدس سرہ و خزینہ ادرہ کہ دی جابح ست در علم و علم و سیادت
و نجابت و ریاضت و از سادات عظام گیلان بود و در لاہور سکونت داشت اول جد بزرگوار دی بطریق
سیر از بغداد در لاہور تشریف آورد و از بنیاد دہلی و غیرہ رفتہ زیارت مقابر اولیائے عظام و شایع کرام
پر داشت بوقت معاودت باز بلاہور آمد و ہمین جا سکونت ورزید چون بر حمت حق پیوست شاہ فیروز
بر سندارشاد و تدریس جلوس فرمود و تمام روز تعلیم علم طالب علان و تدریس پرداختہ و علوم فہ
و حدیث و تفسیر و رس وادی و از آغاز شام تا نصف شب توبہ و تلقین از باب معنی مشغول
ماند و بہرہ جو بہرہ نماز جماعت و عہد و غلہ و فہم و معروف بود وے و غلہ کثیر بوسیلا جمیلہ و کمال

ظاہر و باطن رسیدند و سلسلہ طریقتہ ابدیہ جو بہت کسید فیروز بن جعدہ شاہ عالم عن نور الدین عن
 الشیخ احمد عن الشیخ حامد عن الشیخ عبد الرزاق عن عبد اللہ الحمیلانی عن احمد عن سید میر عن سید سعید
 عن السید علی عن السید صوفی عن ابیہ سید عبد الوہاب عن ابیہ غوث الطہلین سید عبد القادر الحمیلانی
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم و وفات دے در سنت ثلث و ثلثین و تسعاۃ و قبری در لاہور ست تیکہ
 و نہایت گران تر اللہ تعالیٰ۔

سید شمس الدین غوری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی مشہورست شمس العافین غوری
 موسوی و از اولاد اہم موسی کاظم ست رضی اللہ عنہ در علوم ظاہر و باطن عارف نامی و اسناد
 گرامی ست و سید نوید غوری قدس سرہ پیراوست کہ مذکور میشود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمود بن سید شمس الدین غوری حضور قدس سرہ ذکر و الہیہ و بالاکدشت و خزینہ
 آورده کہ سلسلہ اخذ طریقتہ او اینست کہ سید محمود اخذ الطریقتہ عن ابیہ سید شمس الدین عن سید یعقوب
 عن عبد القادر بن السید علی عن السید مسعود عن السید احمد عن السید صغیر عن ابی الفتح عن السید
 عبد الوہاب عن ابیہ امام الشریعتہ و الطریقتہ سید عبد القادر الحمیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و دے
 بعد از وفات پدر بزرگوار خود از ولایت غور بطریق سیر دار ملک ہند شد و بلاہور آمدہ و محلہ حلبہ
 سوا سے بیرونی شہر کہ حالاً از دست سکمان جابل رہو پورانی آورده سکونت در زیرہ و چون از وہ
 شہخت و کرامت وی در اقصائے عالم فتاد خلق کثیر دست بہ امان ارادت دی زدند و سبب
 لقب او بچھوری انست کہ طالب بروز اول بیعت بدیدار سید کانیات شرف میشد اندازا اورا
 حضور سے میگفتند (این دیدار بخواہ بود نہ پیداری) و او قبولے تمام یافت و بخش در دہما سے
 خلق جاسے پذیرا دے وفات دے بقول شیخ سنتہ اشہین و اربعین و تسعاۃ و قبرا در لاہور در
 مقبرہ سید جان محمد حضور سے ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید جان محمد بن سید نور بن سید نوید نورست انصہر سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دے
 از غلامے مشایخ طریقتہ عالیہ قادریہ است نسب ابامام موسی کاظم رضی اللہ عنہ سید چنانچہ
 بالاکدشت دے تربیت ظاہر سے و باطنی از پدر بزرگوار خود بافتہ و چہر کسیکہ مریدان گشتے روز
 اول در خواہ بزیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم شرف گشتے و وفات او در سن اربع و اربعین سنین الف بودہ

سید سرور الدین بن جان محمد حضور می قدس سرہ در خزینہ آورده کہ ذی شفع و صاحب مقامات
بلند و کرامات ارجند بود و مرید پر خود است و وفات او روز جمہ احدى و عشرين من شوال سنہ
۸۱۲ و العت بودہ و قبر او در لاهور است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الوہاب بن سرور الدین حضور می قدس سرہ در خزینہ آورده کہ ذی و تقوی
شانے بلند و مقامے ارجند داشت و در لاهور بہدایت خلق اشتغال بنمود خلقی کثیر از وی بہدایت
بافتہ وفات او روز جمہ احدى و عشرين من شوال سنہ احدى و ثمانین و ماہیہ و العت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ
سید عبد القادر بن سید جلال الدین الجیلانی لاهور سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ ذی
فخیرے روشن فہم و صاحب نعمت ظاہرے و باطنی بود ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت
و در بغداد و متوطن بود بعد از ان بطریق سیاحت بہندوستان آمد و غلامہ ایک در لاهور قیام پذیر
گردید و بہدایت خلق مشغول گشت و خوارق و کرامات بسیار از وی بوقع می آمد و او را سہ پسر
بود سید حاجی و سلطان اکبر و غیاث الدین شاد و بہ دولت شاہ پنجاہ ان غیاث الدین لاولد شدند
و وفات سید عبد القادر ثامن عشر ربیع الاول سنہ اثنین و اربعین و تسماثیہ و قبر وی متصل محلہ
قدیسے بر غریزہ رنگ واقع است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الرزاق بن سید عبد الخالق بہاگیرے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ از اعظم سادات
و کبرائے مشائخ طریقہ قادریہ است صاحب مقامات بلند و مدایح ارجند بود و ارادت و خلعت
از پدر بزرگوار خود داشت و تا دم حیات بطیم علوم و تدیس فقہ و حدیث مشغول ماند و وفات او
سنہ ثلث و اربعین و تسماثیہ و قبر وی در لاهور قریب روضہ سید جان محمد حضور می است رحمہ اللہ تعالیٰ
سید عبد الوہاب بن سید عبد الرزاق بہاگیرے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ ذی جامع
بود میان علوم ظاہر و باطنی و کمالات صوری و معنوی و در سلسلہ مالکیہ قادریہ بیعت بہ پدر بزرگوار
خود داشت و بعد پدر تمام عمر بہدایت خلق مصروف ماند و وفات او در سنہ ثمان و تسعین و تسماثیہ
رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد القادر بن سید عبد الوہاب بہاگیرے قدس سرہ از سادات عظام و اولیائے
ذوی الاکرام است جامع علوم ظاہر و باطن و واقف اسرار شریعت و طریقت بود و وفات او

بقول صحیح سنہ شمس وربعین و الف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی الخرنیتہ۔

سید عبد المدین سید عبد الوہاب سہاگیری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی بقیعہ بزرگ منہی
دعالم و مستجاب الدعوتہ بود و دم مبارک او برای شفا سمرقنی اکسیر اعظم بود و لاہور علم شیخت افراخت
و طالبان حق را بجن رسانید و فات او قاسم رمضان سنہ تسعین و الف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید رحیم المدین سید عبد المدین سہاگیری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی مرید پدر خود است
و در سلسلہ قادریہ شیخ صاحب ہدایت و ارشاد بود چون مریشے نزد وی آمدی از دعای وی شفا
یافتہ و چون لا ولدی بنماے اولاد نزد وی آمدی بدعاے وی صاحب اولاد گشتہ مستجاب الدعوتہ
بود و فات وی سابع عشر محرم سنہ اربعین و ایاتہ و الف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ و قبا و در لاہور است۔

سید نعمت المدین معروف بسید مبارک لاہوری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از اعلا علم
مشایخ قادریہ بود و نعمت نفع از سید عبد القادر ثانی او چہ حاصل کرد (و ذکر عبد القادر ثانی بالا گذر)
و ترقہ خلافت یافت و خلق کثیر را بارادت خود مشرف ساخت و بپایہ تجرید و تفرید میراج مسکون
نمودہ باز در پنجاب تشریف آورد و در لاہور تشریف از رانی داشتہ علم شیخت افراخت دعای وی
در حق طالبان دنیا و عقبہ مستجاب بود ہر کس کہ بر زبان حق ترجمان وی جاری گشتہ همان طور بونفع
آمد و خلفاے وے در اقالیم و دیوراز رفتند و طالبان حق ابجی رہا گشتند و فات وے
باتوال صحیح و در سنہ اثنین و ستین و سہماتیرہ بودہ در اندرون حصار لاہور مدفون شد کہ اکنون
ان قبر داخل مکان خوشحال سنگ گشتہ و المد اعلم۔

سید بہاء الدین کیلانی آخر مشہور بہا اول شیر قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از سادات
عظام و مشایخ ذوی الاکرام قادریہ است و نسب او بحضرت غوث الاعظم محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنہ بانطریق میرسد کہ بہاء الدین بن محمود بن علاء الدین المشہور بزرین العابدین بن مسعود بن
بن صدر الدین بن ظہیر الدین بن شمس الدین بن مومن بن مشتاق بن علی بن صالح بن عبد الرزاق
بن سید عبد القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ ہم و وے شیخ بود جات کالات ظاہری باطنی
وزیر و عبادت و عمر دراز یافتہ کہ زیادہ از دو صد و پنجاہ و کم از دو صد و ہشتاد و پنج سال بود و مولاد
بغداد است ہمراہ پدر در اوان صغر بنند و ستان آمد و در پادان توطن گرفت ارادت و خوف

خلافت از پدر داشت و وفات دس با خوال معتبره که از خزینه الاسرار و شجره الانوار نقل نموده نامش عیسی
شوال سنه ثلث و سبعین و تسعایه و قدیمی بمقام حج و زیارتگاه خلق است رحمه الله تعالی قدس
او در خزینه الاصفیا طویل است ما اختصار نمودیم -

سید محمد نور بن سید سها و الدین مذکور قدس سره فرزند گلان و صاحب سجاده بدر بزرگوار است
در علوم ظاهری و باطنی از دیگر فرزندان پدر گوئی سبقت ربوده مادرش دختر حضرت شاه کمال
نجاری است که در قصبه چوبی سکونت داشت و بر پیر جهانیان مشهور است وفات سید محمد نور
سنه ثمان و ثمانین و تسعایه است که ازانی خزینه الاصفیا -

سید محمد مقیم بن ابوالحسن بن محمد نور بن سها و الدین گیلانی قدس سره لقب او حکم الدین است
در خزینه آبرو و کندی از اعظم خلفای میر حیات جمال الدین خدای است و جات بود و زبان علوم
ظاهری و باطنی و کمالات نبوی و معنوی و سیادت و نجابت و تقوت و شجاعت در عهد خود شیخ زاده
و مقتدای لکاتب بود بعد از تحصیل علوم حلاله روح جود و سید سها و الدین پنجم است سید جمال الدین که از
اولاد حضرت غوث الثقلین است رسید از یمن توجیه او که تفصیل این در خزینه سبت بدرجه کمال رسید
و صاحب کرامت و خوارق است و در سنه خمس و خمیس الف وفات یافت و عمر او چهل و دو سال
و توبه او و توبه است رحمه الله تعالی -

سید عبد الوهاب بن ولی الدین الحسینی القادری الشاذلی المدنی قدس سره دس
اهل علم و تقوی و زهد و عبادت بود شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره بهجت دی رسیده کمال
اعتقاد بذات او میداشت و میراد بوده و سید عبد الوهاب سفر بسیار کرده و بهجت بسیاری از علما
و صلحا و مشایخ کبار رسیده و چهل و چهار حج گذاشته و مدت میدور که ساکن بود و اهل حرمین و شیخ
یمن و مصر و مشام معتقد و لایت و علوشان او بوده و طایفه او در باب کتب حقائق و توحید مثل نفوس
و اشال ان توقف و تسلیم است اینها را دس نیگفت و بدان اشتغال نیکرد و انکار هم نیکرد و بنگایت
چنانچه عادت فقها است بطعن و تشنیع پیش نمی آمد و میفرمود که اول باید که اعتقاد خود را اظهار و باطناً
باعتقاد اهل سنت و جماعت راست سازند و راسخ گردانند بعد از راسخ این عقیده از هر چه پیشان
گفته اند و نوشته اند محروم نماید کتب ایشان را که در حقایق و اسرار نوشته اند نیز مطالعه نکنند و آنچه

مشکل شود از ان بگذرند و در زمانه و ظلمان را بخود راه نهند از انکه اعتقاد را اجماع ازین کتب است
کنند و از هر کس هر چه بشنوند تاج شوند و میفرمود باید که هر چه بشنوند اگر چه سخن باطل باشد و در انکار
و تعصب پیش نیانند اول خود بشنوند که چه میگوید و بعد سخن نیک در روند که قابل ان چه مقصود دارد بعد
از ان اگر توانند از موافق حق سازند و اگر نه رو کنند و اگر این را نتوانند از سران بگذرند و غلط و عقیده
خود بنهند و در احوال او را اخبار الاخبار و خزینة الاصفیا طویل است ما مختصر از اخبار الانبیاء نقل نمودیم و
تاریخ وفات او بقول صاحب ترتیب سده احمی و الف بود و در سده الف تعالی -

سید شاه کامل لاهوری قدس سره در خزینة الاصفیا آورده که وی از سعادت عظام بخارا
است و اسم با سسه دے کامل و شیخ مکمل بود اول در طریقہ عالیہ قادریہ جمعیت کرد و بتکلیف سید
بعد از ان بخدمت شیخ الداد داری حاضر شد و از وی خرقہ خلافت و فقر یافت و در اخلاق
سید دیوان کامل میگفتند و بعد محمد جلال الدین اکبر بادشاه از بخارا وارد لاهور شد و در میان
نیستان متصل موضع بابو ساپو طرح اقامت انداخت و خلقی کثیر و حلقه ارادت وی در آمد چون فوت
شد هاجناش دفن کردند و بعد الرحیم نام شفیع از ملازم شاهی خواست که بر فرا وی گنبد بلند
تعمیر نماید حضرت سید در خواب او را منع فرمود که مرا همین قبرگی بسندیده است وفات وی پنجم صفر
سنه خمس و الف رحمه الله تعالی -

سید بدر الدین معروف بشاه برگیلان قدس سره در خزینة الاصفیا از شجرۃ الانوار و
وتشریف الشرفا نقل نموده که دی از ادلباے کاملین پنجاب است جامع سیادت و شرافت و
کرامت و خوارق است در سلسلہ عالیہ قادریہ پیر طریقت بود ولایت و نسبت موروثی داشت
نسب دے بھرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی قدس سره میر سید باین طریق که بدر الدین
بن شرف الدین بن یحیی بن علاء الدین بن کس الدین محمد بن شهاب الدین احمد بن علی ثانی بن قاسم
بن یحیی بن احمد بن ابے صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن غوث الثقلین سید عبدالقادر الجیلانی
قدس السلام رحمہ و آنحضرت بعد اکبر بادشاه و لاهور تشریف آورد و بسیارے از ساکنان پنجاب
و لاهور بجلقه ارادت وی در آمدند و خوارق و کرامات بشمار از وی ظهور آمد و تاریخ وفات او از شجرۃ
بعضی مریدان ان خاندان یافته شد که دوازدهم ربیع الاول سنه ثمان و عشر و الف بوده در

زمان جهانگیر بادشاه وفات یافته و قبر در موضع مسانان علاقہ قتیالہ زیارت گاہ خلق است۔
سید خیر الدین بن رحمت الدین بن فتح الدین اکرانی قدس سرہ کسبت دی ابو المعالی
 است از سادات صحیح النسب کرمان ست خلیفہ و برادر زادہ شیخ داؤد ست کتاب تحفہ القاد
 در مناقب سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و کتاب حلیہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم از تصنیف
 اوست و در شعر ہم بذاتے داشته دیوان شعرا و وجود است صاحب کرامات بلند و مقامات
 ارجمند و زبدم مرج و تقوی و ریاضت بود و در مدیہ و خلیفہ خود بوده ولادت او با قوال صحیح برز و شنبہ
 ذہم ماہ ذی الحجہ سنہ ستین و تسامیہ و وفات او شانزدہم ربیع الاول سنہ اربع و عشرين و
 الف در عہد جهانگیری واقع شدہ و قبر وی در لاہور است و در اشکوہ و رسفیتہ الاولیا از ملا شاہ
 نقل نموده کہ روزی بہر ای ای خود خود ملا گفت اللہ کہ عالم و عامل بود زیارت شیخ ابو المعالی رفتم
 شفعہ یحیی پیش شیخ ہدیہ اور و شیخ آنرا قبول کرد مرا بخاطر گذشت کہ اگر شیخ اشرف خاطر دارد باید کہ
 این تسبیح بہمن و بدو چون از وی مرخص شدم و برخاستم مرا پیش خود خواند و تسبیح بہمن داد و گفت اگر
 توانی ہر روز صد بار در دہرین تسبیح بخوانی تا مرا و ترا و انکہ این تسبیح او و اور ابواب عظیم حاصل کرد
 گذارنے خیرتیہ الاصفیاء اللہ اعلم۔

سید عبد الدین عمر ہشتی اجمیلانی قدس سرہ از اعظم سادات کیلان ست نسب وی
 بسید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ بانظر اقی میرسد کہ عبد الدین عمر بن حسن بن عثمان بن مبارک
 حسن بن عبد الباسط بن شہاب الدین احمد بن مبارک بن حسن بن علاء الدین علی بن شمس الدین
 بن یحیی شہید بن احمد بن نصر بن عبد الرزاق بن نوح الاعظم سید عبد القادر اجمیلانی رضی اللہ تعالی
 عنہم اباسہ وی خرقہ اداوت از دست پدران خود و پو شہیدند و قدم بر قدم جد بزرگوار خود داشتند
 و وی بجز پانزودہ سالگی بطلب حق از بغداد برآمدہ بہند و ستان آمد و اکثر مشایخ این دیار را دریافت
 در علوم ظاہر و باطن کہاں رسیدہ و موضع بہت کہ از توابع دہلی است طرح اقامت انداخت و
 ہمیشہ در بحر مراقبہ مستغرق مے بود و خلقی کثیر بکلفہ الاوت وی درآمد و کہ است و خوارق بسیار از
 وی بطور اچھا پنچ صاحب سفیتہ الاولیا سیکوید کہ چون در وی بارہ زنی ارادہ اہل موضع بہت
 میکرد و راہیرون دہ و دہ بانہنیا میافتد و احدیر قدرت بنود کہ ہماہا لے انوضع دست تھاول و

عالم درگذشت وفات او سنہ سیخ و ثلثین واقع ہوئے و عمر او یکصد سال و قبرا اور موضع بہت بزرگوار ہے چون است رحمہ اللہ تعالیٰ کدانی خزنۃ الاصفیاء۔

سید غلام غوث البخاری الاویچی قدس سرہ دفترنیہ اور دہ کہ وی از اولاد سید محمد الدین
بودہ و از اجلہ اولیائے محمد بنابکر و شاہ بہمان بودہ قبوے عظیم یافتہ خلائیق از دور و نزدیک بہشت
اوی اندر و حیدر بیگشتند و مستجاب الدعوتہ بودہ و دفات و سے در سستہ شمس و الیمین و الف
بودہ و قبر وے قریب لاہور بموضع علی پور است کرامت ہنوز از موضع قبراہ جارے است
رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاه بلاول بن عثمان بن علیہ القادری الامامی قدس سرہ درخزینہ اربعہ کہ
وی انگریز کے مشائخ متاخرین و عظامے اولیای دین بود بغایت متقی و متشیع و صایم و قایم و
عابد و زاهد و متان الوقت بود و فرمودات و خلافت از سید شمس الدین قنادری لاهیوری یافتند کہ
خلیفہ شیخ ابوالحاق لاهیوری بود و از محبوب الواصلین کہ کتاب است فقط در مناقب سید بلاول
نقل میکنند کہ بزرگان شاه بلاول ہمراہ ہمایون بادشاہ از ہرات بہند آمدند و در موضع شینچورہ کہ دیہی
بفاصلہ دہ کردہ از لاهور است از پادشاہ جاگیر یافتہ ہمایون متوطن شدند و تولد شاہ بلاول نیز در اینجا
بود وی دلی مادر او بود چون بچہ ہفت سالگی رسید روزی طفل ہم عمر ہم سایہ وی و فغان یافتہ آنحضرت
بر بالین وی آمد و فرمود ای یار خفتن بے وقت چہ منہ دار و بر نیز ناما ہم بازی کنیم طفل متوسل
فی الحال خشم باز کرد و بر خاکست و ہمراہ او روان شد باستماع این حال جد بزرگوار وی سید علیہ
ویرا برای تحصیل علم در لاهور فرستاد و از حسن تربیت شیخ فتح محمد کہ از اعلم علمائے لاهور بود در اندک ایام
کلمات علوم ظاہرے موصوف شد بعد از ان بطوریکہ در ان کتاب مذکور است بصحبت شیخ
شمس الدین رسید و مرید گشت و کسب طریقت مشغول شد و بعد از ان حسب حکم او بچہ شاہ
ابوالحاق چند سال خلوت نشین شد و با دای صلوٰۃ و صوم و دوام و تلاوت قران مشغول ماند و
انواع کرامات نمود و شد کہ تفصیل بعضی از ان در خزینۃ الانوار نقل نمودہ و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین
و سفینۃ الاولیاء نقل نمودہ کہ کان ذلک وقت العشاء لیلۃ الاثنين ثمان و عشرين من شعبان سنۃ
ست و اربعین و الف عمر سبعین سنہ و قبر او بیرون دروازہ دہلی ست و چون در سنہ یکہزار و دو

اب دریا نزدیک بقبر سید بخون تلف قبر صدوق نعش او برآورده بجای دیگر نزدیک ترازان دفن
نمودند و الله اعلم

سید عبدالقادر القادری البخاری الاکبر ابادی قدس سره در خزنیة آورده که وی از غلیب
شیخ خاندان قادریه عظیمه است در اکبر اباد سکونت داشت شیخی بود صاحب کمال و علم و عمل و زهد و تقوی
و ریاضت و عبادت اوقات خود تقسیم نموده که در تمام روز در ریس و نصف شب در تلهین و توجیه
مردان و نصف در عبادت (اوراد و تلاوت و امثال ان) گذرانید و سوامی قیل و نصف النهار
خواب می کرد و از روز بلوغ قدا و فوات در در طعام نخوردی تا پنج فوات ادا و بخیر الواصلین نقل نمود
که به سینه خمین و الف و اتع شد و قبری در اکبر اباد است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید محمد امیر جیلانی قدس سره و از سادات صحیح النسب جیلان است جامع بود در زبان
شریعت و طریقت و مقتدای وقت خود بود از اولاد سید بهادل شیر طبرستان است و صاحب کشف و
کرامت و خارق عادت بود در زبان نمد و رنگ زیب عالمگیر بادشاه علم شیخت برافراخت و قوس
تمام یافت و فوات او الساب و العشرین بن حمادی الثانی سته اشین و مایه و الف و خزنیة ذکر او
طویل است از اینجا مختصر نمودیم -

سید نور محمد بن محمد امیر جیلانی قدس سره در خزنیة آورده که وی ولی مادر زاد است و سر
دختر او ماد و جان کمالات نیا هری و باطنی و در سخاوت و شجاعت نظیر نداشت بعد وفات پدر
بر سجاده مشیخت حضرات جبره نشست و بنمای خلق گشت از کتاب سلج الاولیا نقل نمود که خود
میگفت که در ایام طفلی بخشین پاره قرآن متنی قرآن بروی مکشوف بوده و وفات او تا پنج روز بعد
ذی الحجه سنه ست و عشرین و مایه و الف و عمر او هفتاد و سه سال بوده و الله تعالیٰ -

سید عبدالحکیم بن یازید جیلانی قدس سره در خزنیة آورده که وی جامع ست در میان
شریعت و طریقت و نسب شریف وی باین طریق بحضرت غوث الاعظم میر سید عبدالحکیم بن یازید
بن نظام الدین بن محمد بن مبارک بن نجم الدین بن فهد الدین بن بهاء الدین بن یعقوب بن یحیی بن
قاسم بن منصور بن شرف الدین بن عبدالرحمن بن سید الملک بن صالح بن نصر بن عبدالرزاق
بن سید عبدالقادر الجیلانی رضی الله تعالیٰ عنه وی بعد از تحصیل علوم ظاهری و باطنی خلافت

ابو عبد اللہ قادری یافت و ہو عن شاہ فیروز عن شاہ عالم عن نور الدین عن احمد عن حامد الجیلانی عن شاہ
امیر عن احمد عن السید عنی عن عبد الوہاب من ابیہ عن غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہم
سید عبد الحکیم بنایت کمال و پردہ پوشے شمار خود میداشت و تھے کے از مریدان وی اور اخوت
نمود اتفاقاً در شیر پنج بجایے قند نمک سو افاد چون پیش او اور داد از بخورینج بر روی نیار و
چون پس خورد و ترک گرفتند و استند کہ مکین است صاحب خانہ بعد از پیش آمد سید گفت کہ من
شیرین خوردہ ام نہ مکین و من خبر ہم نمیدارم ولادت او در سنہ شمسین و الف در عہد جہانگیر بادشاہ و
وفات او سنہ ثمان و دمانہ و الف و عمر او ہفتاد سال بودہ و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد فاضل المتوکل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزنیۃ آوردہ کہ وی در توکل ریاضت
و عبادت یگانہ زمانہ و مقتدای خلق بود و ترک و تجرید شہرہ آفاق با دنیا و اہل ان کاری نہ داشت
و تازندگے از خانہ بیرون نیار و از اہد و عابد و متوکل و دایم الصوم و دایم القیام و عالم و عامل بود
و بادشاہ عالمگیر معتقد او بود نقد و جنس و جاگیر داد قبول یقتاد وفات او دوم ذی الحجہ سنہ ثمان
و عشر و مائتہ و الف و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزنیۃ آوردہ کہ ذی شیع با وقار و اعلم روزگار و مجتہد
وقت خود بودہ و در ساکن نسبت قادریہ رسالہ دار و کہ اگر طالب بران عمل کند مطلوب رسد و عطا یار
ہاست نیز کتابے تصنیف کردہ کہ یکس را بران اغراضی نیست ولادت او در سنہ احدی
و ثلثین و الف و وفات او بروز یکشنبہ سادس عشر شعبان سنہ خمس و مائتہ و الف بودہ
و قبر او در لاہور است۔

سید عبدالقادر بن عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزنیۃ آوردہ کہ خلاصہ اش اینست
کہ وی جامع بود در میان شریعت و طریقت و عالم و عامل بود مدت عمر زہد ریاضت بسر برد و بشکاک
بیلہ تمام داشت و نہایت قوی و زور اور بودہ بحمدے کہ پنج شیر را گرفته بود شیر حرکت کردن توانست
چون او را در افکندہ ہر دو بند دست شیر از ہم جدا شد اکثر شب ہاتھماے گذاریندی بسواصل در ہاتھما
عبادت مشغول ماندے خرقہ خلافت در طریقہ قادریہ از پدر خود داشت و صحبت سید عبدالعزیز
و سید عبدالرحمن و سید محمد بن علاء الدین حسینی رسیدہ مستفیذ گشت و از سید محمد سند کتاب جوہر

و سراج السالکین و علم حفیظ و غیرہ گرفت کسب علم طلب از شاہ عبد الرسول ز نجانبہ لاہوری نمود و سند حدیث و تفسیر و فتوہ از خال خود سید اسماعیل بن قاسم بن صوفی علی حلیا گرفت کتاب کتب الاسرار و غیرہ و کشف المراد و بیور سالہ اسرار الکتمانہ و علم حقایق از تصانیف او است و سید محمد یار و حافظ بلاتی و محمد خان از اصحاب او بودند و ولادت او بر وز تبہ دوم شہر ذی الحجہ بوقت یکپاس روز سال یکہزار و شصت و سہ و وفات او شب شب بن سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و چہار است اورا چہار پسر بودند سید یوسف شہید و میر غوث و اسفندی علی مولف کتاب شجرۃ الانوار و ابو صالح رحمہم اللہ تعالیٰ۔

سید حسن بن عبدالمجید الجیلانی البیشاوری قدس سرہ درخزنیہ اور دہکوی شرافت و کرامت
و ولایت موروئی داشت دومی بزرگی بود صاحب تصرف و زہد و ورع و تقوی بود و سیاحت با فرست
بسیار نموده صحبت بسیار سے از اولیاء الدین رسیدہ فیض باب گشتہ زوہدی نیز از اولاد سید علی علیہ السلام
است کہ در طاعت و بندگی رابوہ عصر خود بوده و نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد
کہ سید حسن بن عبدالمعین بن محمود بن عبد القادر بن عبد اللہ بن ابی بدر الدین بن شہاب الدین بن
علاء الدین بن احمد بن شمس الدین کچی بن احمد بن صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر
الجیلانی رضی اللہ عنہ وفات او سنہ خمس و اربعہ و الف بودہ و قبر او در پیشاورد است ۔

سید محمد غوث بن سید حسن بن عبداللہ الجیلانی البشاور کے قدس سرہ وی جامع بود و در میان علوم ظاہرہ و باطنی کا شہرہ و موز طریقیت و حقیقت بود و در طریقہ قادریہ خلافت از پدر خود میداشت سیر ہندوستان نمود و بصحبت بسیاری از شیخ نگریدہ و متفکر گذشتہ و اجازت تلمیذین و حبشیہ و نقشبندیہ ہم میداشت خوارق و کرامت بے اختیار از وی سر میزد و وفات اول بقول یجمع سنہ ۸۷۰ شین و حسین و مایہ و الف بودہ و قبور در لاہور است کہ دانی الخرنیہ۔

سید محمد صالح قادری نوشاهی قدس سره در تخرنیه آورده که وی از سادات عظام و شرفا کرام و کبار اصحاب حضرت حاجی محمد شاه است و عنایت حضرت حاجی و جن و روزیاده از حد بود و چنانچه اکثر میفرمود که صرف دو کس بطلب خدا نیست صادق نزد ما آمدند از انبیان یکے محمد صالح است ایشان به و افزه نصیب کامل از مایافته وفات او بقول صاحب تذکره نوشاهی در سته ثمان عشره بابت و العت بوده و قبره در یک ساد که از کجرات خور در پنجاب بقاصله دو کرده واقع است -

سید احمد بن عبد الرزاق الجبلانی الشہید شیخ المندقدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی از عظامی شایخ
 قادریہ ست از تعجب بہند آمد و پر خجابت قریب وزیر آباد کہ دیہی است بنام کوٹلا آباد کرد و در آنجا سکونت
 ورزید نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد کہ سید احمد بن عبد الرزاق بن یحیی بن شمس الدین
 بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بن محی الدین بن علاء الدین بن شمس الدین احمد بن صالح بن
 نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجبلانی یعنی السید تعالی عنہ وفات او در سنہ ست و ثمانین و
 مائتہ و الفت بودہ و اولاد و فی خان پور فیما بین کشمیر و اکمل بودہ اند و سید یاسین کہ و سلسلہ مشہور است
 از برادران وی است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید بدر الدین بن علی بن محمد ہاشم الجبلانی الملبوری قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی
 دسے وقت د عالم متبحر و متوکل بود درس میگفت و گاہ گاہ بوجہ ظہم پروا نختہ شیخے بود بار غیب
 و ہیبت کہ روبرو سے و سے احدی را تاب کلام نبود دی گذران قاندرانہ داشت و سخن بے باکانہ
 میگفت بہادر شاہ بن عالمگیر بادشاہ یک لک روپیہ نقد و چندہ قطع زمین بوجہ جای گیر با و داد قبول
 نفرمود و تاریخ وفات او از شجرۃ الانوار نقل نمودہ کہ در سنہ ثمانین و مائتہ و الفت بودہ و قبر او در لاہور است
 و مادرش از اولاد سادات بخارا بود۔

سید عبد الدین اسماعیل بن قاسم بن صوفی بن بدر الدین بن اسماعیل بن عبد الدین
 ربانی قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ دسے از مشاہیر مشایخ لاہور است شب و روز بتدریس علوم و
 تملیقن اہل حق معروف میماند و اب ذکر یا خان ناظم لاہور با و اسے خود از معتقدان و مریدان او بود
 وفات وی در سنہ احدی و اربعین و مائتہ و الفت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ حسین بن نور محمد بن شاہ امیر قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ خلاصہ اش اینست کہ
 وی سجادہ نشین مجرب بود و دسے از عظامے شایخ قادریہ است و در کرامت و خوارق و تمذیب اخلاق
 لیکانہ آفاق بود از شش برادران خود در ظاہر و باطن گوے سبقت برده و حقے اسپش را بسبب
 زنجے چشم از حد فیران افتاد فرمود کہ زود انچشم را در حد قرہ او نہاد بہیندید بچنان کردند بعد از اسامتی
 چون کشادند درست شدہ بود و حقے در سفر بود و زردان زخت او را زودی نمودند خادم چون بخت
 حتمت سید این افظا ہر نمود فرمود کہ باکے نیست انا کہ مرده واپس نخواہند داد و بعد ساعتے وزدان

دیوانه شدن با سباب واپس آوردن و مانند مکان عمومی که در چون قدس اب از آفتاب گرفت و بر روی ایشان زود همه بپوش آمدند و تاب گشتند و وفات او تبایخ نسبت و یکم جمادی الثانی سنه یک هزار و دو و دو و قبر او در جرحه ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد عبد الرزاق بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی برادر سید حسین صاحب جرحہ است مگر مقام تعجب است کہ حسین صاحب جرحہ پسر سید نور محمد است و سید الرزاق را پسر محمد ہاشم میگوید پس چگونه این ہر دو برادر باشند ہاں کہ در بیان این نسب بنیانگذار اکثر بنیاد عادت او است غلطی نمود با بطل در تجرید و تغریر فی الدہر و در زہد و تقوی و سید العصر بنیاد اہل ان رغبت نہ داشت وفات او در سال یکہزار و ہشتاد و چہار است و عمر او ہفتاد و چہار سال بود و پچہار پسر بودہ سید الدین ملقب بشیر خدا و سعد الدین ثابت قدم و سیف الدین شہید کہ در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و شصت شہادت یافت و طالب الدین جہم اللہ تعالیٰ۔

سید محمد عظیم قادری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی از اولاد شاہ سید مقیم حکم الدین حسنا جرحہ است و منظر کرامت و ذوق و جامع کمالات ظاہری و باطنی بودہ طالبان حق را بحق میرسانند و بمقام کوٹ بیگم سکونت داشت نقل است کہ چون حادثہ تاراج افغانان کابل بر لاهور رسیدند و سید الدین ان نواحی بخدمت دی آمدہ معروف داشتند کہ سکنا سے لاهور از خوف افغانان با مال و متعلقان خود رو بفرار نہادہ اند و در باب ماچ حکم میشود و فرمودہ ہر کہ در کوٹ بیگم بیاید در امان است مردم فوج فوج در کوٹ بیگم در آمدند افغانان متوجہ انجا نشدند مردم امان از مال و ناموس در امان ماندند و توفی شد اسد نے سنہ احد و ثمانین و اربعہ و الف۔

سید صدر الدین بن محمد عبد الرزاق قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی سخی و شجاع بود و بکار سپاہی کے سیلے تمام داشت و بغیر و پیکار کفار کمر بستہ ماندہ و در کشف و کرامت اشتہار داشت و تمام عمر در ہدایت و ارشاد طالبان خدا گذرانید و ہر کہ بخدمت و سے حاضر شد محروم نہ رفتہ ولادت او در سال یکہزار و یکصد و ہشت و دو وفات او در سال یکہزار و یکصد و نو و دو و عمر او شصت و دو سال بودہ۔

سید سعد الدین بن عبد الرزاق صاحب جرحہ قدس سرہ ذکرہ الامجدی و عنقریب گذشت

در ترقیته آورده که وی صاحب صدق و صفات معاین بود و سخا و مخزن خلق و حیا بود تمام عمر در جهاد ظاهری و باطنی و اکبر و صغر گذراند حتی الامکان و در فروغ دین بین کوشید و خلق کثیر را به هدایت رسانید و در سینه یک هزار و یکصد و نود و پنج از دنیا بردفت -

سید عادل بن فاضل بن محمد ششم الجیلانی قدس سره مشهور بسید تموز کربابی او بالاگشت در ترقیته آورده که وی عالم و عامل و عارف کامل بود در زهد و تقوی و عبادت و ریاضت بے نظیر وقت خود بوده و ولادت او در سال یک هزار و یکصد و ده و وفات او در سال یک هزار و دصد و بیست و عمر او یکصد و سی و دو سید بدرالدین بن علی بن اسحاق بخاری قدس سره از اعظم خلفای شیخ فریدالدین گمرکنج است و از مشایخ کاملین عهد خود بود در ترقیته از سیر الاقطاب و معارج الولايت نقل نموده که شہوت پیوسته که وی مردی بود مقبول و منظور و در علمای دهر ثانی نداشت اول در بخارا تمام پذیر بود آخر برای بحث علمی و حل مشکلات چند از بخارا بدلی آمد چون در بخانیز در باب سیال تسلی خاطر نشد ناچار باز پس از راه لمان روانه بخارا گشت و چون بمقام اجدین رسید همراهیانش اراده فرمود بخدمت حضرت گنج شکر گردند او منکر درویشان بود قبول نکرد و از برادر همایان بخدمت شیخ اجدین حضرت شیخ بنور باطن از عاقلان آگاه شد اول جواب سیال او داد که خاطر نشین او شد بعد از آن میرا چون لایق کار یافت بخدمت باطنی بخود کشید و فرمود که شما چرا برای دیدن ما نمی آمدید اگر چه صحبت علما کسیر اعظم است اما با مسکینان و درویشان نیز صحبت کردن از شرائط مردمی است بدرالدین چون این سخن بشنید سر بر قدم او دو بار اودت باطنی میرشد و غم فتن بخارا موقوف ساخت و خدمت خانقا آنحضرت اختیار کرد که هر روز بهیچار رفتی و پشتاره بنیم بر پشت خود برداشته بیاوردی تا آنکه کارش تکمیل رسید و ترقی خلافت یافت و بعزت و فرزندی مغز گشت وفات او ستمه تسعین و ستمایه و کتاب اسرار الاولیا تصنیف او است انتی بالجمله دی عالم و متقی بود و از اقران نظام الدین اولیا است رحمہ اللہ تعالی -

داتیال بن بدرالدین العلوی العباسی قدس سره ملقب بولانا عود بود و در ترقیته آورده که او از اولاد عباس بن امیر المومنین علی مرتضی است رض و چون ابایی وی عمر دراز یافتند چنانچه پدرش سید بدرالدین صد و چهل و دو سال عمر یافت و لذات پنج واسطه بخدمت امیر المومنین علی مرتضی رسید

باین طریق که دانیال بن بردارالدین بن مختل بن حسن بن عبدالعزیز بن عباس بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ دوی ورا عاظم فافای شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی است اولاً بصحبت قاضی مدلل رسیدہ تحصیل علوم پر دست چون قاضی ویرا شایستہ یافت بغرض مذی قبول نمود و باو مقرر خود نمود و اج نمود بعد ازان بجدب بااذب حقیقی بصحبت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی رسید و کمالا ظاہری و باطنی ممتاز شدہ و شیخ ترقی خلافت داد و اورا رخصت وطن داد بمقام سیانہ کہ مکان قاضی بودیدہ مع اہل و عیال خود مشوج وطن شد قریب بوطن خود رسیدہ بود کہ رہ زنان بروی غارت اوردندہ اورا شنیدہ سافختند و خواستند کہ اہل و عیال اورا نیز بکشند کہ ناگاہ داداری ممیت از سیم بے سرو ظاہر گشت نے الحال راہ زنان نابینا گشتند در راہ گریز ہم نذیرند بہرست حکام ماخو گشتند و قبضہ صا رسیدہ و نش اورا خادمان او بمقام سترگ مولدا و بود آدودہ مدفون ساختند و این حادثہ در سنہ ثمان و اربعین و سبعمائیدہ سہ بس تحریر کردیم درین بریر پاباد بالآں نبی ہر کہ در افتادہ و افتادہ سید کمال الدین الحسنہ العلامہ قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دوی از اولاد امیر المومنین حسن مجتبیٰ است و از کبرائے اولیاد اعظم فافای شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی است و خواہر زاد حقیقی دوی است چون در علم حدیث و تفسیر و فقه و اصول طاق و یکانہ افتاد بود لہذا بنحطاب سلامتہ مخاطب گشت و تاریخ وفات دوی از شجرہ چشتیہ و شجرہ الانوار نقل نمودہ کہ در سنہ ہفتصد و پنجاہ و شش بودہ و قبر دوی در دہلی است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید نصیر الدین محمود بن محمد بن عبد اللطیف الحسنہ الاولاد ہی الحشتہ قدس سرہ معروف بہ چراغ دہلی و مخاطب بنحطاب گنج شمرت و تاریخ فرشتہ آورده کہ امام عبدالعزیز باغی گشتہ کہ مشایخ دہلی ہمہ بجا و رحمت حق پیوستند اکنون شیخ نصیر الدین محمود او ہی کہ چراغ دہلی است ماندہ بابران انجباب بچراغ دہلی ملقب شد و سید جلال الدین بخاری ملقب بخدمت جہانیاں بصحبت دوی رسیدہ و فیض آید گشت و عمر شیخ نصیر الدین ہشاد و دو سال بود و سید محمد کیو دراز کہ از مریدان دایست حسب وصیت او او نفیصل و تکفین و تدفین نمود و بروی نماز گزار دوی جامع علوم نظامہری و باطنی بودہ باخلاق حسنہ اتقان داشت و از کثرت فیض و دانش او را گنج معانی میافختند و او بغایت سخن و صابر بود و بجا و نشین نظام الدین اولیا بود و صاحب کشف و کرامت بود و در خزینہ آورده کہ دوی

از سادات حسنہ است و مادرش نیز علویہ و عابدہ بود و بصحبت مولانا عبدالمکرّم شردانی و مولانا افتخار الدین گیلانی رسیدہ بہرہ وافر از علوم ظاہری گرفت و بعد از ان بصحبت سلطان التیام شیخ نظام الدین اولیاء رسیدہ مدتی ملازم بودہ لقب چراغ دہلی و گنج ثروت یافت از عمدہ طفولیت آثار ترک و تجربہ مجاہد اخلاص و مجاہدہ نفس از ناصیہ حال او عیان بود و نماز باجماعت گاہی از وی فوت شدہ و دایم صائم بودے و اکثر اوقات بہ برگ سبنا لو کہ گیاہ ہے مشہور در ہندست انظار نمودے و بعد چہل سالگی بصحبت شیخ نظام الدین اولیاء رسیدہ و سید محمد کیو دراز و سید محمد بن جعفر الکی (کہ ذکر ہر دو بالا گذشت) و سید علاء الدین برادرزادہ مخدوم جانیان و مولانا معین الدین و سید علاء الدین کشوری قاضی محمد سادری و سید جلال الدین بخاری لقب مخدوم جانیان و شیخ انے سراج و شیخ جسام الدین و سید کمال الدین علامہ وغیرہم از اصحاب و خلفائے وی اندو در اخبار الانبیاء اوردہ کہ وی اشہر و اعظم خلفائے شیخ نظام الدین اولیاء است و صاحب سر و وارث احوال او و ولایت دہلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بنایت اتباع شیخ داشت و طریقہ او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود و وفات او ثامن عشر رمضان سنہ ۷۵۳ و حسین و سبائتہ بودہ ذکر احوال او در خزینۃ و اخبار الانبیاء و تاریخ و شتہ طویل است از ان جا انتخاب نمودیم۔

سید سراج الدین بن کمال الدین علامہ چشتی قدس سرہ ذکر پدر بزرگوار وی عنقریب بالا گذشت و در خزینۃ اوردہ کہ وی اعظم خلیفہ پدر خود است بنایت بزرگ و صاحب کشف و کرامت بود و در حقیقت کرامت و خوارق خود کو شیکر و وفات او اول جمادی الاولی سنہ ۸۱۱ و ستین و سبائتہ بودہ و قبر او در پیران پٹن احمد آباد است۔

سید فرمل بن عبد الوہاب چشتی قدس سرہ در خزینۃ اوردہ کہ وی از اکابر سادات ہندست چون سید فرمل در عمر جوانی بخدمت پیر خود رسید بریاضات و مجاہدات مشغول شد و فیض تام حاصل نمود صاحب خوارق عادات بیحدہ و کشف و کرامت غریبہ شد تا پنج وفات وی از شجر چشتیہ نقل نمودہ کہ در سنہ ۸۵۳ و عشر و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد کالپوی قدس سرہ در خزینۃ اوردہ کہ وی اول بخدمت میر ابو الاعلیٰ نقشبندی المات آورده کہ کسب طریقہ نقشبندیہ نمود بعد از ان چون بہندوستان آمد از روح پر فوق خواجہ معین الدین

چشت فیض یاب گشت در سماع غلو تمام داشت و پیوسته بند بر سر مشغول بودی از صحبت افغانیا
محرز بودی و بتواضع فقط بر خاسته و سلاطین را تعظیم نکردی در سال روای در تفسیر سوره فاتحه تالیف
اداست وفات وی در سال یک هزار و سی و یک است رحمه الله تعالی

سید علی غواص ترمذی قدس سره در تخریص آورده که وی از کل ادبیای عصر و شیخ عظام است
مرید و خلیفه شیخ نظام الدین ترمذی است بیحد کبیل شیخ او را مملکت یوسف زری رخصت نمود
او در مملکت رفته بسیار سے فرائض انان را هدایت نمود و قبول تمام یافت و مولانا در و زده و پسر
شیخ عبد الکریم میدان وی اندر کتاب مخزن الاسلام تخریص و بسیار نوشته و گفته که حضرت
سید در زمان خود ثانی ثروت الاعظم بوده اند یعنی درجه قطبیت و غوثیت رسیده اند و سماع بلا فا بر شنید
و چون غواص دریای معانی بود لاجرم از نزد شیخ خود باین خطاب مخاطب گشت و وفات او در سنه
یک هزار و چهل بوده رحمه الله تعالی -

سید احمد گیسو و از ابن سید محمد مدی کابلوی قدس سره در تخریص آورده که وی مرید پر خود است
جامع علوم ظاهر و باطن و سکر و جذبه و حقایق و معارف و صاحب سماع و وجد بود و اشعار بهندی فائده
گفته و با شکران و مدح بیان نکرده مناظره کرده و مسایل توحید و مقدمات شیخ محی الدین عربی
را علانیه تخریر کرده و بعد ادای نماز فرایض با کمال توحید با و از بلند گفته و چون تفسیر با و بسط
توحید مناظره کردند از ایشان متغیر بود و او را با خواجگان چشت خصوصیت خاص بود و تبعیت
ایشان نمود و سید محمد گیسو و از بسیار دوست داشته و متابعت وی لقب خود گیسو و از نهاده
و جامع الکمل شرح اسماء حسن و مشاهدات و حقایق و معارف هر دو تصنیف اداست وفات وی
در سال یک هزار و پنجاه و هشت بوده رحمه الله تعالی -

خواجہ سید حسن قدس سره از اعظم اصحاب خواجہ عبید الله احرارست و مادرش بعد وفات پدرش
او را پنج سالگی خدمت خواجہ عبید الله او دو براس تربیت تعلیم نمود شیخ او را قبول نموده و پرورش
نمود تا آنکه کامل و مکمل شد وفات وی در سنه نهصد و نه بوده است رحمه الله تعالی کذا فی التخریص -
خواجہ علاء الدین عطار محمد بن محمد البخاری قدس سره در تخریص الاصفیاء ذکر خواجہ خادع سلیمان
که خواجہ علاء الدین عطار از سادات عظام خوارزم است و نسب وی از یک جانب بسید اما و از دیگر

جانب شیخ فرید الدین عطار میرسد (ذکر سید آقا بالا گذشت) مگر در مقام ذکر علاء الدین عطار اصحابان
نسب او نیکند که علوی بودیانه و حال آنکه در اکثر مقام طریق او نیست که بیان نسب سادات میناید و
در نفحات و رتحات اصلا اشاره بسادات او نرفته و الله اعلم بالجملة در شیخ نقشبند پیشینی معروف و مشهور
و اهل علم و تقوی بوده و حال می نمود و در خزانه خلاصه اش اینست که وی از کبار اصحاب خواجه بهاء الدین
نقشبند بخارسی است و حضرت خواجه در ایام حیات خود از تربیت بسیار از طالبان بایشان میکرد
اند و در آخر خود را بوی ترویج نموده خلیفه خود ساخته بود و علاء الدین اول تحصیل علوم ظاهر می گوشتید و بعد
از آن به صحبت خواجه بزرگ رسیده و او جامع کمال ظاهر و باطن است و در نفحات گفته که چون خواجه
نقشبند خود از تربیت بسیار از طالبان بایشان میکرد و آنکه میفرمودند علاء الدین خیلی بار بر من سبک کرده
است تا جرم انوار ولایت و آثار ان علی الوجود الا تم الکمل بایشان بنمورد میوست است و همین صحبت
وی ایسب از طالبان به مرتبه نقض یقرب و کمال رسیدند و سید شریف جرجانی که عالمی مشهور است به صحبت
و سب رسیدن بایشان باب گشته (چنانکه در ذکر سید شریف گذشت) و خواجه محمد پارسا کلمات ویراج نمود
معه از ان تذکره میگردد که میفرمود سابقه عنایت از منی باید دید و از امید داری بان عنایت
بے غلت و طلب ان عنایت لخط غافل نی باید بود و از استغنا خود را نگاه می باید داشت و اندک
حق را سبجا بزرگ می باید نمود و ترسان و لرزان باید بود و میفرمود از مزارات مشایخ کبار زیارت
نکنده بهمان مقدار فیض سے تواند رفتن که صفت ان بزرگ را شناخته است و بهمان صفت توجه
نموده و در ان صنعت در آمده اگر چه قرب صوری را و زیارت مشاهده مقدمه بعد صوری مانع نیست در
حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم که صلوا علی ختمائکم بیان و بر بان این سخن است و مشاهده صور مشایخ
اهل قبو یکم اعتبار دارد و در جنب شناختن صنعت ایشان و ان توجه و در ان زیارت و با این همه
خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمودند مجاور حق سبحانه تعالی بودن احق و اولی است از مجاورات خلق
حق عز وجل و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشته که

تو مانی گور مردان را پرستی بگر و کار مردان گردی هستی

مقصود از زیارت مشاهده اکابران دین می باید که توجه بحق بود و سبحانه روح ان برگزیده حق را وسیله کمال
توجه بحق گردانیدن چنانکه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه

باشند و هر که توابع باطنی نگاه پسندیده افتد که خاص مرغاب را باشد و غرض باینست که ایشان را ظاهر آثار قدرت و حکمت بنیاد و الا ان حضرت بود توابع و وفات علاء الدین عطار بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بستم جب شسته شستین و شمانه بوده و در خزینه آورده که وقتی علمای بخارا و باب رویت حتی سجاد تعالی با هم اختلاف نموده بخواجه علاء الدین رجوع نمودند که چه میگوید اینجا بزرگواران مملکت سه روزه گرفته بنکران رویت فرمود که شما سه روز متواتر بعد وضوی جدید بوقت طلوع آنها طریقت نزد ما بنشینید انبساط خواهد شد ایشان بدان عمل نمودند و در سیوم انجمن حالت بر ایشان طاری گشت که خود بخود فریاد برآوردند که رویت حق راست بعد از آن دست ارادت پادشاه انحضرت زده صحبت او اختیار نمودند و بدایع عالی رسیدند رحمہ اللہ تعالی و او را نزد خواجہ بہاء الدین نقشبند چهارمیر بود حسن عطار و شهاب الدین و خواجہ مبارک و علاء الدین نام داشتند -

سید محمود بن سید شریعت ثور زنی البخاری الکشری قدس سره و شریعت بخواجه خاوند حضرت ایشان در خزینه آورده که وی از اولاد خواجہ علاء الدین عطار است (ذکر او بالا گذشت) نسب بانیطین موطار میرسد که محمود بن شریعت بن ضیاء بن محمد بن تاج الدین حسین بن علاء الدین عطار قدس سره و صاحب خزینہ بر حسب عادت خود در بیان این نسب ہم غلط نموده چنانکه در ذکر علاء الدین عطار نام پسران وی مذکور شد در آن ذکر تاج الدین نمود پس درین مقام اقرب بمصواب آن نماید که گویند تاج الدین بن علاء الدین بن علاء الدین عطار و اگر گویند کہ حضرت عطار بیخار و متواتر خواجہ نقشبند زوجه دیگر داشت که از بطن او تاج الدین متولد شده درین ہم قیاحت است چرا کہ نسب توابع پنج پیش نظر است بطن مذکور و تزویج دیگر بعد و غیر خواجہ بہاء الدین مذکور نیست و الله اعلم بالجمادی جامع کمال ظاہری و باطنی و ظہر جمال صورت و مغویہ بوده و در طریقہ نقشبندیہ رتبہ عالی داشت و مرید خواجہ اسحاق نقشبندی بود علاء الدین نسبت ویسے نموداشت باین طریق کہ محمود من رقیب خواجہ بہاء الدین نقشبند عن عبدالحق النجف و انس عن یوسف الهمدانی عن اسے علی الفاریدی عن ابی القاسم الکمرکانی عن اسے عثمان البغری عن ابی علی الکاتب عن ابی علی السمرودی عن ابی جعفر بن البغدادی عن ابی اسیر علی عن معروف الکرنی عن داود الطامی عن حبیب البعنی عن حسن البصری عن ابی المونیب علی الرضی کرم الله وجهه و وی صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و تفصیل بعینہ از آن در کتاب

موجود است دوی در زمان ہمایون بادشاہ در کشمیر مدخلی کثیر بجلالہ اعتقاد و در آمدند و قبوے تمام یافت و نواب افتخار خان مرید و بود ویرا انزہ رفتہ قبل از موت خود اطلاع دادہ بود کہ در نفلان تاریخ خواہم مرد و چون روز شاتر دہم رسید بھرنماز مغرب این میت مولانا عبد الرحمن جامی را۔

اسے غچہ امید بکشاے گلے از روضہ جاوید بنماے

نکرار نمودہ قبل از عشا سہ سجدہ منادہ جان عزیز بچان افزین تسلیم نمود و کان ذلک ثانی عشر من شعبان سنہ اشین و خمین والفت و بعد وفات و چون نفس او را برای غسل بر تختہ منادہ عقدہ بنہرست شد و قریب بود کہ بکشاہ دی ہر دو دست فراہم آورد و عقدہ را نگاہ گرفت تا کشف عورت نشود و چون نفس دیرا در قبر نہادند دیدند کہ لب مبارک او بچند گویا چہرے بخواند و حسب فرمان شاہ جہان بادشاہ میران سید جلال الدین کہ صدر الصدور بود بام تجیزہ و نفین وی تمام نمودہ و اکبر و جہانگیر و شاہ جہان بادشاہان متعقد او بودند و او نیز ایشان قبوے تمام یافتہ رحمہ اللہ تھاے۔

سید معین الدین ابن طاندہ محمد و خوارزمی البخاری اکثریے قدس سرہ دی از غلامے شایخ و کبراے علمائے کشمیر بودہ و دزدہ و درع و تقوے و اتباع شریعت و ترویج سنت و ترینع بدعت و اناسخ بود و تقریر و تحریرش مقبول علماء و صلح وقت او بودہ و مشایخ عظام و علمای کرام راجع نام ہوے بودہ و علمائے محدثین و علمائے ظاہر ابن علامہ حیدر و ملا ابوالفتح و ملا یوسف مدرس و مفتی محمد طاہر و مولانا عبد الغنی و مولانا مفتی شیخ احمد و غیر ہم معتقد او بودند و ازوے استفادہ ی نمودند و حسب استدعاے علمای عمد کتاب نمادای نقشبند چو کنز السعادت و در شریعت و طریقت تصنیف فرمودہ و رسالہ رضوانی در مناقب چہر خود نوشتہ و در ان کتاب نسب آباے خود تا خواجہ علاء الدین عطار بطوریکہ در ذکر پدرش مذکور شدہ رسانیدہ و سلسلہ پیران خود بطور میرساند کہ معین الدین اخذ علم ظاہر و باطن از پدر خود سید محمد و محمد و ہومن محمد اسحاق سفید کے عن احمد انکاشاتے عن مولانا لطیف الرحمن احمد عن القاضی مولانا محمد عن حیدر عبد الاحراز قدس سرہ و چون پدرش حسب فرمان شاہ جہان بادشاہ در لاہور سکونت درزید او حسب حکم پادشاہ کشمیر سجادہ نشین شدہ و در تعلیم و ہدایت خلق سے موفور نمود و خلفائے وی با تقالیم و دور و دواز

رفته هدایت نمودند و وفات او بقول تاریخ اعلیٰ در محرم سنه یک هزار و هشتاد و پنج است و قبر وی در شیر
مزار است رحمه الله تعالیٰ خزینہ -

سید ادم بنوری الحسینی قدس سرہ از خلفای شیخ احمد صمدی است و از مشاہیر شایخ
مجددیه است در خزینہ آورده کہ اول از حاجی خضر تعلیم طریقہ گرفت بعد از ان بخدمت خواجہ احمد ربیعہ
کمال پیوست در اوایل حال از علوم ظاہرہ بہرہ داشت روزی درہ اقمہ دید کہ با تفتہ فیسی باد
میگوید کہ ای ادم قرآن چرا نخواندے عرض کرد کہ الی تو قوادے حالاً ہم تعلیم فرمای فی الحال دست
نورانی پیدا شد و بر سینہ بے کینہ وی نس نمود قرآن حفظ نمود و علوم ظاہرہ کے تعلیم گرفت و مولانا ابوالحسن
مصنف کتاب الحفرت میگوید کہ ادم بنوری باوصات اتباع سنت و برہ دعوت موصوف و
بکمال استقامت شہدیت و طریقت سعادت بود ہزاران طالبان حق توجہ دی بکمال رسیدند
در خانقاہ و سہ ہزار طلبہ بودند طعام با ایشان میداد و او از جانب پدر حینے بود و جدہ ماری او اچھ
بظاہر بافتان شہرت داشت مگر ادم سید صحیح النسب بود و از اولاد امام موسے کاکم چنانچہ خود ادم
بنوری در کتاب خود تفصیل این نسب نموده و بسیار کسان معتقد او شدند و قبوے تمام یافت
چنانچہ شاہجہان بادشاہ آنکرت اجتماع مریدان او نمود ہم شدہ بشورت وزیر خود سعد الدفان
اقامت و در لاہور پنج ہزار نفر نمود و گفت شما بوطن خود رو بردا و با شماع این حکم فی الحال متوجہ وطن
خود گشت و اندانجا بسفر مجاز رفت و بعد اوی حج بزیارت ندیۃ منورہ رفت و انجا بر حمت حق پیوست
و قبر او در جنت البقیع ست نزد قبر امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ و صاحب کشف ذکر است
و خوارق عادت بود معینی از اسناد خزینۃ مذکور ست و در کتاب ذکر اولیول است اینقدر از انجا
لغض نمودم و کتاب الحفرت و تذکرہ اومیہ و مناقب الاولیا و مناقب الحفرت و تذکرۃ الاولیا و
سنوۃ الاتقیاء و رفته الاسلام از مناقب او پراست و وفات او نیز دہم شوال سنہ یک ہزار و پنجاہ
و سہ بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید عثمان مجددی قدس سرہ در خزینۃ آورده کہ وی از عالم خلفاے شیخ احمد است نہایت
بزرگ و جامع بود در بیان سادات و شرافت و نہذ و ورع و علم و علم و دبانیت و در طریقت و بصیرت
قدیمی حکم پای رسوخ داشت و بسیاری از دسے ہدایت شدند و بدرجہ کمال رسیدند و صاحب کتب

و خوارق عادت بود و وفات او بتایخ پنجدهم صفر سنه یک هزار و شصت و در مجرای احوال صلین بجاود
بهشت نیز گفته رحمه الله تعالی -

سید عظیم الله قدس سره دی از عالم خلافت سید اوم نبوی است و از کبرای اولیا و سید
حسین و نهایت تنقی د کامل و عالم و عامل بود و در اتباع سنت لائانی بلا بعد الحکم سیالگوئی
میگردید که در حق حضرت سید مراد و پیر عینایت نمود از او کیسه خود انداخته تا چند سال از او پیر و کیسه
من بماند بر برکت ان گاه که کیسه من از او پیر خای نبود و هر قدر که بچ میگردم از غیب پیدا میشد تا
او در سال یک هزار و هشتاد و یک بوده رحمه الله تعالی خزانیه -

سید نور محمد بداینی قدس سره در عالم بود معلوم مروت و نحو و شلوق و معان و حدیث
و تفسیر و جامع بود در شریعت و طریقت خرقه اهازت از شیخ سیف الدین داشت و ابناء سنت
جدی داشت که در تنه اول پاسبان است و بیت الخلا شد ازین سبب تا سه روز منقبض ظاهر
ماند و از دنیا د اهل ان بغایت تقرب و محترم بود و زبان خشک گفتا نمود و صاحب تهرن
قوی و مستجاب الدعوت بود و در تنه پیر و شیخ آمد و اظهار نمود که دختر باکره داشتیم از چند روز منقبض
گشت شیخ بعد مرقد و فرمود که دختر تو فلان وقت خواهد آمد ان شاء الله تعالی چون از قهر بموت وقت
رسید گفت در فلان صحرای بقید جلیان بودم که امر در بزرگی رسید و دست مرا گرفت و اینجا رسانید
ز من فاحشه میگوید از میان شیخ را به ام خود در آورده چون وقت کار رسید صورت شیخ در میان
مرد و زن جائل گشت زن بکجایت دان مرد تائب شد و وفات او بقول شیخ زلفه جان جانان
بتایخ عادی عشر ذی القعدة سنه خمس و ثلثین و مایه و الف بوده رحمه الله تعالی خزانیه -

سید شاه ابوالقاسم قدس سره جامع بود در علوم ظاهر و باطنی و موصوف باوصاف صوری
و معنوی از شیخ عبدالوهاب نجدی فیض یاب گشت و از کمالان وقت گردید و زیارت
حرمین الشریفین فایز گشت و در سنه یک هزار و یکصد و سه و شش بر حمت حق پیوست و قبراو
در کثرت است رحمه الله تعالی خزانیه -

شمس الدین معروف به راجیان جانان این مرزا جان قدس سره علوی بود از اولاد محمد خانی
ابن امیر المومنین علی مرتضی رضا ابا و اجداد ادا مرا سه نامدار یاد شای بود و در وفات بجا نماند

سلاطین محمود یہ سید استند چنانچہ امیر عبدالرحمن کہ جدوی بود و نیزہ دختر کے اکبر بادشاہ بود و بدوی
 دختر اسد خان وزیر است و بدو دی ازاد لیا سے وقت بود شیخ جمادات گوش دی یہ سید و پدرش
 مرزا جان ترک دولت و منصب شہری نمود و خاندان عالیہ قادریہ مرید شاہ عبدالرحمن قادری شہ
 و بزرگ و تقویٰ عم گزرا نید چون مرزا جان جانان متولد شد بہ تربیت ادا مشغول گشت تا آنکہ از جمیع فنون
 و علوم ظاہر سے بہرہ کامل حاصل نمود چون بزرگوار شد سالی رسید پدرش بر حمت حق بیوست
 و مرزا جان جانان اول بسلسلہ نقشبندیہ مجددیہ ہند و اہل بلخیت سید نور محمد و بعد از ان حاجی
 محمد افضل و حافظ سعد الدین و محمد عابد پیوست و کمال ولایت رسید و او صاحب کشف و کرامت
 و خوارق عادت و مستجاب الدعویہ بود چنانچہ روزے از راہ بیابان میرفت ناگاہ بارانے شدید
 نازل شد و ہوا سرد گردید حضرت شیخ دوست برداشت و گفت الہی پنج اہم کہ باران بہ باران من
 نیار و من باز نفا خشک بمنزل نمود سبحان تعالیٰ دعای دی مستجاب نمود چنان است کہ اگر سید
 بود یا ران شدت می بارید و یک قطرہ بر او و پر یا ران او بیفتاد ولادت اور و زجہ و تسبیح ہما نشین
 رمضان سنہ احد عشر و مائتہ الف و وفات لیلۃ التاسع محرم سنہ خمس و تسعین مائتہ و الف بودہ تاریخ ولادت او تولد
 صاحب شیخ و تاریخ و وفات سید نوشتہ اند پرستہ ہا میکہ کہ آری آرد و یکم برادر دی بدرجہ رفیعہ شہاوم
 برسان بچیان شد کہ شبہ سحنہ نقل بہر اسے و کس دیگر نو شیخ آمد و شیخ تواضع پیش ان بچہ
 پیش آمد نوشتہ گفت مرزا جان جانان توی گفت اسے اور از غم گولہ پیچہ زد بعد سہ روز بہمان زخم
 شربت شہادت نوش فرمود رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ

سید عثمان بن کبیر الدین حسن سیوہانی قدس سرہ معدون بلبل شاہ باز قاندروسے از
 ساوات عظام حسینے ست و نسب او با نیر طوقی بام حسین امیر سہد کہ سید عثمان بن کبیر الدین بن
 بن شمس الدین بن صلاح الدین بن سید شاہ بن خالد بن عجب بن مشتاق بن نورالدین بن اسد
 بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم
 طریقت او این ست کہ سید عثمان مرید سید ابوالہجیم ست و دس مرید شیخ عاقل شبہ از سکا
 شہید از مرقد یعنی بجائے از امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگویہ موات کہ سلسلہ طریقت ایچہ
 بیان نمودہ شدہ نہایت ضعیف و بغایت بعید است چہ در نسب او با نام جعفر بہ نہ واسطہ سید

از وی تا امام جعفر صادق یازده طبقه است و بسلسله طریقت از وی تا امام جعفر صادق شش طبقه است
 بنا بر بیان احدی الطریقین چیزی غلطی واقع شده و ائمه اعلم بحقیقه الحال انتی و وی صاحب کلمات
 ظاهری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بوده و خوارق و کرامات از وی بے اختیار بنظر می آید و
 خلیفه شیخ الاسلام سید الدین زکریا ملتانی بوجون جذب و مستی بغایت داشت پانصد احکام شریعت
 نبود و وفات وی در سال هفتصد و بیست و چهار است و قبر وی در سند است که شهر فرات اندبار
 است و قبو له تمام داشت از فرار وی نیز اکثر اوقات خوارق ظاهر میشد و انتی خرمی و ذکر او خارج از
 وضع این کتاب است لیکن چون شهرت وی در مرز و اولیا و در دیار هندوستان بر وجانم است لاجرم
 در این کتاب ذکر نمودم و ائمه اعلم بحقیقه الحال

سید میر ماه بن سید نظام الدین السمرودی البغدادی البلیغی قدس سره وی از کمالین
 روزگار و بزرگان صاحب اسرار است پدر او سید نظام الدین در حادثه بلا کو خان از بغداد بدبار
 هندوستان افتاد و قیصر بهرامی متوطن گشت و پسرش میر ماه بعد تحصیل علوم ظاهری بخدمت
 سید ملا الدین جادو سنه که از خلفای شیخ الشیوخ شهاب الدین سمرودی است و با سلطان الشیخ
 نظام الدین بلادی بمعرفه بود و حاضر شد و کلمات و مقامات بلند رسید و نیز از سید اشرف جهانگیر
 سنه سنه چشتی فیض کامل حاصل کرد و وفات او در سال هفتصد و هفتاد و ست و قبر وی در براج
 فرات است و وی عمر نهایت و از یافته چنانچه از زمان سید نصیر الدین محمود چرخ دلی نازمان اشرف
 جهانگیر در حیات بود و بنیاد انتی میگوید مولف که تعجب است از صاحب خرنیه که میگوید میر ماه عمر در یافته
 از زمان سید نصیر الدین نازمان اشرف جهانگیر زنده بود و حال آنکه از تاریخ وفات سید نصیر الدین تا
 تاریخ وفات سید اشرف پنجاه و یکسال در میان است چه وفات نصیر الدین در سنه هفتصد و پنجاه
 و هفت و وفات سید اشرف در سنه هشتصد و هشت و بیست و یکسال پس مراد از زمان چه باشد اگر
 او را هم سید نصیر الدین گوید اندک بر محل میگوید و الا اگر در زمان وفات سید نصیر الدین میر ماه
 طفل صغیر باشد نیز بطولت عمر موصوف نگردد چه از تاریخ وفات نصیر الدین تا تاریخ وفات میر ماه پنجاه
 و یکسال در میان است که لا ینحی -

سید علیم الدین پلانی قدس سره از بزرگان روزگار است و اصل وی از نرندست

و اولیاس ابن ابی ناسب سلوک میکرد و انکبا۔ اصحاب و خلقای مخدوم جانیان جلال الدین بخاری است
و بصحبت مخدوم اسنے راجیکرے کیشے مشہورست رسیدہ و ادنوکر سلطان ابراہیم بود و پتہ پلاون جاگیر
یا فتنہ باشارہ مخدوم اسنے حبشہ سکونت نو لیکن بحسب غایہ ہنود جمعیت دست نمیداد و لا جرم
از مخدوم حبشہ استمداد نمود و در قلعہ پلاون آمدہ قلعہ را استحکم ساخت و دعا کرد کہ سادات پلاون تا
قیام قیامت در اینجا باشند و سال وفات سید اشرف و علم الدین یک است کہ در سنہ ہشتصد
و ہشت ہر دو وفات یافتند و باہم نہایت محبت دار بتا و خط و کتابت میدادستند و در امدہ کما تدر
سید محمد بن عثمان بخاری الاوچی قدس سرہ معروف بچولہ شاہ ذکر سید عثمان ابن محمود و در
محل خود گذشتہ وی از اولاد سید جلال الدین مخدوم جانیان است وی چند وفات پذیر خود از مقام
اچہ رودانہ پنجاب شد و بمقام جبک سرور کہ از مضافات کلانور است رسیدہ بخدام فرمود کہ اسبان
و مویشے را اب و ہند ایشان حسب فرمود و اب را اگر تہہ بر چاہے سارنگ کہ زمیندار اندہ بود و فتنہ
نرمیدار اجازت نداد باستماع ابن خیر حضرت سید بر اشفت و نیزہ دستے خود بزمین زونی الحال
چند اب نمود اگر گشت و چاہ سازنگ خشک گشت و بمیانہ ابن کرامت پیش حضرت سید امد اسلام
اور و در دست او بخت ارادت نمود وفات انجباب احدی عشر ربیع الثانی سنہ احدی عشر
والف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید بہاء الدین ابن محمد ابن عثمان ابن محمود بخاری الاوچی قدس سرہ ذکرید بزرگوارش
عنقریب بالا گذشت و نسب او بخدوم جانیان میرسد بطوریکہ در ذکر سید عثمان بن محمود گذشت
وی در زمان طفولیت منظر کرامت و خوارق عادت بود و دے مادر زاد است و در ادان صغر غیبت
خاطر او با سپ بسیار بود ہر گنیکہ اسب گلی پیش او رے دعا کردے تا حاجت او روا گشتے این خبر
فاش گردید و جو حق مروان پیش او رے امد و بمقاہد خود فایز میگشتند پدرش ازین سبب
رنجید و گفت اے ابن پیکر باعث کشف اسرار اے است اندینا بر دار دعاے پدر در حق
او مقبول افتاد بمرہ سالکے بر حمت حق پیوست عا دے عشر ربیع الاول سنہ ثلث و الف
رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید میران محمد المشہور بموج دریا ابن صفی الدین البخاری الاوچی قدس سرہ وی از سادات

عظام و مشاہیر شایخ سہروردی است نسب او بخندوم جانیان بنہ واسطہ باین طرفی میر سکہ میزان
محمد بن صفی الدین بن نظام الدین بن علم الدین ثانی بن جلال الدین بن علم الدین اول بن ناصر الدین
بن جلال الدین خندوم جانیان وی در زمان خود شیخ العمد و مقتدا می زمانہ بود در ولایت قدر بلندیہ
ارجند داشت و ادحسب الطلب جلال الدین اکبر بادشاہ بمقام چہور گدھ آمد و در باب فتح قلعہ چہور گدھ
آمد و عافہ فرمود چون قلعہ فتح شد بے عظم یافت و بادشاہ معتقد وی گشت و جاگیر کشیر بجلالتہ پنجاب
بجلالتہ پر گزید پیا لہ عطا کرد کہ تا حال فرامین عطاے جاگیر مزین ہوا میر شاہے نزد اولادش موجود است
چون بعضے دیہات او در لاہور بود انجناب خود در لاہور سکونت نمود و سہ جالنگر خانہ یکے بلا ہوزوم
موضع خان قما سبوم تمام سپیان و جاری نمود و بمساکین و مستحقین نان از مبلغ او میر سید ریزی
تخصے در محفل از بلبل پنجابے گفت کہ سید سنے نباشد و ویک چوبین نباشد و نیز از سابق
مشہور است کہ سید دانش نے سوز دین چنین سید صحیح النسب و اصل کجا است با ستماع این سخن
حضرت سید در جلال آمد و ویکلی از چوب طلب فرمود و ہر دو پارا ویکہ ان ساخت و دانش از وقت
و برج پختہ پیش او نہاد و گفت کہ بہین کہ سید سنے ہم میباشد و ویکہ ہم چوبین میشود و دانش ہم سید
را سنے سوز داور اسے پس بود صفی الدین و بہاد الدین و شہاب الدین نام داشتند و کوشای الدین
سے آید ولادت سید میران محمد در سال نصد و پچہل و وفات سنہ یکہزار و سیزدہ و سہروردے
ہفتاد و سہ سال رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ۔

سید سلطان جلال الدین حیدر بن صفی الدین بخارے الاوچی قدس سرہ برادر حقیقہ
میران محمد است جامع علوم ظاہرے و باطنی و کمالات کھور و منوی عابد و زاہد و تارک الدنیا بود و دنیا
و اہل دنیا کارے نہاشت و در تجرید و تفرید یگانہ روزگار بود ہر چند کہ برادرش بچو خواندے چون وے
برینا ہم اشتغال داشت لہذا بوی کم رغبت فرمودے و شب و روز در ویرانہ بعبادت حق میر برے
وفات وی در سال یکہزار و شانزہ و قہریش در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ۔

سید عماد الملک بن سید محمد بن عثمان البخارے الاوچی قدس سرہ از مشایخ عظام و سادات
فودی الماکرام ست و بخوارق و کرامت مشہور شخصے پارہ سنگ پارس کہ خاصیت ان سنگ ابن
است کہ اورا چون بآہن دس رسانند زخا لہس میگردد (از راہ امتحان با و داد گفت انرا زیر صلا می

من نبه او بنه و برفت چون بعد از مدتی باز آمد و طلب سنگ نمود و گفت از جای که نهادم بردار چون
مصلحان را برداشت دید که صد بل سنگ پارس زیر مصلای او موجود است گفت سنگ من کدام است حضرت
سید سنگ او را بدست او داد و انشخص بجایه این کرامت از انکار توبه نمود و مرید گشت و وفات وی
باتوال معتبر سند مکنز ارمی و نه قبری در لاهور است رحمة الله تعالیٰ خزینه

سید شهاب الدین نهران میران محمد روح دریا بخاری الادبی الاهی قدس سره سیادت
دولایت و کرامت موروثی داشت یگانہ وقت خود بود و طلب زیانہ خود است تمام عمر در ذوق و
شوق و هدایت خالق گذرانید و خوارق بسیار از وی بظهور آمد لعلست که شیر شاه حاکم پنجاب خود را
صحیح التمیم انست و دیگر کس از سادات ہندوستان را بخمال نہ اور دو از راه فرط غرور و اغا
سادات شیرے را بنفس کرد و تبری از چوب و زنجیر از این مہیا ساخت و تنوری از این است
کرد و سادات پنجاب را نزد خود طلبیدہ تکلیف میداد و میگفت کہ اگر شما حسین بن حنیب و اسمیل امیر
شیر بر وید و در نور گرم در آید و بر تبر چوبین را بنجیر اہنی را بشکافید و ہر کس از سادات کہ این کار بشکافد
مجبوس میساخت چنانچہ بسیار کس از حضرات سادات نردوی مجوس گشتند چون ابن خیر حضرت شهاب
رسید خود بایک غلام رفع نام منجہ مقام شیر شاہ گردید و نزد نفس شیر رسید نفس را کشادہ گوش
وے گرفته بیرون کشید و گفت حیث است کہ چون تو شیرے در نفس باشد ہر جا خاطر تہ خواہد بود
شیر راہ بیابان پیش گرفت بعد از ان زنجیر اہنی را زنجیر چوبین بشکافت شیر شاہ باستماع این خبر حاضر
شد و گفت از وقوع این دو کرامت معلوم شد کہ شما از سادات کرامید یک نشانے دیگر کہ عبارت
از داخل شدن نور است باقیست فرمود مضائقہ نیست پس ہمانوقت نور گرم شد و حضرت
سید رومال خود بحدیر رفع عطا فرمود و اشارہ کرد کہ در نور برد بگو یا نا کہ کوسے برد او سلاما علی ابراہیم
محمد رفع حسب فرمودہ بعمل آورد و از نور گرم سلامت بیرون آمد بادشاہ بجایہ این کرامت مقصد
و مرید گشت و از ہمد مال الملک خود بر خاست و سادات مجوس را راہ دادہ اموال خود با ایشان بخشید
و بصحبت حضرت سید موسی تا آنکہ وفات یافت و وجہ خطاب نہر انست کہ منے فقط نہر
شیر است روزیکہ نفس شیر بشکست از شیر شاہ این خطاب یافت و بعضے میگویند بسبب انکہ بیات
نوبصورت و باجمال و باعب بود و بیکس رو بروی او در علم ظاہری و باطنی طاقت گفتگو نہ داشت پدرش

دیر بختاب نہرا فاطمہ ساخت ولادت و با قول صحیح در سنہ نہصد و شصت و پنج و وفات او در سال یکہزار و چہل و یک و پچھے ہفت گفتمہ اندو قبر دے در بہو گے دال خرا فلق است و تعمیر پختہ بر کنند او نمودن ممنوع است و کیسکہ عہدت پختہ نمود بپلا مبتلا گشت رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیہ۔

سید عبد الرزاق علی قدس سرہ از مریدان و اصحاب سید میران محمد است و او بزرگی تارک الدنیا و زاہد و متقی جامع کمالات ظاہری و باطنی بود و از سادات عظام سبزواری است اول از غزنی در پشاور و بعد از ان بدلی رسیدہ و منقرض سپاہیان بادشاہ منسلک گشت بعد از ان بنجد جاذب حقیقہ بنجد مت سید میران محمد رسیدہ تارک دنیا گشت و دیر از دنیا و اہل ان بغایت نفرت بوقوع آمد تمام شب بعبادت سر خود گذرانیدہ و تمام روز و چہرہ بعبادت حق مشغول ماندہ و وفات وی در سال یکہزار و چہل و ہشت و قبری در لاہور است کہ بگنبد نیلگون اشتہار دارد و رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ جمال قادری سہروردی لاہوری قدس سرہ شیخ بود جامع کمالات ظاہری و باطنی سلسلہ اوبانی طریق شیخ شباب الدین سہروردی میر سہ کہ شاہ جمال اخذ طریقت از لکڑا بیگ و دی از شاہ معروف از جعفر الدین از قیصہ الدین از شیخ جمال از صدر الدین از پدرش سہاب الدین ذکر کیا مکتبہ از شیخ الشیوخ شباب الدین عمر سہروردی رحمہ اللہ تعالیٰ و دی از سادات حسینے است اولاد دوسے در سیالکوٹ ساکنند و او صاحب کشف و کرامت و مستجاب الدعوتہ بود چنانچہ دو و حل نام شخصے ہندو از قوم کترے بامید اولاد و نذر دادے تا شیخ دعا بکنند کہ حق تعالیٰ او را اولاد عطا نماید روزے چند خربوزہ او و شیخ انرا قبول نمود و از نمایان دو خربوزہ بوسے داد و بنماز عصر مشغول گشت او پنداشت کہ شاید شیخ ابن دو خربوزہ براے کندین پوست پس دادند تا بعد نماز تناول فرمایند اما مشغول کندین پوست گردید و یک خربوزہ را تراشید شیخ از نماز فارغ شدہ گفت ہی بیکروی ابن دو خربوزہ براے ان بتو دوام تا بازن خود بخورید و حق تعالیٰ دو پسر شجاعا فرماید اکنون یکے را کہ تراشیدے خوب کردے دو پسر توانان متولد شوند یکے مسلمان کہ مرید من خواہر گشت و دیگر ہندو کہ سپہر تو باشد بہیمان شد کہ شیخ فرمودہ بود کہ بعد از نہ ماہ دو پسر تو ام متولد شدہ ندیکے از ان بیان محتون بود و دو مل سپہر محتون بحضرت سید رسا یند سید اورا بفرزندے قبول نمود و نذر الدین نام نهاد و بدولت ظاہری و باطنی رسا یند ہنوز ہم اولاد نذر الدین بودہ اند کہ خود را منسوب بانجناب میسازند و نذر الدین

بجمله جزای مورور و لاهور سکونت داشت رحمه الله تعالی قصه وفات او اینست که در اربعین نشست بود و در خانه حجره را سد و نموده بود بعد از روز و پنج روز پیش حجره بسبب بارش بقیاد خدام خواستند که دروازه را کشاده حضرت سید را بیرون از نه که ناگاه دراز آمد که هر چه شنیده بود شد قریباً بالا این حجره تعمیر کنید و این را مدفن انصوری سازید پس ازان روز نشان قبر بالا سقوف ان حجره راست کردند فان حجره را بحال خود گذاشتند و این حادثه بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه یک هزار و چهل و نه در عهد دولت شاهجهان رخ داده و آنحضرت غرطویل یافته که زیاده از صد سال بود رحمه الله تعالی خزینه سید محمود بن محمد بن عثمان البخاری الاوی الاوی الهوری قدس سره که مشهور است بشاه نور برادر حقیقی سید عماد الملک و پسر نیم سید محمد بن عثمان است که ذکر او بالا گذشت در فقره حجره شانی عاے در تیه بلند داشت از دنیا و اهل ان محبت و مستغنی و طالبان حق را بجن رسانیده و مطالبان غریب و غنی رغبت فرموده دعاے دے و حق بیمار ان برائے شفا نایه تمام داشت و فرموده بود که هر مریضی که خاک قبر را بخورد یا سنگریزه ان در گلو یا ویزد شانی مطلق او را شفا خواهد داد و او چنانچه از رسم هنوز جاری است وفات وی در سال یک هزار و پنجاه و سه و قبر او در لاهور است رحمه الله تعالی خزینه -

سید زنده علی بن عبد الرحیم بن صفی الدین بن میران محمد بن دریا بخارے الاوی قدس سره ذکر میران محمد در محل خود گذاشته دے عابد و زاہد و متقی بود سلسله ارادت بخندت ابائے کرام نمود و داشت بعد وفات پدر بر سجاد مشغول قیام نمود و نقلست که در جائے مقبره جدو مبران محمد اب چاه باے ان سرزمین بنایت شروع و تلج بود و سکناے انجا پذیرای خدام او شد عا دعاے اب شیرین نمود و گفت که چاه نو بکنند که شیرین خواهد شد انشاء الله تعالی چون چاه نو کنند شد اب شیرین و سرور آمد بعد ازان تیدم شوریت اب ازان سرزمین دفع گشت ملاوات او در سال یک هزار و پنجاه و وفات او در سنه احدی عشر و مائت و الف و قبر او بیرون مقبره و بیج دریا بخارے که بخانه زنده امام مشهور است رحمه الله تعالی خزینه -

سید مسعود بن ساہون عطا الله البهرامی قدس سره ملوکے ست از اولاد محمد بن الحسن و خواهر زاده سلطان محمود سیاهنشین است نسبے عاے و حبی وافر داشت و القاب پیر سلیم و

سالار و میان غازی و بالائی و بالا پیر و اخیلا و سلطان شیشه و سید الشهدا است بسیار
مسعود غازی نیز اشتداد دارد و در اتفاقات و شجاعت ممتاز و وقت خود بود پدرش میر ساجو و اول
کابل بود و بسے او بسے فتوحات نمایان واقع گشته کفار هند شکسته و خسته گشتند و وقتیکه سلطان محمود
بسو منات رسیده بغزو کفار مشغول شد سید مسعود با فوج کابل برخیزد و بسے
بلخ نمود و سلطان نجیب گشته تیان را زیت خان را در تالش کند بت پرستان هند
بوزیرا و حسن مینکد التماس نمودند اگر سلطان این بت ها و ان شکسته با واپس و در بوزن بت
جواهرات پیش کش میدهند حسن را ضعیف شد و سلطان معروض نمود که از شکستن این
بت ها چه فایده بت پرستے دفع نخواهد شد بلکه اگر استدماے هند در جبهه قبول رسد
نفعی عظیم در بیت المال مسلمانان روید هر سید مسعود که حاضر مجلس بود گفت ای وزیر
میخواهے که از راجا تراش و سلطان را بت فروش گویند اکنون سلطان محمود بت شکن
است بعد ازین بت فروش مشهور خواهد شد ازین سبب وزیر خج گشت و با شاه
نیز از ان امر اده باز آمد لیکن وزیر عداوت سید را در دل خود جاے داد و با انتظار فرصت
سے بود سلطان این امر را معلوم نموده اقامت او نزد خود مصلحت ندیده او را بکابل نزد
پدرش رخصت نمود و بکابل رسید و شکرے فراهم آورد و در بے تاخت نمود
بفضل آئے قبلے مع توابع که در دست کفار هند بود و در دست او فتح گشت شش ماه در
انجا بسر برد و از ان مقام ان نواسے فراغت نموده بسیمت میر پطرت رفت و ان ناحیه نیز مفتوح گشت
و اباے انجا اطاعت اهل اسلام نمودند و بعد از ان متوجه قنوج گشته با کفار انجا محاربه نمود و ان
ناحیه نیز مفتوح گشت و خود بتمام شتر که قیام نموده میر حسن عرب را بطرف جنوب قصبه مند به واکا سی
باشکر گران فرستاد و سید حسن در انجا شیشه شد بعد از ان سید اعوان دین را بطرف گویا مو
نواسے ان تعیین فرمود و نیز بعد عماره عظیم در انجا شیشه شد و چون خبر بلواے کفار در بهراج
سمیع حضرت سید گشت متوجه انجا شد بعد رسیدن او در بهراج فتنه انجا فرو نشست پس سید
مسعود در بهراج و پدرش میر ساجو در شتر که قیام نمودند و بعد از دو ماه پدرش بعالم نفاخره سید چون خبر فاش گشت کفار
باز کنش فتنه نمودند و جنگ های عظیم نے مابین لشکر اهل اسلام کفار بوقوع آمد و هر دو جنگ برین متوال بود تا آنکه

تباہ پنجہزار و ہم رجب سبز چار صد و بست و چہار تیری در گلوی انجناب رسید و بد نصیب از اسب بفتاد جان بحق تسلیم نمود قبر وے در بنزایح ست مشہور و معروف مزار و مطاف خلق است و بے خوارق و کرامت از مرقد و جاری است در سائے بوقت عرس خلق کثیر زیارت و میروند و حاجات خود از خدا بخواہند و انجناب بکلمات ظاہرے و باطنی رسیدہ و معاصر خواجہ محمد چشتی و ابو یوسف چشتی بود چشتی گویند کہ بانو اجہ معین الدین چشتی معاصر بود رحمہ اللہ تعالیٰ ذکر او در خزینہ طویل است اینقدر مختصر از انجا است۔

سید احمد بن زین العابدین ملتانی قدس سرہ وی از بکر اسے شایخ و قد حامی دیبای خط ملتان است و نسب او بانیظربن بامیر المومنین علی مرتضیٰ میر سدا احمد بن زین العابدین بن عمر بن عبد اللطیف بن سبا الدین بن صلاح الدین بن زین العابدین بن عیسیٰ بن صالح بن عبد اللہ بن جلیل بن خیر الدین بن ضیاء الدین بن داؤد بن عبد الجلیل رومی بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق اے انتر النسبۃ از طفلی اثنا بزرگے درنا صیہ او ہویدا بود از پدر خود او لاد ستغنیض گشتہ بعد از ان بصحبت قطب الاقطاب سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ رسیدہ بدرجہ کمال رسید و بعد از ان زمانے بصحبت شیخ الشیخ شہاب الدین عمر سرور رومی بسر برد و بعد از ان بصحبت بود و چشتی پیوستہ ترقہ خلافت یافت و در علم ظاہر تلیم محمد اسحاق لاہورے است پیوستہ طالب قوت حلال بودے شبانے کردے گو سپن ان چرائندے و بکار کشکارے پر دختی و موضع سودہوہ کہ ویسے ست متصل وزیر آباد رقتہ بکنارہ دریا رخت آقامت بنہاد و بعبادت حق مشغول گشت و خلایق بسیار از وہرہ دارین یافتند از انجا کہ حاجتمندان از وے محمد دم نرفتنے لاجرم لقب سخی و سرور گشت و او صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و عمر بخش نام شخصے بیمار شد چون متعلقین او از محنت او مایوس شدند بامید دعا بخدمت سید امجدیے انکہ سخی بگویند انجناب قدرے خاک برداشت بدیشان داد و گفت این را بخورائید انشاء اللہ تعالیٰ شفا خواہد یافت ہچنانکہ گردند او شفا یافت روزے بایکے از روسائے سودہوہ گفت کہ در وہ شہانہ زہد فلان کس ماہبان ہے خوب است اگر تیرہ و شہزادہ کم چون این سخن ہالک سبب بنامند کہ دو گفت من اسب ندادم سببے دو بھا بہان ساخت چون این خبر رسید رسید گفت اگر او اسب نداد اسب خود بخود خواہد آمد ہچنان شد کہ اسب

خود بخود بر او حاضر گشت و انجناب بر او سوار شد نمود اغلب ملک اسب را بعد از آن بنوعی از خود را بنوعی ساخته روزی شخصی چون نام که رئیس بود بخدمت سید التماس نمود که پسر من مفقود و گم شده و عاقل گشته که بیاید فرمود که امر فرمود که آمد همان روز بیاید بچنین کرامت او بسیار است و انجناب دختر سید عبد الرزاق و دختر کشتوفان حاکم التماس از بنی گرفته بود حاکمان ازین سبب قصد جهان او کردند و او را مع برادرش و زوجه و پسرش سید سراج الدین بے سبب بدرجه رفیع شهادت رسانیدند شهادت او در ستمت سبع و سبعین و نفسا بتمه بوده و قبر او زیارتگاه خلق است دعای خلق در انجا مستجاب میشود و رحمة الله تعالی فرمیده -

سید احمد بن علی الرندی اللاهوری قدس سره ملقب بتوفته دے از مشایخ عظام و سادات لاهور بود نسب وی باین طریق بایر المومنین علی مرتضی سیر شد که احمد بن علی بن حسین ثنائی بن حسین محمد بدخشی بن ناصر بن دوسه بن علی بن علی الصغری بن علی بن الحسین بن ابی المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم دے از ترمذی هندوستان آمد و در لاهور بجله چهل بے بے سکونت و زید و سبب ملقب وی بتوفته انست که شیشه شیخ وی ویرا از اندرون حجره او از داد و نذر خود طلب نمود چون بر در حجره حاضر شد در دوازده حجره از اندرون بستمه بود وی از غائب ادب اطلاع حاضر شد خود نداد و تا مصلح بر در حجره ایستاده ماند شیخ وقت صبح چون حال بد انموال دید بنایت خوشتر گشت و بتوفته ملقب ساخت و معنی توفته بزبان ترک ایستاده است وفات دے در ستمت شش صد و دو قبر دے بجله چهل بے بے اندرون طویل علامت نئے الدین قریشی است رحمة الله تعالی فرمیده

سید یعقوب بن علی صدر دیوان زنجانی اللاهوری قدس سره دے از اعظم مشایخ و کبرائے اولیای لاهور است و جامع بود در میان علوم ظاهری و باطنی از اولاد امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه دے در ستمت پانصد و سی و پنج از ترکستان در لاهور آمد و سکونت نمود و هنگام مشیخت گرم ساخت و کرامت و خوارق عادت بسیار از وی بنظر آمده علما لاهور مسرف و متفرقین و دے گشتند و قبورے تا من یافت و خلق کثیر بجله ارادت او در آمدند و حضرت خواجہ معین الدین حسن السجری اچھتے را بادی بسیار محبت بود و نو قبر او می نمود وفات وی در محراب

سند شش صد و چہارست رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ

سید حسین خٹک سوار شہیدی قدس سرہ از سادات مشہدست نسبت ارادت سلسلہ
ابا سے خود داشت و برای سفر حال در لباس اہل دنیا بود و بصحبت اغنیاء بر سر کدو کالات
مغفوس ہم کسب کردی بہ نسبت شہادت ہمداد سلطان عز الدین سام در ہندوستان آمد
و سلطان بجنم ہندوستان اورا ہر فاقہ قطب الدین ایک در دہلے گذاشت
قطب الدین اورا بجگو مت اجیر کر چنگاہ را سے تہور ابو دما مور ساخت چون وی در اجیر رسید
با خواجہ بزرگ سید معین الدین جسے قدس سرہ نسبت در زید و از یاران فرم انجناب گشت
و چون سببی او خلقے کثیر ہو و انداز نر و خواجہ بزرگ بخلعت اسلام مشرف شد نہ لا بر مہنود را
عداوت و مے یا او پیدا شد تا بعد وفات قطب الدین بوقت فرصت وقت شب اورا مع
اصحاب او بقتل اور دزد و وقت صبح خواجہ معین الدین مع اصحاب خونہ مرا و نماز گزارد و با جمیع شہدا
بر بلند کے کوہ مدفون ساخت و این واقعہ قبول صاحب فہاج اولایت در سال ششصد و
و دہ بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ

سید عزیز الدین بی اللہ ہورنی قدس سرہ از سادات عظام و اعظم علما و کبرا اہل دلیا
اہل شریعت و طریقت است بقول صاحب تحفہ الاولیاء اصل وی از بغداد است و سلسلہ
طریقت وی بسید الطائیف جنید بغدادی میرسد اول از بغداد و مکہ معظمہ آمد و ماد و از وہ سال در
انجا قیام نمود و بجا ورت بیت اللہ معکف ماند و بخطاب پیر کے فاطب کشت (ظاہر اہل علم و را
باین لقب خواندند) بعد از ان عازم ہندوستان شد و در سببین و خسا بتر کہ
سلطان شہاب الدین غوری بجاہرہ الہو قیام پیدا شد و اورا لاہور گشت و حسن و ملک بن
طہیر الدولہ کہ حاکم اولایت بود از محاصرہ پتنگ آمد و دستار و عاز و سے نمود و انجناب فرمود کہ شش
سال دیگر تر امانست بعد از ان حکومت ایندیا بقبضہ ملوک غوریہ دادہ اند ہمچنان شد کہ حضرت
سید فرمودہ بود کہ انسال سلطان شہاب الدین بے نیل مقصود باز گشت و اچہ شش سال
فتح نمود و حضرت سید در لاہور سے و شش سال تبدیس علوم و لمقین طالبان معروف ماند
و خلقے کثیر را بحق رسانید تو نے رحمہ اللہ سنہ ثانی عشر و ستا تہ قزو سے در لاہورست خزینہ

سید اسحاق کا زونی لاہوری المشہور میران بادشاہ قدس سرہینے است صاحب

مقامات بلند کرامات ارجنہ بود شیخ اشیرخ وقت خود است نسبت ارادت از شیخ ابوہد الدین کرمانے داشت از گارزدن چون بلاہور آمد مدتی مدید ہدایت نلق و معرفت اند علما و سادات لاہور و علاقہ اطاعت اور آمدند و ہمہاں ظاہری و باطنی بوی ربیع میداشتند در تحفہ ابوہد صلیں آوردہ کہ او مطویل یافتہ ہر یک یکہ نزد سے اسے ہدایت شدہ شیعہ نزد وی آمد شیخ انہات نفرمود انشفس مغایب آغاز کرد و شناسم داد و حضور مجلس گفتہ کہ باید کہ در حق او دعائی بکنے کہ بجزی خود رہ حضرت شیخ و نامو دانشخص ہوش بیضا چون ہوش آمدنایب شد و شیخ اعتقاد و در فرمود در حق وی دعا سے نیک کہ در دم تاقی تعائے اور اچشم عطا کرد کہ مرا بشناخت تایخ وفات و سست و ثمانین و سبمانیزہ بودہ و بعضی بسم الرحمن الرحیم را تایخ وفات و سست گفتہ اند قتلہ

سید اسحاق و سے کریم	گشت چوزین و ہر بخت مقیم
سال و صاحبش عجب مدزدل	بسم اللہ الرحمن الرحیم

سید محمد امین ابن حسن البیہقی الرشیدی الادبیہ الکثرینے قدس سرہ مشہور است بہ بابا امیر حلفہ پرنمود است و از بابا ہلال کشمیر سے تفریق گرفت چون از تحصیل علوم ظاہری و غنیوان شہاب فراغت یافت سلطان زین العابدین داسے کشمیر خواست کہ دختر خود بوسے دہدی یا ستاع این خبر ہو در کوہ میردار کے متوار کے گشت و بعبادت مشغول شد تا کمال ظاہر و باطنی پید وقتے سلطان زین العابدین جتنے غلیم نمودہ بود و حضرت سید نیز در انجا مدعو بود چون در ان جشن بعضی امور غیر مشروع بعل آمدہ حضرت سید را غضب مستوے شد و خود را در آب نہا ہر چند خواص ان حکم سلطانے بپلاش او پرداختنیا فتند سلطان را عیش شغص شد و شہر نہاد چون برابر باغیکہ بر کن راجوی ست رسید دید کہ حضرت سید رلب اب بد و خن خرقہ مشغول است کہ دمہ بمعانیہ این حالت از صدق سر خود بر پاسے او نہادند و بالبحاج تمام او را بکشتے اور دند و چون از کشتے فزاد متصل محل بچو شاہ قیام نمود و سلطان خانقاہی عالے در انجا بنا فرمود و توشہا شد او در توایخ اعظم آوردہ کہ چون سادات بہیق را در امور سلطنت کشمیر اختیار کلی حاصل گشت

جبی از امر احمد و اس گزیر شد و مستعد قتل ایشان گشتند تا بوقت فرصت در خانه پادشاه سید حسین وزیر را با چهارده کس متعلقیش تقبیل اورزند و بآنوقت جمع از مفسدان بھو معہ خود امین و راہ انجناب را شہید نمودند انجناب در آنوقت این اشعار نے البدیہ بر زبان اورد

منم ان رنہ جہانگرد مسیحا نفسی
کہ من این ہر دو جہان را بشمارم نجیبی
اگر از عشق تو ام سر بردہ گو برود
نیکن این سر نہمان تو گویم کیسے

من فارغ از مصلحت اہل رنہ نگار
میدان یقین اگر گشتن این ہست بکنیہ
اکنون بیا و شعر بخوان بر فراز من
تا روی ظالمان سنگبار شود سیاہ

و فرمود کہ براے غسل من تختہ از غیب ظاہر شود و مرا بران غسل دہند و بجا ک سپارند پس علی الصباح دید کہ تختہ مندر این بر روی دریا قابل خالقہ برابر موجود است برداشتند و بران غسل دادند و در خالقہ دفن کردند و کان ذلک نے سلجوقی القندہ سنۃ تسع و ثمانین و ثمان مائتہ و شہید کشمیر تاریخ وفات او است رحمۃ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید محمد غوث متیشاپوری گواہیاری قدس سرہ از اعظم مشایخ و کبراے اولیاءے متاخرین ہندوستان است انہ بطریق از حاجے حمید از شاہ قاذون از شیخ عبداللہ شطارے نمود و تربیت باطنی از روح پر فوق غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ یافت و جدا از سادات نیشاپور بود و وی سیاحت بسیار کرد و از بسیارے از مشایخ نفیس یاب گشتہ و وضع سیاحت او این بود کہ کوثرہ اب مقدار سیوہ برکت و مصلیٰ و بغل و عصا و دست بگردیدے جسم او بغایت ضعیف بود و چون بخدمت شیخ خود حاجی حمید رفت روز اول شیخ او را آرام کرد و در کنار گرفت و نصیر الدین ہمایون بادشاہ مقتدا و بود و او را تصنیف بسیار است چون جو بہر خمسہ و او را دو غوثیہ و بحر الحیات و معراج نامہ لیکن بر معراج نامہ علما مقررین شدہ و مقررین ساخته قصد ایزدے او نمودند چون از وی سوال نمودند گفت این در وقت بیہوشیہ نوشتہ شدہ پس از قصد ایزدے او باز آمد و وفات او در سال منصد و ہفتاد و چہار است رحمۃ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید وجیه الدین گجراتی قدس سرہ علوے بود از کبار و شیخ متاخرین است جامع علوم
 ظاہرے و باطنیے بر اکثر کتب در سے و اشے و تفسیر و نوشته مرید سید محمد غوث گویا ریاست
 کو ذکر اوبالا گذشت چون علما سے گجرات بسبب معراج نامہ بر سید محمد غوث مقرر من شدہ فتویٰ
 قتل او دادند و موافقہ خود بران ثبت نموده از شیر شاہ اجازت قتل او خواستند پادشاہ متاثر
 شدہ این امر را موقوف بر سید وجیه الدین گذاشت و چون این فتوا بر اے دستخط فرمود سید
 وجیه الدین رسید سید وجیه الدین فی الفور بدین سید محمد غوث رفت و بادل دیدار مقصد او
 گشت کاغذ فتویٰ را پارہ نمود و بعلما سے معصرت گفت کہ این بحالت بیہوشی نوشته شدہ این اعتباری
 نیست و فوات دی در سال نہ صد و ہشتست رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید غیاث الدین دولت شاہ گیلانے لاہوری قدس سرہ دی مردی بزرگ و متقی بود
 و طریقت خانیقہ پرنور و است و از دیگر شیخ سلاسل بہرہ کامل و حصہ وافر نصیب او گشتہ و وہ
 احب اولاد پدید خود بود و مادرش دختر سید کفایت خان بہاگیر سے کہ از امر اے دولت بہا پونی
 ست بودہ و نسب او این طریق بحضرت غوث الاعظم میرسد کہ غیاث الدین بن عبد القادر
 بن جمال الدین بن جمال الدین بن یوسف بن سلطان رشید بن اوہم بن محمود بن اسماعیل بن
 داؤد بن فتح بن نصر بن عبد الرزاق بن انوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم
 و پسرش سید کرام الدین خلیفہ او بودہ بعد وفات پدر بر بند شیخت دارشاد نشست و وفات
 او در سال نہ صد و نو دسہ بودہ و قبر او بیرون لاہور متصل بقبر پدر او بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید محمد غوث بن فتح محمد بن ابو بکر بن عبد القادر ثانی گیلانے لاہوری قدس سرہ
 از سادات کرام و شیخ عظام لاہور است بعد وفات پدر بر بند ارشاد نشست و خلق کثیر بحلقہ
 راوت و اعتقاد او در آمد و وفات او در سال یکہزار و چار بودہ و بر او متصل قبر پدر خودست و نواب
 محمد زمان خان کہ از اجلہ امرای اکبر سے بود گنبد عالی بر قبر او بنا نموده رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید محمد بن احمد کھلمی کشمیری قدس سرہ از اعظم خلفاے شیخ یعقوب صغے کشمیری
 است بعد وفات شیخ بر بند شیخت دارشاد نشست و در ترک و تجرید و تفرید لگانہ زمان
 و در توکل یکتا سے وقت خود بودہ بحدیکہ تمام سال گرما سہ ماہ یک فیص بسر بردی باشند عا

والی کبیلے از شیراز بخارفت و توطن در زیدوفات وی رابع محرم سنه احدى اونس عشر و الف بود
رحمه الله تعالى خرنیه

سید یوسف محمد باطنی کشمیری قدس سره اول از تجاران کشمیر بود بعد از ان جاذب عشق
حقیقے اور انجو کشید تا کبلے ناک شده بخدمت شیخ یعقوب نمودی رسید و حسب اجازت او
بمهرین انشرفین رفت و از بسیارے مشایخ استفاده نمود و بعد از ان بکشمیر معاودت نموده در قصبه
بارہ مولو توطن گشت و ما بخادر سنه احدى عشر و الف بر حمت حق چو ست و تاریخ وفات و
اجد مشایخ بود گفته اند رحمه الله تعالى خرنیه

میر صالح المتخلص کشفی قدس سره صاحب انوار بلیه و مدایح عالیہ و جامع علوم دینی و دنیاوی و
صاحب حواش و کرامت مشهوره بوده و طلیف شاه نعمت الله بسلسله عالیہ قادریه بود و در دیگر سلسله
هم اجازت تلقین داشت و در حالت ذوق اشعار نیکو گفته وفات وی در سال یک هزار و شصت
است رحمه الله تعالى خرنیه - و دیوان کشفی که دیوانی است لطیف از تصنیف اوست -

سید ابوتراب المعروف بشاه گدا الحسینی الموسوی القادری الشطاری الشیرازی
اللاهوتی قدس سره اصل وی از شیراز است حسینیه بوده از اولاد امام موسی کاظم رضی الله تعالی
عنه و از خلفائے سید و جمیع الدین گجراتی است و نسب از باین طریق با امام جعفر صادق رضی الله عنه
میرسد که ابوتراب بن نجم الدین بن شمس الدین بن اسد الدین بن زین الدین بن یونس بن
عبد الوهاب بن عبد الهادی بن ابو البرکات بن النور علی بن عبد الطلیف بن محمد شریف بن ابو المنظر
بن عبد الباقی بن ابو الحسن بن عبد الغفر شیرازی بن عبد الله بن محمد امین بن قدرت الله بن موسی
بن مسعود بن صادق بن احمد بن باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمود بن هارون بن امام موسی
کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم
و نسبت سلسله او بطریق شطاریه باین طریق میرسد که ابوتراب از جمیع الدین گجراتی از محمد غوث گویا
از شاه حمید از شاه قازن از شیخ عبد الله شطاری قدس الله سره و در سلسله قادریه باین
طریق است که ابوتراب از جمیع الدین گجراتی از محمد غوث گویا رسد از شیخ طبرغور جابجے از شیخ
ابو الفتح هدایت الله از شاه قازن از عبد الوهاب از عبد الرودن از شیخ محمود از عبد الغفار از محمد

عبد الرحیم از ابو بکر بن حاجی ابوبکر بن عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و قاضی نجم لاهیوری و شیخ فاضل دہلوی و شاعر جمال رہتا کسے و من گدا و احمد گدا و شبناز گدا کہ ہر سہ دلا ہوا سودہ انداز خلفائے دی اند و وفات دی بتاریخ چہارم شوال سنہ یکہزار و ہفتاد و یک است و قبر دی در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید محمد علی بن محمد تارک القادری الکشمیری قدس سرہ ادراسہ برادر دیگہ بودند از ہنر خود بود لیکن اہمیت و بزرگی خدا داد از ہمدہ بود اول سلسلہ قادریہ از پدر خود بیعت نمود بعد از ان از شیخ وقت در سلسلہ سہروردیہ و غیرہ فیض یاب شدہ بخطاب پیر سلاسل مخاطب گشت و از شیخ محمد معصوم ابن شیخ احمد سہروردی خلافت طریقہ نقشبندیہ و مجددیہ یافت اما کثیر تر بود ہندو کہ پیشکار علی مردان خان ناظم کشمیر بود سوختہ بودند ازین سبب ناظم کشمیر یعنی بخدمت شاہ جہان بادشاہ فرستادہ بادشاہ جمیع علماء و مشائخ کشمیر اطلب نمودہ خدمت سید ہم در ان بیان ما خود شدہ بالا خبر عباسی و سہ ہر کس از ان بلیہ نجات یافتند وفات دی در سال یکہزار و ہفتاد و دو بودہ و قبر و سہ در کشمیر است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید حمید بن سید بن فتح محمد بن حاجی ابوبکر بن عبد القادر الجیلانی الایہوی قدس سرہ از سادات عظام و مشائخ کرام است جامع علوم ظاہر و شرف است است تمام مہر ہدایت و ارشاد سہروردی وفات دی چہارم محرم سنہ یکہزار و نو و ہفتاد و بمقبرہ آباسی خود مدفون گشتہ جسہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

میر ہاشم نور آبادی قدس سرہ از عظامہ خلفائے سید محمود نو کشمیری است تحصیل علوم ظاہری از علامہ عبد الرحیم نووہ و حضرت علامہ ویرا سنی ساخت و بفرزندی بنواخت و بعد خود قائم نمود و وفات فی سال یکہزار و نو و ہفتاد است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید محمد بن عبد اللہ الجیلانی الکشمیری قدس سرہ نسب و سہ حضرت غوث الاعظم بانظرین میر سہ کہ محمد بن عبد اللہ بن محمد بن عبد القادر بن عبد الباسط بن حسین بن حسن بن احمد بن شرف الدین قاسم بن شرف الدین علی بن حسن ثانی بن علی بن شمس الدین محمد بن یحیی بن شہاب الدین احمد بن عابد الدین بن ابو صلح نصر بن عبد الزانی بن غوث الاعظم سید عبد القادر

البحلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم دسے اول تجربہ میگزاریند و پس مناکحت و اختلاط بانسوان نداشت آخر
بایما سے غیبی نکاح کرد و بسال بگذارد و نوذ از تانار بکثیر آمد و قریب صد کس از بیال و دندانم با وی بودند
و وی مقتدا سے اہل توکل بود و بظاہر هیچ دخلی نداشت آنچه از فتوحات میر سید محمد تقی بن میرزا بک
فردا چیز سے نگاہ نمیداشت باین و بطریق زندگی میکرد و فیض سلسلہ قادریہ موروثی ار بود و سواسے
ان از شیخ سمر دیہ کردیہ بمقام کشیر فیض یافت وفات و سے در سال بگذارد و یکصد و ہفتہ ست
رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید طاہر بن الحسین بن عبد الرحمن الادل الزیدی قدس سرہ ہوا ولی الشیر سید
الشریعت العلانیہ ذوالولایت والامامۃ الحنفیۃ علیہ السلام مسند الدینیا مالک از منہ الترت العالیہ محدث
الدیار الیمانیہ و فقیہا جامع البریہ ولادت او در سنہ نہصد و چار و وفات او در چہار شنبہ شہر ہجری
ربیع الاول سنہ نہصد و نوذ و ہشت (برین تقدیر عہد او نوذ و چہار سال بود) و قبور او شہر بیدریہ باب
سہام نزدیک مشہد شیخ ضیاوست و البیج دین زیاد و طبندادی و غیر ہم از شیلخ او نذر رحمہ اللہ
تعالیٰ اعواس از نور اسافر۔

سید عبد الرحیم بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کنیت
ادبوا القاسم است محدث و فقیہ بودہ و سماع حدیث و تلمذ باقی علم دین از ابوالفتح بن عبد الباقی بن احمد
و غیرہ نمودہ وفات و سے سابع ربیع الاول سنہ ست و ستانہ بودہ و قبر وی بیاب حرب بغداد
است رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از ہیجۃ الاسرار۔

سید عبد الدین علی بن عبد المد عیدروس قدس سرہ ہوا سید الکامل العالم العال
مختر اسادات العیدروس و نقطہ پرگار سادات علویہ توفی لیلۃ الخمیس خامس عشر ربیع الاول سنہ
خمس و ثلاثین و مائتہ الف و قبر و سے در سورت است و تاریخ وفات او مولانا علی شاطرے
و سید عارف عبد الدین جعفر ہر از لفظ تنعم فی الجنات بر آوردہ اند و قصیدہ طویلہ سید مدہ در
روح او گفتہ و تلمذ و مرید و سے سید علوی بن شیخ با عہود در قصیدہ طویلہ از لفظ فخر الاکابر استخراج
نمودہ رحمۃ اللہ تعالیٰ اعواس۔

سید عمر بن عبد الرحیم الحسینی البصری المکی الشافعی قدس سرہ ہوا سید المجلس فی الجلائل

والاھل البیت فاما تحقیق شیخ الاسلام المسلمین شمس المعارف والعلوم رحمان المنطوق والمفہوم المتفق
 علی امامتہ والجمع علی ورثہ وجہالاتہ وفات وی وقت اذان ظهر در یکہ مظہر روز پنجشنبہ بہت بیستم ربیع الثانی
 سنہ یکہزار و ستہ ہفت است شمس الدین ربی و احمد بن القاسم حادے وغیرہا شیخ
 اویندو شیخ عبد العبد بن سید باقیر و شیخ علی بن جمال وغیرہا یکمذاہبند رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر
 سید اسعد البلیخی المدنی قدس سرہ او شیخ المعارف احمد الشادہی در تحقیق و توثیق ہمسو بہنمان
 بودند ہر دو از سید بصفتہ العبد اخذ نعمت نمودند و او از سید روح اللہ و سید اسعد را کتابے است
 بر لفظ ص محمد بن اسحاق القوی کہ بروضہ پنج تویم دی و اہانت یکمذاہب وفات روز شنبہ دوم
 ربیع الثانی سنہ یکہزار و چہل در مدینہ منورہ بوقوع آمدہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر
 سید محمد بن باعلوی بن محمد بن ابی بکر بن احمد بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقا
 التلی قدس سرہ ہو امام المرشدین دامت اہلہ و آلہ و سلم شیخ الاسلام و المسلمین المعارف بالمد
 الدینی الی رب العالمین غوث النہار و غیرت النہ اور زمان خود همچون جہند در علم طریقت و مانتہ غالی
 در شریعت و مثل این غیبی در علم حقیقت بود و ولادت او بہ ہند ر شجر در سنہ یکہزار و دو بود و وفات
 او یکمذاہب بعد نماز جمعہ چہارم ربیع الثانی سنہ یکہزار و ہفتاد و یک بود (برین تقدیر عمر شصت و نہ
 سال بود) اخذ علم نمود از سید باہر الدین احمد و فقیہ علی و چند دیگر از سادات تریمہ و از سید عبد العبد بن
 علی صاحب و ہرگز نیکو ترین صورت اہل تربیت نہ و پستہ ما و دت نمود بحرین شریفین و در انجامد
 رس کامل یافت و ضلایق بسیار بوی ربیع اور دندودی و دام مستعد بودے بر غیر و بجز از طاعت
 یک ساعت ہم شمول بغیر نبودے و وفات او بروز شنبہ در نایمہ تبرام المومنین خدیجہ الکبریٰ بودہ و
 اشراق رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر

سید احمد بن ابی بکر بن سالم بن احمد بن شیخان العلوی الکی قدس سرہ وی سید علیل و
 معارف بالمد و از اولیایہ صاحبین ست و اخذ علم از پدر خود و از علمائے عصر خود در حرمین نمودہ و وفات
 او روز جمعہ ہفتم ربیع الثانی سنہ یکہزار و ہفتاد و یک در مکہ بودہ و قبر او در معلاۃ بمقبرہ بنہ علوی
 است رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر

سید عبد الرحمن بن احمد بن عبد الرحمن البیض باعلوی قدس سرہ ہو سید علا متہ الصلوٰۃ

از پدر خود و از دیگران تربیت یافت و وفات وی چهارم جمادی الاول سنه سبع و عشرين و ثمانمائه بوده
و قبر وی در زینل است زیارتگاه عام است رحمه الله تعالی اعراض از کتاب الغر

سید شیخ بن عبد المذنب شیخ بن عبد المذنب شیخ بن عبد المذنب شیخ بن عبد المذنب شیخ بن عبد المذنب شیخ بن عبد المذنب
قدس سره هو اسید الجلیل العلامة الشریف وفات دی روز ششم نیم چرم سنه یکم از چهل ویک و قتی که بجزیمت دولت اباد از شیول سفر کرده بود پس نقش او را در دولت آباد برده هاشتم رجب دفن نمودند و کتاب سلسله از تصنیفات او است رحمه الله تعالی اعراض

سید شیخ بن با علوی بن عبد الصمد با علوی قدس سرہ و سید جلیل ست
و عالم عامل و عارف بودہ از طبقہ سید احمد بن عمر المذون ست دفات وی نزدیک مشہد حمزہ رضی
الہ تعالیٰ عنہ دوازہم رجب سنہ یکہزار و یکصد و بیست بودہ شب نیا کہ جمع میشود دران اہل تہذیب
برائے زیارت مشہد مذکور و شیخ حرم اجازت داد کہ دفن او ہمدانجا شود لیکن سادات ال با علوی
بدان راضی نہ شدہ حسب وصیت او نعش او را در مدینہ بردہ و برقعہ نزد قبۃ الحبیبیت دفن نمودند و جہ

الہدٰی . اعراض

سید احمد شیخان باجمہ و المالکی قدس سرہ ہوا سید الخلیل الشریف زاد الحنفی الباقی الحنفیت
ولادت او در بندر فاری بود و سے از اکابر مشایخ صاحبین و اولیائے کاملین بود و حاتم زمان در کرم
وجود و پہلوان وقت در علم و معنوی قدس سرہ و ہر اسے اکثر سے از اصحاب خود نقد و لباس
سالانہ مقرر داشت و حق تعالیٰ اور اور تجارت چنان برکت عطا فرمودہ کہ صاحب املاک و دولت
گردید و در کہ سکونت و زیدوی نام بنیاشدہ بود و بعد از ان بزبارت پیر صلی اللہ علیہ وسلم رفت
و بخدمت یکی از اولیاء کہ حضرت نبی راجع ہوا و دیدی ہر رسید و درخواست کہ از حضرت رسالت پیر
کزیارت و مقبول شد باز بشرط مقبول شدن درخواست نماید کہ یک چشمش بنیا شود پیر تائید
ان دے از حضرت بنے ارشاد شد کہ زیارتش مقبول ست و دو چشمش بنیا خواہد گشت
بچنان شد کہ حضرت رسالت فرمودہ بود و قاتش روز جمعہ نامن جب سنہ حسن و برصین
والت در جہدہ بودہ بعد از ان پسرش سید اسمٰئلش اور اور کہ اور وہ در مقبرہ ال باعلوی بمبلاتہ
دفن نمود رحمہ اللہ تعالیٰ اعز اس از عقد الجواہر

سید عبد السلام بن عبد الوہاب بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ ولادت
اولیائے نامن ذی الحجہ سنہ ثمان و اربعین و تسمائیہ و وفات وی ثالث ربیع سنہ احدى عشر
و ستمانت و ہمان روز وربعہ و بمقبرہ حاجہ مدفون شد کذا فی الاعراس نقل عن بیۃ الاسرار و ک
رحمہ اللہ عالم متقی و متون بود اخذ عالم طرافیت از پدر عالیقدر خود نمود و از وی اولاد وی و غیر ہم نمودند
و با بود بربادہ شریعت مستقیم بود رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید علوی بن محمد ابو با علوی والد عبد اللہ الحداد قدس سرہ توفی لیلة الاثنين
غرة جب سنہ اثین و سبعین و الف رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس انغایۃ القصد و المراد فی مناقب
عبد اللہ الحداد

سید عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس الترمی قدس سرہ ہوا سید الجلیل الاعان
بالسہ از کبار اولیائہ بود ولادت او در سنہ ہشتصد و ہشتاد و ہفت و وفات شب چہار شنبہ
چہار و ہجتم شعبان سنہ نہ صد و پچہل و چار تبریم بود و ہما بخا مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از کورستان
سید احمد بن شیخ العیدروس الترمی قدس سرہ دی عارف کامل و صاحب احوال باہر و
کرامت ظاہر بود و از اجلہ سادات نسبت ولادت او در بلدہ تبریم روز شنبہ چہا جادی الاخر سنہ
نہصد و پچہل و نہ و وفات او در جمیعہ ہجتم شعبان سنہ یکزار و سبت و ہما در بندربروج واقع شد
و دفن او در ہما بخا دین خانہ شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نوراسافر

سید عبد اللہ بن محمد با علوی المدنی المتقی الحنفی قدس سرہ دی عالم محال و ولی و عارف
بودہ ولادت او در بلدہ ققم کہ شہر سبت از شہر ای حضرت موت در سنہ یکزار و پانزہ و وفات وی
روز چہار شنبہ اول شعبان سنہ یکزار و ہشتاد و پنج و مدینہ بودہ و وی در بلدہ مسم بحد بلوغ
رسیدہ قرآن و اندکے انفقہ درس گرفت و بعدہ بکتب قوم (ظاہر ائمہ از قوم صوفیاست)
مشتغول شد و در طاعات کوشش بلع نمود و از گروہی از علمائے شہر تبریم کہ گوش از ہر شل ایشان
فتنیدہ و چشم فلک ہما کے ایشان مزیدہ اخذ نمود و اکثر ملازمت صاحبین و مصاحبیت عارفین
کردی بعدہ تصدیج بیت اللہ المحرم زیارت پنیامیر علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد و بجا حدت مریدان اختیار
نمود و رابطہ شہر را و ہجرت خود قرار داد و در وسط جہ از مردمان منزوی شد و سیوای خواص از جمیع

خلایق ترک ملاقات گفت روز سه در رفته خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام قنبدلی که بالای تفریح
او زبان بود و میان محاطه قبر و افتاد چون در مدینه در آن زمان ازو سے فاضل تری بنود لاجرم
باستصواب و اتفاق اہل مدینہ و فرمان سلطان او مخصوص شدہ قنبدلی را برابر در مدینہ بے
اساس از عقد بجا آید

سید حسین بن المحقق سید محمد بن محمود الکرمانی قدس سرہ وی جامع کمالات ظاہری و باطنی
بود و در مطالعات و تالیفات بے نظیر بود و در خدمت سلطان المشایخ (نظام الدین) تربیت یافت
و از دست تدریس مریدان او بود و سلطان المشایخ چون قریب مگر رسید بدین سید را خلیفہ خود کرد و بر
از اجازت نوشت و علا و ملاطین بعد ملاقات سلطان المشایخ بسوی اورفتہ جلال یوسف اورا شاہد
نمود و از وفات او ۱۸۱۰ ات دی استم او می کرد و وفات وی بہت و یکم شعبان سنہ ہفتصد
و پنجاہ و دو بود و در مدینہ قالی اساس از وفات الکرمانی

سید محمد زین علی بن علوی بن الفیض المقدّم محمد بن علی باعلوی الشیرازی الدوبلیہ قوس
سنہ دوی و عارف و صاحب دست و وفات دے روز و شنبہ و ہم شعبان سنہ ہفتصد و شصت
و پنجاہ و دو

سید مصطفیٰ بن عمر بن عبد اللہ بن عبد روس قدس سرہ وی سید ذات کرام و واسط عقد
کائنات بین نظام ست و عالم دہال و عارف و زاہد بود و وفات و شب شنبہ سنہ یکتر و یکصد
و پنجاہ و دو و در صورت اتفاق افتادہ جمہ الدفائ اس

سید احمد بن علوی بن المعلم محمد بن علی ندب باعلوی التریہ قدس سرہ وی سید حللی
و شریعت و دست و عالم و زاہد بود و وفات و شب شنبہ سنہ یکتر و یکصد
و پنجاہ و دو و در صورت اتفاق افتادہ جمہ الدفائ اس
سبقت زمانے دیگر پنج فصیلت بر وی بنود و از جمله کرامات اوست کہ چون بچ میرفت و زمان دیدند
کہ از آب دریا سہ شہر می نوشند چون البیہ اب نظرت او نوشیدند شیرین یافتند و قریب موت
جذب حق چنان باد رسید کہ از خود رفت و عقل او منحل گشت مگر سبب عادت نماز گزاردی و چہ از ان
از حمایت تلبیہ شش بمقتضا سے اینا تو انتم وجہ اسد اکثر چنان بودی کہ بغیر سبقت قبلہ نماز گزاردی

وچهار روز باین حالت بوده روز شنبه میری هم رمضان شد نمصد و بنقاد و سه در بیده تریکم انکال
نمود و بر تالید تعالی اعاس از نور اسافر

سید شیخ بن عبدالمسلم بن شیخ بن عبدالمسلم بن محمد بن علی الترمی الاحمد ابادی قدس سره دی
عالم و عارف و صاحب کرامت است و کتاب عقد البنوی فی مناقب بنی باعلوی از جمله تصانیف او است
حمید بن عبدالمسلم بن شیخ بن عبدالمسلم بن محمد بن علی الترمی احمد بن علی الیسکری الملکی و کتاب
نزہۃ الارواح بالغوفن کردی نموده ولادت او در بلخ و تربیت در سنه نهصد و نوزده وفات وی نیز رمضان
سنه مئصده نمود و احمد اباد بود و محسن خان خود مدفون گشته و بالای قبر او قبور عظیمست رحمة الله تعالی
اعواس از نور اسافر المسمی عبد القادر که پیشش بوده

سید عبد الرحمن بن احمد شهاب الدین بن عبد الرحمن بن علی العلوی الترمذی قدس سره
 می عالم و فقیه و عارف و جلیل القدر است از جم غفیر اخذ فقه و تصوف نور و تملک است و الهی و بر خود لازم
 گرفت مردمان برای اخذ علم از جمیع اطرافت رو بسوی دی آوردند و فتوی های مشکل پیش دی می آوردند
 و او با حسن وجه و حل ان می کرد و سوا می این محاسن وی بسیار است و وفات دی روز دوشنبه چهارم
 رمضان سنه یک هزار و چهارم بوده و در مقبره تریم مدفون گشته رحمه الله تعالی احواس از عقد الجواهر
 سید عبد الله العبدی و حسن بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقا بن علی الترمذی قدس سره وی
 سید شریف و دوسه است عمرش پنجاه و پنج سال بود و ولادت او در عشره اول ذی الحجه سنه احدی
 عشر و ثمانمیه و وفات او قبل زوال روز بیست و دو از دهم رمضان سنه خمس و ستین و ثمانمیه است
 و مقبره او در تریم رباب زنگاه خلق است رحمه الله تعالی احواس از کتاب الغر

عبدالمدين محمد بن احمد الشاطري باعلوی قیس سره دے از ابر خفا و مریدان خال خود
سید علی بن عبدالمدا لیدروس است و در جمیع علوم ظاہری و باطنی از وی انتفاع عظیم گرفت و وفات
دے آخر اردر شب پنجم رمضان سنہ یکہزار یکصد و سی و سہ و شب چهار شب نزدیک قبر
خال خود مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ ۱۶۸۳

سید علی بن عبد العزیز بن احمد العیدروس المورق قدس سرہ دینی عالم و دہسے است ویرا
علامہ میگونید و صاحب بندر سورت است این پنج ولادت از انظار شمس شرقت یعنی سنہ کلمہ از جہاں و پنج

و عمرش از لفظ یازدهم یعنی ششاد و شش سال و وفات او از لفظ بحر الفضایل با کتاب مولانا که سنه
یکهزار و یکصد و سه و یک باشد می برآید و وفات او شب و دوشنبه بیستم شوال سنه مذکور بود
رحمه الله تعالی اعواس

سید ابوبکر بن عبد الله المعید روس الترمی العدنی قدس سره دی سید کبیر و علم شریف است
از اکابر اولیاست بلکه قدب زمان خود بوده از ترقی تانوب جمله عارفین شاگردان یعنی اندوالات او در سنه
هشتصد و پنجاه و یک در بلده تربیم و وفات او شب سه شنبه چهارم جمادی الثانی سنه نهصد و چهارده
در مدین بوده و قبرش در آنجا مشهور است و در آن از دور و از زیارت او می آیند رحمه الله تعالی اعواس

از نورالساغر

سید نورالدین علی بن عبد الله المدین احمد بن ابوالحسن علی السمرقندی قدس سره کینت دی
ابوالحسن است از اکابر علمای خدیش است شیخ عمید الحق خدش دهلوی در بیست از مقامات از وی تذکره
نموده خصوصاً در جذب القلوب است و بارالجبوب قدم بر قدم او رفته و در لفظ سمع و اختلاف است
سمو و یا سمود نون قبل میم است و اعواس همین دو قسم گفته شیخ عبد الحق در جذب القلوب سمو و
و سمو و نون را بعد میم همین دو قسم گفته و الله اعلم و اعواس از نورالساغر نقل نموده که وی نزول یافته
و عالم الان بود و کتابج اهل القدرین فی فصل الشرفین کتابج الوفا فی اخبار دار المصطفی و کتاب الخلاصه فی اخبار دار
المصطفی و غیر آن از مصنفات او است و در صفر سنه شصت و چهل و چهار و وفات او
روز پنجشنبه بیستم ذی القعدة سنه احدى عشر و تسمانه بوده برین تقدیر هم عزیزش شخصیت بیست سال
بوده ماه باشد اعواس میگردد بر این کتاب عقد الفیض فی مسائل التعلیل و تصنیف است و در آن کتاب تعلیل بر حق باطل است و روز صد و
سید عبد الله المدین شیخ بن عبد الله المدین شیخ بن عبد الله المعید روس الترمی قدس سره

کینت او ابو محمد است هو السید الجلیل بحر المعارف و الاسرار و مطلع شمس الانوار و صاحب
الاشارات الدقیقه و عبارات الرشیده شیخ الطریقین امام الفریقین ولادت او بیست
نهصد و چهل و پنج در تربیم و وفات او هم در تربیم در روز پنجشنبه چهارم ذی القعدة سنه یکهزار و نود و
در سیه نماز عصر بوده و نماز جنازه او بعد نماز جمعه خوانده شد و در مقبره تربیم قریب مسجد او که نور نام دارد
مدفون شد رحمه الله تعالی اعواس از عقد الجواهر والد

سید احمد الهادی بن عبد الرحمن بن شهاب الدین باعادی التریه قدس سره و بسید
الجلیل امام النقول و العقول الهام فی الفروع و الاصول و سید الطراب رب و نزاع الملمع فی التفسیر
بالطاعنه للسدر و جبل و المنصوع لدری و الاقطاع و ولادت او در ترمیم بود بحرین شریعین رفته در کربلا طوفان
شد و مادر آنجا مقیم بود و بلازمت سید عمر بن عبد الرحیم البصره شیخ احمد علان قیام نمود و وفات و صباح
روز ششم نهم ششم ذی القعدة سنه یک هزار و چهل و هفت بوقوع آمد و در محله بحدود سادات بنی
علوی مدفون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر

سید سالم بن احمد بن شیخان باعجو و باعلوی الملک قدس سره و سید جلیل و عارف
بالمدیهت و وفات و سید جاشنگاه روز یکشنبه نهم ذی القعدة سنه یک هزار و چهل و شمس بوده و
در محله نزدیک قبر پدر و جد خود مدفون شد (و و سید اخضر لطیف از شیخ احمد بن علی الشادوی که از کمال
مشایخ بود نموده چنانچه ذکر شیخ احمد ذکر است) اناضل السید علیم الرحمه اعاس از عقد الجواهر
سید نعمت الله المندی الملکی قدس سره و سید جلیل و عارف بالمدیهت و سید
در سنه یک هزار و چهارده از هند بکربلا سیده بجا درت میت المحرم قیام نموده ساله چند در مسجد و
سکوت بسر برد بالاخر در شعب عام استقامت نمود و مناکحت فرموده آنجا او را چند پسر متولد شد
و عوام الناس و طایفه اناث معتقد و گشتند و چون از کسب چیزی میخواست و آنکس وی را نیندا
میگفت برای تو پسر میفرستم پس شخص را نپ لایق میشد و وفات و سید نجشینه سید و هم ذی القعدة
سنه یک هزار و چهل و هفت در کربلا بود و بجلد خود در شعب عام مدفون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر
سید زین الدین بن عبد السدر بن عبد الرحمن بن احمد باحسن باطلو سید التریه قدس سره
جدوی مشهور است بکمال اللیل و سید جلیل و عارف بالمدیهت دو سید در مدینه از احوال نیکم
متولد شد و با حاجت آنرا و لیبای صاحبین بنیاد ایشان جدادری خود سید عقیل بن محمد باحسن محبت
داشت و سید محمد العید او صاحب سورت از جمله شیایخ او است بعد و حج کرد و در مدینه منوره
اقامت نموده بعد از آن اوقات در بقیع مدفون شد و دی بچک از مال دنیا پیش خود داشته بلکه بلای
بوسه رسید با نفور خرج نمودی و بخشش های فراوان کردی و نعمت عجیب از عالم غیب پوی بر سید و وفات
و ششم ذی القعدة سنه یک هزار و پنجاه و هشت بوده رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر

سید محمد بن علی بن عبدالمعین محمد بلیغہ باعلوی ایچدر دوسے الیکے قدس سرہ وی سید
 طویل عمارت باندہ است بکایتولہ شد و ہم در انجا بحد شد رسید و پرش و براتر بیت نیکو نمود و انجی
 از وفایں و خزانہ شیش خود داشت بوسے عطا فرمود و دوسے با کابر علم صحبت داشتے و بزرگان نیز کجہ
 وی آمدند و از دست برکت او استادی خود استندہ وی سرگردہ صاحب دلان بود و وفات وی بک
 بعد نماز جمعہ ہادی عشر ذی القعدہ سنہ یکہزار و شصت و ششش بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از عقد الجواہر
 سید عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن احمد بن علی الادریسی المفسر الملقب
 بالچوب قدس سرہ وی سید عمارت و صاحب کرامات است دسے در سنہ یکہزار و چہل لقبہ
 حج و رکا آمدہ و مجاورت انجا اختیار نمود و بعدہ بقصد ملاقات اولیا و زبارت قبور الصغیا بمن رفت و انجا
 با سید عبد الرحمن بن عقیل باعلوی صاحب مخار و بسیار از اولیا و اندہ ملاقات کردہ بکہ مراحت نمود
 و سکونت انجا اختیار فرمود و ملا ذیل انداز و لطایف مسافرن ہر اقطار گردید و براس ہر خاص و عام
 طعام لذیذ میبای ساخت و اکثر از مملکت ہند و مغرب و شام نذر ہا برای وی سے آمد و وی آنرا بیچ
 فقرا مینمود و مردمان را بکمال و تمایل خود بہ سوی خود میخواند و خود زہد و ان تالستان و زمستان خیریک
 پارچہ قلع و پابجا و کفش و دیگر چیز نمی پوشیدہ الباسا سے فائزہ و نقد بسیار بدیگران عطا مینمود
 و اگر ارامت بسیار است و ولادت او در مغرب سنہ یکہزار و سبت و سہ و تاریخ ورود او در مکہ در سنہ
 یکہزار و چہل دسہ کہ عمر او وقت سبت سال بود و وفات او در پنجار شنبہ ہجہم ذی القعدہ
 سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج کہ عمر او شصت و دو سال بود و مکہ اتفاق افتاد و قبر او در زوایہ سید
 سالم شیخان کہ انرا از اولاد او خریدہ برای دفن خود در انجا وصیت نمودہ بودہ است رحمہ اللہ تعالیٰ
 اعزاس از عقد الجواہر

سید محمد بن نجوش الاعظم سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ وی عالم و متقی است از والد
 ابجد خود و شیخ ابی القاسم سید بن احمد البنا عالم فقاہ و فاضل و وفات او بیت و ہجہم ذی القعدہ سنہ
 ششصد و پنجاہ بود و ہما ز در بمقبرہ حلبہ مدفون شدہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از ہجہ الامارہ
 سید غفور الدین باعلوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلو سے قدس سرہ وی سید طویل و
 عمارت باندہ صاحب احوال و کرامات است وفات او در جماد دوم ذی القعدہ سنہ ششصد

و شصت نبوده رحمه الله تعالى اعراض از کتاب الغر و کتاب الشیخ

سید شجاع الدین عمر المحضار بن عبد الرحمن السقاقلی الترمی قدس سره دی سید جلیل و عارف بالله است وفات او در سجد کما نظر فرود و شبیه دوم ذی القعدة سنه هشتصد و هشتاد و سه و قبرش بجهان بشاره تربیم محمد و شمسوار است و کراماتش عظیم است رحمه الله تعالى اعراض از شیخ و عز

سید عبد المدین القطب الغنیة المقدم محمد بن علی باعلوی قدس سره دی سید جلیل و عارف بالله است وفات او شب و دو شبیه و هم ذی القعدة سنه هشتصد و شصت و دو بوده رحمه الله تعالى اعراض از کتاب الغر

سید عبد المدین علوی بن محمد الحو باعلوی الترمی قدس سره دی سید جلیل و امام و عارف بالله است و مناقب او بسیار است ولادت او شب و دو شبیه پنجم صفر سنه یک هزار و چهل و چهار که از افظ ولد تربیم امام کریم متفاد میشود بوده و عمر او هشتاد و هشت سال و نه ماه است که از افظ و سه جلے سید براید و وفات او بعد از تربیم بعد گذشتن ثلث اول شب شبیه پنجم ذی القعدة سنه یک هزار و یکصد و سه و دو که از افظ شمس الکرامات مستنبط میشود بوده رحمه الله تعالى اعراض از کتاب غایب السعد و المرافی مناقب عبد المدین الحداد

سید محمد بن عبد المدین الحداد قدس سره دی سید جلیل و شریف و علامه و عارف بالله است ولادت او در بلده تربیم سنه هشتاد و دو و دی و در سنه هشتصد و هشتاد و نه در بندر سورت آمد و قبه او در مسجد کبیر نشینش شیخ عبد روس بن بندر سورت بناناده بود و شمسوار است و دو عمارت مردان و در آن مجازات میشود و وفات او شب شبیه پنجم ذی الحجة سنه یک هزار و سی و در بندر سورت بوده رحمه الله تعالى اعراض از عقد الجواهر

سید ابو بکر بن سالم بن عبد المدین بن عبد الرحمن بن السقاقلی باعلوی الترمی قدس سره و سید کبیر و دو مشهور است و ولایت او اجماع و اتفاق گشته مردمان از اتفاق بزیارت اوی آیند و وی از شیخ افراد بود و عالی از بركات او متفق گردیده وفات او شب شبیه پنجم ذی الحجة سنه هشتصد و نو و دو در قریه عنیات که بفاصله نیم مایل از تربیم بوده رحمه الله تعالى

زبان نظم و اسرار تحقیق

جمال دین مزین زاہتمامش از توضیح بیانش گشتہ روشن	علوم شرع حاصل از کلاس بر اہل علم ہر شکل زمہ داری
--	---

و آنحضرت مانند ہم بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشتہ و در سایر اقسام علوم دینیہ و انواع فنون یقینیہ از محدثان با استحقاق در گذشتہ چند سال در مدرسہ شریفیہ سلطانینہ در گنبد بے کمال امقرہ حضرت خاقان منصورست و در خانقاہ اخلاصیہ مدرس و افادہ اشغال داشتند و در ہر مہلت یک نوبت در مسجد جامع دار السلطنہ بہر تعلیم دیت ازلی رقم ارشاد نصیحت بر انواع خواطر اعالم اشرف و اکابرے نگاشتند اما الحال بنا بر حسب عرت و گوشہ نشینی با مثال این امور اتصالات نمی نمایند و تمامی اوقات منجستہ ساعات را متفرق طاعات و عبادات ساختہ با ذخائر ثوابات اخروی مشغولی می فرمایند سلاطین امام و حکام اسلام با قدم ارادت و اعتماد ملازمت آنحضرت را بر ذمت واجب می دانند و در ترفیہ حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقیہ اشفاق میزدول میدانند بر اینچہ می توانند از مولفات فصاحت صفات حضرت نقابت نسبت روضۃ الاجاب فی سیرۃ الہی والال و الاصحاب در اقطار آفاق اشتہار تمام دارد و بی شبہ عقل ادراک نظیر آن کتاب فادات مآب و دہانیہ خیال محال می شمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد کہ بیکر شاه مشہور شدہ اند ایضا در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث بیکار نہ زمانہ اند و بموجب تعیین حضرت واقف اندازند بر ماند و مقبرہ منورہ مذکورہ قائم مقام بدر بزرگوار خویش بودہ بلوازم درس و افادہ قیام می نمایند و زمرہ اطلبہ ملازمت آن درس نودہ از نتائج طبع نقاد آن حضرت مستفید و بہرہ مند میگردد و ملا علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ گفتہ الامان کتاب مشکوٰۃ المصابیح الذی الفہ مولانا ابوالعلاء و البحر الفوائد نظر الحقائق موضع الدقائق الشیخ العقی نقی ولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب التبریزی الی قولہ لکن لکون ہولاء الا کا بر غیر خطا الحدیث الشری و لم یکن فی ابدیم اصل صحیح بقدر علیہ العبد الضعیف و الشرح ما اعتقدوا الا بضبط بعض الکلمات و کانت البقیۃ عند ہم من الواضحات ما طین قلبی و لا انشج صدری الا بان لم یحببت الشیخ المصحح و المرقوۃ المسموۃ لمصرۃ المتی تصلح للاعتماد و تصح عند الاختلاف لا استناد فیہما نسخہ ہے اصل للسید اشیر الدین و السید جمال الدین و نجلیہ السید میک شاه المحدثین المشہورین ازین عبارت ظاہرست کہ سید جمال الدین محدث ارشدین مشہورین است و افضل و ارجح و اوثق است نزد ملا علی قاری از ہمیں از اعیان کورین مثل علامہ

شیخ عظیمی و سید زکریا شیخ غنی متقی و بعد فاصله بسیر از عبارت سابقه در اول مرقاة گفته شد انی قرأت اینها من
 احادیث مشکوٰۃ علی بن ابی حمزة العرفان مولانا جلال الدین شیرازی التمیمی کلان و هو قرأ علی دبعة المصنفین و عتقه المحدثین
 میرک شاه و هو علی والده اسید السند مولانا جمال الدین المحدث صاحب وقتة الاجاب و هو علی عمه اسید صیل الدین
 التیمیزی روی از او که من العلماء اعداد ثمانین منهم مولانا الشیخ محمد بن محمد بن محمد بن الحزنی و الشیخ محمد الدین الطیفی ابان
 و اعلم ان السید الشریف الجرجانی و سمع منه مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی قدس الله سره الساجی الی آخره -
 و نیز در مرقاة در شرح حدیث لا تدخلون الجنة حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی تحابوا گفته اند انما مشکوٰۃ المصابیح المعتمدة المقروءة علی
 المشائخ الکبار کالجزی و اسید صیل الدین و جمال الدین المحدث و غیره باسن الشیخ الفاضلة فکلها بحذف النون -
 و محمد بن علی بن منصور الشنوائی و در رسیده فیما علی الالاسانید اشنوائیه در رند کتاب مشکوٰۃ میفرماید که بعضی این است
 که ابو البرکات سید میرک شنیدم تدری الشیخ خود عاتق بالله صغفی الدین منی و ابانرت و او را از شیخ خود ابوالموہب بنوی
 استغفر بن سید عفتقر نروانی و عبدالرحمن الماشی و سید عفتقر از میرکلان از نسیم الدین میرک شاه از والد خود سید
 جمال الدین محدث از هم خود سید صیل الدین الی آخر الاسناد و شیخ ابوعلی محمد تقوی در رساله مریج الاسانید گفته
 مشکوٰۃ المصابیح للعلی بن ابی حمزة التیمیزی الشیخ ما ذکر است بسندان بسوی شیخ سالم بصری الشیخ ابو الیم کروی از احمد قشابی
 از احمد شادی از عبدالرحمن الماشی و سید عفتقر نروانی و سید عفتقر از میرکلان از نسیم الدین میرک شاه از پدرش
 سید جمال الدین محدث از هم سید صیل الدین الی آخر الاسناد و شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة در
 بسیاری از مقام از وقتة الاجاب تناد و نموده و در شرح سفر السعادة نیز در بعض مقام از او استناد کرده
 بالجلیلین خاندان عالیشان و علو نسب سمو حسب نظیر است از حال این همه اسناد معلوم می شود که کبریا
 این خاندان درین شریف حدیث استناخ شریفین غایب همه آقا است سه مراتب آقا بچه علی بن علی علیهم السلام
 خاتمه الکتاب در ذکر آباءی مؤلف و نبذی از احوال و بایر دانست که رسم چنان افتاده است که کتابیکه
 تألیف یا تصنیف میشود مردمان برل طالب الی نوال مصنف و مؤلف میشود لهذا سطر چند را احوال خود و آباء
 تحریر کرده اند و الا قایت آن نه استیم که درین کتاب بگویم که کبریا سکین این فقیر موضع بویار است و بویار قریه است
 از قری بردوان و بردوان شهر است از شهرهای ولایت بنگا که دارالامارت آن مملکت است و بویار از بهاری
 فاصله ده میل واقع است جانب شمال آن و بهاری آتشین ایستادن این بویار مملکت و اگر از راه دیبا
 نهند که در بویار پیدا باید که در کلا ادرستی فرود آیند و کلا شهر است بکنار دریای گنگا که کلا تا بردوان شریف است

بود با بغا صله چهارده صلح بجانب خورشید کلا و انسانی همچون شام و قسمت و مکان نفیض نیز چنین برایش رایج است
 از مملکت تا کانام هر دو بطریق معنی مجاز و خانی شده باید یکند و اگر خواهند که فعلی بولفت نویسنده در باب مذکور بود است باید که
 این نشان نویسنده که جز آنجا نبوده با مملکت صلح بردوان برسد آن نسب این کینه بام موسی کاظم باین طریق رسید که
 شیخ صدرالدین احمد بن کریم الدین احمد بن فضل الدین ابن صدر الدین ابن محمد صادق ابن محمد بن ابن محمد بن
 ابن محمد بن محمد یوسف ابن فتح الله ابن مولانا عبدالحکیم ابن بایزید ابن حمزه ابن سعادت ابن برهان الدین ابن
 حسام الحق ماکپوری ابن حاجی نور ابن حاجی عاصم ابن قاسم ابن یار الحق ابن شهاب الدین ابن ابن العابدین
 باقر ابن نظام الدین ابن ابوطالب ابن محمد طاهر بن حمزه بن محمد بن مام و سنی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین
 بن امیرالمؤمنین علی المرتضی رضى الله تعالى عنهم همچنین در شجره خاندان خود یا نتم چون آن شجره محض کند و چون
 او کرم خورده بود و لهذا بن حسام الدین و سید نور قدسی کاغذ کرم خورده است معلوم نیست که فیما بین آن نامها
 چند بوده یا عبارت دیگر مراد موم بود و الله اعلم زوجه امیرالمؤمنین علی مرتضی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سیده نسا العالمین است و زوجه سیده الشهدا امام حسین شهر بانو بنت یزید بر دشمنان آخر ملوک علم از نسل نوشیروان کسری
 و زوجه امام زین العابدین علی بن الحسین فاطمه ام عبد الله بنت الحسن بن علی و زوجه امام محمد باقر بن علی ام فروه بنت ابراهیم
 بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و زوجه امام جعفر صادق حمیده بر بریام ولد بوده و زوجه امام موسی کاظم ام ولد
 بوده که از وی حمزه متولد شده سید حسام الحق ماکپوری با دختر حضرت شاه یزید فرزند شاه که خدا گردیده برگشته
 رهنمی که سالانه سکه و پیه مدخل است بوجه جزییه یافته بقیام از او با بغا صله و وسیل بجانب شرقی قسمت
 سکونت نمودند بعد از آن چون سلطنت بنگال بدست سلاطین تیموریاتقال یافت آن برگشته نیز ضبط گردید و
 سید کور از اتره بجای فتنه پراکنده و منتشر شدند بعضی از آن بدست مقتدر از مله سید محمد صادق باو ترقال خود
 فتح کرم الله سماته اهی بی بی که خدا گردیده در بوم سکونت نمودند و از وی سید صدرالدین که بنام محمد باقر معروف است
 و سید سراج الدین متولد شدند این هر دو برادر نهایت ذی اقبال و جامع صفات حمیده بودند نهذی از احوال سید صدر
 از فرقه و کلب بیان میگردد باید دانست که بعد از سید حسام الحق چند طبقه که بدست نشان برگشته نشی بوده کمال از آنجا
 بسربازند چون آن جای از دست نشان بدست و سبب و کلبی با پنج اعیان یافت از آن شیخ محمد صادق سید ایشان
 پای صبر و این قناعت و راز نموده بمهری از اهلک موروثی که از بجای دیگر هم رسیده گذران و قناعت نمیدادند بعد از آن چون
 با دختر خال خود سماته اهی بی بی بنت شیخ کرم الله مرعوم که خدا شدند اهلک شیخ کرم الله مرعوم نیز بدست آمدند

قد لیل بوجای بی بی نهایت عابد و صالح بود و کثیر الصوم بود و خواجه از غره در شب عید الفطر شاه متوالی روزه داشت
بعد عید الفطر سه شوال نیز صایم بودی و در ماه محرم از غره تا عاشره ده روزه داشتی و در هر ماه ایام عین سه روز و هفت
پنجشنبه و عید و روز صایم بودی و این از زبان شیخ ملام مرگ و از وی فوت نشد الا آنکه مرض بودی یا ایام
معهده متغیر زنان اذان از خود را معاف داشتی و در شب با خرب بر خاستی و اگر حاجت غسل بودی در گرا و سر
غسل نمودی و تا زمانیکه شوهر و اید وقت خواب تا آب غسل میانی نکردی بر سر نشوی خود زرقی تا اگر حاجت افت
غسل نماید بعد از آن نماز تجدید کردی و بعد نماز تلاوت قرآن مشغول شدی تا صبح و میدی و بعد نماز فجر بکار و بار
خانه داری مشغول شدی این عادت او نیز مانند صوم او و غیر ایام معذوری از وی فوت نشد او ایست از وی کج و
که متعالی پسری ذی قبایل و صلح بوی عطا کند که بسبب آن رفع عسرت و گردد و مناجات میکرد که خدا یا از کرم خود من و زنده
مسحود ذی قبایل عطا کن که رفع عسرت من نماید و بظرف طلای در طعام ده این فضل تو بعینیت پیوسته وقت افطار بعد از این بخاک
کرد

که نمیکند از عادات سال	که در حاجت مستحان ذوالجلال
گر گران و گشتا بنده بود	عاقبت جوینده یا بنده بود
سایه حق بر سر بنده بود	ز آنکه جد جوینده یا بنده بود

تا آنکه سید شاه غلام علی دستگیر ساکن شاه بازار که از مشایخ اشراف انزلیان و از کاملین آنوقت بود
آنفا تا وارد بوبار گشت بسیار کسان دست ارادت بدامن او در آن گردنمالیشان زلف شوی
هر دو یعنی سید محمد صادق و ماهی بے بے نیز بملقه ارادت او در آمدند ماهی بے بے از شیخ استاد کا
دعا برای فرزند خود نمود شیخ گفت امر طهارت و بیدار و آنچه مقتضای وقت باشد بعد نماز
صبح تقدیم رسانیده خواهد شد ایشان هر دو منتظر ماندند و از اولدی خود که پیوسته ملول می بودند ملا
شان اشب زیاده گردید و دیگر شیخ بالیشان بشارت داد که اے مادر تو همیشه یک پسر
از خدای تعالی بخواتی حق تعالی دعای تو اجابت نمود و یک پسر دیگر از فضل خود توارزانی دارد و پسر
بے هم مختصیب حق تعالی توارزانی دارد و خاطر جمع دارد منتظر لطف اینزدی باش اگر چه هر دو ذی قبایل باشند
مگر یک از آن بدیم که شل چشم باش او کمتر دیده باشد وجود اید این گفته شیخ بطریقیکه بخواتست بدرفت
بعد از آن بانکه روزگار می این هر دو برادر سید صدر الدین و میراج الدین یک بعد دیگر وجود آمدند بعد
از آن سید محمد صادق از بخان نانی و گذشت ای بی بی را الغیر این طفل صغیر یکپس نبود با وصف عسرت علم جو کی نیز

علاوه آن شد و کار خود حیران ماند انقضی بجز تکلیف بجز اوقات نبود تا آنکه پسران او سه و چهار سال شدند
 بخاطر او که نشست که بابتی بخدمت شیخ خود بر دم و طفلان را نیز سعادت قدسوسی او حاصل کنان این کیفیت
 و فرجه راه میا نموده و مرغ و مرغ و غیره آنچه تقدیر و بود برای مرشد خود برسم بدو به راه گرفته با یکی سواره
 مع طفلان نزد شیخ رسید شیخ بدین طفلان او نهایت خوش حال گشته گفت الحمد لله که بشارت مرگ است
 شد بعد از آن دست دراز کرد طفل خود و سلج الدین را خواست که با خوش گیر و سلج الدین تبر سید و به زین شیخ رفت
 بعد از آن شیخ دست مبارک بطرف پسر بزرگ صدر الدین دراز کرد و بے تامل با خوش شیخ رفت و از بازی
 خود حضرت شیخ را چنان مخطوط کرد که بے اختیار از زبان شیخ برآمد که این پسر شیر فعلت است ای مادر این
 پسر همان پسر موعود و مطلوب است این شیر است مثل اوی و اقبال و جاه کمتر دیده باشند بعد از آن قلمیکه با
 تعویذ می نوشت بدست صدر الدین داد و گفت این قلم در بنگاله و هندوستان بگرد و سه بار بر زبان
 شیخ این الفاظ تکرار یافت انقضی مای بی بی از نزد مرشد خود شادمان و خندان بیرون آمده بخانه
 خود رسیده پسرش طفلان خود مشغول شد و منتظر لطف الهی میبود بعد از آن طفلان را بکاتب چو گریه
 فرستاد چو گریه قوی است متصل و پسر از بهار بفاصله دو سیل واقع است در آن قریه ملا صاحبان
 رئیس آنوقت بودند و اکنون نیز هستند پس این هر دو در یک مکتب که طفلان ملا صاحبان نیز تعلیم میکردند
 بحد تمام تحصیل علم مشغول شدند روزی در شامی باز بایک از طفلان ملا صاحبان و صدر الدین
 چنانچه رسم کودکان باشد گفتگو زد و در ضرب واقع شد طفل ملا صاحب نزد پدر خود شکایت اینی
 نمود ملا صاحب کس بطلب صدر الدین فرستاد تا آداب نماید در آن زمان سید شاه مراد الله
 قدس سره صاحب تفسیر مرادیه که از خلفای شیخ منظر جان جانا است و از مشایخ مشایخ مجرب و
 است از اتفاقات وقت از چند و احوال چو گریه بود و بیدایت خلق مشغول بود و در دم انداز بارنگی
 متقدرو بودند بحلب ملا صاحب بیامد بعد از آن صدر الدین نیز حسب الطالب در مجلس رسید
 حضرت سید عظیم بن خا است و او را بالا نشانزد مردمان از مشاهد آن حال تیر شدند بعد از آن
 حسب الایا شیخ صدر الدین را رخصت انفراد و او بعد رفتن او از شیخ پرسیدند که این جنین طفل
 محقر انظیم نمودن چه سنی داشت گفت خدا او را عزت بخشیده است و عاصی سید شاه غلام علی دیگر
 و ملا صاحب در حق او مستجاب شده غمگین بپایه روح خواهد نمود اگر شاعر و باو که امی انرا شایست

پیش می بردید بر وقت او متقاعد مت با و دشوار بودی ز نهار که از تو چنین مکنید و ممانا کن بر عایت
 خاطر او گوشتید سیدنا دهیم است شمارا ثواب آخرت نیز حاصل خواهد شد بعد از چندی سید مودود
 بعد از نیکه خواست از چو گریه سفر نمود باز یکبار با اطفال ملاصاحبان و او همین طور معالیه در شامی بازی
 پیش آمد باز ملاصاحبان نصیحت شیخ را فراموش نموده خواستند که او را باز از ندانین اراده اطفال هم
 نوکران خود بقصد اندازد او در مکانیک سکونت داشت رفتند چون خواستند که در مکان داخل شوند
 خود کار غلام غوث قدس سره ساکن ترین پور که قبلاً متصل چو گریه از خلفا سید همدان قدس
 سره بود پیش آمد گفت بی شما چه خیال دارید همدان نصیحت حضرت شیخ فراموش کرده اید زنده پیرایون
 این کار کردید زمانه خروج او قریب رسیده است این گفته ایشان را باز کرد و ایند بعد از آن چون عزا و
 بی پانزده سالگی سید بروزی نزد مادر خود آمد و طعام طلب کرد اتفاقاً از دروز خان تا خوش نبود مادرش
 بر داشت و گفت از خدای تعالی بپوسته بخوانم که پیری مناجاتال بن عطف کند که مرا بغرف طلای
 طعام دهد آنکه بخیر است بر عکس آن و با یک طعام تمام شد و این که صدر الدین را ازین سخن نهایت نیرت و این
 حیت گرفت گفت ای مادر راست گفته اکنون اینچو میسر آید مله به بعد ازین انشاء الله طعام من ترا
 میا کردن خواهد شد پس مادرش اینچو میسر شد و وقت او را پیش او را و طعام خورد و پارچه مستعمله
 خود بر هم بسته مادر گفت که من از تو رخصت شدم اگر خدای تعالی مرا باز از دروز تو خواهم آمد و الا این
 دیدار باز نیست است مادرش گریان شد و گفت کجا میروی و چه خیال داری گفت او را تحصیل علم منیام بعد
 از آن تلاش روزگار خواهم نمود اگر گامیاب شوم بقدری سوسه تو باز آیم والا نمی آیم مادرش گفت مگر خیال
 نوکر سوار سس گفت ارے گفت اباسے تو پیوسته پای صبر در این قناعت چیده داشته اند
 و یاد صفت قلت معیشت یکس بندت سوال یا نوکر سس تن در نداده اند گفت ای مادر سوال که هرگز
 نیکنم و در باب چاکری اگر خدمت سلطنت باشد قبول کنم والا نزد دیگر سس ما بعد از این نخواهم کرد خاطر
 جمع و این گفت مادر او دواع نمود و بی زار و راه و بی رفیق طریق مرشد آباد که وقت و دارالامارت
 ولایت بنگال بود پیش گرفت پرس پرسان بنزار تکلیف در انجا رسید اتفاقاً با یکی از درو ساسے
 اشهر در راه ملاقات گردید آن میس از سس پرسید که تو کیست و از کجای و بی خیال انجا رسید گفت
 سس سید زاده نویم و از راه در راهم و اراده تحصیل علم سید ارم مگر بیج سبیل آن ندارم درین شهر با یکس

آشنائی سے تم نیکو نام لکھا کروم درکار خود میرا نام ان رئیس شہنشاہین بختان بروی مہربان گشت و دور
 ہمارہ خود گرفتہ بوناق خود بردہ باطفال خود سپرد و گفت کہ این سیدزادہ طالب العلم را نیکو داریہ ایشان
 درخانہ او سکونت نمودہ بمدرسہ نظامت تحصیل علم مشغول شدہ اتفاقاً مدرس نیز بملاحظہ جودت و
 دکادت وی نہایت مہربان شدہ برین منوال تحصیل علم مشغول بود اتفاقاً راہ او از زیر مکانیکو مش
 زادہ یعنی نواب زادہ انجا سکونت داشتہ واقع بود و مدرس زادہ مسیر محمد جعفر علی خان
 ہر روز او را میدید و روز بروز سال محبت او در سینہ خود نشانہا آنکہ روزی او را
 طلب کرد و پرسید تو کیستہ و از کجائی و چہ شغل میدارے گفت سیدزادہ غویمہ و از علاقہ برو دایم
 و تحصیل علم مشغول فرمود من نیز تحصیل علم مشغولم اگر تو زہد باشی طعام با من نورس و از پوشش خود تو
 دہم و بر خاقت یکدیگر تحصیل علم نمایم او ساکت ماند پرسید کہ چرا ہیچ جواب نیکوئی گفت این
 امر کہ حضرت شافریوز در حق من نعمت غلطی و موبہیت کبرے است لیکن از دو امر سیرم اول آنکہ
 در صحبت دالے ملک باشم شاید از من بے ادبے سرزد شود و ثوقت بغضب سلطانے گرفتار شوم
 کہ طاقت تحمل ان ندارم دوم آنکہ انوقت من وقت تحصیل علم است نہ وقت مصاحبت شاید حد
 شما براس مصاحبت مرا اختیار کند و از تحصیل باز مانم نواب زادہ فرمود کہ ہرگز ترا از تحصیل باز ندارم
 و بے ادبے ہاسے تو نیز عفو سازم و انماض نمایم سید مذکور چون این شنید کمال اطمینان بہ دست
 مدرس زادہ رسیدہ اوقات بسیر میسر و بعد از چندے ریاست نظامت
 مدرسہ آباد بر میر محمد جعفر علی خان قراریافت سید موصوف را بعدہ ششے گرمی سر فرستاد
 اولابشا ہرہ صدر و پیہ مقرر نمود سید مذکور کار مفوضہ خود بحسن خوبی تمام انجام میداد و روز بروز
 تخواہ و مرتبہ او زبتر تے اور دتا آنکہ بعدہ بہر ششے مقرر گشت و بعد از ان مدارالکمام بہ نظامت مقرر
 گردید و ششے یکم نیز بروی بسیار مہربان شد و بملاحظہ ان و دیانت او او را بہ خواہندی و بعدہ
 دیوانے خود با دو مفوض ساخت چون سید موصوف را از ہمہ جانب مرفو الخالی ہمہ سید و مال دوست
 و اقتدار روز افزون حاصل شد خواست کہ بملاقات مادر بیاید و از احوال برادر نیز خبر
 بگیرد و برین فکر از نواب ناظم بنگالہ رخصت چند روزہ گرفت
 و چون ارشے یکم صاحبہ کہ با در کپتے مشہور بود استدعاے رخصت نمود یکم صاحبہ پرسید کہ بچہ حضرت

میردی گفت که دو ضرورت دارم اول دست است که از ملازمت مادر محروم مانده ام و حال آنکه
 مادر پیوسته این آرزو داشت که بطرف طلالی طعام خور و این وقت که خدای تعالی مراد صحت داده و نظر
 طلالی پیش او برسد دیگر آنکه که خدا نکرده ام بخوابم که خدا شوم بگم صاحب فرمود که پس مبارک است مگر برای
 مادر خود و طرف طلالی بهم رسانیده و برای عروس خود زیورات طیار ساخته مرا بجا گفت که نا حال
 چیزه ساخته ام بوطن رفته طیار خواهم ساخت پس بگم صاحب از سر کار خود زیورات طلالی مرصع ترا یا
 عروس و طرف با طلالی که یک کس طعام خوردن تواند مع سامان نقرای مانند سلعت چاق و انبار
 با و مرصع فرمود پس مذکور زحمت انصراف یافته شادان و خندان بوطن مالوف رسید مادرش بقید حیات
 بود بر سلا متی احوال و دولت اقبال پس سجدات شکریه بجا آورد و سید برادر خود را دید که او هم از تحصیل
 علم فارغ گشته هر دو برادر یکدیگر را در یافته بیست خوشحال شدند و هر دو برادر که خدا شدند صدر الدین مقام
 جمیل که قریب است از فراسه برودان با مساعده دولت مناسبه بے منت قاضی حافظ طالب الدین که پیش
 انقریه بود که خدا شد و بیاج الدین بمقام نژاد آنکه که قریب است از قوای هوکی متصل است بیست با خندان
 بی بے منت سید خنک را بهادر حسین که از اولاد سید شاه نظام الدین قدس سره بودند که خدا کرد و بعد
 از ان قرار بران یافت که بیاج الدین با مور خان داری معروف ماند و صدر الدین بر سر روزگار خود در در
 کار و بار بر همین و تیره بود اقبال و دولت هر روز رو تیرت شاد و ماهی بی بے مقصود خود فایز گشته
 باز که زمانه شادمان و شکر گذار حضرت رحمن بجا و رقت ایزد منان پیوست و تقریب فائز و طعام
 مساکین و داد و دهش بی انداز و توقع اما چهل روز هر روز جوق جوق مساکین می آمدند و طعام می خوردند
 بعد از ان چون نوبت حکومت انگریزان درآمد اولاً فوجداری ذمه دولت انگلستان شد لاد کلافت
 اول گورنر جنرل هندوستان برای عهد نامه با نظامت در مرشد اباد رنست صدر الدین از جانب
 نظامت برای گفتگوی این امر با مور گردید مگر هیچ نوع گورنر مذکور ایشان را بدام خود آوردن توانست
 هر چند که قطع و تخمین نمود فایده بران مرتب نشد تا آنکه به نظامت گفته فرستاد که رای من باری
 سید موافق نیست و باید که ناظم شخص دیگر را باین امر نام زد فرماید ناظم بر طبق ان عمل نموده شخصی دیگر را
 باین امر مقرر فرمود اما حسب خواه انگریزان که در ان حج نظامت بود عهد نامه نوشته شد و بی حضور سید دستخط جان بین
 بوقوع آمد با کمال نظامت مرشد اباد از عهد صوبی میر محمد جعفر علی خان و نواب نجم الدوله و نواب سیف الدوله
 و نواب مبارک الدوله سید مبارک علی خان بهادر میر و جنگ پیچ از معتمدین بشد و جرح حسن خدمت

او با ارگانه اسان چاه حضرت نعل سخانی سلاله امیه تیرگرگانه سلطان ابو الطغر جلال الدین شاه عالم
 بادشاه غازی نورالدین منجیه که آخر ملوک تیموریان است رسید نهایت مسرور شده سند تولیت برگشته بایر
 هزار یعنی بست دود و هزاری محالات اوقات حضرت مخدوم سید شاه جلال الدین تبریزی گنج رواق
 گنج بخش قفس هرگاه و اجلال محمد زین گویند و سنده امیه برگشته نشی که سابق جدا و مسیلم اتی در عهد دولت
 نصرت شاه بادشاه بنگال من و جد جعفر یافته بودند عطا فرمود نفس برود و سنده در خرابین نفس داده
 خواهد شد و بعد از ان از نظامت متواتر خطبات از جانب نواب ناظم بنگاله یافتند چنانچه مکانات
 کلکته و امیه چک سرکیشن مکرر سالانہ محاصل ان پذیرار و بهر انگریزی مجد ادای خراج سالانہ چهار صد
 و بیست و پنج روپیه میباشند و سنده تولیت همون برگشته بایس هزاری و حضرت شاه بعد از ان چون
 درین ملک دولت انگاشیه قائم شد و عمل دیوانی بدست انگریزان آمد مستر بابل صاحب المهد
 اجتنه مرشد آباد امور شد سید موصوف را همراه خود گرفت و از حسن خدمت او نهایت مسرور شده
 مزد و داد و ان هشتک صاحب که گور زنجیرال میند و ستان بود سفارش نمود گور زنجیرال کبابان فرستاده
 قبول نمود و بعد از قابلیت او نهایت مخلوقا شد و حسب مشورتش لتین اقیام کلماته امور نمود و وزیر و را
 سید موصوف نزد او و برقی نهاد و دو بند و بست ساله هر سه جلات بنگاله بهار و اویشیریک نمود یکی از مشیملک
 گردید برین اقتدار پادشاهان ازین جهان رحلت نمود و سنده تولیت برگشته بایس هزاری از دولت
 انگاشیه نیز حاصل کرد کار خبر از سید موصوف بسیار جارسه شد و بچاره مدرسه نیاناماد و بحر العلوم
 ملک العلماء مولانا عبد العلیم محمد ابن مولانا نظام الدین احمد الکنوی الانصار س را به شاه و یکمزار و
 مدرس اول مقرر نمود مدت شانزده سال بحر العلوم دین مدرس بهر بر بند و مسلمانان بنگاله
 که پیشتر ازین تحصیل علوم عربیه از هند و ستان میبودند از ان مشقت باز رستند زبان عربی
 در بنگاله گویند از همین مدرسه جاری شد و هزاران کس ازین نفس متبرکه بحر العلوم تربیت یافتند چنانچه
 مولانا سید معظم حسین مفتی اضلاع هفت ضلع بره و ان و برادرش مولانا سید محمد سعید مدرس اول
 عالیہ کلکته و قاضی سید محمد ساکن بنگالیه مفتی اضلاع مرشد آباد و راج شاهی برادرش قاضی سید
 حامد الدخان قاضی القضاء بنگاله مقام کلکته و برادر علایش قاضی سید عبد الوود و قاضی القضاء
 مدراس و دیگر خلائق لایق و لایق تلامذهی تلامذہ بحر العلوم اند ازین مدرسه تحصیل علم نمودند و اولانند به

کتابت بود بعد از آن در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و نه مدرسه پنجمه و در منزل قیوم نمود تاریخ این مدرسه
در کتاب اینچ نوشته اینست

که چون قیوم صبر اندین مبارک مدرسه	شده اساس علم قائم ترین مبارک مدرسه
فداست تاریخ سال از عالم بالا عزیز	علویان گفتند روشن این مبارک مدرسه

اندر سه آگهی بان شان و شوکت بنست عهد الحمد لله که تا این زمان جاری است یعنی از احباب
بطور نوش فراجه بن گفتند که بقیه که در وقت جد بزرگوار تو مدرسه جاری بود اینوقت چرا نمیکنی گفتیم که

فیض روح القدس از بازنده فرمایید	دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
---------------------------------	----------------------------------

و سید موصوف در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هفت مسجدی متصل مدرسه بنا نمود کتاب مسجد اینست

سید بے نسبت صدر دین	کرد مرتب چو حریم خدا
گفت سر دوش پنهان تاریخ ان	وقت نماز است مسجد بیا

و سید موصوف بنید بصوم و صلوات بودند و ادام الحیات گردن ساسه نگریده اند از غنفلان شیب
تا دم مرگ نگاهی نانا و استحال مکررات نکرده اند نهایت متواضع و ذی خلق و جواد بودند و مسافر
زبان بناماده اند و زبانی است و در کفر خدای نموده بودند چون از زوجه اول که مسماة دولت النسالی
بے بنت حافظ طالب الله باشد اولاد نشد و در مرشد آباد با جگنا بے بے بنت سید و احمد علی
موجود که یکی از اعیان ان شهر بود و موصلت نمود و از این جگنا بے بے یک پسر سید کفیل الدین که بعد
راقم درویش است و یک دختر مسماة بنت الفاطمه بوجود آمدند و از دولت النسالی بے عقب نامزد
پس سید موصوف بین پسر دختر را وارث گذاشته و میراث فردان از هر قسم ترک نبوده و بنیان
و پنج سالگی و چهاردهم رمضان سنه اصد و عشر و مائین و الف انتقال نمود چنانچه تاریخ وفات
او اینست -

زنجیری الف و دصد و باز ده	زر رمضان بوده شب چهارده
---------------------------	-------------------------

و قبر او در کانی که قدم رسول صلعم است بوده متصل مسجد بوبار و قبر زو جین او در د پهلوی دی
است زیرا بر دو محاسن سید بسیار است برین تدان گفتا نمودم بعد از وفات او سید کفیل الدین
صغیر بود اما که او تا زمان بلوغ او بجفا طاعت گوشت رفت که از کورث آف وارد دس گویند

بعد از بلوغ او همه املاک و اعیان یاقت نقد فلوان بدست او افتاد و خیل جا و برادران وجود و سخاوت
در گذشتہ بدرجہ اسراف رسید و با تمکین روزگار سے انہ نقد بر باد رفت و فوسقہ و فساد و عیون
احوال صرفت نقل میکنند و اعمدہ علی الراؤ سے کہ یک ملک روپیہ بید روز صرفت نمود و اہل عمر اگرچہ
بلا ابا لے گذشتہ مگر در آخر عمر دارک ان نمود و از جمیع معامی تا یب شد و نیز شاہ نور محمد چچہ بیکہ ملی
کامل و مشہور از زمان بود و او را پنج بند از ان گویند کہ ہر روز پنج چہ طیارہ را خیر بہار نہ سیفر رفت یک از
اسباب پنجہ بید و یک از فقر امید و یک از بخا دم خود میداد و یک از بخراک خود صرفت می نمود
بر بہمن و تیرہ زندگ کرد و مشاہل نشدہ و اوقات عزیز خود بصلی و تقوی گذرانیدہ بیعت نمودند و ان
سائے چند کہ بزیست صوم و صلوات و تلاوت قرآن و نماز بنجہا وی قوت نشدہ و اوقات عزیز خود
را باوصف بودن املاک کثیرہ بقتل کتاب مصروف داشت و لباس نشن پوشیدہ و با دختر خود کار مید
محمد ساکن چپکا علاقہ قلع بیگلی کر از اولاد سید شاہ معین الدین کرمانی است و سجادہ نشین انجا بود
سماء زبیدہ بے بے وصلت نمودہ یک پسر سید کریم الدین امہ را کہ بدراقم حروف است و ارث
گذاشتہ در حد و دسہ ثلث و اربعین و اربعین و اربعین انتقال نمود و عمر او اوقات قریب چہل
و سہ سال بود و در وجہ او پائین مکان قدم رسول است جانب شہرستے زمین شمسائے
در یک محوطہ سید کریم الدین وقت وفات پدر خود بمر سیزدہ سالگی رسیدہ مگر بسکزدوی ہوش مائل
و متعلم بود و در ہمان خود سائے از انتظام خود ہمہ دیون پدر او نمود و و اما کہ ترقی نمود و نبولیت
حالات اوقات حضرت محمد سیدہ جلال الدین تبریز سے قدس سرہ مانند بد پدر خود برداختہ
حسن انتظام تمام نمود و مدرسہ و مسافران بطور شالہستہ جاری داشت مدرسہ سابق کہ بحر العلوم
در ان سکونت میداشتند شکستہ شدہ باز از تجدید تعمیر ساخت اکنون پچان مدرسہ او قائم است
و کتاب مدرسہ سابق برین مدرسہ نصبت با بخلہ و برین دیار بقتل و فراست ہر کسے اور اسے ستود
و عطلای روزگار اورا بہ خود بیج سے شاد و بشورت او تعلق میبودند و ایمان در و سائے اطراف
آبا و کمال محبت و اتحاد واقع شدہ و نہایت خوش خلق و صاف طالبہ و مقید بصوم و صلوات
بودہ و باخیر النساء بے بے بنت مولوی محمد ساجد صدیقی کہ بعدہ منصفہ مامور بود کہ خود اگر دید کہ
پسر کہ را قم حروف دہر و در اولش سید سراج الدین و سید صفی الدین دیکد خرم معصوم بے بے را

دارت گذاشته تبارخ بخت و بستم سانون سنه یکمزار دودصد و شصت چهار بنگالے مطابق سنه
یکمزار دودصد و هشتاد و چهار بجرے از نیمان فانی در گذشت شعرا و علمای تاریخ وفات ویرا بطو توفیق شد
اندر بنجلان دو تاریخ مذکور میگردد و مولوی سید رسول بخش حسین مرحوم مغفور ساکن پنجاه متعلقه ضلع جوگلی
که مدرس اول مدرس جلالیه در انوقت بودند و این تقریر بچہ ان تمیند و است این قلمه گفته

کریم دین کو خوش خلق بود بسبب آمد	در دن باغ جنان رفت گفته بسم الله
چون خواستم که شمار بچہ سال و آتش	بگفت بافت غیم و بیخ واد و پلا

و مولوی حبیب الدین صاحب سلمه الدنقالی که پیشتر قاضی عدالت بر دو ان بودند و کنون بجای
مولوی رسول بخش مرحوم مدرس اول در مدرس جلالیه اند قصیده و تاریخ وفات و گفته بودند که بیت اخراج این است

گشت تاریخش از میان حساب	وخل الختہ ہے المادے
-------------------------	---------------------

و قبر او در زیر قدم رسول متفضل مسجد بوبار جانب نمے زیند شائے که دفن جمیع اقارب و ابا و است
بوده است بحکم الله تعالی اما اتم حروف بماه اسن سنه یکمزار دودصد و چهل و نه از سنین بنگالے
مطابق سنه یکمزار دودصد و پنجاه و نه بجرے متولد شده چون بس تیز رسید برای تحصیل علم داخل مدرس
جلالیه شده از مولوی سید رسول بخش مرحوم استفادہ نمود چون غیر پانزده سالگی رسید انوقت فواید بسیار
یافت شمع مولانا عبد الرحمن جاسے بر کافیه بخواندم که پدرم رخت اقامت بسرای جاد وانی بزرگچکس از
بزرگان چنان شفیق بنود که کار و بار خانه داریم بر سر گیرد و مرا برای تحصیل علم فارغ گذار و ملا جرم اوقات
خود بخش نمود و بعضی از ان تحصیل علم صرف نمودم و دیگر اوقات مشغل خانه داری بسر میردم ازین طرف راه
درسم زینداری نیز هیچ نمیدانستم بعد از فوت بشورت عمال پرکار ما سر انجام میدادم و در سال دوران امر
کنون کار و داشتم و از تحصیل علم مایه العز و رت فارغ شدم مگر پوسند اوقات خود مشغل کتاب بینی نمودم
داشتم پنج گاه خود را ازین مشغل معذورنداشتم اشتیاق من بطلالو کتب تواریخ و سیر زیادہ شد و در ضمن ان
اندک بطرف کتب حدیث نیز مشغل نمودم بعد از ان حسب گردش روزگار ناچار به بھاب گوناگون مبتلا شدم
گاهی با مراض سخت مبتلا شدم که است برگ از وین خوب و مرغوب بل گشتم و متواتر فرزندان و برادران و گوناگون
و برادر خود را و علم پیورند و قوی است بکج فنی حکام نجوس نیز شدم مگر الله تعالی انان بلیغ اتم و او ذیاد چیل
بزاره رو پیور ان حرمت شد و حکم تحت فرخ و مستر گردید بنیان کو بیان عواث خود کنم ذکرش ناکردن ولی ترا

اینست که این فقیر از مولوی سید رسول بخش ساکن بوس محلہ منخلات چندہ ضلع بہکلی کہ مدرسہ اول مدرسہ جلالہ
 بوبار بود کہ فقیر با حق جہت مولیٰ آن ہمہ بہت نمند نمودی از مولوی محمد بیہ بیہ بن اول مدرسہ باریک لکنتہ و مولیٰ
 مولوی سید محمد سعید سنی ساکن جوگرتہ مدرسہ اول مدرسہ عالیہ لکنتہ و مولیٰ از برادر خود مولانا سید غلام حسین مفتی مدرسہ
 بہت منخلع بردوان و مولیٰ از برادر معلوم ملک علی مولانا عبد العلی لکنتوی الانصاری مدرسہ اول مدرسہ عالیہ
 بوبار و زیان جلالہ راقم حروف بود و مولیٰ از پدر خود مولانا نظام الدین صاحب شرح مسلم الثبوت وغیرہ و
 از پدر خود مولانا قطب الدین قدس اللہ سرہم و انا من علینا فیوہم دیر کاتم و از خود مولانا محمد
 رب العالمین و اہل سلوۃ و السلام علی خیر خلقہ سینا محمد و آلہ و صحابہ و اتباعہ اجمعین الی یوم الدین
 سند شاری بابت و رسمیت اعیہ بوبار

شاه عالم بادشاه غازی
و تخت ابد المظفر علی الدین محمد

غازی احمد علی بیگ
شاہ عالم بادشاہ
۱۱۴۳
اولیٰ مظفر جلال الدین

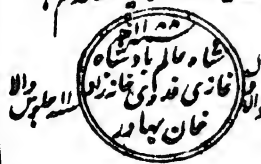
درین وقت سمیت اقتزان فرمان والا نشان واجب الاذعان صادر شد که موضع بوبار در سبب علم گشته نهی
متعلقه چکله بردوان سرکار ساکنام مضافت صوبه حبیبیت امیلا و بنگاله که مبلغ دو صد و هشتاد و پیه حاصل است
منجمله محال خالصه تشریفه رای مصارف علما و فضلا و مدرسه و ملازمه و خند و سبب تشریفه در وجای ختام افتخار سیاه
میر صدر الدین باقر فرزندان بمبانی تصدیق دیا داشته و توقیر و انچه احسن تر در بر جرم آن بنفیزه از اجک
نشان بر سبب تلکوز نیل حسب الضمن مقرر باشد باید که فرزندان نامدار کنگار و الالباب و وزیرای ذوی الاقدار
و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و مقصدیان مهمات دیوانی و متکفلان محاملات
سلطانی و جلایه داران و گویان حال استقبال برآمد و موبدا و مستقر و استقرای این حکم مقدس علی کوشیده موضع
نمکورد در سبب نسلا بعد نسل و بطنا بعد طین خالد و محمد و بقصر او با فرزندان باز گذارند و از صواب و مقصد تشریف
مصول و محروس دانسته بعلت پیشکش صوبه داری و فوج داری و مال و جهات و سایر اخراجات مثل قلعه
محصلانه و دار و خانه و شکار و بیکار و دودنی و نقدی و صد و دوی قانوگلوئی فرزند و متصرف نشوند و اوکل کالیف
دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و موقوف اعظم شمارند و عین باب تاکیه اکید و قهر غن مبلغ دانسته هر سال
مجدد نظمینند و از ریش کر است بلخ و آن خلف و آنخوان نوزند بنیچ با فرزند هر چهاره الاول سال سبب یکم از طوبی الازیب محرمیت

سعه شرح معنی موجب سیاه و زعفرین بدو قرار داده حکم صادر شده که موضع بوبار در سبت علمه برگشته رشتی
متعلق بچکله بردوان سرکار ساکام صفات هو به حینت ابلا و بنگاله محله محال خالصه شریفه برای مصارف
و فضلا و مدرسه و قلعه و خدمه بقوه شریفه در وجه انعام التعماد سیادت پناه میر صدر الدین با فرزند ان سلا
بعد نسل و بیضا بعد یطین بمعانی توفیر تصدیق و یادداشت از نشان بیج شکوه نسل مرحمت فرمودیم
واقعہ الیہ محادی الاول سلطنت مبارک .

نقل خط انور

منتهی بیان مسند کرده بدینند

شرح عرضی گذرانیده سیادت پناه میر صدر الدین آنکه زما گزشتہ روز بهمانی از دیار غدود دولت بگاہ
آئمی استقامت نمایا و جماعه کثیره همراه وار و افضل خسر و امیدوار است که موضع بوبار در سبت علمه برگشته رشتی
متعلق بچکله بردوان سرکار ساکام صفات هو به حینت ابلا و بنگاله محله محال خالصه شریفه برای مصارف
و فضلا و مدرسه و قلعه و خدمه صادر و وار و در وجه انعام التعماد و عا گوی با فرزند ان بمعانی تصدیق و یادداشت و توفیر
مرحمت شود و بنام تصدیق بدین دفترین و تحکم فرین شوند که فرمان والا شان و عزیزان ایشان تیار کرده بدینند
شرح و تحکم نایب وزیر الممالک جمیلہ المملک مدار المہام آنکه مطابق دستخط بعل بیانند
بریکه شرافت و نجابت مرتبت امانت و ایالت منزلت فرزند لوی شوکت و حمت طرازند بسا اوست و عطیت
اعضا و خلایق و فرزندانی اعما و سلطنت و کشور کشانی ظفر سیرای معارک جهان بانی عیش آرای محافل
کامرانی جو به مراتب حقیقت و وفا فرزند شمع بیکرنگی و صفای بدم دگشتی مجلس خاص محرم خلوت ساری صدق
اخلاص کار فرمای سمیت و تقلم تبریر آموز امور عالم زبده فدویان خوانین ملیند مکان عمده امرای عظیم الشان
وزیر صائب تدبیر ممالک یا مدار امیر شهنشیر عالم بقدر لازم الاختصاص و الاغراض و اجبالا احترام والا استیاز
رکن السلطنه بادشاه سلیمان آقندار وزیر الممالک جمیلہ المملک مدار المہام اعتماد الدوله آصف جاہ بآن المملک
ابو المنصور خان صفد بیگ شجاع الدوله بی خان آصف الدوله بهادر بزرگ یار و وفادار سپه سالار تمامند



تاریخ ثبت

سند شاهی بابت تولیت پرگنه بامیس هزاری

دستخط پادشاه



متصدیان محلات و متقبال وجود این قانونگویان و رعایا و مزارعان و سایر سکنه و عموم متوطنه محلات
 اوقات پرگنه بامیس هزاری اعلام کند حسب حکم تاجان طلع آفتاب شعاع گردون ارتقا تولیت روضه مبارک
 قطب الاقطاب حضرت مخدوم سید جلال تبریزی قدس الله سره مع محلات اوقات که از قدیم و حرمت حضرت
 روضه مبارک مذکور است بساوت و نجابت پناه شرافت و رفعت و متنگاه است و مثل پایگاه سید محمد الدین
 مفوض و حرمت گشت مشارالیه تسلماً بعد نسل و بطناً بعد بن تولیت روضه مبارک پنجاه مقرر بوده در تمامی اوقات
 اوقات مع مشیها و دریاها متعلقه پرگنه مذکور و لواحق آن قابض و تصرف و جعل باشد باید که در اسرار
 نزدی الاقارب و امرای عالی قدر و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان محلات دیوانی و متکفلان
 معاملات سلطانی و درویشان حال و متقبال بدار و موبدادرست قرار و استمرار این حکم مقدس و علی گوشیده پرگنه مذکور
 را خالیه و فخله تصرف تولیت او با فرزندان باز گذارند و از صلوح تغییر و تبدیل مصون و محروس و انسته بعلت پیش
 صوبداری و قویداری و مال و جهات و سایر از اجابت مثل قلمه و محصله و دار و خانه و تشکار و بیکار و دونه نمی باشد
 و صدودی قانونگویی مزاحم و محض نشوند و از کل تکلیف بیانی مطالبات خاقانی یکبارگی معاف و مرفوع و تعلیم
 شمارند و دست بردار باشند و هر سال سند مجد و نه طلبند و دیگر برایشه یک سهم شارالیه ندانند و موسی الیه را الیق و
 متولی متقبل روضه مبارک دانند و از سخن صلاح و صواب و بد موسی الیه که هرگز این مفرد و نجه و حنات باشد بیرون
 نروند و بمیل متولی مذکور اینکه حاصلات اوقات مذکور را بخرچ اعاس روشنی و تزییم و تعمیر روضه منوره و
 تدبیر طلایه حسب خیار خود در آورده بدعای دولت ابدتت شاغل و متعلق باشند و موسی الیه غیر نیست که
 کسی را کلامی اشیا متعلقه پرگنه مذکور استمراری یا مقرریم بجهت یا کید و کینه و قهر و بدین و اندر حساب و محاسب
 آرند و از حکم قضی تم و الا تخلف و انحراف نوزند - فی التایخ عجم شهر محرم الحرام سنه جلوس و الاقل می شد
 ضمن فوید

هفته هجری با هم صدرالدین منصب تولیت روضه حضرت مخدوم شاه جلال تبریزی قدس سره مع محلات

اوقات واقعه پرگنه بامیس هزاری سرکار حین آباد مضاف صوبه حینت البلاد بنگاله -
 بتاریخ هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا نقل دفتر حصول کل رسیده داخل نموده شد
 بتاریخ هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا نقل دفتر سیاه منصور است داخل فیست نموده شد
 بتاریخ هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا نقل دفتر دیوان اسفند سنه العالمیه رسیده موانع فیست است
 سند نظامت مرشد آباد بابت مکان کلکته

شاه عالم بادشاه غازی
 ندوی مومن الملک مبارک الله
 سید مبارک علی خان بیادور
 فیروز جنگ

مقرری زمین با دست سرکاری مومن الملک مبارک الله و سید مبارک علی خان بیادور فیروز جنگ حینت مومنیه سید مبارک علی خان
 سوازی چهار سو زمین با دست واقع مقام کلکته که مجمع مانا چهار و پید سالانه چیل و پشت رود پید شش زمین موقوفه
 با محدث مکانات و عمارات پنه مقرری داده شد باید که نسبتا بعد نسل با دای مالکداری و خیل و متصرف باشند که
 هیچ ایام مجمع موقوفه را بدو طلبی و غیره لازم خالصه شریفه عمل نخواهد کرد و نیز خزانگی نمیخواهد شد - تحریرانی اتالیق هفتم شهر

مقدار زمین چهار سو و در اربعه

جنوبی انعامی منب زمین سرکاری زمین سرکاری کوچه نافذه

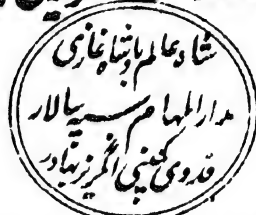
سند نظامت مرشد آباد بابت تولیت پرگنه بامیس هزاری

نواب عالم سنه بنگاله

تعمید پان حیات حال استقبال چود وهران وقانونگوان در عایا قمر عانی سائر کنه و علوم توطنه محالات
 اوقات پرگنه بامیس هزاری متعلقه پنده مضاف صوبه حینت البلاد بنگاله بدانند که خدمت تولیت رضیه
 منوره قطب الاقطاب حضرت شاه جلال تبریز قدس سره محالات اوقات آن از تغییر میر احمد سیادت نجابت شاه
 سید صدر الدین حسب الضمن نفوس و نقد گشته باید که موعی الیه الامتولی رود ضمه منوره مذکور و محالات اوقات آن
 بلاصوام تغییر و تبدیل نسبتا بعد نسل و بعدا بعد نسل مستقل دانسته و لازم امور متعلقه اخبار موعی الیه

مستحق شناسند و بسبب متولی مذکور اینکه عامه رعایا و کافه برایه محالات اوقاف مذکور ذرائع و خدو و وضعه
منوره مسطور را اوجس سلوک خود را ضعی داشته بتقدیم امور تولیت کما حقیه پردازد و حاصلات محالات اوقاف
مذکور را مطابق معمول بخرج عرس و روشنی و تدبیر طلبیه و ترسیم روضه منوره در آورده بدعای دولت مطلق
باشد و بدین باب تاکید داند بتایخ دوم شهر جمادی الثانی ساله قلمی شد
مقرر ضمن خدمت تولیت روضه منوره قطب لاقطاب حضرت شاه جلال تبریز قدس سره مع محالات
اوقاف ان از تقبیر مبارک بیاد و نجابت پناه سید صدر الدین مقرر گشته
ساله جلوس بابت تاریخ ۲۴ شهر جمادی الثانی ساله جلوس بتایخ دوم شهر جمادی الثانی و نقل
نقل بدیوانی رسید معاینه حضور شده

سند گور متنبه انگریزی بابت تولیت پرگنه ایس هزاری



مستفیدان مهمات حال و استقبال و چو در بیان و قانون گویان و رعایا و فرامغان و سایر سکنه و عموم متوطنه
محالات اوقاف پرگنه ایس هزاری متعلقه پنجاه مضاف صورت بجهت البلاد بنگاله بدانند که تولیت روضه
مبارک قطب لاقطاب محمد شاه جلال الدین تبریز قدس سره مع محالات اوقاف که از قدیم و تحت تصرف
روضه مبارک مذکور است آنرا من ابتدای ساله بنگاله از روی سند ناظم بیاد و نجابت پناه سید صدر الدین
مقبوض و حرمت گشته درینو لا سند مطابق آن بمبر دیوانی دارالمهام کمپنی انگریز حسب الصفت بموجب الیقینات
شد مشار الیه نسلاً بعد نسل و بطناً بعد طین بتولیت روضه مبارک مقرر یوده در تمامی محالات اوقاف معمولی
قابض و تصرف باشد باید که آنها موسمی الیه را الیق و متولی مستقل روضه منوره بلا صلوا و تمغیر و تبدل نیست
لوازم و لواحق امورات متعلقه آتائه مبارک و محالات اوقاف مذکور را با متعلق شناسند و هر سال سند مجید و
دیگر برایشه شمر یک مشار الیه در آن صلح و هو ابید موسمی الیه که بر آنیه مقرون بخرید و حسات باشد بدین
زود و بسبب متولی مذکور اینکه حاصلات اوقاف مذکور را بخرج اعراس و روشنی و ترسیم و تمغیر روضه مبارک و
ترسیم طلبیه در آورده بدعای دولت ابدیت شافع و متوطن باشند درین باب تاکید داند

منقصی شده است که برای آن مجبسط پارتش نموده بودند چنانکه آن مغزین که این سند با خود بندگان
تاریخ گذشته اول جنوری فهرست شان مرتب تمام شده است.

نهایت ممنون چاکر شما

ایس جی کرو فور اندر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

نسبتہ از محکمہ کشتی بردوان تاریخ ۱۶- فیوری ۱۹۰۶ نقل مٹھی مورخہ پنجم فیوری نمبر ۱۸ نیز مجبسط
بردوان فرستاده شود حسب الحکم کالی پدو مکھرجی پرنسپل اسپنٹ کشتی بردوان

نسبتہ نقل خط ہذا سید صدر الدین احمد داده شود تاریخ ۲۴- ستمبر ۱۹۰۵ عیسوی

چیمٹی برات از پاس صلاح

۱۰- جنوری ۱۹۰۵ عیسوی پری کرات این آستانہ اول ملاز مطابق ۹ دان کہ آزانہر کلنسی گورنر
یا جلاس کونسل ۶- مایچ ۱۹۰۵ بقانون الحکم ہندوستان ۱۹۰۵ مقرر فرمودہ جناب لفٹنٹ گورنر
بادراین حکم نافذ میکنند کہ سید صدر الدین احمد ساکن بواری تھانہ تنکاپور علاقہ ضلع بردوان راسع جہاں
ملاز یافتہ باشند با تشنای آن دفعات کہ برای توپ اسباب تار پٹ و دیگر بھائی بان آلات ساختی ملواریات و دیگر
تعلق است در تارہ و امرواوی کارروائی و عملہ تدبیری کردہ شود کہ بقانون مذکورہ بالا یہ دفعات ۱۳۰۱۴۱۵۱۶ و ۱۷۱۸
جی ویراڈکار چیف سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

برای انکاهی کشتی بردوان متعلق خط شان نسبتہ ٹی + جی - مورخہ ۳- جنوری ۱۹۰۵ عیسوی صدر الدین احمد
و ماتحت ڈویژن شان مجبسط ہر ضلع و سب ڈویژن برای نمودن خط و کتابت ارسال نموده شد
بحکم جناب لفٹنٹ گورنر بنگالہ مقام کلکتہ ۱۸- جنوری ۱۹۰۵

آرڈر بیکو کار لائیل قائم مقام اندر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ نسبتہ جی + جی +

از دفتر کشتی بردوان ڈویژن ۱۶- فیوری ۱۹۰۵ عیسوی مجبسط بردوان کہ متعلق آن مرہ نسبتہ
جی مورخہ ۵- دسمبر گذشتہ ختم شدہ است بر اوقافیت سید صدر الدین احمد مجبسط بران سبب نیز آن ضلع نقل فرستادہ شد

انوار پرنسپل اسپنٹ کشتی

سرکولر نمبر ۲ جی بردوان مجبسطی ۱۲- فیوری ۱۹۰۵ عیسوی برای اطلاع سید صدر الدین احمد نقل فرستادہ شد

مجبسط بقلم ان + ای + پار چیٹر

از جانب کلکتر بردوان فیومی پراپوٹ سکرٹری گورنر جنرل بہادر ہندوستان
منقذ نام بردوان ۲۰ نومبر ۱۳۶۱ء

ای عزیز برآمدہ خط ہذا سید صدر الدین احمد برای یافتن اجازت بہت عافری بیوی گورنر جنرل بہادر
مزدوم سندی شد من دین ضلع بعدہ کارگزاری از جانب گورنر جنرل زائد پانچ سال مقرر ہستم من گفتن میفرم
کہ آن شخص معزز مقام اغاز را قابض شدہ اند و فی الواقع ایشان در میان ہمہ مسلمانان اینجا از ہمہ کس
مقدم اند و برای رفاہ عام اعانت می نمایند و من اقامہ میکنم کہ ایشان با مثال نواب عبد اللطیف دوست
اند برای آن ہر قدر کہ من میدام گفتن بتوانم کہ خواہش سید صدر الدین احمد برای عافری بیوی منظور فرود شود
متمم شد تا ڈیلیو آر لار منی کلکٹر بردوان

سندامیہ بنام شیخ عبدالباقی کہ جہد موری سید صدر الدین بودند

بسم اللہ الرحمن الرحیم
و تخطیادشاہ محمد شجاع

صاحبقران ثانی
شاہ جهان بادشاہ
عنازے

دین وقت نشان والا نشان سعادت عنوان شرف تفاذ یافت کہ چون بعض امور رسید کہ موجب
سند رفت پناہ احمد بیگ سوازی یک صد بیگہ زمین مزین و اقامہ از موضع یک بیگوتی پور و غیرہ من
اعمال پرگنہ نمئی سرکار ساکنام در وجہ مدد معاش شیخ عبدالباقی و غیرہ مقرر است بنا بران امر والا قدر
جلیل نشان شرف صد دریافت کہ سوازی مذکور از محل مسطور حسب العمن بدستور سابق بشرط قبض و تصرف می
وقام در وجہ مدد معاش آنما حمت فرمودیم کہ حاصلات آنرا صرف میشت خود ہانودہ بدعای دوام دولت
ابہ پیوند آنتقال نمودہ باشند باید کہ حکام و عمال و جاگیر داران و کوریان طالع اقبال در اتمام اہتمام کوشیدہ
الاضی ضروریہ را تصرف آنا و گذشتہ اصلا و قلعاً قیصر و تبدیل بقوا اعدان راہ نہ ہند و بعلت مال و وجہات
سائر ارجاعات و محترقہ و بیکار و تشکار و زراعت و باغات و قندی و فربداری و شکاری و زمینداری
و قافوگونی و چودھری و سلامی و پیشگی و کل تکالیف دیوانی و عوارضات سلطانی معاف دارند و
ہر سال سند مجہد طلب ندارند

فی تاریخ ۲۴ شوال ۱۳۶۳ء

خلاصه شرح منن اینک بموجب یادداشت واقعه تاریخ پنجشنبه بیستم شهر رمضان سنه ۱۳۰۵ جلوس مبارک و هیات
سوازی یک صد و یک زمین مزروع و افتاده واقعه موضع بیلگونی پورین اعمال برگنه رنشی سرکار سلطنت در و
مد معاش شیخ عبدالهاتی و غیره حرمت فرمودیم باید که بدوای دوام دولت قاهره اتمالی نموده باشند

تسبیح

روایح از بار کلام محمد و شکر ببار آفرینی ست که گلستان جهان را بگلشای گوناگون فریبانسته و بوستان جهان را
بنهمای بوفلون مرتب ساخته و تلویح انوار من صلوته و سلام بر سید انامی که از این گلشن رسالت از دست میزبان
پسندید با دست محمد و آل اعظام و صحابه کرام الی یوم القیام اما بعد درین ایام نقضات انعام حدیقه خبرت
اولیا و روضه سیرت اصفا یعنی کتابیاب موسوم به روایح المصطفیٰ من از بار اتمالی که شکر بر محمد و
احوال برکات اتمال حضرت اهل بیت اطهار و عترت کبار جناب سید ابرار و اخبار اخیارست و از نخلبندی
نخلبند گلزار معانی و فصاحت و آشناری روش بند چین بخار ربانی و بلاغت عند بگلشن نقبت اهل طهار
در هزار داستان چین در دست اصحاب کبار عالم حایل محفل نبیل فرید عصر و حید و در و الامتاق جناب مولوی سید
صدر الدین احمد صاحب کتابی مدرسه جلالیه بوبار رئیس اعظم و متوطن قصبه بوباصلم بردوان

ادامه الله سبحانه و تعالی فیضان و صانه عن طوارق الزمان چین جاوید ببار گلشن بخار شده حسب
اسمای مصنف ممدوح الهی ربایاری انتظام گل گلزار اخلاق حمیده و شجر شقائق پسندیده عالی مناسبت
برادرم معلم حاجی شیخ محمد عقیوب صاحب لکهنوی مالک مطبع احمدی و آشنای تمام

احقر الانام عاجز محمد علی الصمد عفا عنه ربنا الاحمد بنیر و حاج میرزا محمد مصطفیٰ خان

سبب مقنونه نظراتی و صلاح کاپی و بیرون از حضرت مصنف بطور

نقل کمال از چیتان مطبع احمدی واقع کانیپور دره مبارک

مجموع احرام کتبی از حدیث نبوی علی صاحبها

الوالت صلوة و التحیة تکلفه و شادان

و مطبع و میراب

شد



فہرست کتاب و اسخ لمصطفیٰ من بار المصطفیٰ

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۸۸	امام محمد تقی	۸۲	مناقبہ	۲	دیباچہ
۱۹۳	من کلمات القدسیہ	۸۷	زبدہ و عباہ و سخاوتہ	۷	مقدمہ کتاب
"	کراماتہ	۹۷	من اخبارہ	۱۰	باب اول احوال میلہ منین علیہ
۱۹۵	امام علی نقی	۱۰۳	کراماتہ و خوارق عادتہ	۱۱	فصل فی آیات کثرۃ فی شانہ
۱۹۶	فی مناقبہ	۱۰۷	امام محمد باقر	۱۷	فصل فی الاحادیث الواضحة فی نفسہ
۲۰۱	کراماتہ ۲	۱۰۹	فی مناقبہ	۲۲	فصل فی علمہ
۲۰۵	امام حسن عسکری	۱۱۵	کراماتہ	۲۷	فصل فی خلافتہ
۲۱۱	امام محمد مدنی	۱۲۱	علیہ	۲۸	فصل فی شہادتہ
حرف الالف		۱۲۱	امام جعفر صادق	۲۹	فصل فی کون فقہ الصدیق اکبر
۲۷۳	آدم بنوہی	۱۲۲	امامناقبہ	۳۰	فصل فی کرامتہ
۲۱۶	ابراہیم بن محمد عینہ	۱۲۵	من اخبارہ و کلماتہ و وصیئہ	۳۵	خلاصۃ الامیر اسیدہ شاہ علی بن
۲۲۸	ابراہیم و محمد بن عبداللہ محض	۱۳۰	خوارق عادتہ	۳۷	امام حسن
۲۳۹	ابراہیم عجمی	۱۳۶	امام موسی کاظم	۴۰	فصل در کلمات امام حسن
۲۳۵	ابراہیم بن حسن	۱۳۷	مناقبہ	۴۱	سید الشہداء امام حسین
۳۲۲	ابراہیم بن علی	۱۳۹	سخاوتہ و علمہ	۵۰	فصل فی ملاقات شہادتہ
۲۷۹	ابراہیم بن سعد	۱۵۹	کراماتہ و خوارق عادتہ	۵۴	من کراماتہ
۲۵۲	ابراہیم بن عبداللہ جیلانی	۱۶۳	امام علی رضا	۵۷	من اخبارہ و علاقہ
۲۵۹	احمد طباطبایا	۱۶۶	امامناقبہ	۶۸	ذکر زبدہ و عباہ و سخاوتہ
۲۷۶	احمد غامی	۱۷۰	ولی عمدہ	۶۹	فصل باب در انت
۲۹۰	احمد بن محمد و شہیدی	۱۷۸	اخبارہ	۷۷	امام زین العابدین
۳۳۹	احمد بخاری				

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۴	پان محمد غوری	۳۱۳	امیر شاه	۳۰۴	احمد ترندی
۳۶۴	مرزا جان جانان	۳۶۴	ابو البقار	۲۹۳	احمد بن حسین
۲۴۹	جعفر بن امیر المومنین علی رضی	۲۹۸	ابو بکر ترمی	۲۹۶	احمد ترمی
۲۳۶	جعفر بن محمد ششم ادبی	۴۰۲	ابو بکر بن سالم	۳۶۴	احمد بن عبدالرزاق
۳۱۴	جلال الدین بخاری	۳۸۹	ابو تراب شیرازی	۳۹۵	احمد میردوی
۲۹۸	جلال الدین تبریزی	۲۹۲	ابو حسن شاذلی	۳۹۴	احمد شیخان
۳۶۸	جلال الدین ادبی	۲۶۰	ابو عبداللہ دمی	۳۴۷	احمد ترمی
۳۲۲	جمال الدین سرور	۳۵۱	ابو الفضل بن عبد القادر جیلانی	۳۶۶	احمد گیسو دراز
۴۰۲	جمال الدین محدث	حرف الباء		۳۸۳	احمد تانی
۳۸۰	جمال لاہوری	۳۶۶	بدر الدین بخاری	۳۹۹	احمد دوی
۳۱۵	مخدوم جہانگیر	۳۵۸	بدر الدین گیلانی	۳۱۳	احمد سیوی
حرف الحاء		۳۶۴	بدر الدین لاہوری	۳۹۲	احمد بن ابی بکر گیلانی
۳۳۲	حامد بن عبدالرزاق	۳۶۰	بلال لاہوری	۲۵۱	اسحاق بن امام جعفر صادق
۳۲۶	حامد شاہ مکیوری	۳۳۴	بہار الدین	۳۸۶	اسحاق کازرونی
۳۴۴	حسام الدین ستانی	۳۵۶	بہار الدین بن بہاول شاہ	۲۹۶	اسعد لجنی
۲۶۷	حسن بن محمد حنیفہ	۳۷۷	بہار الدین ادبی	۲۵۱	اسماعیل بن جعفر صادق
۲۲۷	حسن شنی	۲۸۲	برہان الدین محقق	۳۳۶	اسماعیل بن ابدال
۲۳۲	حسن مثلث	۳۱۲	برہان الدین بن ابی کلال	۳۳۳	اسماعیل ادبی
۲۵۳	حسن بن زید	۳۱۸	برہان الدین بخاری	۳۴۳	اشرف بن محمد سمرقندی
۲۶۳	حسن پشوری	حرف التاء		۳۲۶	اشرف جانیگیر
۳۶۹	حسن	۳۲۵	تاج الدین شیرخوار	۳۴۸	افضل الدین حسینی
۲۳۳	حسین صاحب فنی	حرف الجیم		۳۳۲	الدرخشیش

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
حسین بن زید	۲۵۳	زیر شہید بن امام زین العابدین	۳۳۶	شیخ بن باطلوے	۳۹۴
حسین بن امام زین العابدین	۲۵۴	زین العابدین	۳۳۱	شیخ بن قلی الدین شیرسوار	۳۲۵
حسین بن نور	۳۶۴	زین الدین تربی	۳۹۹	حرف الصاد	
حسین مشہدی	۳۸۵	زفرہ علی ادبی	۳۸۱	صالح تفتی	۳۸۹
حسین کرانی	۳۹۶	حرف السین		نبینہ اللہ	۳۹۳
امیر حسینی	۳۰۸	حاکم مکی	۳۹۹	سید الدین قتال بخاری	۳۱۸
حسین بن عبد اللہ	۲۸۰	سراج الدین بن کمال الدین	۳۸۶	سید الدین بن عبد الرزاق	۳۶۵
حمزہ بن امیر کلال	۳۱۲	سرور الدین صفوری	۳۵۵	مروانی علی ادبی	۳۳۴
حمید الدین بن فضل الدین	۳۴۸	سعد الدین صاحب مجوہ	۳۶۵	سید الدین ابن تاشق داہانی	۳۰۴
حمیدہ ہوری	۲۹۰	سلطان تبریزی	۳۴۱	حرف الضاد	
حرف الحاء		سما الدین دہلوی	۳۳۹	شیخ الدین بن عبد العزیز	۳۵۲
خیر الدین کرانی	۳۵۹	سیف الدین بن عبد القادر جیلانی	۳۵۱	حرف الطاء	
حرف الدال		حرف الشین		طاہر زبیدی	۳۹۱
دانیال علوی عباسی	۳۶۶	شجاع الدین تربی	۴۰۱	حرف العین	
داؤد کرانی	۳۴۵	شرف الدین بن عبد القادر جیلانی	۲۶۵	نبی بن امیر المومنین علی رضی	۲۵۰
حرف الواو		شرف جرجانی	۲۹۲	میداد بن امیر المومنین علی رضی	۲۵۰
رحیم اللہ بھاگری	۳۵۶	شمس الدین طاہر	۳۲۷	قمان بن امیر المومنین علی رضی	۲۳۹
رفیع الدین صفوری	۳۴۱	شمس الدین بخاری	۳۴۶	عمر بن امیر المومنین علی رضی	۲۳۸
حرف الزاء		شمس الدین فوری	۳۵۴	عون بن امیر المومنین علی رضی	۲۳۹
زید بن الحسن العلوی	۲۳۵	شہاب الدین ادبی	۳۷۹	عادل بن فاضل	۳۶۶
زید بن الحسن بن علوی	۲۳۵	شیخ بن عبد الرحمن بکلو	۳۹۳	عبد الاول دہلوی	۳۴۲
زید بن امام حسن	۲۵۴	شیخ بن عبد اللہ	۳۹۴	عبد الحکیم جیلانی	۳۶۱
				عبد الحی	۳۴۰

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۰۶	عطاء الله	۳۸۲	عبدالله بن زید آبادی	۳۵۳	عبدالحق سباگیری
۳۴۲	عبد الوهاب لوری	۳۳۹	عبدالله بن ساء الدین ادبی	۳۹۱	عبد الرحیم جیلانی
۳۵۵	عبد الوهاب غوری	۳۵۴	عبدالله سباگیری	۳۹۲	عبدالرحمن بن احمد
۳۵۵	عبد الوهاب سباگیری	۳۵۹	عبدالله بن جیلانی	۳۹۴	عبدالرحمن تربی
۳۵۴	عبد الوهاب شادی	۳۶۳	عبدالله ربانی	۴۰۰	عبدالرحمن نجوب
۳۷۸	عبدالله بن محمد	۳۹۱	عبدالله بن علی	۳۵۲	عبدالرزاق بن عبدالقادر
۳۴۱	علاء الدین	۳۹۳	عبدالله بن محمد کی	۳۵۵	عبدالرزاق سباگیری
۳۹۹	علاء الدین عطار	۳۹۳	عبدالله بن باعلوی تربی	۳۳۱	عبدالرزاق ادبی
۱۵۵	علی بن امام خضر صادق	۳۹۵	عبدالله بن عید رومی	۳۳۵	عبدالرزاق ادبی آخر
۳۵۴	علی بن محمد	۳۹۵	عبدالله بن مفری	۳۸۰	عبدالرزاق کتے
۳۸۰	علی سیدانی	۳۹۴	عبدالله بن تربی	۳۶۲	عبدالقادر جیلانی قدس سره
۳۳۱	علی قوام	۳۹۴	عبدالله بن عید رومی	۳۲۹	عبدالقادر ثنائی
۳۲۵	علی عجبی	۳۹۴	عبدالله شاکر باعلو	۳۳۸	عبدالقادر ثالث
۳۶۹	علی خواص تربی	۳۲۰	عبدالله ادبی	۳۵۵	عبدالقادر لاسوری
۳۹۴	علی سورتی	۳۹۴	عبدالله بن تربی آخر	۳۵۵	عبدالقادر سباگیری
۳۱۴	عثمان بن محمود بخاری	۳۰۱	عبدالله بن تربی آخر	۳۶۱	عبدالقادر اکبر آبادی
۳۴۵	عثمان سیو حانی	۳۰۱	عبدالله باعلوی	۳۶۳	عبدالقادر بن عمر
۳۴۳	علیم الله	۳۹۵	عبدالسلام بن عبدالقادر جیلانی	۳۲۶	عبدالله بن محمد غنیفہ
۳۴۶	علیم الدین پلانی	۳۱۹	عبدالشکور بن عبدالغفور بن کبیر الدین	۳۲۸	عبدالله بن حسن شش
۳۸۵	عزیز الدین کتے	۳۴۸	عبدالملک ادبی	۳۲۸	عبدالله بن محمد
۳۴۳	عماد الدین طبری	۳۳۱	عبد الوهاب بخاری	۳۵۵	عبدالله بن امام زین العابدین
۳۵۶	عمر بن امام زین العابدین		عبد الوهاب بن عبدالقادر جیلانی	۳۶۰	عبدالله بن احمد طباطبای

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
محمد اوجی	۳۳۲	فرز بن عبدالوہاب چشتی	۳۶۰	نعت اللہ لاہوری	۳۵۹
نعمت بن عبدالقادر جیلانی	۴۰۰	مسعود غازی بٹراچی	۳۸۱	نعت اللہ ہندی	۳۹۹
نعمت بن علی باعلوی	۴۰۲	میرزا بہرہ بچی	۳۶۶	نہمان مجیدی	۳۷۳
محمد بن الحسن ابوالم	۴۰۲	میران محمد اوجی	۳۶۶	حرف الواو	
محمد بن علی ہمدانی	۲۱۶	میرسیران اوجی	۳۳۴	وجیہ الدین گجراتی	۴۰۰
نعمت بن شمس الدین غوری	۳۵۴	حرف النون		حرف الہاء	
محمد دغاوری	۳۷۱	ناصر الدین بن قدوم جہانپنا	۳۱۷	باشم منور آبادی	۱۹۰
نعمت اوجی	۳۸۱	ناصر الدین سرقندی	۳۴۴	سیب اللہ شجری	۲۶۲
مسعود چشتی	۴۰۷	نصیر الدین عبدالقادر جیلانی	۳۵۷	حرف الیاء	
موسیٰ بن ہارون	۲۳۲	نصیر الدین چراغ دہلی	۳۶۷	یحییٰ بن زید شہید	۲۶۴
موسیٰ بن ہارون اوجی	۳۳۳	نور الدین غزنوی	۳۱۴	یحییٰ بن عبدالقادر جیلانی	۳۵۱
مصطفیٰ بن عبدالرزاق اوجی	۳۳۵	نور محمد بن محمد امیر جیلانی	۳۶۱	یحییٰ مشروانی	۳۴۵
مصطفیٰ عبدالرؤسی	۳۹۶	نور محمد بدوانی	۳۷۴	یر اللہ	۳۶۶
محمی الدین علی	۳۵۰	نور الدین ہمدانی	۳۹۰	یوسف بن محمد چشتی	۲۸۶
مسین الدین حسن سجوی شہیدی	۲۹۳	راجی سید نور	۳۶۸	یوسف مشہدی	۳۳۵
مسین الدین بکلی	۲۴۱	نظامی گنجوی	۳۰۹	یوسف کشمیری	۳۸۹
مسین الدین خوارزمی	۳۷۲				



اشتهار

بفضل و عنایت بیغایت پروردگار این روضه جاوید
و صدقه بخیران و بخیرین کتاب فیض نصاب رواج
من انوار القصر منقش بر تاج و احوال بركات آستان
الطهار جناب سول محمد و خبار صد مکتب اولیای کبار
منی غم مثل الغریز الفخار الیت عزیز نیازمند با نگاه هدایت
احمد العلوی الموسوی مفتی القادری البوماری البردوانی تصحیح و
عاجز و مطبع احمدی حاتم کانیو طبع در برکشید و حق تصنیف
محفوظ است کسی بدون اجازت من یا دار نام قصد طبعش نماید
تاوان مشران عدو و حکمی سرکار احقر از نایب هر قدر نسخ مذکور
مطلوب بود از کترین به مقام قصه بوی بار ضلع بردوان طلبان
و هر کتابیکه برخاسته او حتمه نجابت ثبت نباشد مال مسروق
بدانند و قطعاً از خریداریش احتراز و پرهیز فرماید فقط
المشتر
عاجز کترین سید صدر الدین احمد البوماری
البردوانی

